سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق

جلوه گر خورشید آفاق نو گو — دمبدم صبح ظهور عشاق نو گو — ای نمایان [illegible] بر نور نو گو — وآن ظهورات [illegible] نو گو

الف [illegible] آمده در خفا — کی ز [illegible] چون خطا — جنبش این نفس [illegible] — خوش نفس [illegible]

آنچه در افلاک از روح پاک — از عیون باران آن [illegible] — گر [illegible] شد بر [illegible] — عروج چون شد جسمها با جان [illegible]

کلک آتش بار برکش عنان — تا کشش از [illegible] — بس کن [illegible] شرح [illegible] — طاقت کل خلق شد [illegible]

ذکری از ایام وصلش کن همی — بر جمیع [illegible] مرهمی — تا دل عشاق سلطان [illegible] — مشتعل گردد [illegible] طور

وهر از انوارشان روشن کند — از [illegible] کارشان گلشن کند — صد هزاران [illegible] — گر [illegible] بود در خلف حجاب

آنچه از ابصار مستور و نهان — وانچه مشهود و هویدا در جهان — جملگی از قدرت کن [illegible] — [illegible] هر کاف و نون

آدم از روی [illegible] مسجود ملک — هم ز [illegible] هم فلک — نوح را از بیم [illegible] — [illegible] هر یک [illegible]

کی جهان [illegible] — [illegible] — گر چه [illegible] — آیه نور علی نور [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

تا شود [illegible] دار یار — [illegible] — کین [illegible] ز عرش [illegible] میشود — [illegible] میشود

تا که حق [illegible] آفاق را — داد [illegible] اسمعیل هم اسحق — تا که از حضرت [illegible] کلیم — [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible] — بعد از آن موسی [illegible] کار — [illegible] شام — تا شود [illegible]

شد چه موسی [illegible] بر شام — آمدش [illegible] بر شام — صورت [illegible] — زان [illegible]

آن [illegible] روح نور [illegible] — بود [illegible] — کان کلیم [illegible] — صورت [illegible]

جان موسی [illegible] — [illegible] قبل [illegible] — هر که [illegible] شام — از عبیر [illegible] شام

[illegible] شوق [illegible] — تا نظر آمد [illegible] — [illegible] خویش — غصن اعظم [illegible]

حجت حق [illegible] لطیف — کرده کامل [illegible] — هر که آن [illegible] — [illegible]

الغرض چون [illegible] روح [illegible] — مژده حق [illegible] شام [illegible] — [illegible] حقیقت [illegible] — [illegible]

سوی مکه برد اسمعیل خویش — تا ز نسل پاک با اسمعیل خویش — آن [illegible] — زان [illegible]

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ ه ق

شد سوی شهر طهران از امام / آن سفر یکسال و چیزی شد تمام
شد دو ماهی چون از آن طهران نشین / گشت ظاهر رتبه‌ی سال اچین

شاهجهان رفته قرب صدر زمان / نجل اخوان صدرشش نمایان
اندر آن هنگام جناب میرزا جان / خواهت آنکه خورشید را سازد عیان

تا ز خفاشان نیاید گزند / شاه راز بر او بدان بسته بند
شد جنازه با تن تنها سوا / شد بار ودی رفیع شهرها

مهر را چون خفاشان دیده فاش / دور زانکه تند ماند خفاش
در شمیران ابتدا تحریر شد / چند روز تحریر و علم کس تور شد

بعد از آن شد جای سلطان بهی / در سه چالی ورد اشعارش بسی
وان چهین تحریر فرخنده گهر / که بود مشهور بر عارفان اگر

روز روشن در گردن شاه و بها / در خلیلی بابی آن بیرون بها
از جنابی آل العالمین / قرب چهل تن ... سازد ببین

بعضشان هم صید و هم زنجیر شان / بعضشان هم از زم هم زنجیر شان
وانهم از تعلیم شد با خویشدل / ذکر حمد حسنا ب العلی

هر صباحی با سه تن قاتلان / مجتمع کرد قسمت با شد عیان
روز و هر روز بستن شست ادو سه / با نصه تحریر ما همش شد

شد شدی با لطف عروسی او / همچو گل بشکفتن روی او
از دو سه روز بر صبر او سکوت / با فرح تحریرش از او ابرو

بعد از این شوقی جان صباحی / رایت شاهانه بنیاد فرخی
آن زبل من در بنیان ینگ / کرد و شاه ودل جز دو دو هم

نشت قبر یا نقش کرده روان / ای عداوی چه جان در روان
آنچه یادان کرده ... / این زمان ما دوی این ابصرا

از کنسرها ... شام سعید / که از آن افراد و این بشیر شد
گر نها سلطهای فهرش ... / ...

روز و شب نطق منعش در نشان / فرق خرخند شده ...
در شب یک ... / نیست از ذکر ...

چشمه حیوان که اندر ظلمت است / ای گروه طالبان حضرت است
سوی او با قصد شتابید قل / با حیات سرمد با سید کل

باد از عون حق این بی ... / شمع بزم صاحبان تخت و تاج
الارض سلطان ... / در غل و زنجیر قهر باد ...

تا شه ... / روز شده ... ان ...
از خداهای رب العالمین / شد شعیر شاه ...

تا از آن ... / با جلالت ... شد
غضنفر عظیم با الحلیم و با الحکیم / امره آن ... الکرام

صدر اعظم ... / کرد ... نخش ...
در ... / الحجه ... سلطان

کرد طی ره نفر خسروی / هرکجا ... مبعوث از دو جانب ...
شد شب ... ماه ... / شد ... الحرمین

گر قدم شد کز ... نام او / ... نام ... انجام او
قرب سال ... / بر ... باد ...

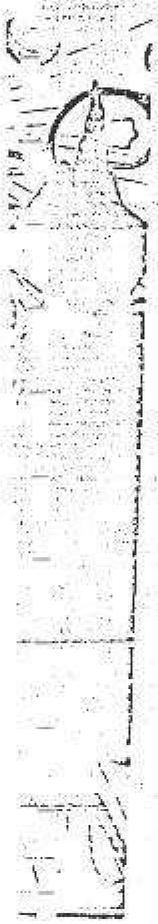

بسم المهیمن علی الاسماء

قد اتی الفلاح وظهر المصباح واستضائت منه افئدة الذین انقطعوا عما سوی الله وتوجهوا الی مشرق فضله العزیز المنیع ان فی استوائه علی العرش فی السجن الاعظم و نداه بالعظمة والاقتدار من فی العالم لآیات للمتفرسین طوبی لمن تفکر فی قدرة الله و سلطانه وتوجه الیه بقلب منیر قد احاط العالم الضر لنا ومطالع القدرة کربنا وانا فی فرح مبین یشهد بذلک فی کل الاحیان قلمی الاعلی [illegible] علی شأن ما منعته قوة من علی الارض ولا شوکة المعتدین یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید وانا المقتدر القدیر یا احبائی کونوا مظاهر القدرة بین البریة بحیث لا تضطربکم سطوات الجبابرة انه مع عباده الراسخین قل لیس لاحد بان یعترض علی احبائه ترکوا اشتغال انه یظهر امره کیف اراد وانه لهو الغنی عن العالمین کونوا مع هذه القدرة متمسکا الخضوع ومظاهر الخشوع لیجدن منکم الناس عرف الخلاق التی بعثوا من کل اثر بصیر عاشروا مع الامم بالروح والریحان ثم ذکروهم بما عندکم من الحکمة والبیان انه لهو المعلم العلیم الخبیر هذا کتاب نزلناه بالحق وارسلناه الیک لتفرحن العباد ویشربن منه کوثر رحمة ربک مبعث العالمین :

اوضاع داخلیه و خارجیه امرالله

بنوعی که در خاتمه بخش سابق نگاشتیم جمال ابهی با عائلهٔ جلیله در ادرنه بخانه معروف رضا بیک استقرار گرفته رایت استقلال امر اعظم را مرتفع فرمود و منتسبین و اصحاب با وفا در خانه ای دیگر

کرم

سال بیست و چهارم

واقعات سال ۱۲۸۳ ه‍ ق

فرمودند قوله الاعلی ابن نبیل مرفوع در اثبات امر الله الواحد نوشته و در ضمنا باین آیه
که از سماء مشیت ظاهر بود و قبلاً نازل شده و مستدلاً بآن عوده فرموده قل اللّهم
انک انت الباسط الالهین لتؤتین الالوهیة من تشاء و لتنزعن الالوهیة
عمن تشاء الی آخر ذالک قل اللّهم انک انت رب السموات والارض لتؤتین
الربوبیة من تشاء و لتنزعن الربوبیة عمن تشاء الی آخر بالاکر سلطان [illegible]
صراحت فرموده که عطا میفرماید الوهیت و ربوبیت و ابهامی نیست که او واحد فرماید
و اخذ میفرماید از هر که بخواهد حق [illegible] الوهیت و ربوبیت و که عرض
مقامات [illegible] فرماید با اینکه [illegible] خود را [illegible]
و با اینکه ظهوری [illegible] فرماید سبحان الله عما یصفون الصادقون
فتعالی عما یصفون حال شاهد نمایند که [illegible] و عظمت [illegible]
طلبان [illegible] و ناس [illegible] توقف نموده اند آیه انه علی کل شیء [illegible]
چه معنی نموده اند و افعل ما یشاء و لا یسئل عما یشاء چه ادراک کرده اند

۱ [illegible]

در مشهد بودم چون اخبار قطعی فصل [illegible] رسید و اولین مجلس که برخا قضیه مخالفت و اعراض ازل فاش گشت
جناب بابا جیم فرموده در ایامی که جناب میرزا احمد از مندی در خانه او بوده مرا این [illegible] دیده چنین گفت موعود دیگر [illegible]
بشر او بوده هنوز ظاهر نشده و بهمین چشم می بینم که نیر حولش آشکار است و آنکس که صاحب [illegible]
جان طلعت مقصود است و ایشان بیان بسبب آن از آن سلطان محتجب مانده چه [illegible] ظهور خود
مستور نموده و مرات را که وجود و تحقیق ندارد مشهور ساخت و لذا پیش از [illegible] باید از آن نفوس [illegible]

سال [illegible] چهارم

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق — ۱۸۶۶ م

و اعتراض نزد ابهائیان ادرنه فرستاد و چنانکه چنین بعد لوحی مفصّل و مشهور از قلم ابهی در جواب اعتراضات
ملا علی محمد سراج صدور یافت و بعداً رساله مفصّله در جواب مسئله و اعتراضاتیکه میرزا مهدی [illegible]
اصفهانی بنوع مذکور در سابق حسب اغواء و اغوای سید محمد اصفهانی از اسلامبول به ادرنه نزد [illegible]
[illegible] اصفهانی از اجابه فرستاده صادر گردید و کتاب مستطاب مذکور که ظاهراً از قول آقا محمد علی
میباشد سفری عظیم در اثبات امر ابهی است و بنام کتاب بدیع شهرت یافت و میرزا [illegible]
مذکور در حدود سال ۱۲۸۶ بعد از [illegible] شد و در لوح فؤاد که در آن ایام از قلم ابهی صدور
یافت در حقش چنین مسطور گردید ثم اخذنا [illegible] الذی [illegible] العذاب فی [illegible]
لا انه [illegible] من عندنا قال لی [illegible] قبل [illegible] یا ایها [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] فی [illegible] الباطلة و [illegible]
[illegible] من الله من [illegible] [illegible] و [illegible] الاکباد [illegible]
[illegible] لو [illegible] الاسباب [illegible] [illegible] الاحزاب [illegible]
[illegible] قبل [illegible] الی [illegible] فبئس [illegible] [illegible]
[illegible] الاحزاب [illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار
[illegible] من لدی الله [illegible] الکتاب [illegible]
و [illegible] فیه ان [illegible] و در لوحی صادر از قلم ابهی درباره کتاب مذکور چنین مسطور است
قوله الاعز الاعلی بسم الله الاقدس الاعظم الاکبر الامنع الاجل الاکرم الاقدس
الاوحد المتعالی المنیع [illegible] یا [illegible] قل علی [illegible]
و [illegible] الی [illegible] ای [illegible]

[illegible]

سال هشتم

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق ۱۸۶۶ م

نمائید چه که کل بیان منتظر ایام آن رضوان حقیقی بودند ولی هم مستغرق
همیشه مضطرب و متزلزل مشاهده میشد عسی الله ان یهدیهم الی مطلع امره انه
البته انه علی کل شیء قدیر مخصوص در بیان بمرجفات نحن خلقنا ... فرموده اند
که اگر عارف بآن شوند البته خود را هلاک نمایند که مبادا کلمه از مصدر ... الوهیت
نازل شود که رائحه عدم رضا در حق ایشان استشمام گردد بگو ای جمع بیفکر
لمذهب لعل تجدن الی المحبوب سبیلا مراد از کتاب بدیع که باسم یکی از
اصحاب از مطلع بیان و رب الارباب نازل شده تمام بیان ... حظ ...
لعل یجدن المقصود لانفسهم سبیلا الخ - و بعد بنزول قلم جمال ابهی تا چه بدیع ثمرات
معرضین بیان مشغول گردید و میرزا یحیی و همدستان ... استحصال و ... برگشته ... آنان نیز
آنچه خواستند در آن نتیجه برزبان و قلم راندند و در ایجاد شبهه و فساد کوتاهی نکردند و ... ثابت و دار
از صوان ثابت و متشان اشد و همچنین از جعلیات و ... بپوشیدن و شرکت در مزید نمودن

چنانکه کتاب ایقان برای اثبات امر حضرت نقطه صادر شد کتاب بدیع برای اثبات امر ابهی ... ربانی
صادر شد و لسان ابهی تقریبا در شبانه روز هر روزی چند ساعت بکتاب مذکور تکلم نمود و در سایر اوقات باوراق ... و
انزال آیات ... پرداخت در هر شبانه روز رسائل و الواح عدیده در جواب عرائض اهل عراق و ایران صادر گردید
بحدیکه شبانه روز چند کاتب پیوسته نسخه میکردند و در عهده انجام برنمی آمدند یکی از آنان میرزا باقر شیرازی بود که
با سرعت تمام در تحریر شهرت داشت و شبانه روزی بیش از هزار بیت می نوشت و مدت شش ماه
در امر تحریر و تسوید الواح اشتغال نمود چنانکه مجلدات آنچه در هر یک چند جلد از الواح با ایران میرفت تقریبا
بر

سال بیست چهارم

واقعات سال ۱۲۸۳ ه‍ ق

۱۸۶۶ م

وبعداً داشیان مطلع شده از آن نیز ممانعت کردند

فتنه در آذربایجان و حبس و قتل جمعی از احباب در تبریز و زنجان

سید علی مشهور بسید علو از بابیان اعراب کربلائی که ذکری از او قبلاً نمودیم و بعد از شهادت حضرت نقطه اولی از ارباب دعاوی شده جمعی با او ارادت ورزیدند و در لوحی از الواح که برای دعوت و هدایت او از قلم ابهی صدور یافت این بیانات مسطور است "فالله الحق قد اشرقت عن افق الجبین شمس رقم علیها من قلم الله العلی الاعلی الملک یومئذ لله المقتدر المتعالی العلی الابهی وهذا سیف لو یضرب به علی ظهر الشیطان لینعدم مع جنوده الی اسفل النیران وکذلک اشرق الحکم الخ" به تبریز رفته ادعای مقامات جدیده و نزد اهالی آنجا ادعای مقام ولایت و درجات معنویه و تصرفات باطنیه و کرامات و خوارق عادات و علم اکسیر و قوه تسخیر ارواح نموده جمعی را فریفت و ترویج بابیت و تجدید مهاجمت می کرد و مردم را بمقاومت با احباب برانگیخته موجب بیم و هراس و اختفا و تفرقشان گشت و همه روزه دعوی بابیت نشسته در مجالس و مجامع رجز خوانان مبارز طلبیده می گفت هر که مدعی است بیاید تا دست یکدیگر را گرفته مباهله کنیم و آنکه از طرفین تا سه روز بعد از مباهله بماند و هلاک نشود در دعوی خود صادق است و جمعی از بابیان آنجا بادی مراوده کردند و سید ابراهیم خلیل تبریزی که شرح احوالش را در بخشهای سابق آوردیم دختر خویش را بحباله نکاح وی درآورده خیال جعفری در ضمیر پرورده اند و ایالت آذربایجان در آن ایام بعهده عزیزخان سردار کل مفوض بود و از جانب میرزا ... قشنه حکمرانی میکرد و پاس احترام سید مذکور را نگاه میداشت و در اثنای این احوال شیخ احمد (شیخ خادی) و شیخعلی از اهل ... که از علما و فضلا متقدمین بابیه و از شهدای

مجتهدین

سال بیست و چهارم

وقایع سال ۱۲۸۳ ه‍.ق

۱۸۶۶ م

در خانه‌اش واقع در محله مسمی به باغ خیابان در تبریز خانه‌اش بدست اشخاص مجهول خفه و هلاک شد و سید
ابراهیم خلیل نزد حکمران شتافته بیان کرد که قاتل شیخ احمد و رفقای او هستند و شب در خانه‌اش
برای صحبت مذهبیه وارد شدند و در مکالمه کار بمجادله و منازعه کشید و با او درآویختند با شال کمرش
ویرا خفه کردند و بدر رفتند و فقط برای عناد و خصومت مذهبیه ویرا هلاک نمودند و دادخواهی
و تهییج کرده مبالغی نقود و پیشکش گذراندند تا مرتکبین مذکور را بسزا رسانند و در چند روز خبر واقعه شهرت یافت
و حکمران مأمورین غلاظ بتجسس از شیخ بهر سو فرستاده و تا سه روز همی گشتند و او را نیافتند
ولی آقا جواد قره‌دینی از تجار آنشهر را دستگیر کرده با ذلت و خواری تمام و هیاهوی انام بدار
الحکومه کشیده بزجر و شکنجه گرفتند و شیخ احمد و دو رفیقش را از او مطالبه نمودند و این خبر بسمع
ملا علی‌اصغر رسید و شیخ را آگاه ساخت و او از حال مشقت و عذاب آقا جواد سخت متأثر
شد و فی الحال تمامت آثار این امر را که با خود داشت بمیرزا مصطفی سپرد که باحباب برساند
و تأکید نمود که از تبریز خارج شود و با اصرار تمام بملا علی‌اصغر دستور داد که بعزم زیارت حضرت اقدس
ابهی در ادرنه فوراً رهسپار گردد و یا بخراسان عودت نموده بتبلیغ مشغول باشد ولی ملا علی‌اصغر
تنها گذاشتن ویرا خارج از طریق وفا یاد کرده از او جدا نشد و متفقاً بدار الحکومه شتافتند
و چون وارد محضر حکمران شدند آقا سید ابراهیم خلیل و جمعی از رفقای سید علی حضور داشتند
و جملگی بپاس احترام شیخ از جای برخاستند و پس از جلوس اظهار داشت که شیخ احمد
خراسانی منم و با سید علی مناظره دینیه و مباهله کردم و جمعی در آن حال شاهد و مستمع بودند
که یکی از آنان همین آقا سید ابراهیم حاضر میباشد و شاهد است که چنین مباهله کردیم و از خدا
خواستیم که هرکه باطل است تا سه روز هلاک گردد و آن دلیل باشد تا دیگران تبعیت از

باقی

سال بیست و چهارم

واقعات سال ۱۲۸۳ ه‍ ق

۱۸۶۶ م

و بجرم صورت واقعه را بشاه رساندند و فرمان صادر شد که هر سه را چنانچه اقرار بعقیده خود کردند بکشند و میرزا محمد علی را نیز بشهادت رساندند و چون حکم مذکور بحاجی میرزا عزیز الله خان حکمران زنجان رسید و از آنجائیکه طبیب مزبور سیدی محترم و از خاندان معظم و اهالی زنجان بحسن معیشت و در محبتش بی اختیار بودند تزویری نمود و او را بعنوان معالجه بعضی از زنان حرمش در حرف افطار صوم رمضان وقت غروبی بدار الحکومه دعوت کرد و همینکه طبیب وارد شد در حجره که بارها با وی مصاحبت و مؤانست کرده بود تا نیمه شب توقیف نمود و در آن هنگام دژخیمی را با معاونش مأمور داشت که داخل حجره شده درها ببندند و نطع سرخی گسترده سرش را از پشت بنوعی ببرند که قطره خونی بر فرشش نچکد چرا که حکم شاهی هست باید در نیمه شب چنان کشته شود که احدی مطلع نگردد و همینکه نظر طبیب بایشان افتاد چنین گفت این دانستم که کشته شوم و حقیقتاً باکی ندارم حرمم بیدار است آنگاه بدستیاری خود را آماده شهادت نمود و لباس فاخر را بمیرغضب بخشید و وصیت نمود که لباس احرام سفید زیر لباسش بگیرند چونکه در روضه مبارکه امام حسین آن را متبرک ساخت و با همان لباس وی را دفن کنند و چنانکه گفته اند همینکه با خنجر بران وی را سر بریدند قطره خونی بر فرش سرای دار الحکومه نچکید و دیگران چون نگریستند بترسیدند و جنازه شهید را بباغ دولتی برده مستحفظین گماشتند و اهالی زنجان چون مطلع شدند غوغا و شورش

جام شهادت لبریز را در تبریز نوشیدند و بوفق الهی مشتاقانه شتافتند در قتلگاه آقا میرزا مصطفی رجا نمود که مرا پیش از جناب شیخ شهید نمایند تا شهادت او را نبینم در الواح مبارکه ذکر بزرگواری آنان را الی الابد باقی نموده توقیعات متعدده داشتند و بعد از شهادتشان از قلم اعلی ذکر مصیبتشان گشت.

سال بیست و چهارم

واقعات سال ۱۲۸۴ ه ق

ملا علینقی را پیش کشیدند ولی شیخ سبقت جسته گفت اول من عقیده را آوردم و اولی بقتل هستم و میرزا
میرزا مصطفی بر او سبقت جستند در این حال شیخ و ملا علینقی خویش را بروی او انداخته گفتند نوبت این فدیه را داده
شد و تقدم او بقتل سزاوار نیست لکن صوت میرزا مصطفی مرتفع شد و مخاطباً بجناب میرغضب اظهار نموده
گفت هیچ یک از اینها مانند او لیاقت شهادت ندارند چه سالها بلقاء محبوب آفاق فائز بودم و باید
در طریق محبتش سبقت گیرم لاجرم دژخیمان سنگدل هر سه را در یک آن با خنجر حنجر بریده بخاک افکندند

فتنه نیشابور

و چون صیت واقعه مذکوره در ایران انتشار یافت و به نیشابور رسید سید رضا نام علای قریه معموره باغ
برادر خود سید مهدی اهالی را بتعرض مؤمنین آنجا تحریک و تهییج نمود و حکمران نیشابور حاجی
قاجار شکایت برد که بابیان قریه مسلمین را بطریق ضلالت میبرند و اگر جلوگیری و دفع ایشان نشود
عنقریب همه بابی شوند و حکومت عده از فراشان و غلامان فرستاد که آن مظلومان را دستگیر و
و اسیر کرده بشهر کشند و معاندین قریه از فراشان پذیرائی و مهمانی کرده تشویق نمودند که ریشه
این طائفه را باید از جا بر کنید و آنان شش تن را که آقا شیخ عبدالله و آقا شیخ مصطفی و آقا
شیخ لطفعلی و ملا غلامحسین و ملا محمد عطار و استاد حسن بقال بودند گرفته حبس کرده
مقید و مغلول نمودند و سایر احباب گریخته مختفی و متواری شدند و اشرار روزی یکی از محبوسین را
از محبس بیرون آورده روی [illegible] قتل بنشانند و با شمشیرهای مسلول چنین وانمود
که ایشان را بقتل میرسانند و بالاخره پس از چند روز آن مظلومان را در حالیکه بازوانشان را محکم

نوروز امسال روز پنجشنبه ۱۴ ذیقعده بود .

بسته

۱۹ سال بیست و چهارم

واقعات سال ۱۲۸۳ ه‍ ق ۱۸۶۶ م

چنانکه حاجی عباسعلی (پدر روحانی) بصوت رفیع و آهنگ ملیح الواح و مناجاتهای خواند و پس از چند روز حاجی آقا احمد مذکور را بحکم حکومت پا بفلکه بسته چوب بسیار زدند و بحبس بداشتند و بالاخره همه را مرخص کرده و حاجی آقا احمد مدتی در خانه یکی از احباب بیمار در بستر خفت تا جراحات پایش التیام پذیرفت و معاندین سرچاه بحکومت خبر دادند که عده از این طایفه در جبال اطراف متواری و مختفی میباشند و شصت تن گماشته حکومت بدستگیریشان شتافته در اطراف پراکنده گشتند و در مدت چند یوم ملا علی اصغر و ملا آقا بابا را گرفتار کردند و ملا آقا بابا را نزد حکومت سیرجند فرستادند ولی در آن ایام جمیعاً از آنکه سرحدیان کشیده و بقتل و غارت در آن اطراف پرداختند و فکر حکومت متوجه آنها پریشان گشت و ملا آقا بابا از تعرض مصون ماند و سالما مراجعت کرد و سایرین از مختفیین سرچاهی و درخشی نیز مستخلص شدند

شهادت ملا جعفر حاجی‌آبی و آقا محمدعلی زنجانی

ملا جعفر از اهل حاجیاب است که شان از علما و وعاظ و از مؤمنین دوره بیان و پسر خاله حاجی ملا محمد مجتهد حاجی ملا احمد فاضل سیرقی بود و در روز عاشورای محرم در مجمع انام بالای منبر بصراحت چنین گفت که حسین شهید اکنون رجعت نموده و حی و مشهود است و مردم نشنیدند و نزد مجتهد مذکور از وی شکایت نوشتند و مجتهد وی را بکاشان طلبید و فرمان داد بعد از فراغ از صلوة جماعت بر منبر برآمده اظهار برائت از این عقیدت نماید و او نیز بر منبر رفت ولی صریحتر از آنچه در روز عاشورا گفت پرده برداشته تبلیغ امر بدیع ابهی نمود لاجرم ملا محمد حکم داد وی را از منبر بپایین کشیدند و دست بسته تسلیم حکومت نمودند و حکمران وی را حبس کرد آنگاه

سال بیست و چهارم

واقعات سال ۱۲۸۳ ه‍.ق

۱۸۶۶ م

زنجانی است و در چنین کسی اطلاعی ندارم حکمران پرسید که این اسامی که در مکاتیب بابیه هست کیستند
او در جواب گفت که درویشی در قم این مکاتیب را بمن داد که خود از عقب بیاید و بگیرد و من خبر ندارم
رفیقی که از کاشان با من همراه شد احدی را نمی‌شناسم زیرا در طهران نبودم علاءالدوله فرمان داد
که او را حبس کنند و شکنجه و عذاب نمایند تا اشخاصی که در مکاتیب نام برده شده‌اند نشان دهد و
گرنه تا فردا زیر شکنجه بهلاکت رسد و او چنین گفت اگر خداوند متعالی مرا بعلم غیب آگاه نماید خواهم نشان
داد و علاءالدوله را از شجاعت و استقامتش شگفت آمد و خواست وی را رها کرده نزد خود بخدمتی
برگزیند ولی او مطالبه مکاتیب همی کرد لاجرم وی را بحبس انداختند و شاه خبردار شد و از
حاجی ملا علی مجتهد کنی نیز حکم قتل وی رسید لذا او را با جمعی از فراشان با صدای طبل و بوق کشیدند
هنگامیکه بمیدان شهادت رسید آثار شادمانی و اهتزاز از چهره‌اش هویدا شد و لب بشکر و ثنای الهی
گشود و سجده بجا آورده گفت در وطن ما چنین مرسوم است که چون عروس نزد داماد رسد سجده بجا آرد

چون بدکان محمد پسر استاد شیرعلی زنجانی رسیدم بمن گفت محمد زنجانی را بگو حرکت کند که کارش چاره
پذیر نیست باو گفتم تو از کجا شنیدی و دیدی گفت چون شنیدم میاورند رفتم در میان جمعیت و چون بازار رسیدم
از پس او را ضرب زده بودند و دو نفر فراش زیر بازوهای او را گرفته بود و صدای یا رب الابهی از او
بگوشش میرسید و هر چه میزدند ندا بلندتر میشد و بدکان بابا آقای معروف که رسید نظر را بجانب دیگر
نمود و همراهان چند مرتبه دید و نظر را از طرف دیگر نمود که کسی نفهمد که او مرا میشناسد چون بجای دار و بوق
بردند فورا سجده کرد و قیام نموده گفت ما بجهة خونی بهائی نیستیم خداوند میداند ما حق را شناختیم و
تبلیغ نمود که سرش را بریدند   نبیل زرندی

سال بیست و چهارم ۲۴

۱۸۶۷-۶۸ م — واقعات سال ۱۲۸۴ هـ ق

بخانه منزل گزیدند و آقا سید اشرف زنجانی با خواهرش و نیز آقا میرزا حیدر علی اصفهانی
و آقا میرزا حسین شیرازی شرف ورود و وفود حاصل کردند و در آن میان شیخ سلمان در بغداد و
عبدالکریم اصفهانی و آقا علی کاشانی که جمال ابهی ایشان را از بغداد طلبیدند با زنان آقا علی
و برادرزنش آقا محمد حسن مأمور به جهت بغداد شده باقی که حتّه از نار فراق عودت نمودند
و سید محمد اصفهانی از طرف میرزا یحیی در اسلامبول بتوقعیکه نشستیم ایشان نیران فتنه نمود
و با اقدامات سفیر ایران افکار دولت عثمانی مشوش گردید و اجتماع احباب بیرون از حد مصلحت
وقت بود و آثار ظهور مقاصد دیده میشد و مدت اقامت ابهی در خانهٔ مذکوره تقریبا سه ماه
بطول انجامید که مالک خانه باجاره بیشتر گردید لاجرم خانهٔ دیگر معروف بخانهٔ عزت آقا
اجاره نموده در اوائل شهر صفر ۱۲۸۴ انتقال فرمودند و خانهٔ مذکوره جدید البنا و دو طبقه
و با منظره زیبا بود و در قسمت اندرونی شش حجره وسیع و نیز ایوانی بزرگ و در قسمت
فوقانیه و حوضخانه ظریف وغیره و در طبقه تحتانیه حجرات متعدده و قهوه خانه و طویله جهت
اسبان و حیاطی وسیع در قسمت بیرونی و نیز در جنوب عمارت باغچه گلکاری و اشجار و
نظر انداز بنظر آب و باغستانهای جنوبی بود و داشت و برای وکالت و ابواب حمام و
اعاظم و غیرهم موجبات آسایش فراهم گردید و مقامات احباب در خانهٔ نزدیک
خانهٔ مذکوره قرار گرفتند و زائرین و واردین از عراق و با احباب میرسیدند و از جمله واردین
میرزا باقر شیرازی برادر یکی از زوجات میرزا یحیی بود که باتفاق آقا عبدالله عرب وارد شدند
و چون از احوال و اعمال میرزا یحیی آگاه گشت رساله‌ای در رد او نوشت و چیزهائیکه در
او زند بود بجانب آیات و آثار الهیه پرداخت و دیگر آقا محمد اسمعیل و آقا نصرالله

اخوان

سال بیست و پنجم ۲۵

وقایع سال ۱۲۸۴ هـ ق ۱۸۶۷ م

در عالم معنی صادر شده هنگام عصر که در بیرونی خانه قدم میزدند بعضی از منتسبین احباب حضار خطابه فرمودند که ما امروز در حمام چیزی جهت ناصرالدین شاه نوشتیم لکن هنوز از قلم جاری نشده تا ببینیم که این زنگ را گردن گربه میبندد یعنی آنکه نوشته را ببرد و بدست شاه بدهد و در این حال آقا محمدعلی اصفهانی چنین معروض داشت که اگر کسی ببرد کاری هم باو ندارند فرمودند اگر داشته باشند چه عیبی دارد پس بعضی از احباب خواستار شدند که آن کتاب الهی را بشاه برسانند و از جمله آقاجان درویش صدقعلی بود لکن در آنوقت اقتضا نیافت و غصن اعظم که در جمیع خانه ابهی و اصحاب مانند شمع درخشان بود و بخدمت قیام داشت غالبا با خط زیبای خود الواح صادره از قلم ابهی را کتابت مینمود مشکین قلم دستور داد که دو بیت از ابیات صادره در ایام سلیمانیه را بخط نستعلیق درشت بغایت استادانه نوشت و آنرا در بالای حجره مسکونه خود نصب فرموده تا هر که وارد شود فیض آن دو بیت خویش متذکر گردد و آن دو بیت این است

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا
ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار
رسم ره این است گر وصل بها داری طلب
ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

و چنانکه آوردیم والیان ادرنه نهایت تکریم و تعظیم را نسبت بحضرت ابهی مرعی داشتند و وجوه اهالی و متنفذین و علما شیفته گشتند و امور بیم در آنجا عزت ظاهره هویدا بود و میرزا یحیی و جمعی از اتباعش مهجور و مطرود و منفور و دور میزیستند و خورشید پاشا والی ادرنه چنانکه نگاشتیم از ارادتمندان خاص بحضرت ابهی و دشمن ازلیها گشته بود و تفتین مفسدین از کید ازلی اثری نمیکرد ولی دسائس میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران در اسلامبول تأثیر خویش در دولت عثمانی نموده و مالک خانه مذکوره مسکونه جمال ابهی و جماعت خانه را مقرر داشته

سال شصت و پنجم

واقعات سال ۱۲۸۴ ه‍ ق

۱۸۶۷ – ۱۸۶۸ م

از آنجمله ملا حسن بجستانی بود که بروایت بیان ترجیح داد و معروفین اصحاب امر حضرت [illegible] بوده و ما
یحیی را بنوشتن کلمات و آیات بسیار مشغول کردیم و در حضور ما مینوشت و اورا تشویق میکردیم و آنچه
مینوشت اصلاح مینمودیم و از نسبت [illegible] بنای نوشتن گذاشت اما هیچ وقت کلماتش
از اغلاط لفظی و معنوی خالی نبود و لکن جناب میرزا بدون آنکه ما اورا تعلیم داده باشیم کلمات بدیعه
نوشت و محتاج اصلاح هم نبود اگر یحیی ذرهٔ انصاف میداشت بوجود میرزا حجت بر او تمام بود
چه ایام بغداد و ادرنه میدید که کلمات او بدون تعلیم و صرف قدرت است و نظر بوصیت
حضرت اعلی بر یحیی لازم بود که اگر در ایام او مثل او شخصی ظاهر شود امر را باو تفویض نماید و او خود
خود را اشاره نمود و امر را تفویض نکرد که سهل است میرزا احمد پسر خود را اول وصی نمود اگر با امر
خود را ظاهر نمینمودیم بمقتضای وصیت حضرت اعلی باو لازم بود که اهل بیان را وصیت نماید
و کلمات غیر را ترجیح دهد و امر را تفویض کند و عمل دیگر او که چشم بصیرتش را کور کرد این بود که
نقطهٔ بیان خود را اول مؤمن باو نامیده و چون ظاهر شد و آیات بینات و [illegible] اصوات را احیا
و کورها را بینا و کرها را شنوا نمود او تصدیق ننمود که سهل است بقطع سدره منتهی اقدام نمود
چند نفر اهل بیان هم چنان از سمع و بصر بی بهره شدند که از اشراق [illegible] آن نیر اعظم دور ماندند

مرحوم [illegible] شکاری شیرازی از بابیان [illegible] بود و با چند نفر [illegible] بیانی نمود که حضرت اعلی [illegible] داده [illegible]
[illegible] در عراق و ایران منتشر میکرد و [illegible] بخدمت جناب [illegible] پرداخت و [illegible]
عراق چنان اقامه حجت و برهان در امر بدیع [illegible] که اعتراف بعجز خود نمودند و [illegible] گفتند [illegible]
بغداد بحضور [illegible] رسید و در ملازمت موکب [illegible] مشغول بود و بعد از آن [illegible]

سال بیست و پنجم

واقعات سال ۱۲۸۴ ه ق ۱۸۶۷-۶۸ م

آمده اعراض و انحراف میرزا یحیی و همراهانش را مکرر بسید محمد گفت شما اگر در خود قوت و قدرتی می بینید و میتوانید در این عرصه جولان نمایید چرا با ایشان مقابل نمیشوید و اظهار حق نمیکنید سید محمد از قول میرزا یحیی باو گفت بجامع سلطان سلیم میرویم ایشان هم حاضر شوند تا مباهله کنیم و چون تصور کرد که جمال ابهی اعتنا بآنان ننموده تنازل بمباهله و مناظره نمیفرمایند این را شهرت داد که قرار است طرفین در جامع سلطان سلیم مواجه گردند و هر که حاضر نشود باطل است و مکتوبی از قول میرزا یحیی بحسن آقا نام که برای ایشان ریاست داشت سپرد و جمعیتی از ایرانیان منتظر تماشا در ساعت مقرره شدند و ماجری را میرمحمد جعفر ابهی رسانیدند جمال ابهی در ساعت مقرره بسوی جامع مذکور روانه شدند که میر محمد در عقب بود و در بین طریق با نبوده تماشاییان مسلمین و متعلقین و بابیات بدیعه ناطق گشتند که شما بدین ازاله مخالفت و ... با خود گفتند آیا چه شده که در بحبوحه گرما اوز بدین حال مشتاقانه روانند و آقا محمد کاظم از ارادتمندان تجار تبریزی ناله کنان از عقب مشتافت و چون بجامع رسیدند و نظر خطیب که بجمال ابهی افتاد خطیب بر منبر بود و بجمال مبین افتاد و اراده خطبه باز ماند و اشاره نمودند تا خطبه را بپایان برد و آنگاه با مشایعین میرمحمد حسینی خطاب فرمودند یا محمد اصعد الی المشرکین و قل لهم قد حضر الغلام لقاء لوا بجمال سحرکم و بعضی دانستم یا ملاء الاتقا فیرون وجوده با قامه صلوة ایستادند و میر محمد رفته پس از دقایقی چند مراجعت کرده معروض داشت که فردا میآیند و مستمند کسی میخواهند که بدست حسن آقا باشد و جمال ابهی به بیوت تکیه مولویان مراجعت نمودند و دلیل رامرا و علما و اشراف نیز همراه شدند و با احترام قدمی چند عقب رفتند و چند بار تلطف بآنان کرده اشاره بتقدم فرمودند و ایشان مبادرت نکردند و بدین حال وارد تکیه شدند

دیگ

سال بیست و دوم

واقعات سال ۱۲۸۴ ه ق — ۱۸۶۷ م

الاولی ۱۲۸۴ واقع شد و قلم ابهی در بسیاری از الواح صادره ادرنه و حتی بعداً در کتاب حسب ایجاب
مصالح این امر بذکر اقوال و اعمالشان که موجب احزان جمال ابهی گشت پرداخت و در عدّه
از الواح قویمه با اقامه دلائل و شواهد محکمه و نیز در مکاتیب احباب آورده اند تفصیل وقایعات
مذکوره مسطور است که بنده از آنرا ثبت مینمائیم منها قوله الاعلی ای سلمان احزان
وارده قلم رحمن را از ذکر مقامات احدیه منع نموده خبر عظمی و سبیل مقر قرب را
که اگر جمیع ما کان بخواهند بعشر آن حاضر شوند والی آخرها لا آخر له از آنچه وارد شده
است منصعق گردند ابداً کسی واحده نه نسبت بحق داده اند و باطراف نوشته
که شعرهای ما را قطع کرده اند و ذوالعلم و ... فقط ... را ملاحظه کن که برای

آن لوح مبارک را بنده عنایت فرمودند که ببرم و از برای آنها بخوانم زیرا همیشه میگفتند چرا تکلیف را حقیقت بیان نمیکنند
میکنیم و دو لوح مبارک تمام نمیفرمایند و نیز بنده امر فرمودند که تفصیل خروج از حرم تا رجوع از جامع سلطان سلیم را
در یک مثنوی بنویسم و با لوح مبارک برای خود یکی نیز بستم و چون آن تمام را بنظم آوردم با لوح باو رسانیدم و تا
در سلماسی تبریزی چون آن لوح را دید گفت نخواهم که صاحب این کلام را بجز بصدق نسبت توان داد بر خلاف
و ذکر نموده ایم بسته خود میکنیم که با باید قدم هم از یکی کاغذ چهره گیری بیاوری که در حاضر شدن گفت
نماید و یا بر کذب خود اعتراف نمائی و دیگر اظهار رضا چه تمنا که رفت و من در دکان نشستم چون ... گفت
گفت امشب کاغذ با مهری را میگیرم و میآورم تا سه روز بعد روزه من رفتم و ملا محمد تا بخانه گوید میکرد که باز
نوشته اند که در جامع حاضر شده ایم برای مباهله و ایشان نیامدند و نیز ملا محمد تبریزی مثنوی را دیده و گریسته گفت
اگر سید محمد یکی از این دو مثنوی را گفته بود ... ابیات که تو بیک روز نوشته نمیتوانست ... ذیل ...

سال بیست و ششم

وقایع سال ۱۲۸۴ هـ ق ۱۸۶۷ م

ما خلقکن ان لهم ولن ابتغوا من فوق اخذهم فیا بئسة الذین هم من امر من یرید
مفسد وقهم ولن یجد لانفسهم من معین ولا ناصر کذلک نزل بالحق من
جبروت الله المهیمن العزیز المحبوب   ایضا و دیگر با فعال و اعمالی وارد
شده اند که موجب است اسم غنا را و نظیر هر نفوس این قبایح خلیل بود
جمیع کبائر را مرتکب شده اند و از حضرات ناس هم صنع منمایند و اعمال ائمه
مثل آنکه در هر ما حرم فی کل الالواح تصریح نموده اند و بنفس ظهور و بیان که در
جمیع الواح الله مرقوم که اگر نفس متعضه ظاهر شود اقتضی ... نالا
تابع مع ظهور حجت با تمامها و کلماتش ... و لکن در الواح
نادیده خود مینویسند لا تاکلوا البصل و لا تشربوا الدخان و امثال ذلک
الا لعنة الله علیهم و علی ظلمة منهم و ظلمهم و ما ضربوهم الی النار و بئس مثوی
الظالمین   ایضا ای سلمان نازل بایم علی الظاهر از قبل و بعد ...
با این ایام مدارا نفسی که در ... بر حسب ...
و ظلم قیام نمود   ایضا نفسی را که در الله الذی ... شد که اهل
ضمیر ... که ... ظلم ... ظلم نموده و
حفظش ... چون شاهد ... که ... ظهور ... بر
وجهی با او و اجمع شده و در این ارض ... متعرض او ... ستر
امنع بر ظلم قیام کرده و چون ... اسرار ... ظلم ... شده
نوشت آنچه نوشت اگر آنجناب به صحیفه در آن نسبت داده که با این ...

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۹ ه ق ۱۸۷۲ م

آسوده و مطمئن نیاسوده ام و لکن بأنه شهدا البینة اجماع اهل عراق و علمای [illegible] و استماع [illegible]
که چگونه بر فساد قیام نموده تا آنکه بفضل الله دست قدرت الهی جمیع را متزلزل نموده و این
ارض وارد شدیم اخری چون در نفس خود مطمئن شد و این ارض را ساکن دید دو سر دیگر از
خدام بر قلم گماشت فلما اظهر الله ما فی صدره مضطرب شد انکار نمود و بخود اعمالش
نسبت داد بعد بعضی از مکاتیب بخط او ظاهر شد که حال موجود است و بعد ابعد از
کل خارج شد و متوکلا علی الله در بیت ساکن و معذالک از غضبش ساکن نشد باطراف
الواح نوشته و فرستاده و آنچه خود مرتکب شده باین عبد نسبت داده چه که از هیچ وجه ارض
مطمئن است که آنچه بگوید بحقیق و ثابت است اگرچه او بی مشغول و دست ضعیف چنانچه
اکثری او را ندیده اند و آنچه شهرت دارند از این عبد دیده معذالک مجادله بآیات الله پرداخته
فاف لهم و علی الذین اتخذوهم لانفسهم اولیاء من دون الله و شرع بعد از آنچه نوشته
شأن و مقام او را ادراک ننماید تا دف امور مرتکب شده که هیچ نفسی او را کتاب نموده

اجمالی که در فقره شهریه ذکر شده تفصیل این است که احبای حق چون وحال و زنگ مقام در راه دوست بسیار و انفاق نموده اند
و معدود شیخی اعراض حق و ما یتعلق به یا جداسم محمد جمیع نموده فرمودند که اف ان [illegible] است که شهدای حق چند [illegible]
چه چه حق [illegible] و [illegible] باطراف باری بعد از آنکه جمیع [illegible] داده اند و [illegible] نموده و [illegible]
الاعظم بعد [illegible] نموده و کمال [illegible] هم [illegible] نموده اند بالاخره حق [illegible] شد که مبلغ چهار ده قران شهریه [illegible]
والف [illegible] وسی داوند و همچنین بیست و شش قران [illegible] سید محمد شیخ و اعراض [illegible] داوند حال
و کنیسه [illegible] قیام نموده اند که شیخ آن را [illegible] و چه مقدار امر الله [illegible] شد این [illegible] و حال
در الواح شرکه که باطراف [illegible] ملاحظه کنید که چه استغنا و چه ادعا های لا [illegible] بنامه [illegible] حق

از [illegible]

مسائل منتخب

واقعات سال ۱۲۸۴ هـ ق

۱۸۶۷ م

که اگر ابتعید اداده ضرش بنحو داین موجود نبود و چون نوشته او ملاحظه شد مکتوب

دیدن که نامی از احبا را مذکور نداشتم که مبادا از کلمات جعلیه که مسطور داشته عباد از

سبیل منیر منحرف شوند ومنها قوله الاقدس الاعلی خطاباً لیحیی اذا تجاطب غلام الامر لقبه و

یقول ان یا اخی الذی ضلت باخیک ما نزل احد باحد وورد علیه ما بکت عنه

عیون ملأ البقاء علی غربات عز منیرا وکذلک نزل فی ذکر الاحباب ولعلنا [illegible]

ضر حاصل است ودیگر آنکه مرقوم فرموده بودید که نوشتجات بخط اخبث مشرک که از ارض ص راجع نموده اند واز جمله نوشته که

نوشته نزد بیرون آورده که مدفون بود وبخط حضرت اعلی روح ما سواه فداه مرقوم بود الی آخر القول بجناب آقا سید [illegible]

از قبل [illegible] خانه [illegible] رسانید ونوشته بودید که مشرک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] از ارض [illegible] مستور [illegible] مشرک [illegible] ارسال [illegible] [illegible] [illegible]

نوشته [illegible] روح [illegible] [illegible] [illegible] نموده اند که [illegible] کرد [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] فرستاده [illegible] بخط [illegible] مشرک [illegible] که [illegible] حاجی ابراهیم [illegible] [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] حاجی مذکور [illegible] [illegible] بعد صورت همان نوشته را [illegible] مشرک [illegible] فرستاده [illegible]

قسم که نوشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ملاحظه [illegible] که چه مقدار [illegible] اند [illegible] [illegible]

در ارض [illegible] کبیره [illegible] که [illegible] نوشته اند [illegible] [illegible] فرستاده اند [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] حال [illegible] کرده اند که [illegible] قول [illegible] [illegible] و

[illegible] که [illegible] از [illegible] نوشته [illegible] که [illegible] حال [illegible] نموده [illegible] [illegible]

واز جمله [illegible] که در این ایام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کبیره [illegible] [illegible]

نموده [illegible] لا اله الا هو که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حق [illegible] [illegible] [illegible] نموده

[illegible]

سال هیجدهم

واقعات سال ۱۲۸۳ ه‍ ق ۱۸۶۷ م

وعن شئت بیّن فی نفسک ونه السرادقات التی أنباء الوفا فیها لو کنت شاکراً للرحمن
لتدخل بذلک بیضاء فی قلب کل جاهل بعیداً اذا جری الکوثر من العینین فی
هذین الاصبعین الاعلیین اللذین کانا فی اول الآزال علی العرش حول العرش
موقوفا وانا علمنا فعلک وما فی قلبک وسترناه اذ انت بعد علمنا بحکمة التی کانت
من اصبع الرحمن علی لوح الامکان بالسر السطر مرقوما انه بالحق لعلام

ظلم و طغیان آن مشرک بالله سید محمد خبیث از قبل هم بوده مخصوص این ایام نیست در سنین توقف و سکون جمال قدم در
عراق هر یوم ذیل مرتضی بود و شجره کفر که رجعل به تعدی وارد آورد و دعوی جات و تشبثات خود بروز کفر و شرک و
عداوت حسد خود را میداد و چون خرق اوهام عباد نشده بود و ملتفت نمیشدند و نمیشد وقتی که حضرت کلیم غرض شانه
با جناب خادم نزد او میبردند و باشد حزن رایج شوند و امر از کل مستور میشد میبودند علی کل اینکه در حول حبیب بودند با آثار
چیزی مطلع میشدند ..... مثلا همین زنی که الان حرم محترمه او میباشد و در آن ارض در یک روز سه دفعه
او را به سرایه حکومت فرستاد و شکایت نمود که شیخ افندی که جمال قدم جل کبریائه باشند زن مرا میخواهند و شهرت
داده اند همان زن که همشیره زاده جناب حاجی عبدالمجید شیرازی است در آن ایام که سنه قبل از هجرت
باشد کلی او در هر دو وطرد گفته بود و از خود خارج تا آنکه روزی در محضر کبریا عرض نمود که او را طلاق بدهید
در روانه هشت کنید بلکه قسم بذات اقدس محبوب مینمایم حکم قتل او را داد و جناب حاجی عبدالمجید میخواستند
او را تمام نمایند نظر بمیل و رضای آن مشرک بالله دیده جمال قدم بازیه شدند و نگذاردند تا این حکایت مهاجرت
واقع شد حسبنا الجمال گفت حکما او را هم باید ببرید و بردند   راه در کردند سید محمد آن زن را به خرج خویش

سال شصت و چهارم

واقعات سال ۱۲۶۴ ه.ق ۱۸۴۸ م

وانّی کنت حاضراً فی مقابلة الاعداء لتلک الحجبات الظلماء من کل مکر شدیداً
وانک کنت فی سرّ السرّ فی ضرب ذکر مقبوضاً لتقبل فیما یتقطع به الارواح من
حیث کل اسم ندیماً وانته بما جری من قبل قد خرقت وجوه الفطرة علی رماد السوداء
وشقت ستر حجب الکبریاء فی الجنة الاولی وتشبکت اکباد المقربین علی مقاعد
القصوی واضطرب افئدة کل فطر بصیراً الی ان سافرت منی فی هذا السفر الذی
برجهت منها مع اهل عرف الفردوس علی بجدة من ابهما مع کلما سئلت منی
واستأذنت عن ما تکلمت بحرف لاذ اطلعت هنالک ما لا اطلع به احد من
العالمین جمیعاً الی ان دخلت معی علی تلک الارض اذا ... علی ... ایام

اول منظر الابدع فوق راسی ثم فی قصص تجمع النبیین فانتهی ... ثم محمد رسول الله قد ... من افق
ببیت بسلطان مبین وانا کم بکل الآیات من لدی الله المقتدر القدیر قل لو یجتمع کل من فی الارض من العلماء
والعرفاء ثم الملوک والسلاطین انتم لا تحضرن تلقاء وجوههم ونطق بآیات الله الملک العزیز الحکیم انا الذی لا احاط
من احد ولو یجتمع علی کل من فی السموات والارضین قد خضعت الآیات لرجعی وخشعت الاصوات لنغماتی الابدع
البدیع هذا کفی قد جعله الله بیضاء للعالمین وهی عصای لو نلقیها لتبتلع کل المخلوق اجمعین کلما خلق بین
السموات والارض عند ربک کقبضة من الطین انک انت یا محمد اذهب الی ملأ المشرکین وقل قد جائکم ...
ومعه جنود الوحی والالهام وتمشی قدامه ملکوت الامر ثم من ورائه قبائل ملأ الاعلی ثم سکان مدائن البقاء ثم
ملائکة المقربین قل جاءوا من الله ولا تعرضوا اتبعوا الذی بامره قدر کل امر حکیم اذا ... بین یدی الله
بجمالکم وتحصیلکم وما کان عندکم لو انتم من القادرین انا نحن ... الذی ... احد من الملوک و...

بالم

سال بیست پنجم

واقعات سال ۱۲۸۴ ه ق ۱۸۶۷ م

العالمین جمیعاً وما فصلت ذلک الا بان تحضت فی نفسک بانک کما تقول یسلموا
منک عباد الذین هم عن شاطئ الامر بعیداً فوالله لا تطمئن بذلک لان لله عباداً
یبعثن الامر بنفسه ولن یحجبهم حجبات الوهم ولن یمنعهم الاشارات عن
صراط قدس رفیعا ذکرهما نزل من قبل انک لو تبسط یدک لتقتلنی ما انا بباسط
یدی الا قتلک کما بسطت وما بسطنا بعد ما منعنا علیک وکان الله علی ذلک
شهیداً فلان یا اخی فاتق الله لتطمئن انت ومن معک وترجع الی التراب وینقی الملک
لله ربک ورب الخلد جمیعاً فاتق الله یا اخی لم یکن فی قلبی بغضک ولا بغض احد
من الکلمات اسمع قولی ثم ارجع عما انت علیه وتوجه الی فلن یضیع شیئاً

انه اظهر عند کل ذی بصر حدید بل اطلق بان دونه یقدر بان یقوم معه لا فو نفسه العلی العظیم قل ان یمشی لدی الامام فی تیه یمشی
کمشی ثم یسکن یسکن عبادنا المستقربین ان انقطع عن ارضها ثم الکف بنزلک ولا تکن من الجاهلین ان
الذین عکفوا علی الاسماء اولئک من عبدة الاصنام لوانت من العارفین قل ان النبی من اخبر الناس بهذا
النبأ الاقوم الاقدم الطف والرسول من بلغ رسالاتی الی الذین ضلوا السبیل والامام من قام امام وجهی
بخضوع وخشوع مبین والولی من استقر فی حصن ولایتی المحکم المتین والوصی من وصی الناس بهذا الامر الاعظم
فی لوح حفیظ ان الذین اتخذوا المشرکین ربا لانفسهم واعرضوا عن الله المقتدر العزیز الجمیل اتحکم ان کل من جهة
من عبادی وکان ان یحضر تلقاء الوجه فی کل بکور واصیل وهبت علیه من شطر نفسه ارباح الهوی اذا کتبت
یداه الی ان حرکته عن مقره واترکه فی اسفل السافلین انا اشتهرنا اسمه بین العباد وحکمه من لدنا وانت ذا ناییت
لهو الحاکم علی ما یرید. و بعد از آنکه میر محمد رفت جهت خانه آن بیشرم و حیا مظهر شیطان میرزا یحیی مذکور داشت
که آن طلعت مبارک تشریف فرمای جامع شده حضور همه بسایند زن او آمد گفت که امروز باشد

سال ...

واقعات سال ۱۲۸۴ ه‍ ق ۱۸۶۷ م

عنه حرف من الامثال من كل صغير و كبير وانك كنت سائلا وجهه من خلف الحجاب من ان
من نفسك فلما اظهرنا الامر رجعت بروائح الاطمينان واطمئنت حججت من خلف
السر واعترضت على ما كنت معتمدا عليه ووردت على ما فيك عند افئدة كل
موقن ذكيا ثم انقضت من الاعراض مع الذى لم تزل كنت تبغضه وهو يبغضك و
سمعت منه باذنيك ما اشتكيت به بلقاء الوجه ومع ذلك لما وجدت منى طلبه
بعض العلوم اعتقدت معه ولحقته لنفسك معينا تالله يا اخى لو تنصف لتبكى
على نفسك ثم على نفسى وتنوح فى ايامك الى ان يغفر الله لك ويجعلك من الذين
فى ام الكتاب مذكورا فانظر الى قول الذى من الذى قبل لحبه ما اكبر الذى يحى
بما بل دل بغيره فالك فى شئ اذا فانصف ولا تكن من صراط الصدق ببعيد
اياك ان لا تحجبك ما اعطيناك من جبروت الاسماء لانها قد خلقت بامر من
عندنا وانا كنا على كل شئ لمقتدرا   ايضا بسم الله الاقدس الاعلى الاعلى
فاعلموا يا اهل البهاء بان الشيطان اجتمع مع شيطان العجم وعندوا فى ام
ربهم الرحمن وكتبوا وسالوه باسم لحد من احباء فيها كتبوا ما ارادوا وانتظر
منه للمال والنعل ثم اجتالوا الى ان بعث الرسائل الى الامراء واشتهرت فى المدينه

قل يا جميع كل من على الارض يا ايتهم الغلام بنبأ عظيم قل ان لو يتحرك تتحرك معه جنود الغيب ثم اهل الملاء الاعلى
ثم جنود الملك العالمين انتقوا يا ملأ المرضين ثم انصفوا فى امر الغلام وما اتى به ولا تكونن من الغافلين
انه ما اراد الا ما اراد به ربكم العالم الحكيم   انتهى   كه حضرت آقا جواد قزوينى از ادرنه بخط خودش براى احباى قزوين

سال بیست و پنجم

واقعات سال ۱۲۸۴ ه‍ ق ۱۸۶۷ م

قد خرج من مدینة السر واجتمع عنده حین الخروج فاصل تلک المدینة وابناؤها ان ینصروا الغلام انا وجدناهم فی حجب مبین فسوف یبعث الله من الناس من ینصر امره وانه علی کل شیء قدیر انک لا تحزن فی امرنا واهلک ثم اذکرنا فی کل الایام ان ربک ینصرک بالحق وانه لهو المقتدر علی العالمین انت فاعلم بان المشرکین جعلوا اهلی اساری من ارض الزوراء ویکون الغلام فی ایدی الظالمین ومع کلما سمعت وبما ورد علینا نکون علی فرح لا یعادله فرح من فی السموات والارضین ونکون راضیا بما قضی الله لنا فسوف تری نسائم الفضل تمر ونذکر وفاء الشهود فی قلوب احبائنا ان ربک الغفور الرحیم والحمد لله رب العالمین

آغاز برهم خوردگی اوضاع و مقدمات حرکت ابهی بارض مقدس

بنوعی که نگاشتیم موقعی که سید محمد اصفهانی مقیم اسلامبول شد بترویج مقاصد خود و نشر مفتریات و تهییج عمال دولت عثمانی و سفیر ایران پرداخت و آقاجان معروف بکج کلاه را که در توپخانه عثمانی صاحب منصب بود با خود یار کرده قیام باتفاق و دسیسه در اذیت و ایذاء دیگران نمودند و مکاتیب بی امضا بخانه های دولتیان افکندند و برخی از الواح الهیه را با کلمات کفریه مخلوط و ممزوج کرده بواسطه هندوستان خود بین معاریف اهالی منتشر کردند و بوسائل متنوعه شهرت دادند که جمال ابهی چند هزار جمعیت فراهم کرده با رؤسای بلغارستان و سفرای بعضی از دول اروپا معاهده سریه نموده و تهیه کامل برای تسخیر اسلامبول دیده مستعد است که در یوم معین هجوم آورده فتح نماید و بیانات و واقعات را تحریف و تأویل کرده بجهت بعضی از سفرا و حسن

چند نفر

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

الحروف قال عندي كتب من الرحمن ولكن فيها النبأ وخبر عن شطر الاعلى او قال
اليوم لا تقبل منك الفدا لو تأتي بما في السموات والارضين افتح ضجيج آل الله
الذين الذين جعلتهم اسارى من دون بينة ولا كتاب قد ناح من فعالك
اهل الفردوس والذين يطوفون العرش في العشي والاشراق قد جاءك محمود ولك
انه لشديد المحال قال كنت صدر الناس وهذا منوچهر قال خذ لنا ان يا
ايها الكافر بيوم التناد قل هل لك من مهلة لا ادعوا اهلي قال جهان يا
ايها المشرك بالآيات اذا نادته خزنة الهاوية قد ضحكت بك يا ايها المعرض
عن الجنان ابواب النار ارجع اليها انها تشتاق اليك ايتحبّ يا ايها
المردود اذ كنت بمرود الآفاق بظلمك ضجت الاشياء والظلم التي اتى بها ذو
الاوتاد تالله بظلمك انشق ستر الحرمة الى قوله الاعلى سوف نقول في الذي
كان مثله فأخذناهم الذي يحكم على العباد وانا العزيز الجبار الى آخر بيانه
العليا و نيز در آن موقع ميرزا حسينخان مشير الدوله سفير ايران كه با اذاعت از دولت متبوعه خود پيوسته
مترصد چنين فرصت بود موقع را غنيمت شمرد و تدبير و اقدام همي نمود كه جمال ابهى و احباب
در دورترين و سخت ترين محلي محبوس گردند و اين طائفه را از خاك عثماني براندازند و قنسولهاي
ايران مقيم مصر و عراق ابلاغ نمود كه دولت عثماني از اين طائفه متوهم و خائف شده حمايت
از ايشان نخواهد كرد و اكنون هر چه با افراد ايشان مجرى داريد مسئوليتي بوجه من الوجوه
و بنا عليهذا در اسلامبول و ادرنه و عراق و مصر گرد باد فتنه و بلا برخواست و شدايد نا
براي اين طائفه مفتوح گشت و تمامت امور مذكوره نزد جمال ابهى عيان و هويدا بود

باحباب

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق

۱۸۶۸ م

گوارا بهت و مدارا امر محبت و عفو و غفران فرمودند و حاجی ابوالقاسم شیرازی از اعاظم تجار مصر همینکه آنحال را مشاهده کرد بنهایت متأثر و منقلب گشت و آن سید حسین را بخانه خویش برده با کمال خلوص تحقیق لازم نموده ایمان آورد و مجلس عقد و نکاح فراهم کرده کریمهٔ خویش را بزوجیت وی داد و خانه و حجره و امور تجارت خود را بدست او سپرده بعزم زیارت محضر ابهی بادرنه شتافت

که همین اسباب ظاهره چقدر نفوس را محروم نموده و مقصد اینست که منتظراً بعباد میفرمایید که تقرب برای سدره آنچه بجویند باری محمل کلمهٔ شجرهٔ جحیم و آشنیده ایم با نواع مکر و خدعه همه روزه و همه شب دخترشان وارد شده و میشود و هیکل مبارک از فضل مرد و دو آن و زنها هر چند علیل و مه باطن از صرف بعضی مشرکین آنی راحت نیست و حال که از همه طرف دستشان کوتاه شده همه روزه با سلامبول اوراق مزوره فرستیده و در حد بحیر مر این سدره آنچه میفرستند و لکن آنچه قطع داریم دو مرهم غ نادیده ایم این مختصری از احوال مشرکین و اما محبین که کل بجهت حب الله حرکت مینمایم و رضای مبارکش را منظور داریم و نصرت امرش را میخواهیم همین قدر که از آن رحمت کبری و فضل عظمی بجهت عدم حزن عباد منع شده دیده نشده از هر شطری رجال و نساء بعضی بهوا و بعضی رضا باین ساحت ابهی توجه نموده واحدی وارد نشده مگر آنکه زور و قرض وارد آورده و میآورد و بعد از ورود نه لباس دارد و نه بضاعت دیگر و مادام که در این ارض هست مخارج میخواهد و بعد از رفتن خرجی راه هر نفسی همین حتم و امور اینجا بقسمی است که از روزی که شهریه قبول نفرموده اند حال هشت ماه است که قبول نمی فرمایند اینکه شهریه دولتی و شخصی هم میآیند با مخالف وارد میشوند که عرض شد و مجاورین اصحاب که در اینجا هستند اکثری از آنجا ایام شهریه عنایت میفرمایند ...... باری نظر باین اسباب مشاهده فرمایش مبارک شده که احدی باین شطر توجه ننماید مگر باذن مبارک و چه بسیار از امور ظاهره و مستحق را شده اند سبب هلاک وجودات شده و میشود چه که بعضی بهوا و بعضی بجهت ایمان این اعتراض گشوده اند بیاد مبرم طلعت مقصود از وساوس نفسانیه و فرمودند که ذکر انقلابات این ارض که در الواح شده لابد تفصیل کبری واقع خواهد شد از برای کل حتی در دیار نفس حول دیگر چه عرض نمایم که نمیدانید چه حالت دارد خداوند ابهی شاهد حال است که از وقت ورود این ارض و اطلاع جزء بر

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق — ۱۸۶۸ م

وجمعی از گماشتگان قونسولخانه را بمنصوره فرستاده حاجی ابوالقاسم و هر که در حجره و کار تجارتش بود
دستگیر و زنجیر کرده بقاهره آوردند و در خانه قونسول مقید و محبوس ساختند و قونسول نزد حکومت سعایت
و شکایت نمود که اینطایفه معتقد بربوبیت رئیس خود و تابع شرع جدیدی هستند و خیال مخالفت و منافات
با سلطنت دارند چنانکه با ناصرالدین شاه کردند و ممکن است از عثمانیان و مصریان و غیرهم جمع کثیری با ایشان
متفق باشند و حکومت مصر در بیم و اندیشه افتاده موافقت کرد و بر قونسول جمعی دستگیر نمود و فقط بآقا
سید حسین مذکور که تابع دولت انگلیس شده و ابراهیم کاشی که بنام ارمنی مشهور بود تعرض نکردند و از
حاجی ابوالقاسم مذکور و خادمات آقا و دیگر اخذ مبالغ نقود نموده اغلب را مستخلص ساخت و هر یک را چون
از محبس خارج میشدند حکم داد که بر چهره و محاسن آقا میرزا حیدرعلی آب دهن اندازند و فقط هفت نفر از ایشان
یعنی آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی و میرزا حسین شیرازی و عبدالوهاب زنجانی و حاجی ابوالقاسم اصفهانی
و دانشمند نراقی و حسین کاشی و میرزا محمد طهرانی را پس از استنطاق تسلیم ضبطیه مصری نمود که هشت روز
در محبس بکنده داشتند آنگاه دستهایشان را از پشت بسته همه را بیک زنجیر ارتباط داده با پنجاه سوار مسلح
بحبسی که هفت ساعت سر سواره دور از شهر مصر بود برده حبس کردند و بعد از چند روز بشهر برگردانده بمحبس
ضبطیه بکنده داشتند و باز بعد از پنج روز از محبس بیرون آورده بمحل سابق برده حبس نمودند و بعد از پانزده
روز بیرون آوردند و هر دو تن را بیک زنجیر بسته و دستهایشان را در کنده چوبی محکم کرده پاهایشان را بیک
حلقه آهنین مقید ساختند حکم را با اجازت اسمعیل پاشا خدیو مصر تبعید بخرطوم سودان که دو ماه
راه بود بردند با مشقت و تعب بسیار برای حبس تبعید کردند و حاجی ابوالقاسم شیرازی مذکور را
بجرم اینکه بی اجازه وی بادرنه رفت چندان بحبسخانه خود نگاه داشته ظلم و ستم نمود که با آنکه
جان تسلیم کرد و حدود صد هزار تومان اموال و نقود او را قونسول ضبط نمود و از انسوی بکجا

سال پنجاه و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

حق بود چرا من را که اهل وطنش هستم مجذوب و مؤمن نخود نکرد و نبیل این بیت از دیوان حافظ شیرازی را خواند حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از شام ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است تا آنکه آقا سید حسین سابق الذکر عریضه بشریف پاشا داد که نبیل از اتباع عثمانی است لذا بعد از مذاکرات مذکوره وی را باسکندریه تحت الحفظ فرستادند و در حبسخانه خدیوی در یکی از حجرات فوقانیه محبوس نمودند که در آن حجره شخص فارس نامی طبیب از علمای مسیحی مصری برای دیونی که در ذمه داشت محبوس بود و از علت حبس وی جویا شد و او بصراحت موضوع کمال از این امر صحبت نمود و لذا فارس ایمان آورده با یکدیگر مرافق و مونس گشتند و مدت حبس نبیل هشتاد و یک روز شد چنانکه در لوحی خطاب بوی چنین مسطور است «وقد بلغ ذو الحبس واحداً وثمانين يوماً» الخ چگونه هنگام از زندان مستخلص شدند

فتنهٔ بغداد و قتل و اسر احباب

میرزا بزرگ خان قزوینی سابق الذکر مجدداً قونسول ایران مقیم بغداد شد و ناصرالدین شاه عزم زیارت بقاع متبرکه عراق نمود و از مجتهدین عراق خبر تجمع و قدرت بابیان و نفوذ امر اقدس بسمعش رسید و از دولت سلطان عبدالعزیز اخراج آنان را از بغداد و سایر بلاد عراق خواست و لذا خواهشش در این شأن مقبول گردید و میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر کبیر ایران در اسلامبول بمیرزا بزرگ خان دستور داد که او این بار بدون هیچ مانعی بقلع و قمع احباء بپردازد و باتفاق شیخ عبدالحسین الطهرانی معروف ایرانیان را جمع کرده حکم و فتوی بر قتل احبای بغداد دادند و اوضاع حاضره بهانه بر ایشان فراهم ساخت چه که جمعیتی از هر سو با کمال نشاط و انبساط و بخوف از خطر گرد آمدند و منتظر حصول اجازه شدند که از محضر ابهی برسند و برای زیارت بادرنه روند ولی الواحی که پی در پی میرسید شامل نهی از توجه ایشان بود

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

گردند و مقرر شد که این عبارت از دستور مذکور در الواح کرده مذاکره ننمایند و در خانه ها نزد خارج نخوانند
تا اینکه روز بسر آمد و آقا محمد باقر و حاجی علی یزدی هنگام مغرب از شغلیکه داشتند فراغت یافته از
دجله گذشته روی بمنزل خود برفتند در حین عبور کبابی نصیر بشی یزدی بدیشان چنین گفت بهائیان
در قهوه خانه لب جسر مجتمع اند و در باب قضیه اینکه بروند از ایشان وارد شده شورت مینمایند پس
دو باشتاب خویش را بقهوه خانه نزدیک کرده و با حاجی حسن آشپچی مصادف شدند که با دو تن
همراهان با کناره های آخته رسیدند و آشپچی بیدرنگ لطمه بر بناگوشش آقا محمد باقر نواخته
بزدیع و صدای بلند گفت بدین محمدی دشنام میدهی و ضرب بسیار براو وارد ساختند
و او بتندی گریخت تا خبر باحباب رساند و اعدا حاجی علی را احاطه کرده و عده کثیری آنچه
داشتند و برخی دیگر هیزم از دکان هیزم فروش که در آن نزدیکی بود ربوده بقصد هلاک بروی
نواختند و او خود را بجنب دیواری گرفت و غبار بر دست چپیده و جمع کرده بر سر براعدا
پناه و اگر چوبها و ضربها که بروی فرود آورده بدیوار نشست و حاجی علی بدین طریق و بیرای
تا نائب قونسول ایران بانجا رسیده و بتحریص فراشش فرمان داد که حاجی علی را گرفته در ... داشته
از اجتماعیت ببرند در آنحال یکی از اشرار قمه را بلند کرد و بقوت تمام بفرقش فرو آخت ولی قمه بجبهه
سر اصابت کرد و خون بسیار ریخت و نائب قونسول گمان کرد که کارش ساخته شده و بقیه اشرار را
گفت ببرید در خانه خودش بخوابانید ولذا اورا بقهوه خانه برده و رفتند و احباب خبر یافته
و حاجی فرج جراح حاضر شده و زخم را دوخته مرهم نهاده و چون صبح شد احمد آقا نام صیفباشی نزد
احباب آمده اظهار داشت که والی با شما مساعدت مینماید بدار الحکومه حاضر شوید و شکایت از ما
دفع کنید و ملا زین العابدین (زین المقربین) و آقا میرزا محمد علی قاینی (نبیل قاینی)

و آقا

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری ۱۸۶۸ میلادی

دار الحکومه منتظر بوده واقع را از حاجی علی پرسیده و او بیان کرد طبیب حاجی علی را واداشت که مجلس قتل برادر
دار الحکومه برگشت اظهار نمود که مطابق قانون جزائی جدید و جمل از مسئول حکم در باره قتل برادر
حکومت محل راجع میباشد و رئیس مجلس چون مراجعه بقانون کرد و ماده مذکوره را مطالعه نمود گفت
بلی چنین است و امر داد که مظلومین را بنظمیه ببرند تا در مجلس حکومتی محاکمه بشوند و نیز حاجی علی
بدستور حاجی میرزا حسین برئیس مجلس اظهار داشت که ما عربی نمیدانیم و قونسول خود معارض با ما است
و هنگام ترجمه بدلخواه خود بیان میکند لذا مجلس اجازه دهد تا حاجی محمد حسین طبیب که فارسی و ترکی و
عربی نیکو میداند در مجلس باشد و استماع مکالمات نماید و اگر مترجم بخطا ترجمه نماید متعرض گردد
و اعضاء مجلس اجازه دادند و حاجی طبیب نیز در مجلس محاکمه حاضر شد و چند بار خطاء ترجمه مترجم را
آشکار ساخت و او برآشفت طبیب را مخاطب ساخته گفت تو چه کاره طبیب بوده گفت تو چه کاره او
گفت من ترجمان دولتم طبیب گفت من هم ترجمان ملتم و حضار بحسن فکر عمل او خرسند شدند و چنین گفتند
که این چند تن در میخانه بشرب مدام پرداخته عقل از سر آنها از کف دادند و در مستی بنای بدگوئی
بدین اسلام نهادند و یکدیگر را زدند و برای شهادت بر مدعی ... باشی را طلبیدند و ...
مذکور هنگامیکه برای شهادت نزد مجلس گذاشت شال از کمرش باز شد و طپانچه مشغول ...
از رصاص بر زمین افتاد و بدینطریق شهادت عقیده بر خیانت مظلومان حاصل گشت و مجلس
محاکمه آنجوان را بمجلس عسکریه فرستاد و حکم مجلس را تا این داد ولی نائب قونسول اظهار داشت
که این جمیع ایرانیند و باید در قونسولخانه ایران محبوس باشند و والی قبول نمود لذا ... را
بعنوان حبس در قونسولخانه بردند و در شبها از راه ... میرفتند و بخانه جناب ... حاجی میرزا ... خفته
و شبی بخانه ایستاده علی اکبر آشپزی رفته او را با ترکش زخم زدند و چند روزی نگذشت که شهادت

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق ۱۸۶۸ م

فراری بودن آنها بهانه گرفته بایران نیز سستند و رسما کتبی بعنوان مذکور بوالی نوشت و مترصد گشت
که فراشهای قونسولخانه با تنی چند از ضابطیه بدر خانه احبائی که مراجعت داده اند رفته آنانرا دستگیر
کنند ولی آنان از دسیسه و مراجعه قونسول خبر یافته زمام اختیار از دست داده برآشفتند و
مجتمع و متفق شده خواستند بانتقام برخیزند و لو همه کشته شوند در آن میان جناب زین العابدین
(زین المقربین) نجف آبادی و حاجی محمد حسین طبیب قزوینی چنین صلاح دیدند که تلگراف بحضور
کرده اجازت طلبند و چنین فرمودند و در جوابشان تلگرافی بدین مضمون رسید که توکل و
تفویض پیش گرفته انتقام را بخدا واگذارند و ارکان دولت عثمانی از ماوقع خبر یافتند و والی بغداد
جمعی از ضباط نیز فرستاد و تنی چند از معاریف احبا را بسرایه برده و جمعی حفظاً حیاتهم نگاهداشتند
و کثیری از احباب متفرق و مختفی شدند و لذا دست معاندین در همانجا کوتاه گشت ولی در
کربلا شیخ حسن زنوزی و نیز ملا محمد حسن قزوینی و عسکر صاحب اسیر کرده با غل و زنجیر بسوی طهران
حرکت دادند و چون ببغداد وارد کردند ملا محمد حسن قزوینی از شدت زجر و عذاب در
گذشت و دو تن دیگر را با غل و زنجیر بکرمانشاه کشیدند و شیخ حسن در سن هشتاد سالگی در
آنجا از شدت مشقت و عنا درگذشت و عسکر صاحب را بطهران رسانده بانبار انداختند و در
آنجا با شیخ ابوتراب اشتهاردی بنوعی که در بخش سابق آوردیم بیک زنجیر بسته درگذشتند و نیز
میرزا بزرگ خان از جمعی احبای بغداد برآمده ترجمان قونسولگری ایران را بدار الحکومه فرستاد و
وجهت اقامه کرده اصرار نمود که احبا را تسلیم گرفته روانه بایران و طهران نماید تا همه را از میان
بردارند و امور شان را بهم زنند و حاجی محمد حسین طبیب مذکور بدار الحکومه و مجلس استنطاق احبا
حاضر شده و نیز از حمیت ایران دوستی و اسلام پرستی و غفلت با ترجمان مقابلت

کرده

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

نجارباشی با دو پسرش که یکی آقا محمد حسین نام داشت و استاد علی اکبر نجار و محمد تقی و غیر از جمله
اسرای حرم کاشیه با آقا میرزا مهدی و نیز طبیب مذکور با عائله اش بودند و زین المقربین با
آقا محمد حسن بن رسول شهید از عقب اسری از راه بادیه پیاده رفتند و در طی طریق از جهت
فقدان آب مشرف بهلاک شدند تا خود را بموصل رساندند و در یوم ورود اسری شهرت یافت
که همگی را بقتل میرسانند و از آن اقامت گرفته بمشاغل متنوعه اشتغال جستند و زین المقربین
وغیره از وجوه اسری بدیگران توجه و رسیدگی کردند و در مدتی قلیل همگی نزد اهالی معزز و محترم
شدند تا آنکه در ۱۲۸۶ که مدحت پاشا والی بغداد شده از موصل عبور کرده و حکم عدل در حق
اسری نموده همه را آزاد ساخت و در فتنه مذکوره اجتماع بابیان در عراق متفرق شد آقا
سید مهدی دهجی بسمت خراسان گریخت و ملا جعفر نراقی را اسیر کرده بطهران رساندند و
دکاکین بنام این امر در کربلا مفتوح ماند که آقا رحیم و پسرش مباشرت در اشتغال داشتند

فتنه در اسلامبول

مشکین قلم و سیاح و نیز آقا جمشید و خدمت شان حسب اجازه جمال ابهی از ادرنه باسلامبول
رفته اقامت گزیدند و بدفع افترائات و مفتریات سید محمد و همراهانش پرداختند و مأمور
بودند که با حسن حکمت و حفظ احتیاط را نگهدارند ولی مشکین قلم از جهت حسن خط و صنایع
بدیعه خطاطی و سیاح از جهت قوت و فصاحت تقریر و بیان مشتهر و حائز و برخی از علما
و وکلا و مشیر دولت بخانه شان عزت و احترام یافتند و سفیر ایران اصرار کرد که باو باشند و
لاجرم در سفارت مذکوره نیز چندی روزه وفا بایاب نمودند و در مکالمه با حسن حکمت را از دست
دادند چنانکه مشکین قلم سخنی چند بهیجه شدید گفت و سفیر اظهار داشت که مراعات این ضعیف

بلند

سال بیست و پنجم

وقایع سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

و استنطاق و تحقیقات نموده و یک نفر از ایشان را با نفسی از جمله نفر فرستاده و جمیع اوراق
و مکاتیب ایشان را آوردند و هر چه گشتند چیزی و بهانه نیافتند و معذالک هر سه را حبس کردند
و مطلع شدند که چند تن دیگر از اصحاب ادرنه باسلامبول میآیند و مترصد شدند که آنان را نیز
گرفتار کنند چه که در آن ایام آقا عبدالغفار از ادرنه برای فروش بعضی اشیاء بعزم اسلامبول
روانه شد و چون مصارف سفر همراهان جمال ابهی بسیار و احتیاج بنقود حاصل بود امر
فرمودند که اسبهای سابق الذکر را باسلامبول برده بفروشند و آقا محمد باقر قهوه چی و آقا
درویش صدقعلی و استاد محمد علی باتفاق آقا عبدالغفار اسبها را با خود بردند که در آنجا
بفروش رسانند و نفر چند تن مذکور لدی الورود آنان را گرفتار کرده بباب ضبطیه کشیدند
و اسبها را ضبط نمودند و برای دست آوردن مکاتیب و اوراق تجسس کردند و قطعه
نسخ مناجاتی که نزد آقا محمد باقر بود یافتند مشیر ضبطیه از او پرسید که این اوراق چیست ادا

مطلع شدند شیخ عبدالحسین هم از این خبر یافت و میرزا بزرگخان قونسول ایران را آگاه ساخت و او
بتعرض پرداخت سخت تا آنکه خانه مسکونه ملا جعفر را داشت که خانه را از ایشان تخلیه نموده
آنگاه فراشان قونسولگری آخوند را سوار بر الاغ نمودند که جمعیت اوباش ایشان او را احاطه کرده سب و لعن
گفته سنگ و خاک بر وی ریختند بعد او را کشیده بقونسولخانه بردند و خانم و اولاد او را نیز بردند و پس از چندی
چند یکی را تبعید بایران و در سال بطهران کرده که اسامی ایشان چنین است آخوند ملا جعفر و خانم میرزا نورالله
میرزا حسین بن آخوند دختر و سوی زوجه ملا مهدی بن آخوند و خانواده مذکوره و ... با دو نفر تفنگچی بادرباده باشی
بمعیّت ده سرباز ایشان را بطهران رسانیدند و در آنجا ... مسکن دادند تا ... آ
از میرزا سعیدخان ... رسید و آخوند و پسرش میرزا حسین و میرزا نورالله را بانبار بردند و میرزا

سال بیست و ششم

وقایع سال ۱۲۸۵ ﻫ ق ۱۸۶۸ م

در اجتماع و سوء قصد اینطائفه میرسید جناب شیخ گذاشت که تمامت این نسبتها افترا و اشتباه
است تا اینکه در سنهٔ کذائیه امر دولت به تبعید جمال ابهی از ادرنه صادر شد و ناچار باید
بدست او جاری گردد و خجلت بر او مستولی شده چاره جز این ندید که از ادرنه بیرون برود
و معاون خود را وکیل و مختار ساخت و معاون حسب حکم واصل از اسلامبول جمعیت احبای
ادرنه را چند بار تفتیش نموده شمار آورد و در هر بار که آنان را بسرایه حکومتی طلبیده اسامی
نوشتند احباب احساس کردند که منظوری راجع باینطائفه هست دکاکین را بستند دیگر
بار عودت نمیکنند بلکه متفرقاً نفی و تبعید و یا مخفیاً هلاک میشوند ولی از بیانات ابهی چنین
نوید نهایت تشبث ببرند چه قریب باین مضمون گو را فرمودند که چه علت احباب موافقت
کنند چرا همگی مسجون نشوند و کسی بجای نماند که تبلیغ امر الله نماید و چون ابلاغ امر
دولت شد جواب چنین فرمودند که بعضی از احبا و جمعیت دیگر نیز شبهان ما در اسلامبول
میباشد باید آنان نیز تفتیش شوند و اسبهای ما بفروش رسند تا دیون خود را بپردازیم
بپردازیم و مسافرت کنیم و از آنگاه عده های عسکریه همه روزه برپا بود و قونسولهای دول که
بحضور ابهی مراوده داشتند حاضر شده اظهار و تاکید میکردند که از آنان استمداد
فرمایند تا مداخله کرده حکومت را باز دارند و جمال ابهی قبول نفرموده جواب دادند که کار ما
با خداست و مأمورین حکومت از شاهزاده و قونسولها سخت پریشان بودند تا آنکه یک
روز تفتیشیه ضبطیه بیت ابهی را گرفته از خروج و دخول ممانعت کردند و احباب را
از بازار و دکاکین و غیره ببرده در سرایه جمع نمودند و جمال ابهی با احبای خارج و داخل در
ایام اخیر ادرنه دستور داده چنین فرمودند که شما خود را داخل در جمعیت ما نکنید چه که

معلوم

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

نگذشته اشیاء اضافیه بیرانه برده متعرض نشدند و شهرت یافت که در موکب جمال ابهی نمیبرند و با نهایت تأثر از مفارقت در بیرونی بیت مبارک ذهاب و ایاب میکردند تا در شبی پیمانه تحمل حاجی لبریز گشت و در حالیکه اصحاب و مأمورین حکومتی و ضابطان در بیرونی غصن اعظم مجتمع بودند نزدیک بحجره که مشرف بخارج بود رفته سر کوچه بیرون کرده حلقوم خود را برید و صوت تنفس عنیف حنجره اش بسمع آقا محمد علی تنباکوفروش اصفهانی رسید و بشتافت حاجی را با حلقوم بریده غرقه بخون یافت برون دویده فریاد کشید و غصن اعظم با جمعیت بسوی او رفتند و با ضابطان عسکر بطلب جراح و صدد معالجه برآمدند و حاجی با لکنت زبان و باشاره اصرار داشت که قبول معالجه ننماید و ناصحی و محمد افندی نام جراح حاضر شدند و او حلقوم بریده را بدست نداد پس جمال ابهی ببالینش آمده سرش را بدامن گرفته با وعده فرمودند که هر کجا برویم تو را خواهیم طلبید و آیه ولن یخلف الله وعده خواندند لذا حاجی بنهایت ثبات شب ده قاره صبر و تمکین کرد تا حلقومش را بخیه زدند و در آن حال برادر زنش با حالت تأثر و انجذاب با او خطاب کرده چنین گفت ای برادر تو رفتی اینک من هم از عقب میرسم و او نیز عزم انتحار داشت و بوعده الهی امید و سکون حاصل کرد و اولیای حکومت در آن حال که جمعیتی ببالین حاجی مجتمع بودند و جراح حلقوم منقطعش را بخیه زده متصل کرد از او سؤالات و تحقیقات نموده پرسیدند کی با شما چنین کرد جواب داد خودم پرسیدند چرا جواب داد چون دانستم که از مرافقت شیخ افندی محروم و از زندگانی در فراق او بیزارم پرسیدند با چه بریدی جواب گفت با تیغ سلمانی که تازه خریدم و تجسس کرده تیغ را یافتند و سؤال و جواب بطریق مذکور را محرر کرده و مهر را گرفتند

سال بیست و ششم

وقایع سال ۱۲۸۵ هـ ق — ۱۸۶۸ م

اظهار تأسف از حرکت ایشان همی نمودند و در اختتام حالت تأثر عجیبی در ادرنه نمایان بود گویا
در هوا و زمین و آنچه مشاهده میشد مفارقت هیکل مبارک تأثیر کرده این واقعه در یوم چهارشنبه بیست
و دوم ربیع الثانی سال ۱۲۸۵ مطابق ۱۲ اگست ۱۸۶۸ واقع شد و مدت اقامت در
ادرنه چهار سال و هشت ماه و بیست و دو روز بطول انجامید و حین حرکت موکب مبارک احباب
منصب اطفائی عثمانی که درجه یوزباشی داشت با عده از نفرات میان مأمور شده تا گالیبولی همراه
شدند و احباب سابق الذکر که در اسلامبول حبس بودند آنها را نیز برای تبعید بگالیبولی آوردند
و از آنان فقط استاد محمد علی و آقا جمشید را از اسلامبول پیاده باغلظه بایران تبعید کردند
و در سرحد ایران با مکاتیب تسلیم بسر علیخان ماکوئی نمودند و او ایشانرا در محبسی که مانند چاه
عمیقی بود حبس کرد و بعد از ایامی چند با غلام دولتی تحت الحفظ برای تبریز و طهران اعزام
و حاکم خوی از آنها را قبل از مطالعه مکاتیب آقا نیز امر حبس و رها کرد و جمشید بسبب
خوب شناختن استاد محمد علی بتبریز رفت و از آنجا [illegible] رسید و چندی بعد از
واقعه شهادت ابا بصیر و آقا سید اشرف چنانکه مسطور گردید در زنجان وارد شد از آنجا

آن عبیر عالم حکمت خدیم — که ادیب بود و دیگر مستقیم — با هزاران چند و چند در احکام — کرد بر اطفال امر تبلیغ تمام
شد بر ارکان دولت یک یک — حرمت امر خدا را کرد درک — کرد دولت را تعزیر و زبان — با جمال ابهی بود گویان
بود از آن کرد و بدا آغاز جفا — لیک هر یک در تصرف [illegible] — هر طرف بر ظلم بیت افراشتند — تا عیان شد آنچه در دل داشتند
خرقه هوش و اشتیاق تبدیل — متمرکز شد در ادرنه [illegible] — هشتم و دوم ربیع [illegible] — از [illegible] زمین رفت ها
[illegible] حرکت از [illegible] گفت — از ثلثت بار بر دیگر گفت — آنچه را فرموده بود [illegible] — قبل چهار سال [illegible]
هم خبرها گران عالم فرود — در ادرنه بود و دائم در صفا — کاین ادرنه زود بر هم خورد — هر که بر حال او هم نخورد

ادیب [illegible]

سال بیست و ششم

وقایع سال ۱۲۸۵ هـ ق — ۱۸۶۸ م

دعزل وی میباشد و بی مده ربیع الآخر یا رئیس اسمع نداء الله الملک المهیمن القیوم انه ینادی بین الارض والسماء ویدعو الکل الی المنظر الابهی ولا یمنعه نباح من فی حولک ولا جنود العالمین قد اشتعل العالم من کلمة ربک الابهی وانها ارق من نسیم الصبا قد ظهرت علی هیئة الانسان واحیی الله بها عباده المقبلین وفی باطنها ماء طهر الله به افئدة الذین اقبلوا الیه وغفلوا عن ذکر ما سواه وقربهم الی المنظر اسمه العظیم وانزلنا منه علی القبور وهم قیام ینظرون بجمال الله المشرق المنیر یا رئیس قد ارتکبت ما ینوح به محمد رسول الله فی الجنة العلیا وغرتک الدنیا بحیث اعرضت عن الوجه الذی بنوره استضاء الملأ الاعلی سوف تجد نفسک فی خسران مبین واتحدت مع رئیس العجم فی ضری

منفرد این غلامان برگزند ... کس نیاید که پیشش جیز بد ...
در سرای خواجه شد هم بی‌سبب ... وحشت دل که در شب تا به تب
تاجری معروف و شخصی معتبر ... از یک آتش در زده [illegible]
که بسی مردانه در عشق تابت ... اندر آخر جان فدا [illegible]
تو می‌دانی فرو ... [illegible] ... آنکه بیند نام [illegible] ...
یک شبی او در زاد و جان [illegible] ... که بگاه صبح [illegible]
بر سر [illegible] آمد [illegible] ... [illegible] برگشت [illegible]
گفتی امروز [illegible] ... بازم ای سرور خواهم [illegible] ...
چون چنین دیدم از آنجا بس ... [illegible]

هم گذاران ز دو شهر آن حرم ... هم دل پرخون اهل شهر و حرم
جام یکدست چون ز دستان [illegible] ... همچو شمس از خطه تبریز بود
سر برادر شد چون از عشق خود ... آن دلی [illegible] پر درد
وقتی حاجی [illegible] با وفا ... کار [illegible]
تیغ تیزی از شفق بیرون کشید ... [illegible]
تیغ را بگرفت از دستش [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
خلق حیرت در شنیدند از حال او ... [illegible]
صبر کن چندی مدام [illegible] ... [illegible]

مرداد؟

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق ۱۸۶۸ م

علی هیکل الاسم من جبروت المبین ... الحکم ... [illegible]
فی المضاب ... فی الجبال ... من ... [illegible]
اضطراب ... علیک مرة فی جبل ... فی الزوراء
فی هذه البقعة المبارکة انک ما استشعرت بما انبعث هواک وکنت من الغافلین
... اذکر اذ ... بآیات ... من ... کان العلوم ان ... فی
المراصد والاسواق وکفروا بآیات الله ... آیات الاولین والذکر العلیا
ثم الذین ... من الاحزاب ... الارض کما ... من عنصر ...
... الیه کما ... الی الله ... [illegible]
... [illegible]

روز هشتم ساز ره آماده شد / آنچه بر هر کس بباید داده شد ... / در ادرنه بود هشتم پنج سال / لیک با عشق جنون بیرون ز حال ...
چون برون آمد شه از حرم / سر نهادندش خلایق در قدم / با فغان ناله شهر چون بهشت / در ربیع الآخر غره گذشت
از ادرنه شد جمال ابهی برون / ... / جمله یاران همه در آن سفر / بوده ... هفتاد و هشت نفر
نه نفر ... / سیزده تن ... / پس ... / ...
از ادرنه چونکه بیرون آمدند / ... / روز و شب ... / چونکه ...
یک ... / شد ... / ... / چند روزی ... برقرار
زانکه ... / ... / ... / آنچه ... ظلم
... / ... / ... / ...
... / ... / ... / ...

۲۶

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

ضباط العسكرية وكوت على فريح غنيم بالباب [illegible] على وجه الارض [illegible]
وكون [illegible] على [illegible] هذا [illegible] ومراد من اولاده [illegible] الى [illegible] الاربع [illegible]
اعلم يا [illegible] انا [illegible] ذات يوم وجدنا [illegible] الله بين [illegible] للعاندين [illegible]
كل الابواب ومنعوا العباد عن الدخول والخروج وكانوا من الظالمين [illegible]
[illegible] من [illegible] في الليلة الاولى [illegible] على الارض [illegible] الدنيا وما فيها
[illegible] اب لهم والذين [illegible] بالسوء سوف [illegible] الله [illegible] بالنار وانه
اشد المنتقمين [illegible] من الاحيا [illegible] بين [illegible] الله هذا ما لا
سمعناه من قرون الاولين هذا ما اختصم الله [illegible] احياء [illegible]
[illegible] في العراق [illegible] الشهداء [illegible]
كان [illegible] الله على [illegible] اجمعين اولئك [illegible] كلمة الله [illegible]

گفت اکنون حکم شاه آمد شده ‌‌ | خبر [illegible] چیزی ندارد فایده | شاه گفتا که شد شاه من منم | هر چه گویم باشد از [illegible]
دیگر [illegible] | شاهم و پایتخت من شهر [illegible] | چند شاهان [illegible] | پیش [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible] شهنشاه [illegible] | [illegible]
چونکه آن [illegible] شدید | از شهنشاه [illegible] شنید | [illegible] | [illegible]
[illegible] | آنچه بشنید از شه [illegible] | آمد [illegible] | [illegible]
آنچه [illegible] | [illegible] | آن زمان [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | گفت [illegible] | [illegible]

[illegible]

... الحبيب

[illegible] ١٢٢١ [illegible]

ونسبة تراب البيت [illegible] بما اكتم [illegible] افضل [illegible] الباب

المؤمنين [illegible] بامرنا بالله [illegible] الى [illegible]

[illegible] النسل السالى العرب المجيح بالطيا واليا [illegible] من الايكات [illegible]

ودكم [illegible] ان ناق بكم [illegible] فضل [illegible] الرحمن [illegible] الغادرين [illegible] الرب

لك [illegible] آنس بك [illegible] فضل [illegible] [illegible] الناس [illegible]

اشكر الله بما [illegible] في شاطئ [illegible] واسمع [illegible] الفرات [illegible]

العالم [illegible] العالم [illegible] الذي [illegible] [illegible]

[illegible] واسرعوا [illegible] ينبغي لهم ان [illegible] الشيم [illegible] سبيل الجبار [illegible]

جماله المشرق المنير الله [illegible] قلبك [illegible] الله [illegible] الذي [illegible]

[illegible] بل [illegible] الرحمة [illegible] بلسان [illegible] والروح [illegible]

[illegible] من استماعه آذان الخلصين قل [illegible] تكون [illegible]

العالمين [illegible] لولاك محمد رسول الله [illegible] الصدور [illegible]

لولاك [illegible] المقبل [illegible] وجهه على التراب خاضعا [illegible] الطاف

[illegible] الرحمن [illegible] ملكوت السموات والارضين واشهد [illegible] ملكوت امر [illegible]

[illegible] اشهد [illegible] اطمأنت افئدة المقبلين لولاك الكليم [illegible]

الحمد لله الذي جعلني من الزائرين [illegible] وشأنهم واخرج من

افواههم وما [illegible] في هذا اليوم المبارك المقدس البديع [illegible]

الامر [illegible] الى الشيطان [illegible] الاشياء [illegible] البحر

[illegible]

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

بما یخبر الموحدون الی سماء العظمة والاجلال ویهدینهم الکل بالبیان کما اخبرناه [illegible]
عباده و [illegible] و توکل علی الله المقتدر العلیم الحکیم اسمع [illegible] البیت [illegible]
ثم اذکر [illegible] انه یکفیک عن العالمین [illegible] فی کتب [illegible] فی [illegible] الذی فیه [illegible]
اسرار ما کان [illegible] سوف یذکر الموحدون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انه
یوید من اراده وانه ولی المخلصین [illegible] ینظرکم [illegible] الاعلی [illegible] الیکم
باصابعهم کذلک احاطتکم [illegible] بالبیت [illegible] [illegible] [illegible]

چندی قبل به مصر [illegible] ده نفر از احبای الهی را گرفته [illegible] باعراق و دولت عثمانی [illegible] حبس [illegible] ده نفر [illegible]
[illegible] بودند که حبسه [illegible] شد [illegible] و دیگر را [illegible] گرفته [illegible] کرده [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] سال [illegible] دولت عثمانی [illegible] حضرات [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] نوشته اند که [illegible] شده [illegible] [illegible] اولیای [illegible]
[illegible] [illegible] وارد [illegible] حضرات چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لذا
بعضی از احبای الهی [illegible] بودند گرفته حبس نمودند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گرد [illegible] [illegible]
در بغداد [illegible] [illegible] بودند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آنها را هم گرفته حبس نمودند و هر کس هم از اطراف [illegible] [illegible] [illegible] گرفت و در این ایام [illegible]
وارد شده [illegible] [illegible] [illegible] دولت [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دولت [illegible]
[illegible] شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] امرا دولت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حضرات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible]
حکم [illegible] شده که حضرات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق ۱۸۶۸ م

کلیم و آقا میرزا محمدقلی و درویش صدقعلی بعکا روند و مشکین قلم و سیاح و عبدالغفار و آقا محمدباقر قهوه‌چی را
با میرزا یحیی بقبرس ببرند و دیگران بمانند و اهل حرم ابهی را، رعایت اصحاب از استماع این خبر بضجه
و فریاد آمدند و جمال ابهی بمین باشی چنین فرمودند من شخصاً در این امر سلطانی سخنی ندارم ولی دیده در اورنه
برای چنین امر یک تن از اصحاب سر خود را برید و اگر در اینجا نیز چنین خواهند ناچار عده‌ای چنان کنند
مین باشی گفت حکم شاه است و جمال ابهی فرمودند حکم اینست که باید جمیع همراه من باشند بسلطان
برسان که اورنه و عراق از دست خواهد رفت این را من میگویم خدا میگوید و مین باشی بیانات
ابهی را باسلامبول تلگراف نمود و در آن حال یوزباشی عزم مراجعت کرد و در اینچند روز برای شایعات
منتشره عموم احباب رجالاً و نساءً بنهایت محزون و پریشان بودند چه فیما بین اهالی شیوع یافت
که جمال ابهی را با برادران بجائی میبرند و سایرین را از رجال و نساء متفرق کرده بمواضع اخری انتقال میدهند
و بعضی گفتند که بایران میکشند و بعضی نشر دادند که بشهادت میرسانند و چون یوزباشی برای
وداع پاسی از شب گذشته در حجره فوقانیه مذکوره بحضور ابهی رسید و اظهار ادب و اخلاص نموده
تأسف از وقوع گفته [illegible] بکمال اقتدار و هیمنه آیات و بیاناتی فرموده نصایح و انذار
باصوت مرتفع برای سلطان پیام نمودند که عموم رجال و نساء احباب استماع میکردند و یوزباشی
صامت بوده در نهایت خضوع و خشوع اصغا نمود و از آنجمله فرمودند بگو بسلطان که بزودی ملک از دست
بدر رود و امور مملکت منقلب شود و این را من نمیگویم بلکه خداوند میفرماید و نیز فرمودند خوب بود سلطان
مجلسی فراهم میکرد و ما را طلبیده تفحص و تجسس مینمود و برای آنچه ما برآنیم حجت و بینه میخواست
ما را اصغا میکرد و اگر امری دال بر فساد یا مخالف با اراده‌اش [illegible] و حقیقت مذاهب ما بر او
مکشوف نمیشد حکم و فرمان بر ما میداد و طبق هوای بعضی از مفسدین من دون حجت و برهان

چنین

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق

۱۸۶۸ م

با اقتدار و هیمنه عظیم فرمودند هرگز غرق نمیشود و بواسطه کل الامواج و با بیانات و اذکار گوناگون تکلم میفرمودند تا بکشتی بخاری بزرگ اطریشی رسیده و داخل شدند و جمال و نساء و اصحاب هر یک قرار گرفتند و عائله کریمه در حجرات مخصوصه جای گزیدند و احباب همه در سطحه زیستند و برای جمال ابهی در عرشه کشتی که محل وسیع و خلوت بود کرسیهای حصیر گذارده قرار یافتند و از جمله مسافرین درون کشتی قونسول امور ایران با نیز با ملازمینش بودند ولی جمال ابهی با آنان ابدا تکلم نفرمودند

واقعات ایام مسافرت در دریا و ورود بارض مقدس عکا

و روز بعد قبل از ظهر کشتی بازمیر رسیده لنگر انداخت و منیر کاشانی از جهت شدت مرضی که دچار بود بحکم امر اعظم بساحل برده بمریضخانه رسانده منیر در آنجا وفات یافت و کشتی دو روز اقامت کرد و بعضی از اصحاب بشهر رفته اشیاء لازمه خریدند و چون کشتی از آنجا حرکت نمود صبح روز سوم بساحل اسکندریه رسیده اقامت کرد و بعضی از ضابطیه و نیز برخی از اصحاب برای خرید اشیاء لازمه بشهر رفتند از آنجمله آقا محمد ابراهیم ناظر بود و حین عبور در ساحل از کنار محبس که نبیل زرندی محبوس بود گذشتند و نبیل را از روزنه پنجره نظر بر او افتاد و ندا کرد و آقا محمد ابراهیم بتقریب پنجره شتافته از دیدار یکدیگر شادمان گشتند و واقع را برای نبیل بیان کرد و او فی الحال عریضه تنظیم کرد و فارس سابق الذکر عریضه نگاشت و بواسطه قسطنطین نام جوانی ساعت ساز مسیحی از اهل مصر که با فارس دوستی داشت عرایض را برای حضور ابهی ارسال داشتند و قسطنطین وقتی رسید که صورت کشتی برای اخبار از حرکت مرتفع گشت و کشتی میخواست متوقف نشد تا او با اخلاص و عبودیت جواب الطاف را خود بحضور ابهی رسانده و عرایض را تقدیم داشته و در آن موقع احدی از ضابطیه حاضر نبود و جمال ابهی بمیرزا آقا جان کاشی (خادم) فرمودند قلم بردار و بنویس و بعضی آیات الهی صادر فرمودند

خادم

سال بیست و ششم

۱۸۶۸ م

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق

مقرر از طرف دولت عثمانی چنین بود که از جمله اصحاب جناب مشکین قلم و آقا عبدالله (آقا عبدالغفار) و آقا محمد باقر اصفهانی را با یحیی و عائله اش چنانکه خود در ایام ادرنه توسط سید محمد اصفهانی بدربار اسلامبول نوشت که هرگاه او را تبعید کنند در صورتیکه با جمال ابهی نباشد راضی است تبعید بقبرس ببرند و سایرین را با جمال ابهی و عائله مبارکه بعکا وارد سازند لذا حالت تأثر و جدائی نفوس یاران مذکوره از مفارقت موکب ابهی و همراهی احبا از مفارقت ایشان کل ناظرین را بگریه و زاری وا داشت هنگامیکه عائله مبارکه و اصحاب از واپور بیرون آمده بکشتیهای کوچک برای رفتن بساحل قرار گرفتند و بالاخره جمال ابهی بکشتی کوچک نزول فرمودند یکی از آنها یعنی آقا عبدالله قصد انتحار خود کرده باندای یا بهاء الابهی خویش را از سطحه فوقانی بدریا انداخت در آنحال [illegible] افندی که در کشتی کوچک نشسته بود عودت نمود و جمال ابهی حین کتاب الله تقریباً بدین مضمون فرمودند ببین چه کشید و چه واقع شد در سبیل این امر نفرین نموده اشاره کردند که بروید و آقا عبدالغفار را بیرون بیاورید و تمامت مسافرین از یهود و مسیحیان و مسلمین را تأثر و تحیر فرا گرفت و ناخدای این کشتیها کوشیدند و آقا عبدالغفار را از دریا بیرون آورده لحظه سرازیر آویختند تا اینکه [illegible] داخل شد

وجود من اول غرقه زملال
آل اهل البهاء را هجران غم
قطع کرده آب و نان [illegible]
زانقلاب مسکن و آب و هوا
فوت شد از مرض [illegible]
باقر روح بهت و [illegible] ...
[illegible]
[illegible] مشغول [illegible] ...
کامده نازل در الواح شداد

وارد عکا شده آنشه جلیل
[illegible] ...
[illegible]
[illegible]
اول برادرش [illegible]
[illegible] شدند
[illegible] آورده
الغرض حسین بن [illegible]
[illegible]

من چگویم کاندر آن روز و شب
الغرض کز دشمنان [illegible]
[illegible] بد دیده
[illegible] شدند
بود از اهل عراق و [illegible] ...
[illegible] شده
[illegible] شدند
[illegible]

بر بهاء و آل او چون رد نمود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام
[illegible] ...
کاین [illegible]
این بود معنی ایام شداد

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

براغیت آن ضرب المثل بود و در وصف هوایش چنین می‌گفتند که اگر طیری در هوای عکا از سوئی بسوئی طیران نماید هنوز از محیط خارج نشده برای رداءت هوا بیفتد و جوان بسیاره و جمال ابهی قبل از ورود در آن بلد چنین در حقش فرموده‌اند فسوف یخرجنا اولوا الحکم والغناء من هذه الارض **التی سمیت بادرنه الی مدینة عکا و مما یحکون انها اخرب مدن الدنیا واقبحها صورة واردئها هواء وانتنها ماء کانها دار حکومة الصدی لا یسمع من ارجائها الا صوت ترجیعه وارادوا ان یحبسوا الغلام فیها ویسدوا علی وجوهنا ابواب الرخاء ویصدونا عن عرض الحیوة الدنیا** و بلده حیفا در دامنه کوه کرمل در ساحل دریا در مقابل جنوبی عکا قرار یافته و فاصله مابینشان کمتر از نیم فرسخ است و قطعه از دریا فرو رفته در خشکی که معروف بخلیج عکاست در بین میباشد و اما قشلهٔ عسکریهٔ عکا که در ایام تسلط جزار پاشا معروف بنا شد سربازخانهٔ مرتفع وسیعی بود و برکه آبی در وسط و اشجار نخل و انجیر داشت و مین باشی و ضبطیه جمال ابهی و همراهان را لدی الورود بقشله مذکور وارد کرده امر دولت را ابلاغ بحکومت نمودند که باید مراقب شود تا احدی بقشله داخل نشود و کسی با شیخ عجم و همراهانش ملاقات ننماید چه که ضال و مضلند و دیدار و گفتار ایشان سحر آسا در قلوب و عقول تاثیر و تسخیر نماید و از خدای غیب ایمان برلوحش دارد و این حبس باین طریق مؤبد و برقرار باید بماند و در داخل قشله بجانب شمال غربی اطاقی بود که در قسمت فوقانی حجرات متعدده و خوب و ایوان و تالار بزرگ و بیرونی و حجرات دیگر هم داشت جمال ابهی با عائله در آنجا قرار گرفتند و در طبقه تحتانی عمارت مذکور آقا میرزا محمد قلی با اهل بیتش اقامت جستند و نیز در جانب شمال قشله حجرات متعدده فوقانی و دو سالن تحتانی داشت که حاجی علی عسکر با عائله اش و آقا محمد جواد و امیر سکونت جستند و در زاویه شمال غربی جمعی

جمعی

حوالی [illegible] ششم

واقعهٔ سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

نتوانستند از آن تناول نمایند ولی در صبح روز بعد چند نفر را اجازه دادند که با ضبطیه برای خرید آنچه لازم بروند و لذا قوت امروز و قوت هر یک از چند روز دیگر بهمین نحو فراهم شد و در شبی دیگر اعضاء حکومت بقلعه آمده بحضرات ابلاغ رسانیدند که تفتیش و تجسس احوال نمایند و از بیانات مبارکه استماع کرده دانستند که ایشان از اعاظم و دانشمندان شهیرند و حتی از آنان چنین گفت ناگزیر چنین اشخاص بزرگواری در عکا ورود نکرده و چون سه روزی گذشت برادران و حاجی جعفر و مشهدی نقی تبریزی سابق الذکر نیز وارد عکا شده بقشله در آمدند و حکومت برای ایشان نیز قرص نان از همین روزی سه قرص نان مقرر داشت ولی نانها سیاه و شور و نامطبوع بوده و ناگوار گشته

قادر نخواهد بود و در حین ورود بقشله عکا ایستاده و فرموده بودند که عجیب ارضی است آنچه در این ارض از جهت [illegible]
بدوام ملک و حکومت باقی و ثابت و دائم خواهد بود اگر چه [illegible] باشد و [illegible] خواهد
در اجتماع نزدیک قدم مبارک افتاده بود فرموده بودند حتی این شاخه درخت را که می‌بینی افتاده ذکرش در [illegible]
مذکور خواهد شد و از حق متعال باید مسئول نمود که آنچه سزاوار ایام توست [illegible] تا [illegible]
و دوام و ذکر خیر باشد یکی از عرفای اهالی عکا چندین سال قبل از ورود مبارک و [illegible] که نزدیک است [illegible]
اسم عکا وارد شود و در بلندترین [illegible] که آن وقت [illegible]
شیخ قاسم مفتی عکا روزی از او پرسیده که آیا من در آن یوم مبارک خواهم بود [illegible] گفت از اهالی این [illegible]
احدی [illegible] که [illegible] خواهد بود [illegible] شد که [illegible]
اکنون عکا وارد شدند و محمود افندی پسر همان مفتی [illegible] گشت [illegible] و محمود افندی [illegible] از اهالی عکا [illegible]
مطلب را از آن [illegible] و مرسوم شیخ عبد [illegible] از اهل [illegible] این بود که [illegible]
دولت [illegible] از اهالی عکا [illegible] شدند و [illegible] در کرامات [illegible] عکا [illegible]
مفتی مذکور [illegible] بود [illegible] در [illegible] که برای [illegible]
([illegible]) [illegible] مقرری [illegible] برای هر نفری [illegible] بوده .

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق (۱۸۶۸م)

ازان ایام آنکه روح جسم را تشنگی نمودند و تشنگی بحر زمین را ابکا دیده آمده [illegible]
که آن قدرت متصل جسم است چنانکه جانشان در ملکوت ابهی و جسم جسمشان نیز در زمین [illegible]
دست در آغوش یکدیگر است جمال مبارک نهایت عنایت در حق ایشان و برادر و داشتند و ایام
حیات مشمول الطاف بوده و بعد از وفات مذکور در ادرنه شدند قبرشان در آن کنار است اینجا
و مدت بیماری میرزا جعفر چهار ماه بطول انجامید و همه روزه دیگی بزرگ از شوربا و دو شیشه ها برنج [illegible]
تهیه شده حضرت اعظم بهر یک از بیماران بمقدار لازم میداد و در آنجمله میرزا جعفر بحالی از بیماری
بیفتاد و دهن کف آورده نفس او بشدت منقطع گشت که چون طبیب را ببالینش آوردند و
نبضش را گرفت چنین گفت تمام را به بالین مرده آورده اید مگر من مسیحم که مرده را حیات بخشم
و بیرون رفت و میرزا موسی کلیم شرح حال را بحضور ابهی معروض داشت و [illegible]
دستوری دادند و میرزا جعفر حیات تازه یافت و او را بدیع الحیات نام فرمودند و [illegible]
حضرت اعظم خود مریض شده بحالی سخت افتاد چنانکه موجب اضطراب همه گشت و [illegible]
[illegible] روز [illegible] صحت یافت و امر فرمودند که همه احباب بخوانند و آن مناجات
مذکور این است بسم الله الغافر ولو ان سبحانک یا الهی [illegible]
وعدلک ولکن حسن عطوفتک و مواهبک [illegible] علی عبادک و الالطاف [illegible]
اسئلک باسمک الذی جعلته سلطان الاسماء بان تحفظنی بسلطانک و اقتدارک
عن کل بلاء و مکروه و عن کل ما لا اراده ارادتک و انک انت علی کل شیء قدیر
و جمعی از مرضی مانند آقا میرزا محمود کاشی و آقا حسین آقا و میرزا آقا جان و [illegible] آقا رضا و [illegible]
بخواندن این مناجات پرداخته همگی شفا یافتند و [illegible] مشتاقات مذکوره [illegible]

ایمان

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری قمری (مطابق ۱۸۶۸ م)

در اخبار مجموعه ... و امورین تا زمانی بسر کردگی ... طاهر خان ... ذکر گردید ... در
زمستان سرد پر از برف تاکر ریختند اشیاء و اموال اهالی را غارت کردند و ... خان ...
علی برادرزن آقا میرزا حسن برادر جمال ابهی را داغ بر پهلو نهاده سوزاندند و چراغی ... کردند ...
ست نمایند و قریه تاکر کلا را بدست خود آتش زدند و عده ای از بابیان ... دستگیر کرده تقریبا
دوازده تن را به طهران برده در زندان حبس کشیدند و عده دیگر از تاکر فراری و متواری گشتند
و مدتی در لباس مبدل با شاه علی سخت در گیلان امرار حیات نمودند و زنان و کودکان تاکر در
آب سرد رودخانه در مقابل خرابه های عمارت پدری جمال ابهی نیمه شبها بدعا و تضرع و زاری
بسر بردند و زاریان بعد از مدتی چون طهران و دولت دست از طلبشان کشیدند ...
و محبوسین طهران نیز آزاد شده بوطن مراجعت نمودند و حکیم ... ... در ... گردید

تضییقات و بلایای بهائیان در بلاد خراسان

در ... جمال ابهی ... (نامیدند) واقع شده ... و ... دیگر
معاندین ... بر اهل بیت نبوت متعرض ... امر بدیع ... پرداختند
و اهالی را ... شورش و فساد ساختند ... شورش ... در ...
... شورش ... احباب ... کشیدند و ...
و جمع بهائیان ... شورش ... آقا میرزا ... که ... مردی ...
... قوم ... کشیدند ... آن ... شورش ...

تحویل حمل یک ساعت و نیم بغروب مانده از روز شنبه ششم ذیقعده ... واقع شد .

ب

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۶ هـ ق (۱۸۶۹ م)

حامل الواح و آثار از [illegible] مظلوم [illegible] بدست [illegible] حسین [illegible] کربلائی [illegible]

درویش و در آنجا منزل داشت به یزد فرستاده تا بتفحص و تجسس از الواح کند و مأمورین [illegible]

درویش نقش [illegible] کربلائی [illegible] درویش را تسلیم وی کرده [illegible]

صندوقچه مخزن الواح را [illegible] از جیب بیرون آورده مخفی نمود و مأمورین [illegible] را نزد امیر برد

و درویش را در شب چوب بسیار زدند و مدت دو روز در چهار میخ نگاه داشتند و [illegible]

سر [illegible] کردند و [illegible] در آن حال که کربلائی حسین [illegible]

بدست [illegible] میکند باین بیت [illegible]

[illegible] بدست [illegible]

[illegible]

[illegible]

واقعات سال ۱۲۸۶ [illegible]

تبلیغ امر بدیع را در آنجا و به شدت منع کردند و تجسس و تفحص می‌نمودند امر تبلیغ را در عکا و بلاد [illegible]
و سوریه حرام فرمودند و ابواب ملاقات خود را بروی مردم بستند و احبا بر [illegible] [illegible] واگر [illegible] می‌شدند
با معارف [illegible] و خصال و مناقب عظیمه و قوت بیان و معاشرت حکیمانه [illegible] جمیع [illegible]
منتشره و [illegible] پاک [illegible] سازد و مردم خود به طریق امر [illegible] به مقام ابهی [illegible] امر [illegible]
معاریف عکا و اندک زمانی غالب عاشق مصاحبت با آنحضرت گشتند ابواب معاشرت مفتوح گردید
و برخی به شدت طلب و اصرار توسط ایشان در قشله بمحضر ابهی شرف مثول یافتند از آنجمله شیخ [illegible]
مفتی عکا با آنکه غرور و تعصب مذهبی و ترس شدید داشت چنان منجذب و خاضع گردید که دائما از
مصاحبت [illegible] و همین عبور از بازار و جمیع ایام [illegible] را بر خویش مقدم [illegible] با [illegible]
[illegible] و به واسطه ایشان [illegible] بحضور ابهی یافته [illegible]
داشت و جواب شنیده [illegible] گردید و احمد افندی جراح که ملازم عسکریه بوده [illegible]
شد و [illegible] مسافرت کرد و در آنجا [illegible] اجابت [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] شیخ محمود [illegible]
گرفته [illegible] پرسید [illegible] جواب [illegible] آیا نخواندی [illegible] شنیدی که [illegible] اکرم
فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۶ هـ ق

۱۸۶۹ م

از ایشان تشکر گذاری و اظهار عطوفت نمودند و از سوی دیگر خبر استقرار جمال ابهی در سجن اعظم
توسط نبیل زرندی و احبای مصر و غیرهم بجمیع اینطائفه در بلاد ایران و عراق و غیرها رسیده
برای درک زیارت و تحصیل اطلاع و توفیق بر خدمت و نصرت پی در پی بعزم عکا شتافتند
و با اینکه حکومت مانع و سید محمد و کج کلاه مواظب دروازه و مترصد بودند بشجاعت و تدبیر خویش را
برای مثول بقشله مهیا نمودند و چون بعلت موانع مذکوره دخول در بلد غالباً میسر نمیشد ناچار
در خارج بلد مقابل قشله قرار میگرفتند و جمال ابهی از شباک حجره ملاحظه نموده با دست
خویش اظهار ملاطفت میفرمودند نخست نبیل زرندی خود را بعکا رسانده وقت مغرب [illegible]
شد و بجامع جزار رفته شب را بیتوته کرد و روز راهی گشت ولی با توسل [illegible] احباب [illegible]
بهر سوئی رفت و بالاخره پس از صرف [illegible] مذکور با آقا رضا و شیرازی [illegible]
وارد و دیدار یکدیگر و اطلاع و اخبار میسر شده شب را حسب تقرر در خان [illegible] بماند و [illegible]
بعضی از احباب نزد وی رفته پیام جمال ابهی را رساندند که در حوالی [illegible] نموده زیرا که
سید محمد و کج کلاه مترصدند و خبر بحکومت داده فساد میکنند و او تا چند [illegible] مذکور
بسر برده و اراده خروج نمود و روزی حوالی قشله میگشت و سید محمد با بعضی از [illegible] برای رفتن
بحمام از انسوی گذشتند و او را دیده و خبر بحکومت دادند که [illegible] معروف بنبیل [illegible]
[illegible] در زندان حکومت مصر افتاد و اینک در زندان فتنه و فساد کرده
شد و نبیل دانست که نائره فسادی افروخته میگردد و واقعه را [illegible] پیام کرده جواب [illegible]
رسید که سید محمد در سرای حکومتی [illegible] گشته [illegible] که [illegible]
جناب [illegible] محمد زرندی معروف [illegible] و [illegible]

سال بیست و هفتم

واقعات سال ۱۲۸۶ ه‍ ق — ۱۸۶۹ م

بدانحال در سوز و گداز بود تا باب شباک بسته گشت و آفتاب غروب نمود و او با چشم اشکبار
بدروازهٔ عکا رسید خواست داخل شود دروازه بان ویرا شناخت و با شفقت و ملاطفت
گفت فوری برو که اگر ترا ببینند و مبتلا نسازند پس بجامع داخل شده نماز مغرب بجای
آورده بیرون آمد و تصادف با عبدالاحد نمود و اشاره کرد تا از عقبش روان گشت و بخان
جرینی که مسکن و متجر عبدالاحد بود داخل شدند و مصافحه نمودند و قرار یافت و عبدالاحد
بدو گفت که غصن اعظم اطلاع فرمودند که نبیل در بیرون عکا است لذا من میخواهم بیایم و ترا
تبدیل لباس داده بشهر داخل کنم ولی جمال ابهی فرموده اند بحال خود واگذارید و جعفر تبریزی اینجا
بهانهٔ فروش شال دارد ... شده و شاید دو ماه اینجا بماند و ... روز بعد خبر نبیل را ... احباء که
با ضبطیه بازار آمدند بغصن اعظم رساندند و پس از ساعتی جعفر آمد و ... جوابی ... نبیل ... داد
از قلم ابهی در لوحی دیگر که بشارت قرب فتح باب سجن و ورود احباب و تبدیل شدت برخا
در آن بود برای نبیل آورد و دستور را رساند که تبدیل لباس کرده و ... عبدالاحد برآید
و مدت چهل شبانه روز بنوع مذکور در آنجا اقامت کرد و عبدالاحد و جعفر روزها در رواق ... میشدند
و بازار میرفتند و نبیل تنها بسر میبرد تا در شب به منزل میآمدند و گاهی بعضی از احباب از قشله پیام
میآوردند و نبیل متصدی ... سنگ کاشی ... کسی از احباب بود که ... آمده مقیم گشت و از دیدن
و مسافرین بهائی را پذیرائی ... کرد و بواسطهٔ ایشان احوال واردین را بحضور ابهی اطلاع مینمود

در قدس میرزا حسین طبیب اصفهانی را دیدم و از مردن میرزا مهدی که کتاب بدیع در جوابش نازل شده بود خبر داد
که به بدترین عذاب امراض مبتلا شد آرزوی ریاستی که سید محمد باو وعده داده بود بگور برد — نبیل زرندی

سال بیست و هفتم

واقعات سال ۱۲۸۶ ه‍ ق — ۱۸۶۹ م

بتجرید و با معید لقاء ابهی بدوره گردی و درب خانه ها اشتغال جسته در ناصره اقامت گرفت و
پسرانش آقا علی اکبر و آقا میرزا احمد باتفاق او بودند و بسا از واردین زائرین که از بلاد بعیده آمده
و بعلت موانع مذکوره موفق بلقاء نشده مراجعت نمودند و باتفاق سید محمد کج کلاه بنوع دیگر نیز
مانع ورود زائرین و سبب قطع روابط بین عکاء و بهائیان گشتند و نائب قنسول ایران مقیم عکا را
نیز وسوسه کرده بتعرض وا داشتند چنانکه آقا عبد الرسول زائر زنجانی و رفقایش را لدی الورود توقیف
نموده نگذاردند که فائز بلقاء گردد و نعیم افندی از اهل قبرس را که جوانی با فضل و کمال بود و بیانات
مشکین قلم و همراهانش متذکر و منتقد اما مؤمن شده و بعزم زیارت بعکا آمده و در قشله تشرف بحضور
یافت و شرح احوال ایشان را معروض داشت پس از ایامی چند که رخصت عودت حاصل نمود
دشمنان جمعی از غصن اعظم برایشان با خود برد و سید محمد کج کلاه و همدستانش بنائب قنسول مذکور خبر
داده و داد و دیر [illegible] رفته مکاتیب از ایشان گرفت و بسبب [illegible] که او را تقریبا شش ماه در جزیره
محبوس داشتند و در آغاز تعرضات نائب مذکور چند غصن اعظم او را نصیحت کرده [illegible]
و نعیم افندی پس از مدت مذکوره بوطنش برگشت و روز بروز در امور مالی و [illegible] مقام [illegible]
و چون قبرس تحت حکومت انگلیس افتاد و برا از اعضاء مجلس اشراف منصوب داشتند و [illegible]
منصب خطیر برایش معین نمودند و بعداً با دو پسر خود بعکا آمده تشرف حضور یافتند و اجازه گرفته
پسرانش را باسلامبول برای تحصیل در مدارس عالیه فرستاد و چون از او پرسیدند از آنکه
موجب اذیت و حبس شما شده خبری دارید یا نه در جواب میگفت که او را [illegible] و اگر دانسته ام و از او خبری
ندارم ولی نائب مذکور در اندک زمانی ملاقات [illegible] از میان رفتند [illegible] و در [illegible]
و خود مریض و مبتلای بفقر و فاقه شده بحضور ابهی آمده اظهار ندامت و توبه کرده [illegible] در منزل
فوت نمود

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۶ هـ ق ۱۸۶۹ م

و مکاتیب عدیده صادره از قلم ابهی و بعضی از احباب در باب کیفیت مهاجرت از ادرنه و احوال قشله
با حبا عراق و ایران رسید و نیز نسخه از لوح فارسی حاوی خطابات قهریه برئیس دولت عثمانی
را با خود آوردند و ما در اینمقام بنده ای متفرقه از الواح مذکوره را برای ارائه نمونه ثبت مینمائیم

منها هذه بسم الله العظیم ذی الاقتدار ان یا عبد الناظر الی الله فاعلم بان الق القضاء
وامضی ما نزل فی الالواح ما الت الاشیاء واخرجنا الظالم من ارض السر بظلم مبین ولما
خرجنا رکب علینا من کل الجهات وظهر ضجیج الاکبریه فی ذلک الیوم العظیم وما مررنا علی
شجر و حجر الا نصر وصدی الا اودعنا فیه سراً من اسرار الله المهیمن العزیز الشدید
فسوف یظهر ما تری وان ربک لهو العلیم الحکیم وعند ذلک نسکن حین آیات وظهر فیه
کل آن بینات استغنا منها وجدنا اهل الاعلی نادیته بما اخضر بانه
المقربین الا وجدنا اهل القریات فی سرور وعصبین وحزن عظیم اما المقربون بادروا
واستنا بحبل الله واما الفسوق عادوا و اشرق شمس الاستقامة عن افق
العظمة والکبریاء کذلک فصلنا لک تفصیلا و رجعنا من المنافقین کنا
طائفین ان الاشتیاق الا ان وجدنا شاطئ البحر اذا استوی جمال القدم علی
الفلک وجرت علی البحر الابیض وصرنا الی ان بلغنا مقابل مدینة التی سمیت
بالاسکندریه ثم دخل علینا احد من اهل الارض وحضر لنا بالوجه بکتاب عن
مبین انه کتبه احد من اصفیاء الفارس وجدنا منه رائحة حب ربک العزیز العظیم

چهار ساعت و بیست دقیقه و سی ثانیه از شب دوشنبه ۱۹ ذیقعده گذشته تحویل حمل واقع شد .

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۶ ه‍.ق ۱۸۶۹-۷۰

بسم الله تعالی وانه بکل شیء [illegible] قد خرجنا الفا [illegible] من ارض السر بالهم بین ان ان
بلغنا الی شاطئ البحر ورکبنا الفلک بامر الله الملک العلی العظیم ونزلت فیه آیات ربنا
آیات ربک الرحمن وبما استجذبت افئدة القاصدین الی ان وردنا فی هذا السجن الاکبر
واخذنا بالسجن جنود الظالمین واول من توجه الی الله فی هذه الارض من حضر تلقاء الحسن
وقد فاز بالنظرة واحدة وسمع نغمات الله انه لرجل امین قد قبل الله منه ما حمل
لشأن الله فی سبیله وجعلها فی الرحیق ان ربک لهو العلیم الخبیر وعن وراء ذلک
عباده وما فازوا بلقاء العلام بما اکتسبت ایدی الظالمین فکل ذلک من الله العلیم الحکیم
کذلک نزلنا علیک بعض ما ورد علینا لتطلع به وتسمع ما ورد علی المظلوم من کل الاشطار
المبین وتذکر ربک فی کل الاحوال انه مع عباده المقربین والبهاء علی عباده الذین
استقاموا علی امره وکانوا من الراسخین والحمد لله رب العالمین

باصحاب ذکر نمودند که هر که بخواهد در محل خود برود و بکسب و تجارت خود مشغول شود دوازده نفر که در خدمت حضرت بهی باید وارد
شده اند باید در خدمت شان بروند باقی خود مختارند نفسی قبول توقف ننمود و جمیع در اشیاء و اسباب و اوضاع خود گرد شدند
و بعد رفت اختیار نمودند مخصوص چند نفر تاجر بودند که در سفر قبل ادرنه ارض سر شده بودند کل از اسباب خود گذشتند و حضرت
کلی بر آن نفوس وارد شد و مبلغی اسباب بقیمت نازل فروختند و نفوسی که خرید و فروش و دادن وجه تعلق بودند و ایشان معطل نشسته
از مال گذشتند و بخود و اهلال حق شدند و یک نفر هم خود را مجروح نمود که و لوله در شهر افتاد و اکثری از [illegible] اهل [illegible] آمدند
و بسیار [illegible] آن فرمودند که این سفر ختم است و باید [illegible] [illegible] [illegible] باری اگر بخواهم تفصیل حالات [illegible]
معروض دارم طول خواهد انجامید و لکن بسیار زحمت آمدند و بعضی [illegible] و خطرات جمیع دول [illegible] شدند و در حرکت
عراق [illegible] باشند با بعضی دو نفر از ارض [illegible] [illegible] و دیگر [illegible] عرض کنم که در راه [illegible] [illegible] دست داد
و [illegible] [illegible] [illegible] و دیگر [illegible] عرض کنم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
د [illegible] وارد [illegible] شدیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پنج نفر اول [illegible] داده شدند معروض داشت باید [illegible]

ه

سال سیصد و نهم ۱۱۰

واقعات سال ۱۲۸۶ ه‍ ق ۱۸۶۹ م

ایضاً بسم الله الحاکم علی ما یشاء. قد منع القلم عن ذکر اسرار القدم و سدّت علی وجوهنا
ابواب الدخول والخروج لذا امسکنا القلم فی اظهارها واکثر من الاسرار لان الکلاب من اهل البیان
اخذوا المراصد یحرسون ویفترون علینا بما لم یروا فکیف اذا یطّلعون ویعرفون انهم ممسکون
بما عندکم من الآثار و انها غنیة الحلول عند غیبة الحق ایّاکم ان تکونوا انه معکم ان ابشروا
بفضله ثم اذکروه ولاتکونن من الغافلین والحمد لله المقتدر الباقی الثابت الاعظم العظیم

دستخط از روح رئیس مذکور چنین است هو المالک بالاستحقاق قلم اعلی مرقوم باید

ای نفسی که خود را اعلی الناس دیده و غلام الهی را که چشم ملأ اعلی باو روشن و منیر است
ادنی العباد شمرده غلام از تو و امثال تو توقعی نداشته و نخواهد داشت چه که لازال هر یک
از مظاهر رحمانیه و مطالع عز سبحانیه که از عالم باقی بعرصه فانی برای احیای اموات
قدم گذارده‌اند و تجلی فرموده‌اند امثال تو آن نفوس مقدسه را که اصلاح اهل عالم منوط
و مربوط بآن هیاکل احدیه بوده از اهل فساد دانسته‌اند و مقصر شمرده‌اند قد قضی نحبهم
فسوف یقضی نحبک و تجد نفسک فی خسران عظیم بزعم تو این محیی عالم و مصلح آن مفسد

نوشته بودند [illegible] تفصیل [illegible] چند [illegible] در روح و قبل [illegible] جناب رئیس مرقوم [illegible] آنچه از حضرت [illegible] مرقوم شده
[illegible] مرخص شده [illegible] ارض غربت [illegible] شده [illegible] جناب [illegible] و خطاب [illegible]
مردمان هم [illegible] شده از اول ابداع تا حال چنین امری واقع نشده که [illegible] این قسم [illegible] از ارض
[illegible] که درباره ایشان [illegible] شده
حال [illegible] لازم عرض [illegible] جناب [illegible] ابوالقاسم از اهل [illegible]
فی الحقیقه در کمال روح و ریحان بودیم چه که [illegible] ولکن محزون از طرف [illegible] عراق [illegible] بودند
و سلامی دیگر [illegible] هستند ولکن [illegible] بس [illegible] میرزا آقاجان خادم

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۶ هجری ۱۸۶۹ م

بمضمون بیان نمودند که لوحی برای ناصر الدین شاه در ادرنه نازل کردیم و تاکنون نزد ما موجود است و
کسی جرئت حمل این امانت را ننموده زیرا که حامل باید بدست خود از شاه دهد و قبول و تحمل شکنجه و
عذابهای گوناگون نماید و زجر و مشقات وارده را تحمیل دارد و آقا بزرگ التماس کرد که حامل آن لوح
شود و چند بار مجددا جزئیات عذابها و اذیتهای وارده را شرح و بیان فرمودند و اصرار آقا بزرگ
برای بردن لوح بر زیادت شد پس با وجه چنین گفتند که تازه وارد شده و خسته سفری اندکی صبر
کن و آرام گیر تا با سکون و قرار موفق بانجام امر گردی ولی او چندان لابه و بیقراری کرد که
قبول فرمودند و امر نمودند که در حمل لوح طریق احدی را از مقصد و اراده خویش آگاه نسازد و با نفسی از
احباب ملاقات و مکالمه ننماید و هرگاه بیم و خطری برای لوح پیش آید و دست و هم بآنجا یابد و قدم پیش ننهد
که خدا از نفسی دیگر مبعوث فرماید و او را [illegible] و ستمهای مقدس را بصفحه
خاطر نقش نموده لوح را تسلیم گرفته پیاده رهسپار ایران گشت و بعد از مدت چهار ماه به طهران رسیده
برای انجام مأموریت توقف کرد و با هیچ یک از احباب بهم نرسید و در [illegible] منتظر فرصت نموده
و دیگر از او اشاره کردند که روزی بعکا نشسته مناجات کرده شکر بجای آورده که انجام چنین [illegible]
مشغول گردید و با احدی از آنان مواجهه و معارفه و مکالمه نکرده و صورت بیانات که از قلم ابهی در [illegible]
آواب سؤال بر [illegible] لوح مذکور صادر شده این است [illegible] یا سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۶ هجری ۱۸۶۹ م

تا ماموریت خود را بیان نمود و چنانکه در رسالهٔ شهیره مقالهٔ سیاح مذکور است با آواز بلند یا
سلطان قد جئتک من سبا بنبأ عظیم ناطق گشت و لوح را برای شاه تسلیم داد آنگاه او را
توقیف کردند و مقرر شد که سخن از در تطمیع و تهدید گویند و هرچه خواهد قبول نمایند تا افراد و اشخاص دیگر را
بوسیلهٔ او بشناسند و چنین کردند ولی از کیفیت تشرفش در محضر ابهی و دستورهای مقدسه را
بیان کرده اظهار داشت که ابداً با کسی از احباب همراه نبودم و احدی را ملاقات نکردم و همی
سخن از عظمت آیت جمال ابهی و مقام عشق و ایمان خود گفت تا گماشتگان شاهی را یأس حاصل
شده با جبر به ایشان گفتند و او دستور شکنجه و عقاب داد و لاجرم در خیابان سنگلاخ بدنش را
برهنه کرده آهن تفتیده در آتش را بر پشتش کشیدند چنانکه بوی ناخوش فضای خیمه را
احاطه نمود و او در آن حال اظهار رنج و الم نکرده بلکه خود را خرم نموده با ریگ و سنگ ریزه بدین مشغول گردید
و در خیابان تنفس آمده با آهن‌های تفتیده بر سینه‌اش و خود استقامت ورزید و از دست چپ و راست
بر است کشیدند چنانکه دود از سینهٔ بی‌کینه‌اش برخاست ولی گفتار و اظهار رنج و آزار
از او ندیده و نشنیدند لاجرم رنج و عقاب بیرون از حد دادند و در قبضت شاه در وقت عکس اخذ
آهن‌ها و نگهبانان با زدن و اگر چه آن مشغول بود ابلاغ کردند که این جوان قوی اتهام شد
خبری و اسراری خواهد شد و شاه خبر داد صورت قضیه را از وی گرفته با چوب و شکنجه و داغ
با خبر رسانند و در خیابان چنان کردند تا چون با لب خندان و با وداد ابهی جان بدن تا
آخر زندگانی با آهن‌ها و رو بدن و جای تفنگ سرش را کوبیده نرم
کرده او را بمقام شهادت رساندند و جسدش را در گودالی انداخته با خاک و سنگ پنهان نمودند
و شاه لوح ابهی را نزد آقا سید صادق مجتهد طباطبائی و حاجی ملا علی مجتهد کنی فرستاد

باقی ۱۹۱

سال بیست وششم ۱۱۶

واقعات سال ۱۲۸۶ هـ ق ۱۸۶۹ م

اینعید با علمای عصر مجمع مباحثه در حضور حضرت سلطان ایران جهت
برهان بنمود ابن عبد حاضر انتظار آمد که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت
امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد و بعد الامر بیدک و انا حاضر
تلقاء سریر سلطنتک فاحکم لی او علی الی آخر البیانات

بقیة الآثار جناب بدیع علیه و علی ابنه بهاء الله العزیز المتعال بسمه المقتدر
علی ما یشاء هذا کتاب نزل بالحق وفیه بذکر ما یلوح به وجه الامر بین الارضین
والسموات قل انه لبیان الله لمن فی الامکان قد اشرقت من افقه شمس البیان
ورقم علیها من قلم الوحی السجن المظلوم من لدی العزیز المنان ان یا قلم الاعلی
ان استمع ما ینادی من لسان العظمة والاجلال لیذکرک ذکرت المقام لا
تاخذک الاحزان بل اطمئن بالله علی شأن منه اضطربت القلوب و عیت
الابصار ثم اعلم انا لما اردنا خلق البدیع لنصرة امرنا وحده کلمنا بکلمة اذا
اضطربت ارکانه امام الوجه علی شأن کادوا ان یصعق من سمعناه بسلطانا ومن
لدنا ثم شرعنا فی خلقه الی ان خلقناه و نفخنا فیه روح القدرة والاقتدار
بحیث لو اراد ینصر من فی السموات والارضین ان وربک لهو المقتدر القدیر
فلما تم خلقه من کلمة ربک وخلقه من نفحة الرحمن اتیته تلقاء الوجه وقمنا
الیه بالفضل بقدرة وسلطان واقبل علی شأن انقلب به اهل الملکوت
وسکان مدائن الاسماء اذا ارتفع النداء من شطر الکبریاء تبارک الله موجدک
خلق ما شاء انه له العزیز الوهاب یا لیت کنت حاضرا لدی الله لترا ما شاهده
معه

سال بیست و چهارم ۱۱۸

واقعات سال ۱۲۸۶ هـ ق ۱۸۶۹ م

شأن بادت الشجرة الملك لله المقتدر القهار كذلك تنبأ سماء البيان بشمس
استقامة اسمنا البديع وحاء العقدة بذلك النجم المشرق من افق الآفاق اذا جعلناه مطلع
القلم الأعلى من شطر هذه الابهى عليك يا فخر الشهداء ذكر الله وثنائه وثناء
اهل الجبروت وثناء اهل الملكوت وثناء كل الاشياء في كل الاحيان قد كتب الله
لكل نفس ان يتوجه بوجهه الى شطر البطحاء ويقول ما تكلم به لسان الكبرياء كذلك قضي
الامر من لدن رب عالم السر والاجهار لو فات منه شيء وجد مثله او اعطي عنه
ثم ادعى كذلك امرك سلطان الامر انه لهو المهيمن العلام انا امرنا الكل بان
يحضروا بيته كما انت حضرنا الامر في الكتاب ان استقم على الامر في كل الاحوال
على شأن لا يمنعك نفاق الذين كفروا بالله رب الارباب لا تحزن لما اشركوا انا
كنا مع الارض وما عليهم الا كالذين بالتراب فدعهم في امر من شيء
لا يغني الحق ولكن الناس في غفلة وارتياب تلك الحجة ينصر كل ذي بصر و
القلوب بنور وجهه المشرق على القباب البهاء عليك وعلى من معك على الذين
اقبلوا الى الله في يوم التناد

سورة الهيكل و سور الملوك

جمال ابهی پس از آنکه بلوغ امر را اعلام فرمودند حضرت سلطان عبدالعزیز و ناصرالدین شاه و کلیه علما
و ارکان ... و بهم بعضی از ملوک اخری فرمودند و قصد آن نمودند که ندای امرالله و ظهور موعود امم و
صلح اعظم را بتمامت ملوک و علما و امرا ارض رسانده من علی الارض را بسعادت ... تاریخ ۱۸۶۹
و رهبری فرمایند لذا سوره الهیکل و سور خطیبه ملوک از قلم ابهی صدور یافت که از اجمله خطابات

مهیمنه

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۷ هـ ق ۱۸۷۰ م

و وقایعش که مسطور خواهیم داشت متذکر و متنبه و نادم گشت و پس از وفاتش جمال ابهی نظر بخدمات ایامش گذشته ذکر غفران درباره‌اش نیز نمودند و از جمله الواح ملوک لوحی خطاب بالکساندر دوم امپراطور روس صادر شد که در ضمن آیات آن لوح چنین مرقوم میباشد انا سمعنا ما نادیت به مولاک فی نجواک فاجبناک بالحق ان ربک لهو العلیم الحکیم قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل والاغلال بذلک کتب الله لک مقاما لم یحط به علم احد الا هو ایاک ان تبدل هذا المقام العظیم ان ربک لهو القادر علی ما یشاء یمحو ما اراد ویثبت وعنده علم کل شیء فی لوح حفیظ

ونیز لوحی خطاب به ویکتوریا ملکه انگلیس صادر و دریافت و در ضمن بیانات لوح مذکور چنین مسطور است قد بلغنا انک منعت بیع الغلمان والاماء هذا ما حکم به الله فی هذا الظهور البدیع .... وسمعنا انک اودعت زمام المشاورة بایادی الملة نعم ما عملت لان بها تستحکم اصول ابنیة الامور وتطمئن قلوب من فی ظلک من کل وضیع وشریف ولکن ینبغی لهم بان یکونوا امناء بین العباد ویرون انفسهم وکلاء لمن علی الارض کلها هذا ما وعظوا به فی اللوح من لدن مدبر حکیم الی قوله الاعلی یا اصحاب المجلس فی هناک ودیار اخری تدبروا وتکلموا فیما یصلح به العالم وحاله لو انتم من المتوسمین فانظروا العالم کهیکل الانسان انه خلق صحیحا کاملا فاعترته الامراض بالاسباب المختلفة المتغایرة وما طابت نفسه فی یوم بل اشتد مرضه بما وقع تحت تصرف اطباء غیر حاذقة الذین رکبوا مطیة الهوی وکانوا من الهائمین وان طاب عضو من اعضائه فی عصر من الاعصار

بطبیب

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۷ ه‍ ق ۱۸۷۰ م

ان هذا الامر العظیم اتقوا دعوات المظلوم و عبراته و لا تضلوا علی الرعیة نوف لا منهم و لا تحرجوهم لعمرو فصودکم ان تضادوا الهم ما تضادونه لانفسکم کذلک نبین لکم ما ینفعکم ان انتم من المتفرسین اتهمی جزائکم ایاکم ان تحکموا علیهم ما لا حکم به الله و ایاکم ان تلموها بایدی السارقین بهم تحکمون و تاکلون و تلعبون علیهم او تتکبرون ان هذا الامر عجیب لما نبذتم الصلح الاکبر عن ورائکم تمسکوا بهذا الصلح الاصغر لعل به تصلح امورکم و الذین فی ظلکم علی قدر یا معشر الملوک به یسکن ارياح الاختلاف بینکم و تستریح الرعیة و من حولکم ان انتم من العارفین ان قام احد منکم علی الاخر قوموا علیه ان هذا الا عدل مبین کذلک نشیح فی اللوح الذی ارسلناه من قبل ذلک مرة اخری ان اتبعوا ما نزل من لدن عزیز حکیم ان یهرب احد فی ظلکم ان احفظوه و لا تسلموه کذلک یامرکم القلم الاعلی و ان انا علیم خبیر ایاکم ان تفعلوا کما فعل ملک الاسلام اذ اتیناه امرهم علیه ما کلامه بالظلم الذی به ناحت الاشیاء و تحرقت اکباد المقربین ضربهم ارياح البغضاء کیف یشاء و ما وجدنا منهم من ناصر الا قوم من الغافلین

الی آخر بیانات عزوجل اعالی بیانه و جمال زرندی چنین نوشت الواح ملوک و سوره هیکل را امر فرمودند بخط بسیار ریزه نوشته شود شکل هیکل یعنی جسم و صورت و سوره هیکل را در رأس و سور ملوک روس و پاریس لندن را در بین ایسار و صدر سوره ملک ایران را در چپ نوشته جا دادند و چند آیه باقی ماند تا هیکل در یک صفحه تمام شود لذا آیاتی از این قبیل همانجا نازل گشته که ایا هیکلی که در این قدرت از قلم اعلی بنا شده بهتر است ام هیکل الذی بنی من الطین ان انصفوا

۱۲۴
سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۷ ه‍.ق ۱۸۷۰ م

بتحریض سید و فتوی قتل ابابصیر و سید اشرف را داده و مفسدین تشهیر نمودند که با بیان زنجان
با تجمع و اتحاد کردند تا عامه مسلمین حضور صاحبان ارکان حکومت و اساطین دین را از جای برکنند
و حاجی شعبان نام کلانتر بلد محرک گشت و غوغا و شورش برخاست و ابابصیر را گرفتار کردند
و مکرر او را در محضر علما حاضر نمودند و او حجت اقامه داشته بر ایشان غالب آمد و برای طغیانشان ذکر
مباهله بمیان آورد و آنان ویرا تکلیف سب و لعن کردند چون اعتنا ننمود ویرا بدار آنگونه کشیده
دستهایش را در فلکه گذارده چندان چوب زدند که خون از زیر ناخنهایش بیرون آمد آنگاه او را
در خانه علاباشی محبوس نمودند و او در الحال بسید اشرف چنین پیام فرستاد که برای حفظ و ادا ره
احباب بجان خویش را محافظت کن و فی الحال از شهر بیرون رو زیرا مردم دست از تو نخواهند کشید
و لاجرم سید اشرف بباغ خود در خارج بلد انتقال نمود و ابابصیر را پس از سه روز بسبزه میدان
کشیدند تا سر ببرند و در حالیکه اهالی بتماشا مجتمع شدند چون دژخیم خواست دستش را بر کتف
ببندد راضی نشده و برو دو زانوی ادب نشست و با فراغت بال بتلاوت مناجات پرداخت
و هنگامیکه تیغ بر عنقش میزدند ابدا حرکت نکرد و خطاب بشیعه بد دژخیم نموده گفت اگر تازه جلادی
و آزموده نیستی دیگر با دست نشان داد تا تیغ را بر جای قطعی در حلقومش گذارند و سرش را
بریدند و بنظاره آنگاه بقصد سید اشرف برآمدند و حکمران از قتل وی احتراز جسته بسلطانیه
رفت و ملاها فراشباشی حکومتی را مجبور کردند تا آنکه شیرعلی نام با چند تن فراش و میرغضب
دیگر بباغ وی ریختند و خواستند او را بگیرند تا کشته شود و او بگریخت و دوار و غفه
ناچار شده بنظمیه بر صورتش زد و او را بسبزه میدان نزد جسد غرقه بخون ابابصیر کشیدند که
بترسد و خود را نجات بخشد ولی او جسد را در آغوش گرفت و آرزوی لحوق بوی نمود و ...

۱۱۴

سال بیست و ششم ۱۲۶

واقعات سال ۱۲۸۷ ه‍ ق ۱۸۷۰ م

و مادرش بجهت جسد پسر را با همان لباس خونین مدفون سازد بالاخره اهالی دیر اغسل و کفن و دفن کردند و اینواقعه در شهر محرم سال ۱۲۸۷ واقع شد و صورت زیارتی برای ابا بصیر و آقا سید اشرف و آقا میرزا محمد علی طبیب شهید سابق الذکر مشترکاً از قلم ابهی صدور یافت

شهادت محمد حسنخان کاشی

و نیز در اینسال محمد حسنخان کاشی از متمولین و محترمین و اعضاء حکومت باتفاق شاهزاده اسمعیل میرزا ابن بهرام میرزا عازم بروجرد شد و شاهزاده حکمران از اتباع حاجی محمد کریم خان بود و عداوت دینیه دیرینه با اینطائفه داشت و در آنجا حکم داد و برا بفلکه بسته ضرب بسیار شدید نمودند بحدیکه آن مظلوم بعالم بقا رحلت نمود.

واقعه فاجعه غصن اطهر

غصن اطهر سدره ابهی (میرزا مهدی) در قشله ساعات حیاتش در لیالی و ایام غالباً مستغرق در احوال و تفکرات روحیه و مناجات و مرسلات روح انگیز با احباء و کتابت الواح مشغول بوده بحالت رجحانیش میبود و کمتر از گفتار و رفتارش اثر از صبا یافتند ولی از جهت صفات و بلیات اصحاب و بعد و حرمان احباب پیوسته قلبی بریان و چشمی گریان و در دعوات و مناجات آرزوی فدا و قربانی داشت تا آنکه مأمولش مقبول شد و جان خویش را نثار نموده و بعزیزه موجبات آسایش و رفاه و فتح باب لقا فراهم گردید و مجملی از واقعه چنین است که در سن بیست و دو سال هنگام غروب شب جمعه بیست و چهارم ربیع الاول ۱۲۸۷ (۲۳ جون ۱۸۷۰) درحالیکه بربام قشله قدم زده بذکر و مناجات بود ناگهان از روزنه طاقی که در وسط بام جهت روشنائی بود بایوان قدام باب بیرونی که جمال ابهی اوقات میگذرانیدند بیفتاد و غرقه خون

۱۲۸

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۷ ه‍ ق ۱۸۷۰ م

خروج جمال ابهی از قشله

مدت حبس جمال ابهی در قشله دو سال و دو ماه و پنج روز بطول انجامید و چون اعضاء حکومت عکا از کاردانان و اعاظم بلدی تا حدی پی بمقامات عظمتشان بردند و مصائب مذکوره واقعه نیز تأثیر نمود و هم در آن ایام دولت جمع عساکر در عکا مینمود و قشله را برای اقامتشان لازم داشت بموجب امور مذکوره

چون صدا شد مرتفع اهل حرم / مضطرب گشتند پرسان از حرم
که چه بود و از چه آمد این صدا / زیر لب گفت خلاق هدی

مهدی من مجروح شد قربان من / پرزنان بشتافت [illegible]
چون [illegible] رفتند آن افواج حرم / شد عیان در هر طرف حشر عظیم

آن یکی سوزش برادر گوید آه / وان یکی گاهی جوان مادر [illegible]
آن یکی نالان ز جان کاهی جان هم / جان من بابا بلا گردان هم

او همی ناظر بر خویشان [illegible] / که مدارا و این [illegible]
سالها من [illegible] بوده ام / با رضا [illegible] بحبوده ام

شادمان بشنید رفت سوی آن / گاه بیچاره [illegible]
هر کس [illegible] شهادت [illegible] شده / لیک مهرش [illegible] شده

از زمان [illegible] / لیک [illegible]
مرتفع گردد چون [illegible] / جایگه داد اندر بستر [illegible]

غصن اعظم [illegible] / در شفاعت [illegible]
گفت حق [illegible] / آنچه حق خواهد [illegible]

غصن اعظم چونکه بشنید این بیان / در شفاعت [illegible] آمد از جوان
[illegible] / جمله [illegible]

سرخوش از [illegible] / کز دگر [illegible] جام او
حضرت محبوب عالم [illegible] / سجده کرد و عرض کرد [illegible]

کردی ما را [illegible] / [illegible]
[illegible] طلعت [illegible] / [illegible]

بایدت [illegible] افتخار / بر سموات [illegible]
شکر کن محبوب خود را [illegible] / گر تو [illegible]

باشد از این غصن [illegible] / صد هزاران فخر [illegible]
سجده کرده گفت کای رب کرم / تا بجا دارم [illegible] اکرم

در جهان عالم ای خداوند جلیل / بر سر ما باد این ظل ظلیل
[illegible] جای تو ما را [illegible] / هر زمان [illegible] طلعت [illegible]

بعد از آن گفتند [illegible] خبر / حاضر است [illegible] قدر
[illegible] شود [illegible] / سایه [illegible]

گفت محبوب [illegible] امر [illegible] / هر چه آن محبوب خواهد [illegible]
[illegible] / [illegible]

عشق و معشوق با هم در جهان / گفتگو کردند [illegible] زبان ...
بعد از آن [illegible] / سر آن [illegible]

شب گذشت و [illegible] / منقلب گشتند یاران [illegible]
زانکه [illegible] / که شود [illegible]

روز گردید و [illegible] / آمد از آن غصن [illegible]
[illegible] / [illegible]

لیک [illegible] آن غصن [illegible] / جمله را آمد [illegible]
[illegible] / جمله [illegible]

زانکه [illegible] / در محبت [illegible]
و چنین [illegible] / [illegible]

سال بیست و هشتم ۱۲۰

واقعات سال ۱۲۸۷ ه ق — ۱۸۷۰ م

قرار گرفتند و آقا میرزا موسی کلیم و آقا میرزا محمدقلی و خانواده‌شان با برخی از احبا در خان عوامید معروف بخان جوینی مذکور سکنی گرفتند و محل بیرونی حضرت غصن اعظم و آمد و شد احباب نیز در آنجا قرار یافت و جمال ابهی گاهی برای ملاقات احبا بدانجا قدم نهادند و خان مزبور که محل اقامت مجاورین و توقف زائرین احبا گردید مخروب و زمینش خاک و گل بوده احبا چندان خاک را از خارج بلد آورده ریختند تا زمین سخت و هموار گشت و خانهٔ ملک مذکور کوچک و حقیر و مرطوب و مخروب بود لذا پس از سه ماه بخانهٔ دیگر که معروف بخانهٔ منصور و مقابل آنخانه و [illegible]

چونکه احباب از خود و کبیر [illegible] — با جنود لایرای کردگار — چون رسانیدند بر آن مسکنش — مستقر گردیدند اندر مسکنش

اندر آن حین از نشاط و اهتزاز — در چمن آمد چو بید از اهتزاز — چونکه غصن الله در او مسکن گرفت — از شعف حین همه جنبیدن گرفت

[illegible] جمعه و عهد بود این دلیل — مستقر حین [illegible] اندر سبیل — در یکی از حجره‌های [illegible] ماحصره — شد عیان این اهتزاز [illegible]

سه دقیقه از [illegible] حنیف — مطلع زان اهتزاز جنبش شریف — بعد از آن آمد خبر از هر طرف — که بهم زد زمین جنبید از شعف

روز سوم چون به مطلع ام شد — کشف بر ما این سر مکتوم شد — که بغیر مرده الله [illegible] — بهر غصن الله جنبیده زمین

روز سوم از خروج اقدسش — آمده شنیده بودم از کسش — ناصره [illegible] با اسم رب — [illegible] گرد در دام [illegible]

گفت در عکا شده برپا قیام — یکنفر [illegible] افتاده بام — [illegible] بوده [illegible] فضل [illegible] — [illegible] از غصن اعظم خورده

[illegible] — [illegible] — نبیل زرندی

هفته [illegible] روز تمام — [illegible] بوده [illegible] تمام — چون [illegible] — چون [illegible]

گشت [illegible] شده [illegible] — [illegible] گل [illegible] مستقر — [illegible] مقام — [illegible] مقام

[illegible] بعد از آن [illegible] شده — [illegible] خانه [illegible] شد — [illegible] چون [illegible] — خانهٔ دیگر [illegible]

[illegible] بیت شاه — کرد [illegible] — متصل [illegible] شد [illegible] بام — [illegible] جمال [illegible]

[illegible] آن [illegible] حق — آنکه [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible] مستقل — [illegible] در او [illegible] گل — نبیل زرندی

سال بیست و هشتم ۱۲۲

وقایعات سال ۱۲۸۷ ه‍ ق ۱۸۷۰ م

خانه وسیع و عالی بشمار میرفت و در مجموعه معموره بلد واقع و مشتمل بر سه طبقه و حجرات بسیار مستقیم
و ایوان رفیع و حمام و مطبخ و انبار در خارج و مقابل عمارت میدانی بود که در وسط آن چشمه آبی مشتمل
و چنانکه خواجه عبود دانست که جمال ابهی با عائله در استیجار مسکنی نمایند برای تشرف گذارشتن
و اخلاق ایرانیان داشت باکمال سعی و اهتمام مخالفت و ممانعت کرد و کاری از پیش نبرد و لاجرم
ابوابی را که بخانه اش متصل و راه آمد شد بود جبس و محکم نموده و احتراز شدید جست ولی طولی نکشید که
بخطای خویش واقف گشت و مجاورت را موجب افتخار و سرافرازی دانست و ابراز محبت همی کرد
چندانکه خانه خویش را با آنخانه یکی نمود و عائله خود و عائله مبارکه تمام محبت و خضوع آمد و شد نمودند و هر
خدمتی که باو مفوض میگشت بغایت خرسندی انجام میداد و با اینکه نسبت بولات امور و حکمرانان
بلد در غایت جلال و تجبر رفتار میکرد نسبت بجمال ابهی خاضع بود و عائله ایشان و منتسبین را مهمانی کرده
خود بخدمت میایستاد و بالجمله خانه مذکوره مستقر عرش و کرسی عظمت گردید و با اینکه جمال ابهی
چنانکه نگاشتیم حسب میل و فرمان سلطانی محکوم بحبس ابد در عکا و ممنوع از رفتن بخارج بلد و
از معاشرت با اهالی و تنبیه امر شده و ابواب معاشرت عمومیه را بستند و تا سه سال از خانه خارج نشده
بدیدار احدی نرفتند و در اواخر ایام اقامت در قشله بعد از وقوع حادثه غصن اطهر نفوسی معدودی را
اجازه ورود دادند و امثال استاد اسمعیل معمار کاشی و شیخ محمود عراقی و عثمان افندی صدائی و غیرهم
بشرف حضور رفتند و معاشرت با ایام مفروض بنحو اعظم فهم نمودند و تشدید شده در تمامش
چنانکه عنقریب شرح میدهیم با نهایت عناد و بعضا تعرض و افساد همی نمودند و هنگامیکه جمال ابهی
از قشله آزاد شده بخانه قرار گرفتند آنها نیز از حجره فوقانیه محبس حکومتی عکا آزاد شده خانه
گرفتند و بنای معاشرت با اشراف و محترمین بلد گذاشته بوسوسه و افساد و افترا و بدگوئی پرداختند

سال بیست و نهم ۱۲۴

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق ۱۸۷۱ م

مرافقت و نوازشت جسته در بیت خال مذکور اقامت نمود و بیت اعلی احتیاج بتعمیر و ترمیم یافت لذا جمال ابهی حسب عرض و استدعای حرم بخواهرزاده‌اش آقا میرزا آقا نور الدین امر فرمودند که بیت را طبق رضای وی تعمیر نماید تا در بیت سکونت گیرد لاجرم آقا میرزا آقا بتعمیر بیت پرداخت و با استاد عبد الرزاق معمار از احباب همه روزه مراقبت نمود و پس از چندی تعمیر باتمام رسید و خانه مختصری در جانب شرقی بیت نیز خریداری کرده ملحق بیت نمود و حرم در بیت سکونت قرار گرفت و وضع و هیئت بنای بیت در این تعمیر تغییر کلی یافت

فتنه در شیراز و حبس و قتل احباب

شیخ حسین ظالم ناظم الشریعه از مجتهدین شیراز که در بخش دوم شمه از بغضا و فساد وتش را در حق حضرت نقطه اولی ذکر نمودیم پیوسته بعداوت با امر بدیع و تعرض اهل البهاء لعنه قیام داشت و با ابو الحسن خان مشیر الملک وزیر فارس باد و اشاش موافقت و مرافقت میکرد و میرزا علی محمد خان قوام الملک بیگلربیگی و کلانتر شیراز حمایت از احباب مینمود و میرزا آقا رکاب ساز از منتسبین مؤمنین را که شیخ و هم بکتابت الواح و آیات اشتغال میورزید زنی ناموافق بود که برای ایذا و اضرار او بی بهانه میگشت و بتحریک معاندین و مفسدین نزد ناظم الشریعه مذکور رفته سعایت و شکایت از شوهر خود که کاتب آیات و کلمات اهل البهاء لعنه است و شب و روز مقیم خانه و مدیم این خدمت میباشد چنانچه مجلدات بسیار از نوشته‌های او را مهیا دارم و اگر خواهید میاورم و لاجرم ذهاب و ایاب بهائیان در خانه ما متصل است و با ایشان و بهائیان متواصل و چندان از این قبیل گفت که شیخ ظالم انبوهی از طلاب علوم دینیه و متعینین و فراشان را برای دستگیری میرزا آقا و یافتن و آوردن کتب و آثار امریه فرستاد و احباب شیراز مطلع شدند و زنی از مؤمنات

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه ق ۱۸۷۱ م

و جبه سبک وارجاس نموده بر سر گرفته با انبوهی از اخلاط ناس در اسواق همی گرداندند و تماشا
هجویه و فحیه سرودند تا بقبرستان مذکور برده بر قبرشان ریختند و آنچه خواستند و توانستند
از اعمال رذیل و فسوق رذیل مرتکب شدند تا حسام السلطنه از حکومت رشت معزول گشت
و در امثال و شدائد مذکوره تخفیف حاصل شد و زوجه مذکوره میرزا آقای شهید نیز فتنه و
تائب گردید و تلافی بر خیانت در لوحه سنگی بزرگ نام و احوال آن شهید را نقش و بر
قبرش نصب نمود ولی اشرار آن سنگ را نیز در هم شکستند.

فتنه در کاشان و قتل و غارت بهائیان

میرزا نام از اهل کاشان که بنام شاه میرزا معروف شد جوانی رشید از خاندان بابی و
مادر و خواهر کوچکش که از مشاهیر و متدین ایشان بود و خانه شان در کاشان واقع در
جنب خانه حاجی ملا محمد مجتهد نراقی بود و ملای مذکور بفکر خرید و تصرف خانه شان افتاد و برای
نیل بمقصود ایشان را تشهیر بنام بابی کرد و میرزا را جمعی از مریدان و گماشتگان در مسجد
بحضورش کشیدند و استنطاق و بازخواست نموده اعلان و حکم کرده گفت این پسر بابی است
و باید از این خانه برود و میرزا بدو گفت ای آقا این چه تهمتی است از شما رسیده و مجتهد متغیرانه
برکشیده و بغضب گفت ای بابی لعنتی فضولی مکن و در روی مردم حاضر شو و گفت این پسر را
باید تعزیر کنم تا از بابیت برگردد میرزا بجسارت گفت عقیدت من هر چه باشد مکنون
وجدانی من است و شما ارتباط و حقی در دخالت بدین امور نیست و مجتهد غضب آورده گفت
این پسر را فلک کنید میرزا خواست بگریزد ولی مستخدمین و گماشتگان مجتهد وی را گرفته
بفلک بسته چوب بسیار زده رها کردند چنانکه قریب ده روز بستری بوده از جای نتوانست

سال بیست و هفتم ۱۲۸۸

واقعات سال ۱۲۸۸ ه ق ۱۸۷۱ م

و او را در محبس بغل و زنجیر کشیدند و شیخ در آن هنگام بسن سالگی و با محاسن سفید و قد خمیده بود
و در زندان مشرف بهلاک شد و از اهواز وی دولت مازگان و قمصر را چاپیده با حربی آنجا
مخصوصا بستگان شیخ نهایت ظلم و جفا وارد آوردند و شیخ را حکمران ایامی در حبس نگهداشت
آنگاه نزد حاجی آقا محمد حجة الاسلام نراقی مذکور فرستاد تا حکم قتل وی بدهد او ملاطفه و مسامحه کرده
فتوی نداد و میرزا عبدالله قمصری که مردی با کفایت و نفوذ و نیز محب و حامی احباب بود نزد حکمران
شفاعت نمود و شیخ را رها کردند و بخانه اش بردند و آن پیر لخته تن شکسته مدتی تحت
علیل و بستری و دچار فقر و تنگدستی بود ولی با نهایت ایمان و استقامت و شکر و رضا
زیست و بهمین منوال بگذشت که عیسی خان بن کاظم خان کاشی رئیس تلگرافخانه کاشان
محرمانه بشاه خبر داد که شیخ ابوالقاسم مازگانی با شاه میرزا مرتبط است و دیگران او را دستگیر
کرد ولی با چند جرائم قانع شد و او را رها نمود لذا طولی نکشید که شاه مذکور امر داد شیخ را
بقتل رسانده سرش را بطهران بفرستند و از آنسو مصطفی قلیخان بمقابلت و مدافعت
با شاه میرزا برخاست و چند مقاتله بین فریقین واقع شد و پسر عمو و چند تن از اقربای میرزا
کشته گشتند و کاری از پیش نبردند و شهرت و قدرت شاه میرزا افزوده گردید ولی برخی از
احباب با وی ملاقات کرده برسم و آئین امر ابدع ابهی را بر او خواندند و او را نصیحت و تشویق بسی
کردند که این رفتار مقاومت با دولت و انتقام از ملت مخالف این آئین و منشور حضرت امر این
دین است و او لاجرم اطاعت نموده دست از کارزار کشید و به همراهان خود گفت دیگر
بار مرتکب این اعمال نشوم اینک هر کس هرجا میخواهد برود من همراه نباید و سنگر و مرکز خود را
جای گذاشته رفت و جمعیت وی نیز متفرق شدند و اردوی دولتی جرأت یافته آنها را

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق — ۱۸۷۱ م

ولسانی ذاکر و متشکر داشت در زیر خشت آب چکیده وضو ساخت و نماز و مناجاتی با کمال خضوع بجای آورد و اعتراف و شهادت بر حقانیت گفت و آب آوردند که بنوشد نیاشامیده گفت شراب شهادت بهتر رفع عطش میکند و در همانحال که در سجده بود یکی از آن اول که تبلیغ کرده مامور قتل او شده بود سرش را از قفا بریده جدا کرد و جسد شریفش را عوض تجهیز و تکفین بسوزانند احباب کاشان جسد را برده در مزار قتلگاه در سر چشمه دفن کردند و نیز در خلال واقعه مذکوره که بقتل و غارت احباء میپرداختند آقا محمود صباغ را که سنین عدیده در ایام اشراق جمال ابهی از افق عراق مجاور بغداد و از مومنین مخلصین بود گرفتار کرده با زجر تمام بهر سو کشیدند و از کثرت ضرب و جفا در میدان کاشان جان تسلیم نمود. آورده اند که حکمران کاشان چون واقعه مذکوره بدون اجازه و فقط بتحریک علما بود قاتل را دستگیر نمود ولی سید حسن و میرزا آقا از فتنه های جدید شورش دیگر کردند تا قاتل مستخلص گشت و مصطفی قلیخان با جمعیتش از کاشان بقصد احبای نراق حمله برد و بخانه میرزا محمد خان معاون الممالک، اخوالزوجه حاجی میرزا علی اکبر که شمه از احوالش را در بخش سابق نگاشتیم وارد شد و احبای معروف از قبیل حاجی میرزا علی اکبر مذکور و برادرش آقا محمد مهدی و غیرهما ناچار گریخته مختفی شدند و مترصد پس از دو روز شروع بتعرض نمود و گرفت آقا محمد جواد و آقا نصرالله و چند نفر دیگر را دستگیر کرد ولی حاجی میرزا احمد خان از ایشان حمایت کرده مبلغی نقد بمترصد داده مستخلص نمود و (حاجی) میرزا کمال الدین و برادرش آقا محمود که نیز شمه از احوالشان را در بخش چهارم آوردیم چند روز بعد نزد مترصد رفتند و او ایشان را توقیف کرد و طالب و متجسس حاجی میرزا علی اکبر بوده میگفت از قراریکه شنیدم او از شاه میرزا بر دست تو رها شده و بحاجی میرزا محمود خان و بعد حاجی میرزا علی اکبر اطمینان داده قرآن از بغل در آورده قسم یاد نمود که مقصودش قتل ایشان نه و حاجی است و چون از او پرسیدند که اگر این سخن صدق است پس چرا آقایان مذکور نراق را که نبیره فاضل نراقی اند گرفتار نمود در جواب گفت بلی

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق ۱۸۷۱ م

اند و جمع کرد تا شبی که مقرر بود مجرمین را ما بعد طرح جدید ریخته فتنه برانگیخت و مجمل واقعه اینکه در پاییز اول
حسب تحریک و تهییج ملای محل جمعی از اراذل و اشرار بقعه امامزاده شاه سلیمان درآمده در حجره‌ها و برخی از
اثاثیه را آتش زدند و قرآنی بخط کوفی کهنه نیم ذرع طول و سه ربع ذرع عرض و جلدی مذهب و منبت کاری داشت
در آتش نهادند و شهرت دادند که بابیان مخصوصاً اخوان حاجی میرزا علی اکبر که جدیداً از طهران آمده مرتکب
این اعمال شدند و بامر ترتیب پنجاه نفر مسلح بخانه‌ها ریختند که بابیان تازه وارد را دستگیر کنند
لاجرم رجال احباب فراری و متواری گشتند و مأمورین بدستگیری صغار و خردسالان پرداخته جار
الحکم کشیدند و ناله و ضجه‌ها در اندرون خانه‌ها مرتفع شد و تمامت شب مذکور در خانه‌های احباب صیحه
و ناله و زاری و بیقراری تا صبح امتداد یافت و بامر ترتیب بند و قید مخصوص بیست تا حاضر کردند و تا [illegible]
نموده همه اندوختند که بابیان بقعه امامزاده را آتش زدند و نیز در ایام هوای خروج از قصبه [illegible]
گرفتند که کسی از اینطایفه بطهران برای تظلم نرود و در تجسس از احباب مخصوصاً برادر و پسر حاجی
میرزا علی اکبر برآمدند و آنها لاعلاج بکوهی پناه برده در غاری مخفی شدند و پسر حاجی در آغاز [illegible]
محاط بجانوران درنده سه شبانه روز بسر برده و نمودند چنین خوف و خطر با مراعات کمال احتیاط
تنها بتجسس ذهاب و ایاب نموده و سعی و جهد در تسکین نائره فتنه و استخلاص حاجی [illegible] کرده‌اند

مصطفی قلیخان سهام السلطنه رئیس ایل عرب که ساکن اطراف دستان اصفهان بودند [illegible] آنکه مسافرتش در
محاربات خارجیه ایران شجاعت بظهور آورده ناصرالدین شاه تاجی قیمتی از ایران را بدست او سپرده
داد و بالاخره در سال ۱۳۰۶ در طهران مرد و پسرانش در معاندت با اینطایفه و قتل و غارتشان [illegible]
از هر دو داشتند یکی پسرش انتظام الملک [illegible] در عین احتیاج و حقارت مقتول شد و پسر دیگرش
حسینیخان سهام السلطنه آخر الامر بحقارت و احتیاج مبتلا گردید

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق ۱۸۷۱ م

بیکباره رحمت گسستند و در جهان قحال نادر و عجیب پیش آمد بدستخط شاهی که شامل امر بردن ایشان بانبار دولت برای تفحص از چگونگی احوال بود رسیدند و مصطفی قلیخان حسب الحکم عزت الدوله مستقر واقع شده خود را بقصبهٔ شاه عبدالعظیم رسانده متحصن گشت و عاقبت ببذل مال بسیار مستخلص گردید و ملا محمد رضا خادمی مغفور را که مادر حاجی میرزا علی اکبر او را بجرم شکستن گردن فرید و غلیظش در حضور شاه قاگوشتی معروف کرد بطهران کشیده حبس تحت مراقبه و نظر دادند و با جمله عموم محبوسین مذکور را بعد از مدت نه ماه حبس در انبار بموجب دستخط شاهانه رها کردند

شهادت آقا میرزا باقر در کرمان

آقا میرزا باقر شیرازی از مقتدین مؤمنین که با بیان و خط فصیح و زیبا تبلیغ امر ابهی همی کرد و چنانچه نگاشتیم با جمعی از معاریف احباب شیراز حسب الحکم حسام السلطنه والی فارس گرفتار شده در زنجیر خانه دار الحکومه بکند و غل افتاد مدت چهار ماه در حبس بند و زنجیر ببرد و بالاخره دیگر اینکه بسته چوب زده رها و محکوم بمهاجرت کردند لذا به نیریز و از آنجا بخاک کرمان رفت و همه جا نشر این امر نمود تا در شهر کرمان اقامت جست و پیوسته با اهالی مصاحبه و هدایت و رهبری و رهبری نمود و بعضی از اتباع حاجی محمد کریمخان تمایل باین امر یافتند و بعضی دیگر تعصب و عناد ورزیدند و خانوادهٔ این خان را از رفتار و گفتار وی آگاه ساختند تا حکمران را تحریک و تهییج کرده

حاجی محمد کریمخان ... سابق در ماه گذشته عازم زیارت و تعمیر عتبات عالیات گشتند نفر با پنجاه نفر از اخوان و اهالی کرمان همراه ایشان روانه شدند و در بارزان شدند در منزل ... مرض سهال ... باعث رحلت ایشان ... در روز ... مرحوم ... مجلس فاتحه ... مغفور ... منعقد روز سیم ... حکمران کرمان حضور ... مجلس ... بوده و ... با بازماندگان ایشان باقصی الغایة منظور داشته . روزنامهٔ ایران مورخه رمضان ۱۲۸۸ .

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق ۱۸۷۱ م

زاطراف را جواب نوشته و برای بعضی از مشهد صورت زیارتی نگاشت که مشتمل است بر
ترکیب کلمات و مبادی معارف بدیعه لدن ما یان بود و جمال ابهی از این جهت تشویق و تأیید
میفرمودند که عظمت و قدرت الهیه مشهود گردد و اهل بیان ببینند که در ظل نفحات بدیعه
حتی صغار بهتر از امثال میرزا یحیی مینویسند تا در شهرت نزد احباب حاصل نمود و صورت آثار
تمیمه وار احترام و محافظت نمودند و خطوطش را که نیکو و زیبا مینوشت حرز خود و کتیبه زینت منزل
قرار دادند و صدور جات در طی عباراتش مضامین و مفاهیمی بود که اشعار از اظهار مقام و ابراز درجه
مخصوصه مینمود و در حتی بدان معجب و فریفته شدند و بکلمات و بیانات ابهی که برای تشویق وی
صدور یافته متمسک جسته روایات و مبالغاتی در شأنش شهرت دادند و مرقومات او را که آثار
عدم بلوغ و کودکی در الفاظ و افکارش پیدا و نمایان بود آیات خواندند و او خود بصراحت و شدت
مخالفت نکرد خصوصاً حاجی حسن زرگر قزوینی و برادرش آقا علی زرگر و میرزا عبدالله و بستگان ایشان
در قزوین بادی هر مسئله شمرده شده او را ملقب بسلطان الروح خواندند و قدم جسارت و غلو را

هو الله الابهی محبوبا عرض میشود که از ساحت اقدس جناب شهید الواحی [illegible] در این اوقات از ساحت اقدس [illegible] رسید مع مواد
[illegible] چند که [illegible] و الواح چند نیز [illegible] میرزا محمد [illegible]
رسید [illegible] میرزا موسی [illegible] رسید که [illegible]
آن خادم شد سواد نموده ارسال خادم و آن حضرت جناب [illegible] میرزا محمد [illegible] الواحی با جواب نوشته اند ارسال اگر
مصلحت بدانید برسید و الا [illegible] که یومی در ساحت اقدس حاضر بودم از بس عظمت نازل که [illegible]
[illegible]
[illegible] الواح [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] که [illegible] حاضر بوده ام [illegible]

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق ۱۸۷۱ م

خلیل قزوینی ذخیره معروضه بحضرت ابهی نگاشته و از حال و مقام میرزا محمد علی پرسیده و الواحی چند بیرون
یافت و مقام فقر و لاشیئیت محضه را برای میرزا محمد علی مرقوم فرمودند و کاتبین حضور و برخی از مبلغین
مشهور را حسب احاطه و مصلحت بگونه امر دادند که باحبای قزوین آنچه در خصوص بیان احوال وی لازم و
درخور بود نوشتند و کشف حقیقت بنوع اجمال نمودند و جمعیت مخصوصه از زیارت الواح و مکاتیب مزبوره
متفرق و متلاشی و متذکر و متنبه شده از جهالت و غفلت خویش نادم گشتند و از جمله بیانات
صادره در لوح خلیل مذکور این است واما ما سئلت عن ابنی فاعلم ان ابنائی فی ان یبلغون
احکام الله ولا یبینون عما عندهم فی البیان کتاب الله المهیمن القیوم و یامرون انفسهم
و انفس العباد بالمعروف و ینهون عن المنکر و یشهدون بما شهد الله فی حکم ابا ذا
المبرم المحتوم و یؤمنون بمن یظهره الله فی یوم الذی فیه یحیی من الاولین والآخرین
و فیه کل علی الله یعرضون و لن یختلفوا فی امر الله و لن یعتقدوا عن شرعه المقدس المحمود
اذاً فاعلموا بانهم اوراق شجرة الرضوان و اثمارها الی قوله الاعلی والذی منهم یظهر
بالغفلة و یجری الله من لسانه آیات نفسه و هو ممن اخذه الله علی امره انه ما
من اله الا هو له الخلق والامر انا کل بامره آمرون و نسئل الله بان یوفقهم علی
طاعته و یحفظهم ما یرضی به فی اکلهم و نعمه الذی هم الی شطر الله هم فی کل حین
یتوجهون و یتجاوزون عن جیرانهم و یجعلهم من الذین یتوقفون عند القوم من
من لدی الله العزیز المهیمن القیوم الخ و در لوحی دیگر است واما من تکلم
قبل بلی انا انطقنا لنتا ولکن عباد الجهلاء اعتقدوا بانفسهم من
دون الله و بالاخره در سال ۱۲۸۹ حاجی میرزا علی اکبر نراقی بعزم تشرف در عکا وارد قزوین

ودر

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۹ هـ ق ۱۸۷۱ م

وحی شده. صورت مکتوب حسن اکبر است جناب ۱۷۲:۱۴ - ۱۳۰۷۲۴۴۸۴ لفتح اکبر

هو الابدع فی ملکوت الاعلی فسبحان الذی بیده ملکوت ملک الآیات ینزلها کیف یشاء و
یلهمها علی قلب من یشاء من عباده وانه ما من اله الا هو یبدء و یعید ثم یعیده و یبدء وانه قد کان بکل
شیء قدیرا وانه هو الذی انزل الماء من سحاب فیض فضله و کرمته وانبت به الاشجار و
ارسل الریح لتلقحها حتی اینعن عن ابس الاوراق الی ان زینت و اخضرت من تاج الازهار
واثمرت بثمرات جنیا وانه قد کان بکل امر قویا قل یا قوم تالله انی فی سدرة غرست فی ارض
بید الرحمة وما جائت بثمرات شتی اذا فارحموا علی ولا تقطعونی باسیاف شرککم واذا تسطرون
آیاتی و تفرقونها لا تعرضوا الی ولا تفتروا علی ولا تقولوا هذا من مفتریات نفسه یا قوم ان هذا الا من
عند ربه نزلت بالحق من لسان صدق جدیدا قل یا قوم ایاکم ان لا تفتروا علی ولا تنسبونی بالکذب
ولا تقولوا انک فعلت ولا تتبعوا خطوات کل مشرک مغرورا فو ربه انا عبد انا من عباده ربه
الذین اخلصهم ربه لتبلیغ امره وانه قد کان علی کل شیء شهیدا قل یا ملأ البیان فاتقوا عن ربه

توصیه و تنبیه توجه به کمال این وحی بشود چنین مسطور است. امروز را احضار فرمودند جمعی بودیم که حاضر شرف بودیم
شکایات از اهل حرمین فرمودند فرمودند خدا شکر می‌کنم با چه بلاها مبتلا بودم و انتظار ملوک چیزی که عرض کرده بعضی بیانات را بیان
الله بقوه فرموده و از آنجمله در باب حضرات که از برای حق شریک قرار دادند با همه ذکر فرمودند مگر نمی‌دانند که او چنین بود
می‌دانستند جمال ابهی آیات نازل فرموده و مسطور می‌دارند اگر چه بعضی دیگر هم از این افتراء رواج می‌دهند خوب حال آنها را
نمی‌بینند و استماع نمی‌کنند منظور نیست هر سند هر کس بخواهد بگو اهش خودش حتی در مقابل حق ایستاده هر بنده را نمی‌شود
فرمایشات شد اگر مذکور دارم کتابی خواهد شد مستمعین را همینقدر کفایت است همین قدر باید رضا مستمع شده باشند که
اینقدر ملوک بهر تحریک تحمل شده و اختلاف داشته باشید از جهت بنده الا تقصیر ولا تخفیف است و لکن قلم بر شما می‌دوزد که خدا
این همه زحمات امروز به هدر برود خدا از روی حسب خرج مشکل شده دیگر نخواهد

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه ق

۱۸۷۱ م

هذا السجن منظرها وانا نتعجب منک فی ذکرک هذا المسجون لان الناس کلهم نسونا و [illegible] عن
غفلتهم بالاعراض فسوف تشهدن من له یجتبی الروح و من کان فی ظلمات النفس محجوبا
ای حبیب من اینکه بسیار تعجب بود که آنجناب ذکر این مسجون نموده چه که الیوم کل از حق معرض
و بدون او توجه نموده اند مگر نفسی که بهمین عنایت کبری مخصوص گشته اند و هم اقل من جوهر
الاکسیر باری امیدواریم از نفحه ایام از جمال قدم محجوب نمانید اگرچه فتنه بزرگ است ولکن
والله ظهور هم شأنی عظیم است که احدی قادر بر انکار نه مگر بالمره از حق معرض شود و نفسانیه
لازال در ظل ذوالجلال مع اهل و عیال ساکن باشید الله اکبر من جدید ذکر الله العلی محمد علی

ایضاً صورت تبرکه میرزا محمد علی غصن اکبر بخط خود دو ورق مطرز بقلم شکسته نستعلیق زیبا

هو البهی الابهی هذا کتاب من لدن هذا المسجون الذی ایده الله علی امره و نطقه بآیاته و جعله من
المخلصین شهادت میدهد لسان و قلب و نفس و فؤاد و دم و عرق و عظم و جسد و جسم و
جلد و شعرات من بر اینکه او است خداوند واحدی که لم یزل بوده و شبیهی از برایش نبوده
و لایزال خواهد بود و نظیری از برایش نه و لازال در علو استقلال مقدس از مثل و همتا
بوده نشناخته او را احدی بحقیقت ذات مقدس اش و وارد نشده باو نفسی مگر کینونت
نفس خودش و جمیع مخلوقات با فراد مختلف و کلی موجودات از امطار رحمت فیض اش موجود و انه واحد
فی ذاته و واحد فی صفاته و انه هو الحق العلی العظیم و بعد آنکه نوشته آنجناب رسیده و مضمون
کما هی حاصل شد انشاء الله امیدواریم که بفضل الهی نائل شوند و از شئونات موقوف بعین انصاف
کشانند بشنوند ندای این ورقه منقطعه را که در جوانی از [illegible] آنچه مانده و دوستان خود را
بمقصد مبارکه اخبار یابی و حرمت نماید تقسیم ... کنم که نتیجه خود را در آن ساحت اقدس از

دارند

[١٠٠١١]

دارالسلام ...

درس آنکه شاید ... با قید وارد فرمایند تا بعین ... مشاهده نمایند که جز دوستش محبوبی ... نبوده
و جز نفسش مقصود و خواهد بود بشنوید ندای این حقیر الهی را و از ما سوی الله منقطع شوید و نزد عاشقان
جمال ذو الجلال بمثال مستقیم باشید این ایام ایامی است که اهل ملاء اعلی در حدائق کل اشیا
در طواف رضوان مشغولند انشاء الله امیدواریم شما خود را از این فضل اکبر و عطیه کبری محروم نسازید
قسم بجمال قدم که مقصودم از این بیان آنچه حب شما بوده و نخواهد بود و فی الحقیقه لوجه الله ذکر نمودم
و این لوح پارسی ذکر شد تا معنی آن کلمات منقطع شوید و از دون محبوب منقطع گردید یک نفس
صاحب یک قلب بوده و خواهد بود و یک قلب قابل حمل حب کل متعدده نیست خدا واحد بوده
و قلب واحد و دوستی در قلبی نگنجد ولی اگر حب ... واقع شود ... حب حق ... اگر کل
من حول فی الملک اگر محبوب قلب واقع شود باسی نبوده و نخواهد بود انشاء الله امیدم که آنجناب
و دوستان خدا از نار عشق الهی جمیع حجبات بسوزانند این است که لسان ذو الجلال ... فرموده
نار عشقی برفروز و جمله هستیها بسوز پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار و امیدواریم
که کل بخدمت برسیم و بخدمت امر مشغول باشیم و در مقر واحد مجتمع گردیم و بذکر دوست
مشغول گردیم و انشاء الله معلوم آنجناب بوده که ضرری بر جمال قدم وارد شده که چشم
امکان ندیده و دیگر اگر ذکر نمایم البته افسرده شوید لذا مستور داشتیم و کان الله علی ...
علیهم و شهید و همچنین از خدا میطلبم که آنجناب دوستان را بعنایاتی ... فرماید که در امور
بجمیع کیفها نکنند آنچه نباشند که هر چه استماع نموده اند موقن شوند بلکه ... بر ...
مشاهده نمایند این است حق واقع و ما بعد الحق الا الضلال جمیع ... و ... را از
... بکبیر برسانند فی آخر القول اول یا لیت قومی یعلمون   عبده ...

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه ق ۱۸۷۱ م

البه لا تفهم ما اطلعوا باصل الامر كانوا في ستر وحجاب ولكن انت يا عبد كنت حاضراً لدى العرش آيتها
ورأيت ببصرك وعرفت بقلبك بان كل ذي شمس جماد لطلعتي وكل ذي عز متعزز بذكري وكل ذي غنا مفتقر
بغنائي وكل نفس نود يطوف حولي وكل ذي امر قد أمر بامري ثم اللّه اوفئك ببصرك لتشهد بانّ
حزب الظلمة بات كل الابواب كل الامواج التي تشهد من هذا البحر تذكرني مقامها وقلة ذلها
عما بين هذا الصراط الذي احاط الممكنات خشية عن الله ولا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها
فاقبل بقلبك الى الله ثم اجتنب عن الذئاب الذين خرجوا من ابواب النفاق ببغض الله
وغله واشركوا به كذلك نعلمك بالحق فضلاً من لدنا عليك لتكون من العالمين د
نسئل الله بان يحفظ هذا الغلام الذي بامره حركت ذكري وذكر احد من الكاف و
بنفس نفس لها من الحيوان لان ما سواه لا يخلق ابتدائه من اصبع اراشيري
انفطرت السماء وانشق كل ارض وخسف كل قمر ومرت الجبال النار السحاب وما شيئت
بان كل الوجود فاني عند ظهورات مرهب وكل ذي نفس في اضطراب من خشية الله
ولا تخف امر الله فوق وكن من الذين سعوا الى حرم الله لنشهد الارض من دونه
الى هذا اليوم الذي فيه امر الله يقضي وخشي ولا باب لتب الى الله ولا اضطراب
تجد من لوجهه نفحات حتى ثم اخفض يمين يديه ثم جناح الذل لما اجتنابا
عرفنا باثار اثاث الحزب الذي احب الله ربه وعندنا علم السموات والارض وثم
شيء في صحيفة كتاب الله بان لن يعزب عن علمنا من شيء لا في السموات ولا في الارض
ولن تجد من دونه الا ظهر هب وكذلك نشهد من قبل مرهب من قبل امره
وله وجوه عابد ظهر منه كذلك كان امر ربك تشهد بذلك عباد الذين اطاعوا

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه ق

(۱۲۷۹)

درخانه با هم سکنی گزیدند و با دوائی و حالی مخالف و موالی شده بشدت تامه بنشر شبهات سابقه و دیگر [illegible] اذهان و تمه پرداختند و بمقصود نرسیدند چه که معاشرت و مصاحبت حضرت غصن اعظم [illegible] و متعلقین را جذب نمود که سخنان کذبه امثال ایشان بهیچوجه تأثیری نداشت و به نحو عجیب [illegible] مزید گردید و مصمم بر معاشرت با ضعفا همراهان جمال ابهی شدند تا آنانرا با تمایل با خود [illegible] فاسد در زمین اخلاق و عقایدشان بکارند و جمال ابهی را از ایشان متکدر و ایشانرا منحرف [illegible] سازند و نخست با میرزا رضاقلی تفرشی انس و الفت حاصل کرده متحد و متفق شدند و او نفوسی که در [illegible] سابق آوردیم با برادرش میرزا نصرالله و آقا عظیم تفرشی که در خدمتشان بود بادرنه ورود یافتند و خواهرشان که یکی از زوجات میرزا یحیی ازل بود از شوهر معرض متنفر گشته با برادران در بیت [illegible] آقا عبدالعظیم مذکور [illegible] بتحقیق امور معاش باشتغال جستند تا معیشتشان را اداره کرده [illegible] بشرب خمر و تناول لحم خنزیر [illegible] از نظر احبا و محضر ابهی کتمان مینمودند ولی از رگ اندک اندک امر مکتوم ناشی و متداول گشت و حجاب عفاف و حیا دریده شد و بعضی چنین [illegible] نفوس بیشرم خواره از تناول اشیاء [illegible] برکنار نشوند و ایرانیان ساکنین بلد [illegible] امور در [illegible] و جمال ابهی بنهایت محزون شدند و آنانرا [illegible] از ارتکاب [illegible] نصیحت نمودند ولی ایشان دست از [illegible] نکشیدند [illegible] حاصل کرده بنای اعراض و افشای اغراض کرده [illegible]

دیگر آنکه میرزا نصرالله [illegible] مرحوم شد خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] خدا [illegible]

سال بیست و نهم

وقایعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق

۱۸۷۱ م

و تفویض امور به یک تقدیر و قضا نمودند و اصحاب هر چند شعورا اطاعت کرده دست نگشودند ولی برخی در خفا متأثر و در هیجان بودند و با یکدیگر چنین می‌گفتند که دستور مبارک حتمی بر [illegible] و جان و دل اطاعت کنیم و عواقب شدید آتیه را برگردن رضا و تسلیم نهیم چه نیکو که از بیانات آتیه و از قرائن احوال معلوم است مفسدین [illegible] آتشی برافروزند که خود و جمعی را بسوزند تا چون ادعای [illegible] معاشرت اهالی عکا با احبا و اقدامات معاندین مذکور با حتمی و درجه بزرگی و بیمناکی رسید [illegible] باب بیت را بر یار و اغیار بستند و اصحاب را از حضور منع نمودند و عزلت اختیار فرمودند و در این [illegible] قلیله مقتبس از الواح صادره از قلم ابهی که در بیان اوضاع عکا و احوال معاندین مذکور در آن سنین مسطور گشت [illegible] ثبت می‌داریم [illegible]

وطرد الذین [illegible] الباب بما اوحی الشیطان [illegible] الذین [illegible] فی المدینة [illegible]
[illegible] ما ورد علینا [illegible] الکتب [illegible]
[illegible] ان الشیطان [illegible]
[illegible] واسئل الله بان [illegible]

و در لوحی دیگر [illegible]
ما ورد علیه من الذین [illegible] الشیطان [illegible]
[illegible]
واذا دخل [illegible] المدینة [illegible]
[illegible]
[illegible]

واقعات سال ۱۲۸۸ هجری

۱۸۷۲ م

بخروج شدند و در نوع صورت چه چسبیده که این اصحاب را که در فلان حجره افکنده و چون از احبا [illegible]
داشتند امر فرمودند فی الحال اسباب حاجی را از حجره بیرون ریختند و داد شد خود حاجی [illegible] را بگیرند و
بیستاوند تا عمل انجام گرفت آنگاه امر نمودند در حجره را مقفل کردند و در نهایت تغیّر فرمودند بحجره [illegible]
تعدّی کرده و مبادرت بعملی نموده که احدی را یارای آن نیست چه میدانست که هیچیک از احبا دیگر ابداً جرأت
را نمیدهند ولی غضب اعظم در غایت مخالفت و رعایت اند و با جدی شدت تمکین نمودند در این باب
وحشت فی عظیم بود و حاجی از این تادیب و تنبیه خود را باخت و حید و ما در همان احوال مذکوره
روزی نزد آقا میرزا موسی کلیم درباره بعضی از احبا کلمه ناصوابی بر زبان راند و کلیم بموعظت و نصیحت
کرد ولی تأثیری حاصل نشد بلکه در بدگوئی و هرزه درائی شدت نمود و بخانه شیخی [illegible] شتافت و
شکایت کرده چنین گفت که ایرانیان میخواهند مرا از خانه بیرون کنند و چون حرکت کرده آنجا
در حال تأثر و تنفری که از اعمال این نفوس داشتند و بر اصرت تادیب کامل کردند چنانکه آقا میرزا
موسی کلیم رسیده او را از چنگ ایشان نجات داد و در حجره دیگری جای داده محافظت کرد ولی حاجی
ختم نیافت و در غیاب سخنان ناصواب همی گفت و معلوم شد که خیاط باشی کاشی از همراهان
موکب ابهی که نیز در بخش سابق نام بردیم با حاجی همراه است و شقی و محرک اقوال و اعمال مذکوره
حیا شد لهذا احبای [illegible] بجزای [illegible] گشتند و در آن ایام شهرت [illegible] در عکا بوده و مامورین دولت

در آن ایام که جمال مبارک چون [illegible] و گاه [illegible] خط فرمودند باب بیت بستند و اصحاب را از حضور منع نمودند بنده [illegible]
بجهت [illegible] و حول [illegible] جمال [illegible] گاهی [illegible] چپ [illegible] نگاهی [illegible] با خیل [illegible] و [illegible]
با خیل [illegible] و گاهی [illegible] که در [illegible] شب [illegible] و [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] این غزل [illegible] بیت [illegible] شام [illegible] چشم [illegible] نشد و [illegible]

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق — ۱۸۷۱ م

نزول آیات بوده و حضرت قائم اعلی را از حرکت باز نداشت تا آنکه چند از یک ساعت از شب چهارشنبه که
ارکان دولت و منفیان ساکن آنجا بوده خبر ایشان رسیده بعزم سرایه بیرون آمده و خواجه ... نیز
نیز همراه شد و غصن اعظم و آقا میرزا محمد علی و میرزا آقاجان و آقا محمد علی اصفهانی و آقا محمد جواد
نیز باتفاق و در عقب ایشان رفتند و بعضی از ضباط تا سرایه مرافقت کردند و در آن حال ابنیه اهالی
بلد تماشای جلال و شجاعت ایشان نموده غرق بحر حیرت گشتند چنانکه یکی از ایشان بمشاهده
آن احوال منجذب و مؤمن گردید و هنگامیکه بسرایه قدم گذاشتند بحجره متصرف در آمده در صدر جا
قرار گرفتند و حاضرین همگی مبهوت و ساکت مانده لب بسخن نگشودند تا قائم مقام بعبارتی ایشان را
مضمون را رسید که آیا این صواب بود که منتسبین بشما مرتکب چنین اعمالی بشوند و در جواب چنین
فرموده‌اند که آیا چون از بعضی از عساکر شما امری مغایر آداب واقع شود باید شما را در جای آنان
مواخذه و تادیب نمود و آنان از استماع این کلام زبانی را در کام کرده آرام ماندند و دیگر احدی ...

آن قضیه باب ابتلا مفتوح شد ... [illegible] ... که آنگونه امور واقع شود ... [illegible] ... روی دو هم ... [illegible]
و با گذشته واقعه ... [illegible] ... شده دو شب قبل از آن ... [illegible] ... شب ... [illegible]
... [illegible] ... واقع ... [illegible]
... [illegible] ... واقع ... [illegible]
وارد و پس از آنکه ... [illegible] ... رسیده ... [illegible]
... [illegible] ... روز ... [illegible]
... [illegible] ... جمیع ... [illegible] ... هم ... [illegible]
یک شب ... [illegible] ... خانه ... [illegible] ... ۱۲۸۸ ...
وارد ... [illegible] ... و آن پاشا بعد تر ... حال معزول گشت.

[illegible] ۱۲۹۸

[illegible]

وقایع سال ۱۲۸۸ هجری

[illegible]

بنده [illegible] گفت در بازگشت من یک تن از آن جماعتم که محبوس کرده‌اند [illegible] در حبس [illegible] باشیم [illegible]
پی کار خود برو که با تو کاری نداریم [illegible] و الحاح نمود [illegible] داده و [illegible]
اجابت [illegible] حبس کردند [illegible] [illegible] و همراهان [illegible] شب [illegible] مذکور [illegible]
و در روز سوم [illegible] مستخلص شدند و [illegible] را اجابت [illegible] و همه را [illegible]
برای [illegible] محل [illegible] شد [illegible] که [illegible] و محل [illegible] برده به دست [illegible] سپردند و [illegible]
و [illegible] را در یک حجره منزل داده [illegible] شد [illegible] ممنوع داشتند [illegible]
چنانکه [illegible] یکی از آنان برای خرید اشیاء به بازار [illegible] آید [illegible] با وی برده سختی میکردند که [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		این [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ان قوم [illegible] الا [illegible] الرحیم ([illegible] ۱۲۹)
۱۲۹۸

آن یکی دجال و دیگر [illegible] گناه	[illegible] از [illegible] خدا	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible] پادشاه	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] لطف
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گفت [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	گفت [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] این [illegible]

[illegible]

سال بیست و نهم

وقایع سال ۱۲۸۸ ه‍ ق — ۱۸۷۱ م

الذی کان حاکماً علی الانام فی امر ربک العلی العظیم لا تحزن فی ... ما شاء الله ان البهاء لا یمنعه عن البلایا انا انفقنا فی سبیل الله المقتدر العلیم ولکن فانظر ثم اذکر اذا هبطنا الکل عن سفک الدماء بذلک یشهد کل الالواح لو کنت من العارفین قد بلغت الشقاوة الی مقام نطق بنفسه قلم الاعلی یا علی الذین ... الارض والسماء ... الذی سدت علی وجهه ابواب اللقاء قد طالت الاعناق بالنفاق ... اسباب ... العالمین فلما نزلت الآیات اضطربت الاشیاء اذا اخذنا ... القهر بسلطان من عندنا ... وظهر ما ظهر ... فی ... العالمین یا ... جمیع ناس را ... امورات ... ناز ... شغل که وارد شد آنچه وارد شد ... خبیثه ... وحفظ ... و ... ایام ... رفتند ... امر ... رسید که از کل عزت گرفته و ... معاشرت ... و ... الرحمن ... بود ... امر ... واقع شده اگر ... را استماع نمائید ... حق ... شده ... الخ

قصیده ... الخ

خبر ... ۱۲۹۱ در وصف آقا حسین ...

از ... که احوال ایشان در ... :

...	...
...	...

بسم الله الرحمن الرحيم

وأسألك [illegible] [illegible] الأمين

اللهم أنت الله رب الأرباب ورب الأرض إذا بالذي

[illegible] النار [illegible] على الأولاد والآل أنت الله [illegible]

أسألك بهذه الأسماء التي أحاطت بكل الأشياء وبهذه الحروف التي [illegible] من

الأسماء بأن ترسل جيشاً على هذا الفلان [illegible] من سماء [illegible] وما بك و

[illegible] التي بها أمرت [illegible] الرحمة وبأسمائك [illegible]

بأنك أنت الله البائن الدائم القديم لا [illegible] على [illegible] وفكر الله

[illegible] من [illegible] الرحمن [illegible] عبادك [illegible]

[illegible] لا أعلم [illegible] وأنت العليم

الخفي وأنت [illegible] بالذي [illegible] وذكرك [illegible] الدنيا

[illegible] عن [illegible] هذه [illegible] التي [illegible]

[illegible] العرفان [illegible]

[illegible] من [illegible]

[illegible]

[illegible] بالذي [illegible] الأمور [illegible] من شيء [illegible] عن [illegible]

[illegible] على كل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] في [illegible]

وان ... [illegible]

صدوره بان يحتجب لديه ونفسه من الايام التي بان ما انت ... الابدع شيئا ما لا اسمه من
الاختراع مثل ما احتجب ظهوره فيما اشرقت انوار ... في الملك وسماوات الجبروت ولما
السموات والارض طيوف ... وسرادقات الملك بحيث قطع كل امر وكل
بحرون ودوم صوته واشرقت شمس الهاء عن افق سماء البيان وغلبت نفحات اسمائه
العلى وصفات العليا على عرش الامكان والاكوان والذين يريدون ان يدخلوا اهل
البساط المنيع الجنيع وهذا الطير المتعالي الرفيع ينبغي ان يكون قلوبهم مقدسة عن ذكر
اشارات الملل وكلمات التي استشرفوا اولو العلم الذين اشتهرت اسمهم بالعلم والذكر
بين الجهلاء التي احتجبت للوارد من هذا البساط الاقدس الاعلى فيما ما الا لمن ...
اهل البقاء والاخفاء من يد الادنا كما نطق به مظهر جمله وطلع الثالث ...
مثل ان ... ذات الشيء ... البيان وكما الذي نزل في
الكتب والالواح ... وذكرهم المقام الاعلى على شأن ... حبل الالباب
فيا اهل ... التي آنئذ ... من ... من حيث
انا بالذي كيف ينبغي ان يكون هذا الذي البديع وهذا ... الارفع الرفيع ان يكون
منزها بالذي ... الاذان ... الاعداد ... بحيث
... الاشرف الاعراض ... حسبان ...
جمال ... الكتاب ... وكل ...
... الاحباب ...
... [illegible]

[illegible] ۱۲۰۲

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق

۱۲۷۶ [illegible]

حیث ان [illegible] شیء و [illegible]

کما انّه بلسان المشیّة من [illegible] لما خلق [illegible] یکون آیة [illegible] من [illegible]

حجة لنفسه یوم [illegible] برجل بالحق کل البیان معلقا باذنک فی ذلک قال [illegible]

[illegible] لو تغفرن البیان [illegible] لا ینقص عن ملکک من شیء و ان لا تقبلن البیان و من

فیه لا یزید فی ملکک من شیء بل ان تقبل فذلک [illegible] الافئدة المبینة فی ظل

ظلال [illegible] کانه لم یکن لم یذکر من قبل اذا [illegible] بالالف الوجود

ملیک الغیب و الشهود بان [illegible] الکل علی التوجه الی [illegible] فضالک و [illegible] منها

من اشارات القبل و البعد [illegible] فی کتابک [illegible]

فیما نزل [illegible] فی کتبک و الواحک انک انت [illegible] المهیمن

المتعالی العزیز الحکیم ای الله [illegible] شاهد [illegible] که [illegible]

جز طالب رضای [illegible] نبوده و [illegible] بعنایت [illegible]

بنظر اکبر بوده و [illegible]

خدمت دوستان [illegible] داشته که شاید [illegible] که در ایام [illegible]

از اصبع فضل و احسان جاری شده [illegible]

و چنین بوده که [illegible] ایام [illegible] شده که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سال بیست و دوم

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق — ۱۸۷۱ م

عرض شد که اوان لازم است جمیع وقایع سال عشرین ثبت شود تا آنکه بقیه از ایام آن
از مصدر امر نازل و انچه بلقا و بعضی من بعد آیه از سماء مشیت نازل و این سجن را سجن اعظم موسوم
فرمودند انچه گمان نمود که نظر باین شداید وارده است که باین اسم موسوم شده تا آنکه وقتی
از ایام آیاتی نازل مضمون این است که سفر ما بسیار نکو نمائید چه سبب این سجن را باعظم نامیدیم
این بیان که از مطلع وحی بعض ظاهر شد انچه خدمه را بسیار مضطرب و متزلزل نماید
ولکن متوکلا علی الله ساکن بودیم و منتظر و بعد از سؤال جاری شد مردم تا آنکه روزی حکومت
و اقبال یکی از اهل مدینه بلقاء عرش مشرف شد از مخصوص او آیات نازل و در آن
لوح مقصد از امورات حادثه این ارض را ذکر فرمودند و آن لوح حال موجود است بعد از تنزیل
آن لوح انچه دانست که سبب اعظم این سجن بلایای کبری است که در حال لقد بهم
وارد میشود تا آنکه روزی از ایام یکی از عجم اهالی ایران از اصحاب برخی جمال ابهی حق که
خود او خیانتی و ظلم برده باعث ضرری و مرضی داشت بعد آن انفس از مطلوب
حضور مبارک در جواب او بلسان پارسی از اصحاب حزن سیاه نازل و صورت آن این است

هو الله عاشق را روز مشوق اظهار عشق و جذب جانان نه آنکه جلوه ادعی سبیل اورد
نماید انصاف محبوب نه نکند عشق نفس مرتبه قبول نکند از مویش درجه
از عاشقان اظهار دست شد خود را در پیشگاه محبوب مکان نموده اند و مخصی
آن آن اشتغال با محبوب را حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی حال عاشق
ان کان مقصود نازل بفهمید که که میگوید و چه میگویند تا
لو علمهم ما ورد و سر الکبری من اسرار الاعلی انشکم حنانه ما

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ق ۱۸۷۱ م

در ایام هجرت بلاد و دیارا از سماء اراده آیات واضحه صریحه در نهی عباد از ما لا علم
به الله نازل و باطراف ارسال میشد تا آنکه الحمد لله بعضی از عباد بما اراد به الله
عارف شدند و عامل گشتند و نفحه تقدیس و تنزیه امریه الهیه تا بحین مرتفع بود نظر
بعدم اطلاع ناس از اوامر الهیه فضلاً عنهم از لسان احدیه این کلمه استماع شد عفی الله
عما سلف نسئل الله ان یوفقهم علی التقدیس والتنزیه والعمل بما امروا به من لدن علیم خبیر
باری نفس ظالم رضاقلی لا یزال سرا باعمال شنیعه مشغول بودند و اینجمله کوات هر دو را
نصیحت میفرمودند چه در عراق و چه در ارض سر و چه در سجن اعظم که شاید متنبه شوند
و از خواب غفلت متنبه شوند ابداً تاثیری ننمود ما تأثرت فیه کلمات النصحیه و بیانات
الشافیه المعلنه تا آنکه رضاقلی با بعضی از انصار بی‌بصیره بشرب و اعمال شنیعه مشغول
گشت لذا اطرده الله بسلطانه و با خبیثین هم یعنی سید محمد و آقاجان متصل شد و چندی
از میان آن گذشت بعد عریضه بساحت اقدس فرستاد مشعر بتوبه از خطیئات قبل و هجران
بعد دیگر عریضه لغزی و لکن چون بکرات توبه نموده و نقض عهد و میثاق الله نموده و ظاهر اعراض
معمول میشد و بعضی اعمال او ظاهر که شنیده و مثل ندانسته و سبب تضییع امر الله بین عباد
گشته ابتعاد نافذ درست ندانسته که ذکر نماید شاید که ملائکه ناشرات اعمال آن خبیث
مرتفع و دواوین نشاید الا لعنة الله علی القوم الظالمین و رضاقلی آن خبیث
و خبیثین اشتعلت نار الفتنة والبغضاء علی شأن لا یحصیه القلم والبیان و اکثر الرجس
اخمدها و اطفأها اتخذ المفتنه الفتنه معروض نمود از طرف جمال قدم آن شخص عرب و چندین نفس
و نتیجه استشفاف و نیابت چه که اعمال رضاقلیخان و آقاجان خبیث و زنبه نزد کل واضح

سال بیست و دوم

واردات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق ۱۸۷۱ م

این ایام کرمك یا حبیب العالمین قد احاط المشرکون بالاطراف وقتل الاطراف این بدایع قلم عنایتك یا مقصود العالمین قد ارتفع نباح الکلاب من کل الجهات این غضنفر غیاض حلمك یا قیّام العالمین قد احاطت البرودة کل البریة این حرارة حبك یا امان العالمین قد بلغت البلیة الی الغایة این الطاف فضلك یا فرج العالمین قد احاطت الظلمة اکثر الخلیقة این انوار ضیائك یا ضیاء العالمین قد ظهرت الاعناق بالنفاق این اسیاف انتقامك یا مهلك العالمین قد بلغت الذلة الی النهایة این آیات عزك یا عز العالمین قد احزنت الاحزان مطلع اسمك الرحمن این سرور مطلع ظهورك یا فرح العالمین قد احاط الهم کل الامم این اعلام اسمك یا بهجة العالمین قد ستر شروق الآیات فی سحاب الاشارات این اصبع اقتدارك یا اقتدار العالمین قد اخذت صیحة الناعق الآذان این تغردات عنادلك یا روح العالمین قد اخذ الرجس من فی الابداع این مطالع انشائك یا مولی العالمین قد بقی المظلوم فریداً فی الغربة این جنود سماء امرك یا سلطان العالمین قد ترکت وحیداً فی واد الغربة این مشارق وفائك یا وفاء العالمین قد احاطت سکرات الموت کل الاکوان این نفحات بحر حیوانك یا احیاء العالمین قد احاط وساوس الشیطان من فی الامکان این شهاب نارك یا نور العالمین قد اخذ اکثر الوجوه من سکر الهوی این مطالع التقوی یا مقصود العالمین قد اخذ فی جبلة الظلمة بین اهل الشام این اشراق انوار صباحك یا مصباح العالمین قد اصبحوا عن البیان صما این بیانك یا وفاء العالمین قد غشت الظنون والاوهام اکثر الانام این مطالع ایقانك یا سکینة العالمین قد

سال بیست و نهم

واردات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق ۱۸۷۱ م

نفوس واصل و سایر منادی امر امری که والله المهیمن القیوم که از ما بین مصحف ظاهر از مقام امر رب
ظاهر شد و لاازال کل را از کتاب ابن اموال [illegible] و [illegible] از کتب
بنیج والذهب نهوی ان اترکوها و لا تستعوا بها و کونوا من الصابرین باری یکی از
احبای الهی بنضل مثل حکومت را از ابن عبد اللّه بیک استفسار نمود ابن عبد آنچه
در نظر بوده حضرت ایشان معروض داشت و حال در این مقام لنوار ذکر میشود تا جمیع
بوبه از بیانات الهیه در آن لیله مستفیض شوند لیله اول جلوه شادی کرده
مجلس پاشا تشریف بردند در آن مجلس جمع کثیری جمع بوده و بیج و کمال جشن و
اضطراب حال مردم در همه مجلس و مشکلات الحسن و اهل اکثر امور [illegible] که اول
مجلس شروع و معرکه الهی بین خود مشغول بودند و در آن مجلس حضرت شخص اعظم
احمد [illegible] پاشا را خاسته معروض داشت که در حق دیگر تشریف ببرند
حال و نیز حضرات آخرین را استنطاق اول در آن دیگر که مجلس اداره [illegible] است
تشریف بردند و در آن مجلس [illegible] اعاظم و اولیای [illegible]
و [illegible] حسین بن حاجی علی عسکر [illegible] مصاحب بودیم [illegible] از
اول سراپرده اضطراب و غیره والبیان [illegible] در اول تشریف داشتند و [illegible]
بیانات ناطق از جمله این فقره و بیانی که در نظر هست این است که لیله اول از
ربیع با علی البیان [illegible] ابن است بسم الله الاقدس الاعظم
العلیم [illegible] اللّه المهیمن القیوم ان [illegible]
لا اضطراب من الارواح ان [illegible] الاصباح [illegible] هذه اللیلة التی احاطت

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ق ۱۸۷۱ م

ورد علینا اذ حضرنا بشمه ما ثبت کل شئ به نفح الروائح اسمانا و غمر فی فوح صباء
هذا الحمراء التی عرف منها فی الاعراف اذ فصل ما ابنا و حکیم امر به انتهی و در آن ایام اما
بمامورین اعتنا نمودند و جمع مبارک متوجه بحضرت غصن اعظم حضرت غصن اکبر روحی
لهما الفدا و بعضی احبا که در خدمت حاضر بودند بوده سبب بیان حمین مطالع ازهار فرمودند
مما اوحی الله تبارک و تعالی الی بعض انبیائه فی بعض وجهه و عزته و جلالی لاظهرن بجمالی
من لم یخطر بقلب احد و لا کسوته ثوب المذلة بین الناس و لا بعدنه عن فضلی و قربه او لم
عنه فی اشد ایام عمره و مضامینها بما الی و ... مرضاتی و دونما عطیته الم
یسئلنی او ان یسئل فلا اجد کلا الیس للحق و الکرم لی الیس الدنیا و الآخرة بیدی
و اینکل ... من اهل السموات و الارض و اعطیته ما انقص ذلک من ملکی الا دون
جناح بعوضة و امثال این بیانات که اکثره در ظهر نبیت منه مطالع ازکره فی ...
بوده قد قال ... الواح البیان من ... کریمات الرحمن آنچه بخاطر انیسم ...
داشته چه عرض کنم که در آن لیله مبارکه آیات ... و ... بیادانستیم
جاری و ساطع ... کان سلسبیل البیان ... و ... الکرم
... بالبیان ... النفس ... بیادا ...
در ... ساعت ... آن ... جمال ...
و آقای ... که جمال ... حضرت غصن اکبر
در ... که جذب ایمان است و آقا ... حضرت غصن اعظم و ...
ایمان ... و سایر احبا و ... کل ... و ... الم ...

حیدر

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق — ۱۸۷۱ م

فرمودند وادخلها ابن نفسه مبارکه امرهم علی شجرة الاو خالطیه و ابقی البیت خلفك لان صاحب
علیك حسد فی سبیل ربك وفی اثنا البیان ومن اخذ الاشراق اذکان الاوهن ثم بعد ذلك السجام
الایام و سحاب الرحمن الی ان اخذها عن الجمع بادی عجائب روزی و عجائب و نفحات
در بعضی از نامها که الله اشرف عوده اظهار محبت فرمودند و اکتفی به ابن عبد افندی [illegible]
دهانی عالم هست صاحب مثنوی ذکر فرموده مناسب این مقام است آن خطابات که گفت آنچه
گر ندید بوشب در آید از شبی روز روشن گردد آنشب چون صباح من نام گفت با آن
اصطلاح خرد زدانه کافتاب اندر حمل میچه گوید با دل بابن با حمل هم [illegible]
که آن آب زلال میچه گوید با دو باحین با زلال باری این بعضی از ذکر بیانات الهیه
واصطلاحات [illegible] حاضر بوده [illegible] بیان اشاره بنا دیده که سبب [illegible]
فرمایند و معذرت خواست از آنچه واقع شد فرمودند و جمیع [illegible]
[illegible] آقا وجه حاضر شده معروض داشتند که جمال [illegible]
عنوان [illegible] بیرون آوردند چند شب [illegible]
[illegible] و آن حین ساعت [illegible] آنکه ابتدای [illegible]
جمال قدم [illegible] ساعت و نیم منقضی شد وقت [illegible]
لیله اول [illegible] ساعت و نیم [illegible] بیان [illegible] ساعت و نیم [illegible]
بیان [illegible] هشت ساعت و نیم [illegible] آن [illegible]
کل [illegible] الله [illegible] الاعظم الاکرم دیگر آنکه [illegible]
علیه [illegible] الله [illegible]

سال ... و یکم ۱۹۶

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق — ۱۸۷۱ م

بعد از ورود و با خانه بخاستم بعد از اتمام این [illegible] فرمودند حال ما اعظم [illegible]
و را امضاء [illegible] اگر با بانه مطلوبین اول بیان بخاست [illegible]
او را آنچه گفته [illegible] که به فنا [illegible] قال [illegible] اول و ارسال شد
خوش از او [illegible] سبب مع ذکر و غیره از وقتی او که [illegible] او حب [illegible]
اول [illegible] شده که خصوصا [illegible] و [illegible] و تفضیل را هم ایشان [illegible]
داشتم [illegible] این [illegible] که [illegible] آن [illegible]
از اول [illegible] شده و ارسال داشت حال [illegible]
آنچه [illegible] شده از قبل [illegible] آن [illegible]
[illegible] و ارسال [illegible]
و [illegible]
[illegible] از [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] شده [illegible] و ارسال [illegible]
[illegible] شده [illegible] و [illegible]
و [illegible] واقع [illegible] ولکن [illegible]
[illegible] و [illegible]
شاهد [illegible] مع این [illegible] آن [illegible]
[illegible] اخبار [illegible]
[illegible] آن [illegible] که [illegible]

طاهرا

سال ... ونهم

وقایع سال ۱۲۸۸ هـ ق ۱۸۷۱ م

لتنفطر السماء وتخر الجبال ان الذين كفروا ... من الالباب ان الاخرى ...
ضمه بالقدس ... في نفسه ... الناس والآخر ... بسيف ... الاتى
فاتح البلاد ... من ضرب ... الكل بانه ذنب الشيطان ...
الرحمن ... ان ينظر ايام ... من كفر بالله ... الاصباح كذلك
باخذ الله من اعرض عنه وقام على ... امر بين العباد ... اسرع ...
... السماء ... الله في ايامه ...
كل ... الارض ... الذي باسمه ...
انك ... الاعظم ... الدايم ثم ... على الامر ...
... [illegible]
... ذكره ... من ... العلم ...
الكرام ... من خاصة ... اهل الكرم ... سبيل ...
كل ... ذكر ... القدس ... اسم ...
مع باشاي ... الايمان ... من ... العلم
... الحق ... بعد ... نموده ...
... ابن ... وجمع ... الجميع ... وجهت ...
... [illegible]
... [illegible]
... شد ... نموده باسم ...

وقتي

سال بیست و هشتم

وقایع سال ۱۲۸۸ هجری ۱۸۷۱ م

شهر جمال الا که گفتیم آیا حشر و نشر و قضیه قیامت الا بعد مذکور داشتیم که خود شاهد کل کذب بود حال
استغفر که بتو گفته اند و کجا دانی که صدا است چه جلت مبرا یا مقابلا الیه و نطقت بما حفظت
من آیات الله الملک المهیمن القیوم یا [illegible] علیه بما امرت به من لدی الله العزیز المحبوب قلت
یا عباد ما سمعتم ما نطق به لسان العظمة اذ استوی علی عرش اسمه المهیمن علی کل شاهد و مشهود
قال و قوله الحق دعوا ما عندکم من الاوهام ثم اسمعوا ما ینطق به لسان ربکم العزیز العلام الذی
ینطق [illegible] قد اشرقت شمس الامر ان انتم الیها مقبلین بما ذکر من قبل من عند الله [illegible]
[illegible] الله و انه [illegible] لما سواه [illegible] بما ذکر [illegible] الآزال [illegible] بما عندکم من کتاب الله
[illegible] الیه [illegible] و وجوه [illegible] اکثر الامم [illegible] من [illegible] الله [illegible]
[illegible] کبریائه [illegible] لاحد [illegible] فی [illegible] و [illegible] اوهام [illegible]
ان اخرج منه [illegible] سلطانه ثم [illegible] هذا الاسم الاعظم الذی ینطق کل ذره منه لا اله الا انا
الملک المهیمن العزیز الکریم گفتم ای [illegible] الله [illegible] ذکر [illegible]
و از این مقامات [illegible] تا [illegible] بحوالیه کم [illegible]
و [illegible] الیوم یوم قول الله ثم [illegible] اخذهم [illegible] است و این آیه مبارکه از قبل [illegible]
این یوم نازل شده چه که در این ظهور واضح و مبرهن گشت که نفس حق وجود سلطان است بما کل
و شراب و شبیه اخذ نموده و [illegible] بود اگرچه از قبل اهل [illegible] بیان [illegible]
و لکن اکثر کاذب بودند چه که [illegible] از [illegible] و [illegible] این مقام آنچه
[illegible] معروض داشت ذکر [illegible] الیوم [illegible] گفتیم [illegible] آیه که [illegible]
بگذار این نفس [illegible] که [illegible] را [illegible] خرش [illegible] و از [illegible] آنانه [illegible]

[illegible]

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق — ۱۸۷۱ م

اورا ابن ام خطابه عمرو و بعضی گفته اند تقوی نسخه که عند حضرت مرقوم بوده است و دین
وحضر حاضر ولکن اکثر اهل علم گفته اند کل من اسلم ورای النبی صلی الله علیه وصحبه ولو اقل
زمان از من الصحابه ادنی قرار در حجة الوداع چهل هزار نفر با حضرت بودند و یوم وفات حضرت
در مدینه صد و بیست و چهار هزار نفر جمع شده بود کل این نفوس بقول اخیر اسم صحابه صادق
معذالک مصنفین بوده اند که از [illegible] ایشان نوشته اند و بعد از فوت ایشان صحابه و اولاد [illegible]
بادی قال ابن عثمان از غفلت شده و میشود فنسأل الله ان یوفقنا الکل علی ما یحب و یرضی
اهل هندوستان حتی بسمع قناعت نکنند با وهام قبل دخل [illegible] والله الیوم نفوس [illegible]
ضعفا و از اوهام قلبیه از شریعت الحقه منع بوده اند [illegible] عمر ابن عبد [illegible]
المرتبت [illegible] صراط الحق [illegible]
نماند و جمیع کتب الحدیث و تفسیر و مثل قرآن چنانچه [illegible] از هندوستان که از این طلبه
بوده عربیه بوده و در آن عربیه دو روایت معروض داشته که در کتب عربیه از لسان
نبوی بلسان عربی ترجمه شده [illegible] اولی سیظهر الشیطان فی جزیرة قاف و یتبع الناس
من الرهبان اذا خاف فالهیب فیجیء الی الارض المقدسة منها ثم [illegible] الله انتهی
و قاف [illegible] و اسم [illegible]
وارض مقدسه هم معلوم که حال [illegible] واقع شده [illegible] ثانیه یظهر الشبان [illegible]
المنسوبة الیه انهم [illegible] کثیر الحیة صغیر الجبهة و [illegible]
[illegible] کالابل [illegible] شعرها [illegible] اذا [illegible] الی الکرمل
[illegible] ثم اقبلوا الی الارض المقدس ارض المحشر [illegible] البیضا [illegible] معلوم

دو

سال بیست و دوم

وقایعات سال ۱۲۸۸ ه ق ۱۸۷۱ م

تفاصیل را ذکر نمودند و در روزنامه‌ها طبع شد در بیروت روزنامه‌ای بوده که بلسان انگلیزی و در
عربی ترجمه نمودند بعضی را طبع کرده‌اند و بعضی را جهت نموده که ذکرها به خوف امین الدوله چه که در روزنامه
اصل که الآن نزد این عبد موجود است از بلایای وارده هم نوشته‌اند و همچنین از بروسیه روزنامه
شده و در آنجا هم بتفصیل ذکر نموده و اشاره داشته‌اند که چگونه دولت علیه بعضی اصحاب آن امر را
نموده بلکه در صدد اذیت برآمده کل نزد این عبد موجود است ولکن بعد از مدتی جدید بعض
حبشی اناهل آن ارض که توفی بعد بعض مطبعه بیروت فرستاده و آن بیچاره من غیر اطلاع در آنجا طبع
نموده اگرچه نیم عوض آنچه نوشته مطابق نوشته ولکن فی الحقیقه بلغ الامر ما لا ینبغی در این
مقام آیه مبارکه نازل انا بلغنا الامر بالادب الرسل من لدنا انا کنا فاعلین ثم اشرناه بآیات الله
اعرضوا انه لا یضره مکر الماکرین قدمتم هذا البیان من لدن الرحمن کذلک قوام حبیب

المنان ۶ شهر رجب سنه ۱۲۸۹

ارتفاع عظمت امر الهی در عکا

و چون مدتی بطریق مذکور در حبس احبا در کاروانسرای خان شاوردی گذشت و هیجان اهالی نسبت بایشان ساکن
گشت و سپاهیان و توپچیانی که مراقب ایشان بودند تغییر و تبدیل یافتند و صدق احبا و کذب شایعات
وارده در حق ایشان منتشر و مکشوف و معلوم گردید و مستحفظین جدید رحم و شفقت آورده ایشان را از رفتن
بخانه ایشان و از تشرف بحضور ابهی در هر جا که میخواستند ممانعت نکردند لذا در خان مذکور آزادی
حاصل شده با آنچه گلکاری زیبا ترتیب دادند که توپچیان آبیاری مینمودند و صاحب منصبان و برخی دیگر
هنگام عصر با آنجا برای تناول چای حضور یافته مجلس با ایشان میپرداختند و با خود نجوی داشتند و
میگفتند که آیا حکومت از حبس اینجماعت چه مقصود و منظوری است و از سکونتشان در این خان

بایشان

۲۰۵

سال سی‌ام

واقعات سال ۱۲۸۹ هـ ق ۱۸۷۲ م

نزد غایت ادب و خضوع ملاقات نموده و کس فرستاده و بیانات کلمات و آثار مذکور را آورده تسلیم جناب
نمودند و حسب حکم مشارالیه برخی از آنها را با خط خوش جهت وی استنساخ کردند و مشارالیه درجه از محبت
و اخلاص نسبت بحضرت اعظم رسید که چون بباب محضرشان نزدیک میشد در خارج عتبه کفش از پا
بیرون آورده بنهایت ادب و خضوع می‌نشست و بی اذن و اراده‌شان مهام امور حکومتی را جاری
نمیساخت تا همه روزه پسر خود را بمحضرشان میفرستاد و تربیت و آداب حقیقیه کرد و لاجرم نزد اهالی
بدین شیوع یافت که حاکم حقیقی عکا ایشان نفسه‌اند و احدی بدون توقیف و اراده‌شان کاری را
انجام نمیدهد و او از جهت شدت انجذاب و اخلاص پیوسته مستدعی داشت که بحضور در محضر الهی
مشرف گردد و اجازه نمیدادند تا آنکه خواجه یهود سابق الذکر را واسطه و شفیع ساخته عرض نموده
اذن حصول کرد و منبعد هنگام حضور تشرف یافته و بکمال خضوع و ادب با تحصیل اجازه برای
استماع و استفاده ساکت و صامت می‌نشست. و چون خواجه برخی از خدام وقت بر عقبه
اشاره کرد که قلیان جهت او بیاورند باشاره دست فهماند که موافق ادب روا نیست و زمانی
قلیل حضور داشته کلمات و بیانات مبارکه را شنید آنگاه معروض داشت که اگر انجام امری مقتضی دانند
رجوع فرمایند همچون مشوم حبال ابهی فرموده‌اند ما را حاجتی نیست ولی اگر در حال گرفتار مسجونین
تفتیش و رسیدگی کنید عندالله محبوب است چه که بسیاری از آنان بیگناه‌اند و برخی
مدت مقرره حبسشان بسرآمده مأمورین دولت فقط با مید انقضاء تسامح و تعویق خوابانیده‌اند و او
قبول و امتنان بر سر نهاده و اجازت یافته بدار الحکومه برگشت و فی الحال از ساحت حبس دو دفتر
محبوسین را طلبیده از سبب حبس و مدت توقف هر یک تحقیق و استفسار کرده و هر که
بی تقصیر بود و یا مدت مقرره حبسش سرآمد خارج نمود و بعضی که از مدتشان اندکی مانده

بودند

سال سی‌ام

واقعات سال ۱۲۸۹ هـ ق ۱۸۷۲ م

بی‌پناه مورد جور و جفا شدند و از آنجمله آقا علی محمّد را که هفتاد سال عمر کرده تر بود در میان انبوه عوام گرفته به زیر کتک
و ضرب وارد آوردند چندانکه پیرمرد بیچاره از هوش رفت و ناتوان بیفتاد و در آن حال وقتی از ارباب عمائم پیش دوید
با کفش خود که مسمارهای آهنین داشت بعضی مستوران هر وقت بلکه چنین داشت بر سر و اعضایش همی کوبید
و دندانش را خرد شکستند که دنده و دندانهایش شکسته و درهم ریخت و یقین بیچاره از جسمش از قفس تن پرواز کرد
آنگاه ریسمان به پایش بسته بسوی صحرا کشیدند و محلی را حفر نموده جسد را در آن گودال انداخته زیر خاک
پنهان ساختند و روزی دیگر جمعی از اراذل و اوباش جسد را از زیر خاک بیرون آورده در تمام کوچه‌ها
و بازارهای قزوین(?) بر زمین کشیدند و بالاخره به صحرا برده رها ساختند و احباب نیمه شب رفته جسد را گرفته مخفیانه
دفن کردند

فتنه در اشتهارد قزوین

و در اشتهارد قزوین بموجب فتوای حاجی ملا محمد اسمعیل مجتهد به اینکه هرکس اقرار به بابی بودن نماید قتلش(?) واجب
افضل است و بحسب تشجیع ملا حسین نام از طلاب مقتدای آنجا مردم اجتماع نموده و از جا برآمده شور و هیجانی انداخته قصد
آن کردند که جمعی را بقتل رسانند و از ان غالبا گریختند و برخی خود را مخفی ساختند ولی مشهدی
محمد خلیل در چنگ ملا حسین افتاد و چندان بر او ضرب و اذیت وارد آوردند که بخطر هلاکت رسید و
عاقبت بشفاعت خود را از دستشان رها ساخته فرار کرد و کدخدا به تهران شتافت و نیز
آقا محمد باقر را دستگیر کرده لباسش را ربوده بحکم حاجی ملا اسمعیل مذکور کشیدند که او را بازخواست
نموده و در آن حال مادر آن مظلوم را نیز گرفته کیسهٔ زرش را از دست ربوده بی‌پا در محکمهٔ مذکور در حضور ساختند
و مورد اعتراض و تهدید قرار دادند و نیز آقا یوسف را گرفتار کرده بحضور مجتهد بردند و از او خواستند که توبه
و تبری نماید چون از اطاعت امرشان تن زد و بر ایمانش پایبند بود تن او را در حضور چندان تازیانه زدند
که از هوش رفته بیفتاد و ملا محمد بن شیخ ابوتراب شهمیرزادی(?) که در بخش سوم شرح احوال آوردیم در حالیکه

بکر

سال سی و یکم

واقعات سال ۱۲۹۰ ه ق ۱۸۷۳ م

نایب السلطنه اما را جدا جدا حبس کردند گروهی از مستخلصین را بمراقبت گماشتند و هنگامیکه فرمان
دولتی موضوع مذکور بمحل جشن عید رضوان وارد شده اظهار داشتند که شاه متظلمین کاشانی را خواسته
تا رفع ظلم و تعدیات وارده نماید مقصودشان این بود که همه مظلومین متظلمین احباب کاشانی و مساعدینشان
و هرکه را از بهائیان دست یابند گرفتار نمایند ولی از آن جمع فقط عده مذبوره گرفتار شدند و گروه دیگر
ملاحظه و احتیاط کردند و برخی از طهران گریختند و در حبس نیفتادند و آقا جمال در آنحال عریضه
بشاه نگاشته استدعا نمود که برای تحقیق حقیقت امر انجمنی از علما منعقد سازد تا با وی محاجه
کنند و امینی از طرف شاه حضور داشته مسائل طرفین را معروض دارد و شاه حکمیت نماید و
تعرضات علما و فقها را نسبت به بهائیان مرتفع سازد و شاه موافقت کرده بعد از هفت روز که آن
هفت محبوس بودند و مستخلص شدند این استدعای مذکور را مأمور بر اجرا داشته که در
عمارت علاء الدوله انجمنی از مجتهدین طهران در حضور خویش منعقد ساخت و آقا جمال در آنجا
خود با ایشان محاجه و مناظره کرده عقاید و مسائل امر بهائیه را روشن نمود و ادله حقیت حضرت
مبشر و حضرت اعلی و حضرت ابهی را کاملا اظهار داشته تشکیکات و اعتراضات را دفع کرده و بالاخره
حیث علما حجت قاطعه را ظهور معجزات و خوارق عادات قرار دادند و آقا جمال گفت اگرچه تقاضای
حق امتحان حق را ندارند و امتحان شأن حق است و حجت بالغه کتاب و آیات و دلائل واقعیه و
النفسیه میباشد ولی محض اتمام حجت تعهدی نوشته شاه و شما امضا نمائید تا چون ذکر اما
بحضرت ابهی معروض داریم و اتیان فرمایند بهانه دیگری نماند و از اینرو حاجی سید حسین کاشی
و آقا محمد علی کاشی و بعضی از حاضرین امضا نامه را نوشته سپردند ولی علما و طلبه تعصبیه در آن وقت
ابراز دادند و علاء الدوله چون چنین دید خطاب با آقا جمال و بهائیان کاشی که با جمعی در مجلس

مجلس

سال سی ام

واقعات سال ۱۲۸۹ هـق ۱۸۷۲ م

غصن اکبر و آقا محمد جواد و آقا جان خادم و غیرهم و شته برای احبا ارسال بشد و جلیل نوروزی در خان
مذکور منتشر داشته قصائد و مدائح و منظومه‌های تاریخیه که حاوی برخی از وقایع جاریه بود سروده
توسط مسافرین زائرین برای احباء و آحاد مؤمنین منتشر ساخته. از آنجمله در قصیده بدیع مطلع
و ابیات آغاز نمود بده ساقی می باقی که وقت جوش مستان شد ببین کآفاق سر تا سر گلستان و بستان شد
بنوروزی مکرم شد جهان سرسبز و خرم شد مجدد جلوه عالم شد ربیع روح و ریحان شد مبارک
سال تعیین شد زمان عز و تمکین شد که الملک لله ابهی از فضل منان شد عدد چون
ملک و تعیین را بدیدم منطبق جانم بوجد آمد زخوشحالی دلم از شوق شادان شد مبارک
ماه و سال آمد دوام اتصال آمد ختام انفصال آمد شهور فصل تابان شد شد از آن مهر
جان پرور زمان جشن اعظم سر گرفت از نو [illegible] بدلها باغ و بستان شد [illegible]
ز هر سو بانگ بشنویم که بر شادی مهیا شو که فصل و موسم آن شد الخ و نیز در منظومه که بوصف
مجلس ضیافت خواجه الیاس مجاور عبود از جمال ابهی و اصحاب سروده مطلع و ابیات
اولیه چنین است درین بحر رحمانی ای ساقیم بده ساغری زان می باقیم ... که فضلی ازین
برای مدام نکرده است یاد و رب الانام شهنشاه جان در کمال سرور بود مستوی العرش ظهور
دریده همه پرده های گمان شده جنت عدن دور زمان جمالش جهان پرده ها را درید که رنگ از
رخ اهرمنان بپرید زیک جلوه آن ملیک قدم بشد لشگر نفی سوی عدم جهان سر بسر حرف اثبات شد
شه ماه بر کرسی ذات شد چه زهره با سما چه حد از صفات که گردد دیگر در آن شاه ذات
الهی خواهان جمیع دلبری کند جلوه از این والایق عرش که در جلوه آفاق جمله حیات نبیند کسی جز
تجلای ذات ..... بیک چشم بر هم زدن با سرور رسیدیم بر بارگاه خلاق نور بردیم بشد

سال سی و دوم

وقایعات سال ۱۲۹۰ ه‍ ق

۱۸۷۳ م

دگر آیهٔ وجه خلاق نور   بهی غصن اکبر بدانید حضور   دگر سدرهٔ طور سینا کلیم   دگر بدر وفا آن فتی کریم

دگر آن دو غصن منیر بدیع   دو مهر درخشان ضیاء و بدیع   دگر مجد شاهنشه ذوالمنن   دگر خادم درگه کارزن

دگر ابن عم شه بی همال   حسین دیگر آن جمع جمال   دیگر باقر آن غنچهٔ صبار حق   دگر آن امین نجم سیار حق

دگر بوالحسن آنکه زاهل وفاست   دیگر آن جلیلی که کلب البهاست   دگر خواجه میرزا بان وفی   که حق خطرش افزوده حقی

چنین محفلی دیده آسمان   اگر دیده باشد ندارم گمان   در آندم که این پای بشکسته بود   شرفیاب گشتم به بزم حضور

به امر جلوس شد از ذوالمنن   جهان گردی آتشه زاهر سخن   که تا مشهود بیان و عیان   کی بند اینجا ز نام میان

که راحت که طالب بود مردمان   نگردید ایجاد در این جهان   ولی ظل حق تا [illegible] رحمت است   نمکین هر که شد فارغ از راحت است

چو ظل الهی نه دنیا بود   [illegible] که فردوس اعلی بود   یقین جای راحت همین آستانست   جز اینجا که جا نیست [illegible]

الخ و نیز در مثنوی دیگر که در آن سال سروده این ابیات است

چون زیر ده سال از عمر من بود   دست رحمت جمله در باز گشوده   زین محرم چون هویدا شد هلال   شاه جان بنشست بر تخت جلال

محفل وصل لقا را ساز کرد   در بروی جمله یاران باز کرد   ذوق آن شه را چه سان [illegible]   شه ز لطف خویش [illegible]

چندی هر روز از آن شهر نور   بود انواع عنایت [illegible]   تا که آمد یوم عید [illegible]   شد اشارت ساقی جان را که [illegible]

گرچه این جمله [illegible]   لیک این قسم [illegible]   عزم دارم عنبر افشانی کنم   جان فدای [illegible]

خادم [illegible] را با خود شد [illegible]   گشته چون جان واره [illegible]   [illegible] باجمع [illegible]   کاندر [illegible] جهان

نیم ساعت چون بماند [illegible]   بر در درگاه شه [illegible]   [illegible] حق [illegible]   سیزده [illegible]

یک بیت [illegible]   که [illegible] وقت [illegible]   [illegible]   تا [illegible] دیدار خداوند

[illegible] شد [illegible]   [illegible]   کاری گرد [illegible]   [illegible]

ای [illegible] لسان [illegible]   [illegible] در بزم حضور   چند [illegible] آراسته   که از [illegible]

بت اکرم [illegible]   اسم [illegible]   هر یکی [illegible]   جمله [illegible]

تفصیل احوال حضرات آل [illegible] که در عهد حضرت غصن الله الاعظم [illegible]

در خاتمه این بخش و نیز در بخش [illegible] میآوریم :

سال سی و یکم

واقعات سال ۱۲۹۰ ه‍.ق ۱۸۷۳ م

حق چو از شأن این بزم لقا که [illegible] [illegible] ... مثنوی دیگر [illegible] احوال [illegible]

این را چنین وصف نمود چون مبارک سال تعیین رو نمود دست قدرت جمله درها برگشود

رغم انف مشرکین و ظالمین ابر رحمت از [illegible] غیث فضل و جود باریدن گرفت سبزه‌های روح بالیدن گرفت

بود چون اول مهیّا صیام [illegible] قیام حضرت اکبر [illegible] با همه انوار و با احباب [illegible]

رفته بگرفتند با یک جذب و شوق [illegible] تا ضیا [illegible] آن فرزانگان که بود [illegible]

با همه قلبان که در [illegible] چون هلال آمد [illegible] بر دو شان [illegible] [illegible]

جدا کز اول این سال [illegible] [illegible] بود [illegible] تا که شد [illegible]

بود آن یوم نکو یوم الجلال جدا [illegible] خادم [illegible] صبح امروز نکو بر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ناصرالدین شاه در بیست و یکم صفر [illegible] عزم مسافرت اروپا از طهران بیرون آمد [illegible] و [illegible] ایطالیا و اطریش و [illegible] سیر کرده مراجعت بایران نمود و در [illegible] رجب وارد طهران شد +

سال سی و نهم

واقعات سال ۱۲۹۰ ه ق — ۱۸۷۳ م

ای صبا هر دم بیا طرف آن بساط   هر گل و هر بلبل و هر انبساط   شش جهت از شاه عشق شد پر ز تاب   پر شده یا حبذا از روح بهیج

بلبلان محو جمال گل شده   هر گل در نغمه چون بلبل شده   جز انوار جمال آن حبیب   جمله گلها در نوا چون عندلیب

خادم الله چون ز لوح حق رسید   بر جهان بگشوده ابواب امید   آن بشارت شد ز حسن اقدسش   جان بقربان دو زلف دلکشش

که برافشاند ز صهبای طهور   بر همه احباب و اصحاب حضور   هر یکی را ساغری آن یار داد   از رحیق جام بهائی باده داد

بعد از آن مجد البقا شد جلوه‌گر   خواند نعت اهل مجلس را ز بر   کرد شان خاضع بعرش فوق کبریا   تا دو پرده آن رخ جانان بپا

چون شعشع نور در فضا بسته نگین   قد تجلی الله رب العالمین   شد جمال الله فروزان بی حجاب   مشرق از روی الشمس و آفتاب

مستوی بر کرسی عز و جلال   بر مبارک تارکش تاج جمال   ماری از خدین خود افروخته   که قلوب عاشقان افروخته

از سلسل گیسوان افکنده دوش   برده از فرق محبان عقل و هوش   از رخ قدسش مجد مرسوم آمده   از جبینش صبح معلوم آمده

از شعشع اکلیل تاج قدس   خرق گشته پرده ناموس   در برش پیراهن از ردای کبریا   تا به پرچم پرده‌های کبریا

مرتفع زد ز ریبار ردائین   نغمه هذا الله العالمین   الی آخر الابیات *

و از جمله واقعات خطیره این سال ۱۲۹۰ ه ق صدور کتاب مستطاب اقدس میباشد که ام الکتاب
در امر ابدع ابهی و مرجع احکام و آداب و سرچشمه انتظامات آتیه و بنیانست و در شأن صدور آن
در لوحی که بخط و امضاء خادم الله در همان سنه صادر شده چنین مسطور است :

و در این ایام کتاب اقدس از سماء مقدس نازل طوبی لمن ینظر فیه و یتفکر فیما انزل من
آیات ربه المهیمن القیوم و سبب آنکه در سنین معدوده از اطراف بعضی مسائل در احکام
الهیه سؤال نمودند و لکن قلم اعلی معذور بود در اوقاتی که بلسان پارسی مختصری نازل و لکن
بطرف سائل نشد حسب الامر در حفظ بود تا آنکه در این ایام جمعی از اعراض
بساحت اقدس حاضر لذا بابدع الالحان بلسان آیات این کتاب بدیع منیع نازل شد

سال سی و دوم

وقایعات سال ۱۲۹۱ ه‍ ق ۱۸۷۴ م

وی را پس از شانزده سال سلطنتش خلع و عزل نمودند و مصداق انذارات صادره از قلم ابهی در
مقابل آنچه مرتکب شده واقع گردید و برادرزاده‌اش سلطان مراد خامس بر جای او بسلطنت
منصوب گشت و پس از دو ماه با کمال یأس و نومیدی خود را هلاک ساخت و سلطان مراد
نیز حسب فتوای شیخ الاسلام پس از سه ماه سلطنت مخلوع شده و برادر کهترش عبدالحمید
بسلطنت منصوب گردید و در خلال ایام متعاقبه مذکوره اوضاع عکا نیز دگرگون گشت و بعد از
عزل احمد توفیق بیگ عبدالرحمن پاشا واحد العین از اهل گلیبولی بحکمرانی منصوب آمد متعاقباً
حکام که در ایام حکومت حاکم سابق خائب و خاسر شدند القاآت سوء در وی کرده بار خصومت و عداوت
و اجرا و اعداء و ضعفا گذشتند و پاشا موقع را مغتنم شمرده بقصد جمع دینار و درهم و اخضاع
خصم مظلوم و ارضاء عامه مردم برخاست و چون آنحضرت نسبت باو با کمال استغنا و عدم اعتنا
سلوک میفرمودند قلباً کدورت و کینه گرفت چند بار بجلادتشان رسیده و فنایا هر از دو و تنی
نمود و سراً با اعداء همراز و همدست شد و گواهی نامه بشهادت و امضاء جمعی از اهالی و تقیید
بعضی از اعضاء دائره حاکم و والی و سران و سرداران عالی رساند مبنی بر اینکه بابیان عکا بموجب
فرمان سلطانی بایستی محبوس و مسجون باشند و با احدی معاشرت و ملاقات نکنند و
اینک اسرا محبوس ولی با وجود والی ظلم بدرجه‌ای شهره و نافذ اند و در نهایت نفوذ و ریاست
بکسب تجارت بلکه بمداخله در امور مملکت مشتغل و در زندگی با حدی که استغنا نمایند و عریضه
بدین نمط از روی سوء نیت و مبالغه مغویه آکنده بدربار اسلامبول فرستاده و جواب رسید
که باید چنانکه در فرمان سلطانی تصریح شده بدون اندک مخالفت و انحرافی عمل کنند و
ابداً حق کسب و تجارت و آمیزش با عامه ندارند تا چه رسد بمعاشرت نفوسی مهمه

و مداخلت

سال سی و سوم

واقعات سال ۱۲۹۶ ه‍ ق — ۱۸۷۹ م

حتی یکی از اعضاء دائره حکومت بمحضر غصن اعظم رسیده چنین معروض داشت که اینجا فی الحقیقه خارق عادت
جلوه نمود ولی ما گمان میکنیم که تلگراف بمرکز ایالت نمودید در جواب فرمودند لا والله نه بجائی نوشتیم و نه
تلگراف نمودیم لکن بلاء الهی معروض داشتیم و طلب نصرت نمودیم و بالجمله عبدالرحمن پاشا معزولاً محزوناً
از عکا رفت و اسعد افندی بنیابت حکومت و برای تفتیش امور بعکا آمد و از مرکز ایالت توصیه داشت
که ملاحظه پاس خاطر امیدالله را بنماید و نزد مردم اظهار داشت که فقط مأمور رسیدگی صحت مضبطه است
و بنحو کامل و لایق تجسس و تفحص خواهد نمود و حرکتی یا کلمه که مخالف آداب باشد از او ظهور نیابد و چند بار
مستدعی تشرف بمحضر ابهی گردید غصن اعظم جواب گفت که با احدی معاشرت نمیفرمایند و او گفت چون
در مضبطه تصریح رفت که ایشان در عکا نیستند ناچارم که تشرف حاصل کنم و خواهی نخواهی [illegible]
عاقبت مشرف بمحضر گشت و بخضوع و خشوع تام دست مبارک را بوسیده [illegible]
مرخص گردید و ایامی چند که حکمرانی میکرد بواسطه اخلاص ذاتیش معاندین جرئت و جسارت اظهار مخالفت
نکردند تا آنکه قینی پاشا از رجال بزرگ دولت عثمانی بحکمرانی و تدبیر امور عکا آمد و او مردی مدبر و عاقل
و کافی بود و موقعی که ناصرالدین شاه بعراق عرب برای زیارت عتبات عزیمت نمود از طرف دولت عثمانی برای
پذیرائی در بغداد اقامت گرفت و تا اندازه از امر بدیع اطلاع یافت و در ایام حکمرانیش در عکا بحضور
رسیده زیارت کرده و در آوردن آب بکاری برای عکا جدی بلیغ مبذول داشت و نیز مدرسه رشدیه را
تأسیس نمود و در [illegible] امور همت گماشت و کمال محبت و اخلاص نسبت بمحضر ابهی اظهار میکرد
و در مجالس و محافل توصیف و تمجید از امرالله کرده مکرر گفت لازم نیست تحقیق [illegible]
هر جا بخواهند میتوانند بروند ولی مدت حکمرانیش بیش از یک ماه و نیم نشده [illegible]
و ابراهیم پاشای [illegible] بحکمرانی منصوب گردید او نیز بسیار اظهار اخلاص نمود و چندی که حکمران

سال سی و چهارم

واقعات سال ۱۲۹۳ ه‍ ق ۱۸۷۶ م

تأسیس نموده در غالب ایالات مرکزیه و جنوبیه نفوذ و رسوخ کرده با تمام قوی بجمع مال و نظم [illegible] و تأمین
شوکت و استقلال خود پرداخت و کامران میرزا نایب السلطنه و قائم مقام شاه در امور پایتخت و ولایات
شمالیه گردید و برای رقابتی که مخصوصاً مابین دو شاهزاده [illegible] و هر یک در تأمین استقلال
خویش بکوشیدند و [illegible] داخله و خارجیه هر یک بنوعی و جهتی استمداد [illegible] و شاه را مجذوب
تدبیر و حسن سیاست و اقتدار خود میخواستند افراد و جمعیتهای متمول و متنفذ واقع در قلمرو حکمرانی خویش را
دستخوش اغراض ساخته آنچه میخواستند و میتوانستند متمول میداشتند و برای بر افکندن یکدیگر
میکوشیدند و نایب السلطنه پیوسته اهلیت ظل السلطان را از جهت [illegible] و قدرت خاطر نشان شاه
کرده اقدامات سریه شاه را برضد وی [illegible] نموده برای اجرا مقاصد خویش وسائل و اسباب فراهم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۱۷

سال سی و چهارم

وقایع سال ۱۲۹۳ ه‍ ق — ۱۸۷۶ م

دولت اطلاع نداشت پس نایب السلطنه وی را در حبسخانه خود حبس کرد و دیگران را قابل باد در خانه میرزا
عیسی وزیر طهران توقیف و استنطاق نمود و با نجم باشی مذکور میرزا حسینخان مشیر الدوله و میرزا علی اصغر
خان بن میرزا ابراهیم امین السلطان بعنوان نمایندگی مخصوص از طرف شاه بازپرس و استفسار کردند
و وجوه منضمه نامه گرفته بردند و کامران میرزا سعی کرد که واقعه را خطیر و وسیع نماید گویند شاه چون از
شکار برگشت وی را توبیخ نمود ولی محض اصرار او شش ماه مدت حبس آنها را مقرر کرده و میرزا حسینخان مشیر الدوله
که قبلا صدر اعظم و اینهنگام وزیر امور خارجه و تجربه هم بود همت بر استخلاص سه شخص اول گماشت تا
بعد از پنجاه و چند روز تحمل شدائد حبس آزاد شدند و در روز استخلاص سایرین که پنجم جمادی الاولی و عید
مبعث حضرت نقطه اولی بود جمیع احباب از ملاقاتشان مسرور شدند و لهیب فتنه مذکوره طهران بسایر
اقسام مملکت نیز رفت و در فروغ و ارخند و ترشیز و غیره از بلاد خراسان نیز چنانکه در بخش سوم ضمن شرح
احوال ملا احمد حصاری نگاشتیم تعرضات عمومیه برانگیخت و موجب شهادت حاجی عبدالمجید در مشهد
و آقا محمد مصطفی در ترشیز گردید.

شهادت حاجی عبدالمجید نیشابوری

حاجی عبدالمجید (اباجمیع) از بقیة السیف قلعه طبرسی والد ماجد آقا بزرگ بدیع شهید سعید سابق الذکر
بعد از تشرف بارض عکا و استفاده در محضر ابهی با سوادی از سورة الرئیس و کتاب مستطاب اقدس و انجذاب
و انقطاعی بی نظیر از طریق اسلامبول عودت بایران کرده کماکان در مشهد خراسان اقامت جست و
با آرزو و گفتگوی شهادت برای امر بدیع که در خمیره داشت رشد و چنین بار آورد و اغیار را انگیخت و برادران
که تعصب ویرا در زمینه پیوسته خیال هلاکش را داشتند تا ملاکش را در ... مسکن ... راندند و فرصت را
غنیمت شمرده بمحضر شیخ محمد تقی بجنوردی مجتهد رفته در لباس تخواری برای دین اسلام ...

چون

سال آخر قدیم

۱۸۷۹م

واقعات سال ۱۲۹۶ ه‍ ق

حضرت حاجی شیخ اصفهانی از اعتراف بحقانیت شاه [illegible] نمودند و جواب تلگرافی شاه بایشان رسید که هرگاه
حاجی اقرار بعقیدت حقانیت نکند رها کنند و الا حکم شرع را درباره وی جاری دارند و شاهزاده
برخی از محترمین را واداشت که از حاجی بخواهند اعتراف بعقیده نماید و خویشرا بیرون از این بلیّه
اظهار دارد و بالاخره ویرا بعد از سجاده از رسن و زنجیر که در حبس بسر برد در روز بیست نهم شوال سال
مذکور در حالیکه زنجیر در گردنش بود از حبس بیرون آوردند و او بشاش و مسرور بوده اشعار تسلیم
و رضا میخواند تا بدار الحکومة وارد شد و در حضور حکمران جمعی که از آنجمله شیخ اصفهانی مذکور بود حضور
داشتند و مؤتمن السلطنه نیز حاضر بود پس شیخ اصفهانی روی بحاجی نموده گفت اگر جانی
میخواهی لعن کن و او جوابی نگفت و شیخ تکرار کلام کرد حاجی گفت من سبّ و لعن نمیکنم کسی را
که خدا و رسول و انبیا و خدا نکرده باد لعن نکرده‌اند شیخ گفت باید اهل بهاء را لعن کنی حاجی گفت
همان است که گفتم و شیخ پرسید که آیا از اسلام جدا هستی مشاهده کردی که بهره‌ور شدی و نجات
شدی و حاجی صحیحاً اول بهاء را شرح داده اثبات نمود که حقیقت اسلام جدا شده و شیخ حاکم
غضب کرده و دشنام گفت این سخنان بی‌فایده است چاره جز لعن نیست در اینموقع شاهزاده حکمران
نیز بحاجی خطاب نموده گفت لعن کن و خود را نجات ده گفت که من گفتم هیچگونه کسی را لعن نمیکنم پس
شیخ بحاجی تغیّر کرد که الله اکبر گفت حاکم شرع حکم قتل او را باتفاق علمای اسلام واجب میدانم و
مؤتمن السلطنه مخالفت نموده گفت اینهم امری از آنها که دلیل آن کافی باشد و نتیجه قتل گردد
از حاجی شنیده و معلوم شد و شیخ با وجود [illegible] نتیجه [illegible] شده و [illegible] و بالاخره
رکن الدوله ناچار شده خطاب بحاجی کرده گفت [illegible] حکم [illegible] لعن کن و حاجی به
گفت [illegible] در اینموقع شاهزاده حکمران روی [illegible] و باین حکم نموده جمعیت

[illegible]

سال سی و پنجم

واقعات سال ۱۲۹۴ ق ۱۸۷۷ م

برده دفن نمایند ولی دختر و شوهر دخترش آقا سید ابو محمد طبیب نعش را در بغل گرفته در مسجد مزبور نشسته گریستند
آهسته گریستند و جرأت مبادرت بکفن و دفن نکردند چه با آنکه هنوز پاسی از اول شب نگذشته بود هوا
و هوا تاریک بوده و قطرات باران نیز میبارید گروهی از کودکان جمع بوده سنگ میزدند و اهانت
میکردند و از آنسو احبای مشهد که در گوشه مجتمع و منتظر وقوع شهادت بودند همینکه خبر شنیدند
از آنمیان آقا عزیزالله جذاب از آل اسرائیل جدید الاسلام تربت که در اسلامبول حین عودت
حاجی از سفر عکا بواسطه وی در زمره اهل بها داخل شد حسب مشورت احباب برخی اکراد نعش شهدا
و نزد اخوان زوجه حاجی رفته از واقعه آگهی داد و متفقا شتافتند تا دروازه عیدگاه بسته نشده
جسد را بخارج بلد برده روبروی رباط بابا قدرت مقابل کاریز نیزار در سردابی دفن نمودند و چون
خبر شهادت حاجی بشیرابی و در مشهد معروف شد صورت زیارتی در حق وی اصدار فرمودند .

آغاز اقبال یهودیان ایران بامر ابهی

گرچه همچنانکه در بخشهای سابق اشاره کردیم و در بخش لاحق مفصلا مینگاریم برخی از آحاد یهودیان ایران
امثال حکیم مسیح طهرانی و ملا الیاهو و پسرش ملا الیعازر از اهل همدان و حاجی الیاهو همدانی از آشنایان
قبلا مقبل و یا مومن بامر جدید شدند ولی آغاز توجه و حرکت ملت یهود ایران بامر ابهی در سال ۱۲۹۴
اتفاق افتاد و مورخین از علت و کیفیت تفحص این نوشته اند که قوم مذکور از ابتدا مسلمانی ایرانیان تا
ایام ظهور و انتشار امر جدید پیوسته دستخوش تعرض و تعدی مسلمانان بوده در کمال ذلت
و حقارت بسر میبردند جان و مال و عرض و اعتبارشان همیشه در خطر بوده بهانه های متنوعه
از ایشان بر میانگیختند و اموالشان را بیغما میبردند و مخصوصا آنکه مسلمانان بی شرع مبلغی از درهم
و دینار بعنوان حق الحمایه از ایشان میگرفتند و همت آخوندها نیز بر تحقیر و تذلیل و ایذا داشت

[illegible]

سال سی و پنجم

واقعات سال ۱۲۹۶ ه‍ ق ۱۸۷۹ م

ایمان آوردند نخست حکیم آقاجان از اطبا و فضلای قدیم با آقا محمد باقر زراقی تاجر از احبای ساکن بلد ... ملاقات و معاشرت و اطلاع از این امر یافت آنگاه پسرخاله‌اش حاجی رحیم حبیب مشهور بثابت ... و هر دو ایمان آوردند پس پسرخاله حاجی رحیم که آقا حییم نام داشت فائز بایمان شد و چنانکه در بخش تاریخ بتفصیل بنگاریم باثبات آیات ایشان و غیرهم متدرجاً و بعد از آن جمعیت کثیره از آل اسرائیل در این طائفه داخل شده و الواح کثیره از قلم ابهی خطاب بآنان صادر گردید.

ارتفاع عظمت ابهی و طلوع حریت و رخا در عکا:

اگرچه سلطان عبدالحمید در آغاز جلوس بر سلطنت از جهت مداخلات دول اروپا و طغیان احزاب دیگر ... و انقلاباتی که در مملکت عثمانیه بود در بیم و اضطراب عظیم و وحشت و دهشت تمام ... در ... داخله و خارجه مینمود و یکی از خدام مخصوص خود را بعکا فرستاده دستور داد که در بلاد عثمانیه ... اجتماع اهل دولت تبلیغ بهائی ممنوع باشد و در مقابل متعهد شد که هرکس ... هرجا تبلیغ ... در ... رسید تحقیق و تفتیش آنرا از حضور ابهی طلبید و باقوال معاندین و معترضین اکتفا ننماید و از این رو تبلیغ ... امر اجمال ابهی در مملکت عثمانیه منع فرمودند و بجز معدودی از مخصوصین حکیم و دانا که بار ... مقتضیات و مصالح حضره مسائل و مقاصد امنیه‌ای که در حضور بیان میکردند احدی را اجازه تبلیغ در مملکت ندادند و در صورتی که در آنکا ... اختلافات داخلیه مملکت رخ میداد و یا هم ... حسیان از قبائل و عشائر و یا سپاهیان ... میشد شخص اعظم بقوت بیان و قدرت ... شخصیه و نظر ... خود حل و عقد مسائل نموده رفع مشکلات میفرمودند و چنانچه نگاشتیم ... متصرف عکا ... در مجالس ... اذعان می‌نمودند که از ... بودند و چون نه سال و نه ماه تمام از ... حضرت ... از آغاز ورود بعکا گذشت که از آن ...

سال سی و ششم

واقعات سال ۱۲۹۵ ه‍ ق

۱۵۱

واین سبب شد که جمال ابهی بقصر مزرعه و باغ بهجی و قصر عودی برای تفرج [illegible] تشریف [illegible]
در مابین حیفا [illegible] رفیع [illegible] عکا [illegible] در اراضی سواحل دریا [illegible] اسم اعظم [illegible] گشت [illegible]
بحیفا رفته در کوه کرمل و دیر [illegible] و ساحتی استراحت نموده و لوحی [illegible]
جلیله بکوه کرمل صدور یافت و حاکم مذکور [illegible] ابدا اعتنا نکرده [illegible] گفت
عجب است که احدی از ایرانیان در طول مدت توقفشان در [illegible] عکا [illegible]
نیامدند و چون از حکومت عکا انتقال بحکومت طرابلس یافت [illegible]
[illegible] رسیده و [illegible] اجتماعات [illegible] اجرا [illegible] نموده و اخبار [illegible] کرده

[illegible]

سال سی و ششم

واقعات سال ۱۲۹۶ هـ ق

(۱۸)

فتنه اصفهان و شهادت ملا کاظم

ملا کاظم نام از ارباب عمائم و مراجع احکام شرعیه اسلامیه در قریه طالخونچه تابعه شهر اصفهان به حقیت امر
بدیع پذیرفت و جمعی را هدایت باین امر نموده متعصبین و معاندین خصوصا شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی ملقب
سابق الذکر که پیوسته در صدد اذیت او برآمده و برای برکندن او و اتباعش همی کوشید تا در این سال سید حسین
مجتهد قریه که رقابت و عداوت با ملا کاظم داشت برای آنکه در مجلسی باهم مناظره و مباحثه کرده مغلوب شده
خجل شده اهالی قریه را بضدیت وی بشورانید تا هجوم آوردند و ملا کاظم را با خواهرزاده اش سید آقا جان
که از مخلصین و معتقدین جلیل بود و بواسطه خالو موسی باین امر گرویده بود دستگیر کرده باصفهان بردند و در اثر
و نفوذ علما طالخونچه در اصفهان نیز بتحریک شیخ محمد باقر و پسرش آقا شیخ محمد تقی نجفی در
شورش شد و حاجی محمد هاشم و چند تن دیگر از احباب گرفتار نمودند و چون ملا کاظم و سید آقا جان را
بدار الحکومه حاضر کردند شیخ محمد باقر و شیخ محمد تقی متعصبا بمحضر حکمران شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان
حاضر شدند و ملا کاظم را طلبیده مکالمه و سؤال و جواب کردند و او حضرت اعلی را بنام قائم
و جمال ابهی را بعنوان رجعت حسینی یاد کرده اقرار و اعتراف بمراتب ایمان بامر بدیع نموده از هجوم
فرقه بکفر و قتل او دادند و ظل السلطان از این حیثیت کسر نفوذ مجتهد مذکور را بسیار میل داشت که او تبری کرده
خودش شود و آنان با اصرار در قتل او ایستادگی کردند و او نیز مشتاق شهادت بود
و ظل السلطان وی را تسلیم میرغضب کرده و امر کرد تا شاید تبری کند و نکرد

شب پنجشنبه ... ربیع الاول پس از گذشتن سه ساعت و پانزده دقیقه از شب ... شهید شدند و ... روز شنبه شیخ محمد مذکور عزیمت سفر نموده از اصفهان خارج شد و در ایام غیبتش نیابت خود را به پسرش آقا نجفی ...
امر ... و بعد از سفر ... رجعت کرده در شهر شعبان وارد طهران گردید.

سال سی و ششم

واقعات سال ۱۲۹۶ ه‍ ق

۸

اهالی رسید از ایشان گرد آورده از کرده یکبار آنچه مطلوبست تقدیم نماییم تا بندگان خدا در امن و

خیال شاهزاده نیز راحت و آسوده باشد ظل السلطان چون پیام بشنید جواب داد که فتنه بابیت مذکوره کار

صرف است و ابدا بدیگران تعرض نشود و فی الحال حکم نمود تا تنی از اراذل اصفهان را که قطعه ای از

جسد ملا کاظم شهید را بر ریسمانی آویخته همه روزه بر در دکان خویش بیاویخت و شمشیر را

دکوشش را بر در قیصریه میخ کوب نمودند و یکشبانه روز آنرا بر همان حال بداشتند آنگاه رها نمودند

و بدین طریق همه فتنه بابیت و اضطراب در اصفهان قدری سکون و آرام یافت .

شهادت آقا میرزا محمد حسن (سلطان الشهدا) و آقا میرزا محمد حسین (محبوب الشهدا) و شکایات اهالی اصفهان

سه ماه و سه روز بعد از شهادت ملا کاظم واقعه شهادت اخوین سلطانین الشهدا آقا میرزا محمد حسن و آقا

میرزا محمد حسین در اصفهان واقع شد و مجملی از مفصل آن واقعه چنین است که اخوین مذکورین پسران آقا

میرزا ابراهیم نهری و از [illegible] سادات محترم و تجار معظم ایران بودند و در گذشته [illegible] شیخ اجل

این خانواده جلیله در مقام [illegible] برادر را آورده [illegible] و با [illegible] که در آنجا

با هم بیع و شرا داشتند و [illegible] بمبالغ گزاف [illegible] مطالبات [illegible]

میکردند و امور [illegible] میرزا محمد حسین امام جمعه بدست آقا میرزا محمد حسن [illegible] بود و [illegible] امام جمعه

تحویل امام و در جمیع [illegible] امور [illegible] می نمود ولی [illegible] امام جمعه [illegible]

و چون [illegible] امام جمعه [illegible] پیش [illegible]

و [illegible] استعدادی [illegible] اداره [illegible]

اقا [illegible] آرزوی [illegible] ایشان را در [illegible] داشت [illegible]

۴۰

سال سی و هفتم

واقعات سال ۱۲۹۶ ه‍ ق

۱۸م

بزبان نیاورد و حکمران از مقاومت وی در غضب شد اصرار کرد که باید تبری و لعن کنید و آقا میرزا محمد حسین هم بهمین نوع بلطف و ملایمت دفاع نمود و بالاخره شاهزاده با دست خود لطمه‌ئی به بر صورتش زد و حکم داد تا هر سه را بحبس بردند و باذیت و جفا گرفتند و از وقوع واقعهٔ مذکور عموم احباب اصفهان مضطرب و پریشان حال شده بخیال مهاجرت و فرار افتادند و از آنسو شاهزاده و امام ابداً مانع باخذ نقود و اموال سادات مظلوم پرداختند شاهزاده باجبار حواله تلگرافی مبلغ ده هزار تومان بعنوان حاجی میرزا بزرگ افنان شیراز از ایشان گرفته مبلغ مذکور را وصول نمود و افنان از قضایا مطلع شده بتجار پارسی هندوستان که با آقا سادات طرف تجارت بودند خبر دادند و آنان بفرمانفرمای هندوستان متظلم شده از خطرات مالی خود حمایت خواستند و فرمانفرما بشاه در باب حفظ سادات تلگراف کرد و شاه بظل السلطان تلگراف نمود ولی او تلگراف شاه را مخفی داشته بسرعت اقدام بقتل کرد و بعد به شاه اظهار داشت که تلگراف پس از قتل ایشان رسید و نیز جمعی از تجار اصفهان که با ایشان دوست بودند تلگراف بشاه کردند که با سادات مذکور معاملات تجارتی داریم و خطر تضییع اموال ما در پیش است ولی شاهزاده تجار آنان را دستگیر کرده بحبس کشید و اجبار نمود تا سند تفریغ محاسبه خود نوشتند و نیز یکصد و پنجاه نفر متعلق بمحبوسین مظلومین را ضبط کرده داغ نشانه مالکیت خود نهاده نقود کثیره که از ایشان نزد صرافان بود اخذ و جمع نمود و امام جمعه نیز گماشتگان خود را برای غارت اموال مظلومان محبوس فرستاد و ظالمین بخانه ایشان ریخته زنان و اطفال را در یک جا جمع و احاطه نمودند آنگاه تجسس اشیاء و اموال پرداختند و آنچه یافتند و خواستند بردند و باجمله مظلومین مذکور را هفت روز در محبس نگه داشتند و جور و جفا نمودند و پس از فراغ از امور مذکوره در روز هفتم امام جمعه و شیخ محمد باقر [illegible] و ساعت [illegible] قبل از [illegible] بیست و هفتم ربیع الاول [illegible] .

۲۷

سال سی و هفتم

واقعات سال ۱۲۹۶ هـ ق ۱۸ام

فاضل قائنی که آنهنگام در تبریز بود حسب مشورت با بعضی از احباب بطهران رفته قصد نمود که بدول معظمه اروپا تظلم نماید و باین عزم رهسپار تبریز شد و در آنجا لوحی برای وی باین مضمون رسید که احبا باید تأسی بمرکز امر کنند و صبر را پیشه کرده امور را بحق واگذارند لاجرم فاضل منصرف شد و نیز واقعات مذکوره که مشحون از استقامت و مظلومیت آن دو سید جلیل القدر و از قساوت و عداوت ۲ [illegible] حکمران و مجتهدین مزبور بود تأثیرات بسیار شدید در ارض مقدس عکا نمود چنانکه از مطالعه در صورت زیارات و آثار و الواح کثیره که در شأن شهیدین مذکور و کلمات شدیده که در حق قاتلین مزبور صدور یافت واضح و روشن میگردد از آنجمله لوح البرهان است که در روز سی و هشتم شهادتشان بطهران [illegible] بنحو بخط زیبا نوشته شده به یک در پاکتی علیحده گذاشته یکی را برای شیخ محمد باقر و دیگر را برای امام جمعه باصفهان فرستادند و از بیانات صادره در لوح مزبور خطاباً للشیخ این است

قوله الاعلی انصف بالله بای برهان استدل علماء الیهود وافتوا به علی الروح اذ اتی بالحق وبای حجة انکر الفریسیون وعلماء الاصنام اذ اتی محمد رسول الله بکتاب حکم بین الحق والباطل بعدل اضاء بنوره ظلمات الارض وانجذبت قلوب العارفین وانک استدللت الیوم بما استدل به علماء الجهل فی ذلک العصر یشهد بذلک مالک مصر الفضل فی هذا السجن العظیم انک اقتدیت بهم بل سبقتهم فی الظلم وظننت انک نصرت الدین ودفعت عن شریعة الله العلیم الحکیم وبنفسه الحق ینوح من ظلمک الناموس الاکبر وتصیح شریعة الله التی بها سرت نسمات العدل علی من فی السموات والارضین الی قوله الاعلی واعلم ثم ایقن انا فی اول یوم فیه ارتفع صریر القلم الاعلی بین الارض والسماء انفقنا ارواحنا

واجسادنا

سال سی و هشتم

واقعات سال ۱۲۹۷ ه‍ ق ۱۸م

ام الهم اکفرت بالذی خلقك بامره کن فیکون قد فعلت بابناء الرسول ما لا فعلت عاد بصالح و ثمود بهود و لا الیهود بروح الله مالك الوجود الی قوله سوف ناخذك بنفحات العذاب کما اخذنا غیرك انا کنا فاعلین اسئل یا ایها المشرك بالله مالك الغیب و الشهود الی قوله قد قتلت الکبیر و نهبت الصغیر هل تظن انك تاکل ما جمعته بالظلم لا و نفسی کذلك یخبرك الخبیر تالله لا یغنیك ما عندك و ما جمعته بالاعتساف یشهد بذلك ربك العلیم قد قمت علی اطفاء نور الامر سوف تخمد نارك امرا من عنده انه هو المقتدر القدیر لا تعجزه شئونات العالم یفعل ما یشاء بسلطانه و یحکم ما یرید

استقرار با استمرار عرش ابهی در قصر بهجی عکا

بنوعی که نگاشتیم حسب تقاضای نفس عکا و نیز حکمران مصطفی ضیا پاشا جمال ابهی قدم خارج قلعه عکا گذاشتند و در عمارات و بساطین متعدده کم و بیش توقف و اقامت فرمودند تا آنکه در این سال بقصر بهجی که قبلا شرح دادیم انتقال نمودند و الی دوازده سال با عائله در آن عمارت اقامت جستند و عمارت عودی را در عکا نیز با بستگی نگاه داشتند و غصن اعظم با والده و خواهر و عائله شان در آنجا مقیم بودند و ذهاب و ایاب ملاقات و استفاضه از ایشان در آن عمارت میشد و جمال ابهی نیز گاهی در آنجا اقامت و چندی بقصر منتقل میشدند و از این پس ذهاب و ایاب زائرین از ممالک متنوعه و صدور الواح متکثره در قصر متوالی و متواتر شد و نبیل زرندی در منظومه ای که سوانح ایام طلوع ابهی را بنوع ایجاز آورد چنین سرود از ورود مسجون محبوب الانام

چون بشد نه سال و نه بود تمام　　جالس کرسی خود صبحدم　　شد ز دروازه برون شاه قدم

نه

سال سی و هشتم

واقعات سال ۱۲۹۷ هـ ق

۱۸ م وقایع بسیار با احبای آذربایجان رسید چه از طرفی دشمنان جاهلانه بدست آورده آتش فساد بیش
کردند و موجب تعرض دولت برخی از احباب شدند و اجمالی از وقایع این است که در سنین قبل از اینکه
میرزا رضاقلیخان افشار بن حاجی سلیمانخان صاین قلعه در طهران بود و عزم مراجعت بوطن و نشر این امر
فیما بین اهل افشار نمود و اتفاقاً میرزا محمود زرقانی مهاجرا با عائله اش وارد طهران شد و حسب میل خان
و احبای طهران مأمور برای این مقصود شده با عائله اش پس از حرکت خان بافشار رفتند و در آنجا
قرار گرفته علم تبلیغ برافراختند و با بستگان خان و خوانین آنجا خصوصاً با حرم محترمه اش کریمهٔ حاجی
میرزا کاظم رشتی که بنام دختر آقا خوانده میشد مذاکرات این امر و مطالعه الواح و آیات مستمر داشتند
پس از چندی اتفاقاً آقا میرزا عنایت الله علی آبادی از طرف مظفرالدین میرزا ولیعهد و والی آذربایجان
برای رسیدگی باختلافات و منازعات واقعه در افشار از تبریز وارد بر رضاقلیخان شد و برخی دیگر از مشاهیر
و شناختگان اینطایفه نیز ورود کرده محفل شور و اشتعال آراسته گشت و بتبلیغ پرداختند و حاجی
سلیمانخان که از متعصبین اتباع حاجی محمد کریمخان بود و شرح احوال او و پسرش رضاقلیخان مذکور را
در بخش سوم آوردیم خبر یافت و بولیعهد که نیز از معتقدین شیخیه بشمار میرفت شکایت و سعایت نمود که
رضاقلیخان و بابیه نیز [illegible] خروج دارند [illegible] حکم ولیعهد بحرکت رضاقلیخان از صاین قلعه و احضار
میرزا عنایت الله بتبریز و رفتن آقا میرزا محمود به سلقون آقاچ که مرکز اقامت حاجی سلیمانخان بود صادر
گردید و در اثنا احوال مذکوره طغیان شیخ عبیدالله و حمزه آقا در اطراف ساوجبلاغ مکری و میاندوآب
شروع شد و دشمنان رضاقلیخان خصوصاً پدرش حاجی سلیمانخان را وسیله بدست آمده او را
نزد ولیعهد دخیل در شورش و طغیان مذکور قلمداد کردند ولذا امر شاهانه صادر شده او را دستگیر کرده
بقلعهٔ اردبیل حبس نمودند و نیز در آنهنگام در میاندوآب جمعی کثیر از اینطائفه مجتمع بوده و میرزا حسین

سال سی و هشتم

واقعات سال ۱۲۹۷ هـ ق ۱۸ م

که بهائیان اجتماعات سرّیه نموده اسلحه جمع کرده با شیخ کردی موافق اند و مخابره و مواضعه دارند و کنت مذکور
شبانه اطراف خانه‌های احباب را با سپاهیان پیاده و سواره محاصره نمود و با کمند از دیوارها بالا رفته
باندرون ریختند زنان و کودکان را در حجرات محبوس کرده مردم پیر و نورسان بی تقصیر چندین را دستگیر
کرده بمحبس انداختند و تمامت محال محتمله را برای یافتن اسلحه تفتیش نمودند و مردم متعرض و معاند را
بهانه بدست آمده عده کثیری را نشان دادند و بچنگ پلیس انداخته گرفتار کردند چنانکه از بامداد تا پسین
نزدیک هشتاد نفر ساکنین مظلومین را با فتوی قتل از قبل مجتهدین بنظمیه کشیده محبوس ساختند و چون
کنت مردی اروپائی و نسبت بعقائد و احزاب ایران بیغرض بود تفصیل احوال را بشاه معروض داشته
چنین گفت که پس از تفحص و تجسس کامل اسلحه و آلات قتل در هیچیک از خانه‌ها نیافتم و متهمین محبوسین
کلاً و طراً از رعایای سالم صالح بی آزارند و معاندین متعرضین پیوسته از ایشان دستگیر کرده با فتوی
قتل از طرف علما بنظمیه میآورند و اگر حال باینمنوال بگذرد ممکن است عده شان بصدها بلکه بهزارها رسد
و موجب پریشانی نظم شهر و تشویش افکار عامه گردد و من مصلحت خیر دولت را در این میدانم که سوا تعنت
با علما نکرده و تعرض برعایا ننماید بلکه دست حکمرانی و نفوذشان را در امور کشوری و سیاسی مملکت چنانکه
دول اروپا کردند و قدرت و تأمین یافتند مقطوع سازد لاجرم شاه دستور داد که محبوسین را استنطاق
کنند اگر فی الحقیقه بی تقصیراند محض پاس احتیاط و ملاحظه جانب علما آنان را یک یک و دو دو روانه
کنند و بنا علیهذا همه محبوسین احباب از مدتهای مختلفه رها شدند و ایام توقیف آقا سید ابوطالب
قمی که شرح احوالشرا در بخش سوم آوردیم چندی بطول انجامید و آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی مذکور که از جمله
محبوسین بود کیفیت گرفتاری و مکالماتش با کنت و نیز استخلاصش بنوعیکه خود شرح و تفصیل داد چنین
واقع شد که روزی در قهوه خانه مدرسه خان مروی نشسته با جمعی مصاحبه علمیه و دینیه میکرد ناگهان

سرن

سال سی و هشتم

واقعات سال ۱۲۹۷ ه‍ ق

۱۸ م

دمن معتقدم که از اثر امر شما ایران و ایرانیان عاقبت ترقی کرده متمدن میشوند ولی خوبست نوعی رفتار کنید که آخوندها را وسیله برای فتنه و فساد بدست نیاید و دولت مجبور باخذ و حبس شما نگردد میرزا گفت هیچیک از آنان هرگز گفتار و رفتاری منافی آسایش دولت و ملت و مخالف آئین و شریعت و منافی ترقی وطن و سعادت انام و منافی تعظیم و تجلیل رسول و امام از ما نشنیدند ولی بصرف بغض و عناد پیوسته دسائس و وساوس انگیخته ایجاد فساد مینمایند در اینصورت ما چه توانیم کرد آیا بهائیان از آئین و وجدانشان که خیر محض است بگذرند و اساس حقیقیه را حسب میل ملاها تغییر و تبدیل دهند گفت هرگز از این طائفه خلاف و خطائی خطیر یا حقیر بروز نکرده و تمامت نسبتهای شایعه از کذب و افترا و بهتانهای ناروای معاندین حسود و حقود انتشار یافت اینک خواهشم این است که در جنابعالی تبلیغات خود با احتیاط [illegible] بهانه بدست نیاید پس میرزا مرخص شده بقهوه‌خانه مذکور نزد رفقایش رفته مکالمات واقعه را تماما بیان کرد و در آن ایام علائم قرب بروز فسادی بزرگ و اضطرابی سترگ برای این طائفه از هر کرانه ظهور و بروز داشت و برخی که در دائره نائب السلطنه کامران میرزا با مراعات احتیاط و استتار عقیده بودند محرمانه برای بعضی از اعاظم احبا خبر آورده گفتند نائب السلطنه بهمین صراحت اظهار کرد که تا تمامت آحاد بهائیان را نشناسم و از مقاصدشان کاملا مطلع نگردم راحت و اطمینان نیابم چه دولت ازین بابت در خطری عظیم است و برخی از حضار بنوع دلسوزی در مجامع اظهار داشتند که معاریف بهائیان را ما همه میشناسیم خوبست دستگیر کرده بتطمیع با نعام و خلعت و یا زجر و شکنجه و عقوبت نمایند تا تمامتشان را بدست آرند نائب السلطنه جواب گفت که مکرر را چنین کردم و بروز ندادند چنانچه حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی که از بزرگان اهل بها

احضار

سال سی و نهم

واقعات سال ۱۲۹۸ ه‍ ق

۱۸م

مذکور را با آنکه در محبس دچار بیماری و ضعف گشت سر زنجیر اسرا قرار دادند و خواهرش فاطمه بیگم که در سن بیست و هفت سالگی بود و هنوز شوهر نداشت پیاده پای برهنه همراه برادر و اسری روانه شد و در تمامت شصت فرسخ طول طریق سر زنجیر را که بغایت سنگین بود بر شانه خود نهاده تا باصفهان گذشته و مالان رسیدند و سواران لدی الورود اسری را بحال مذکور نزد شاهزاده حکمران حاضر کردند و او بعد از مکالمه با ایشان دستور داد همگی را بمحبس انداختند و فاطمه بیگم در شبها از برادر و اسرا جدا شده و در روزها در زندان رفته نزد ایشان میماند و بالاخره چندان عرائض جانگداز نثر و نظم بحکمران نوشت که تقلیلش را منعطف کرد و تمامت محبوسین مرخص و آزاد شدند و با ضعف و مشقت بسیار عودت بوطن نمودند

فتنه در قوچان

شجاع الدوله قوچانی حکمران معتمد خبوشان قوچان بملاقات با آقا محمد فاضل قائنی (نبیل اکبر) و با میرزا محمد بن ملا صادق مقدس (ابن اصدق) از مناقب و مآرب امر الهی اطلاع یافت در اینسال ۱۲۹۸ حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی وارد قوچان شده چند بار با وی ملاقات و با ادله و براهین طریق مبین را اظهار و اثبات نمود و ایامی در عمارتش میهمان شبها مصاحبه روحانیه داشتند و منشی فاضلش میرزا حسین نام را نیز منجذب باین امر کرد و بالاخره بمیل حکمران مجلس جمعی از علمای بلد فراهم شد و حاجی مناظره و مباحثه کرده اکمال حجت و اتمام نعمت نمود و حکمران خود نیز در ضمن محاوره تأیید سخنان حاجی همی کرد ولی هیئت مجتهدین با حاجی کینه ورزیدند و با جمعی از اشرار بمنزل مسکونه اش ریخته او را چندان زدند که سرتاپا مجروح و خونین گشته درهم شکست و مشرف بهلاک شد آنگاه از بلد اخراج کردند و حکمران معتمد ماجری بشنید و بشدت غضب و غیرت برافروخت و گماشتگان ملاطار را فرمان داد بمدرسه ریختند و قریب چهل تن از ارباب عمائم و اصحاب خاتم مذکوره را دستگیر کرده بدار الحکومه کشیدند

سال سی و نهم

واقعات سال ۱۲۹۸ ه ق

۱۸ م

شناخته او را در گذار بحکومت خواستند و چون بعضی از دوستان وی را از فتنهٔ معاندان آگهی دادند بجای دیگر رفت
ولی معاندان بار دوم و سوم تکرار عمل کردند و با اینکه بوجه موهنه وی را تحذیر بحکم ممنوع نشد و بیرون رفت
و معاندان در لباس موافقان با چوب بغلی وی را با خود بردند و در کوچه بخانه در آوردند و مشروب حرام به
بحلقش ریخته روی و لباسش بیالودند و بدین بهانه نزد حکمران کشیده فریاد برآوردند که مشروب خورده
آبروی علما و روضه خوانان را برد و حاکم وی را بفلکه کرده چندان چوب بر پاهایش زدند که ناخنها بریخت
و بحالت نزع جان رسید آنگاه وی را بیرون عمارت گذاشتند و اشرار و اراذل جسد را بدینسو و
آنسو همی کشیدند تا درگذشت و جسد مظلوم را در قبرستان خارج بلد زیر خاک پنهان ساختند

فتنه در همدان

و حکمران همدان بقصد تعرض و ایذاء اینطائفه و اخذ درهم و دینار برآمد و آقا محمد رحیم و آقا حسن صنیع
اصفهانی را چون عازم عکا بودند گرفتار حبس نمود و بالاخره حاجی محمد باقر دنبیل مسافر [illegible]
نقود داد تا آنها را مستخلص ساخت ولی بالاخره دوازده تن از معاریف اینطائفه را که نام
و شهرتشان چنین بود حاجی محمد باقر دنبیل مسافر عبدالحسین دینار آبادی آقا محمد باقر نراقی
آقا سید احمد نراقی آقا محمد باقر کرباس فروش آقا حسن اصفهانی آقا حسین آقا محمد هادی
حاجی محمد ابراهیم آقا محمد حسن پسر حاجی محمد ابراهیم معروف بین عوام بجبرئیل ماهیه آقا محمد اسمعیل خیاط
آقا محمد علی بلورفروش حصاری آقا محمد بهاری گرفتار حبس نمود و سایر معروفین بوسائلی مصون
ماندند چنانکه آقا محمد جواد نراقی مختفی شد و حاجی خان نراقی بگریخت و حاجی مهدی بن آقا
رفیعا از آل اسرائیل مبلغی بمأمورین داده تا متعرض وی نشدند و محبوسین مذکور را در مجلس
بتهدید و زجر کشیدند که تبری از عقیده نمایند و خواستند شکنجه کنند و ذکر اعدام و اهلاک

[illegible]

سال چهلم

واقعات سال ۱۲۹۹ هـ ق ۱۸ م

قصر زیر سایه درختان صنوبر و کنار جوی آب نشسته مشغول لهویات شدند و شخص عربی را که آب
برای قصر می‌برد تعرض نمودند و بزدن گرفتند که چرا از قربشان عبور کرده و در آن حال تنی از احباب نزدشان
شتافت که سقای عرب مخلص کند او را نیز زدند و پس از لحظه متنبه و ملتفت شدند که اعمالشان
نتیجهٔ وخیم خواهد داد و غصن اعظم که در قصر بهجی می‌باشند آگهی یافته اغماض نخواهند فرمود لاجرم
نزد احباب طلب عفو کرده متعذر گشتند که این عمل در حالت عدم اختیار و التفات واقع شده
ولی چون مراجعت بعکا کردند برای بیم از غصن اعظم سبقت جسته بانک برآوردند که بهائیان با شمشیر
بما هجوم نمودند و منصور مذکور بنای فتنه و فساد گذاشت و غصن اعظم حسب نتیجه کردارشان قبلاً
بادی مدارا سیر می‌نمودند و در این بار چون غرور و غفلتش از حد گذشت باو پیام کردند که من بعد
هرگز در دایرهٔ حکومت منصبی نخواهی یافت و منصور معزول شد و هر قدر با اتباعش کوشید ثمرها
نتیجه و ناچار بکسب عراقی مشغول شد و همگی نزد غصن اعظم حاضر شده توبه و انابه و عجز و نیاز
نمودند و با جمله ایام تمکن زنبور پاشا حاکم از کسان بود و چون از عکا رفت نامه‌اش بحضور
میرسید و اظهار اسف و اندوه از مفارقت می‌نمود و در عین احوال مذکوره اجتماع احبای وارد بن
عکا در سنین اخیر بیشتر از اغلب سنین اضافه شد چه در سال ۱۲۹۷ دول اروپا هجوم و حمله بمصر
نمودند و احبای قاهره و مصر ناچار بارض مقصود شتافته در جوار ابهی قرار و اطمینان یافتند و در لوحی
صادر بامضای خادم چنین مسطور است اسکندریه که فی الحقیقه تاج مدن اسلامیه بود و
بمثابه عروس بوده ما بین ممالک در بادی از سطوت مدافع انگلیس از اثواب امنیت
و اطمینان و طراز عزت و عیاد عاری مشاهده شد در یک ساعت عالیها سافلها
بظهور رسید اهل وطن در کمال ضعف و اجنبیه بنهایت قوی و غالب العده و

و الامر

سال چهلم

واقعات سال ۱۲۹۹ ه ق

۱۸ م

عباسقلیخان سرتیپ از اطرافیانش که غایت تعصب و غرض نسبت باین دو برادر داشت باعتضاد الدوله
نوشت که سید جابری چندان بشاه و نایب السلطنه عریضه داده و از تو شکوه نمود که ترا از
ساخت و اعتضاد الدوله متغیر شد و بنایب السلطنه چنین نوشت که اگر من این دو
برادر را رها کنم اهالی قم شورش مینمایند و شما اگر سید جابری را در طهران محبوس ننمائید در قم
دیگر حکومت نتوانم کرد لاجرم نایب السلطنه آقا میر را هنگامیکه دیگر بار نزد وی برای استخلاص
دو برادر محبوس در قم رفت در مجلس خود محبوس نمود و آقا میر مدت نه روز در حبس بسر برد و
عریضه مسترحمانه بار دیگر بنایب السلطنه نوشت تا او را مستخلص نمودند و باز با حالت بیماری
همه روزه بدرب خانه نایب السلطنه رفته برای استخلاص اخوین مذکور کوشید و امور
بهمین طریق جاری بود تا یکسالی بعد در شهر صفر چون نایب السلطنه بقم رفت آقا میر هم
روانه شد در منازل راه همی خود را بدو نشان داد و نایب السلطنه بعد از ورود بقم باعتضاد الدوله
دستور داد تا هر دو برادر محبوس را حاضر کرد و آقا میر نیز بحضور رفت و نایب السلطنه از میرزا
غلامرضا و آقا میر جویا شد که آیا شما از اینطائفه اید و هر دو اقرار کردند و هر سؤالی که در این خصوص
نمود بخوبی جواب گفتند و نایب السلطنه تمجید بسیار از آقا میر کرده بحاضرین گفت من
از استقامت و پافشاریش تعجب دارم در طهران از بس دنبال کردمن ناچار شدم
آنگاه امر داد که آقا میر و محمد جواد آزاد باشند و مبلغی نیز بمحمد جواد انعام داد و وعده
کرده گفت انشاءالله پس از عودت بطهران تلگراف میکنم که میرزا غلامرضا هم مرخص
شود و بعد از مراجعتش بطهران چون فتنه بشرحی که عنقریب میآوریم واقع شد آقا
میر در اثنا گرفتاری احباب بنایب السلطنه تلگراف کرد که وعده فرمودید بعد از

اجرا

سال چهلم

واقعات سال ۱۲۹۹ هـ ق ۱۸ م

و توهین و تحقیر وارد آوردند و خانه‌هایشان را غارت کردند و برخی از خانه‌ها را آتش زدند و مظلومان ناچار باطراف و بلاد دیگری متفرق شدند بعضی بکرمان و رفسنجان و برخی بشیراز و بوانات و نیریز و جمعی بآباده گریختند و چند تن بطهران شتافتند از آنجمله حاجی حسین ترک با سه تن دیگر باصفهان رفتند و سایرین که قدرت فرار نداشتند تن ببلا در داده هر ستم و جفائی را تحمل کردند و اغنیا و متمکنین آنچه اشرار و اعدا مطالبه کردند ناچار تسلیم نمودند و حاجی حسین مذکور با همراهانش در اصفهان بقصد تظلم و دادخواهی از ظل السلطان برآمدند روزی در معبر موکب جلالش ایستادند چون شاهزاده نزدیک رسید حاجی دست تظلم دراز کرده فریاد و فغان نموده گفت داد و فریاد از ظلم و جور اهل غرور و از بی اعتنائی حکمرانان که بحال ضعفا توجهی ندارند ظل السلطان زمام اسب را کشیده بایستاد و گفت ای پیرمرد مگر چه واقع شده حاجی بنوع اختصار چنین گفت هشتاد سال از عمرم میگذرد و سالهاست که ناماً بابی بین انام معروفم چگونه ممکن است این شهرت سلب گردد و همچنین سایر اهالی منشاد و حال اگر کشتنی هستیم بفرمائید ما را تماماً بیکباره مقتول سازند والا اسباب آسودگی فراهم سازند تا بدعاگوئی دولت مشغول زندگانی خود باشیم و شاهزاده ویرا تسلیت داده گفت فردا بدار الحکومه آئید تا امور شما را ترتیب دهیم و روز بعد حاجی با همراهان بدار الحکومه رفتند و پس از مقداری مکالمات شکایت از نواب رضوی نمودند و شاهزاده فوراً با ابراهیم خلیل خان که از جانب او حکمران یزد بود باین مضمون تلگراف نمود که چنین معلوم میشود زمام حکومت یزد در دست دیگران است و گرنه چرا رعیت متفرق شوند و باطراف فراری گردند البته اهل منشاد را آسوده نمائید و آنانکه تعدی نمودند تنبیه کنید و نیز از مالی

سال چهلم

واقعات سال ۱۲۹۹ هـ ق ۱۸م

از علما که سه تن شان پسران شیخ حسن سبزواری و چهارم پسر شیخ تقی مجتهد بودند بمجلس وارد شده ذکر نمودند که چون شب بیست و یکم رمضان و از لیالی احیا است و امروز شنیدیم که یکتن بابی را در رهگذر با چوب زدند و اکنون محبوس است برای نیل باعظم مثوبات اخرویه میخواهیم این بابی را بضرب و تأدیب گیریم پس با چوب مقداری بر سر و صورتش نواختند آنگاه دو قران بیک نفر داده گفتند این بابی را آنچه توانی بزن تا تماشا کنیم و تشویق و ترغیب بسیار نموده گفتند علمای اعلام مقام از اذیت بابیه ثبت و هرکس موفق شود تمامت گناهانش مغفور گردد و آن مظلوم را چوبی در فرق زده مدهوش انداخته رفتند و او همینکه بحال خود آمد قوت قلب در خود دیده بنوعیکه استقامت و مقاومت با ضعیف عدا تواند و از آن محل بیرون جست و مردم غوغا از او نموده و به پیش شدند و علی رئوس الاشهاد تبلیغ کرده اشتهار امر بدیع همی نمود و پس از مدتی براو هجوم برده دست بسته از غوغا دبیز و برده در دار الحکومه حبس نمودند و چون سخنانی مجذوبانه میگفت حمل بر جنون نموده رها کردند

شرح فتنه خطیره طهران

چنانکه از واقعات سنویه گذشته مفهوم گردید ناصرالدین شاه پس از مطالعه لوح و بعد از شهادت بدیع این را دانست که بهائیان با دولتش معارضه ندارند و در سیاستش مداخله نیارند و شیفته معارف و مقاصد دینیه خود هستند و از اینرو مقتدر جاه دست از تعرضات کشید بنفسه اقدام بضدیت و اذیت احباب نکرد ولکن تعرضات فقهاء شیعه مستمر بود و بملاحظه عدت و عدت روز افزون اینطایفه مزید گشت و عوام را تحریک و تهییج همی کردند و شاه برای عدم رشد و قدرت و از جهت بیم و خوف از مقام خود فرمان بتعقیب و مجازات مظلومین میداد تا علما راضی شده عامه انام از تدین شاه باسلام خورسند و آرام باشند برای

سال چهل و پنجم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

درخواست نوعی تغییر و تفهیم کرده آنان را اغفال نماید و استشهاد کرد که میرزا ابراهیم‌خان پسر میرزا ابوالحسن خان
ایلچی از محترمین احباب در موقع گفتگوی با نایب السلطنه حضور داشت احبا بسخنان کذبش اعتنا نکردند
و او مأیوس از اجتماع ایشان شد و نزد ملا رضای همدانی مذکور رفته داد و فغان نمود و متفقاً
شکایت به آقا سید صادق مجتهد بردند و از عدم اقدام نایب السلطنه شکایت کردند و او مکتوبی
مفصل بشاه نوشته بتأکید اظهار داشت که اگر اقدام عاجل نکرده بهائیان را گرفتار و مقتول نسازند
عامه انام خود ازدحام کرده این طائفه را قلع و قمع خواهند نمود و مکتوب نزد نایب السلطنه فرستاد
که بشاه برسانند و نایب السلطنه نیز از اجتماع این طائفه و دستگیری آقا سید مهدی نوشته بود
و مکتوب بشاه داد و فرمان شد که بدستگیری عموم این طائفه صدور یافت و از آن سو ملا رضا و سایر
روضه خوانهای شمیران و نیز دراویش معرکه‌گیر در منابر و معابر انواع فساد عقیدت و الحاد و بی ملتی
بدین طائفه نسبت داده سب و لعن همی کردند چنانچه عامه اهالی را بهیجان آوردند و شاه را هم
بیم بروز انقلاب گرفته منع اکید کرد و جلوگیری نمود و گرفتاری بهائیان شروع شد و در صبح بیست
و هشتم ربیع الاول گماشتگان و غلامان دولتی با کربلائی محمد منافق مذکور ابتدا بخانه آخوند
ملا علی اکبر شهمیرزادی رفتند و کربلائی محمد تقدم جسته دق الباب کرده اظهار داشت که عصر دیگر
با قرار وزیری بیرم و همینکه در خانه باز شد بی‌تأمل وارد و داخل حجره گشتند و آخوند حاضر شده
رسوم آداب بجای آورد و کربلائی محمد از او سؤال نمود که رب اعلی چه معنی دارد و آخوند جوابی
در این خصوص نداد و آنان از جای برخاسته گفتند گویا وقت فارغ برای تبلیغ و صحبت امری
ندارید پس بماند برای وقتی دیگر و از در خانه خارج شدند و آخوند را در آنجا خواستند همینکه
بدر خانه رفت دیده‌اش بقهوه‌چی باشی و گماشتگان نایب السلطنه افتاد که گفتند آقا شما را

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق ۱۸ م

مذکور در ایک یک ورود و بعد از حکومت در موقعی که نایب السلطنه با حاجی آخوند شهمیرزادی مشغول بصحبت بود وارد کردند شاهزاده گفت همه را در ایوان واقع در جلوی عمارت مسکن و بنشانند تا هر یک را که بطلبید حاضر نمایند و همینکه تمام قرار گرفتند وقت نهار شده و یک مجموعه غذا برایشان آوردند بعضی خوردند و برخی دست بسوی غذا نبردند و مکالمه شاهزاده با حاجی آخوند تا وقت غروب بطول انجامید و در آن هنگام شاهزاده سایر احباب طلبیده از یک یک سؤالاتی نمود و هیچ یک اقرار صریح بعقیده نکردند و از تبری و بدگوئی احتراز جستند هر یک بعذر و بهانه متمسک شده که بموجب نص از انکار و تشنیع امر بهائی گریزانند و لعن و سب منهی عنه است و مخالف حکم منصوص قرآن شمردند و اسلوب سلوک نایب السلطنه چنین بود که با هر یک بملایمت و ملاطفت تکلم کرد و اذن جلوس در محضر خود داد و چون تبری و بیزاری نجستند با نهایت شفقت پس برای تحقیقات باید بعضی در مجلس باشی دیگر با ائمه حضرات حاضر بوده یک یک را نزد شاهزاده شرح احوال میداد و چون به تفریق شناسائی و مکالمه ابتدائیه با آنان بپایان رسید همه را حکم داد که در حجره واقعه در خلف مقر جلوس وی مقر دادند و توقیف آنان کردند و ما آنچه از صور احباب و کتب و آثار و الواح که برایش آوردند ملا باشی معلم عربی و عباسقلی خان معلم و مترجم خود سپرد و احباب از این جهت خوشنود و امیدوار شدند که کتب و الواح بدیعه بدست شاه و امنای دولت رسیده میخوانند و بخوبی میدانند که اهل بها ممنوع از مداخله در سیاسیات و امور با اطاعت از دولت متبوعه خود هستند و نیز بعضی که تبری کردند بتحقیر و شدت و غلظت سلوک نمود چنانکه میرزا زین العابدین جراح خویش درویش و مرید میرزا کوچک همدانی خوانده گفت نسبت ببابیان بدهم میگویم و نایب السلطنه

بگم

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

۱۸ ام

اینطائفه را مطالعه کردم و بر حجج و ادله شان واقف شدم و تحقیق رسانیدم که بآیات قرآنیه و احادیث
اسلامیه تمسک مینمایند و حجت شان محکم و متقن است و آیات و کلماتشان نیز شبیه بآیات قرآن است
اینک از خدا میترسم که برای حفظ جان و استخلاص از حبس منکر آن بری گردم و مورد مواخذه و بازخواست
الهی شوم و شاهزاده بدو گفت پس بمهمانخانه بفرمائید و مقصودش توقیف و حبس بود و نیز مشهدی حسین
قزوینی که در قرب همان ایام مراجعت از زیارت ارض مقصود بطهران نمود برای شاهزاده چنین قصه کرده گفت
که من در قزوین از درویشی خبر ظهور قائم و رجعت حسینی را شنیده از امر جدید آگاه گشتم و برای تحقیق احوال
مسافرت بعکا نمودم و مدت چهار ماه مهمان شدم و کرارا مرارا بملاقات صاحب این امر و اصحابش رسیدم
مشهودم اینکه جز حقیقت و دیانت نفهمیدم و امری مخالف و مغایر انسانیت ندیدم و غایت مردمی
و مهربانی در حقم بجای آوردند پس مراجعت بایران کردم و باین نام مشتهر شدم حال آیا سزاوار است از آن
حضرت انکار بیاورم و نزد خدا و وجدان خود در مدت العمر خجل و شرمسار باشم و در ضمن کلماتش برخی
از آیات قرآنیه خوانده و کیفیت انحراف یهود و مسیحیان از وعود مذکوره در کتبشان ذکر کرد و بالجمله
مکالمه مشارالیه با افراد محبوسین تا دو ساعت گذشته از شب بطول انجامید و بترتیب عباسقلیخان بعدا
دستور که با من هر دو تن از ایشان فرش را گماشت تا با یکدیگر تکلم نمایند و موضع بخشند آنگاه خود
بحجره مذکوره که محل توقیف همگی بود در آمده با ایشان اظهار ملاطفت بسیار نموده گفت چند روزی شما
میهمان من هستید آنگاه در کمال مسرت و اطمینان بمنازل خود میروید و در این ایام آنچه لازم دارید
از ناظر بخواهید و دستور داد که فی الحال از بازار برای ایشان رختخواب بقدر کفایت بیاورند و دو برادر
مذکور مشهدی حسین و مشهدی باقر قزوینی را با خود همراه کرده بآنان گفت شما شام بخورید و غذای
اینها را نگهدارید و بیائید و دستور داد که در قهوه خانه اش بمانند و خود رفت و در نیمه شب [illegible]

۸ ان

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری

۱۸ ج م

مشرقی است و شاهزاده مقداری تفکر و تأمل کرده بهر دو گفت بروید و خود نیز برخاسته
برای خواب و استراحت بمنزل خویش رفت مشهدی حسین و مشهدی باقر نیز نزد
احباب آمده شام تناول کرده خوابیدند و چون صبح شد همگی از بستر برخاسته اداء صلوة
نمودند و سماور و چای حاضر شد در آنحال نایب السلطنه ورود نمود و از مخصوصین احوال
پرسیده و بآخوند حاجی ملا علی اکبر گفت من دیگر با هیچیک کاری ندارم آنچه خواهم از شما
میپرسم و بمقر خود رفته پس از صرف چای آخوند را احضار کرده اذن جلوس داده آغاز
سخن نمود و چنین گفت ای حاجی ملا علی اکبر دیگر محل انکار نیست اولی آنکه براستی سخن گوئیم
مقصود ما فقط این است که از احوال رعایا و نوکران خود مطلع باشیم ملاحظه کنید اگر
دولت روس از حال رعایای خود مطلع نبود او ضایع و دولت و مملکتش بدین منوال نمیشد
و حاجی ملا علی اکبر دریافت که در واقع بیان مطالب لازم است که این فرصت است و باید رفع سوء تفاهم کرد
و تبلیغ امر الهی نمود لذا شرحی مفصل داد که خلاصه اش چنین است ای نواب والا
مقصود و منظور از این ظهور ایجاد الفت و انتظام در عالم و رفع نواقص و مفاسد و هدایت
و خداپرستی امم است و با امور سیاسیه مملکت و قضاوت و ریاست ملت سر و کاری
ندارد و اساس این امر اعظم ایمان و عرفان خدا و تصدیق بکل انبیا و تکمیل مشکلات سجایا
میباشد و برای تهذیب اخلاق و تزکیه نفوس این همه بلایا را قبول و تحمل کرده اند و
مقصود از بعثت کل انبیا همین بوده و همان شهید مظلوم که در شیراز ظاهر شد برای محبت با انام
جان خود را فدا ساخت چنانکه با همه انتظار که سالها برای ظهورش داشتند فتوی بر قتلش
دادند نایب السلطنه پرسید چگونه قائم موعود تواند باشد با اینکه قائم باید از شهر جابلقا

ظهور

سال چهل و یکم

وقایعات سال ۱۳۰۰ ه ق

۱۸ ام

مخصوص خود بعض قائم ساکن جابلقا را با آثار مذکوره آشکار ساخت تا بطلان دعوی مدعی کاذب معلوم گردد در اینمقام نایب السلطنه پرسید پس چرا علما قبول نکردند حاجی آخوند جواب گفت همیشه امثال قیافا و حنانس و ابوالحکم ملقب بابوجهل و ولید و ابولهب علیه اللعنه الی آخر علت گمراهی مردم و موجب اعراضشان از حضرت مسیح و رسول الله و باعث قتل انبیا و اولیا شدند و در باره علمای آخر الزمان چنین ماثور است فقهاء ذالک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء و لی معذالک اگر مؤمنین صدر اول در هر ظهوری ماهیگیر و عشار و زارعی و عمار بودند که در حقشان چنین در قرآن مذکور است و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء الا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون و در جای دیگر فقال الملأ الذین کفروا من قومه ما نراک الا بشرا مثلنا و ما نراک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرای و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین مؤمنین این ظهور عجب از علمای معروف مانند ملا حسین بشرویه آقا سید یحیی وحید ملا صادق و ملا محمد باقر خراسانی و ملا میرزا محمد دوغ آبادی و میرزا احمد علی و آقا محمد فاضل قائنی و ملا عبد الخالق و حاجی ملا مهدی و ملا رضای یزدی و ملا محمد علی زنجانی و ملا مهدی کندی با برادرش و ملا یوسف اردبیلی و امثالهم متجاوز از چهارصد نفر بودند که مطابق بیان قرآن یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین در راه خدا از جان و مال و عیال گذشتند و سایر علمای ظاهر که عاری از علم حقیقی و دیانت و طالب مقام ریاست و متشاول در اموال ملت بودند بر خلاف نص آیه قرآن یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین بی تأمل و تحقیق حکم بکفر و فتوی قتل دادند و مصداق مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا و علماء السوء و جاجلة الامة شدند نایب السلطنه پرسید آیا معجزه ایشان

چیست

۲۸۰

واقعات سال ۱۳۰۰ ق سال چهل تا دوم

۱۸ م

مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین ونیز انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی وهذا لسان عربی مبین ایضا ام یقولون افتراه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین ونیز ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون شیخ علی خان پرسید اینهمه معجزات که گفته اند پس از کجا پیدا شد آخوند جواب داد که در قرآن خبری از آنها نیست بلکه در قرآن چنین مسطور است وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا او یکون لک بیت من زخرف او تکون لک جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تاتی بالله والملائکة قبیلا او ترقی الی السماء ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا و در جائی دیگر است وما منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی الا ان قالوا ابعث الله بشرا رسولا و در جای دیگر است قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء ان انا الا نذیر وبشیر لقوم یؤمنون ایضا ولا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی هل یستوی الاعمی والبصیر افلا تتفکرون و در محلی دیگر است واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة لیؤمنن بها قل انما الآیات عند الله وما یشعرکم انها اذا جاءت لا یؤمنون ایضا وقالوا لولا نزل علیه آیة من قل ان الله قادر علی ان ینزل آیة ولکن اکثرهم لا یعلمون ونیز ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربه قل ان الله یضل من یشاء ویهدی الیه من اناب پس شکی درین نیست که حجت در قرآن آیات الله است نه معجزه و ما منکر معجزه نیستیم و سلب قدرت از انبیا نمیکنیم تو البته معجزه داشتند ولی نه باختیار مردم و چون ناس بصیرت بخیر و شر خود نداشتند و بهوای نفس

دنی

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

۱۸ م

در حق مسیح نوشته اند و دیگر کتب مذکوره و غیره نسبتهای کذب بسیار بحضرت رسول داده اند و
همچنین نصاری بتبعیت از کشیش و خلیفه و پاپ جمیع ادیان جز دین خویش را باطل و پیروان
آنها را اهل جهنم دانسته و در حق حضرت رسول هزاران نسبتهای فاسده دادند چنانکه کتاب
میزان الحق شاهد حاضر است بلی تقلید از علما فقط در فروع دین رواست و علمائیکه مقلد
انام اند باید مصداق حدیث ماثور و اما من کان من العلماء صائناً لدینه حافظاً لنفسه مخالفاً
لهواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه باشند و این ارباب عمائم که ذرعی چند از قماش
ابیض بسر پیچیده خود را پیشوای مرجع ناس دانسته اقتدا نمیخواهند بر غیر خود آرائی میکنند [illegible] اند اما
ریاست ظاهره را حافظ اند مال خود را و اموال مردم را نیز مال خویش میشمارند و مطیع اند هوی را و
مخالف اند امر مولی را و صد هزار مکر و حیله برای اکل اموال انام نموده نام آنرا خدعه و حیله شرعیه می
گذارند و چون ذیل کلام باینمقام رسید نایب السلطنه خطاب بآخوند کرده گفت ای حاجی ملاعلی اکبر
نزدیک است مرا بابی کنی حال بس است و برای صرف ناهار برویم و آخوند نزد احباب رفته
صرف غذا کردند و بعد از ادای نماز ظهر فراش چای آورده گفت آقا میرزا ابوالفضل را خواسته اند
داد نزد شاهزاده رفت و اذن جلوس یافته نشست نایب السلطنه گفت میرزا ابوالفضل حاجی
ملاعلی اکبر جمیع علما را فاسد و ضایع خواند و معجزات انبیا را نیز رد کرد آقا میرزا ابوالفضل گفت اما
علما بس حیله و تدویر برای اکل اموال انام کردند که خدا ایشان را رسوا نمود و اما در باب معجزات
انبیا هرگز مقصود جناب آخوند چنین نبود که سلب قدرت از انبیا کنند بلکه منظور ایشان این است
که انبیا معجزه را حجت و برهان خویش قرار ندادند نایب السلطنه پرسید پس دلیل حقیقت ایشان
چیست میرزا ابوالفضل جواب داد جمیع اخبار و آیات دلیل ظهور ایشان است اگر باور ندارید

سال چهل و یکم

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

دارید و حاجی آخوند آغاز سخن کرده گفت اعلیحضرت والا اولاً اینکه فرمودید ما در صدد قتل و استیصال اینطایفه
نیستیم ملاحظه فرمائید چهل سال است دولت و ملت متفق در ایران قیام باعدام این نور الهی نموده‌اند
و روز بروز اشتعالش بیشتر و شوکتش قوی‌تر گشت و حال بشما عرض میکنم محال است که این امر را
بخواهید فرضاً آنچه از این طایفه در طهرانند بقتل آورید قزوین و کاشان و قم و اصفهان و عراق همدان و شیراز
و یزد و کرمان و تمامت ایالت خراسان و زنجان و آذربایجان و گیلان و مازندران و سایر بلاد
ایران مملو از این طائفه است و بالفرض هرگاه تمامت جمعیت کثیره اهل بهاء در ایران بقتل برسانید
مصر و ترکیه و قفقازیه و هند و اروپ چه خواهید کرد لذا شفقت و سعی بی ثمر را تحمل نکنید و یقین بدانید
که این طائفه هرگز بخیال ریاست و سلطنت نیستند تا مانند تبعیت ما نسبت بامپراطور چنان رفتار کنند
اگر ما نسبت باعلیحضرت پادشاهی قصد سوئی داشتیم چون در همه جا حتی در اندرون شاهی ممکن است
از ما باشند تا حال مبادرت بعمل میکردیم چنانکه از همین واقعه حالیه بشما میگویم محمد بزاز اقدام کرد و ما
سید صادق بشما نوشت در همان ساعت اولی خبردار شدیم و چون از خود مطمئن بودیم پنهان نشدیم
و موجب اقدامات دوره سابق نیز خود شما شدید زیرا چون تمامت بزرگان اینطائفه را کشتید
زمام کار بدست جهال افتاد و از مردم جاهل اینگونه اقدامات بعید نیست نایب السلطنه تصدیق
کلام وی کرده گفت راست میگوئید اگر سید شیرازی را نکشته بودند کار باینجا نمیرسید آخوند گفت
با اینکه خود دانسته ولی بروید پس چرا بقیه را دانست اینطائفه سید شاهزاده گفت استغفر الله
ما ابداً خیال قتل این طائفه را نداریم بلکه چنانکه مکرر گفتم برای فتنه و فساد و ملاقاتات و مخابرات
که قبلاً از بابیها بروز کرده سبب اطمینان دولت شده و از شما مطمئن نیست چنانکه شما نیز از او
اطمینان ندارید و شما نباید از این رهگذر مکدر شوید و دولت میخواهد راهی برای اطمینان فکر خود دهد

سال چهل و دوم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری ۱۸ م

انصاف نگرند خواهند دید که آن سید بزرگوار مربّی انام بود و چندین هزار نفوس را چنان تصفیه و تزکیه و تربیت نمود که کل بصفات الله متّصف گشتند از آنجمله ملا محمد علی بارفروش بود که هشت هزار بیت بسبک آیات در معنی الله الصّمد و شرح بر قل هو الله نوشت و عدّهٔ کثیر از علمای معروف دست از ریاست ظاهره کشیدند و جان و مال و عیال را فی سبیل الله فدا نمودند انصاف باید اگر نفسی ولو بدینی از ادیان متدیّن نباشد ولی متّصف ببعضی از صفات الله گردد فی المثل جود و کرم از و مشاهده شود و خویش را کریم خواند آیا قرآن تکذیبش نماید پس کسیکه از هر حیث متّصف بصفات الله است هرگاه یکی از صفات الله را بخودش نسبت دهد چگونه توان گفت ادّعای الوهیت نموده در این هنگام عبد الله خان پیشخدمت باشی نایب السّلطنه و والی گیلان پرسید پس چرا حضرت خاتم النّبیین خود را بدین اسماء نامید آقا میرزا ابو الفضل در جواب گفت اسماء و کلام انبیاء و اصفیاء الله بود و حضرت ولایت مآب که خود را عبدی از عبید خاتم الانبیاء فرمود در خطبهٔ شقشقیه ندای انا حنّان انا منّان انا دیّان انا رحمن انا رحیم انا غفّار انا ستّار انا خالق السّموات و الارض بر کشید گذشته از همهٔ این امور چون نام شان که سید علی محمّد بود عدداً باب یکی است از اینرو خود را باین نام خواند در این مقام نایب السّلطنه روی بوزیر نظام و سایر حضّار کرده گفت فی الحقیقه کلمات ابو الفضل عجیب جذّاب است و مردم محق اند که گوش بکلماتشان میدهند پس از جای برخواسته گفت شما الحال بروید و ایشان نیز نزد احباب آمدند و بعد از ظهر این روز ملا رضا محمد آبادی یزدی از متقدّمین اهل بها نغمه را که با عمامهٔ کشیده و دستار و عبای سفید در مسجد شاه بشغل ترسّل و تحریر مکاتیب اشتغال ورزید و نزد عامه بنام باین نام اشتهار داشت غلامان و گماشتگان دولتی گرفتار کرده آوردند و نایب السّلطنه

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

۱۸ م

مبلغین مقرر شد که ناچار اولا باید خود را تبلیغ کرده تزکیه و تصفیه شوند آنگاه بهدایت دیگران پردازند و از این رو قیام بتبلیغ سبب میشود که مردم خود را بصفات الله متصف نموده ترقیات عالیه یابند شاهزاده پرسید که ایشان چه مقامی را ادعا دارند ملا رضا گفت این ایام ایام ابتدا و این ظهور ظهور الله و حاجی آخوند فی الحال چنین گفت ایشاهزاده چنانکه میدانید در هر ملتی صوفی است و ملا رضا صوفی ایطالفه است و غلو نمود اما بنده عرض میکنم چنانکه از قبل خبر داوند که بعد از ظهور حضرت قائم رجعت حسین میشود حال ظهور حسین میشود نایب السلطنه گفت چگونه ایشان چنین ادعا توانند و حال آنکه میان ایشان و حضرت حسین هزار و دویست سال فاصله است و پدر و مادر آنحضرت و والدین ایشان جدا است حاجی آخوند گفت حضرت رسول فرمود منم موسی و حال آنکه میان ایشان و حضرت موسی دو هزار و کسری سال فاصله بود و ایشان از قریش و حضرت موسی از بنی اسرائیل بود و نیز چگونه فرمود منم عیسی و حال آنکه ششصد سال و کسری مابینشان فاصله بود و ایشان از عبدالله و آمنه و حضرت عیسی از روح القدس و مریم بودند و نیز فرمود منم آدم منم نوح منم ابراهیم و حال آنکه والدینشان معلوم و تا چهل سال هم درمیان خلق بودند و اینگونه ادعا ننمودند پس معلوم میشود که منظورشان محل و زمان و شئون جسدانیه نبود بلکه نظر بحقیقت انبیا داشتند که قوت و قدرت باطنیه و احاطه در جمیع علوم اولین و آخرین و ما فی السموات و الارضین و برهانی که تمامت خلق امثال بمثل آن نتوانند یعنی آیات و خطب و مناجات است و همه از حضرت ختمی مرتبت ظاهر شد اما همینکه گفتیم علوم نگوئید چرا حضرت ساعت سازی یا آهن کوبی یا نجاری و غیرها ننمودند چه که علوم ظاهره شان مخلوقین انبیاست و چون بروح ایمانی و نشاط روحانی

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

۱۸ م

که شما قائم میدانید آیا احکام قرآن را نسخ کرد و یا احکامی جدید آورد ملا رضا گفت حضرت رب اعلی و جمال ابهی هر دو دارای مقام ولایت مطلقه و البته صاحب احکام و قوانین جدیده اند اوامر و نواهی تازه فرمودند شاهزاده از نماز و روزه و غسل و غیره آنچه خواست پرسید و ملا محمد رضا همه را بتمام و کمال بیان کرد و شاهزاده روی بمیرزا ابوالفضل نموده گفت مگر نه حضرت رسول مکرر فرمودند انا خاتم النبیین و حلاله حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة میرزا جواب گفت اولاً مفسّر این حدیث حدیثی دیگر است که فرمودند اذا قام القائم قامت القیمة و چون مراد از یوم القیمة بمفاد این حدیث یوم قائم میباشد مفهوم احادیث مذکور نیز تحدید اطلاق ندارد و اما در خصوص کلمه خاتم النبیین چنانکه اولیت که با آدم بود نیز در حق حضرت رسول صادق است آخریت هم درباره ایشان صحیح است و آنجاییکه فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین اگر بفرماید منم خاتم نیز بجاست و از این رو جناب ولایتمآب در زیارت حضرت ختمی مرتبت فرمود الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل سابق که معلوم و مشخص است و ناچار مستقبل هم بدان نهج بایست بیاید و در همین مقام نایب السلطنه سؤالات راجعه بمسائل این امر را بریده آغاز منظور اصلی خود نموده چنین گفت حال اگر ما بخواهیم با هم صلح کنیم بنوعیکه طرفین از یکدیگر مطمئن باشیم چه باید کرد ایشان جواب دادند که چنانکه مشروحاً مفصلاً گفتیم درباره دولت ابداً نظر و قصد و غرضی نداریم و معذلک آنچه موجب اطمینان شما میشود بفرمایید تا معمول داریم شاهزاده گفت دولت دو چیز از شما میخواهد یکی حضور شخصی که تازه از عکا آمده و اینطایفه چنین باو گرویده فریفته شدند که غوغا و آشوب برانگیخت دیگر آنکه جانبازان اخیران را بما بشناسانید و اگرچه شما برای حیات و تضییقاتی که قبلاً از دولت دیده اید در قبول

این دو

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍.ق

۱۸ ام

نیامدند و طبیعتش این است که حاضر شود شاهزاده گفت بلی اگر بیاید و دو یا سه مجلس ملاقات شده
طرفین نوشته بسپاریم که سبب اطمینان گردد و بسیار لازم و مفید است حاجی آخوند گفت
اگر در طهران برقرار باشند همین است که حضرت والا فرمودند ولی از شهر رفتند ملا رضا گفت
هنوز نرفتند و در شب قبل بخانه داماد مهمان بودند ولی برای همین گفتگو که در شهر پیچیده شد
نیامدند و اگر کسی نزد ایشان معروض دارد بی مضایقه بیایند و آنچه را ایشان امضا گذارند
احدی تردیدی نکند شاهزاده گفت البته اگر بیایند و یک بار هم با اعلیحضرت پادشاهی
ملاقات کنند اولی و انسب میباشد اینک شما بالاخانه مقر ملا رضا رفته در این خصوص شور
کنید من نیز بحضور شاهی میروم لاجرم هر سه بالاخانه ملک آرائی خانه مذکور رفتند و صرف ناهار کردند
ملا رضا با ایشان گفت از من دیگر نشنوید هر کس تکلیف خود را بهتر میداند شما تکلیفی دارید و من
تکلیفی دیگر و مقداری مکالمات متفرقه کردند و پاسی از شب گذشته نایب السلطنه هر سه را
طلبیده و تا ساعت پنج از شب گذشته صحبت داشتند و مقداری از آیات حکما
بدیعه خوانده شد و نایب السلطنه گفت بروید بالاخانه و شور دقیق کنید و هر سه باز در
بالاخانه شورت کردند ملا رضا گفت آقا حکماً باید بیایند و الا بر احباب صدمه بسیار وارد
بیاید آقا میرزا ابوالفضل هم گفت اگرچه عهد این گروه محل اعتبار و اطمینان نیست ولی چون
غریق اندیشه و اضطراب و بیم عظیم اند اگر ایشان نیایند احتمال وقوع جنایات و مخاطرات
است و علی الصباح شاهزاده هر سه را طلبیده پرسید که نتیجه مشورت چه شد هر سه
گفتند اگر بیاید بهتر است شاهزاده بملا رضا گفت پس بروید و بیاورید و او جواب داد که
بسخن من اعتنا نخواهد کرد شاهزاده از میرزا ابوالفضل خواست و او نیز جواب گفت که او

لی بز

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

۱۸ ام

آخوند با او گفت مکتوب نزد آقا فرستادم و هنوز جوابی نرسیده که بدانم در طهران هستند یا نه نایب السلطنه
گفت ای حاجی ملا علی اکبر آفرین مرحبا آفرین صد مرحبا و با او دست داده گفت بخانه خود بروید ولی
همه روزه در وقت عصر باینجا بیائید و آخوند نزد احباب رفت مقداری صحبت نموده بخانه خود رفت
و رقعه دیگر بآقا سید مهدی عرض نمود جواب رسید که امشب در خانه شما ملاقات شده قراری
میدهیم و در همانروز شیخ ابوالقاسم عطار که عائله مشکین قلم را از اصفهان بعکا رسانده مراجعت
کرده بطهران وارد شد و با احباب طهران معاشر بود و در معبر کربلائی محمد بزاز منافق مذکور و غلامان
دولتی بگذشت او را دیده گرفته نزد نایب السلطنه حاضر کردند او را مخاطب داشته پرسید
شیخ ابوالقاسم توئی گفت بلی پرسید کجا رفتی گفت بزیارت پرسید چه دیدی گفت آنچه
آرزو داشتم و خواستم پرسید دلیل حقانیت چه دارند گفت تابش آفتاب ضیاء ذات
شاهزاده خندید و گفت او را هم نزد رفقایش ببرید و حاجی آخوند وقت عصر نزد شاهزاده
پیغام فرستاد جواب داد که امروز کار داریم ملاقات ممکن نیست باشد بعد فردا آخوند نزد
احباب رفته مقداری جویای احوال شد آنگاه مراجعت بخانه خود نمود و ساعتی از شب گذشته
آقا سید مهدی بآنجا رفته از تمام احوال و واقعات استحضار یافت و بحاجی آخوند گفت برای رفتن
نزد نایب السلطنه حاضرم و امشب بجای بهتری آمدم آخوند گفت بعهد و خط این گروه اعتمادی نیست
او گفت من میدانم معهذا الآن میروم آخوند گفت اولی آنکه با احباب مشورت کنم مبادا وهنی وارد شود
و درباره من سخنانی گویند او گفت بر شما حرجی نیست و من خود بمیل و رضا میروم و اجتماع احباب برای
شور بیرون از مصالح وقت میباشد آخوند گفت با یک یک مشورت میکنم و روزی بعد با احباب
مشورت نمود برخی تصویب کردند و جمعی گفتند اسرار این واقعه بر ما مستور و صواب و خطایش بر ما

دل بز

سال چهل و یکم

۱۸ م واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

حضور شدیم تا بر شما معلوم گردد که خیال فساد و نزاع نداریم و شاهزاده تمجید و توصیف بسیار از ایشان [illegible] کرده
گفت الحق رفتار و جرئت شما نادر و بی‌نظیر میباشد پس از احوال ارض اقدس و جمال ابهی سئوالات بسیار
کرد و آقا سید مهدی با رعایت مصالح وقت بمناسبت مطلب جواب گفت و سخن بجائی منجر شد
که آقا سید مهدی حدیثی خواند نایب السلطنه گفت مگر شما باحادیث ما عقیده دارید و او گفت نه تنها
بقرآن و احادیث اعتقاد داریم بلکه جان در راه آنها فدا میکنیم و حامل و عامل قرآن ما هستیم نه علمای
که ایمان باصول دیانت اجباری و تقلیدی میدانند و تمام همتشان در فروع احکامی است که بدلیل
و فایده استنباط کرده در کتب فقهیه انباشتند و خود بانها عمل نمیکنند و بفتاوی مجعوله خیر خود
دست تطاول باموال و عیال مردم دراز مینمایند و باجدی حق سئوال و بازخواست از عقاید
و اعمال خود نمیدهند و بعلاوه بشارات اخبار آتیه بظهور اعظم در قرآن و اخبار خود مشحون است
شاهزاده گفت امروز بدیدار آقا سید صادق رفتم پرسید با بابیه چه کردید گفتم چندتن را گرفتم
گفت اینها بدند باید بقتل برسانید آقا سید مهدی گفت شما ایشان را از همه مردم بهتر
میشناسید چرا با ایندرجه تحکم ایشان را تحمل میکنید گفت ناچاریم چه دولت [illegible]
از آنان ندارد ولی از آغاز تسلط و نفوذ یافتند و اکنون چاره نیست و از شب تا ساعت
پنج گذشته از شب صحبت بطول انجامید و بعد از صرف شام شاهزاده بعباسقلیخان سرتیپ
گفت خودت فانوس کشیده جناب آقا را با حاجی ملا علی اکبر بمنزلشان برسان و آقا سید
مهدی گفت امشب وقت گذشت اولی اینکه همین جا بخوابیم شاهزاده گفت چون
همه دوستان شما منتظر و مضطرب اند بهتر اینکه بروید آخوند گفت پس خود حامل فانوس
میشویم و سرتیپ زحمت نکشند شاهزاده گفت چون قراول دوره بدون اسم شب بعد از

ساعت

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

۱۸۱ م

ملا رضا و آقا میرزا ابوالفضل باشند تا فردا ملاقات شود و صبح فردا جنس پیغام کرد که امروز اعلیحضرت [illegible]
بکن میروند و بعد از دو روز خواهند آمد و معذرت بسیار جسته گفت چون حاجی ملا علی و آقا سید صادق
اصرار دارند اولی اینست که چندی در اینجا باشید و تشویش نکنید آقا سید مهدی گفت اگر مطمئن
نبودیم چرا باینجا میآمدیم قلب ما آسوده است چه اگر کشته شویم فی سبیل الله هستیم و اگر نکشند شما را
از ما سوی چشم پوشیده راضی بقضا و تسلیم شدیم بلایش را بجان خریدار و فدا کردن جان را موجب دیدار
محبوب میدانیم نه از بستن محزون و نه از رستن مسرور میشویم این سر ما و آن شمشیر شما ما حاضریم
در دادن و شما قادرید در گرفتن آنچه مصلحت مملکت خود میدانید معمول دارید نایب السلطنه چون
این بشنید گفت همان است که مکرر اظهار داشتم دولت ابداً خیال تعرض شما نیست اینهم
رای بسته سخنهای ملاها است و شاهزاده بطبقه پائین رفته بوزیر نظام و غیره گفت والله من طایفه
شناتر مرگ ازین جماعت ندیدم و نشنیدم گویا جان در نزدشان بقدر خردلی قیمت ندارد
در آن اثنا میرزا عبدالوهابخان نصیرالدوله و آقا علی امین حضور آمدند شاهزاده همین حکایت را
بآنان اظهار داشته چنین گفت چه کنم که دولت قدر نمیشناسد خدمتی کردم که کسی تا بحال
نکرده این شخص ثانی رئیس این طایفه است که با تدبیر بدست آوردم و اگر دولت یک کرور خرج
میکرد دستگیر نمیشد و تا جنس دولت است احدی از این گروه جسارت اقدام بر خلاف نمیکند و امان
نیز توصیف و تمجید همی از خدمات خود نمودند و روزی دیگر کس فرستاد میرزا ابراهیم خان نوه
میرزا ابوالحسن خان ایلچی را که یکی از بستگان مخصوص وی بود حاضر کردند و از او پرسیدند
آیا تو هم ازین طایفه با بیستی جواب گفت بابی نمیشناسم و اطلاعی ندارم شاهزاده
دستور داد کدخدا یعنی کربلائی محمد بزاز مذکور حاضر شد و از او استفسار احوال میرزا ابراهیم

خان

۱۸ ج

سال سی و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

ودر آغاز به دستور وی ملا محمد رضا را حاضر کردند و نشست و از او سؤالات بسیاری نمودند و جواب مطابق
طبیعت وی بود به صراحت بیان هر یک را جواب داد تا سخنش بدینجا رسید که جمال بهی در مدت چهار
ساعت هزار بیت آیات مانند قرآن از لسان و قلم معجز بیانش صادر مینماید و معتمد الدوله با نهایت
غرور علم و جاه و مال و نسب و تنوع تکبر و استهزاء سخن ملا محمد رضا را چند بار تکرار کرد که در چهار
ساعت هزار بیت آیات مثل قرآن از لسان و قلم معجز بیان خود نازل مینماید و در این موقع
آقا میرزا ابوالفضل را وارد ساختند نشست و شروع به سخن کرده خطاب به معتمد الدوله نموده گفت
آیا تعجب حضرت نواب والا شاهزاده کبیر از جهت این محقق است که کلام خدا را علامات
و نشان و شاهد و بیاناتی است که آنرا از کلام خلق ممتاز سازد و جدا نماید و در هر کلام که این علامات
و اثر و خاصیت و ثمر مشاهده شود ولو یک سطر باشد حجت است و اگر آن علامات را نداشته
باشد ولو هر قدر فصیح و بلیغ و بدیع الاسلوب و ملیح باشد و خواه به سرعتی از لسان و قلم جاری گردد
و یا بتأنی و تفکر صدور یابد معتمد الدوله گفت بلی صحیح است و شما کلام خدا را از کلام بشر به چه
علامت تمیز میدهید و جدا میکنید میرزا ابوالفضل گفت حسب قانون مناظره ایضاح و بیان
اینمسئله بر حضرت اجل اشرف میباشد زیرا حضرت رسول به وحی رب العزة چنین فرمود ان
کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین
و با اینکه شهادت کلمه من دون الله مفهوم و معلوم است که مراد از شهدا کیست و مقصود
از مماثلت چیست بحضور حضرت والا عرضه داشته میپرسم که اگر مقصود مماثلت و مشابهت
در شئون کلام عربی میباشد که فی المثل اواخر کلام بواو و نون مانند یعلمون و یا یاء و نون
مانند صادقین و الف تنوینی در حالت نصب مانند بصیرا و امثال ذلک تمام شود

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق ۱۸ ام

اکل و شرب چای را وصف کرد معتمدالدوله پرسید آیا مردم عکا اعتقاد احترام مینمایند و شیخ
شرحی در کیفیت خضوع و خشوع ولات و حکام و ارکان حکومت و قاضی و مفتی و معاریف عکا
نسبت به غصن اعظم بیان داشته گفت در هر هفته اتفاقاً یکبار غصن اعظم از شهر عکا عزم زیارت
جمال ابهی نموده مسافت قرب نیم فرسخ تا قصر بهجی پیاده طی مینمایند و پاشاهای معظم و ارکان محترم
و علمای ممجد و بزرگان بلد نیز در عین گرمی هوا باتفاق ایشان پیاده به بهجی میروند و باداب خضوع
لایوصف بحضر ابهی تشرف میجویند و خویشتن را لایق و مستحق درک حضور محترم نمیشمارند و از
سخنان شیخ تمامت حضار خصوصاً معتمدالدوله غریق حیرت و تعجب شدند و مجلس را سکوت
عمیقی فرا گرفت و میرزا ابوالفضل بیانی در باب حجیت قدرت و نفوذ مظاهر الهیه نمود و معتمدالدوله
با لحنی آمیخته بتعجب و غضب بسم جمال ابهی زبر برده پرسید آیا ایشان حجت عصرند میرزا پرسید
که اگر ایشان نباشند پس حجت عصر کیست و حدیث ماثور لولا الحجة لساخت الارض باهلها را
خواند معتمدالدوله گفت علما حجت اند میرزا گفت علما را در شعب عقیدت و مدارک دینیه
اختلافست و هیچیک مدعی مقام الهام و قائمیت نیستند و در حجت عصر اختلاف و تعدد نشاید
و مقام الهام و مبعوثیت من جانب الله باید و من خود یکی از علمای زمان هستم و معتمدالدوله و نائب السلطنه
هر دو تصدیق و اعتراف بمقامات علمیه اش نمودند و میرزا در خصوص عقیده عامه بحیات محمد بن
الحسن و اقامتش در شهر جابلقا و غیره بسط مقال داده آنرا مخالف رای حکما و عقلا بیان کرد و معتمدالدوله
خود تالیفات در جغرافیا داشته نتوانست بشهری موهوم تمسک جوید لاجرم بمسئله خاتم النبیین
و معجزات و نیز علامات ظهور قائم تمسک کرده موضوع سخن را تغییر داد و میرزا تمامت امور مذکوره را
حل کرده جوابهای مقنع و مسکت داده و شمه از الواح ابهی نازله در حق خود را خواند و معتمدالدوله

سخن

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هق

و شهادت فاسق فاجر در حق دیگری مسموع نیست تا چه رسد نسبت بظهور آنچه موعود جمیع کتب و صحف میرزا
وزیر صدا نیسه و این بیان حکم نزول صاعقه داشت جمیع خاموش و مدهوش ساخت و در چهره فرهاد
آثار سخط و غضب نمودار گشت چنانکه از جای بر جسته بی اختیار در تالار قدم زد و نایب السلطنه نیز
برای اطفاء فتنه برخواسته با معین و سایرین نشستند و میرزا ابوالفضل با ملا رضا و شیخ ابوالقاسم
بمنزل خود عودت کردند و فرهاد میرزا معتمد الدوله اعتیاد بعبادت داشتند و قساوت را با هم توام
داشت و در سفرهای حکمرانیش بسا اتفاق افتاد که چون میخواست مشغول باقامه صلوة فریضه شود محکوم
حکومتی مقصری را حاضر کردند و او امر بقتل داده مشغول بنماز شد و محکوم را در حضورش سر بریدند و
در حالیکه ادعیه در تعقیب نماز میخواند سر بریده‌اش آوردند و گاهی چون از او میپرسیدند که مقصر را
به چه نوع بقتل برسانند سر ببرند یا طناب بیندازند یا شکم پاره کنند استخاره مینمود و هر نوع را
که خوب میآمد جاری میکرد و بسا در اثناء اشتغال بنماز باشاره حکم قتل میداد و حسام السلطنه و
دیگران نیز در اجراء اعمال قساوت نادر النظیر بودند و بالجمله بدین طریق مناظره و محاجه اکابر شاهزادگان
و اعاظم ارکان دولت با مجوسین مذکور روز و شب مستمر شد و اخیراً در مجلسی منتهی الطلب معجزه و
خوارق عادات گردید و اجابت اقتراح معجزات را با دلّه منقوله از کتب مقدسه رد کردند و حجة بالغه را
کتاب و معجزه عمومیه را قیام و استقامت و نفوذ امر و شریعت و تربیت شمردند و ملا محمد رضا طرح
شد که آنان متحد و در تعیین معجزه متفق شوند و علی اغا یا کسبا از مقصر ابهی بخواهند و اگر انجام
نپذیرفت او از اعتقاد خود برگردد و او را بقتل آرند و نایب السلطنه التزام ملا رضا را برای
میرزا ابوالفضل گفته رای او را خواست و او جواب گفت که با چنین التزام و تعهد ملا رضا
برای چه مسامحه مینمائید و یکی از مجالس مناظره در حجره مذکوره خانه نایب السلطنه که منتظر میرزا

ابوالفضل

سال چهل و یکم

واقعات سال ١٣٠٠ ه‍ ق ١٨م

تغییر و تبدیل داد و هر قدر احباب اصرار کردند که آنچه ما میگوئیم بنویس جواب گفت آنچه نوشتم
عین گفته شما طبق مصالح میباشد و صورت مکالمات را با عکس چسبانده نزد شاه برد
و در همان روز حکم شد که تمامت مظلومین را بانبار ببرند ولی برای اینکه آقا سید صادق طباطبائی
مذکور درگذشت در آن روز نبردند و کیفیت وفات ناگهانی وی چنین شد که در پنجم ربیع الثانی
احتراقی در قلبش پیدا گشته بستری گردید روزی بعد حرقت نزول نموده مرض تنگی نفس
در پا ظهور نمود و روز دوازدهم بدماغ صعود کرده تولید خوف و بیم گردید و پیوسته فریاد برکشیده
میگفت ایوای بابیان مرا کشتند ایوای قطعه قطعه ام نمودند و عریضه نزد نایب السلطنه
فرستاد که اینطائفه قصد قتل مرا دارند و شاهزاده چند دسته مستحفظین نظامی برای
حفظ وی روانه و مامور کرد و در شانزدهم تنفس متحول بشقاقلوس گردیده ازین جهان
درگذشت حسب الامر دولت سه شبانه روز دکان و بازار شهر را بسته مراسم عزاداری
بجای آوردند و روز هیجدهم جنازه را از محله سنگلج که خانه اش بود حمل کرده در حالیکه راهها
پر از گل و بیرون شهر پر از برف بود اغلب علما و افراد و تجار اطراف عماری پرده زده گروهی
از یهود را برانداشتند که بلغت خویش در جلو جنازه نوحه گری کردند و بدینطریق تا بقعه
شاهزاده عبد العظیم برده دفن کردند و روزی بعد از وفات سید صادق پنجاه تن فراشان
قرمز پوش مامور شدند آن بیست و پنج تن احباب مظلوم را در میان گرفته هر یک نفر را
دو تن فراشان از دو طرف پنجه در پنجه آنها جسته از منزل نایب السلطنه تا دم سبزه میدان
که انبار شاهی است رساندند و در معبر و گذرها انبوه تماشائیان مجتمع بودند و احباب و اغیار
همه در نگاه داشتند که برای قتل میبرند ولی پس از واقعه ناگهانی سید صادق

شاهزاده

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

۱۸ م

پیغمبر یا پسر پیغمبر باشد ناچار باید که در زنجیر نمایم در انبار بسته کنده و زنجیر میباشند نه اسباب جمالی
و چون مامورم معذورم و اگر شما راست میگوئید و بخشید خود را از حبس نجات دهید آقا سید مهدی
گفت چرا حضرت عیسی و امام حسین و امام موسی کاظم خود را از چنگ اعدا و حبس خلاص نکردند
و امثال شما همیشه مامور و معذور بودید چه در مکه چه در کربلا و غیر آنها و آنچه کردید حسب امری بود که
از مراکز خود داشتید پس حاجب الدوله بیوزباشی گفت الشلاق را بیار و او آورده بدستش داد
قدری وزن نموده گفت این سبک است در رو بیاور و یوزباشی گفت محکم بزنم حاجب تازیانه را
بدست یوزباشی داده رفت و یوزباشی دستور داد صندلی آوردند خود نشست و بدو تن
از فراشان قسی القلب گفت تازیانه برداشته بیایید و توجه بآقا محمد جعفر شیرازی نموده گفت ای
بدکیش انبار جای صافان و پاکان نیست بلکه محل دزد و قلاش و سفله و اوباش است
و بفراشان امر داد او را تازیانه بزنند و دو سخت دل بتمام قوت و شدت وی را با تازیانه بزدن
گرفتند و چون پایش بکنده و گردنش در زنجیر بود و حرکت نمیتوانست سر خویش را روی کنده
گذارده تحمل و استقامت نمود چنانکه لب بتکلم و تظلم نگشود تا قریب بپانصد تازیانه زدند و
یوزباشی متغیر شده سپند آسا از جای جست تازیانه از دست فراش بگرفت و آقا محمد جعفر را
مخاطب ساخته گفت ای بابی پوست کلفت استقامت بمن میفروشی حال بر تو معلوم
میدارم و با تمام قوتش قریب سیصد تازیانه بر پشت آن مظلوم غریب بنواخت و صدائی از وی
نشنید و دستش از کار افتاد و دمی بیاسود پس خطاب باستاد حسین دباغ کرده گفت چون
خانه اصلی شما اینجا است البته غذای اصلی شما هم شلاق میباشد بفراشان زنید و قریب
چهارصد تازیانه بنوع مذکور بر او وارد آوردند و صدائی از او نشنیدند باز یوزباشی بخشم آمده

باو

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۴۰۰ ق ۱۸ م

زنجیر سنگ در راه لازم است ولی علت و سبب فتنه و آشوب غریب جدیدی بود که دو نفر سید هم داخل بود
نمود و کسانیکه موجب هنگامه و فساد مذکور شدند چون دیدند که دولت موافق رضای شان رفتار نکرده
و از فوت آقا سید صادق نیز آتش کینه شان مشتعل گشت نیرنگی بکار بردند که رعیت را از دولت
متنفر و دولت را از ملت بدگمان نمایند و شبانه چند مکتوب در درب خانه های علما انداختند
و ابلاغ کردند که فلان مبلغ از نقود برای جهاد فی سبیل الله لازم است باید مبلغ مذکور را فردا در فلان
مکان گذارید تا در این طریق بمصرف رسانیم و آن مکاتیب بدست نایب السلطنه رسید و جمعی از
غلامان و فراشان را به بازار فرستاده و هشتاد و سه نفر آهنگر و آقا محمد کریم عطار را گرفته
نزد او بردند از ایشان پرسید که این مکاتیب خط کیست و ایشان سوگند یاد کردند که ما ابدا
اطلاعی از مکاتیب و امور مذکوره نداریم و بعد از تهدیدات بسیار ایشان را بانبار انداخت و
عباسقلی خان سرتیپ بانبار در آمده آنها را شکنجه گرفته صاحب خطوط را مطالبه کرد و فهرست
اسما که قریب پانصد نفر بود با عکسهائی که از صد و پنجاه نفر میرزا ابوالفضل گرفته بود نشان داده
گفتند باید همه را باسم و رسم بیان کنید و بدست دهید و ایشان بعضی را منکر شده برخی را
باجمال و ابهام گفتند آنگاه صورت اسما و عکسها را نزد ملا رضا بردند و سؤال کردند او جواب چنین
گفت که تمامت این اشخاص بابی اند ولی در پای سماور و نزد وقایع نویس عکس جمعیتی از ما را
نزد آقا سید مهدی برده گفتند اسامی هر یک را در بالای عکسشان بنویسید او جواب داد که
این عمل مخالف ادب و احترام است و من نخواهم کرد و نام هر یک را بیان نمود و چون بعکس خودش
رسید تبسم کرد و عباسقلی خان سبب پرسید او جواب گفت که خودم هستم آنگاه از سایر
عکسهای متعلق باحباب طهران پرسید او جواب گفت که من اهل این شهر نیستم و این اشخاص را

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق ۱۸م

در طهران غوغا و همهمه برپا بود چه عمال اداره نظمیه و غلامان حکومتی پی دستگیری بابیها افتاده هر سو جویا و پویا
شدند تا هر که را یابند گرفتار نمایند و در آن احوال مسعود میرزا ظل السلطان که بنوع مذکور شاهزاده اکبر و
در درجه اولی متنفذ و مقتدر و حکمران چندین ایالت مملکت بود در شورای دولتی چنین اظهار داشت
که علی القطع و الیقین بهائیان دشمن شاه نیستند بلکه آنکسانی دشمن شاهند که متعرض ایشان میشوند
من تحقیق رساندم که این گروه مردمی ستمکش و مظلوم میباشند و ابداً سر کاری با امور دولتی ندارند
و خود بحضور شاه چند بار عرض نمود که اذیت این طائفه ابداً موافق مصالح دولت و مملکت نیست
و من در اصفهان بتحریک میرزا حسین امام جمعه سه تن از ایشان را کشتم و با اینکه خودم تقصیر کار نبودم زخم
هلاک شد و ضرر و خسارت کلی بمن رسید و اهل اصفهان بر من شوریدند بنوعی که جانم معرض تلف
رسید و امام جمعه خود ببدترین مرض و سخت ترین الم از جهان رفت اولی اینکه دولت ایشان را
بحال شان واگذارد اگر فی الحقیقه براه ضلالت و باطل اند از میان رفته نیست میشوند و اگر بجاده
حق و صوابند مخالفت و معارضت روا نیست و گذشته ازین امور الحال در این شهر بابی
نیگیرند بلکه هر که را صاحب مال و ثروت می بینند اخذ مینمایند و این اعمال موجب فساد رعیت
بیچاره است و بنا علی هذا شاه حکم نمود که دیگر متعرض این طائفه نشوند و آن قدر که گرفته اند
بس است ولی اظهار و اصرار ظل السلطان و صدور امر شاهی موجب مضادت نائب السلطنه گردید
و همت بر ادامه حبس محبوسین نهاد و نیز از جمله اموریکه سبب رفع تعرض دولت نسبت باحباب
گشت واقعه هلاک سلطان مراد میرزا حسام السلطنه مذکور بود و او برای مغلوبیتش در مقابل
ادله و براهینی که میرزا ابوالفضل و غیره در مجمع و محضر نائب السلطنه اقامه کردند و سخنانی که از
علما رضا شنیده بغایت حقد و کینه برافروخته در شورای دولتی بمقابل اظهارات ظل السلطان

بمجاب

سال چهل و یکم

وقایعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

۱۸ م

از آنجا بمشهد خراسان فرستادند و مجلس عزاداری و سوگواری در مسجد شاه گذاشتند و سه روز همه وزراء و امراء و علما و عظما حاضر شده صرف قهوه و قلیان و ناهار نمودند و در روز سوم ظل السلطان از طرف شاه رفته مجلس را برچید و بالجمله چند روز بعد از فوت استاد مهدی و آقا محمدکریم بدخالت و وساطت و شفاعت حاجی ملاباشی مرخص و آزاد شدند و باقی محبوسین مذکور در انبار باقی ماندند و عده از نسوان بهائیات دلیر که در طول مدت حبس مظلومان همت برسانیدن خوراک و پوشاک و نقدینه و اخبار و غیرها گماشته سعی در استخلاصشان همی نمودند بقوت و همت تمام اقدامات خود را ادامه دادند و آنان مادر و زوجه حاجی ملاعلی اکبر و نیز خواهرش و زوجه استاد محمدعلی و هم مادر آقا محمدکریم عطار ره ، و زوجه آقا حیدرعلی برادر حاجی ملاعلی اکبر و خاله آقا محمدحسین قدار صاحب دیوان و زوجه آقا میرزا محمدعلی و زوجه آقا ملامحمد عطار و غیرها بودند و در این میان خدمات و اقدامات مادر آقا محمدکریم که مخصوصاً برای استخلاص آقا سید مهدی بکار برد اعتبار داشت و با وجود کبر سن و ضعف بنیه در حالیکه تازه از بستر بیماری برخواسته بود محرک سایر نسوان بهائی شد و آنان را با خود باینجا و آنجا برده و مکرر بسفارت انگلیس رفته سفیر را برای استخلاص آقا سید مهدی برانگیختند و نیز عریضه بشاه همی دادند و بدیوانخانه عدلیه پی در پی تظلم کردند و بالاخره در یوم بیست و چهارم جمادی الاولی هنگامیکه شاه بیدرقه ظل السلطان تا قصبه عبدالعظیم رفت چون مراجعت بشهر مینمود ده تن از زنان مذکور در معبر کوکبه شاهی ایستادند و همینکه موکب شاه نزدیک رسید خواهر حاجی ملاعلی اکبر عریضه بسر دست بلند کرده نزدیک فراشان سواره جلو شتافت و هر قدر سعی کردند که او را دور کنند نتوانستند و چوبی چند براو نواختند و پلیس ها رسیدند سعی و اصرار کردند که بکناری رود مصرتر شد عاقبت با پشت کتاره بشدت زدند و چادرش را دریدند

و ادبا

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

۱۸ م

و فراشان و غلامان قصد شان را ندانسته متعرض نشدند و چون موکب شاهی رسید عقله عرایض را
بیرون آورده تقدیم کردند شاه را از این جسارت و تدبیرشان بسیار خوش آمده با آقا دائی ابراز گفت
عریضه این دو را ببرید دستور داد که در شهر جواب بگیرند و آنها در شهر نزد آقا دائی بیاید رفتند
شاه و نایب السلطنه دستخط کرد که پدر ایشان را مرخص نماید و اطفال مذکور با آقا دائی التماس
کرده گفتند که شاه چند بار دستخط نمود ولی نایب السلطنه مرخص نکرد لاجرم آقا دائی خود دستخط را
نزد نایب السلطنه فرستاده اظهار داشت که شاه مرا مامور نمود که این دو نفر را مرخص کنید لذا
نایب السلطنه بابا را فرستاد و آنها را حاضر کردند و بایشان گفت بد بگوئید تا شما را مرخص کنم
جواب گفتند که ما در روز اول گفتیم که شخصاً بد نگوئیم ولی بر هر که کذاب و ظالم است و هر که حلال
خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرد لعنت بلکه صد هزار لعنت باد نایب السلطنه گفت این
تزویر نزد من نفروش میرزا نصیر الدوله حاضر بود گفت اعلیحضرت والا دیگر جای سخنی باقی
نگذاشتند شاهزاده گفت شما ملتفت نیستند اینها حلال و حرام این شخص را حلال و حرام
خدا میدانند و صادق و مظلومش میخوانند مشهدی حسین گفت اگر این سخن راست است
دیگر چه اعتراض دارید و اگر کذب است ما بر هر که دروغگو است لعن کردیم نایب السلطنه گفت
یکنفر فراش هر دو را نزد میرزا عبدالرحیم امام جماعت مدرسه مرحوم محمد حسینخان مروی ببرد
تا فتوی و حکم بیابند و هر دو نزد علمای مذکور همان کلمات را تکرار نمودند و او عریضه بشاه
نوشت که اینها نفر بابی نیستند و فراش هر دو را با عریضه علمای عشرت آباد نزد آقا دائی
برده و او بشاه رساند و حکم مرخصی هر دو صادر شد و بدینطریق آنها در روز بیست و نهم
جمادی الثانیه وارد خانه خود شدند و مدت حبسشان سه ماه و یک روز بطول انجامید

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

۱۸ م

داده بمشیرالدوله وزیر اعظم عدلیه مکرراً دادخواهی و شکایت بردند روزی متظلم در دیوانخانه
عدلیه رفتند مشیرالدوله پرسید شما کیستید جواب گفتند ما زنهای بابی ها هستیم مشیرالدوله گفت
شما خود در عریضه نوشته‌اید که شوهران ما از طایفه نیستند و حال اقرار مینمائید و من شاید برای شما
اقدام نافعی بکنم و لکن بجائی دیگر اینگونه اعتراف و اقرار نکنید چه که مصلحت شما نیست و روزی زوجه
میرزا زین العابدین جراح بدرب انبار رفت تا میرزا را ملاقات نماید و مستحفظین مانع شدند و او اصرار کرد
عاقبت چوبی چند بر او نواختند و روزی بعد نزد مشیرالدوله رفته تظلم نمود مشیرالدوله جواب داد که من
بنواب والا نایب السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ عرض کردم ایشان وعده فرمودند که ملا محمد و میرزا
زین العابدین را مرخص کنند [illegible] نایب السلطنه ملا محمد و میرزا زین العابدین را
خواسته نهایت تغیر و تشدد و گفت شما مرخصید اما باید در این شهر نمانید درب دکان و حجره شما را
هم که مهر کرده‌اند باز و [illegible] که باز کنید و آمدند پس از چهار ماه الا دو روز که در حبس بسر بردند مراجعت
بخانه خود نمودند و باقی در حبس بودند تا آنکه در روز دوشنبه پنجم شعبان شاه بعزم مشهد از طهران
خارج شد و یوزباشی ابراهیم مستحفظ انبار ملا محمد رضا را ببهانه اینکه با سایر محبوسین مکالمه کرد قریب
سیصد تازیانه بر بدن زد و او با وجود کبر سن و ضعف جثه تظلم بلکه تکلم نکرد و نیز آقا میرزا مرتضی
قمی را قریب صد تازیانه نواخت او نیز لب نگشود و آقا شیخ ابوالقاسم را نیز چند تازیانه زد و
مقداری تغیر و تشدد کرده رفت و از آنسو پدر میرزا مرتضی شیخ اسدالله قمی را که خواجه بوده و
برای بیان مسائل قوانینه شرعیه در حرم شاهی راه داشت واسطه قرار داده توسط یکی از حرم
چهار عریضه بحضور شاه رساند و شاه بنایب السلطنه دستخط کرد که اخوان قمی را مرخص نمایید و
دستخط را نایب السلطنه بتعلل و تسامح بی اثر گذاشت و در دستخط چهارم شاه چنین نوشت

نا

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق ۱۸م

شبهه نیست خلاص او را مصلحت دولت نمیدانم و چون ظهیرالدوله از نایب السلطنه تا...
شد در ضمن عرایض دیوانخانه بحضور شاه استخلاص محبوسین را خواست و شاه دستخط کرد که
انشاءالله بعد از مراجعت از مشهد و ورود بطهران قرار کلی درباب این طایفه داده خواهد شد مطمئن
باشند زوجه و ام الزوجه حاجی ملاعلی اکبر عریضه نیز بنایب السلطنه نوشته استدعای مرخصی
آخوند را نمودند و نایب السلطنه بام الزوجه وی گفت حاجی ملاعلی اکبر کافر و دخترت بخانه اش
حرام است به دیگری شوهر بده و او جواب گفت من دیندارتر از داماد خودم احدی ندیدم اگر او کافر است
پس دینداری در عالم نیست و دخترم از او چند طفل صغیر دارد و سپس چون آقا محمدابراهیم امین السلطان
درین سفر شاه بخراسان در قریه مهر سبزوار بمرض سل درگذشت شاه شغل و منصب وی حتی
لقب امین السلطانی را بامین الملک پسرش داد و لقب امین الملکی را بپسر کوچکترش برگزار
نمود زوجه حاجی ملاعلی اکبر عریضه بشاه نگاشته و عریضه نیز بامین السلطان جدید جوان عرض
نمود و تظلم و استدعای استخلاص آخوند کرد و عریضه شاه را در جوف عریضه اش نهاده و سفط
پست روانه مشهد مقدس نمود بعد از چندی امین السلطان مکتوبی بامین الدوله نوشت و دستخط
شاهی را خطاب بنایب السلطنه که حاجی ملاعلی اکبر را از حبس رها نماید ارسال داشته مرقوم کرد
که شما خود دستخط را نزد نایب السلطنه ببرید و حاجی ملاعلی اکبر را البته مستخلص سازید تا آسوده
خود و عائله اش بدعاگوئی شاه مشغول باشند و معذالک نایب السلطنه عذر پیش آورد که
این اشخاص باهم دستگیر شدند و باید متفقاً مرخص و آزاد گردند و انشاءالله بعد از ورود شاه
همه یکبار از حبس بیرون میآیند و بالجمله بموجب اقدامات مذکوره بعد از مراجعت شاه از
سفر مشهد مقدس جمیع محبوسین خلاص و رهائی یافتند و آقا سید مهدی نیز از کل

خوش

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

۱۸ م

الی الله و این سجن اعظم فرستاد و همچنین در رفتار و ذئب تفکر نمایند که ذئب ارض طا
که بنصایحش معروف ملاحظه کنید معذلک حلول غافل بشعور نیامده اند و از بحر
ودادمان بالمره محروم اند آنجناب باید در جمیع احوال بافق اعلی ناظر باشید و برحسب
امر قائم قیم باثنا ... معانی هر نفسی که از شما در سبیل الهی برآید لدی الله محزون
و مکنون این گلباره های عالم که بجنود و صفوف ظلم محفوفند بلامات آب
از هم بر نیفتد بیک شعله نار غرور بسوزد و آتش حرص و هوی منطفی گردد
سبحان الله معذلک مشتبه شده و مشغولند من غیر جهت قصد نفوس راسخه مطمئنه
نموده اند از اسرار التی ... جرم کرده اند لعمرالله حبس کرده اند لعمرالله سجن بالجنت
دانسته اند و ظلم را از آیات عدل شمرده اند چه که در سبیل حضرت محبوب بر اثنا
وارد شده آنچه وارد شد طوبی لمن یحبهم و یذکرهم و یحمدهم و یتقرب الیهم انه
من اهل الفردوس الاعلی فی کتاب الاسما یشهد بذلک مظلوم الآفاق الذی سجن
فی السجن انه لا اله الا انا العلیم الحکیم البهاء علیک و علی من معک و علی الذین
ما ذلتهم اشارات القوم عن صراط المستقیم انتهی خ ادم فی ۲۹ شهر رجب سنه ۱۳۰۱

و نیز در لوحی دیگر که در جواب عریضه حاجی آخوند مذکور بعد از استخلاصش از حبس در طلب اجازه تشرف
بعکا صدور یافت خطاباً له چنین مرقوم هو الناصر القدیر یا ایها المسجون فی
سبیلی ان استمع ندائی انه یذکرک فی حین احاطته الاحزان من کل الاشطار
ثم اخرجکم من السجن لیعلم الغافلون انهم غیر معجزی الله انه یبشرهم فی هذا الحین
بعذاب الیم لا تحزن من الذین کفروا و اعرضوا سوف یرون ما قدر لهم من لدن

مقتدر

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هق

بودند سبحان الله اگر بقول آن نفوس تصدیق نمائیم ظهور امر اعظم و اکبر اعلی و ابهی
مشاهده نشود و نیز جمیع حجبات بالغه کامل و تمام بادی یقولون ما قالوا من قبل صفحه ۱۱۶
انسان بی بصر ولی انصاف حکم معدوم بر او شده و نشود امرا ینکه باین صفات موصوف
باشند بمثابه قبور و فراعنه بوده و هستند ظاهر بکلل و باطن بقرآن الخ خادم ۲۹۷ نسخه ۱۳۰۲
وقوله عز بیانه از آن ارض کلمه بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب حیرت شد لو ترا
والا معتمد الدوله فرهاد میرزا درباره مسجون فرموده آنچه ذکرش محبوب این مظلوم با
ایشان و امثال ببیاد کم ملاقات نموده آنچه در نظر است دو بار در منزل محله
شمیران که حضرت مظلوم بوده تشریف آورده بودند کره اولی عصر یومی و کره ثانیه یوم جمعه صبح
تشریف آورده و نزدیک مغرب مراجعت فرمودند ایشان عالم و آگاه اند نباید
بغیر حق تکلم نمایند اگر بعضی خدمت ایشان رسید این کلمات را امام وجه از
قبل مظلوم مذکور دارد هو العلیم الخبیر یا ابن الملک حضرتک رأیتنی من قبل کاحد
من الناس لو تتوجه الیوم تراه بنور لم یر احد من الظهور و بنا دلا ادری نفس من
اشعلها و لکن المظلوم یدری و یعرف و یقول الظهور بارادة الله رب العالمین
و اوقدها بید القدرة یسمع من زفیرها ما الله تدانی الوعید مکلم الطور ینطق فی سدرة
الظهور و القوم اکثرهم من الغافلین یا امیر قد کنت سائلاً امر الظهور حتی کنت
وانذا افضنی نعمة الله تلما رفعت و انی سمعت من کل الجهات یا ایها النا
فی السدرة طوبی للارض تشرفت بقدومک و لنفس فازت بندائک و لوجه توجه الیک
قم و قل یا ملأ الارض لیست افکاری افکارکم و لا امشی فی طرقکم اذکروا ما وعدتم به

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق ۱۸ م

ایمظلومان دست گشودند از آنجمله در سروستان فارس که مرکز جمعی از شجعان و دلیران قوم بود و اعدا پیوسته انتظار اقتضاء وقت و تحصیل وسائل را داشتند موقع را مناسب دیده بنا حمله و هجوم را گذاشتند و احباب مدافعت نمودند و کار از محاوره و مشاجره بمنازعت و مجادلت کشید و خبر واقعه بحکومت شیراز رسید و حکمرانی فارس با سلطان حسین میرزا جلال الدوله بن ظل السلطان از جانب پدرش بود و میرزا فتحعلی خان صاحبدیوان پیشکاری وی را داشت و ماموری علیخان نام برای تحقیق احوال از شیراز بسروستان فرستادند که دستخوش القاآت کذبه و تطمیع و تهییج اهالی گشت و اخبار واقعه را موافق میلشان بحکومت ابلاغ نمود و حکم صادر شد که مظلومین را بشیراز ببرند و چهار تن از بزرگان و دلیران و فدائیان اینطایفه کربلائی حسنخان و کربلائی صادق و مشهدی سلیمان و غلامعلی خان را متعدیا بردند و لدی الورود در باغ ایلخانی شیراز نزد صاحبدیوان حاضر کردند و او بعد از سؤال و جوابی چند حکم داد تا گماشتگان ایالتی چوب و فلک حاضر نمودند سه تن اول را بفلک بسته چوب زدند و چون نوبت بغلامعلی خان که جوانی دلیر جسور و فدائی این امر و دختر زاده کربلائی حسنخان و هم از خویشان کربلائی صادق مذکور بود رسید آتش غیرتش برافروخت و هنگامیکه پاهایش را بفلک بسته بلند کردند برآشفت و نسبت بحکمران کلماتی سخت باین مضمون گفت که خود تحقیق کرده برائت ما و طمع و غرض ورزی مامورین را دانستی و عالما عامدا باذیت مظلومین پرداختی و روشن و واضح ساختی که بسجیت و عقیدت امثال شما با جور و ستم بر بندگان خدا سرشته و آمیخته است لاجرم وی را بقوت و شدت تمام زدند آنگاه هر چهار را بمجلس برده با حاج غنی و سایرین شریک کنده و زنجیر نمودند و غلامعلی خان چنان شیفته و سرمست از محبت و بندگی بجمال ابهی بود که بر جلد هر یک از بازوانش مصراعی از این بیت را برنگ

ازرق

سال چهل و یکم ۳۲۰

وقایعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق   ۱۸ م

خوانس [illegible] لاجرم به تدریج آتش افروخته منطفی گردید.

فتنه در یزد

و در بین ایامی که شاهزاده ظل السلطان بنحو مذکور در طهران بود علماء با مکاتیب شکایت از اقدامات
میرزا علیمحمد ورقا شهیر که چندی در آن حدود تبلیغ میکرد نزد حاجی ملا علی کنی مجتهد مشهور طهران فرستاده
اظهار داشتند که مردمی کثیر را بامر بهائی دعوت و هدایت و علی ملاالاشهاد با علماء محاجه و مناظره
نمود و اگر شاه امر بقتل او ندهد ما خود با کزلک آمده جامه زندگیش را از هم بدریم و مجتهد مذکور نامه‌ها را نزد
شاه فرستاده و او ظل السلطان را طلبیده گفت باورنگ تلگراف دستور ده این شخص را بگیرند
و از [illegible] حکمت است حقیقتش مجهول دارند لذا ظل السلطان با براهیم خلیل خان سابق الذکر که
از جانب وی حکومت یزد داشت چنین تلگراف کرد که میرزا ورقا را گرفته در منزل فراشباشی توقیف
توقیف نموده بدست وی بسپار تا باصفهان مراجعت کرده دستور دهم و حاکم مذکور میرزا ورقا را
در نواحی یزد دستگیر ساخته بنحو مزبور توقیف نمود تا آنکه ظل السلطان بمرکز حکمرانیش اصفهان رفت
و ورقا را از ابراهیم خلیل خان طلبید و مغلولاً باصفهان وارد کرده محبوس نمودند و ظل السلطان وی را در
محضر خود احضار و شخصاً تحقیق کرد و ورقا باقتضاء مصالح وقت جواب داد و ظل السلطان چنانچه
ضمن واقعه طهران آوردیم بامید نیل آمال و مقاصد سیاسیه خود در آن ایام با احباء لفظاً حسن سلوک مینمود
و برای خلاص ورقا اقدام کرده شیخ محمد باقر مجتهد (ذئب) را واداشت که بشاه عریضه نموده استخلاص
وی را خواست و خود نیز بمضمون عریضه فرستاد که میرزا ورقا مردی شاعر و طبیب و سیاح است و آنچه
معاندینش خبر داده‌اند صرف بهتان و افترا بود و تعرض و آزار بوی مخالف عدالت و بی‌موجب
و علت است ولی معذلک شاه حکم بآزادی ورقا نداد و او چندی در اصفهان محبوس ماند و بالاخره

زن

سال چهل و یکم

وقایع سال ۱۳۰۰ ه‍ ق — ۱۸ م

با تعلیم و دستور مخصوص برای دستگیری اینطایفه در عشر آخر شهر ربیع الثانی ۱۳۰۰ از طهران عودت بمرکز
حکمرانی خود کرد و تلگرافی از شاه خطاب بوی بدینطریق رسید که گیلان و مازندران جنگلگاه و بیکارگاه
من است اینطایفه ضاله یا حبس است یا اخراج بلد و چند روزی بعد از ورود اقدام بحبس و قید بهائیان رشت
و توابع نمود و گماشتگان حکومتی و اشرار و مفسدین را فرصت بدست آمده پی غارت خانه و دکاکین
منتسبین بامر آستین بالا زدند و نخست حاجی نصیر قزوینی از بقیة السیف قلعه طبرسی که وصف احوالش
در بخش سوم نگاشته گردید با پسرانش آقا علی و نیز میرزا حسین هدی و میرزا مهدی و ملا مجید و ملا
رستمعلی و میرزا باقر قصاب و برادرانش حاجی میرزا علی و میرزا علی اصغر و برخی دیگر از معاریف اینطایفه را
از حجره تجارت و شغل و خانه هایشان بحبس حکومتی کشیده کنده و غل نمودند و در لاهیجان میرزا
علی اشرف عندلیب و کربلائی بابا و آقا محمد تقی و میرزا آقا محمد صادق قزوینی را دستگیر کرده زنجیر
گردن و بازوان انداخته با پاهایشان از زیر شکم مرکب بسته بسوی رشت آوردند و اهالی آن قصبه
و قرای واقعه در آنجا را نیز بظلم و ستم بر ایشان بیگناه وادار کردند و حین ورود برشت نیز انبوه
زن و مرد صغیر و کبیر در بازار و معابر برای تماشا ایستاده دست و زبان بسوء ادب گشوده خار و
خاشاک بر سرشان همی ریختند و والی محترمین و متنفذین بلد را دعوت کرده هر یک بمناسبت
شأن خود بر صندلی زیر تخت شادمان و خوش نشستند و در چنان حال مظلومان را وارد
بارگاه جلال ساختند و والی بعد از سخریه و استهزاء آنان را نیز در انبار حبس نمود و عدّه مجموع
محبوسین رشت بعلاوه چهار تن مذکور بچهل و یکنفر رسید و روزی دیگر آقا سید عبدالله بروجردی
و حاجی سید خلیل قمی از احباب بباب محبس رفته دراهمی چند بزندانبان دادند و بنام تماشای
محبوسین داخل شدند و برادران دینی خود را زیر غل و زنجیر و کند مشاهده نمودند و زنجیرها را بوسیده

رادن.

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

۱۸م

نوشته بود و در دل شب با جماعت از روشنی چراغ نفتی کم روشنائی خوانده مناجات و طلب خلاصی می کردند
و با روح رضا و تسلیم مسرور و شادمان گشتند و چندی ایام بر این منوال گذشت و برخی از آشنایان و مردم
نیک فطرت اقدام در خلاصیشان نمودند و تا چون ماه رمضان رسید دختر والی بیمار شد والی نذر کرد
که هرگاه دخترش صحت یابد محبوسین بابیه را مرخص نماید و دخترش شفا یافت لذا چهار تن را مرخص
و رها نمود و آقا میر سید محمد علی امام جمعه که مردی حکیم و عارف و شاعر بود و با خط نغز ابراز ملاطفت می نمود
آقا علی (ارباب) بن حاجی شهید مذکور را از حکومت طلبیده در محضر جمعیت خود از روی تجلیل و
مدح کرده درحقش چنین گفت مردی باین درجه از دیانت و امانت و خداپرستی و عبادت در این بلد
نشان ندارم بجز این هر کس هر چه گوید محل اعتنا نیست و من انوار حقیقت اسلام را در سیمای با تقوای
ایشان مکاشفه و یقین می بینم و به بشارتی نیز استخلاصش ساخت . باری از خبر شجاعت او و برخی دیگر
از احباء و هم با خرج درهم و دینار همگی مستخلص شدند چنانکه بعضی از ایشان هر چه از متاع دنیوی
ذخیره داشتند بوالی دادند و بعد از استخلاص محتاج بقوت خود و عیالشان گشتند و فقط پنج تن از
محبوسین آقا علی اشرف عندلیب و آقا سید مهدی اصفهانی و آقا سید عبدالله بروجردی و دو تن
دیگر باقی ماندند که در طول مدت مدیده متدرجاً مرخص و آزاد گشتند و مدت حبس عندلیب تقریباً
دو سال شد و فقط آقا محمد صادق قزوینی را مدت بیست دو ماه در حبس گذشت و در محبس جان سپرد
و جسدش را بیرون کشیده در قبرستان دفن کردند و مستخلصین را نیز غالباً امر بکلاه و وطن دادند و عده
از آنان بسوی عشق آباد پناه بردند .

فتنه در قزوین

عباس میرزا ملک آرا
برادر ناصرالدین شاه از جانب کامران میرزا نایب السلطنه حاکم قزوین شد و علما معرضین معاندین
از اهالی بهیجان و در صدد تعرض و طغیان بعموم احباب آمدند و در آن اثنا کاظم نام خواهرزاده ملاعلی

جابر

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

۱۸ام

وپس از چند روز بحاجی ملا اسمعیل حجة الاسلام گفت آنچه از طائفه بابیه یقین دارید صورت اسامی بدهید تا گرفتار
کنم ومجتهد دری چنین جواب داد در این شهر از این طائفه احدی نیست چه در سنین اولیه حکومت وقت
همه را کشتند خانهایشان را آتش زدند وچونکه از مجتهد مذکور نومید گشت توجه به آقا میرزا افضل [illegible] بعد از
نموده مطلوب خود را از وی خواست ومشارالیه مقدار قریب سیصد نفر از شهر واطراف صورت داد وحکمران
صورت اسما را بحجة الاسلام ارائه داشت وحاجی مذکور ورقه را گرفته پاره نموده گفت مشارالیه از طرف این
عداوت این مردم را متهم کرده ومن ضامنم اگر بابی باشند هر کجا که شما یا دولت طلبیدید روانه نمایم وشما
بلا تأمل ضمانت نامه مرا تلگراف کنید من ضامن ایشانم وهرگاه فسادی از این افراد ظاهر شود من خود
دولت خواهم بود وحکمران قول او را ناچار پذیرفت وبساری رفت ودر آنجا از آقا ولی کلانتر صورت
اسامی بهائیان ساری وتوابع را خواست واو از بهائیان مشهور قریه ارطی وماه فروزک جمعی را صورت
کرده ودر آن مجلس آقا میرزا احمدی کارپرداز دولت روس وعثمانی حضور داشته اظهار نمود که موافق
قول آقا ولی تمامت اهالی مازندران بابی اند واین واضح است که مبنی بر غرض میباشد وحکمران
چون این سخنان بشنید صورت اسامی را پاره کرد وبعد از چند روز باشرف رفت واخبار مذکوره
بسمع بهائیان بارفروش وساری واطراف رسیده گمان بردند که فتنه مانند طهران وغیره ودر نظیر آن
نخواهد شد ولی سهام الدوله حکمران بعد چند روزی دیگر از اشرف بساری آمد وشبانه منتظر میرزا
دیوان بیگی را با محمد حسنخان بن میرزا مسیح ومیرزا عیسی خان وآقا ولی کلانتر با چهار صد نفر سوار کرده سار بلو
مأمور داشت که بجنگل اطراف مهیا ونهان ومنتظر وصول دستوری باشند وعلیخان نوری تفنگدار
باشی او نیز نیرنگی موثری ریخت تا بیرحمت بهائیان توابع را طبق صورت مذکوره اسیر نمایند
وحین الاقتضا سواران مذکور را نیز مأمور دارند وآن نیرنگ چنین بود که علیخان لباس تجارت

دربر نموده

سال چهل و یکم ۳۴

واقعات سال ۱۳۰۰ ه ق

۱۸ م

آنکس را که چنین اعتقاد دارد و همچنین با آنکه چنین نسبت بما میدهد مگر در میانه شما زنی خدیجه یا سکینه
یا رقیه نام نیست ما هم از بدو ولادت چنین اسماء داشتیم و مردم جاهل و کاذب و متعصب بما
تهمت زدند و امثال این نسبت را بمردمان ما نیز دادند بآنکه نامش اسدالله است اسدالله
الغالب و آنکه علی است علی بن ابیطالب و هرکه محمد است محمد رسول الله و عیسی عیسی
روح الله میخوانند هر دلیر رشیدی را حضرت عباس و هر جوانی را علی اکبر و هر وجیهی را یوسف
و آنکه علیل و بیمار است امام زین العابدین و حتی برخی را جبرئیل گفتند و حکمران توجه بوجه
علاعلیجان که خواهر آقا سید بزرگ مذکور و بلقب علویه مشهور بود نموده پرسید توئی
خاتون جواب گفت مادرم نامم را خاتون نهاد حکمران پرسید تو خویش را خاتون صحرای
محشر میدانی جواب گفت استغفر الله من اگر کنیز خاتون محشر محسوب شوم زهی افتخار ولی
از ذریه ایشان هستم و اگر بدین یقین نداشتم امروز که بدین حالم یقین حاصل کردم و در الحال دست بر
سر دخترک صغیرش گذاشته چنین گفت ای حکمران اگر بگمان شما مردان ما گناهکارند از زنان
چه عصیانی ظاهر شد که اسیر و مقید بزنجیر شوند و هرگاه زنان عصیان کردند این اطفال صغار در همه
ادیان معصوم و بی گناه میباشند و هر بادین و یا بدین بر حالشان ترحم مینماید و حضار از
سخنانش متاثر شده بیکدیگر همی نگریستند و سهام الدوله گفت همه این مورد تهمت است
که بشما زدند بروید آزاد و مرخصید و از انسوا اهالی ماه فرزک چون اوضاع جاریه را ملاحظه کردند
از بیم سواران و غارتگران حاصل زراعت و مایملک خود را در جنگل متفرق و مختفی کرده پراکنده
شدند و اهالی قرای دیگر آن اشیاء را یافته همه را بسرقت بردند و بعد از چند روز که غلامان
حکومتی در جستجوی احباب بهر سو میشتافتند قلندری را یافتند که در کوچه با قدم میزد و مجذوب با

بابی

واقعات سال ۱۳۰۰ هـق سال چهل و یکم

۱۸ م

بیست و ششم [روز] در آنجا محبوس بودند و احباب طهران برای رهایشان همی کوشیدند و خواهر حاجی ملا علی کنی مذکور همه روزه با نجار نزد ملا علیجان رفته تفحص احوال ایشان نموده آنچه از غذا و دوا لازم میشد فراهم مینمود و از آن سو سهام الدوله هم بدستور کامران میرزا خود را در سمنان بموکب همایونی رساند و از حسن تدبیر و شجاعت خود شمه معروض داشته اظهار نمود که اگر تجرّی در اقدامات مذکوره و اخذ رئیس بابیان با هنر و زرنگی تاخیر میشد قطعاً در سال سرباز و سوار و توپخانه دولتی مشغول گرفتاری اشخاص میگشتند شاه گفت پس از تحقیق قضیه و ثبوت عصیان و طغیان ملا علیجان چنانچه لازم است ویرا بجزا رسانند هفدهم شعبان نایب السلطنه بطهران مراجعت نمود و روز چهارشنبه بیست و یکم ملا علیجان را طلبیده گفت در بابی بودن تو شکی نیست جوابی بگفت نایب السلطنه متغیر شده گفت تبری کن تا ترا با خلعت و مستمری و لقب حجت الاسلامی مرخص کرده و آنچه از تو و بستگانت غارت کردند پس دهند ملا علیجان چنین جواب داد که من آن نیستم که دین را بدنیا بفروشم و نایب السلطنه دستور داد او را با نجار برگردانند و شاه در دامغان چنین تلگراف کرد که رئیس بابیه مازندران را با نه نفر دیگر آوردند و آنچه سعی کردم بد نگفت شاه جواب تلگراف کرد که آنچه جناب حاجی ملا علی حکم کند مجری دارید و در عصر روز چهارشنبه خواهر حاجی آخوند نزد ملا علیجان رفت او گفت امروز فردا روزی سه بار نزد ما آیند و روز پنجشنبه بیست و دوم شعبان آن هنگام ظهر نایب السلطنه بملاقات حاجی ملا علی رفت و ما وقع را بیان کرد و صورت تلگراف شاه را نیز نشان داد مجتهد مذکور گفت چون اقرار دارد و شاه هم اظهار علم میکنید قتلش واجب است لذا در سه ساعت بغروب مانده همانروز نایب السلطنه دستور قتل داد و میرغضب با چند تن فراشان و یک نفر نایب انبار نایب السلطنه رفته ویرا بیرون

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

آورده گفتند حکم بقتل تو شد اما بیرونه اگر بدگوئی تو را نکشیم جواب داد که کشته شدن منتهی امل من است
چگونه ممکن است زبان بنالایق بیالایم آنچه بشما حکم شد مجری دارید پس ویرا از راه بازار بمیدان معروف بچال
تپوق بردند و در تلی حرق تعوین: بتنه ضعیف نحیف زنجیر گران در گردن داشت و میرغضبان دو طرف
زنجیر را بدست گرفتند و با سرعت و بشاشت چهره افروخته بمیدان فدا میشتافت و دم بدم با فراش
و نایب گفت و شنید میکرد که موجب حیرت دوست و دشمن شد و جمعی از اسرائیلیان و پارسیان تماشائی
و غیرهم از مشاهده آن حال تنبه و متفکر شدند و تا مرزا جان و با اقبال بآئین امر گشتند و درین راه دو نفر با آن مظلوم رسیده
گفتند نایب السلطنه میگوید از هر جا در راه اگر پشیمان شده بدگوئید شما را مرخص و آزاد کنیم جواب داد آنچه گفتم
همان است تا بمقتل مذکور رسید و از میرغضب مهلت خواسته آب طلبیده وضو گرفته تلاوت
آیات و مناجات مشغول گشت و مبالغی نقد بمیرغضب داده اشاره کرد که بدانچه مامورید عمل نمائید
باز نایب بدو گفت بدبگو تا شما را مرخص نمایم چون بحال مناجات بود بدست اشاره کرد که محال است
لذا در همان حال مناجات دژخیم حنجرش را با خنجر قطع کرد و جسد غرقه بخونش بینداخت و انبوه مردم
تماشائی هجوم برده خاک و آهن همی بر او ریختند و چون خبر قتلش را بنایب السلطنه رساندند دستور
داد که محبوسین همراهان آن شهید آقا سید آقا بزرگ آقا میرخلیل آقا سید حسین آقا میرعبدالله آقا
میرحسین استاد نورالله را با ستن غیر بهائی آن زکریا محمدتقی آقا گل از انبار مخصوص ری با انبار شاهی
برده بجند و غل نهادند و از آنسو بهائیان طهران از شهادت ملاعلیجان خبر یافتند و خواهر حاجی ملا علی اکبر
با سوسن باجی مذکور در همان عصر پنجشنبه بپایدار رفته خویش را بروی بدن آغشته بخون آن مظلوم
غریب افکنده شیون کنان از خون حلقومش بروی خود مالیدند و مردم اخلاط هجوم بایشان کرده
سنگسار نمودند و فراشان متحفظ ایشان را از روی جسد کشیده دور کردند و شدت بسیار نمودند

دادند

سال چهل و یکم ۳۴۶

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

حاصل نبود ولی نفوذ و اجتماع و فعالیتی در آنان مشهود نگشت تا آنکه چندی قبل از این تاریخ ملا بهرام اختر خاوری ساکن قریه مریم آباد از توابع یزد فائز بایمان گشت و با قدرت مالی و وسعت اطلاع دینی و معروفیت در حسن و اعمال یزدان پرستان بتبلیغ این امر پرداخت و در این تاریخ ۱۳۰۰ شاه سیاوخش مهربان از شناختگان پارسیان اطراف یزد نیز ایمان آورد و شروع نفوذ و نشر این امر مابین پارسیان آغاز شد و بین احبای پارسی و اسلامی مراوده در محافل و مجامع مستمر و دائم گردید .

قریه امزاجرد همدان

و نیز در این سال داود قلی بیک علی اللهی و میرزا گل محمد از بزرگان قریه امزاجرد همدان بدلالت محمد بیک بیوک آبادی داخل در این امر شد آنگاه طالب بیگ و کربلائی نصرالله سپس عباس بیگ قبول نمودند و متدرجا جمعیت و مرکزیت برای این امر در قریه مذکوره حاصل شد و اهالی متعصب ورزیده بمیل لعنت احباب قیام و اقدام کردند آنانرا از دخول در حمام عمومی منع نمودند و بسبب لعن بر زخمه آب دهن بر سر و رویشان در حین عبور و مرور انداختند ولی بالاخره قدرت و جمعیت امر در قریه مذکوره قرار گرفت .

آغاز بنای شهر عشق آباد و تجمع بهائیان در خاک روسیه

چون دولت روس ترکمنستان را تصرف نمود بر جائیکه اکنون شهر عشق آباد است و موقعش مقتضای بنای شهر داشت خواست بلدی بنیاد کند که مطابق بلاد متمدنه غرب خیابانهای مستقیم هندسی و ابنیه رفیعه داشته مرکزی برای حکومت شرقیه شان گردد پس زمین را نقشه بندی مهندسی کردند و اعلان دادند که هر که خواهد دولت با وی مساعدت با عطاء قطعه از زمین بنوعی سهل و مشید نماید و مردم ایران در روسیه از هر سو بدانجا رفته خانه و آبادانی نمودند بهائیان ستم کشیده ایران

سال چهل و یکم ۳۴۸

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۱

افنان مذکور منصرف از اقدام گشت و بالاخره استاد علی اکبر و استاد محمد رضا وارد عشق آباد شدند و از
منتسبان حاجی عبدالرسول یزدی آقا محمد رضا اصفهانی و معدودی دیگر رسیدند و برای شروع بنا
و بناء و مؤسسات قطعه زمینی از حکومت خواستند و تجارتسرائی عالی برپا کردند و آن شهر جدید بسرعت نامه
ترقی و توسعه یافته مردم بسیار از هر سو روآوردند و سکونت و عمارت و تجارت گرفتند و پس از دو سال
جمعیت بهائیان در آنجا مزداد شد و دار التجاره ها و ابنیه و عمارات چند بنا کردند خصوصاً افنان کبیر
و آقا سید احمد و حاجی سید مهدی و حاجی میرزا محمد علی از افنان اراضی بسیار خریداری نمودند و بالاخره
در سال ۱۳۰۵ مطابق دستور واصل از جمال ابهی عزم بناء معبدی نمودند و حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله
رئیس بالخاصه حاجی میرزا محمود زرندی بعشق آباد آمده قطعه وسیعه از اعظم ام ترکمانان ابتیاع کرده
صد منات خریدند و بنائی نهادند و احبا در نهایت حریت که آرزوی آنرا در ایران میکشیدند
بتبلیغ و امر حاضر شده بتلاوت مناجات و ذکر کار پرداختند و آن زمین معروف بزمین اعظم و اولین
مشرق الاذکار رسمی بهائی گردید و نام عشق آباد در ایران مثل امر بدیع در انظار نشان داده و آن شهر
اولین بلاد از خاک ترکمانیه روسیه از طرف خراسان است و بر دامنه شمالی جبالی واقع شده که
فاصل مابین خراسان و آن مملکت میباشد و چنانکه مینگاریم بهائیان مهاجر بعشق آباد در اندک
زمانی فیمابین سایر اهالی خصوصاً نزد روس و ارامنه و ترکمانان بحسن اخلاق و دیانت و امانت
در معاملات معروف و مشهور و معزز و محترم گشتند و جمعی در بخارا و سمرقند و غیره از بلاد ترکستان
شرقیه روسیه برای تجارت اقامت گرفتند و میدان تبلیغ در آن حدود باز شد بنوعی که آقا میرزا ابوالفضل
بعشق آباد و بعد بسمرقند رفته بتبلیغ و تألیف پرداخت و با مساعدت اولیاء روسیه بقصد ایجاد
مطبعه و روزنامه شد ولی اولیاء این امر در طهران صلاح ندانستند و بالاخره فاضل جلیل [illegible] بعشق آباد در

ورای

سال چهل و دوم

واقعات سال ۱۳۰۲ ه‍.ق ۱۸ ام

که هر دو از مستعدین بابیه و مبلغین امر ابهی بودند و در قریه حصار و نامق جمعی کثیر را مهتدی ساختند و در قریه
مذکور از مراکز اینطائفه شناخته گشت بنوعی که در بخش سوم ضمن شرح احوالشان آوردیم مورد حسادت
و معاندت علمای محل واقع شدند و کربلائی ابوالقاسم ملای حصار با حالتی افروخته از غضب و عناد
پیوسته بمخاصمت و معاندت کوشید و در مقابل علم و عرفان و ذوق و بیان ملا احمد تاب
مقاومت نیاورد و معهذا الک در تفتین و تهییج اهالی دمی آرام ننشست و بالاخره در سال ۱۳۰۱
صورت استشهادی مشحون بمهر و امضاء اهالی حصار راجع بضلال و اضلال معلم و بهائیان قریه
تنظیم کرده نزد علمای تربت حیدریه فرستاد و از آنان حکمی صادر نمود که معلم را از مسجد و منبرش
ممنوع دارند و چنین کردند و معلم ناچار دست از مرجعیت خود کشیده در خانه نشست و معاشرتش
محصور با جمع احباب شد و متدرجاً بتهییج و تفتین ملای مذکور اراذل انام و انبوه عوام در مشاهد
و معابر بتعرض اینطائفه پرداختند و بسقط گفتن و توهین نسبت بمعلم برخاستند و این نخستین
حوادث مؤلمه آنجا بود و بر احباب بسخت ناگوار و گران آمد و دو تن از جوانان بهائی بمرکز حکومت
در تربت شتافته تظلم کردند و حاکم که مردی بیغرض و سالم بود بنائب خود در حصار حکم داد که جلوگیری
از شرارت اشرار نماید و این اقدام موجب مزید هیجان عوام گردید و جوانان را لدی المراجعت
بحصار استهزاء و ضرب نمودند و هم سه تن از احباب را که بوساطت و اصلاح ذات البین برفته
نصیحت گفتند بشتم و لتم گرفتند و دو جوان مذکور باز بتربت شتافته تفصیل احوال نزد حاکم بیان
داشتند و شکایت از جور و جفای اعدا کردند و مجدداً حکمی از طرف حکمران برای رفع تعدی اشرار
صادر شد ولی کربلائی ابوالقاسم با نفوذ و قدرتی که داشت مانع از اجرای حکم گشته و اتباعش
بر جسارت و شرارت افزودند و با حالت اجتماع در کوی و برزن رفته هر کس از بهائیان مظلوم یافتند

زدن

سال چهل و دوم

واقعات سال ۱۳۰۲ هـ ق

بسوی کوه گریخت و از طریق مخفی بنامق شتافت و بخانهٔ ملا علی برادر معلم وارد شده ما وقع را بیان کرد
آنگاه بنهان رفته شرح ماجری را برای معلم حکایت نموده و از آنجا بتربت مهاجرت کرده و در عقب فرار
آقا سید محمد نبیل مذکور از حصار قسمتی دیگر از احباب آنجا نیز بعلت شدت بلیات متواری و پراکنده
شدند و جمعی در خانه‌های خود منزوی و برخی در منازل امن و سالم مختفی گشتند و ملا حمید ابن پسر نورس حسن
معلم چند بار دچار اشرار شده مورد ضرب و زجر شدید گردید و عاقبت ناچار بخانهٔ عم خود ملا علی در نامق
پناه جست و نیز جمعی از اشرار شبانه بخانهٔ ملا حسن بخشند تا او را بقتل آرند و او از دری دیگر گریخته
بمنزل حاجی میرزا حسن نام که مردی سالم و بی آزار بود ملتجی گشت پسران حاجی مذکور اشرار را متفرق نمود
داماد نامق داماد کربلائی ابوالقاسم ملای معاند مذکور حصاری که خود نیز ملا ابوالقاسم نام داشت ملای
مقتدر بود و زمینهٔ فتنه و فساد را مستعد کرده باتفاق مصطفی قلی و عبدالعلی بیگ از رؤسا اعدا عامهٔ
اهالی را تهییج نمود و عبدالعلی بیگ مذکور باین آرزو بود که کربلائی اسمعیل کدخدای نامق را که از استیلای نفس
بود بزمین زده خود کدخدا شود و با ملا ابوالقاسم مزبور کمال مساعدت کرده فتنهٔ عمومیه برپا نمودند
و تخت حکم صادر کردند که برادران معلم حق حضور در اجتماعات محلیه ندارند چه کافر و نجس میباشند و
اتفاقاً ایام عید نوروز رسید و حسب المرسوم جمعی از اهالی نامق بدیدار خویشاوندان حصاری خود آمدند
و در جا زمام و بسط کلام در رد امر بهی و سقط و افترا و اظهار بغض و عداوت نسبت باحباء دادند و پس کربلائی
ابوالقاسم ملای معاند حصاری مذکور با پسر قمارش مسمی بعبدالقهار و قرب شصت تن از حصاریان
برای بازدید بنامق رفتند و پسر عبدالعلی بیگ مذکور آنان را پذیره شده تجلیل نموده و بر سب و
لعن و تعرض باحباء تحریض کرده و تمامت جمعیت مذکوره بتحریک عبدالعلی بیگ بمسجد مجتمع
شدند و فریاد و فغان برکشیدند و عزم شورش نمودند و مسجد مزبور در جوار خانهٔ ملا ابوالقاسم برادر معلم بود

دیوان

سال چهل و دوم

۱۸م

واقعات سال ۱۳۰۲ ه‍ ق

دویدند و بمقصود رسیدند و نیز در هنگامیکه بنو مذکور چهار تن مزبور مدافعه مینمودند و هنگامه گرم بود خبر بملا ابوالقاسم برادر معلم رسیده از خانه بیرون آمد و اشرار دور ویرا احاطه کرده سخت مکسور و مجروح نمودند و بر ملا خلیل الله نیز که برای حفظ برادر جست و خیز میکرد ضرب شدید وارد ساختند و بالاخره جمعی از نسوان مؤمنات هجوم برده ملا ابوالقاسم را بخانه ملا علی انتقال دادند و ملا علی زخمهای برادر و خواهر را بسته در بستر خوابانید و در اینحال اشرار بیرون خانه اجتماع نموده خواستند در را شکسته داخل شوند لکن برخی از مردم بیغرض و خیرخواه ایشان را منصرف ساختند و در آن روز هنگامه فساد بهمین مقدار باخر رسید و در نیمه شب ملا فضل الله و ملا خلیل الله عودت بقریه کرده نزد ملا علی آمدند و او دستور داد که فی الحال متعاقب یکدیگر از قریه خارج شدند ولی بعلت مه و باران یکدیگر را در کوه گم کردند و ملا فضل الله خود را بکوه سرخ رسانده و بمنزل میرعلی نام از سادات رودسا محترم که مردی بیغرض و خیرخواه بود وارد شد و او مهربانی نمود و قضایا را بنایب الحکومه پیام کرد و او اقدامی در رفع غائله نمود و اما ملا خلیل الله بمغان نزد معلم شتافت و ما وقع را حکایت کرد و حصاریان مذکور که در ماتق بودند روزی دیگر باقوام خود پیغام دادند که بهائیان سر حق وکیل را شکستند و این ننگ و عار بر شما خواهد ماند لذا بهر سرعت که ممکن است اجتماع نموده بانتقام برخیزید و آنان بر پشت بام خانه های خود برآمده فریاد برکشیدند که هر که در خانه بماند و بقتل و غارت بهائیان برنخیزد سقف خانه را بر سرش منهدم کرده او را بقتل میرسانیم و اموالش را بغارت میبریم لاجرم بملا در یک قریب صد تن از اشرار با چوب بیل و کلنگ و اسلحه و ادوات جنگ هنگام غروب آفتاب از حصار بیرون شتافتند و هنوز نیم ساعت از شب نگذشت که وارد ماتق شدند و بخویشاوندان خود ملحق گشته با فریاد و فغان نیزه و سنان برافراختند

و بخانه

سال چهل و دوم

واقعات سال ۱۳۰۲ ه ق ۱۸م

ولی شادمان شدند چه که اسناد و مدارک برای مقاومت با معلم بدست آوردند و چون
بحصار رفتند بی گرفتاری باقی احباب در کوچه ها می گشتند و ملا محمد علی را گرفتار نموده خواستند
او را بقتل آرند لکن ملا مرتضی نام که مردی بی غرض و سالم بود ممانعت نمود و او را از چنگ
ظالمین بدین بهانه ربود که در خانه خود برده توبه دهد و بهائیان دیگر در خانه های مردم بی آزار
چندی پناهنده و مختفی ماندند و تاب نزد حکومت و اظهار شکایت بر ایشان میسر نبود
مگر بعضی از ایشان که قبلاً گریختند و نیز برخی از مردم بی آزار مانند ملا زین العابدین ناعقی که
با بهائیان دوست بود و چند تن از ایشان را بخانه خود پنهان و محفوظ داشت شبانه
در برف و باران شدید بترشیز رفت و ماجری را بحاکم اطلاع داد و حکومت رحمة الله خان
ناعقی را با دوازده سوار که همه از اهل سنت جماعت بودند بنامق فرستاد و سواران
مذکور وقت عصر رسیدند و رحمة الله ببالین نعش خونین ملا علی شهید که هنوز بی غسل
و کفن افتاده بود حاضر شد زار زار گریست و بستگان شهید را دستور داد تا جسد را
برای دفن بردند و شیخ عباس و ملا فضل الله و ملا یوسفعلی و سید حسن تندی [illegible]
چهارده روز جسد را بمشهد رساندند و رحمة الله خان با سوارانش شب در نامق [illegible]
کرد و روز دیگر رؤسای اشرار عبدالعلی بیک و عباسعلی بیک و مصطفی قلی و ملا محمد هادی را
که دخالت و مباشرت در آن اعمال داشتند دستگیر کرده با خود نزد حکومت ترشیز
برد و از آنجا بمشهد اعزام داشتند و کربلائی ابوالقاسم ملای معاند حصاری قریب
شصت تن از اهل حصار و نامق را با خود متفق کرده برای استخلاص توقیف شدگان مذکور
عزیمت مشهد نمود و برای تقویت صحت اعمال و مدعای خویش کتب و آثار غارت شده

سال چهل و سوم

وقایع سال ۱۳۰۳ هـ ق   ۱۸م

در توابع همدان

و در سال ۱۳۰۳ در قرای تابعه همدان مانند ساری قمش چپوقلو میرزا کندی
بواسطه نابت دیخان حسین آبادی این امر شهرت یافت و عده کثیری بهائی شدند و در میرزا کندی کرم بیگ کدخدا
بشر مشهور شده مورد تعرضات اعدا واقع گردید و شیرعلی بیگ نایب قریه برای اسکات و تسکین اهالی ویرا
با تنی دیگر از احباب نزد ملا مهدی جناب متصدی امور شرعیه قریه چپوقلو فرستاد تا کفر و ایمانش را بسنجد و
ملا مهدی از وی مسائل شرعیه اسلامیه پرسید و او همه را بخوبی جواب گفت و ملا مهدی در ورقه شهادت
بر اسلامیت او داد و کرم بیگ چون ملا مهدی را مردی سالم و بی آزار دید با وی در خصوص این امر صحبت نمود
و حسب خواهش وی کتاب ایقان داد و ملا مهدی فائز بایمان بدیع گشت و باین نام شهرت یافت و اهالی
از مراجعات شرعیه باو دست کشیدند و او در تنگی معاشش افتاد و مالک قریه روزی ویرا بخلوت طلبیده
چنین گفت اگر آنچه مردم درباره ات شهرت داده اند صحیح است اقامت تو در این قریه خطرناک بوده باید
بمحل دیگر روی و اگر کذب است اولی آنکه بمحضر شرع حاضر شوی و بدان طریق که دستور دهند تبری
کنی تا تمام مقرری در حقت دائر شود و اهالی نذور و نیاز آرند و ملا مهدی ناچار بهمدان رفت
و بمعلمی در بعضی مدارس پرداخته اقامت نمود و صاحب مکنت و ثروت گردید .

برخی از وقایع عکا و عظمت جمال اقدس ابهی

شیخ یوسف مفتی معظم معتقد متمول و شخص اول ناصره که ولات و پاشاهای ایالت شام
حین عبور بلد مذکور در ورود بحضرتش میخواستند و او با حدی اعتنا نداشت نوبتی بعکا وارد شد
و در مجلسی با غصن اعظم تصادف ملاقات و مکالمات یافته مجذوب وسعت علم و قوت بیان و حلاوت
اخلاق گردید و چون بناصره برگشت مراسله تکرار و اشتیاق با مراسله اظهار نموده رجا کرد که ایامی
چند در ناصره در عمارتش بسر برند و شخصی خاص بدینه اخلاص نفر فرستاد که بعز اضیافت

سال چهل و سوم

واقعات سال ۱۳۰۳ ه‍ ق

۱۸م

و جای بر حکمران ضیق شد و معاندین مفسدین بنای سعایت و فساد را نهاده نزد وی چنین گفتند که اینطرف خانه های متعدد دارند و جمعی از زائرین خود را برفاهیت نگهدارند و حکمران را بنصیحه مکرر از والی آنکه جانب حکومت را ملحوظ آرند و وسوسه در قلب حکمران اثر کرده صریحاً اظهار نمود که خانهٔ ایشان برای اقامت والی لازم است و برخی از اعضاء دائرهٔ حکومت نزد آنحضرت معروض داشت و ایشان اظهار قبول کرده چنین فرمودند تا خانهٔ دیگر جسته انتقال کنیم و در آن ایام والدهٔ ایشان (ورقهٔ علیا) بیمار و بستری بود و اطبا آمد و شد میکردند و آثار ضعف روز بروز شدیدتر گشت و در چنین حال پاشای کرد همه روزه کس فرستاده مطالبه تغییر خانه نمود و مفسدین معاندین را موقع پیش آمده ایقاد نیران فساد میکردند و چون والی که مردی نیک نفس بود شرح واقعه معروض افتاد چنین گفت که برای من خانه دیگر لازم نیست تا آنکه جمال ابهی بعکا آمده اقامت فرمودند و والدهٔ غصن اعظم بملکوت بقا صعود نمود و برای تشییع جنازه جمعی کثیر از بلد از مسلمین و مسیحیین و هم انبوه اهالی حاضر شدند در حالیکه قاریان قرآن در جلو جنازه و محصلین مدرسه با لحنی حزین بابیات عربیه ترجیع میکردند والی و اعضاء و افسران اطراف جنازه را احاطه داشتند بر دو سر دست برده بخاک سپردند و والی بزودی به بیروت برگشت و موضوع احتیاج بخانه از میان رفت و بعد از آن مفسدین دست کشیدند

و بعد هر پاشائی که در عکا حسن سلوک مرعی داشت زمان حکومتش طولانی و مورد برکت و کامرانی بود ولی اگر بضد که بنقض قیام نمود بزودی دست قدرت تکوین بازش کرد یک روز غصن اعظم نزد مفتی هشت والی را اسم بردند که همه بعد از سفر بعکا در مراجعت بشام معزول شدند و بعضی بزودی وفات یافتند مگر همان عزیز پاشا که در ادرنه مشرف شده بود و بعد از آن ترقی کرده والی بیروت شده و دو مرتبه بعزم زیارت بعکا آمد و بخدمت حضرت غصن اعظم رسیده و این مطلب را جمیع سکنهٔ عکا میدانستند که هر والی بعکا آمد در مراجعت از ولایت بشام معزول شد قبل [illegible]

سال چهل و سوم

واقعات سال ۱۳۰۳ ه ق ۱۸ م

توبه و انابه عرض کنند و در همان چند روزه مجلس مفتش باتفاق احمد فائق افندی از اجانب مامور تفتیش اعمال
پاشا شدند و خواستند بحضور آنحضرت برسند اذن نیافتند و در محل سکونت جسته همه روزه با استنطاق
پاشا و رفقایش و تفتیش امور مالی پرداختند و این مزید عبرت و حیرت مردم گشت که چگونه است
شخصی از خود اهل طائفه مأمور تحقیق و تجسس این امور شد و تمامت معاندین بمفسدین رسم پرسش
واقعات پیش آورده توبه و انابه نموده دعای آنحضرت را در حق خود خواستار شدند و مدیر تحریرات
حکومتی زن و عائله اش را بسرپرستی ایشان واگذاشته به بیروت رفت و همچنین برخی دیگر بمرکز
ایالت شتافتند که رفع تقصیر از خود کنند و در آنجا دانستند که بی عنایت و التفات ایشان
کاری نتوانند کرد و عرائض فرستاده توبه و انابه بجای آوردند و عنایت فرموده آنان را از مجازات
مستخلص فرمودند ولی پاشا و مدیر تحریرات معزول و مخذول شدند و آنحضرت عائله مدیر را سرپرستی
نموده بهمراهی دو تن از احبا به بیروت فرستادند و آنان همگی اظهار انفعال و خجلت از الطاف و
بزرگواری ایشان الهی نمودند سپس احمد پاشا اباظه بعکا آمده قریب دو سال حکمرانی کرد و چون در
بیروت وی را توصیه بحسن سلوک و آداب نمودند بکمال مراعات و اخلاص اظهار کرد و در ایام
حکمرانیش حاجی ناشد پاشا والی ایالت باز از بیروت در کشتی مخصوص بحیفا آمد و آنحضرت
بملاقاتش بکشتی رفت و والی اظهار محبت و خلوص نموده استدعا کرد که اخلاص و تحیاتش را
بحضور الهی معروض دارند و خواهش کنند که دعای خیر و طلب توفیق در حقش فرمایند و بحجره داخل
شد و خربوزه ممتازی که در آن هنگام کمیاب بود با دست خود بخصوصی بیگ برای تقدیم بحضور الهی
داد و او بواسطه [illegible] رساند و جمال الهی در حق وی دعای خیر فرمودند و بعد از چندی عارف
افندی متصرف عکا شد که والدش در سنین ادرنه بحضور غصن اعظم رسید و اظهار خلوص و مودت

بما

سال چهل و چهارم

واقعات سال ۱۳۰۴ ه‍ ق

۱۸ م

ثبات امر بدیع ابهی و دفع شبهات معارضین نشر دادند و در همدان و طهران و کاشان و یزد
جمع کثیری از آل اسرائیل و پارسیان در این امر درآمده یوما فیوما مزداد شدند و الواح کثیره خطاب بایشان
از ارض مقصود عکا رسید و مرکزیت عشق آباد و بادکوبه و بمبئی و رنگون و مندله و مصر و [illegible]
قوت یافت لاجرم بعضی از سایر طائفین و متعلقین و غیرهم را از جهت شدت عظمت و عزت
و وفرت فیض و افادت بکبر و غرور سر در جا بسر افتاد و از حدود خود تخطی کرده آغاز بلند پروازی نهادند
چنانکه در بخش لاحق ضمن احوال ایشان و هم در بخش نهم هر یک را بموقع مینگاریم و از آنجمله میرزا آقاجان
خادم بود که بعضی اقوال و احوال ناستوده از وی ترادیده و احبا بیکدیگر نقل و حکایت نمودند و این
موجب کدورت شدیده خاطر ابهی گشت و اجمال ما وقع چنین است که چون از ایام اوائل ادرنه
تا اواخر عکا عریضات و سؤالات احبا را خادم بحسب دستور ابهی جواب مینوشت و با عبارات
بلیغ و عمیق آمیخته بفارسی و عربی مشتمل بر مناجاتهای بدیعه و دلائل متقنه تزیین میکرد و در
طی مقال جواب هر سؤال را نقل از لسان مبارک مینگاشت و برخی از احبا گمان بردند که
الفاظ و معانی الواح مذکوره باستثنای آنچه از زبان جمال ابهی نقل نمود از خود اوست و برای
وی مقامی بس رفیع تصور کردند و او نیز رد نکرد و قبول نمود تا آنکه جمال ابهی همه را متذکر داشته
آگاه نمودند که تمامت عبارات الواح مذکوره من الف البدایة الی یاء النهایة املاء مبارک بوده و
خادم جز کتابت در آنها نصیبی نداشت و حضرت غصن اعظم از وی مکتوبی بخطش در اعتراف
بطریق مذکور گرفته نسخ متعدده کرده برای معاریف احبای بلاد فرستادند ولی جمال ابهی
آخر الایام از خادم مکدر بوده میل مشاهده سیمایش نکردند و هنگامیکه در بستر ناتوانی قرار داشتند
بنوعیکه مینگاریم غصن اعظم خادم را بمحضر ابهی برد و او خود را بر اقدام مبارکه انداخت و توبه

استغفا

[illegible]

... و چون معزول شده ... [illegible]

از

سال چهل و پنجم

واقعات سال ۱۳۰۵ هـ ق ۱۸ م

بنام مجتهد بخانه خود رفت و شاهزاده بجناب صلح خان را طلبید و صندوقچه را با تمامت محتویات بود داد و
تجسس کردند و دانستند که چیزی مفقود نشده آنگاه بوی دستور داد که اگر سید کلمه سوئی بشما گفت
احتیاط کن و جواب سخت بگو و خان با کمال اطمینان از تدبیر و قدرت حکمران با صندوقچه بخانه رفت
و عائله اش دور صندوقچه جمع شدند و از زیارت الواح و آثار شادمان گشتند و روزی بعد مجتهد مذکور
پیغامی سخت نزد خان فرستاده اظهار کرد که اسناد ضلالت تو بالتمام نزد من است و مفری برای
خلاصی از قتل نخواهی یافت جز اینکه امروز وقت عصر با جمعیتی از علما و مؤمنین در مسجد وکیل حاضر
و با حالیکه چکمه پر از ریگ بگردن انداخته بیک دست قرآن شریف را بلند کرده و بدست دیگر
شمشیر گرفته و با پای برهنه حاضر شوی و در محضر جمع توبه کنی و بد بگوئی تا از گناه تو درگذرم وگرنه حکم
شرع درباره تو مجری میشود خون تو و جمعی که در ورقه نوشته بحکم خودم ریخته گردد و خانمانت منهدم
و ویران شود و خان برای حسن اخلاق و ملایمتی که در نهادش بود جواب نگفت ولی میرزا یوسفخان
داماداش اجازت گرفته بدین نوع برای مجتهد جواب فرستاد که پیام شما برای خان بعینه پیام
ابن زیاد است برای حر ریاحی و اگر در درجه ابن زیاد هستی میتوانی مرا چکمه برگردن و قرآن و شمشیر
بدست برای توبه وادار به غضب کنی اما نه تو ابن زیادی و نه من حر و چون جواب مذکور بسید رسید

و دولت ایران جریده نموده صبح بضمانت جناب وکیل الدوله مستخلص شدند و مراتب اشتباهکاری عدلی
تقصیری خود را بحضور بندگان حضرت اجل امجد امیر مد ظله العالی معروض داشتند عدل حضرت اجل شامل حال ایشان شد
و وعده التفات فرمودند خلاصه امروز قبض دولت تومان را با ایشان رد فرمودند و بجناب آقا اسحق هم وعده خلعت
فرمودند قباله خانه اجناس عمل ایشان هم با مضای دولتی رسید بهر حال بحمدالله خیر گذشت بیچاره جناب محل عمی
و مساعدت کل حل شده اند خداوند قادر توانا خود پناه بیکسان است .

واقعات سال ۱۳۰۶ ه‍ ق سال چهل و ششم

بدون طلاق عقد کرده تصرف نمود و پس از ایامی چند بتحریک وی کربلائی حسن و کربلائی صادق سروستانی را دستگیر کرده نزد مجتهد مزبور بردند و او پس از اذیت و جفا آنها را نزد شاهزاده حکمران فرستاد و شاهزاده ایشان را چوب و افزوده حبس کرد و نیز پس از چند روزی مشهدی شکر الله کاشی را دستگیر و حبس نمودند

شهادت میرزا اشرف در اصفهان

میرزا اشرف از علما و مبلغین اخیر و در اصفهان مستقر و بحسنه تبلیغ میکرد و شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان حکمران چنانکه اشاره کردیم از همراهی اینطائفه نسبت بمقاصد سریه اش مأیوس و کینه در دل گرفت و حاجی سیاح که بفکر سلطنت او و صدارت امین الدوله بود سفر بعکا کرده ابلاغ مقاصد و تعهدات نزد محضر ابهی نموده جواب مأیوس آورد و بعداً و این را بهم گرفت که از همراهی چند که باور و غیره از امتناع کرد و نیز نسبت باین امر ایمانند و مستعد شد که بوسیله دست آویزی منظور حاصل شود و اتفاقاً تاریخی از مستعدین نزدیک وی بود حضرت آقا میرزا اشرف بهائی شدند و شاهزاده از این واقعه آگهی یافت و آنان با کتابی که از میرزا اشرف گرفتند طلبیده با شکنجه و آزار اقرار و اعتراف گرفت و از فراشباشی میرزا اشرف خواست و او با یکی از احباب ساده دل آشنا بود و بعنوان اینکه اطلاعات

از جمله محمد جواد قزوینی مورخ ۱۳۰۶ فرموده بنویس بجناب حیدر قبل علی علیه ۹۶۶ الابهی که از ملاقات شما با ... در صورتیکه واقع گردد احدی از دو جانب باید آگاه نشود و معاشرت با او جهراً بهیچوجه صلاح نه چه که همین معاشرت او با اولیا و از جمله یکی بود که علت شهادت شهید ۱۱۰ علیه من کل بهاء ابهاه شد و سبب قبض و گرفتاری در طا و رشت و مازندران گردید انتهی و فرمودند که از ... هم قطع مراتب نمایند و در هر خط طلی ذکر حکومت باشد محو کنید انتهی

و نیز در خط مورخ ۱۳۰۷ در باب ظل بهیچوجه نباید از او مطمئن شوند در حق اولیای الهی مانند حیه خوش خط و خال است :

سال چهل و ششم

۱۸ام

واقعات سال ۱۳۰۶ ه‍ ق

و خروجش از مذهب شیعهٔ اثنا عشریه دادند و پدر قدرت شاهزاده عباسقلی میرزا نصیحت و اصرار کرد که از اسراع در قتل
این مظلوم نکنند نشنیدند و لاجرم با حالت نهایت تأثر و تغیر از مجلس برخاسته بیرون رفت و چنین
امر سبب شد که به تحری حقیقت برخاسته فائز بایمان بدیع گشت و در این هنگام آقا نجفی ظل السلطان را
مهیا ساخته گفت چون کفر او ثابت است اگر اقدام بقتلش نشود طلاب مدارس دینیه میریزند
و او را قطعه قطعه میکنند و ظل السلطان بمیرزا اشرف اصرار کرد که لعن کن و برو میرزا اشرف گفت
من آنچه تکلیف خود دانستم گفتم و آقای نجفی گفت آنحضرت والا دیگر چرا معطل اید و شاهزاده رمضان
میرغضب را صدا کرده میرزا اشرف را تسلیم او نمود و رمضان وی را بمیدان شاه برده مصلوب ساخت
و هنگامیکه وی را بصلابه زدند صلیب شکست و ظل السلطان خبر برده گفتند که این واقعه دلیل بر عدم
میمنت این حادثه میباشد و او حکمی چند بر شقی در کالکت بجهت مبین از ذکر وی حکم سخت بضبط داد
و بالجمله پس از شهادت آقا میرزا اشرف آقا نجفی با جماعت طلاب رسیدند و جسد بخاک افتاده را
تکه تکه نموده گذشتند آنگاه عامهٔ انام تأسی بآن پیشوایان اقتدا جستند و آنچه خواستند وارد آوردند
آتش زده سوزاندند و استخوانهای در هم شکسته را برده در خرابهٔ واقعه در پشت مطبخ در گودالی
ریختند و دیوار بر روی آن خراب کردند و این واقعه شهادت میرزا اشرف که بعد از چند روز ایام
حبسش بود در یوم چهارشنبه ۲۱ صفر سال مذکور واقع شد و در بسیاری از الواح مذکور گردید
از جمله در لوحی ذکر میرزا اشرف شهید و ظل السلطان و حاجی سیاح است و هو هذا

هو المؤید العلیم الحکیم   یا حبیب علیک بهائی نامهٔ جناب سیاح بمحضر حاضر نوشته و
در آن نامه الطاف نیر تبریزی از ادکار قبل نموده جواب بآن نوشته و ارسال شد از حق میطلبیم او را
ساطع سازد از افکار کل مفسد عنود و کل ظالم مکار و مع ادعای آن شخص بر اعانت مظلوم

چون

سال چهل و هفتم

واقعات سال ۱۳۰۷ هـ ق ۱۸م

نمود و مجتهد مذکور در این سال حکم قتل کربلائی حسن‌خان را نوشت و حکمران شبانه آن مظلوم را مسموم نمود و علی الصباح جسدش را با همان لباس که در بر داشت بخارج بلد دفن کردند ولی بهائیان سر و سامانی قبر را پیدا کرده شبانه جسد را از زیر خاک بیرون آورده در نمدی پیچیده بسروستان نقل دادند و در باغچه همان شهید غریب دفن نمودند و گماشتگان حکومت پس از چهار ماه کربلائی صادق را نیز هلاک کرده بنوع مذکور در خارج بلد مدفون ساختند و محل قبر آن شهید مظلوم را چنان نمودند که معلوم احباب نشد

فتنه در قائن

در قریه سرچاه قائن برای مظلومان بهائی فتنه برخاست که سید غلامرضا از طلاب مدارس دینیه بیرجند کتاب ایقان از خانه ملا حسن بهائی بسرقت برده و فیمابین طلاب بیرجند تشهیر نمود و قیل و قال در میان ایشان افتاد چنانکه خبر بسمع امیر علم خان حکمران رسید و خواست کتاب را بدست آرد ولی میرزا قوشیدخان از دست طلاب ربوده مخفی کرد و بحکم حاکم مأمورین چند خانه ملا حسن را تفتیش کردند و کتاب نیافتند و او را با تنی چند از بهائیان بدار الحکومه کشیدند و حکمران چون از وی کتاب را مطالبه کرد و او تحاشی نمود حکم داد و برادرش را بستند و یکشب بحال ایستاده بی خوراک نگهداشتند و چند بار بشدت زدند آنگاه دو برادرش ملا علی اصغر و ملا محمد حسین را نیز بدار الحکومه برده بنوع مذکور بستند و پس هر سه را جدا جدا حبس نمودند و بالاخره میر علم خان از ایشان التزام گرفت که یا صورت تفصیلی اسامی بهائیان قائن را بالتمام بدست دهند و یا آنکه مبلغی گزاف از نقود تأدیه نمایند و باین شرط آنان را رها نمود و در مدت سیزده روزی که آزاد بودند عمل بهیچ یک از دو شرط مذکور نتوانستند و بتحیر بسر بردند و لاجرم حکمران در صدد دستگیریشان بر آمد و ملا علی اصغر را مدت دوازده روز بکنده و زنجیر مقید داشت و ملا حسن را بتخته کش مجبور نمود و ملا محمد حسین چون مریض و بستری بود مصون و آزاد ماند ولی ملا آقا بابا را گرفتار کرده با دو محبوس مذکور بزندان انداخت

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۷ ه‍ ق ۱۸ م

فارسی ذکر ختم این لوح بعربی در این مقام آنچه مقصود است ذکر میشود قوله تعالی حمد هزار بار و شکر مقصود
عالمیان را که شما را بر خدمت امر موفق فرمود طوبی از برای نفسی که حوادث عالم او را از محبت
اولیاء منع نکرد بتمام همت بر خدمت قیام نمود قسم بآفتاب حقیقت هیچ عمل عند الله مستور
نه کل مکشوف و جزای آن از قلم قدم مذکور و مسطور این ایام مجدد در مدینه عشق حادثه
رخ داده ان الثعبان فاعرفاه و لنعم مطلع عنایة مولاه فاسئل الله ان یؤید اولیائه علی
الصبر الجمیل و الاصطبار العزیز البدیع لازال مذکور بوده و هستی نسئل الله ان یقوی جسدک
و یطمئن قلبک و ینور وجهک و یطول املک انه هو السامع المجیب و المقتدر القدیر البهاء
علیک مرة بعد مرة و کرة بعد کرة من لدن غفور رحیم انتهی و این لوح مبارک در یومی رسید
که جناب ابن محمد رضا احباب و در بین اعظم تعرض کرده بود این لوح مبارک و آن تاریخ لوح دیگر در
محضر احباب تلاوت شد جمیع احباب متحیر که در عشق آباد هنوز حادثه رخ نداده که حق جل جلاله از برای
احباب طلب صبر و اصطبار میفرمایند هر کس بگمان خویش ذکری مینمود جناب آقا میرزا ابو الفضل در آن
محضر تشریف داشتند فرمودند محققا حادثه موحش عجیبی ظاهر خواهد شد و کلمه ان الثعبان فاعرفاه
و لنعم مطلع عنایة مولاه کاشف بر شهادت یکنفر از احباب است تا یار که را خواهد و میلش بکه باشد
و این امر چون محقق الوقوع است بلفظ ماضی ذکر شده باید مترصد بود که چه وقت اثر بیانات مبارک
ظاهر شود و در سایر الواح هم اشارات و تلویحاتی که مشعر برین مطلب است مشهود و معلوم بود منجمله
لوح حقیر بیاناتی است که دال برین مقصد ارجمند چون مختصر است همان لوح مبارک تماما مرقوم میشود
قوله تبارک و تعالی هو السامع العلیم الخبیر یا علی قبل اکبر ذکرت در منظر اکبر بوده
و هست قد فزت بلوح لاح من افقه نیر عنایة ربک الکریم چندی قبل لوح امنع اقدس

مخصوص

سال چهل و هفتم

واقعات سال ۱۳۰۷ ه‍ ق

۱۸ م

کدام ذکری مینمایند یکی میگوید امام زمان بابی ها کشتند دیگری میگوید سه روز دیگر زنده میشود بعضی بسب
و لعن مشغول اند بعضی بهم رسیده مبارکباد میگویند بعضی میگویند باید کار سایرین را تمام نمود دیگر حالات
این ناس خداناشناس در امثال این وقایع معلوم است مخصوص اهل سوق که اکثر اهل فسوق اند
کیفیت شهادت حاجی محمد رضا باین قرار است که عرض میشود جناب حاجی ببازار تشریف برده
چند شیشه گنه گنه جهت بخارا ارسال نمایند گرفته از بازار بسمت منزل مراجعت مینموده از
مقابل دکانهائی که اجاره همان دکاکین مذکور را جناب حاجی میگرفتند نزدیک قهوه خانه خانی
اصفهانی که همه اوقات محل اراذل و الواط است بغتةً دو نفر از اتراک چون گرگ خونخوار با
با خنجرهای آبدار بیرون آمده بر آن مظلوم جان نثار حمله نمودند از یمین و یسار و سینه و پشت
و پهلو زخم های کاری میزدند و خلق بازار جمع شده تماشا مینمودند و شادی مینمودند و بآن دو
پهلوان شجاع تحسین و آفرین مینمودند زیرا که جوانهای سی ساله با پیرمرد هفتاد ساله بی حربه
مقاومت نمایند منتهی شجاعت است که با این کمی سن بر او غالب آمدند جناب حاجی بیطاقت
شده بر زمین افتاده و جان را بجانان تسلیم مینماید و بزبان حال الآن قد حصحص الحق میگوید و
باین شهادت تفسیر بیانات جمال ابهی مینماید که در لوح میفرمایند ان الثعبان فاغر فاه و لدغ
مطلع عنایته مولاه واضح و آشکار نمود و تلویح کلمه مبارکه نسئل الله ان یقوی جسدک و یطهر
قلبک را از تحمل آن زخمهای کاری ثابت و مبرهن نمود زیرا که سی و دو زخم کاری بر آن جسد مبارک
وارد آورده بودند که یک زخم از آن زخمها برای شهادت کافی بود مثل آنکه پهلو را شکافته بودند
بقسمی که جگر و سپرز نمایان بود سینه را شکافته شکم را پاره پاره کرده باری اشاره یقوی جسدک
و یطهر قلبک مشهود است که اشاره باین مقام است و هکذا معنی یقول الملک ینور جبینک

سال چهل و هفتم

واقعات سال ۱۳۰۷ هـ ق ۱۸م

مشورت نمودند که تکلیف جهت عاقبت برین رای متفق شدند که بحکومت مزاحم نشوند زیرا عملی که واقع
شده مطلع است آنچه مقتضی قانون است خود اجرا مینماید لکن حزب فساد و اهل عناد باهم مشورت نموده
که حال چون باین عمل دست زده ایم باید کار را تمام نمائیم برخی ذکر مینمایند که باید بطور اجماع بیرون رفته
نفوسی که باین امر معروف اند بقتل رسانیم بعضی چهارده نفس را معین مینمایند بالاخره سه نفر را منتخب
نموده که حتما باید مقتول شوند و سه نفر هم جهت اجرا نمودن این عمل معین مینمایند که خود آنها مایل بودند
و باهم قرار میدهند که فردا بعد از ظهر ببازار رفته بوعده خود وفا مینمائیم روز دیگر طرف عصر ببازار بیایند
و آن سه نفر را که میخواهند مقتول نمایند جناب آقا مشهدی یوسف میلانی و جناب آقا میرزا عبد الکریم
اردبیلی و حقیر علی اکبر بنا یزدی اکثر احباب در آن حین در بازار بودند چون جمعیت احباب را ملاحظه مینمایند
و ایشان را متحد متفق مشاهده میکنند خائف شده از خیال خود منصرف میگردند چون احباب اراده
آنان را فهمیده بودند در محلی مجتمع شده مجدد مشورت نمودند رای صواب این شد که واقعه قتل جناب شهید
و کیفیت یوم بعد و اسامی محرکین که منشا این فساد بوده اند عریضه نمایند و بهیئت اجتماع نزد جناب
جنرال قمراوف روند فورا عریضه را مفصل عرض نموده باتفاق درب خانه جناب جنرال قمراوف
حاضر شدند دو ساعت بعد از غروب بود جنرال را دربان اطلاع داده فورا تشریف فرما شده
عریضه که پانزده نفر امضا نموده باسم جماعت عرض شده بود تقدیم نمودند ملاحظه فرموده اظهار

قمراوف والی مملکت خوارزم بجمیع احباب گفت من در این هفت سال کاملا حسن اخلاق شما را فهمیده ام ولی مرتکبین
کشتن باید در میان شما باشند و احباب بایشان ثابت و مدلل کردند که بائمه شیعه معتقد نمیباشند آنگاه دستور
دادند عریضه با امضاء نوزده نفر تقدیم نمودند و والی رئیس نظمیه تقاولوف فرمودند که اطراف محل اذکار احباب
مستحفظ مسلح گماشت و شهر را تحت حراست و مراقبت گرفت تا مرتکبین و محرکین فرار نکنند و در همان شب جناب دو نفر

سال چهل و هفتم

واقعات سال ۱۳۰۷ هق

۱۸م

چون حضرات مفسدین را بتدریج اخذ نموده بقزاقات میفرستادند تا اینکه همه را محبوس نمودند مستنطق هم صورت استنطاقات را نزد پرکورور ارسال مینماید پرکورور هم تقصیرات هر کدام را معین نموده خدمت جنرال قراوف ارسال مینماید جنرال هم به پطرسبورغ اطلاع داده خواهش مینماید که سود بزرگی جهت قطع این نزاع در اجرای حکم آن معین نمایند از تفلیس سود وایانی جهت رسیدگی و قضاوت این مطلب تعیین میشود که قاعده آن سود این است که مدت گفتگو و محاکمه باید بیست و چهار ساعت علاوه نشود سه شبانه روز هر شبانه روزی هشت ساعت و بعد هم احدی حق قبول کردن و یا بجای دیگر عریضه دادن ندارد الا نقض ماکان مستنطقان بعد از قلیل مدتی آن سود با جمعی از اجزاء وارد عشق آباد شدند از ورود ایشان قلق و اضطراب قلوب اصحاب فساد و اهل عناد را فراگرفت احباب هم در میان خوف و رجا بودند که آیا انجام کار چه شود بعد از چند یوم از نیستیه نیس پادلیقه تغییر داده و مذکور شد که از طلب هشتاد پادلیقه در خصوص این عمل بین داده اند که باید هر کس بدهم زبانی و مسلمان و ارامنه و یهود و روس از شهود و غیره که فردا در ساعت نه باید کل دروایانی مطلوب در خدمت سود در ستایل حاضر باشند یوم بعد متوکلاً علی الله عازم محضر سود شدیم لکن قلوب متوحش که مبادا وهنی وارد آید و یا کلمهٔ منافی حکمت ذکر شود و الا بر کل احباب یقین بود که جند الله غالب بوده و خواهند بود فانی در وقت خروج از بیت بعزم محل سود قرآنی حاضر بود از آن تفأل زده کتاب الله را گشودم در سر صفحه این آیه مبارکه مرقوم بود انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی هذه الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد و لا ینفع الذین ظلموا معذرتهم و لهم اللعنة و لهم سوء الدار دانستم که الحق نصرت با ما است و هر کس در آن محضر حاضر بوده میداند که مصداق آیه مبارکه جمیع در آن محل آشکار بود از قیام اشهاد از ملت اسلام و نصارا و یهود و بابی و از عذر و عجز ظالمین که میخواستند خود را از تقصیر خلاص نمایند لکن معذرت آنها پذیرفته نشد و در آخر حبس که سوء الدار باشد از برای ایشان مقرر و معین شد

خلاصه

سال چهل و ششم

وقایعات سال ۱۳۰۲ هق

۱۸ م
بودند فی الحقیقه از صنایع غریب بود و شش نفر مترجم روسی دان و ترکی دان و فارسی دان حاضر نموده بودند
که متفقاً بیکدیگر باشند که مبادا یکی بطور تقلب کلامی را ترجمه نماید خلاصه شهود هر طرف را بقانون تحلیف
قسم دادند جناب میرزا ابوالفضل گفتند شما هم حضرات بابی را قسم بدهید جناب میرزا ابوالفضل فرمودند
در شریعت ما قسم نیست اگر شخص متدین و صادق است بی قسم هم راست میگوید و اگر بی دین و
متقلب است قسم میخورد و دروغ هم میگوید بعد از قسم دادن بنای مکالمه و تحقیق گذاردند اول اهل بهاء
یک یک طلبیده با ایشان سوال و جواب مینمودند و بعد از ذکر مطالبی که هر یک نزد مستنطق ذکر
نموده بودند بیان میکرد و پرسش مینمود مقصرین که اصحاب شمال بودند میفرمودند آنچه این شخص ذکر
نمود اگر جوابی دارید بگوئید گاهی یک نفر از آنها قیام نموده کلمه لا یعنی ذکر مینمود بعد شود وکیل مقصرین
میفرمود اگر جوابی داری ذکر نما او هم گاهی سکوت گاهی تند علم کرده چند کلمه ذکر مینمود بعد از آن میرزا
قیام نموده چون ثعبان موسی حبال و عصاهای سحره را باشاره می بلعید و بیانات مؤتفکه آنها را
که چون بیت عنکبوت بود باشاره محو و معدوم مینمود و بدلایل عقلی و نقلی و حرکات باشارات آن قوم
ضلال را در حضور ناس در حال ذکر مینمود مثلاً میفرمود من متحیرم که این گروه چقدر قسی القلب و ظالم اند
که یک مرد هفتاد ساله را این قسم در میان گرفته این نوع او را میکشند و تمام خلق ایستاده تماشا
مینمایند و اظهار شادمانی مینمایند و مبارکباد مینمایند که در چنین بیاناتش اکثر زنهای روس میگریستند
خلاصه بعد از بیانات میرزا ابوالفضل و آنچه از نفر یعنی وکیل و میرزا وکیل مقصرین برخاسته
بمحل دیگر میرفتند و باهم مشورت نموده حکم آنرا نوشته مراجعت مینمودند و باز یک نفر دیگر را طلب
نموده سوال و جواب مینمودند و طریقه سوال و جواب این قسم بود که عرض میشود فقره سوال و جواب
که با خود حقیر شد عرض میشود ابتدا حقیر را باسم صدا زدند علی اکبر با قراولان برخاسته نزد وکیل

۵ م

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۳۰۷ ه‍ ق

بر خود معلوم شد که مترجم نصف درست ترجمه نکرده و ایضاً عمداً در مذمت سوء غرض کرده که الیوم تورات و انجیل و قرآن عمل شده سوا است با شریعت و کتاب بهاء الله علیهم خلاف است قرار بود که سه یوم هر روزی هشت ساعت گفتگو شود و بعد چون جمعیت زیاد بود قرار بر چهار یوم دادند که سه ساعت قبل از ظهر و سه ساعت بعد از ظهر و دو ساعت از غروب گذشته گفتگو نمایند در روز چهارم قبل از ظهر تمام شد که تمام مدت صحبت گفتگو بیست و یک ساعت طول کشید و بعد از اتمام جناب پرنسیپل فرمود کار تمام است حضرات شهود و جماعت بابیه هرگاه بخواهند بروند مانعی از برای ایشان نیست و با اجرا و [illegible] در اطاق خلوت نشسته او را اجرا حکم بعد از استماع این رأی بعضی از مردم بیرون رفته متفرق شدند و با شهود خود ذکر نموده بودند که حضرت بابی کل مقصر شدند و محبوسین نجات یافته مرخص شدند این مردم کم فرصت هم باور نمودند بار بهائی هر روزه گول

بعد از استماع این فتوی از شهادت شهود ظهر عین المثل عموم برخاست و قریب سه ساعت هیئت روس نطق کرده و جناب [illegible] نطق ثابت کرده و حکم با عدام شش نفر و نفی یک داده و مدافعه مانع جانی ما سوای بخشیده و مدعی العموم جناب [illegible] ثابت آنکه در حق متهمات رجعه در حجره دیگر مشاوره نمودند و پس از یک ساعت دیگر مراجعت کردند و صورت حکم را بیرون خواندند علی حسین و علی بابا و اراده شوند و ملا احمد تاجر یزدی و مشهدی جلیل و مشهدی احمد آذربایجانی نفی سیبری و بشغال با اعمال شاقه نفر یعنی سه و نزدیک ده سال دیگر و ملا مهدی و جعفر روضه خوان تبریزی نفی ابد و حکم شغال شاقه داده بود که در شریعت دفن نیکرد و حکم بقتل حاجی محمدرضا داده و مقرر بود که پس از سه روز حکم اجرا شود و در سه یوم والی فرمود حق تخفیف یا تضعیف بحکم درباره هر یک از محکومین داشت در اثناء سه روز [illegible] عشق آباد بود و سالدات پیاده با سوار تمام شوارع و اطراف شهر را احاطه داشتند و جمعیت لا یحصی از هر جا [illegible] شده نزد جناب رفته اظهار مذمت و خجلت و احتیاج نمودند لذا آقا میرزا ابوالفضل و آقا میرزا [illegible] علیه و مشهدی یوسف میلانی و آقا حسینعلی تاجر یزدی و بعضی دیگر از قبل جمعیت احبا نزد والی رفته اظهار تشکر و هم شفاعت از اعدا کردند و خواهش [illegible] نمودند که او قدری ملایم شده و اظهار کمال تعجب از ایام حال احبا و خواهش حسا کرد و قبول داد که سعی کند ما قدری تخفیف در جزای محکومین حاصل شود و در جای دیگر اقدامات [illegible] و تجار [illegible] داده نداد در روز معین مدعی العموم فرمان والی را خواند که بموجب شفاعت بهائیان تخفیف داده شده و این خبر در جرائد منتشر شد و اهالی عشق آباد از بهائیان نهایت تشکر گذاری و احترام نمودند . میرزا ابوالفضل چاپ [illegible]

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۷ هـ ق ۱۸ م

وچگونه حکم بعدل نموده اند واحدی نتوانست اعتراض نماید چنانچه میفرماید لیس لاحد ان یعترض علی الذین
یحکمون بالعدل ونصب شدن رایات که نفوس ثابته مقدسه اند معلوم و هویدا و نوحه مشرکین و فرح
مخلصین آشکار حرفی از بیانات مبارک نماند مگر آنکه مصداقش ظاهر شد ولکن اکثرهم لا یشعرون و باز
چون امم سابقه فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین میگویند و دو یوم بعد از صدور حکم از منسوبان
ومتعلقان ملا احمد و مشهدی جلیل و مشهدی صمد آمدند نزد احباب و مذکور نمودند که چون مسموع شده
است که جنرال اختیار تخفیف دادن در مکافات مقصرین دارد ما از شما خواهش مینمائیم که شما
بروید خدمت جنرال و از آنها شفاعت نمائید که اگر ممکن است از تقصیر ایشان بگذرد یا آنکه تخفیف
دهد احباب مشورت نموده صلاح بر آن دیدند که با چند نفر از اهل و عیال حضرات بخدمت جنرال روند و
شفاعت نمایند چند نفری باتفاق متعلقان مقصرین بخدمت جنرال رفتیم و عرض نمودیم که ما از
برای شفاعت و وساطت آمده ایم و تمنی داریم که اگر ممکن است از تقصیرات ایشان بگذرید و
اگر ممکن نیست تخفیف دهید و ما از شما کمال تشکر و امتنان داریم و اصل مقصود ما این بود که مظلومیت
ما و ظلم و تعدی آنها معلوم شود حمد خدا را از عنایت دولت عادله بهیه روسیه این مطلب معلوم شد
و دیگر اراده انتقام و تلافی نداریم جناب جنرال فرمودند آنچه مذکور نمودید منتهای انسانیت و مروت است
لکن بقانون سیاست حفظ مملکت محروسه آنها از لازم امور است عمل این نفوس سبب بدنامی
حکومت و شماتت همسایهای دولت شده فردا است که در تمام جرائد ثبت است که در فلان نقطه
از مملکت روسیه نفوسی بنا نموده در وسط روز در میان بازار در سر گفتگوی دین و مذهب آدم
کشته اند و این دلیل بر بی نظمی دولت و حکومت است و از برای دولت نقص است عرض نمودیم
در صورت امکان و الا اصلاح مملکت خویش را خسروان دانند و از خدمت مرخص شدیم حضرات

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۶ هـ ق

۱۸ م

از برای شخص بابی که در شریعت ما کشتن او فرض است بدار کشند ما هم بیرون آمده جهاد نمائیم و اگر هم کشته
شویم از شهدا محسوبیم این اخبار بسمع حکومت رسیده لذا آنچه لازمه حزم و احتیاط است مجری
داشت خلق هم از برای تماشا از هر فرقه بیرون آمدند مقصرین را با سلاسل و اغلال حاضر نمودند
آن دو نفر قاتل را در پای دار حاضر کردند ایشان را بالای منجنیق برپا داشتند در زیر پای ایشان گودی
حفر نمودند که بعد از خروج روح از جسد ایشان در آن گودها انداخته مستور نمایند لباس کفن مانند بر ایشان
پوشانیده و همینکه میخواستند طناب بگردن ایشان اندازند جناب سرکرده که در آنجا حاضر بود فرمود دست
نگاه دارند ورقه بیرون آورده بلسان روسی قرائت نمود بعد مترجم اشاره نمود بلسان ترکی و فارسی
ترجمه نمود و بیان آن مطلب این بود که در آن روز که چند نفر بوساطت خدمت جنرال رفته بودیم مطالب
جنابشان بخدمت امپراطور اعظم تلگراف نمایند که حضرات بابیه آمده مقصرین را شفاعت نمایند حضرت
امپراطور آنحضرت تلگراف را بمجلس شوری ارسال نمایند که آنچه صلاح دانند بجنرال تلگراف
نمایند ایشان مشورت نموده صلاح بر آن دیدند که اولی این است که وساطت بابیه تا یکدرجه
قبول شود که عداوت معاندین امنا کمتر شود و این قسم قرار داده اند که آن دو نفس که باید کشته شوند
ایشان را نکشند بسیبر ببرند و مابقی که چهارده سال بسیبر جهت ایشان معین شده بود نصف
شده هفت سال بسیبر روند حضرت امپراطور این رأی را امضا نمودند جواب جنرال تلگراف را
تلگراف نمودند جناب جنرال هم این مطلب مکتوم نموده در آن یوم که جمعیت از هر طایفه حاضر بودند
این مطلب مفصلا بیان نمودند که از امپراطور اعظم حکم چنین صادر شده که محض خواهش طایفه
بابیه بانها تخفیف داده شده والا حکم همان بود که نموده بودند بعد از استماع این بیانات آن دو
نفر که برای آویختن حاضر شده بودند مذکور نمودند که ما بشفاعت بابی ها راضی نیستیم البته کشتن ما را

بهم

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۳۰۷ هجری

آمد و لوح جناب شهید هم که اشاره بشهادت در آن ذکر شد یکی از آن الواح بود باری در لوح مبارک
قوله جل و عز بگو از نار فتنه و فساد که از قساوت قلوب عباد مشتعل شده محزون مباشید قسم
بانوار وجه الهی که از افق اعلی مشرق و لائح است این امور سبب علاء کلمة الله بوده و هست
انتهی آنچه عرض شد اهل بصیرت را کافی است و الا از برای غیر اهل بصیرت هر چه ذکر شود
بلا ثمر است چنانچه حق میفرماید و ان یروا کل آیة لن یؤمنوا بها کیست که از حق راستگوتر باشد
و من اصدق من الله قیلا باری اگر خواسته باشیم جمیع الواح که در این خصوص از قبل و بعد
از شهادت جناب حاجی شهید نازل شده ذکر نمائیم باید کتابی علیحده مرقوم نمائیم در خاتمه
مطلب این لوح امنع اقدس که مدل است بر عنایت و رحمت بدولت ابد مدت
بهیه روسیه ایده الله تعالی ذکر مینمائیم که در قرون و اعصار ذکر خیرش در این لوح مبارک
باقی است و در بسیاری از الواح دیگر هم مذکور است حبذا بحافظ المقتدر القدیر یا حسین علیک
بهائی نشهد انک فزت بما کان مستوراً فی اللوح و مرقوماً من القلم الاعلی من لدی الله
رب العالمین طوبی لک بما اقبلت الی البحر الاعظم و وردت امواجه و اللئالی المکنونة فی
بیانه و سمعت ما ارتفع من الافق الاعلی بعنایة الله رب العرش العظیم یا اولیائی
فی الممالک اعرفوا مقام من نصرکم و حکم بینکم بالعدل الخالص نسئل الله ان یؤید هذا
الحزب علی شکره و ثنائه و خدمته و یظهر منهم ما لعمله الطاهر المقدس العزیز الحکیم
یا اهل البهاء قد کان نیر العدل مستوراً محجوباً تحت غمام الظلم و لکن الله اید حضرة
الدولة البهیة الروسیة علی اشراقه و ظهوره و نجاته من حجاب غلیظ و سحاب
عظیم نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤیدها و اولیائه و امنائه الذین بهم نصبت رایة

سال چهل و هفتم

واقعات سال ۱۳۰۷ هـ ق ۱۸ م

: سال ۱۳۲۵ در قریهٔ مذکوره حیات را بشت و خلفی میرزا جلال نام باقی گذاشت که به دو زبان فارسی و ترکی شعر میگفت:

فتنه در اسلامبول و انتحار حاج شیخ محمد علی

در اسلامبول امور ناپسندیده چند بتدریج ایام پدیدار شده انضمام یافتند و بالاخره واقعهٔ آتیة الذکر را ایجاد نمود.
و اجمالی از امور مذکوره این است که محمد علی نام تبریزی سالها در زمرهٔ احباء بود و در عکا ظل فضل و عنایت
ابهی ماوی گرفت ولی عادت استعمال مسکر داشت و ترک نتوانست نمود عاقبت بیم آن بود که از اعمالش
که بر وهن تقدیس این امر نشیند لذا جمال ابهی وی را مطرود و منفی از ارض عکا فرمودند و باسلامبول رفته
سکونت کرده بر سوء اعمال و اخلاقش بیفزود و بالاخره بعداوت و خصومت با این امر برخاست و با محمد علی
اصفهانی از احباء که بسال ۱۲۹۰ در اسلامبول اقامت نموده حجرهٔ دلالی و تجارت و مرجعیت تجار احباء نموده
فراهم ساخت و با شیخ محمد ازلی یزدی نیز رابطه و مراوده حاصل کرد معاشر و مونس گشت قیام بفتنه و فساد
نمودند و محمد علی اصفهانی بقصد و خیانت و جمع نقود تجار برآمد و در تادیهٔ وجوه احباب تعلل کرده متعذر بسرقت اموال
خود هم شد و حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله و حاجی سید میرزا و آقا سید احمد و حاجی میرزا محمد علی مقیم
چین از تجار متمول افنان که در ایران و هند و غیرها تجارت داشتند بالنتیجه شدند که مرکز تجارت در
اسلامبول برقرار نمایند و حاجی شیخ محمد علی قزوینی را برای محاسبه و دفترداری و ادارهٔ حجرهٔ تجارت
نامزد کردند و او حسب اشارهٔ ابهی بسال ۱۲۹۹ از قزوین بانجام مقصود مذکور شتافت و آن تجارت گزیده
حجرهٔ تجارت مهمه تاسیس کرد و حاجی ابوالحسن امین نیز وجهی در شرکت گذاشت و آقا محمد علی مذکور هم
سهمی در آن داشت و امور حجره بعهدهٔ حاجی شیخ محمد علی و آقا محمد علی هر دو مفوض شد و شرکت بنام تجار
افنان و بهائیان در همه جا مشهور گردید و بهائیان و غیرهم پیوسته رجوعات تجارتی نمودند و بحسن
سلوک و خدمات و حجاج و زوار و مسافرین ایرانی از بهائی و مسلم و مسیحی بدانجا مراجعه و آمد و شدی

واقعات سال ۱۳۰۷ هـ ق سال چهل و هفتم

۱۸ م

و مقاصد خویش قرار دادند و بقلع و قمع این امر بتمام قوت و قدرت برخاستند و برای تشویش اذهان
عموم و وسوسه در خاطر سلطانی بهر دسیسه و حیله متشبث شدند تا عموم ملت اسلامیه و دولتشان را
بمخالفت طائفه برانگیزند و با جمله تجسس یگانه نفع بیدار و استوار مقاصد و افکار خود امرا بهی شناختند
با بابیان و ازلیان ساختند و با اتحاد آنان و میرزا یحیی پی در پی مکاتبه کردند و بتحریک اسلامبول مرکز
مهم برای ازلیان و ایجاد فتنه و فساد برای بهائیان گردید و محمد علی اصفهانی و تبریزی با ایشان راه یافته
آلت اغراضشان گشتند و موقف حاج شیخ محمد علی خطیر و مسئولیتش سنگین گشته و در مشقات و
امتحانات شدیده افتاد از اینرو غصن اعظم بادی طرف مراسله و مکاتبه شده خط مشی و اسلوب
معاشرت را تعلیم میداده نصرت و مساعدت فرمود چه که محمد علی اصفهانی پیوسته شکایت و سعایت
از او بسوریه نزد افنان نوشت و مفتریات و اعمال نالایقه درباره وی منتشر ساخت و او بغایت
محزون و متأثر گشت و غصن اعظم بوسیله برخی از ارکان حکومت ترکیه مانند نوری بیک و خیره که صفا
و خیرخواهی بلکه اخلاص و ارادت داشتند از شر و ضرر مفاسد آن جمع جلوگیری نمود و آنان را از تحریک آنچه

محمد علی اصفهانی در اعمال مذکوره ناشی بعد از صد هزار تومان کرد و ولی بعد از صد پنج هزار لیره مال عمود و دعوی نصرانیه عکا را خورده و
اصفهانی بیش از آن از اموال افنان را جانب برد چنانکه شیخ محمد زاده و تبریزی وری جست . بنیان زندی

در باب ... الحمد بعون الله و حضرت افنان و جناب حاجی شیخ و جناب ... و جناب امین بر کل از هر قبیل معلوم
و واضح گردید خیانت و خباثت و کذب و افترا آنها محمد علی اصفهانی قریب بیست سال مذکور نموده بیست سال بود گمراه و کافر بوده ام
مسلمان شده ام علانیه تکبیر نموده و در تعلم قرائت حمد سوره توحید میکوشید و میخواهد جنس در کوه به و ... ملاحظه
دام و حیله را نمائید که چه قدر تزویر دارد و بچه مقام خباثت رسانده با آقا خان کرمانی و از علمای یزدی و شیخ محمد یزدی و بعضی
و جمعی دیگر اراده نموده اند که بضر عظیم قیام کنند فباطل ما هم یعملون . دستخط محمد جواد قزوینی مورخه ۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۰۷

سال چهل و هفتم

واقعات سال ۱۳۰۷ ه‍ ق

۱۸م

عودت کرد و چون باسلامبول رسید چندی اقامت گزید و مصمم بر ایلاک خود گشت و در نهم رجب سال ۱۳۰۷
بعلت شدت تأثر از مفتریات اعدا خود را در مسجد واقع در قبرستان ایرانیان در حیدر پاشا با استرکنین
مسموم و هلاک کرد و در همان قبرستان مدفون گردید و هرچند بطریق مذکور حسب دسائس اعدا مرکزیت
این امر در اسلامبول متضعضع گردید ولی عاقبت چنانکه در بخشهای بعد میآوریم معاندین و مفسدین موجب
شورش و انقلاب در ایران شده غالباً از میان رفتند و مقام امر ابهی در همه جا واضح و درخشان شد و در
بسیاری از الواح اشاره بواقعات مذکوره شد از آنجمله در لوحی بعنوان خادم مورخ ۲۴ ذیحجه ۱۳۰۶
چنین مسطور است این ایام توجه جمال قدم بجهت که سارقین مدینه کبیره و قاطعین طرق شده اند
محض محبت حضرت آقایان افنان علیهم بهاء الله الابهی بنفس اصفهانی که حال در مدینه
کبیره موجود اعانت نمودند و چون مجاورت محکم شد بعض جمیع احباب از اطراف گشت
بآن حرص و طمع مشتعل و مقصودش آنکه جناب نبیل ابن نبیل حاجی شیخ محمد علی علیه بهاء الله
از میان بردارد و بعد با نفسی مثل خود که البته تفصیل او را شنیده و یا میشنوید متحد شد
در فساد و مبلغی مال مردم را از میان برد و فریاد برآورد که سارقین برده اند و چون این اقرار
از او دیده شد بر اعراض قیام نمود و بعضی حرست امر پرداخت در نزد جمیع اعجام
مدینه کبیره مذکور داشت بابیها آمدند و مال مرا سرقت نمودند مقصود از این ذکر آنکه
آنجناب جمیع را آگاه باشند که احدی فقط مدینه کبیره توجه نماید شقاوت آن نفس بمثابه

در نهم شهر رجب این امر واقع شده در ۲۷ خبر رسید و در غره شهر شعبان عرض شد چهار روز دیگر احباب آقایان
احضار شدند مجلس فاتحه بعد از تلاوت مصیبات حاملیات صورت وصیت نامه آن مرحوم قرائت شد و روز بعد لوحی
بجهت سمندر ارسال گشت و ذکر صعود آن مرحوم در آن است. در خط جواد ۱۳ شعبان ۱۳۰۷ در خصوص رفقه حاج شیخ محمد علی

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ ه‍ ق ۱۸ م

طهران دستگیر و محبوس شدند و بعلت جهل و نادانی و یا ابراز حسن خدمت و تحصیل کامرانی خود برخی از کار
ابطال نفوس را نیز اسیر و مقید بغل و زنجیر نمود و آغاز واقعه چنین اتفاق افتاد که مکاتیب شورش انگیزی
حاوی اعتراضات و عیب جوئی از اعمال دولت بخط میرزا نصرالله خان و میرزا فرج الله خان برادر زن حاجی
صاحبدیوان بدست اعضاء دایره کامران میرزا رسیده آنان را گرفتار کردند و میرزا رضا و میرزا احمد کرمانی و
معدودی دیگر را نیز دستگیر نمودند و حاجی سیاح مشهور مذکور در سابق که عامل فعال مقاصد ظل السلطان
بود هم بچنگ آوردند و او چون در موقع هجوم غلامان دولتی گریخت از بام افتاد و پایش شکسته لنگ شد
و سپس در هفدهم رمضان حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی و حاجی ابوالحسن امین اردکانی را نیز گرفته
با آنان محبوس داشتند و با اینکه احوال دو اسیر مظلوم از آغاز برای کامران میرزا و امثالش واضح و روشن
بود و در مکالمه با آندو روشنتر شد که مقاصد این دو مظلوم ارفع و اوسع از این است که ابطال نفوس در امور
نازله دولتیه مداخله کنند معذالک نه دولت بین بهائی و ازلی و سید جمالی تفکیک کرده نه مردم
فرق گذاشتند و کما فی السابق همه را بابی میخواندند و نایب السلطنه بعلت غلبه طمع جلب اموال و علل دیگر
که مذکور شد حاجی ملا علی اکبر را پنجاه و هشت روز در خانه خویش محبوس نگاه داشت و حاجی امین را با
محبوسین دیگر در انبار نعل و کند انداخت و سپس همه را مغلولاً بقزوین بردند و با کند و غل در انبار حبس
نمودند و نظر باینکه انقلاب جمهوریت طلبی مذکور امری خطیر بود و خاطر شاه از این رهگذر بغایت خوف
و تشویش داشت بیم آن میرفت که عموم ابطال نفوس را بعلت جهل و نیز عداوت متعرض شوند و قتل و
غارت نمایند لذا همگی در اندیشه بودند و در چنین حال تصادفاً فاضل قائنی و آقا جمال بروجردی و
میرزا ابوالفضل گلپایگانی و میرزا اسدالله اصفهانی و میرزا علیمحمد ورقا و حاجی میرزا محمد تقی ابهری از سایر
علما و فضلا و مبلغین این امر در طهران مجتمع گشتند و مراعات احتیاط نمودند و معذالک دولتیان حاجی

ملا ابراهیم

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

و از اعدا این طائفه بود احضار نمود و دستگیری آقا علی را از او خواست و او حیله کرده بدرب خانه
آقا علی رفته دق الباب نمود زوجه آقا علی پشت در آمد مهدی چنین گفت که نزد شاهزاده
حکمران بودم گفتگو از آقا علی و آقا علی اصغر بمیان آمد عرض کردم مردمی کاسب و فقیرند بهتر
این است که وجه جریمه را باشان رد کنید قبول فرمودند و من بملاحظه همسایگی این خدمت را
انجام دادم زن ساده دل باور کرده بدو گفت آقا علی با برخی اکنون در خانه استاد عبدالرحیم
شکی باف بن آقا علی اصغر از بهائیان مشهور اجتماع دارند پس مهدی خوشحال شده
بفراشباشی خبر داد و فی الحال با چند فراش بغتةً بخانه عبدالرحیم مذکور داخل شدند و
آقا علی و آقا علی اصغر را گرفتند و در الحال احبائیکه حضور داشتند هر یک بسمتی در رفتند
مگر پنج تن که ثابت و مستقر بر جای بماندند و فراشباشی بفراشان حکم داد آنان را نیز گرفتند
و هر هفت را دستها بپشت محکم بسته بقلعه حکومتی کشیدند و آن پنج یکی ملا علی سبزواری بود
دیگر آقا محمد باقر سوم و چهارم آقا علی اصغر و آقا حسن خلفان آقا حسین شهید کاشانی پنجم استاد
مهدی بنا بود و چون اسیران را از وسط شهر و از میان بازار عبور دادند صدها از اشرار و اخلاط
ناس همراهشان روان شده و سب و لعن گویان تا قلعه رفتند و مظلومان را بحضور شاهزاده
رساندند و چون هنگام غروب آفتاب بود سؤال و جوابی نکرده فی الحال گفت ببرید و در زیر زنجیر
حبس کنید و تلگراف بظل السلطان از گرفتاری هفت تن بابی را خبر داده تکلیف خواست
و در آن ایام که منتظر وصول جواب از اصفهان بود شیخ محمد تقی مجتهد مذکور بدیدار وی رفت و شاهزاده
در ضمن مکالمه از وی پرسید و چنین گفت جناب شیخ تکلیف این هفت نفر بهائی که گرفته حبس کرده‌ایم
چیست مجتهد جواب چنین داد ما نیز امیدواریم که حضرت والا برای حفظ بیضه اسلام تا اندازه اهتمام دارد

دارند

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

استاد مهدی را بیست میگوید مدتی در خانه ام بنائی کرد و بابی نیست او را مرخص فرمایید و آقا میرزا
سید علی مدرس گفت من مهدی نامی ثابت البابیت میشناسم که در سنینی گذشته حکم کفر و قتلش را
دادم و شاهزاده از شخص پرسید و او آخوند ملا مهدی خوئیکی را نام برده گفت اگر بخواهید الحال
در خوئیک اقامت دارد و حکمران بیدرنگ صمد خان صاحب جمع را با ده تن روانه خوئیک نمود که ملا مهدی را
بیاورند و بعد از رفتن مامورین در روز هفتم شهر شوال تلگراف از ظل السلطان بدین مضمون رسید که هر یک
از محبوسین اگر اقرار به بابی بودن نمایند و شرعاً ثابت باشد بقتل رسانند لاجرم حکمران شیخ محمد تقی را
بدار الحکومه خواسته گفت حکم قتل محبوسین را بنویس و او جواب گفت اقرار بعقیده خود نمایند تا حکم
صادر شود و تدبیر چنین است که علما را حاضر کنید و وسط تالار را پرده کشیده آنان را در خلف پرده
جای دهید و بابیان را احضار و مکالمه نمائید تا علما اقرار بشنوند و فتوی نویسند و حکمران نیز چنین
نمود و علمای مزبور پشت پرده نشستند و مظلومین را بار داده امر نمود زنجیر از گردنشان برداشتند و در نزد
خود نشاندند و خدام چای و شیرینی حاضر ساختند و اظهار ملاطفت نموده چنین گفت مرا مدتی حاصل
شده اکنون میخواهم حقیقت امر جدید را بدانم و چون مجلس خالی از اغیار است بلا ملاحظه صحبت کنید
و ملا علی سبزواری بیان نمود که حقیقت این امر را چنانکه من دانسته ام شما التفات میکنید شاهزاده
پرسید که شما بچه طریق دانستید او گفت چون ما منتظر ظهور قائم بودیم و پیوسته از درگاه حق مسئلت
نور لقای آنحضرت را داشتیم لذا همینکه خبر ندای جدید بسمع رسید در طلب شتافته و با تنی از مؤمنین
ملاقات کرده با ادله عقلیه و نقلیه از آیات قرآن و احادیث و اخبار رسول مختار و ائمه اطهار مطمئن
یافتیم و چون کلمات و آیات بدیعه را زیارت و تلاوت کردم قوت و قدرت آیات الهیه را در آن دیدم
و قلبم را بتمامه بسوی خود جذب نمود و ملا علی نبذه از ادله و آیات قرآنیه و اخبار بیان کرد و شاهزاده گفت

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ ه‍ ق ۱۸ام

گفت مقصودم فهمیدن و قبول کردن است ملا مهدی پرسید که آیا طرف خطاب شما هستید یا علما
گفت بلی با علما گفتگو نمائید و من استماع کرده میفهمم که حق با کدام است پس ملا مهدی خطاب بعلما
کرده چنین گفت آیا شما منتظر موعودی بوده و هستید یا نه و آنان متفقاً گفتند ما همه منتظر ظهور مهدی موعود میباشیم
ملا مهدی گفت اگر براستی در انتظارید چرا با وجود ظهورش در سنه ستین با تمام صفات و علائم و آثار که در احادیث
و اخبار ماثور بود ایمان نیاوردید و با اینکه قدرت و غلبه امرش در آفاق و انفس مشهود رسید و مؤمنین بموجب
آیه فتمنوا الموت ان کنتم صادقین جان در راهش نثار نمودند او را شهید نمودید میرزا سید علی مدرس
جواب گفت برای اینکه ادعای او بدان طریق که از ائمه ما روایت شد وقوع نیافت ملا مهدی این حدیث
ماثور را قرائت کرد که یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید فیه یدعو الناس و لم یجبه احد و اکثر اعدائه
العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه و قالوا هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین و بدین طریق اخبار و روایات
ماثوره بسیار قرائت نمود و آیات کثیره از قرآن خواند و آنچه علما در دل داشتند و اظهار خواستند
گفتند و هر یک سؤالاتی نمودند و حکمران استماع مینمود و بالجمله ملا مهدی با ادله عقلیه و نقلیه کتب
مقدسه و مخصوصاً آیات قرآنیه و اخبار نبویه و امامیه اثبات ظهور اعلی و ابهی نمود و هر سؤالی
که نمودند جواب مقنع داد و مدت مناظره و محاجه مدت چهار ساعت بطول انجامید و پس از اختتام کلام
حکم قتل او را نیز نوشته مهر و امضا نمودند و متفرق شده بخانه های خود رفتند و ملا مهدی را فراشان
بحکم شاهزاده بمحبس بردند و در آنشب که نهم شوال بود اوانس نام عکاس مخصوص شاهزاده حکمران نزد
حاجی میرزا محمد تقی افنان وکیل الدوله روس آمده چنین اظهار داشت که شما میتوانید بیرق دولت
روس را بلند کنید تا هر یک از اینطائفه در زیر آن مجتمع شوند و وکیل الدوله میدانست که احبای
مذکور از طرف خود شاهزاده و مبنی بر یک موضعه و مسائل خفیه است و میخواهند اینطائفه را الت

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸

و افراسیاب سر طناب را از دست شاهزاده گرفت و سر دیگر را فراشان گرفته کشیدند و آن مظلوم را بشهادت
رسانیدند و آقا علی اصغر مذکور اهل قریهٔ یوزداران و باکمال اشتعال در ایمان و سعی و جدیت در تبلیغ بود
و در حین شهادت ۲۲ سال داشت و شاهزاده حکم کرد تا چند تن یهودی را حاضر کردند و فرمان داد ریسمان
بپای جسد انداخته در جلو بکشند و شش تن اسیر را از عقب دستها پشت بسته و بیک زنجیر ارتباط
داده و سر زنجیر را میرغضب بدست گرفته و فوج سرباز با طبل و شیپور از دو طرف و در میان دیار احاطه کرده
و حاجی نایب فراشباشی و مبارک خان سیاه پیشخدمت مخصوص با سوارها در پیشاپیش و انبوه
جمعیت مرد و زن و اطفال اهالی بلد از عقب ببازار برده و تا میدان خان که بایستی آخرین مقتل
شهدا واقع شود برسانند و شاهزاده خود محض تماشا مداخل قلعه بالای قصر که مشرف بر همه اطراف است
بایستاد و چون اسرا را بنوع مذکور بجلو قصر آوردند توقف کردند و آخوند ملا مهدی را که سر زنجیر بود
زنجیر از گردن گشاده و همچنین اسیر را بالای سرش وقوف دادند و در مقابل شاهزاده که در بالای
قصر تماشا میکرد میرغضب ورا ایستاده با خنجر بیداد سر از بدن جدا کرد و نخل قامتش بخاک افکندند و
سنش ۸۵ سال بود و هنوز اعضا حرکت داشت که ریسمان بپایش بسته بدست چند تن یهودی
دیگر دادند تا نیز از جلو کشیدند و با همچنین اسرا بنوع مذکور تا بحسینیهٔ شاهزاده مقابل درب حظیرهٔ ملا
که نیز مقابل قصر حکومتی است رسانده نگهداشتند و در حالتیکه حضرت والا در بالای قصر تماشا
میکرد و تمامت اعضاء حاضر بودند و جمعیت تماشائیان موج میزد و آوای کوس و کرنا رعب عظیم در
دلها افکند آقا علی را که شوهر خواهر آقا علی اصغر و ملا حسن پیر و سر زنجیر بود و قوت ایمان و کمال استقامت
و اخلاص و تقریباً سی سال داشت گشودند و در قرب آب انبار در حالت ایستاده روی ببالا کرده
جبین خود را با دو انگشت گرفت و میرغضب بیک ضربت سرش بریده و نعشش بزمین انداخت

و جلاد

۴۱۴

سال چهل هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هق ۱۸ م

در میان میدان و پشت بامهای بازار و امکنهٔ مرتفعه از کثرت جمعیت جای خالی نداشت
آنها را بمیدان خان که وسط شهر و پایتخت داروغه بود وارد کردند و نظر باینکه آنها مظلوم
بغایت جمیل و جوان بودند کشتن ایشان را تأخیر انداختند که شاید بترسند و تبری کنند
و چون ایشان را امر بتبری نمودند در جواب چنین گفتند ما از شما و عمل شما بیزاریم حال آنچه میخواهید
معمول دارید و آقا علی اصغر برادر مهتر بود و بیست و پنج سال داشت و اظهار عطش کرده آب خواست
و چند مسکری برایش بردند و او رد نمود و اصرار کرد که نخست ویرا بقتل آرند و آقا حسن التماس
نمود که مقتول گردد و برادر را کشته نبیند و میرغضب بدو گفت نخست برادرت را خلاص میکنم
و نوبت تو نیز بهمین نزدیکی میرسد پس زنجیر از گردن آقا علی اصغر برگرفتند و در کنار حوض
قرب تخت داروغه سر بریده جدا ساختند و او را تقریبا بیست و چهار سال بود و برادر کهترش
آقا حسن را که بیست و دو سال داشت و در طرف دیگر بکنار حوض ایستاده شهادت برادر
مهتر را نگریست با پائین میدان و لب حوض رسانده زنجیر برداشتند و مبارک خان سیاه
پیشخدمت مقرب جلال الدوله نزد وی اظهار داشت که شاهزاده بجوانی و جمال رعنای شما
رحم آورده مایل بکشته شدنت نیست کلمهٔ تبری بگو تا ترا غلام وار در جلو افتاده با خود بحضور
حضرت والا برم و با کمال عزت و راحت بخانه خود روی وی چنین جواب گفت زود مشغول
بکار خود شوید که رفقایم همه رفتند و نایب حسینعلی شیرازی بقوت کارد بر پشت کتفش
نواخت و مبارک خان خطاب بدژخیمان چنین گفت عجب جگری دارد شکمش را پاره
تا مشاهده کنم پس افراسیاب کارد برکشید شکم بدرید سر از بدن جدا کرد و دو تن از
اراذل اهالی بود محمد حسین کرمانی و حسین گدا لختی از گوشت بدن بعضی شهدا از برای

ادعی

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق ۱۸م

شهدا را از هر جا یافتند بکمال خلاعت و فضاحت تامه با ازدحام انام بدگویان و سنگ
زنان و پاکوبان بخارج شهر کشیدند و مردم چندان سنگ براجساد نواختند که کاسه‌های
سر خورد شد و مغزها فرو ریخت و عضلات بدن را جدا کردند و بالجمله در صحرای سلسبیل معروف
تل کوشک و کله منار در چاه خالی قنات محمودآباد ریختند و سپس احبای یزد هر مقدار
از قطعات اجساد آن شهدا را در مغاکشان و غیرها یافتند در آنچاه بینداختند و تا مدتی سفله
ورذله ناس در سر آنچاه مرتکب اعمال رذیله شدند تا بالاخره تنی چند پارسیان آن قطعه زمین
بارا خریده حصار و باغ و زراعت کرده گرچه اشرار ممانعت نمود ولی آن زمین محفوظ و مضبوط
[illegible] یوم شهادت [illegible] که جشن و عیدی برای مردم یزد برپا شد چنانکه بیکدیگر تبریک
و تهنیت گفتند و تمامت دکاکین و بازار بسته کار و شغل معطل گشته اهالی بعیش و
عشرت پرداختند و حسب امر حکومت که منادی ندا داد بازارها را در شب زینت و چراغان
نمودند چنانکه از هنگام عصر تمام مردم سوق بآئین بستن و نصب آئینه‌ها و بلوریات و قالیهای
قیمتی و چراغانی مشغول شدند و جشن و چراغانی که در آنشب بموجب حکم شاهزاده حکمران
و نیز بهمت علما و مجتهدین و بمقتضای میل و خودنمائی مردم در تمامت بلد برپا شد و آئین
بندی و عیش و عشرت و ساز و نواز و اجتماعات زنانه و مردانه یکه برقرار گشت و چراغانیکه
بنیش زبان و ذکر تبریکات و تهنیات بر قلوب نموده احباب زدند کمتر نظیر آن دیده شد
اهالی از ذکور و اناث و صغار و کبار خصوصا ارباب عمائم مانند ایام اعیاد بحمام رفته
خضاب نمودند و در بازارها بکمال افتخار گشته بیکدیگر تبریک و تهنیت گفتند و بازماندگان
شهدا را دل بریان نمودند و برخی از احباب مختفی شدند و بعضی که صاحب حجره و

دکان

سال چهل و هشتم ۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق ۱۸ م

ازاجزای تفت بهشاد شتافته واقعه را باجناب اطلاع دادند و آنان حاجی را بمغاره کوهی
مخفی کردند و چون فراشباشی و سواران و همراهانش علی الصباح بهشاد رسیدند و حاجی را نیافتند
تفنگچیانی که همراه بودند هرسوئی تفحص ازحاجی رفتند و او را درمغاره پیدا کردند و بهشاد آوردند
و فراشباشی بلاتأمل دشنام داده ستم وجفا نمود و پاهای آن عالم متقی را که سنش افزون از
هفتاد سال بود درفلکه گذاشتند وچوب زدند ونقود میخواستند ولاجرم اجزای بهشاد
مبالغی بفراشباشی دادند وحاجی را اززیر چوب مستخلص کردند ومأمورین او را باغل وزنجیر سوار
بر استر کرده بعزم شهر حرکت دادند وچون بباغ ناصریه واقعه دردو فرسنگی یزد رسیدند
خبر بحکمران رساندند وامر داد تا سربازان باطبل وشیپور وغلامان وسواران با عدهٔ
از فراشان چوب بردست گرفته حاجی را احاطه کردند وبدین حال وارد شهر نموده سوی
قلعه حکومتی بردند وانبوه اهالی ازمرد وزن واطفال وکبار که درمعابر مجتمع شدند با دست
و لسان آنچه خواستند و توانستند نسبت باو گفتند وکردند بنوعیکه چون بحضور حکمران رسید
ازکثرت مشقت وکوفتگی وپلیدی عمامه وعبا ولباسش صلاحیت ومقدرت مقابله
وگفت وشنید نداشت وشاهزاده دستور داد او را بحمام بردند وحاجی کس فرستاد
یک دست لباس سفید وپاک ازخانه برایش آوردند ودربرنمود ودرمحلی که برایش
درقلعه معین کردند اندکی راحت وخواب نمود آنگاه شاهزاده ویرا خواست و سؤال
وجواب درخصوص دین وعقیده کردند شاهزاده پرسید بابی هستید گفت بهائی هستم
وفرق بابی وبهائی را بیان کرد وگفتگوشان بطول انجامید وشاهزاده اظهار شگفت
نمود وبعد ازصرف شام که سه ساعت ازشب گذشت دستور داد که او را ازدروازه

بیرون

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هجری قمری

۱۸ ام

تقدیم میدارم تا بهر نوع که مصلحت است صرف آتشکده نمایند و معذرت از تنگی مسئولیت وی در
استقامت احوال و اعمال زرتشتیان سخن گفت و در خصوص صفا و نیت و خلوص عقیده خود و همزبان
چنین استدلال نمود که اگر ما بهائیان پاری راحت و عزت دنیویه را طالب بودیم اولی آنکه قبول
اسلام نمائیم تا بر گردن دیگران سوار شویم و قبول امر بهائی موجب چنین خطرات جانی و مالی است
و کسی پیرامون آن نگردد مگر آنکه چشم از امور فانیه پوشد و در روزی بعد مبلغ خطیری از نقود برای
دستور فرستاد و لاجرم تعرضات دستور موقوف شد و فتنه مشتعله خاموش گردید و
واقعات مذکوره موجب تنبه پارسیان قریه حسین آباد گشت و انوشیروان بهرام و انوشیروان
مهربان و جمشید بهرام و اردشیر بهرام بواسطه ملا بهرام قبول ایمان نمودند و سایر پارسیان
قریه را هدایت کردند چنانکه چندی نگذشت که قریه تمام باین امر معروف گردید و دستوران
بنای تعرض گذاشتند و از آنجمله دستور نامدار از قریه حسن آباد و اردکان منظومه در ذم و هجا
انوشیروان مهربان مذکور نگاشته نشر فرستاد و انوشیروان در جواب وی منظومه حاوی ادله
حقیت این امر تنظیم کرده برایش ارسال نمود و نیز فتنه مذکوره یزد و کرمان سرایت کرد چه که
برخی از فراریان اصفهان به رفسنجان رفتند و آنموجب شورش و هیجان مردم شد چنانکه آقا میرزا
محمد صالح خان و آقا محمد طاهر از احبای آن بلد برای حفظ خود و سایرین بکوهستان گریختند
و اشرار برای دستگیریشان از عقب شتافتند و آنان مدتی از کوهی بکوهی دویدند و اعداء در
تعاقبشان بودند ولی بدست نیاوردند و بالجمله شاهزاده جلال الدوله تعرض و تطاول بر احبا
و قتل و نهب را اجازه داد تا آنکه وقایع در برخی از جراید اروپا انتشار رسید و بواسطه قنسول و سفیر
و هم بوسائط داخله بشاه و صدر اعظم رسید و جمعی از احبا بطهران رفته نزد شاه و ارکان دولت تظلم نمودند

(۱۰۶)

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

در جامع شیخ حسن سبزواری بدون سبب و علت اخذ نمودند و ماکما شئنا والا حاجی باب
با خفت تمام بحضور نواب والا بردند و انواع سیاست را مجری داشتند و بعد بحبس فرستادند
و از فرار مذکور و آنچه ممکن بود از زخارف اخذ کردند و مرخص نمودند و بعد دخان دیگر از نقطه
نبیل و فیضا مرتفع و آن اخذ نفوس مقدسه در کرت اخری بوده هفت نفس اخذ نمودند از جمله
جناب ملا علی سبزواری بوده و همچنین جناب ملا محمد علیهما بهاء الله و عنایته نواب والا
بیکی گفته تبری کن تا خلاص شوی انقطع حقیقی فرموده چهل سال است که من منتظر این
یوم بوده ام والحمد لله امروز فائز شده ام و نفس اخری در هنگام مرور در اسواق با مر بعضها
رنها را ندا میداد عباد فرموده با قوم سید الشهدا فرموده هل من ناصر ینصرنی و من غرض
بکم هل من ناظر ینظرنی باری ما در فضا بشانی مشغول که قلم از ذکرش عاجز این دو نفس مبارکه
و نفوس اخری با استقامتی تمام جان بذل نمودند خونهای این نفوس سبب شد که حال اهل
ایران بعضی اذکار را میشنوند و ساکن اند بلکه می پذیرند اهل ایران با نفس خارجه مس
نمینمودند چه که نعوذ بالله کل را نجس میدانستند ابدا تکلم را جائز نمیشمردند حال از عنایت
اسم مذکور اعظم ابواب معارف باز شد آن وحشتها و ذلتها از جهة ایران و اعراضها از میان
برخاست و کل را بحضور و لقا بشارت فرمود و ناز نمود و ما عشاق در آفاق معجزه مانند
و اسباب بعد را ببساط باران دفع کرد و قرب را بر مقامش مقر و ماوی معین فرمود حال
اکثری با جمیع احزاب عالم معاشر و محبت فی الحقیقه شیئی نسبت بکل ظاهر شده که طیور
نزد عباد از محالات شمرده میشد تبارک الکریم ذو الفضل العظیم حال کل بصیر
شده اند تا ببینند و سمیع شده اند تا بشنوند اذکار اختر را از میان برداشت

در نمود

۴۶ ق

سال چهل و ششم

۱۹م

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

وذرفت دموع اهل الجنة الاحدية اشهد بكم وبنور استقامتكم تزين ديباج كتاب الوفاء في ناسوت الانشاء وبحزنكم فيها ودمعليكم ناح قلب البهاء وصاح قلم الاعلى وانقطع الفيض من سحاب الفضل والعطاء آه آه يا كنوز الوفاء آه آه يا مشارق الانوار في سماء الذكر والثناء بمصيبتكم منع بحر البيان عن امواجه والسدرة عن اثمارها والشمس عن ضيائها ان المقربين ساروا وداروا في الصحاري والبراري وفي الجبال والبوادي ليجدوا قطعات اجسادكم واجسامكم وليجدوا منها عرف محبة الله موجدكم ومحبوبكم ومقصودكم ومعبودكم ومحبيكم طوبى لكم ولمن يحبكم ويزوركم ويزور زوارکم اشهد انكم فزتم بالمقام الاعلى والذروة العليا وبلغتم مقاما قدره الله بنفسه وبعرف ابنائكم واهلكم وذوي ارحامكم

فتنه در سبزوار

در سبزوار چون تعداد بهائیان شهر از اهل بلد جمعی و دیگر نیز از سایر نقاط احباب بلاد اخری مانند حاجی محمد کاظم از اصفهان و حاجی عبدالرسول از یزد و غیرهما در آنجا اقامت جسته بتجارت مشغول شدند و به این طریق گروهی از شناخته‌گان این طائفه تجمع یافته تبلیغ کردند و حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار مجتهد مقتدر شهیر بلد با رعایت احتیاط از رقبا و اعدا ملجأ و ملاذ شان بود لذا آتش حسد و کینه برخی از علما خصوصا برادران شریعتمدار مذکور مشتعل گردید و بایجاد فتنه و فساد همی کوشیدند ولی قدرت شریعتمدار مانع بود تا آنکه ماه رمضان رسید و عرق خبیث جاهلیه نابض گشت و ملاها بر رئوس منابر بنای تعرض و سب و لعن نهادند و اراذل و سفله تحریک بر فساد نمودند و میرزا هاشم تاجر اصفهانی ساکن در تجارتسرای متعلق بشریعتمدار که تجار احبا نیز در آنجا تجارت داشتند محرک و معاند اصلی بود و بنصیحت و موعظت منصرف از اعمال خود

ن

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق ۱۸ م

رسانده همگی شهادت دادند که حاجی عبدالرسول را مکرر در حال صلوة و عبادات دیدند تا آنکه احبای عشق آباد عرض حال داده بعنوان مطالبات خود تظلم بحکمران نمودند و او تلگراف بشاه کرد و نیز تجار یزد وغیره تلگرافات بطهران نمودند و دستور از طهران بوالی خراسان که در این هنگام صاحبدیوان میرزا فتحعلی خان شیرازی بود رسید و او بحاکم سبزوار که پسرش ملقب بمؤتمن الملک بود دستور داد و محبوسین را استنطاق کرد و غالباً اقرار صریح بایمان نکردند و مقرر شد که مبالغی گرفته مستخلص نمایند و بالاخره ده نفر را که پنج تن سبزواری و پنج تن یزدی بودند باتفاق دوازده سوار روانهٔ مشهد داشتند و اسامی پنج تن سبزواری چنین است ملا عبدالوهاب مذکور میرزا هدایت که سیدی معمم بود و در استنطاق اعتراف بایمان کرد و میرزا محمد و میرزا ابراهیم برادرش که یکی صباغ و دیگری نجار بودند و اسامی پنج تن یزدی چنین است حاجی عبدالرسول آقا محمد صادق چیت ساز آقا محمد بن حاجی محمد ابراهیم مبلغ آقا عباس برادر زن حاجی مبلغ و میرزا علیرضا و بعد از ورود بمشهد حاجی عبدالرسول مبلغ پانصد تومان که مقرر شد داد و او را با ملا عبدالوهاب و آقا محمد و آقا عباس رها کردند و شش تن دیگر که دارائی و توانائی تأدیه وجوه رشوه و تقدیمی نداشتند ناچار قریب سه ماه در محبس بسر بردند تا بواسطه شیوع وبا و فرار اعداء مستخلص و رها گشتند .

فتنه در همدان و شهادت آقا محمد رضا در یزد

در همدان باغواء شریف الدوله رئیس التجار جمعیت یهود بمعارضت و تعرض بهائیان برخاستند و چند تن خاخام که از اورشلیم بهمدان آمدند با خود نزد عز الدوله حکمران برده بدین نوع شکایت نمودند که قبیلی از آحاد جمعیت ما فریفته اقوال بهائیان شدند و شریعت توراة را به پشت سر انداختند و برسوم و قواعد ما عمل نمیکنند و درخواست ما این است که حکمران امر فرماید

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق ۱۸۹۰ م

و بیرون کردند و نیز دو بار دیگر حکومت همدان بعضی از احباب سرابی را گرفتار نمود و مبلغی بعنوان جرم عقیدت از ایشان گرفت و نوبتی دیگر نیز موسویان برای آنکه بعضی از احباب سرابی در یوم سبت بشغل و تجارت پرداختند بعز الدوله حکمران شکایت کردند و در دار الحکومه مجتمع شده غوغا بپا نمودند و بالاخره حکومت فرمان بطرد موسویان داد و نیز در اینسال حاجی محمد نجار از بهائیان معروف همدان که در تبلیغ سعی و همت مبذول میداشت وفات نمود و مسلمین از دفن جسدش در قبرستان ایشان ممانعت کردند و بالاخره در صحن مدفون گردید و نیز در یزد آقا محمد رضا از محترمین احباب بموجب فتوی بعضی از علما هدف گلوله برخی از اشرار شده بشهادت رسید.

طبع کتاب اقدس و الواح معظمه در بمبئی

و چون طبع بعضی از الواح و آثار مبارکه تا اینسنه میسر نشد و نسخ عدیده که بخط زین المقربین و سایر آقا و احباب منتشر گشت عده روز افزون اینطایفه را کفایت نمینمود لذا حسب دستور ابهی در عکا کتاب مستطاب اقدس بتضمیم معدودی از الواح متنوعه بشکل کتابی حجیم تهیه شد و دو مجلدی دیگر نیز بهمان شکل و حجم مرکب از معظم الواح فراهم آمد و مشکینقلم با خط زیبایش کتابت کرد و زین المقربین مقابله و تصحیح نمود و میرزا محمد علی غصن اکبر با پسرش میرزا شعاع الله در شهر جمادی الاولی ۱۳۰۷ برای طبع و نشر عازم بمبئی گشت و نسخ مذکوره را با خود برد و در مصر ورود نمود و پس از اقامت

حضرت آقای اکبر ارواح البشر فداه در این شهر خوانند تشریف آورده دیگر یک رساله مفصل که الی الآن هفت جزو نازل و نوشته شده از جهت این انقلاب نازل اکثری از کلمات و آیات و مسطور بحسب هر مقام در او مذکور و مسطور فی الحقیقه رساله باین تکمیلی الی الآن نازل نگردیده بعد از اتمام انشاءالله سواد و ارسال میشود . (خط جواد قزوینی مورخه ۹ شعبان ۱۳۰۸)

کتاب اقدس مطبوعه که منشور بلاد گشته بخط عالی است و در آخر باسم حسین الذی سجن فی سجن عکاء مطبوع نزد آقای اکبر ارواح البشر فداه و بخط قرار داده و این کتاب مبارک بخصوص من لا یعرف من علم شیئی گذشته و امضا فرمودند و [illegible] نسخ باید از روی

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق ۱۸م

فتنه در اردکان

در اردکان استاد محمد حداد از معروفین احباب گشت و جمع مؤمنین جسد را در قبرستان دفن کردند و بعد از سه روز گذاشته بعضی از علما با اتفاق اشرار جسد را از قبر بیرون آورده با نفط آتش زدند و کفن نیم سوخته را در دکان آن مظلوم بیاویختند و بازماندگانش جسد نیم سوخته را در باغ ملکی خودش دفن نمودند و علما اشرار را تحریک و تهییج کردند تا شورش نموده جمعی از معاریف احباب را دستگیر ساختند و ضرب و جفای بسیار وارد آورده بخانه علما کشیدند و مورد بازخواست و شتم قرار دادند و بالاخره حاکم مبالغی نقود از مظلومان گرفته مستخلص ساخت ولی از شدت تعرض و مقاومت اهالی استقرار در وطن برایشان معسور بلکه غیر مقدور گشت و جمعی که خوانده شده بیاده اخری فراری و متواری شدند و برخی برجای مانده از شدت بلیات و مشقات وارده این جهان فانی را بدرود گفتند.

فتنه در آذربایجان و خراسان

در قریه مغنه واقع در بعد شش فرسنگی تبریز اغیار بتعرض احبا برخاستند و حاجی احتشام مالک قریه چند تن از مظلومان چوب زده تحقیر و تفضیح نمود.

و در بشرویه از جهت توالی عبور و مرور مبلغین و انجذاب و اشتعال جمع مؤمنین اهالی بتعصب و تعرض برخاستند و آقا میرزا مهدی رشتی که بعزم تبلیغ ورود نمود بعلت تهاجم مردم ناچار شد در شبی بعد از ورود به بیدزنک مراجعت کرد و اشرار بر جسارت بیفزودند و در کوی و برزن باسم بابی سب و لعن میکردند. و در قه بغرو و سس در دخانیه سب و لعن و شتم و ناسزا گفتند و شب در خانه های احباب اجتماع کرده دشنام همی دادند بحدیکه مظلومان خروج از منازل خود نتوانستند و در استعمال از آب انبار با کوزه آب بخانه بردند و میرزا محمد علی ملا محمد شریف را اعداد دچار کرده بسختی زدند

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق

۱۸ م

عالم قزوینی تا شنبه — چون نجف شش گشته شهر نصرت
زرقه ارباب بیان راه دستگیر — جانب طهرانشان برده اسیر

شاه ابهاشان پذیرائی نبود — مرحمت می‌نمود و دارائی نمود
زانسبب یکشب بطهران شد چند — گشت زارباب غرض حبس شش

ظاهره از بهر قتل عم خویش — دستگیر و بجوار سینه ریش
قصد ابن عم او ابطال او — لیک شاه راز دان پاک او

نفس قدوسیت بی‌همه گفت بخود — زان بیان چون که پاکش در نبود
چند روزی داد در ظل مسکنش — بعد از آن شاها نه با چندین حشمش

سوی ارض خا فرستادان عطوف — نی دمی در امر رحمانش وقوف
چون زنا گو امر از رب علا — که بارض خا روند اهل ولا

شاه ابهی نیز با فر شهی — سوی ارض خا بشد با فرهی
در بهشت آن روضه خلد برین — گشت قدوسش آن آشیان جانان زمین

مدتی قدوسش طی با همرهان — میهمان شد در آن حرم مکان
هر دمی طرز بدیعی در پروز — زان جمال ابهی عالم فروز

لیک جز قدوسش غیر طاهره — کس ندانست آن شئون باهره
الغرض در مکان در بهره — جز اهل بسته ناصر بود و یار

چون قدوسش جلیل و باحق — در طبرسی مرشد بس صف شق
مدتی با مال کرد امداد شان — داد او هم آنچه باید داد شان

چون برفت از مال و دان کار پیش — رفت تا نصرت کند با جان خویش
ده سوار جان نثارش در رکاب — تا زنند بر آن سپاه بی حساب

تا کند بر هیو ابان فتح باب — تا که جان بازد چه آن ماه آب
چون مشیت بر لقاء شاه بود — دست غیب از کارزار او [illegible]

شاه ابهی با تمام همرهان — شد گرفتار از قضای ناگهان
آنچنان بردند سوی آملش — بس جفا از چند تن با [illegible]

گاهی ابهی شد [illegible] گه در خفا — تا بپا امید از سلطان قضا
شاه و همراهان رهیدند از ملال — سوی طهران شد روانه با جلال

هر دمش هجوم بلائی تازه بود — هر دمش آفات بی اندازه بود
چون [illegible] اسماء و صفات — در میان چار موج عاصفات

لیک دست قدرتش محفوظ داشت — با حفظ سر مهی محفوظ داشت
تا بابک جوهر شعر و ریزید — کرد در تار زب علی [illegible] شهید

شاه ابهی ابهی بد در طلب — تا قضا گشت از تقدیر رب
شد تا بابک راجع از شاه ولا — که شود عازم بسوی کربلا

شاه ابهی با دو تن از چاکران — شد بسوی کربلای خود روان
شد مشرف بر لقا دار السلام — وعده فرمودش شهنشاه انام

که تو را دار بجمال خود کنم — قبله قرب وصال خود کنم
کاظمین کربلا و هم نجف — از قدوم شاه جان شد با شرف

چند ماهی شاه ابهی را چنان — بود در بغداد در [illegible]
تا بابک سوی تبریز شد — صدر نوری صاحب دربار شد

داشت با شاه و بصاحب نهان — قاصدش آمد بسوی شاه جهان
سوی ری خواندن آن ملیک فرد را — تا کند روشن شب دیجور را

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ

۱۸م

شاه باهی شد نهان از همرهان ، بی جانشین شد ایشان را جهان ، غصن اعظم ماند ز آن بحر اثر ، عهد لطفش گشت حکم نافذ بر

هیچکس را نیست فی از حول شه ، تا مدی برسد حسینی حال شه ، تا دو سال آن مشکبوی عهد ، سالکی اندر کوهسار رهگو

گاه گاهش بر سلیمانی گذار ، که بگشت تابید نور آن عذار ، نور بارانی گشت کردستان را ، نام شه جمشید در هر مرز و بوم

تا سوی دار السلام آمد خبر ، که سلیمانیه شد وارد ببر ، غصن اعظم عمر افلاک ولا ، شیخ سلطان را بجز آزار کرد تا

بخت او در شرق اجلال کرد ، مدتی سلطان جانش اسال کرد ، رفت بعد از چند که سلطان جان ، آفتاب آسا ز دور را شد عیان

جمله قرآن ور آمد در کلام ، ره نماید عو الی دار السلام ، چون بزور آشد جمال العالمین ، روح جمشید از بیان روان ازین

هر که دیدی طلعت شه یک نظر ، گر ز باد و خاک بودی گشت زر ، گر هزاران قرن بنویسم مدام ، شرح ناید قصه دار السلام

بایدم کردن سخن را مختصر ، دو هم بر خون شد از دم بصر ، چون دو ماهی ماند تا سال عرف ، سطر بود از شاه جانان با شرف

چار سه سلطان جان با عز و فر ، با جلال کبریائی در سفر ، تا بغلاک تا شد در سلیمان ۱۳۰۰ ، فلک تا ز ز شوق جانان بی سکون

تا که فرمان بر سکونش داد شه ، بر عقبای خود در کوکش داد شه ، چار مه هم شاه قیوم قدیر ، کرسی سلطانیش شهر کبیر

بعد از آن آمد تنگ تشنه ، مشرق شمس جمالش از عجم ، عرش حق شاه چون بیت الله شد ، پرده بر نور از شرق آن بیت شد

خون چهل تا زانم متبار کرد ، تا بت تنگیر محجان باز کرد ، پنج سال از ارض سر آن جناب ، بر جهان تابید شمس حجاب

بعد از آن شد عزم محبوب الانام ، جزم تا صبح لقا تابد بشام ، وعده های انبیا و مرسلین ، مژده های اصفیای اولین

جمله را مشهور و معروف آورد ، حمد قشان چون شمس مشرق ز ورود ، لاجرم ز ارض سر تب مجید ، زد علم بر ساحل بحر سعید

از گلیبولی بعکا تا رشد ، گاه ثابت گشت و گه سیار شد ، ساحل از میر با اسکندری ، شد مبارک ز آن جمال بن البری

تا که غصن اعظمش با دوستان ، گردشان از سرو قامت بوستان ، کوچه و بازارشان اکر دسیر ، در جوان بالید بر زد همچه طیر

خواست از حق تا بمرشان کند ، خالی از خلق تکدر شان کند ، سال بخرد از تقاضای قدیر ، ز جمادی العید در بالای عشر

وارد از دروازه بحری شهر ، شد بعکا ز وخش بحر و بر ، در میان قشله آن علی المقام ، شد مقر عرش محبوب الانام

چون بشد یک سال یا ده ماه و نیم ، ز اتقاد در جد از علیم ، غصن اطهر جان نثار شاه شد ، محترق دلهای آل الله شد

ز آن بهی قربان سلطان ذُب ، ز برای عاشقان شد فتح باب ، چون دو سال و هم آمد با بروز ، قشله شد عرش شه عالم فروز

بعدا

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق سال چهل و نهم

هفت روز و شب فقیر در هم غمی — بهره شد از خوان سلطان سخی
فوج فوج از شهر عکا و ز قری — کامیاب از نعمت رب الوری

هر فقیری شد بسوی غصن شاه — جانب بحج عنایتش داد راه
بس قصاید گشت انشا غرا — بی طمع از جایزه و اجر و جزا

هم ز خیل مسلمین بر شام — هم نصارا ز عظیم الاحتشام
وصف او در وصف بهی گفته‌اند — رمزها اندر بیانها بنهفته‌اند

که نگوید مسلم یا مذهبی — آن ثنا را جز در اوصاف بهی
هم مسیحی گفته با نطق فصیح — آنچه نتوان گفت جز بهر مسیح

آن قصاید با تفاصیل امور — شد رقم از امر غصن شاه نور
نسخه آنش ز غصن حق از لطف و جود — سوی احبا شهرهای ایران فرود

تا احبای بها واقف شوند — عز امر بها را عارف شوند
که بشهر سجن شه با یک قلم — بی معین بی سپاه و بی حشم

امر را فرمود اینگونه بلند — کز تمام فرقها بیچون و چند
با وجود آنکه بود آن شه تنها — ظاهر آید این چنین فتح در دنیا

از لسان ترک و رومی و عرب — نعت او ظاهر شده در صفت رب
که بود از هر یکی حجت تمام — بر گروه شیعه والا مقام

یوم تاسع شد کتاب عهد یار — با خط ابهی جمال آشکار
جمله غصن‌ها و افنان و عبید — این چنین مأمور از رب مجید

که بسوی غصن اعظم بنگرند — جمله در حول رضایش پر زنند
تابع امر شاه ابهی صبح و شام — که همه اهل بها را بالتمام

بر کتاب عهد خود عامل کنند — فضل خود را بهر کل شامل کنند
هر موافق را هزاران پر دهد — هر منافق را نجات از شر دهد

ز اتفاقش بر کشند سوی وفاق — تا همه با جان و دل با اتفاق
از ره یک غصن قیوم قدیر — بهر ما خیر و صلاح ناگزیر

ناصر امر شه ابهی شویم — بر ثنایش روز و شب گویا شویم
همت او این شود هر صبح و شام — که همه روی زمین را بالتمام

بنده خاص جمال الله کنیم — دست بر دامان غصن الله زنیم
تا زمین جنت بالکل همه — از بها یابد حسن جامعه

شاه ابهی خص اغصان عظام — هم بحق جمله خاصان کرام
کین دعا مستجاب آید ز جود — ایفدای تام تو من فی الوجود

این اسرای سراج المتقین — هر دو مست از بهار الله شغفین
صد هزار الله ابهای بهی — تا که روز و شب بعز و فرهی

مشتعل با نار زین خنده و ناز — جمله شیء را در آنجا دیار
تا نما سیت کز آن بیقین — گشت تاج فخر این عبد کمین

اندر آن غار تصنیف در رسید — روح تو بر جسم ما هم در دمید
سوی غصن الله روان شد بشتاب — تا اگر امرم نماید در جواب

چونکه غصن اعظم شاه بها — هست مشغول از پس فتح انتها
ز انقلاب چارت در شوال — ناجرم آمد معوق تا بحال

تا که در این جمله گر رب ودود — یوم سبعین از یوم الصعود
غصن اعظم بز ملک هدی — جمله من فی البهاء و را فدا

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق

الذی طلع من جمالك الابهی علیك یا مظهر الکبریاء وسلطان البقاء ومليك من فی
الارض والسماء اشهد ان بك ظهرت سلطنة الله واقتداره وعظمة الله وكبرياؤه
وبك اشرقت شموس القدم فی سماء القضاء وطلع جمال الغيب عن افق البداء واشهد
ان بحركة من قلمك ظهر حكم الكاف والنون وبرز سر الله المكنون وبدئت
الممكنات وبعثت الظهورات واشهد ان بجمالك ظهر جمال المعبود و
بوجهك لاح وجه المقصود وبكلمة من عندك فصل بين الممكنات وصعد
المخلصون الى الذروة العليا والمشركون الى الدركات السفلى واشهد بان من عرفك
فقد عرف الله ومن فاز بلقائك فقد فاز بلقاء الله فطوبى لمن آمن بك وبآياتك و
خضع بسلطانك وشرف بلقائك وبلغ برضائك وطاف فی حولك وحضر تلقاء عرشك
فويل لمن ظلمك وانكرك وكفر بآياتك وجاحد بسلطانك وحارب بنفسك و
استكبر لدى وجهك وجادل ببرهانك وفر من حكومتك واقتدارك وكان
من المشركين فی الواح القدس من اصبع الامر مكتوبا فيا الهی ومحبوبی فارسل الی عن
يمين رحمتك وعنايتك نفحات قدس الطافك لتجذبنی عن نفسی وعن الدنيا
الى شطر قربك ولقائك انك انت المقتدر على ما تشاء وانك كنت على كل شیء محيطا
عليك يا جمال الله ثناء الله وذكره وبهاء الله ونوره اشهد بان ما رات عين
الابداع مظلوما شبهك كنت فی ايامك فی غمرات البلايا مرة كنت تحت السلاسل
والاغلال ومرة كنت تحت سيوف الاعداء ومع كل ذلك امرت الناس بما امرت
من لدن عليم حكيم روحی لضرك الفداء ونفسی لبلائك الفداء اسأل الله بك

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق

۱۸۹۱ م

چونکه گل رفت و گلستان درگذشت   نشنوی دیگر ز بلبل سرگذشت   لذا بکلی فی حزن و تعب
و عالم پریشان مستغیثاً من بطشه العمیم و غضبه العظیم آغاز نمودم و صفحه اولی را بزیارات و صلوات مبارکات
که از قلم اعلی در ارض سر و عکا از احباء الله فی ارض الطا و دیار اخری نازل شده مزین نمودم فللّه الحمد
که بشرف قبول مشرف گردید و هر صباح و مسا حضرت غصن الله الاعظم جمال قدم جل شأنه را بهمان
زیارات و صلوات با جمیع اغصان سدره رحمن و احباء الله خاضعاً خاشعاً مستقبلاً ساجداً مبتهلاً
زیارت مینمایند و ملأ اعلی و سکان فردوس ابهی را بناله و حنین و ضجیج در این میآورند طوبی
فطوبی ثم طوبی للفائزین طوبی للراسخین امید که با جرای عمل که خالصاً لوجه الکریم است
بزودی بندای احلای اسرع الی مولاک وارجع الی منقلبک و مثواک بساحت اقدس خوانده و از
این یوم و بالم برهاند انه قوی قدیر و بالاجابة حقیق جدیر   کما استغاثت شهید الله الاعظم و ترتیب الاکرم
نه ماه پیش از توقیعه عظمی فرمودند که دیگر نمیخواهم در این عالم بمانم و دائماً با احبائی که در این نه ماه ملاقات
مینمودند ذکر وصایا و بیاناتی میفرمودند که از جمیع آنها عرف وداع استشمام میشد و بکمال تعجیل در
تدارک بوده ولی صریحاً اظهار نمیفرمودند تا شب یکشنبه یازدهم شوال که پنجاهم روز نوروز بود رسید

---

* بطوریکه جناب ... در تاریخ ... واقعات حضور ... گفته ... صورت آن ... ...

آه و صد حیف از جمال ساقی بزم قضا   ریخت جام راح روح افزا شرنگ جان گزا
هر که درد هست درمان هر که رنجی دوا   آه از این رنج جدید و آن درد بی دوا
چشم انجم خیره آمد قلب عالم تیره گشت   نغمه دل بی صفا شد جبل جان بینوا
منفصل گردید از این صدمه ارکان وجود   منصعق گردید از این ظلمه عرش کبریا
گشته ساکن بحر مواج کرم از موج فضل   موج زن دریای غم در قلب وجدان اولیا
زینت بستان حسن سرنگون شد بر زمین   ناله حزب الهی مرتفع شد بر سما

سال چهل و نهم

۱۸م

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق

هشتم

الفداء ذکر نمودند که جمال مبارک در آن ایام بیاناتی میفرمودند که ما طاقت استماع آنها را نداشتیم و عرف فراق از بیانات نیر آفاق ساطع بود و فرمودند که کتابی مختوم بخط خود بغصن اعظم سپرده ام و آنچه لازم است در آن کتاب ثبت نموده ام باری بهمین منوال ایام و لیالی منقضی شد تا دوشنبه یوم نهم که یوم الاحزان دوستان و اغصان و خاصان بود در رسید در آن روز حضرت غصن اعظم از محضر مبارک بمحل مسافرین نزول نمودند و تکبیر مبارک را بهمگی رسانیدند و ذکر نمودند که جمال مبارک فرمودند که باید کل صابر و ساکن باشند تا آثار استغنا بر ارتفاع امرالله قیام نمائید و ابداً مضطرب نشوید چه که من همیشه در هر جا که باشم با شما هستم و در ذکر شما و فکر شما هستم از آن بیانات آتش بر قلوب حضار در احتراق و انفطار چه که عرف وداع بالکل الابدع از آنها استشمام شد و چنان جمیع دوستان منقلب و پریشان شدند که همگی قریب بهلاکت بودند لذا از منبع الطاف محبوب یکتا دو دست بهم با یوم دیگر که سه شنبه دهم بود یوم مسرور شد و بر بهجت و سرور بظهور آمده حضرت غصن الله الاعظم هنگام طلوع فجر

این مصیبت گشت وقت این عزا شد آشکار — جمله قد غایب گردید تاریخ عزا
صبح محشر را بچشم سر عیان دیدیم که بود — در فضای ارض عکا رستخیزی بر ملا
خلق عکا بند تشییع از وضیع و از شریف — جمله در بیخویشی شدند از بهر اظهار وفا
هم ز احباب عجم از ناله بر گردون علم — هم ز اعراب بلد واسیداه و اسیدا
بعد تکبیر مبارک در حرم اغصان نمود — بهر یکی قائم بعرف صبر و تسلیم و رضا
حضرت غصن الله الاعظم با احباب اکرم — این چنین فرمود با لحن فصیح دلربا
کس نگردد مضطرب زیرا که حق فرموده است — در کتاب اقدس حق در بر تمام ماسوا
کای خلایق چون زند شمس جمال من غروب — هم سماء هیکلم پنهان شود از دیده ها
جملگی بر نصرت امرم بجان قائم شوید — سلطنت بخشید و افرازید بر عالم لوا

سال چهل و نهم

۱۸ ام

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق

و شادی آن هزار نفوس منتسبین آشنا گردید دیگی بخلعت سرور و حبور زمین مالک ظهور فائز شدند و حضرت غصن اعظم چند گوسفند قربانی نمودند و بفقرا و اسرا و اهل زندان و لیمان قسمت فرمودند بنوعی که جمیع السنه و قلوب بذکر بقا و شکر نعمای محبوب ابهی در داخل و خارج عکا ناطق و گویا بود باری یوم عید مشهود که احدی در خاطر نداشت که چنان سرور عمومی در ارض شام بکافه انام دست داده باشد و همان یوم حضرت غصن اعظم بعکا تشریف بردند و تکبیر از لسان جمال مبارک در جمیع منازل احباب برجال و نساء ابلاغ فرمودند و در یوم یکشنبه پانزدهم وقت عصر جمیع احباب که در قصر حضور داشتند و جمع کثیری از مهاجرین و مسافرین بودند احضار فرمودند در حالتی که در بستر بحضرت غصن الله الابدع روحی له الفداء تکیه فرموده بودند جمیع احباب بکمال خاضعا خاشعا متبتلا مشرف شدند لسان عظمت

دیوان علی محمد ورقا از دارین چون خبر مصیبت کبری بگوش رسید زمام طاقت و صبر از کفش رفت و مراثی بسیار نظم آورده که از جمله چنین است

دهرا بعرصه کون این چه محشرات
یک نفخه صعق بود و دیگر نفخه قیام
یارب چه روی داد که شد پرده آفات
تیره کون [illegible] قضا برقضای آه
عادی هجوم حادثه چون سیل منهدم
[illegible] و هزار داد
ارکان سقف شد و نفس مضطرب
صاعقه شراره ز هجران آسمان
هم چرخ زند و قدر خانه نیلگون

دهرا مگر که جهان حشر و حیرت است
این نغمه ها [illegible] صعق [illegible] است
و انجم [illegible] خاک [illegible] است
بانگ [illegible] چرخ اخضر است
ساری هجوم [illegible] چون [illegible]
چون [illegible]
گیهان گوش آمده گیتی [illegible] است
نازل بجور [illegible]
هم عرش [illegible] دست [illegible] خاک [illegible] است

بالعجب در این قصه و این چه حیرت است
این [illegible] همچون [illegible]
در شرق و غرب این [illegible] حیرت [illegible]
این [illegible] در جهان
این آه و ناله زن و مرد [illegible]
[illegible]
شد سر بسر [illegible] انوار [illegible]
[illegible] صعق [illegible]
گر هوشیار [illegible] چه زاد

[illegible]

دادرا بعرصه عالم چه روی داد
ور زمام دهر بازگشت این چه فتنه زاد

یارب چه روی داد که شد عرش مضمحل
ارکان امر و خلق ز هم گشت منفصل

سال چهل و نهم

واقعات سال ١٣٠٩ ه ق ١٨٩ م

عیون اهل الاسماء که ذکرش در لوح رؤیا از قلم اعلی در عشره محرم تسعین که سال سادس از ورود مدینه عکا بود که نوزده سال قبل از این سال پر ملال بوده نازل شده بود تحقق گرفت وانقلاب عالم تراب جمیع عوالم رب الارباب را باضطراب آورد و در ساعت هشتم از آن لیلة الظلماء التی فیها بکت السماء علی الثری ظهر ما نزل من لسان الله المقدس فی کتابه الاقدس و دیگر لسان حال و قال از بیان حال عاجز الملک والملکوت لله ولا حول ولا قوة الا بالله در شورش آن محشر اکبر که جمیع اهالی عکا و قرای حول آن در صحرای حول قصر مبارک گریان و بر سر زنان و در مصیبت اگریان این دو بیت مثنوی مولوی مناسب حال و مطابق احوال است چرخ بر خوانده قیامت نامه را
تا مجره بر دریده جامه را   آسمان میگفت آمد بر زمین   گر قیامت را ندیدستی ببین

تا یکهفته از این مصیبت عظمی شب و روز جم غفیری از غنی و فقیر و مقیم و مسافر از خوان نعمت منعم العالمین متنعم

خاکم بسر چگونه برم نام ابهزا   چون باده نوش غم شوم از جام ابهزا
شد تیره چشم مهر و مه از برق این الم   شد تیره روز مردم از شام ابهزا
ظلمت گرفت سر بسر آفاق تیرگی   چون در رسید پیک سیه نام ابهزا
جامم ز زهر سینه ز صد نای نی خدنگ   هوشم ز سر پرید ز پیغام ابهزا
شد غرق قهر بحر عدم کشتی وجود   از صدمه ز لطمه تلاطم ابهزا
بیرون دل ز کشمکش [illegible]   افتاد طیر روح چه در دام ابهزا
از کام [illegible]   سختی صدود و تلخی آلام ابهزا
آغاز حسرت است [illegible]   ما را بسر بعالم انجام ابهزا
گوئید [illegible] که دهم دل بخواب مرگ   تا وارهم ز خلوت ایام ابهزا

زین ماتمم که در کره خاک برفروخت
یک شعله بس [illegible] هفت آسمان بسوخت

ای تیر تسبیح قضا شهریار کو   عکا است شهریار کو شهریار کو
ای جیب قدس [illegible]   وی دار عز و درست امیر و شهر کو
خالی است خانه خدا [illegible]   تاریخ [illegible] کو
ای دار [illegible] طلعت [illegible]   ای جیب [illegible] کو
رضوان کجاست [illegible]   فردوس [illegible] کو
ای عرش [illegible]   [illegible] کو
ای گلشن [illegible] وصال   [illegible] کو
ای خیره چرخ طلعت [illegible]   [illegible] کو
با این [illegible] سکون [illegible]   در این [illegible] کو

وا دارم غمی که جهانرا نمود خاک
ورنه ماتمی که بسر عالم نمود خاک

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق

۱۸ م

[illegible] انت انت لا اله الا انت در یوم ثانی صعود حی قیوم الی مقامه الاقدس از منبع المختوم المکتوم هر یوم از فضلای اسلام و نصاری و شعرای آنجا غلاغلات تعزیت بساحت انور حضرت غصن الله الاعظم وارد و قصائد غراء در مراثی و عزا در محضر اطهرشان حاضر سبحان ربنا العلی الابهی اگر در اوان ظهور مظاهر الهی و مشارق شموس رحمانی اهل اعراض و اغماض مجال یافتند که ببعضی مقال سبب اضلال شوند چنانچه در حق سید انبیا و سرور اصفیا روح ما سواه فداه گفتند آنچه گفتند و اقوالشان را رب العزة در قرآن بیان نموده (واذا رأوک الذین کفروا ان یتخذونک الا هزوا أهذا الذی بعث الله رسولا) و در مقام دیگر (ولما سمعوا الذکر قالوا انه لمجنون) و حال این ثابت که بعد از ارتفاع رایت اسلام مداح اعظم خیر الانام بوده [illegible] از اینه چه مقدار قصائد در ذکر آن منبع نور و مطلع ظهور انشاء نموده

ای رب قلوب خسته را صبر بخش　　نفس حزین مضطرین را قرار بخش
جان و دل تاب و توان احتمال ده　　ارواح را بصبر و سکون اقتدار بخش
ز تلخی زهر چند هلاکت ... بخش　　نوری ز مهر فضل بزمین تار بخش
از فیض بخت ... تقدیرت تحمل ده　　... جان را بخش
زان خمر لایزال که اندر خم فنا است　　دو جرعه مستی ز خمار بخش
مستغرقین بحر بلا را نجات ده　　کشتی شکستگان ز کنار بخش
برگشته ایم ز بستی حیات　　ما را بیادگاه عدم اذن بار بخش
ای قوم اجل منتظری ... فنا　　بر شاخسار ... گوار بخش
این ره ... در ... تو سپر　　این سیل ... ز حضرت ستار بخش
ما را برام قدس ... دار　　در ظل غصن اعظم خود پایدار دار

ایضاً این مرثیه از اوست که بعد از چندی از مصیبت کبری سرود

در نیمه دوم شب دوم ذیقعده ماه　　در جهان تار شد از قضا آه آه
بر شد بر آسمان بر سمای سما　　غیاب شد چهر مه پنهان شد دری ماه
خیل هموم و غموم کشید بر سو سپاه　　لشکر شادی شکست چیش خود [illegible] شاه

دو دوقضا شد بلند قصر قدر شد خراب

۱۸م

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق سال چهل و نهم

والرزیة صماء فالصبر منصرم والقلب مضطرم والدمع منسجم وهیهات السلوة والعزاء الا لمن استجار جوار رحمته الکبری وشتان بین ذالک الجوار و هذا الجوار « عباس »

صورت قصیده اولی که شیخ فاضل و شاعر و ادیب کامل شیخ عبدالملک شبعی در تعزیت انشا نموده

اتت ولن القی خلیعا سوی التسهد … ودمع عینی سح فی صفحة الخد
علی نکبة حلت فحلت عری النهی … ومال بها الصبر الجمیل الی الفقد
فجیعة بیتی بالدهر انت محاربی … بأسهم رزء لا تقابل بالرد
اصبت فؤادی کم وکم قد اصبته … وضل رشادی وانزوی للجوی رشدی
وکنت قوی العزم ان جئت شاهرا … لسیف عناد لن یمیل الی الغمد
فما زلت تسطو بالجبر و تعتدی … وان لم یعدک القط ملت الی القد
کانک الایام ان جرت جاریت … وساعدها خطب ان انبری لم یعد
لها حادثات لم تمر علی الفتی … وان یرج منها النصر مالت الی الضد
تری الحر فی اکدارها ظل یغتدی … ویصفوا بها عیش اللئیم مع الوغد
وذی حالة الدنیا لمن یک فاضلا … اذا فک من قید تکبل فی قید

ز چیست جزر بحر چرا برآرد خروش … چرا فضا پر صدا است چه یک هنگام جوش … جبال صعقان شده تلال فتنه ز جوش
عقول گردیده مات نفوس گشته خموش … فسرده در سدره نار ز هوش رفته سروش … بباغ نالان طیور رسیده گریان وحوش

تموج روح البحار تصیح قلب الهضاب

در اینجا انیعزا زینم جا بجا چیست … در زمی و در سما این سعف آه چیست … ز روی در خساره مهر زرّی ماه چیست
ناله روز از چه روست آه شبانگاه چیست … صوت صیح و عویل در حرم شاه چیست … نحیب سر الوجود ز فرقه چیست

هذا خطب عظیم ذالک خرق عجاب

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق

۱۸۹۱م

وافی له بالعزم للعزم قارنت / نسائت فدلت من بفیل من الوفد
امام همام فاضل متفضل / تقی نقی قد تمسک بالزهد
وبحر روی الصادی بعذب زلاله / وانعش ارواح الوری من صفا الورد
وروض له اغصان جود تباسقت / اذا حله الجانی حماه من اللد
لئن تحن العلیا ادلهمت لفقده / فقد خلف العباس فی افق السعد
رقی الی ام السماک بفضله / یفوح بهذا العصر کالمسک الند
معادن اسرار و موضع حکمة / و مظهر الطاف لا ندیة الحمد
فلا تأسفن عباس فانه منعم / بحور و ولدان تحییه بالود
وشیبا صبح نظم الشیم نورخا / ترکا بها التیه قد تجه للخلد

۴۲۸ ۹ ۶۷ ۱۰۴ ۷ ۶۹۴

(۱۳۰۹)

ناظمها الشیخ عبدالملک الشعبی

دو تن ز بقا چرا شده دور گون / شباب قدس بقا چرا شده شبگون / بریز ز چشم جان ز دیده دریای خون
بر آرای قلب روح زفیر ها ز درون / بنال بهجه و حصر بریز بهجه و چون / که سوخت از برق غم خرمن صبر و سکون

قلوب شد ای شکیب ز تن توان رفت و تاب

پس از تو زینت جان جهان و جهان گو مباد / ز بعد شمس ظهور مهر جهان گو مباد / زمین پس از یوم شاه هم آسمان گو مباد
بهار و گل چون گذشت دگر خزان گو مباد / جدا ز محبوب روح دل و زبان گو مباد / شکیب و صبر و قرار و تاب و توان گو مباد

که زندگی در فراق بود اشد العذاب

چگونه وزد ای شوق پیش نغمه خوان / که رفت گل از چمن خراب شد گلستان / ز نغمه بلبلان باغ بر آمد آه و فغان
که طلعت شاه گل ز دیده ها شد نهان / شد از غم فرقت پس از تو ای شاه جان / وجود شادی عدم بهار عشرت خزان

قلوب احباب شد ز نار هجرت کباب

سال چهل و نهم

واقعات سال ١٣٠٩ هـ ق ١٨ م

فهو الذي استقصى الكمال مع النهى والمجد والجود الذي لا يحصر والحلم والعلم الجميل بالهدى والحزم والعزم الذي لا يحجر

هيهات ان يحصى مناقبه الملا او ان يحيط بوصفه المستبحر حسناته لا تنتهي قد ماثلت عدد الحساب فهل لهذا آخر

يا قوم فارق ارضنا ذو رفعة من دونه كسرى ثم ايضا قيصر فلفقده جرت المدامع كالنهر وتغشى الملا وسط الجنان تشعشع

ولكنما اهل ارض ان تقضى تنفس الصعداء وهي تفجر لولا رجا اشباله اهل العلى ان يخلفوه لكان قلبي يفطر

لا تقنطوا يا قوم ان شبوله اهل لكل مهمة تستنظر ما مات من حل وراه نظيرهم فدعا علوه مناقبنا فاستبشروا

انه اكبر لا يقال بوصفهم لكن اولو ما بهم ما يكبر ابغيه صبرا انتم ادرى الورى بضروب تعزية تقال وتذكر

وبصبركم اهل الصبابات يقتدي حين الاسا فتصبروا وتصبروا ترك البهاء الارض واختار السما ولذاك في الفردوس اصبح يخطر

ترك البهاء الارض لكن ذكره فيها يخلد وهو مسك اذفر يا صاح قم انشد جنبه زانه واسألهم ان يقبلوه ويعذروا

واذا استزادوا فانظم تاريخ فقده ابقى بهاء بعده غصنا اكبر (١٤ حزيران عربي ١٨٩٢)

٩١ ١١٣ ٤٢ ٥٠١ ٥٣

ناظمها امين فارس معلم مدرسه پروتستانت في الغربيه

بر غصن اعظم تو سر زد برنا بهین عیان در این فجر نور تجلی بار بین در ملکوت ظهور جمال دلدار بین

دیده حق بین گشای جلوه دیدار بین شعشعه شمس فضل منبعث انوار بین مطلع آیات غیب مشرق آثار بین

نقطه سر الوجود آیت فصل الخطاب

ای ز تو جسته طراز کتاب عهد اله وی تو ولیعهد شه سیر بهم باوفاه ز مهر ایمنی تو ای مدام حاکی چه ماه

زهی یگانه نیت کتاب قدس گواه کسی که در فضل حق برتو کند اشتباه باد چو نخجی مدام در دو جهان روسیاه

همیشه باد شه نصیب قهر شدید العقاب

زهی مبارک خدای که چون تو اش بنده ایست خوشا شهی کش چنین غلام فرخنده ایست که غصن اعظم بزرگش بنده سرافکنده ایست

در آسمان ظهور چه مهر تابنده ایست ترا شها بندگی طراز زیبنده ایست بزرگ شهی کش اله بنده شرمنده ایست

خدای از بینش نهفته رخ در نقاب

۱۸ م

۴۶۰

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق سال چهل و نهم

قصیده رابعه که یکی از ادبای بیروت انشا و ارسال نموده : یا صبور

ان النجوم الى المدارک ترجع ... والروح مثل ذخيرة تستودع

والدين بيع والنفس تنهى الفتى ... عن ان يکون لکل خطب يجزع

من دان بالتسليم ربه في ملکه ... ومن الذي لقضائه لا يخضع

نفذت مشيئته بسابق علمه ... ومضت لقدرته الخلائق تخضع ... سبحانه من خالق ومهيمن ... منه اليه الالتجاء والمفزع

واضيع حيا ما شئته نزه غدا ... اذ لا ارى حيا يضيع ... عش ما تشاء في الارض انک ميت ... وعجبت مما من شئت فيه تودع

ونحن فقطل مذ هوت نزعا مر ... کانت منازلها مصابيح الدجى ... بل الثرى کم من نواظر غيبت ... فيه وکان المسک منها يسطع

جار الزمان على الاهالي في البلا ... فدها لکل محنة تتبرع ... ان الانام فرائس للسبعة الا ... يام فيهم بالرزايا تسبع

واذا ابو العباس مات رشيدهم ... فدا ابو العباس شيخ ارفع ... وزناخ لکلکه على ما شيدوا ... فقد کرکت الظلم وانوت اربع

يوم کيوم الدين لا وزر به ... ولکل مرزئة شان مفزع ... عظم المصاب فما لمن متفزع ... الا لمن منه اليه المرجع

الامر ويحک فاورع حيدا له ... جدوا الى حسن تفرع ... ما خص قطرا ولا افقا به ... ق ثم ما شمل المحيط الاوسع

تبکي المصابيح طوت مشکاته ... نورا به يجلى العقول ويسطع ... حيث الحقائق في العوالم اعين ... فغدت بها انهر تحلى تدمع

فکانه شمس الحقائق في الملا ... والشمس تقرب تبتغيان وتسبع ... ازماه حسن الخلق من رب الورى ... لطفا وابعده المقام الارفع

يا قبر قد اودعت منه طيبا ... حيا وميتا فادر من تستودع ... يا قبر انت الان روضة جنة ... من زار تربک فهو فيهم يرتع

يا راحلا ابقى لنا من بعده ... ذکرا باحيا النسيم تضوع ... هذا الذي بک نشره متضوع ... رکن العلا من بعده متضعضع

اوان عليک هو بحر زاخر ... ليست تحيط به الثلاث الاربع ... طابت نفوسهم لو ضحک في الثرى ... علما بانک ليس شيئا يضيع

جادت عليک سحائب من رحمة ... تروى ثراک بديمة لا تقلع ... من کان ذو روک في صحيفة وزنه ... رحمت وليس جميعه ما يصنع

ولقيت انسا بالذي قدمته ... من صالح بحيث فضل اوسع ... وتعطرت فيها نسائم التسليم من ... مولاک فيه خيرک واربع

ووجود انجال لهم فضل سما ... والبصيرة برهانهم والمطلع ... مما يسلينا لفقدک علمنا ... ان الوفاة سبيل دار تجمع

فهم المکارم والکرامة والعلا ... وهم الفضائل والفضل الاجمع ... وفصاحة علمية وفراسة ... حکمية ونفوذ رای يقطع

عباسهم في يوم فقدک وجهه ... الکامل المتفضل المترع ... ولقد ترکت لهم عمادا قائما ... تلک الطريقة لا عوارا يزرع

متمکن العرفان عند قوان المعروف يقبله کما يتنوع

لمغفته

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هق ۱۸ م

مادت الارض بعد ما از تولی مبعث النور صاعداً از تعلی ام دنز مشارة لا تحاکی هول وقع قد ما فیه تجلی

لا بکاء لا انه وعویلا انه القطب آب لما تدلی کله النبل فی الاماثل اولا - وه أعزاز کل واجلا

سار هول لا یحکیه هول لا مصابا لا الخطب ام کلا انما الخطب یعتری الناس ولا - لذات البهاء الکریم تعلی

نحن خلق لطفا الخلق واصفا کامل الصفات تجلی فاضیاء خیر کل عما وانداء لکل فقر أقلا

وارجاء لکل باب لم وارضاء لکل خیر أهلا سار باق مستفضل فی بنیه فیه فی النور فی الکمال تجلی

کیف یفنی وکله الفضل حقا وانه النور سامیا مستقلا بشروا الارض والسماء بامین - هما انما البهاء ما تولی

فالنور یطلب النور زاح وانها البهاء الصیر فی حلی

(۱۳۰۹)

(اجوبة القدیس جادر جیوس الخریة الارثوذکسیة فی عکا)

(قصیده سابعه که معلم مدرسه پروتستانت در عکا انشا نموده)

ما بال هذه الارض تقصد للسما طیر افضل وطئت المکارم قد سما ولم الکواکب قد تزاید ضوؤها هلا البهاء من سناه تقدما

مالی اراها قد ترنت الفضا انظر فقد صارت بحیش نظما ولعارت و ترنمت نعم انجمت ذا البدیه فهل علیها سلما

ذهب الذی ترجوا البریة جوده من کفه جودا کامطار السما حقا اذا انکبت علیه مدامع من ان اضحا تروی ثراه ودما

یا ارض تبخی وانه لی ذکی خیرا علی من کان ذا متیما یا ارض تخی فالنواح لنوا حب جسم الحبیب الی التراب یسلما

تبجا تری هذا نهایة من حوی اسمی المناقب جسمها ان یعدما کلا وکلا لم یزل حی و بل ان البهاء الی البهاء تقدما

یا ایها الاقوام نوحوا واندبوا لفراق شخص بالطهارة علما شقوا القلوب مع الجیوب فانما خلفت لکی تبقی لذا و تعدما

جودوا بدمع عیون کان فنا اذ انکم افراده قد نظما ابکوا الفراق ولیس تبکوا فقده ان البکا علی الفقید تحرما

لکنکم ان تصبروا لن تندموا اذ تتبعوه ومن برب اسلما لا تحزنوا لوفاته فوفاته بدء الحیاة کذا القضا تحتما

ماذا تقول ودمی یجی یتخفض فی وصف من من کان وصفته سما بر رؤوف فاضل متورع بدیهة ان الفؤاد تمیه دما

رجل اذا دل التصور وجهه یبقی التصور مع القضاء ماتلا من ذکره یبقی الهوا بجماره من شیمه من کل دا سلما

بعض

سال اجبل و نغم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق

ساکن است بحضور حضرت غصن اعظم در این ایام مصیبت عظمی تقدیم نموده

الى غرة جبين الدهر وانسان عين الفضل سيدي ومولاي العالم العامل فضيلتلو عباس افندي الافخم دام عزه   تنازل يا مولاي يا فخر الندى وامير المكرمات وتقبل من مفنون ادابكم عبارات يعجز نطقها عن نعت معاليكم كبعد الارض عن نور السما . حاول ان يأتى على ذكر صفة من صفات مولاكم الجليل وسيدكم النبيل وبدركم الساطع وكوكبكم اللامع   حاول ان يصف خطبا ذهلت لديه بصائر اولى الحكمة وحارت عقول اصحاب العلم والفهم

(خطب الم بكل قطر فغيره   كادت له شم الجبال تزول)   حاول ان يصف مصيبة كسفت لها شمس الضحى وافل بدر المكرمات وكبا زناد المجد وانفصمت عرى العليا وشوه وجه الحزم والعزم وغاضت ينابيع المعارف وتكدرت مناهلها واقفرت ربوع المسرة ودرست معاهدها حاول ان يصف خطبا جليلا تقوضت لهوله الاضالع وارتجت لوقعته القلوب وانسكبت الدموع حزنا فيا بدر الكرامة ندب خطبها وانبيا ذه بكي حامي ذمارها والعلى يئن من بعده والجود يرثي لاخي حتى خلنا من الاسى كل طفل   شاخ قبل ان يتم الرضاعا   وقام مفتونوا نهاه يبكونه عدد انعامه وعدله وهبت قلوب بنا حسم منتخب عليه [illegible] ما زرع فيها من حبه وفضله . كيف لا وهو الراحل الذي تولت المكرمات برحيله والواحد المرشد الذي هداهم بواسع علمه وجزيل فضله . فاني آثاره لا تبدلون بعده وهم لا يطلبون ثمرة وعدلا الا وجدوهما عنده . اما علمه الذي اخرسنا في صدورهم ام واسع فضله الذي شمل به كبيرهم وصغيرهم ام اثيل مجده وجزيل حكمه ام عظيم نبله وشريف كرامته . ولسنا بعد رمانة ... معاده وتالي مقامه ورفعة شأنه لنستطيع الاتيان بجزء من الواجب في تعداد صفاته وحسناته ولو جمعنا في رثائه جميع ما قيل في الدنيا من رثاء الملوك والامراء وافاضل الناس . فلا محاسن فضله تدرك ولا مآثر عدله تعد ولا تحصى

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ ﻫ ق   ۱۸ م

منظومه و منثوره چون از نفوس معروفه بتعصب در دین و عدم انقیاد و تواضع و تملق و توقع با غنیاء و متمولین بوده منتخب و درج شد تا صاحبان بصیرت در اقتدار این ظهور اعظم تفکر نمایند که آیا در سجن اعظم که سخت‌ترین سجنهای عالم بود چه روش و سلوک از جمال قدم جل شأنه دیده شده که آن شدت کبری باین رخای عظمی تبدیل گشت و آن ذلت بی منتهی باین عزت بلا انتها مبدل گردید در کدام تاریخ از تواریخ عالم دیده شده که از نفسی که مسجون ملل و مغضوب دول بوده و در چنین محلی چنین تفوق از اوج عز شده که در ایام ظهور آفتاب جمالش دوست و دشمن از مائده فضل و عطایش متنعم و همیشه بابش ملجأ ارکان عالم و جمیع همّش مصروف آسایش جمیع امم و در حین غیاب نیر جمالش هم نفوسی که تا حدی از ابناء عالم خاضع نبوده‌اند بدون احتیاج و طمع باین گونه کلمات بصرف خلوص و محبت مدحش نمایند و ثنای خود و نعتش زبان گشایند یا نفس الله المهیمنة علی الآفاق که چنین امری از اول ظهور مظاهر سبحانی تا حین اشراق این نیر اعظم بر آفاق عالم نه در تاریخی مذکور و نه در صحفی مسطور   ای دوست یکی از کلمات

خطب ما زین ماتم طوطی شکست   آه آه از آنچه ما را شد ز دست
فرخ دل زد غوطه در دریای خون   غرقه گشت اندر میان بحر خون

زین مصیبه که بناگه اتفاق   تا ابد یک دل نیابد روز ما
تا بحشر دیگر از جوشش کنون   پاره‌های دل همی ریزد برون

قاف تا قاف جهان با شد نگر   کوه کوه آورده قطعات جگر
در سر هر کوه سیلابی روان   گشته از خوناب قلب عاشقان

مسلم و ترسا و انصاری و یهود   دور مانده زان مآلی هر که بود
هر فرقی پر ز سیم و اشکی کبود   بر مرام خود عزاداری نمود

نوح این از دو گیران مجوس و گبر   در دو آه و ناله با شان هم شمر
از غم جان کعبه و کنشت   در مصائب بس نقصان از بهشت

در میان بحرهای اسلام زرکار   هر غصن از نهر غصه اشکبار
هر یک از سوز جگر جان جهید   ز مصائب بس معانی ...

شاعران افصح ملک عرب   کل بتمجید و ثنای شه رب
آنچه را زان علی فصاحت بودشان   در مصیبت نار شد نغمه‌شان

تا چهل روز و شب ز انحاص و عام   در طواف روضه کردی تا تمام
داغ غیر ... نزد ...

۴۶۸

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ ﻫ ق

۱۸ م

باید آنچه در این کتاب است اعلان نمائی و من هم نمیدانم که در این کتاب که بخط مبارک است
چه مرقوم فرموده اند بعد از تقریر این بیان کتاب مبارک را گشودند و بجناب آقا رضا علیه من کل
بهاء ابهاه و من کل ثناء اعلاه و احلاه عنایت فرمودند و در آن محضر تلاوت نمود و جوی خون
از قلوب و عیون گشوده و این آیه مبارکه کتاب اقدس در آن کتاب مسطور و مرقوم (اذا غیض
بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المآل توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل
القدیم) و مقصود از آن آیه غصن اعظم است که باید اغصان با کل من فی البهاء باو
توجه نمایند و بعد از مقام غصن اعظم مقام غصن اکبر است و احترام اغصان و حبشان بر کل
لازم و چون لوح الله باتمام رسید بمقر مبارک که از یوم صعود هر صبح و شام مشرف میشدند
حاضر شدند و جمیع احباب با آن مقر اعلی که مطاف اهل ملک و ملکوت است احضار فرمودند
و کتاب الله را که بخط مبارک است بجناب میرزا مجدالدین علیه نفحات الله محبوب العالمین
عنایت فرمودند و باعلی الندا بما ینبغی له فی ذلک المنظر المنیر در آن محضر تلاوت نمودند لسان
از بیان قاصر که چه حالت از استماع کتاب عهد الله بر احباء الله دست داد و چون ذکر آن
کتاب مبین که آخر نغمه رب العالمین و محبوب المشتاقین بود بمیان آمد نفس آن کتاب مستطاب
هم مرقوم شد لیکون هدی و ذکری للعالمین والحمد لله محبوب العالمین

کتاب عهدی

اگر افق اعلی از زخرف دنیا خالی است ولکن در خزائن توکل و تفویض از برای
وراث میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم ایم الله
در ثروت خوف مستور و خطر مکنون انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان
(ویل لکل همزة لمزة الذی جمع مالاً و عدده) ثروت عالم را وفائی نه آنچه را فنا

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق ۱۸ م

ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقّند دربارهٔ ایشان دعا کنید
حکومت ارض بآن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرّر داشت
نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب هذا امر الله فی هذا الظّهور
الاعظم و عصمه من حکم المحو و زیّنه بطراز الاثبات انّه هو العلیم الحکیم
مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف مزیّنند بر کلّ اعانت آن
نفوس لازم طوبی للامراء و العلماء فی البهاء اولئک امنائی بین عبادی
و مشارق احکامی بین خلقی علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الّذی احاط
الوجود در کتاب اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار
بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق است یا اغصانی در وجود قوّت عظیمه
و قدرت کامله مکنون و مستور باو و جهت اتّحاد او ناظر باشید نه باختلافات
ظاهره از او وصیّة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طرّاً به
غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس اذا غیض بحر
الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الّذی انشعب
من هذا الاصل القدیم مقصود از این آیهٔ مبارکه غصن اعظم بوده کذلک
اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضّال الکریم قد قدّر الله مقام الغصن
الاکبر بعد مقامه انّه هو الآمر الحکیم قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امراً
من لدن علیم خبیر محبّت اغصان بر کلّ لازم ولکن ما قدّر الله لهم حقّاً
فی اموال النّاس یا اغصانی و افنانی و ذوی قرابتی نوصیکم بتقوی الله
و بالمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم براستی میگویم تقوی سردار

اعظم

سال چهل و نهم

١٨ م

واقعات سال ١٣٠٩ هـ ق

العباد عن الورود علی شاطی عز مبینا لذا قبل الله عنهم توجههم الی شطر البیت
بقلب طاهر منیرا واذا اردت الزیارة توضأ کما امرت فی الکتاب ثم ول وجهک
شطر العرش وقل الثناء الذی ظهر من نفسک الاعلی الی وانک انت علی
کل شیء محیطا کذلک امرنک یا ایها العبد ثم اعمل بما امرت وانه یکفیک عن
من علی الارض جمیعا ومن زار هذا الغریب المحزون المسجون بما القی الروح علیه
فی هذا اللوح قد یغفر الله وابیه وامه وذوی قرابته الخ

روضهٔ منورهٔ ابهی

حضرت غصن اعظم در صباح یوم دوم ذیقعده مذکور تلگراف بدربار دولت سلطان عبدالحمید خان باین مضمون فرمودند که بهاءالله از عالم عنصری عروج نمود و میخواهیم جسد مطهر را در قصر بهجی برسم امانت گذاریم و سلطان تلگرافاً اظهار موافقت کرد لذا هیکل ابهی را با دست خود از آب غسل و کفن مجری داشتند در حجره از خانه مجاور قصر مذکور که ملکی و مسکونهٔ آقا سید علی افنان صهر مبارک بود قرار داده امانت گذاشتند و آن روضهٔ منوره که محل زیارت عائلهٔ الهیه و منتسبین و احباب مجاور و زائر واقع شده قبله و صلوة و محل توجه اهل بهاء گردید متدرجاً تعمیر و تزیین که لایق و درخور چنان مقام مقدس است فراهم شد و اکنون از حیث زیبائی بنا و فرش و چراغهای برق وغیره که در داخل و خارجش مهیا است و از حیث نزهت و صفای باغ و گلستان اطرافش در عالم نادر و بینظیر است و فوج فوج از بهائیان ملل و ممالک متنوعه و غیرهم از آنروز الی یومنا هذا بزیارت رفته گاهی در مسافرخانه مخصوص شب را بیتوته نموده در صبح و شام مواجه با روضهٔ منوره شده صورت زیارت و صلواتی را که مسطور گردید قرائت مینمایند

شمه ای از سمات و صفات کریمهٔ ابهی

جمال بیمثال ابهی و چشمان آسمانی فام درخشان دلربا که ناظر و شاهد عیان و نهان بود و جبین بلند گشاده

سال اول و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هق ۱۸۹۱م

سایهٔ درختان معروف که شاخه‌های یکدیگر انداخته سقف سبز ایجاد نموده عرشه برقرار میگردید و در زیر آن
در نهایت آداب صفوف‌ها مرتبا اذن یافته بر کرسی سجاده می‌نشستند و احدی از یار و اغیار بدون
تحصیل اذن حضور و فود نمی‌یافت و در محضر انور از خود بیخود بوده قدرت تکلم نمینمودند و در جنهٔ بهجای
مشهوره جمال ابهی تعلق تام بسبزه و چمن و گل و عطر و آب جاری و نسیم صبحگاهی و نظافت و لطافت
بود که در تمامت شئون ظاهریه و باطنیه جلوه داشت و مصداق آیات نازله در کتاب مستطاب اقدس
انه اراد ان یریکم مجالی آداب اهل الرضوان فی ملکوته الممتنع المنیع در کلیهٔ احوالشان دیده
میشد و دیگر غنا و استغنا و رفع فاقه و عنا و اشتغال بصنعت و حرفت و تجارت چنانکه در کتاب
اقدس فرمودند قد کتب علی کل احد منکم الاشتغال بامر من الامور من الصنایع والاقتراف [?]
وجعلنا اشتغالکم بها نفس العبادة لله الحق و در سنین اولیه اقامت در عکا چندان مدح
و تاکید راجع بصنعت و حرفت و تجارت و امثالها فرمودند که حضرت غصن اعظم بمنزل آقا عبدالاحد
شیرازی در خان رفته نزد صاحب خان تحصیل شغل بوریابافی نموده غصن اکبر با استاد محمدعلی یزدی
قرار شرکت گذاردند که دکان صباغی باز نمایند و نیز تعلق تام بنشر معارف ادبی و ترویج خط فارسی
داشتند چنانچه از زیبائی اوراق و خطوط که الواح ابهی بدان نمط میرسید هر دیده لذت و روشنائی
میابد و برای تعلیم نوبادگان مکتبی حسب دستور مبارک در عکا تأسیس شد که آقا سید اسدالله قمی
و برخی دیگر تعلیم قرائت و کتابت فارسیه اشتغال جستند و لذا لغت فارسیه و اسلوب انشاء
و بلاغت بدانطریق که شاید و باید در اخلاف مهاجرین محفوظ و برقرار ماند و از صفات مشهوده
هیکل ابهی شهامت و شجاعت الهیه عادم النظیر و استقامت و مسرت در مشقات و بلیات و بذل
و سخا و تعطف و تفقد بحال مستمندگان و فقرا و عدم اعتنا بدنیا و اغنیا و امثال ذالک بود
که در ضمن واقعات این بخش و بخش سابق و لاحق حکایات و امثالی در این امور مسطور است چنانچه

۷۰

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق سال چهل و نهم

ساقی بده آن جام هوهو　مطرب بسرا نام هوهو　نائی بنوا برگو بملا　عالم شده درکام هوهو
ای قاصد جان برغمزدگان　بیآر تو پیغام هوهو　ای طیر بقا تا چند خفا　بر پر تو زنه فام هوهو
برگو بش اگر عازم شده　آهسته بزن گام هوهو　هشیار که بس عشاق چه مگس　افتاده دراین دام هوهو
تا دل بکنی زر بخنی دانا　هرگز نشوی رام هوهو　خمار شما یک جرعه بما　زآن باده گلفام هوهو
تا زنده کنیم جام زنیم　از کوثر طعام هوهو　هستیم همه مستیم همه　از شربه انعام هوهو
خواموش نما شمع من ها　سر زد خور ایام هوهو

واما سجع خواتم ابهی که بر فوق لوح مهر میشوند برخی از آنها چنین بود

بهاء الله
۱۲۹۲

انه البهاء الله لمن فی ملکوت الامر والخلق
ومصباح الهدی لمن فی السموات والارضین

قد استقر جمال القدم علی العرش الاعظم اذا نطق
لسان العظمة والکبریاء بنغمة ربه المهیمن بمظاهر الروح
الارض والسماء ، فو عظمتی وجمالی قد فاز من کان فی ازل
الآزال مختفیا فی کنائز العزة والاجلال انه لهو المحبوب
قد اتی لحیوة العالمین

زینی نفسی وبرهانی مرتی وحجتی جمالی المنیر

هو　قد اشرق انوار الوجه عن مشرق البقاء الا انه
لا اله الا هو البهی الابهی　انتی انا حجة الله ونوره

شهد الله بنفسه لنفسه بانی انا حی فی الافق الابهی
واذا ینطق من هذا الافق فی کل شیء بانی انا الله لا اله
الا انا المقتدر المتعالی المهیمن العزیز البدیع

قد اشرقت من افق القضاء شمس قد رقم
علیها من القلم الابهی السجن لمطلع الآیات
الذی ظهر بسلطان الله واقتداره لمن فی السموات
والارضین

السجن لله الواحد الجبار　انا المظلوم المسجون الغریب

و نیز از رساله هفت وادی و سه وادی و جواهر الاسرار و کلمات مکنونه فارسیه و عربیه شمه برسم نمونه نگاشتیم (حضرت عبدالبهاء راجع بکلمات مکنونه چنین مرقوم فرمودند این کلمات مکنونه

دلنا

۴۲۸

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق سال چهل و نهم

۱۸ م

و قبلی بخط معجز نمط غصن اعظم عبدالبهاء، و اتی بخط مبارک ابهی نزد افراد این طائفه موجود میباشد

نسب و منتسبین ابهی

والد جمال ابهی چنانکه در آغاز بخش دوم بنوع اجمال نوشتیم میرزا عباس شهیر بمیرزا بزرگ از اهل قریهٔ تاکر نور
مازندران و او پسر رضاقلی بیگ بن کربلائی عباسخان بن حاجی محمدرضا بیگ ابن آقا محمدعلی معروف
به آقائی بن آقا فخر بن شهریار حسن بوده که در ایام سلطنت صفویه میزیست و بلوک آل زیار پیوسته
و آنان بیزدجرد شهریار آخرین پادشاه ساسانیان اتصال نسب داشتند و از اینرو بنام طائفه
شهریار معروف اند و اسلافشان پس از آل زیار در حدود نور و طبرستان دهخدائی و فرمانروائی کردند
و تولد میرزا بزرگ تقریباً تقریباً بسال ۱۲۰۰ هـ ق در قریهٔ تاکر واقع شد و تحصیلاتش در حضرتش بنحویکه
در آن ایام متداول بود در همانحدود صورت یافت و در هیجده سالگی باقدامات والد ازدواج کرد و پدر
عمارت مخصوص برایشان بنا نمود و مسجد و حسینیه که نیز از بناهای والدش بوده در جلوی عمارت مذکوره
قرار داشت و در نظر میرزا محقر و ناپسند آمده نقشه مهاجرت از وطن و اقامت در پایتخت دولت را
برضمیر بست و برای مناعت ذاتیه با املاک و اموال پدری قناعت ننمود و رسیدن بمقامی اعلی و
ارفع را در خیال خود متصور کرده در سال ۱۲۲۰ با عائله بطهران وارد شده اقامت و مسکن گزید
و چون در فضل و ادب و کفایت و درایت مقامی ظاهر و در حسن انشاء و ترسل و خصوصاً در زیبائی خط
رتبهٔ شاهی داشت شهرت حاصل کرد و در دائرهٔ دفتری لشگری بمنصب لشگرنویسی منصوب گشت
آنگاه فتحعلیشاه وی را بوزارت پسر هفتم امام وردی میرزا که توپخانه و قورخانه و کشیکخانه بدو سپرده بود
گماشته مسئولیت دوائر متعهده مذکوره را بعهدهٔ او تفویض کرد و میرزا بنام علی هزار در سلک وزراء دولت
منسلک گردید و حکمرانی قزوین و بروجرد و غیرها را نیز در قبضه گرفت و شاه در بروجرد اراضی و املاکی باو بخشید
و بالجمله میرزا بزرگ وزیر امام وردی میرزا حاکم طهران و مونس و محبوب شاهزادگان و بواسطهٔ فضل و کمالش

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۲۵۹ هـ ق

۱۸ م

علم کتابت و قرائت و درویشی بود تقاضا کرد و شاه پذیرفت و از آنگاه قریه تاکر تیول میرزا شد و مبلغ
ششصد و چهل تومان مالیات ده ساله تاکر را نقداً پرداخت و نیز آورده‌اند که میرزا بزرگ شباهتی تامه
با فتحعلی شاه در صورت و محاسن و قامت داشت چنانکه نوبتی از عمارت سلطنتی بیرون آمده سوار شده
و توپچیان گمان شاه برده چند توپ خالی کردند و چون شاه مطلع شد میرزا را خواسته اظهار نمود که مقدار
یک قبضه از محاسن خود را کوتاه کند و یا مبلغی گزاف بجرم آنچه واقع شده بدهد و او با کمال امتناع از قطع
شق ثانی را اختیار کرده مبلغ پانصد تومان ادا نموده پس از فوت فتحعلی شاه در ایامی چند که علیشاه
ظل‌السلطان را هوای سلطنت بر سر افتاد و طهران بتصرف گرفته در صدد ایرانمداری برآمد از میرزا
قبول مقام صدارت را خواست و او عذری پیش آورده مقام مستوفی الممالکی را قبول نموده در عهده
گرفت و در اوائل سلطنت محمدشاه هنگامیکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام بموجب حیل و دسایس اعدا
مبغوض و مغضوب شاه شد و از تخطئه بهلاکت رسید و حاجی میرزا آقاسی بجایش بصدارت قرار
گرفت میرزا برای علاقه‌ای که مابین او و قائم مقام بود و حاجی را آخوندی ریاست خواه عاری
از حقیقت و بی‌فراغی مقام صدارت میدانست از منصب خویش احتراز کرد و هرچند برخی وی را
تشویق و تأکید کردند نپذیرفت و جواب چنین میگفت که طبیعت من راضی نمیشود که زیردست
آخوندی بنشینم و حاجی با وی بنای عداوت برخواست و ضیاء السلطنه دختر فتحعلی شاه را که میرزا
پیشکار املاکش بود بمخاصمت وا داشت و بهانه بدست آورده تمامت عمارات هفت دست
ویرا در طهران تصرف نمود و میرزا پی احقاق حق خویش قیام کرد و ملا اسمعیل تهرانی مباشر امور شرعیه
محضر ملا محمود مجتهد طهران بن ملا محمدعلی مجتهد کرمانشاهانی را وکیل نمود تا عمارات مغصوبه را از چنگ
ضیاء السلطنه بیرون آورد ولی بالاخره تمامت عمارات مذکوره پس از وفات میرزا بعنوان
بیع شرط نزد ضیاء السلطنه رفت و بالجمله میرزا با قدامت حاجی از کار و مقام افتاد و مغضوب

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق ۱۸ م

از ایشان خصوصاً میرزا مجدالدین بن کلیم که صمدیه خانم بنت جمال ابهی را ازدواج کرده عائله تأسیس نمود
در بخش هفتم میآید و نظر باینکه تمامت جزئیات احوال جناب کلیم در طی بخشهای گذشته مسطور و معلوم
گردید در اینجا احتیاجی بشرح و تفصیل ندیدیم و درباره وی جمال ابهی چنین فرمود اذ بدء الامر احدی
مطلع نه جز دو نفس احد منهما الذی سمی باحمد استشهد فی سبیل ربه و الآخر
سمی بالکلیم. و از او بجز مجدالدین مذکور سه پسر دیگر بنام علیرضا و جمال و کمال بود. سوم
نسا خانم نیز اصغر سناً بود و تولدش در تاکر واقع شد و در طهران نشو و نما یافت و بازدواج
میرزا مجید خان آهی منشی سفارت روسیه مقیم طهران درآمد و حاجی میرزا یوسف پدر میرزا مجید خان
منشی اول سفارت مذکور بود و نسا خانم کمال تعلق بجمال ابهی داشت و در سالهای هزار و دویست
هفتاد و اند در طهران وفات یافت و بموجب وصیتش جسدش را ببغداد بردند تا در محلی دفن نمایند که
عبور و مرور جمال ابهی از آنجا واقع میشد آورده اند که گماشته میرزا مجید که همراه جنازه بود در سر جسر بغداد
مصادف با جناب کلیم شد و کلیم تصور کرد که جنازه میرزا مجید خان است و مکتوبی که حاجی میرزا یوسف
نگاشته بود بکلیم داد و موجب حزن و تأثر شدید گشت و مکتوبی مختصر راجع برسید جنازه گرفته برای جهت
بطهران کرد و جناب کلیم جسد آنجوره محترقه از فراق را ببیت ابهی برده و حسب وصیت مستور بمحلی
دفن نمودند و میرزا مجید خان مذکور تقریباً در حدود سال ۱۲۹۰ وفات یافت. چهارم
میرزا مهدی نیز اصغر سناً بوده در طهران میزیست و زوجه میرزا محمد علی اخ امی سابق الذکر را
پس از فوتش بزوجیت گرفت و اخیراً بشیراز رفته اقامت جسته در آنجا وفات نمود و این واقعه قبل از
آغاز ظهور بدیع شد. پنجم خواهری دیگر بود که از او اثر و نسلی بر جای نیست و دیگر از اخوان جمال ابهی
میرزا آقا برادر بطن ابوینی آقا میرزا محمد حسن که در ضمن بخش پنجم ذکری از احوالش نمودیم
نخستین اولاد میرزا و فاضل و خوشنویس و مادرش زوجه اولیه و بنت خال میرزا بود که دو صبیه

ثانی

زودتر حرکت نمایند بهتر است ملاحظه بغداد را نمایند این صفحات بسیار سرد است انشاءالله حین
حرکت اخبار مینمایند کلثوم خانم را هم امر فرموده‌اند که بیاورید والسلام و شهربانو خانم با اهل و طالب عازم
حرکت بود ولی در طهران حاجی میرزا یحیی خان خالوی او بمقتضای بیم و احتیاط و دستور حاجی میرزا
رضاقلی وی را بزوجیت میرزا علیخان پسر میرزا آقاخان صدراعظم درآوردند و یکسال بیشتر نشد که
شهربانو خانم با کمال اندوه از بدبختی خود از این جهان بگذشت و بعد از او خواهرش کلثوم خانم مذکور را
بمیرزا علیخان دادند و او بنام هبه و اختیار از طرف دو زوجه خود ترکه ما را دست اندازی و چپاول
کرد و آقا محمد جواد چندان متاثر گشت که بیمار شد و بکرمانشاه آمده سخت بستری گردید و با همان
حال با اهل و عیال باتفاق میر محمد مکاری به بغداد برگشت و در آنجا وفات یافت و از میرزا فضل‌الله
خان و آسیه خانم پسر و دختر آقا محمد حسن خاندانی از او برقرار ماند

حاجی میرزا رضاقلی

حکیم مادرش کلثوم خانم بنت نصرالله خان امیرآخور فتحعلی شاه بوده که میرزا بزرگ در طهران بعد از
دو زوجه مذکوره گرفت و میرزا رضاقلی بسال ۱۲۲۲ در طهران متولد شد و در آغاز ظهور بدیع فائز
بایمان گردید و طبیب مخصوص شاهی بوده معذلک بانتساب بجمال ابهی در نام امر شهرت داشت
و پس از مهاجرت جمال ابهی به بغداد خزانه و محل رجوعات مالیه ایشان بود و بسال ۱۲۸۵ بعضی
از علما و ملاکین نور عریضه بشاه دادند که اهالی تاکر باز در صدد خروج اند و بعضی ازو در طهران

نبیل زرندی در ضمن شرح وقایع ایام اقامتش در طهران بسال ۱۲۸۳ چنین آورده امشب در خانه جناب سید ابوطالب بودم
حضرت ورقه علیا بواسطه استاد محمد صادق بنا طعام فرستاده بودند و آن ورقه مطهره بستری بودند و اذن داشتند که
از ورقات منظر مقصود مسافرت نمایند که شاه او را با بساط قرب و قبول حضرت غصن اعظم رسانند ولی چون بقعه شاه
عبدالعظیم نقل مکان کردند خانم بزرگ مشهور [illegible] که در دل داشت نگذاشت این سفر صورت گیرد و این سبب نقل
قوای ایشان شد تا چون شمع کافوری بگداخت و صعود بملکوت ابهی نمود ولی چون بکاران مخدره و تعزیت او صادر گردید
بنده جزوی مثنوی در آن مصیبت نوشتم و در آن ایام ابیاتی درباره شهدا و افنان وارده برادولیا خواسته بودند که در بستر بیماری [illegible]
ایشان باشد هفت بند ترجیع بجز مثنوی نوشتم

ابهی بنام مریم صدور یافت مشهور میباشد و مریم در طهران وفات یافت و در مقبره حضرت عبد العظیم مدفون
گردید و در لوحه قبرش ابیاتی منقوش که ماده تاریخش این است بوجه عیسی مریم بنام مریم
و صورت زیارت برای مریم از قلم ابهی صدور یافت که مصدر باین بیانات میباشد هذه زیارة
للتی سمیت بمریم انها اشتغلت بذکر ربها قبل ان نمتها و انا سترنا شأنها فی
حیاتها فلما ارتقت الی الرفیق الاعلی کشف الله الحجاب و عرفها عباده و من اراد ان
یزور الطاهرة التی استشهدت فلیزر بهذه الزیارة یا ایتها الورقة الحمراء و الابنة
الابهی الی آخر البیانات و در خاتمه چنین مرقوم فرمودند هر نفسی اراده کند حضرت اخت
و ورقة الحمراء و آل الله من اهل البیت اللذی فزن برضاء الله و ذاقت ما بدلهن ان
یزور بما نزل من براعة الاحدیة من لدی الله مالک البریة و از حاجی میرزا رضاقلی و
مریم دختری بنام زهرا خانم معروف بثمره بعرصه ظهور آمد و دیگر از برادران میرزا تقی ریاستیان
برادر ابوینی حاجی میرزا رضاقلی تولد و نشو و نمایش در طهران شد و در طریقت عرفانیه و حب شعر
و ذوق شاعری بود و غالب شاهنامه فردوسی را در حفظ داشت و نیک میخواند گویند در ایام جوانی
برای محمد شاه اشعار شاهنامه میخواند و اخیراً در پیشه تجارت داخل شد و جواهر فروشی میکرد
و ازدواج ننموده و با وجود تمول و ثروت ایام عمر را بحالت انفراد بسر برد و بسال ۱۲۹۲ در طهران
بگذشت و بدستور حاجی میرزا رضاقلی جسدش حمل بنجف شده و در آنجا مدفون گشت دیگر
از برادران میرزا ابراهیم در صغر سن شوق تحصیل علوم را بجه داشت و در سلک طلاب
علوم دینیه داخل شد و پس از فراغت از تحصیل در طهران برای تکمیل بعراق عرب رفته بدرجه
اجتهاد رسید ولی اجل مهلت نداد و در سن جوانی از این جهان درگذشت و از خواهران
فاطمه خانم خواهر ابوینی حاجی میرزا رضاقلی بود و با اراده و اقدام جمال ابهی بازدواج میرزا [illegible]

ان

از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب باوست و بنام او جواب سؤالات حاوی تعرضات ازلیین طبع و منتشر گردید و در شأن او در لوحی از الواح بخط حضرت عبدالبهاء چنین صدور یافت قوله

ورقه طیبه زکیه مطمئنه امة‌الله خدیجه سلطان علیها بهاءالله الابهی ملاحظه نمایند

هوالابهی ای ورقه منجذبه از نفحات الله آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و سبب روح و ریحان شد که الحمدلله آن ورقه طیبه باین خدمت قیام نمودند در تقلیب قلوب همت گماشتند که شاید نسیمی خوش بوزد و رائحه دلکشی ساطع گردد دیده های رمد دیده روشن شود و قلوب رم کرده منجذب ملکوت ابهی شود و طیور بال و پر شکسته پر تازه برویانند و باوج معراج تقدیس پرواز نمایند آن ورقه محترمه که با او ملاقات نمودید جمال مبارک بنفس مقدس او را تبلیغ فرمودند و در وقتی که از سجن طهران بیرون آمدند جمیع خدمات جمال مبارک را او مشغول بود و شب و روز در ساحت اقدس بخدمت ایستاده و بنار محبت الله چنان افروخته بود که مشتعل نیران وله ازلیه بود چون جمال قدم بعراق تشریف فرمودند سید محمد معهود میدان را خالی یافت و خانه را بی والی نهایت کوشید و جوشید و شب و روز فکری صرف کرد تا کم کم آن آتش افروخته را افسرده کرد و آن ورقه شده منتهی را پژمرده حال بلکه بهمت تو باز آن ورقه محترمه تر و تازه گردد و از نفحات قدس حیات ابدیه یابد و این خدمتی باشد از تو باصل شجره رحمانیت و بلسان تقدیس در مجامع ابرار و محافل ابرار تا ابد الاباد مذکور آید بلکه نغمه خوشش از خدمت تا ملکوت ابهی متصاعد شود و انشاءالله بتقویت ثبوت بر عهد و میثاق الهی براین خدمت موفق گردی چه که الیوم ثابتین بر عهد بجنود ملکوت ابهی مؤید و موفقند و آثار تأیید و توفیق در جبینشان چون نور حقیقت ساطع و لامع باری جناب آقا سید نصرالله و حضرات اخوان و ورقه طیبه مطمئنه و والده و همشیره را تماما تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید همیشه در روضه مبارکه بذکر و یاد ایشان مشغولیم والبهاء علیک

ع ع

بروجردیه که شاه مائیه بود که میرزا بزرگ در ایام حکومتش در بروجرد و لرستان منعقد کرد و میرزا یحیی بسال
۱۲۴۷ در طهران متولد شد و در طفولیتش مادرش فوت نمود و والده ابهی طفل را در حضن خود
گرفت و هنوز در صغر سن بود که میرزا والد و سپس حرم محترمه بجهان اعلی انتقال یافتند پس جمال ابهی ویرا
در ظل عنایت خود سرپرستی کرد و ملا مهدی کندی را معلم و مربی مقرر داشت تا قرائت و کتابت فارسیه
بیاموخت و نوشتن خط نستعلیق را نیکو فرا گرفت و چون ندا حضرت نقطه اعظم در ایران مرتفع شد
و مشاهیر اصحاب و مؤمنین در محضر ابهی مراوده نموده استمداد و در حل و عقد امور راهی جستند تقریبا بسال ۱۲۶۳
میرزا یحیی هم از این امر خبر یافت و آثار بدیعه زیارت نموده در زمره مؤمنین داخل گشت و سپس ایامی
چند ملازمت حضرت قدوس و طاهره در مازندران حاصل کرده منجذب کلمات و آثارشان گردید و آثار
قدوسیه را حفظ در خاطر نموده با لحن همیخواند و چیزی مستدرجا استعداد و ملکه یافته بدان نسق کلمات
ترکیب و تلفیق نمود و مانند ادعیه و خطب و غیره مقالات و عباراتی پرداخت تا چون در ایام حبس
حضرت نقطه در ماکو و خصوصا در ایام حبس چهریق که ملا عبد الکریم قزوینی واسطه ارسال مراسلات
بین ایشان و جمال ابهی بود به توقیعی خطاب بملا عبد الکریم چنین فرمودند انا البشار ذلک
فی الظهور ثانا کتب ما یلهمک الله رب العالمین بامر لا یختلف الناس من بعد غروب
الشمس ولا یحزن من نظهره الله فی یوم ظهوره ان هذا ثلاث ذکر حکیم انتهی
و ملا عبد الکریم بحضر ابهی معروض داشت و جمال ابهی دستور فرمودند که امر را راجع باخوی کهتر
میرزا یحیی نمایند و باوصاف و القاب رفیعه بستایند چنانکه همه طائف حول او شوند تا وقت معلوم
فرا رسد و منظور جمال ابهی چنین بود که توجه انام با ایشان داده شده در عین حال هیکل مقدس
از خطرات ناصر الدین شاه و میرزا آقاخان و غیرهما مصون و محفوظ ماند و چون بسال ۱۲۶۵ پس از
اختتام امر قلعه طبرسی سیاح را نزد حسب دستور نقطه اعظم برای اجرا امر اسم زیارت از چهریق بقلعه

[illegible]

موجود عند الاحباء خصّ نسخة منه بخط يحيى وبعث هذه النسخة مع جملة كتب
من الواح ربك الى الهند امانة ولكن مركز النقض الهي في طلب الابن ان يستولي
عليها ولا يؤدي الامانات الى اهلها هذا شأنهم في الحيوة الدنيا وبئس
التابع والمتبوع ويا حسرة على الذين اتبعوا من الذين اتبعوا في هذه الخيانة
العظمى فسوف يظهر الله بقوة من عنده ان الخائنين لفي خسران مبين وعليك
التحية والثناء ع ع   باجمله میرزا یحیی مغرور شد و در سال ۱۲۶۷ بعد از واقعهٔ شهادت
حضرت نقطهٔ اولی با معاریف بابیه که باقی ماندند اجتماعات نموده مساعدت در معاندت
با ناصرالدین شاه می نمود و از اطاعت اوامر الهی انحراف ورزید و متدرجا داعیهٔ وصی بودن
برای حضرت مبشر را اظهار کرد و با اینکه در نصوص کلمات آنحضرت وصایت در دوره بیان نیست
منع نگردید و کتب و رسائلی تلفیق کرده در ترویج احکام فرعیه بیان و اختراع احکام دیگر از خود
سعی می نمود و حکم قتل مشاهیر بابیه که از او اطاعت ننمودند داد و با مبادی عمومیه جمال ابهی
که عدم معاندت با دولت و احتراز از مداخله در سیاست و احترام مراسم دیانت و معاشرت
و اختلاط با ملل اخری و غیرها است مخالفت و معارضت نمود و فریاد ترویج فروع جزئیه بیان
از قبیل حرمت استعمال قهوه و ادویهٔ خبیثه و سیر و چای و غیرها برکشید و جسته جسته یکبار در زمره
بعضی از معاندین ریاست خواه بیان متفق شده سرا و بالاخره علنا بمخالفت با جمال ابهی
برخاست و از بغداد دو بار سید محمد را باصفهان فرستاده که محرمانه تنهائی و مظلومیتش را بنقباء
بابیه حکایت نمود و با موافقت میر محمد علی نام عطار بابی چنین نقشه ساختند که جمال ابهی میرزا
یحیی را پنهان در قبضه خود گرفته ملزم و مجبور بدانچه میخواهد مینماید و همدستانش که آنان را شهداء
بیان خوانند چنانکه در این بخش و بخش سابق نام بردیم و شرح احوالشان بتفصیل در بخش سیم و ششم

و ملا علی محمد بوده‌اند که نیز شرح احوالشان را در بخش نهم و در مطاوی بخش سابق آورده‌ایم و در الواح و آثار مکرراً مذکور گشت از آنجمله بعنوان خادم چنین مسطور گردیده حال از دجال گذشتیم داهیه دهما بچه میگویید [1] در اول ظهور حضرت اعلی روح من فی ملکوت الامر فداه او و برادرش در کمال عداوت و بغضاء بوده‌اند اکثری از اهل بلد بر این فقره مطلع‌اند در منازل و محافل و مجالس گفته‌اند آنچه را که قلم از ذکرش شرم مینماید در این ظهور نظر بنسبت چند یومی اظهار اقبال نموده‌اند و بعد بدسیسه های خناسیه و اعمال ناسزا مشغول گشتند حال بعد از شصت سال عشاق جدید یافت شد نبأ للعشاق و نبأ للمعشوق اگر فی الجمله در احوال و دنائت او تفکر نمایند حقیقت دنیا را مشاهده مینمایند که در لباسهای ملونه ظاهر شده ..... ترجمه نص بمضمون مطلب راجع چه که عنقریب آن نفوس سبب طغیان داهیه شدند تا حال ابنعبدالله نظر ببعضی امور اطوار و اسرار مخفی بود لکن در این سنه که هزار و دویست و نود و نه است ظاهر شد از او امری که از شیاطین قبل و بعد ظاهر نشده یشهد بذلک من عنده ام الکتاب بیست سنه حق جل جلاله فواحش او را ستر نمود و همچنین ابنعبدالله و لکن در این کره واجب شد که بعضی از اطوارش ذکر شود تا

---

۱) نوع ظهوری وحی و رسولی چنین کاری اهل آن جهت اظهار کرده‌اند با اینکه در لوحی بخود شجره مکفر حضرت اعلی روح ما سواه فداه نازل فرموده‌اند در اول لوح خطاب به میرزا یحیی ان یا اسم الازل فاشهد بانی انا حی فی الافق الابهی الله اکبر الله اکبر چگونه خلق چشمها را میکنند و آثار الله را حقیقت نمیشوند و چگونه بتصریح شمس جمال ابهی را در افق قدس اسمائی اشاره فرموده‌اند و دیگر در همان لوح بار مخاطباً به آن مشرک بالله میفرمایند وان یظهر فی ایام ملک احد مثلک بهذا ابو ذر من الامر من لدی الله المقتدر العزیز المحبوب وان لن یظهر فایقن بان الله ما اراد بان یعرف نفسه حال ملاحظه نمائید که چگونه بصراحت ذکر ظهور الهی را در ایام خود او میفرمایند (مکتوب سید مهدی دهجی)

اعمالش را در طی بخشهای سابق آورده‌ایم مکتوبی نوشت و بنده از آن چنین است فلما استقلت الارض طرا اذا سافرت برجلی من دون مشیی لما شاء ربی وقضی ولقد نزلت ارض الکاف والنون وسکنت هناک شهورا لما قدره واجری وحکمت هنالک لما کان السبیل ممنوعة والطرق مرفوعة لمن یسافر ویمشی فاذا لما فتح الله سبیلی اذا سافرت ونزلت فی بغداد کرة اخری فما سکنت هنالک شهورا ورأیت اخوتی فی غل اذا اعتزلت عنهم وجعلت وحدی فی بیت مع من یباشر امری وارعی ما اذا یری الله لی ولما شاهدت اخای حسین لم اک تبعا لهواه فیما یرید ان یجمع ویکون ناخصا بین اهل الضعفاء اذ ذهب من دون اذنی وسافر بین اهل الجماعة ودمرهم فیما هم علیه وما کان ان یعرض عن الهوی و در کتابی که بنام اخلاق روحانیین تلفیق کرد چنین

بیک چونکه طینتش ناپاک بود   گوهر پاکی که چون کاهش بود

کین همه اعمال این زشت پلید   با چه برهان آمد از دست پلید

همچه مروت بیعت کرده‌ام   دست ظلم و جور را از تو برم

چون جهانش شهره آفاق شد   زانکه او در دلربائی طاق شد

نام ترانی بروی تو نهاد   نامت اندر شهر طهران شهره داد

این خبر شد از عدا بیر بها   شهره در دیوانیان ارض طا

هرکسی این گفتگو را میشنید   لیک بروی ناگرفت ای کش صحیح

زین سبب محفوظ ماند این حجر   از جنابی شد وجود پر خطر

نام زین العابدین را احمدش   کردی و همراه بردی با خودش

از کنار جنگل و بحر خزر   شد شهیر رشت و قزوین گذر

بهر عبد البهاء قزوین گفتن   نقد سکر دی بعبد عیش فن

احمد مظلوم را کردی روان   پیش سامی بکلیم اندر نهان

جانب زوراء ز راه منیع   رفتی چو خود و احمد آوردی صحیح

نام خود حاجی گفتی نماس   که در اینجا میرزا شد قطب دلار

نیست یک بیدار در اهل بنان   تا برسد آن پرسش هر زبان

این همه کردی بجان و جگر آن   باشد اینها چرا تا سر گران

بودی اندر ظل ظلش روز و شب   خادم و هم کاتب آیات او

خواهشت محفوظ ماند آن حجر   اندر ایام اتابک از تبر

هم بنامت نامه بر اعلی نوشت   تا بروت نام ترانی بهشت

که بهار یک برادر هست زود   شیر بات مرد و بروی سپرد

هیچه غولت کرد شاه بی سروپا   محفلی اندر جنگل با ندران

چونکه فتنه حسن طهران گرفت   جانت در مازندران آن در گرفت

همره کشکول و بوق و برف تاش   در نگذری هر صباح و هر عشاء

تا نگردانت فقیه هر دو ش   خلعت ابوت افندی با خودش

در خلاف با چنین حال ...   تا بهار آمد تا آن کشور گذار

تا ساعت درهم و دینار داد   بیله و خر بعدی از اعتماد

جا بگه کردی بنعداد آن ...   قرن زیرش چنان بیک اوذ ...

نه گشت با بود از تماشان   نه کسی آگاه بود از مکان

مختلفه ساخته بطرق غیر مستقیم نشر آمال و مقاصد خود سعی نمودند و با یجاد قدرت سیاسی موافق آمال و مرام خویش کوشیدند انقلاب در مملکت ایران حادث کردند چنانکه اقدامات جمهوریت طلبی را درین بخش آوردیم و انقلاب مشروطیت خواهی را در بخش هفتم مینگاریم و بالاخره میرزا یحیی در روز دوشنبه ۱۷ جمادی الاولی بسال ۱۳۳۰ مطابق ماه آپریل سال ۱۹۱۲ در سن هشتاد و سه سالگی در ماغوسا جهانرا بدرود گفت و چون در خاندان وسیعه اش شخصی قابل و لایق نبود حاجی میرزا هادی دولت آبادی را که در بخش آتی شرح احوال بیاوریم وصی خود مقرر کرده و بدین طریق در ایران حزبی با آمال و امانی مذکوره اجتماعی و سیاسی بنام ازلی و بابی برقرار ماند که عقیدت اصلیه خود را مختفی کرده در لباس تقیه حسب دستور میرزا یحیی با مذاهب و احزاب

الفتی با مرد و بیمودی از کجاست
تا مگر یاران نور را جد شوند
جنبه و هم خویش نادم شده
هرچه شیدی [illegible] خضوع همراه ان
گر جهان سازی نهان [illegible]
تا مرض [illegible] قدم
[illegible] آدمی
دور شد گرویده با سوز جگر
چون بخانه رفت در بستر فتاد
شد قبول شاه و قربان او
خرم و اشکفته و خندان [illegible]
یکتن از خدام شه را در نهان
چونکه کیدت [illegible]
سینه پر درد او ساکن نشد

گر از این منزل بدانش [illegible]
چون بهانه [illegible]
از اشتهار خویشتن نادم شده
در بهار [illegible] جهان
لیک هردم [illegible]
بارها با جای [illegible]
چند روزی شد مریض بستری
رفت بیرون با وزان [illegible]
هر دمش شه [illegible]
بعد از آن بهبود شد [illegible]
خنده باز [illegible]
خواندیش [illegible]
می نمودی با صیحه از دل [illegible]
ساکت [illegible] نشد

تا که عزت [illegible]
چون بهانشان داده [illegible]
لیک کار از دست بیرون [illegible]
غل صدر [illegible]
[illegible]
سخت [illegible]
چون حکیم با [illegible]
[illegible] این حکیم باوفا
تا چه [illegible] خلاق [illegible]
لیک [illegible]
چونکه دیدی [illegible]
[illegible]
هرچه جانان [illegible]
گر نبودی از بهانه شد [illegible]

که [illegible]
[illegible]
غنچه مستور [illegible] بود
مرد با عقل خود بر میزدی
در خیال رای دیگر بر میزدی
که [illegible]
ناتوان شد [illegible]
جان خود را که [illegible]
کی قربانی جانان را [illegible]
که دل اهل بهانه [illegible]
سم [illegible] شد
تا مگر [illegible]
و [illegible] نشد
از [illegible] شدی تو [illegible]

نور الله سابق الذکر بود و میرزا احمد پس از فوت میرزا یحیی با زادگان خواهر بحیفا آمده در جوار عنایت حضرت غصن اعظم عبدالبهاء زیستند و در همانجا درگذشته در قبرستان بهائی مدفون گردید و یکی از پسران میرزا یحیی محمد نام داشت که ترکان ولی محمد میخواندند و از قبرس بامریکا رفته در جوار افضال حضرت عبدالبهاء بسر برده نقودی را که بوی کرم میفرمودند بیگساری و شهوترانی صرف می‌نمود و بالاخره او را بسید الله آفندی سپردند تا بوعده و نوید بسیار بطهران رسانند و در رشت برادر خود میرزا نور الله مذکور را که آن ایام در رشت و بنام سیدی طبیب در بلد مذکور اقامت داشته طبابت میکرد یافت و از او یکی از زوجات شنیده ام اشعاری میخواست و میرزا نور الله بستدعا از آقا سید اسدالله و سایر احباء گیلان کرد تا

گر کنی انکار این باب بیان   گر در این ظلمت نگردد عیان
یا غلط گوئی بحق و بحرف   بر جمال عز ابهی معترف
که بآن ثابت شود دین بیان   هر که خواهد جنبه آن برهان عیان
تا که در عمان تنزیل جلیل   خرقه جبین صد هزاران جبرئیل
جمله آیاتی که اعلی معترف   که ز آیات وحی از با تا الف
گر نبود از شاه ابهایم مدد   خامه ام صد سال بنماید تا ابد
اعتراف جد اعلی این بود   جنبش ای یحیی جری گر دین بود
سید دجال گر ام نمود   در هوای خویش چون کاهم بود
که ز انکار ذات خود پنجاه سال   باشدش هر دم فزون تر شتنها
دیدم آن روشنتر از شمس شعشعش   آخرش تیره تر از اولش
شوکت اصحاب آن رب العباد   برد شوکتهای سربازان زیاد
لیک ای یحیی نور انصاف نیست   سیئات از عمل انصاف نیست
با خلقت موجود ای نامور تن   که نوشته حضرت اعلی بمن
ورنه تعیین کن شهیدان دین   تا شود آن منبر امکان عیان
ترک خود بینی نکردی ای دغل   نزد رحمان بت شوی مستقل

تیره بهر تو نماند دمی   یا کنی انکار اعلی را حسمی
کو بود مقصود از کل بیان   با همان برهان حق گشته عیان
گوئی غل از دل بیل کش نظر   کن بسم اعظم ابهی گذر
آنچه از اعلی گذشته نازل قدر روز   نیم روز از شاه ابهی در بروز
هم من دوام خامه من قاهرات   زانکه این مقصود را او با آیات
جمله آثار هم زان عمان یحیی   آنچه بسر بردم از انوار دمی
میرزا یحیی تو با اعلی ابتدا   که نمودم ظلم بر خود ابتدا
مقصد از اعلی و الواح بیان   جمله یا شده بهمین شاه عیان
هر چه بر شاه و اسماء و صفات   بیشتر آمد بمحبوب ما صفات
بر سینه زهمی آن شاه ولا   در عجم برپا شده یک کربلا
هر طرف شنیف یک گلستان   از شهیدان ره آن دلستان
دوست او دشمنی و دشمن دوستی   نیست چون جان بپای خود زدی
که اگر شد در زمانت آشکار   چون توئی این امر را بردی بکار
تو بظل شاه اسماء و صفات   خویش را بیهوده ای آدم کو ذات
مطلع بودی تو از اعصار صبح   که بهر یک نافه بر ما نشه

سبحانک یا ایها الذی کبت لک الحاث فسبحانک سبحانک یا ایها الغیاث ان استغاث او انت لا اله الا انت فسبحانک سبحانک یا طلعة المتبلج فسبحانک سبحانک یا ایها الوجه المتبلج فسبحانک سبحانک یا ایها الغص فی سر النقطة بالاجمال المتفنج فسبحانک سبحانک یا مالک المحمد علی الختام المستنیج فسبحانک سبحانک یا ایها الذاتیة منه المستنیج او ذات انت لا اله الا انت فسبحانک سبحانک یا بن الصالح فسبحانک سبحانک یا ایها العلوم الفاتح فسبحانک سبحانک یا ایها الاکوار الفالح فسبحانک سبحانک یا ملک الملوک فی طور اللامع الفالح فسبحانک سبحانک یا طیب ان اصح او ذات انت لا اله الا انت فسبحانک سبحانک یا ایها السر المسترخ فسبحانک سبحانک یا ایها الجذب المسترخ فسبحانک سبحانک یا ملک المصور فی النافخ فسبحانک سبحانک یا رب المنظر فی صراط الراسخ الی فسبحانک سبحانک یا ملک الرعاد یا حمید الاعاد یا ایها الذی ان لم یک الاد یا حمید الذی منک الشداد یا حقیقة الوجاد الی فسبحانک سبحانک یا حضرت الطراز یا ملیک الاستطراز یا علوم الاطراز یا سر الارکاز یا ایها القمیص للاقماص یا ایها الاقمص من کل الاقصاص یا ایها المخلص منه الاخلاص یا ایها المستخلص عنه الاخلاص یا رب المتقمص القماص یا ابیض البیاض یا نقطة النقاط یا سرار النماط یا ایها القسطاس الاقساط یا حبیب الجالس فی عرش القسطاط ومن هذا القبیل الی آخره

عائله جمال ابهی

آسیه خانم نواب - ورقه العلیا بنت میرزا اسمعیل یالرودی نوری حرم اصلی جمال ابهی بود و میرزا اسمعیل وزارت یکی از شاهزادگان عجم را که در طهران حکمرانی مینمود داشت و امور طهران بدست میرزا اسمعیل حل و عقد میایافت و جمال ابهی در سن هیجده سالگی بسال ۱۲۵۱ هجری در تاکر نور با وی وصلت فرمود و فرزند نخست صادق نام داشت که در سه سالگی فوت شد دوم

بعراق عرب در سال ۱۲۶۹ که دولت ناصرالدین شاهی مهلت نداد تا تهیه مایحتاج و لباس سفر نمایند بعلت سورت برودت تحمل مشقت و عنا بسیار نمودند چنانکه در بین طریق مخصوصاً در کرند اسدآباد همدان اثر شدید در انگشت پا وارد شد و در ایام بغداد آثار بروزات کمالات عظیمه از هر جهت در ایشان نمایان شد که موجب حیرت یار و اغیار گشت و ایامی چند بموجب دستور ابهی با شیخ عبدالسلام از علما و مدرسین بغداد که در بخش سابق نام بردیم معاشرت یافته بمذاکرات علمیه پرداختند و شیخ مذکور چند بار در محضر ابهی اظهار تعجب و حیرت از تبحر و وسعت و بداعت مطالب ایشان نمود و حسن خط و آثار علمیه عربیه و بیانات فارسیه ایشان نادره النظیر است منها توقیعات که بمحض آیات حضرت مبشر اعظم در تفسیر و بیان آیتین از قیوم الاسماء صادر فرمودند و جمال ابهی بیان و تحریر اجوبه مسائل علمیه را غالباً با آنحضرت واگذار میفرمودند معذالک در شئون ظاهریه از قبیل قوت و قدرت و شجاعت و سواری و شناوری و تیراندازی و غیرها شهیر عرب و عجم را مستغرق حیرت و تعجب نمود و ما کیفیت اراده جمال ابهی را برای ازدواج آنحضرت در ضمن شرح احوال میرزا محمد حسن آوردیم و در ایام ادرنه مانند آئینه شخصیت و احوال و اعمال جمال ابهی میدرخشید و بمقام عبودیت صرفه و استغراق در نشر امر و تحصیل رضای جمال ابهی و معاشرت با حکام و متنفذین و افاضل بلد اشتغال داشت و در نثر و نظم ترکیه و معارف دینیه و ادبیه ملل و اقوام سرآمد افاضل قوم محسوب گردید و چون جمال ابهی بسجن اعظم ورود فرمودند روز بروز مقامات عظیمه و اسرار مکنونه حضرت غصن اعظم بیش از پیش واضح و عیان گشته و باشاره و تلویح قریب بتصریح مقام ایشانرا در جامعه بشر و وظائف انام را در مراعات احترام ایشان معین و مبین داشتند و بالاخره در کتاب مستطاب اقدس که در تصریح وصف بمقام ایشان فرمودند و ما چون در مطاوی بخش سابق و این بخش مقداری کافی از اوصاف و خصائل ایشانرا آوردیم در اینمقام تکرار نکرده باختصار میگذریم و فی الحقیقه غالب حل

نغمه

بارض مقصود رسیدند و غصن اعظم قبول فرمودند و ازدواج واقع گردید و بالجمله بنوعیکه در مبادی
این بخش آمد و دیدیم حضرت غصن اعظم با خلق عظیم و معارف عمیم و جاذبیت اعجازی قویم که در لغات
عربیه و ترکیه و فارسیه داشتند با علما و ارکان دولت و ملت ترک و عرب معاشرت داشته
همه را مجذوب و منقاد خود ساختند و در امور مهمه سرانگشت تدبیر حل مشکلات مینمودند و جمال
ابهی اجراآت عظیمه را وفق صلاحدید ایشان معمول و یا متروک فرموده بدرجه‌ئی نزدیک بمقام
عظمت نزد ایشان دادند و غصن اعظم در سال ۱۳۰۵ از عکا به بیروت سفر کرده بخانهٔ فرد غنیه خانم
خواهرشان که عنقریب میآوریم نزول نمود و ایامی چند با اعاظم و فضلا و امرا معاشر شد چنانکه
شب و روز باب بیت مفتوح برای صحبت خدام با انجام ضیافات مخصوصه مشغول بودند و برای
احباب بعد از نصف شب زیارتشان مقدور و میسور میشد تا آنکه خبر کسالت جمال ابهی بایشان
رسیده تاب نیاوردند برای هر یک از بزرگان ورقهٔ وداعیه فرستاده از طریق بر بسرعت بعکا آمدند

از جلوس نمود اسکندر ابا و امتناع کرده گفت سفرا را چه حد است که در محضر ملوک جلوس نمایند ملک برخاست و دستش را گرفت
و گفت تو با من در شأن و رتبه اگر خود را برتر ندانم کمتر هم نمیدانم تو خود اسکندری و برین شبهه نیست اگر ملک چنین خود را گشوده
و شمائل اسکندر را [illegible] نمود گفت من مثل تو خونخوار نیستم تو در امان منی چون تو خود را از دانش بنظر میداری و دیگران خود نسنجیدی که
بحسن تدبیر و قوت شمشیر سرها بشماری خواستم بر تو معلوم کنم که تو چندان نادانی که خود را دست بسته تسلیم دشمن خود نمودی که
اگر بخواهم الآن ترا باشاره معدوم و هلاک مینمایم نهایت شجاعت و سلطنت تو این است که چون اجل بعضی سلاطین عالم فرا
رسیده بود خداوند ترا عزرائیل آنها قرار داده و تو گمان کردی بقوهٔ خود آن کارها را از پیش برده حال چون فراست
خود را سنجیده و عجز خود را دیدی برخیز و از اینجا بیرون رو که اگر دیگران مطلع شوند برای تو نجات نخواهد بود چه که جمعی از
کشتهٔ اسکندر بسیار [illegible] نموده از چین بیرون رفت و لشکر خود را برداشته بسمت ایران و روم مراجعت نمود و از
خیال جهانگیری گذشت. امپراطور هم ببین منوال خود را اعظم رجال عالم میداند و کوس استقلال میکوبد چون خواست
نام خدا را از روی ارض بردارد و خود که خدای دنیا شود [illegible] مشغول شده و عساکرش بکشور دیگر رو نموده حال
هم بسیار که خود را [illegible] میداند تا به بینیم از برای او چه مقدر شده [illegible] و اتفاقاً از نواهای خیریه تأسیس نمود باعث
آسایش عالم و حیات امم است اگر غیر نواهای خیریه باشند اتفاق آنها مثل اتفاق قطاع طریق خواهد بود که سبب خرابی بلاد و اضطراب

پنجم میرزا مهدی غصن اطهر که در طهران بسال ۱۲۶۴ متولد شد و جمال ابهی در هنگام مهاجرت برای عراق نظر بصغر سن وی و ملاحظه سرما و مشقات راه او را در طهران به بستگان سپرده و مهجور هفت سال در مفارقت ابوین و اقربا بحال گریان و بریان ماند تا بسال ۱۲۷۵ بدستور جمال ابهی از بغداد بایران آمده وی را ببغداد آوردند و در ظل سدره الهیه ماوی گرفت و بما فیها در عوالم روحانیه ترقیات عظیمه نمود بنحوی که در ایام اقامت ابهی در ادرنه ملاقات و مکالمه اش موجب انبساط و ابتهاج زائرین جمالی بود و در آن ایام و هم در ایام سجن قشله بعبادت جمال ابهی قیام کرد و بیانات الهیه را تحریر و بعضیه را نوشته با مضاء غصن اطهر برای احبا منتشر ساخت و چون طیر الهی پیوسته اشتیاق عروج بآشیان اعلی داشت تا بسال ۱۲۸۷ بنحوی که تفصیل دادیم از عرشه قشله بیفتاد و بملکوت ابهی عروج نمود و منشور زیارت و بیانات عالیه در حق وی از قلم ابهی صدور یافت منها الأعظم الأقدس هذا یوم فیه خار حائر من اطیار العرش وطارت معه الأفئدة والعقول اذا باهم المحبات اذ قتلت ودیعة و حجبات فی الأحزان کذلک قضی الرحمن انه لهو المهیمن القیوم ان کنت ودیعة آل الله اذا اخرجنی المشرکین من ارض الطاء ولحقوا ببلاد العراق فی سنین معدودات اذا ان الفراق هدیناک الی کوثر الوصال الی ان دخلت السجن و فدیت نفسک امام وجه ربک العزیز طوبی لک علی من یتوجه الیک و یزور و یذکرک و یتقرب بک الی الله رب ما کان و ما یکون انت باهاء الصفوة فصدرت منهاج القدس و ترکت الدنیا فی سبیل ربک اشهد انک انت

چونکه از طا با حرم خویشتن — سوی بغداد آمد ای ذو المنن — هشت این غصن مکرم چهار سال — کز بلا بر وی دگرگون گشت حال

در اوان هجرتش بیمار شد — رفتن او جز تو او را یار شد — در فراقت کرد هاهاشت سال — تا مقدر گشت همراه وصال

غصن اکبر با حرم شد سوی او — در شگفت از بوی وصلت روی او — تا که هر دو با حرم اوج نشین — خارج از طهران چه تحلیل آشیان

در رکاب یار سوی بغداد آمده — از ملاقات بهی شاد آمده — پنج سال اینگونه در دار السلام — از لقاشان دوستان شاد و کام

(بقیه دارد)

ودر ارض اسلامبول مدفون گردید پنجم ضیاءالله که در ادرنه بسال ۱۲۸۲ متولد شده ودر سی
وچهار سالگی بدون نسل در حیفا بسال ۱۳۱۶ درگذشت وجنازه اش را بهجی برده در جوار روضهٔ مقدسه
اعلی در قسمت زیر با دفن گردید ششم بدیع الله که در ادرنه بسال ۱۲۸۵ تولد یافت
ودر کنف فضل وعظمت ابهی برشد رسید وبلقب غصن ابدع من احباب خوانده شد و
عالیه خانم بنت سلطان خانم دختر حوا خانم ومیرزا محمد ابن عم جمال ابهی را بزوجیت اختیار کرد
وحوا خانم مذکوره بنت میرزا محمد برادر ابوی میرزا بزرگ بود که ذکر احوالش نمودیم وحرم سوم جمال ابهی
گوهر خانم دختر میرزا احمد روضه خوان کاشی که چون اولین مطبعه را بکاشان برد بنام میرزا احمد چاپچی
مشهور شد واخلافش که دو پسر ودو دختر بودند همگی فائز بایمان بامر بدیع گشتند وارشد اولاد
میرزا مهدی متصف بفضل وکمال وحسن انشاء بود ودر سنین اشراق انوار ابهی از افق عراق
ببغداد شتافته طائف حول مرکز هدی گردید ومکاتیب شیوا باحلی بیانی نوشت وپس از چندی
مأمور عودت بوطن شد وتسبیبا بهدایت کبری آگهی داد وخواهرش گوهر خانم را باخود برای
بغداد برده بعد از مهاجرت مبارک در بیت اعظم قرار گرفته وجهت مستوره وصول از محضر ابهی نیافته
وآقا میرزا مهدی بمحافظت وخدمت همشیره پرداخت تا آنگاه که فتنه ودوخته اسارت احباء بموصل
واقع گشت وبرادر وخواهر اسیر موصل شده در آنجا ماندند تا بسال ۱۲۸۶ مدحت پاشا والی
جدید بغداد از موصل بعراق میرفت حکم بآزادی اسرا داده گفت باید مخارجشان را مجانا

جناب آقا میرزا احمد کاشانی والد حرم مبارک ذکر نمودند که من هم بسیار مایل بودم که با کاشان با شما باشم
شاید اسباب فراهم آید وباهم عازم کعبه مقصود شویم ولکن فراهم نیامد وخیالشان آن بود که صبیه شان را
باتجمل محترمشان بدار السلام روانه نمایند. نبیل در سفرش بشیراز بسال ۱۲۷۱

سید جواد چون بحضور ایشان مراجعت کرده کلام ویرا معروض داشت جمال ابهی بغایت متأثر شدند و فرمودند
دیگر با والده حضرت مبشر سخن در خصوص این امر نگویند چه بغایت متأثر است و فی الحقیقه فضیحه مذکوره را
عذری نمیتوان آورد و حق با والده میباشد و بالجمله بنحو مذکور در عراق مجاور بوده تا در عمان سنین
بجهان دیگر انتقال نمود و حضرت مبشر در تفسیر احسن القصص خطاب بوالده چنین فرموده‌اند
یا ام الذکر ان السلام من الرب علیک قد صبرت فی نفس الله العلی الاعلی فاعرف
قدر ولدک کلمة الاکبر فانه المسئول فی قبرک و یوم حشرک و انه قد کنت فی لوح الحفیظ
علی ایدی الذکر مکتوبا و نیز مراسلات و توقیعات متعدده خطاب بوالده بخط حضرت مبشر از ایام
بوشهر و نیز ایام سجن در آذربایجان باقی میباشد و اما منتسبین آنحضرت از طرف پدر شهرتی
در ایمان و عرفان نسبت باین امر حاصل نکردند و قسمتی کثیر و خطیر از افنان سدره الهیه از طرف
والده شان انتساب یافت که اخوال گرامش ابناء حاجی میرزا محمد حسین بودند و خال اکبر حاجی
سید محمد تقریبا در حدود سال ۱۲۱۳ تولد یافت با اخوال محترمه و تجارت عمده و در غایت
تعلق باصول و فروع اثنا عشریه در شیراز میزیست و از این امر غافل و برکنار بوده و پس از وقوع وقایع
خطیره و هجرت و مصائب حضرت نقطه اولی که صیت آن انتشار و اشتهار تام یافت اعدا
در شیراز نسبت بمنتسبین آن مظلوم هرچه میخواستند بدست و زبان میآوردند حاجی سید محمد
والده محترمه آن بزرگوار را از شیراز بعراق عرب برده در کاظمین مسکن داد و خود بشیراز عودت کرد
در هنگامیکه اسرای بابیان زنجان و نیریز را با غلغله و آواز رسید و همهمه و قیل و قال و دهشت
احوال و وخامت مآل سربزرگ کشید آقا میرسید محمد با برادرزاده‌اش آقا سید محمد جواد
ابن خال اعظم حاجی میرسید علی شهید بعزم حج رهسپار مکه شدند و حاجی میرزا جواد در
آن سفر فوت شد و بعد از انقضاء مدتی طویل حاجی سید محمد بشیراز برگشت و کما فی السابق میزیست

مراجعه مینمودند همگی بتمام خلعی درین امر نائل شدند و اهالی متعصب یزد با خود میگفتند که این
جماعت سادات شیرازی از بستگان باب صرف نظر از دین و عقیدتشان بتمام
محامد صفات و بزرگواری آراسته اند و فی الحقیقه از اولاد پیغمبر و ائمه اطهار میباشند و ایشان الحمله
خال اکبر ایام حیات را بپایان رساند و سه پسر و دو دختر بر جای گذاشت.
حاجی میرزا محمد علی در شیراز و بمبای بتجارت داشت و بنحو مذکور در ظل سدره الهیه
قرار یافت و عاقبت بسال ۱۳۱۳ در بمبئی وفات نمود و جسدش را بعراق عرب برده
در مقام سلمان فارسی مدفون ساختند و او را یک پسر باقی ماند موسوم بآقا سید محمد و مشهور
به آقا میرزا آقا تریاکی چه که بتجارت تریاک در ایران مینمود که از پسرانش آقا میرزا عبدالوهاب
و آقا میرزا محمد علی مشهور بآقا میرزا کوچک و از دختران پنج گانه ایش فاطمه و سعیده ترقی‌ام
گردید و دوم از پسران حاجی سید محمد خال اکبر حاجی میرزا محمد تقی در شیراز بسال ۱۲۴۴
متولد شد و در جوانی در یزد اقامت جست و بتجارت مهمه تأسیس کرد و صاحب اعتبار نزد مردم
ایران شده و حکمش در مسائل تجارتی و غیرها فاصل و مرجع الطرفین شمرده گردید و وکالت تجارت
از طرف دولت روسیه را قبول کرده بلقب حاجی وکیل الدوله مشهور شد و هنگامیکه نیشان
دولتی روسیه از قبل امپراطوری برایش رسید عده از تجار را در خانه خود دعوت کرد و در ساعت نیشان را
نصب نمود و بالجمله حاجی وکیل الدوله متصف بصفات حمیده و سجایای مجیده و کمالات
و آداب پسندیده بود و در قبل ظهور حضرت بشیر نوزده سال و از آغاز نهایت اخلاص داشت
و چنانچه ضمن احوال والده ماجده‌اش آوردیم در ایمان متقدم بر سایر افنان شد و در عرفان حق جل
اسمه ترددی و در محبت نکرد و همیشه مصدر خدمات شتی شد و در یزد بسیار محترم بوده حکام و ملاها و
متنفذین ملاحظه از او داشتند و حمایت و سرپرستی از احبا نطنز میکرد و در سال ۱۳۰۵

با نها

دخترش خاندان وسیعه در این امر برقرار گردید و حاجی میرزا محمود نجل اکبر حاجی میرزا محمد تقی را بیت مؤمنه
در این امر بود در خانه خود مشرق الاذکار مهیا کرده که احبا در اسحار بدانجا رفته بعبادات میپرداختند و هر
ساله در پنجم جمادی الاولی در خانه خود باحباب ضیافت عمومی میداد و در مجامع و محافل شمع روشن
بود الواح و اشعار و مناجات نکو میخواند و در سال ١٣٢١ که در یزد بنوعیکه در بخش هفتم میآوریم
ضجه عمومیه برای اطفاء نفحه برقرار شد جمعی از احباب در خانه خود پناه داده نگهداری کرد چندانکه
خود عاقبت مجبور گشته بروست فارس گریخت و از خصائص اخلاق وی شدت رحم
و عطوفت بیچارگان بود و در سال قحطی عامه یزد بر حال فقرا میگریست و عموم فقرا صبحها در ب خانه اش
مجتمع میشدند و حاجی از سهم خوراک خود بذل میکرد و بالجمله عاقبت بسال ١٣٣٨ در یزد بسن
۶۰ سالگی وفات کرد و عموم اهالی در تشییع جنازه حاضر و متأثر بودند و دوم از پسران حاجی سید
محمد خال اکبر حاجی میرزا محمد حسین مشهور بحاجی میرزا بزرگ که در شیراز وفات یافت و از او
زودی بر جای نماند و اما دختران خال اکبر یکی زوجه حاجی میرزا جواد بن خال اعظم بود و دختری
دیگر زوجه حاجی میرزا احسن افنان کبیر بودند که عنقریب مینگاریم و خال دوم (خال اعظم)
حاجی میر سید علی که شرح احوال سعادت مآل و کیفیت شهادتش و ذکر پسر و حفیدش
حاجی میرزا جواد و دوم ... و نسلی از ایشان را در بخش دوم و سوم آوردیم و خال سوم (خال اصغر)
حاجی میرزا حسنعلی در یزد اقامت کرده با انجال بتجارت اشتغال داشتند و او در غایت
تعلق چنانکه ... اثنا عشریه و ولوع در اداء عبادات و اذکار مردیه و حضور در مساجد و مجتنب
و متحرز از این امر بود تا آنکه پسرانش در شهود از سفر حج در بغداد بحضور ابهی شرف حضور یافته اند و بهشت
نموده بیزد مراجعت کردند و ... حاجی سید محمد خال اکبر عزیمت عراق نموده بوی نوشت
که عزم زیارت عتبات متبرکه عراق و ملاقات خواهر محترمه دارد و او در جواب اظهار میل برفتن در سفر

مذاکره کرد

متقی معظم و منجم و کثیر العباده و غالب الحضور در مساجد بود تا در یزد از این جهان صعود بعالم پنهان نمود
و بعد اجسدش منتقل بکربلا گردید و از او چهار پسر و یک دختر برجای ماندند و سه پسرش
حاجی میرزا آقا و حاجی سید مهدی و حاجی سید حسین با عائله‌شان
در یزد میزیستند و بتجارت مینمودند و اموال و املاک بسیار داشتند و مزرعه مهدی آباد واقعه در قرب
یزد را حاجی سید مهدی احداث نمود و بخدمات جلیله موفق گشت و عاقبت در سن ۸۴ در آن
بلده درگذشت و اهالی جنازه‌اش را باحترام تشییع کردند و دو برادر دیگر نیز در یزد وفات یافتند و خاندان
وسیعه برجای گذاشتند چهارم حاجی سید جعفر که برای تجارت بمبئی رفته چندی بجهت ایران
در شیراز درگذشت و دختر حاجی میرزا حسنعلی زوجه حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله بود و از امان خاندان
وسیعه این امر نصیبی یافت و رشته‌های مذکوره از افنان منتهی باخوال میباشند و اما حرم و
اخوان و اخواتش و رشته‌های افنان که منتهی بایشان میگردد بنوع اجمال در بخش دوم مذکور
گردید و حرم بنت آقا میرزا علی برادر حاجی میرزا محمد حسین مذکور خدیجه سلطان بیگم
دختر عم والده اعظم مظلوم بود و از آغاز طلوع بتباشیر فجر ظهور ارادت و عقیدت نسبت بوی داشت
و توان گفت که از اهم جمعیت افنان و منتسبین چنانچه خال اعظم اولین رجال مؤمنین بود
او نیز در رتبه اولی از مؤمنات واقع قرار گرفت و مقامات و کرامات عظیمه عجیبه از آنحضرت
مشاهده کرد که قصص و حکایاتش فیما بین منتسبین اشتهار یافت و توقیعات عدیده که
بعین خط حضرت مبشر خطاب باو مرقوم است شهادت بر مقامات ایمانیه و تعلقات
قلبیه میدهد و در سنین تواتر مصائب هجرت و غیاب حضرت با والده در بیت مبارک میزیست
و چون بنوع مذکور بعد از واقعه شهادت کبری والده بعراق عرب رفت حرم تنها شد و لاجرم
با خواهر اعیانی خود که حرم خال اعظم بود مؤانست گرفت و از مفارقت حضرت چون شمع همی

ساعتی گریان و نالان شد و در همان روز دچار تب گردید و مدت پنجاه و نیم بستری شد و در دوم ذی الحجة

سال ۱۲۹۹ در گذشت و در داخل حرم شاهچراغ مدفون گشت و از قلم غرا بهی صورت زیارتی

در حقش صادر گردید که در آن چنین مسطور میباشد اشهد انک فی البلدة التی صعدت الی الافق

الابهی والرفیق الاعلی و جهتها قد غفر الله کل عبد صعد و کل امة صعدت کرامة لک

وفضلا علیک الا الذین انکروا حق الله وما ظهر من عنده بجهره کذلک احصها

الله الخ وایضا نشهد انک اول ورقة فازت بکاس الوصال و احمر

ثمرة اسلمت روحها فی الفراق ونیز انت التی وجدت عرف قمیص الرحمن

قبل خلق الامکان وتشرفت بلقائه وفزت بوصاله وشربت رحیق القرب من

ید عطائه ونشهد ان فیک اجتمعت الآیتان قد احتجبت آیة الوصال فی

الاولی واما ثالث آیة الفراق فی الاخری وحضرت نقطه اولی در کتاب مستطاب

تفسیر احسن القصص در حق وی چنین فرمودند یا ملأ الانوار فاسمعوا ندائی من نقطة

الثاء فی هذا البحر المحیط من الماء البیضاء علی تلک الارض الحمراء انی انا الله الذی

لا اله الا هو قد عقدت علی العرش سر نقطة الاسم المحبوبة من الحبیبة الاولی للذکر

الاکبر هذا ولقد جعلت ملائکة السماء واهل الرضوان فی یوم العهد بالحق

الاکبر علی الذکر بالذکر شهیدا اعظمی فضل الذکر الاکبر یا ابنتنا الحبیبة من

لدی المحبوب عند حبیبی ما انت کاحد من النساء ان اتبعت امر الحق بالحق

الاکبر اعرفی حق العظیم من کلمة القدیم لنفسک وافتخری بالجلوس مع الحبیب

محبوب الله الاکبر وتکفیک الفخر بهذا من لدی الله الحکیم حمیدا واصبری علی

القضاء فی شأن الباب واهله وان ولدک احمد لک فاطمة الجلیلة فی الجنة

العدن

عن مسّ الغافلين الذين يحركهم ارياح النفس والهوى كيف يشاء اولئك هم
في ضلال مبين وبان يثبتنا على هذا الامر وانه على كل شيء قدير يا قوم اد
ما احدث في ما اقول نفسي بل نفس الله ان انتم من المنصفين ونلقي عليكم ما القا
ربكم العلي العظيم حضرت حرم الله بر كل لازم در جميع احوال دعا بشان محبوب
بوده وهمچنين نفوسي كه نفس رحمان از ما بين آن نفوس ظاهر شده عزّزوهم
ووقّروهم يا قوم ولا تكونن من الغافلين جميع ابن فضل عظيم مادامي كه حبل
نسبت منقطع نشود الخ حرم را ده خواهر و دو برادر اما خواهران يكي خواهر اعياني و زوجه
خال شهيد بود وچنانكه گذشت شميم خاندان واخلاق از ايشان برمي‌خاست ديگر زهرا
سلطان بيگم خواهر ابويني كه زوجه ميرزا زين العابدين از بني اعمام حضرت اعلى بود ودر سنين
اشراق جمال ابهى از افق عراق بواسطه پسرش آقا ميرزا آقاي مذكور كه عنقريب شرح احوال او بيايد
اقبال وايمان آورد وپس از آنكه حرم بنوع مذكور انتقال بدار السرور يافت جمال ابهى توليت بيت
اعلى را باو واگذار فرموده ودر خصوص خطاب به پسرش آقا ميرزا آقا چنين فرمودند اما بيت
توليت آن بعليا حضرت ورقه ام آنحضرت تفويض شده وهذا ما نطق به لسان
العظمة في السجن بانا انا عليك بهائي وعنايتي حضرت عليا ام آنجناب
بسكون در آن بيت را باو واگذارديم وعنايت نموديم وبعد بذريه
او ليكون تذكرة لها من لدى الحق وذكرى لمن في الغرفات والاعصار ولذا
آن محترمه در بيت اعلى سكون وقرار جست وپس از هفت سال در همان بيت از اين جهان در
گذشت وجسدش در بقعه شاه چراغ جنب قبر حرم دفن نمودند واو را يك پسر مسمى بميرزا محمد و
مشهور به آقا ميرزا آقا بود ودر سنين اشراق جمال ابهى در بغداد در يازده سالگي بواسطه

ظهور حضرت مبشر با اینکه فائز بعرفان و ایمان نشد بواسطهٔ انتساب مورد حمله و صدمه و جریمهٔ هیئت دولت
گردید چنانکه در بخش دوم نگاشتیم و پس از واقعهٔ شهادت کبری و بلایای اینطائفه خصوصاً چون امرای
زنجان و نیریز را بشیراز خواستند و اذیت کردند خوف و خطر از سوء احاطه داشت از شیراز بعزم حج خارج شده
و سفرش هیجده ماه بطول انجامید آنگاه بوطن مراجعت کرد و در ایام اشراق جمال ابهی در بغداد
بنام زیارت بقاع متبرکه عراق و ملاقات والدهٔ محترمهٔ اعلی بدانسو رفت و درک محضر ابهی نموده
دل و دیده روشن کرد و بشیراز عودت نموده کالسابق زیست و در فتن واقعهٔ شیراز نظر
بمقام سیادت و جلالت و عبادتش از هجوم اشرار مصون ماند و عاقبت در سال ۱۳۰۵
درگذشت و در بقعهٔ شاهچراغ جنب قبر حرم اعلی مدفون شد و یکی از الواح الهیه در شأن وی
این بیانات صدور یافت   ان قلم الاعلی اراد ان یذکر افنانه الذی صعد الی الرفیق
الاعلی من قضاء الله المحتوم نشهد انه سمع النداء اذا ارتفع بین الارض والسماء و فاز
بما فاز به عباد مکرمون و اعترف بوحدانیته و فردانیته و بما نطق به لسان العظمة
فی مقامه المرفوع انه طاهر حین صعوده و غفره فضلاً من عنده و قدر له فی الجنة العلیا
مقاماً لا تصفه الافکار والعقول الخ   و او را پنج پسر و سه دختر شد نخست از پسرانش
آقا سید محمد حسین در شیراز با مکنت و تجارت و عزت زیست و مانند سایر افنان شیراز
با برادرش میرزا ابوالحسن بواسطهٔ آقا میرزا نورالدین مذکور و بنیل ارمغانی بامر الهی و ابهی
اقبال و ایمان آوردند و بکمال ایمان ایام عمر را بپایان رساند تا بسال ۱۳۴۹ درگذشت
و او را از زن اصلیه اش دو پسر ماند نخست آقا سید محمد هادی ولادتش در شیراز
بسال ۱۲۹۰ واقع شد و تا سال ۱۳۱۶ با والدین محترمین خود بود آنگاه عزیمت عکا نموده و
محضر حضرت غصن اعظم عبدالبهاء فائز شد و بشرف ازدواج با اعلی الورقات و اعظم البنات

مفتخر

اوصافش نموده و او را پنج پسر و پنج دختر موهبت گشت حاجی سید میرزا بنهایت قوت ایمان
موصوف بود و تجارت مینمود و بسال ۱۳۲۱ در یزد مقیم شده دیگر بجائی نرفت و از احباب دلجوئی
و مراعات مینمود و علیل در بستر مجبور شد و بسالی بعد درگذشت دوم آقا سید احمد که در قوت
ایمان و روحانیت و محاسن اخلاق مشهور بوده در یزد تجارت داشت و چندی در اسلامبول
بوده و بحضور ابهی در عکا تشرف جسته بمبای رفت و مراجعت باسلامبول کرد و در سال ۱۳۱۳
باز بعشق آباد وارد شده بامر تجارت پرداخت و مراقبت املاک حاجی میرزا محمد تقی و حاجی سید مهدی
و حاجی میرزا محمد علی کرد و در حدود سال ۱۳۱۵ بیزد اقامت نمود و محفل روحانی یزد بهمت او
تأسیس گشت و عاقبت در شیراز وفات یافت سوم حاجی سید محمد که در شیراز
اقامت داشت تجارت مینمود و در همانجا نیز وفات یافت چهارم حاجی سید علی
که در یزد اقامت و تجارت داشت و چنانکه نگاشتیم در سال ۱۲۹۸ با والدین و عائله بعکا
رفت و با فروغیه خانم ورقه سدره الهیه از حرم کاشی همسری یافت و اولاد متعدده باقی گذاشت
و اولا در عکا و اخیراً در بیروت با عائله اش بزیست و تجارت مینمود تا بسال ۱۳۳۴ در بیروت
درگذشت پنجم آقا میرزا محسن نیز در یزد اقامت و تجارت داشت و بسال ۱۳۱۵
بعکا رفت و با ورقه طیبه طوبی خانم بنت حضرت غصن اعظم عبدالبهاء همسری یافت و اولاد
متعدده بیاوردند و در عکا و بیروت با عائله اش زیسته تجارت میکرد و اخیراً در حیفا اقامت جست
و بسال ۱۳۴۲ درگذشت و بسیاری از وقایات مذکوره هرچند متعلق بدوره بعد است ولی
برای اینکه رشته وقایات گسیخته نشود در این بخش ثبت نمودیم و مسائل متعلق بخش پنجم را در اینجا

حامداً مصلیاً مسلّماً

قد تم القسم الخامس من الکتاب و یلیه القسم السادس منه

فهرست مندرجات بخش پنجم از کتاب ظهور الحق

واقعات

صفحه

کیفیت انتحار حاجی جعفر تبریزی —
کیفیت مهاجرت جمال ابهی از ادرنه —
صدور سوره الرئیس در منزل کاشانه —
قدرت و عظمت جمال ابهی در بندر گالیپولی —
واقعات ایام مسافرت دریا و ورود به بندر حیفا و سپس بعکا —
وفات منیر کاشی در ازمیر —
بدریا انداختن آقا عبدالغفار خود را در ساحل حیفا —
وصف عکا و اقامت جمال ابهی و همراهان در قشله عسکریه —
بیماری در قشله و وفات آقا ابوالقاسم و استاد باقر و استاد اسمعیل و صدور مناجات شفا —
فتنه در آباده بتحریک مجتهد و ضرب و تبعید استاد علی اکبر از احباب —
غارت و زجر و تبعید و حبس احبا در تاکر —
صدمات احبا و شهادت ستّه در تون و بیرجند —
شرح اعمال عناد سید محمد اصفهانی و آقا جان بیگ تبریزی در قشله عکا و نفی دولت عثمانی —
حکایات حسن اخلاق عظیم غصن اعظم و توجه و تمایل اشخاص بامر ابهی —
اولین زائرین و مهاجرین که در ایام قشله متدرجا بعکا و حیفا وارد شدند —
کیفیت رسالت و شهادت آقا بزرگ (بدیع) در طهران —
کیفیت صدور سور ملوک و تحقق انذارات در حق ناپلئون و عنایت در حق دولت روس و انگلیس —

فهرست مندرجات بخش پنجم از کتاب ظهور الحق

واقعات

صفحه

فتنه و ضوضاء اهالی اردکان و شهادت آقا گل محمد

فتنه در اشتهارد و ضرب و تعذیب احباب

اقدامات آقا جمال بروجردی در تبلیغ شاه و مجتهدین که منجر بحبس جمعی از احباب گردید

قیام حاکم و مجتهدین در کاشان بقلع و قمع اینطائفه و فرار جمعی و اسر و حبس عده در انبار طهران

صدور کتاب اقدس و ظهور عظمت مقام ابهی در اراضی مقدسه

کیفیت انتشار امر ابهی در هند و سستان و برما

حکام عکا و سلوکشان با محضر اقدس ابهی و بیان نفوذ غصن اعظم در ارکان حکومت

گرفتاری عده از بهائیان زنجان و اسر و حبسشان در انبار طهران

گرفتاری و حبس عده از مشاهیر احبای طهران در انبار

شهادت حاجی عبد المجید نیشابوری در مشهد

آغاز اقبال یهودیان ایران بامر بدیع ابهی

کیفیت قدم بیرون گذاشتن جمال ابهی از قلعه بند عکا بباغ و مزرعه و بالاخره در قصر بهجی

کیفیت شهادت ملا کاظم طالخونچه

کیفیت شهادت آقا میرزا محمد حسن سلطان الشهداء و آقا میرزا محمد حسین محبوب الشهداء و مشقات احبای اصفهان

استقرار جمال ابهی در قصر بهجی و غصن اعظم با عائله در عکا

هجوم شیخ عبید الله از کردستان و تفرقه و شهادت احباب آذربایجان

گرفتاری احباء طهران

اسارت و ارسال جمعی از احبای یزد باصفهان

فهرست مندرجات بخش پنجم از کتاب ظهور الحق

واقعات

صفحه

آغاز نشر این امر مابین زردشتیان

آغاز بنا، شهر عشق آباد و تجمع بهائیان در خاک روسیه

اقدام احبا در ایران برای تظلم والتجاء بدولت روسیه از ظلمهای ناصرالدین شاه
و نهی جمال ابهی

زمین اعظم اولین مشرق الاذکار در روسیه

تضییقات و بلیات وارده بر بهائیان اشتهارد

شرح هجوم و غارت و بلیات وارده بر بهائیان ماشی حصار و کیفیت شهادت ملاعلی

نشر این امر در توابع همدان

شمه از حکایات کیفیت سلوک و رفتار معاوله بین جمال ابهی و حضرت غصن اعظم
با رؤسا ملت و دولت در عکا

کیفیت صعود والده حضرت غصن اعظم

صدور لوح صلوة

تعرض اعدا، با حبا، اشتهارد

مقدمات فتنه در شیراز و خمود آن

کیفیت شهادت میرزا اشرف در اصفهان

حبس و شهادت کربلائی حسنخان و کربلائی صادق سروستانی

سختگیری و آزار احباب در قائن

انتشار این امر در قرا، تابعه همدان

فهرست مندرجات بخش پنجم از کتاب ظهور الحق

واقعات

صفحه

کیفیت شهادت حاجی محمد رضا اصفهانی در عشق آباد

تفصیل مجالس محاکمه قاتلین و محرکین و مفتی قتل حاجی محمد رضا و صدور حکم و شفاعت بهائیان

از قاتلین که اولین حکم عدالت درباره قاتلین احباب بود

انتشار این امر در اطراف همدان

فتنه سید جمال الدین افغانی و ازلیان در اسلامبول

اعمال محمد علی اصفهانی و هلاک کردن حاجی شیخ محمد علی قزوینی خود را

فتنه جمهوری طلبان اتباع سید جمال الدین افغانی در طهران و گرفتاری و حبس احباب

تفصیل تقاضای [illegible] ثمانیه در یزد و سختی او گرفتاری احباب

تعرض دستور زرتشتیان یزد و قیام بقتل احبای پارسی

نشر این امر بین پارسیان قریه حسین آباد یزد

فتنه در سبزوار و حبس و تبعید جمعی از احباب

قیام علماء و یهودیان متعصب همدان بمعارضت و تفتین برای احبای آل اسرائیل

شهادت آقا محمد رضا در یزد

طبع کتاب اقدس و الواح معظمه در بمبئی

شرح و تفصیل واقعه عظمی غروب شمس جمال ابهی از افق ادنی

روضه منوره ابهی در بهجی

شمه از اوصاف جمال و لباس و آداب و رسوم باقیه از جمال ابهی

آثار و آیات جمال ابهی

فهرست مندرجات بخش پنجم از کتاب ظهور الحق

صفحه | مواضیع

خدیجه سلطان بیگوم
زهرا سلطان بیگوم
آقا میرزا آقا
حاجی میرزا ابو القاسم
آقا سید محمد حسین
آقا سید محمد هادی
آقا میرزا ابو الحسن
حاجی میرزا سید حسن افنان کبیر
حاجی سید میرزا
آقا سید احمد
حاجی سید محمد
حاجی سید علی
آقا میرزا محسن

اسامی مسطوره در بخش پنجم

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ا		آقا محمد اسمعیل کاشانی	ا		میرزا ابوالقاسم ناظر اصفهانی
		آقا سید اشرف زنجانی			آقا محمد اسمعیل خباز یزدی
		امةالله			آقا میرزا ابراهیم خباز نشادی
		اسمعیل پاشا خدیو مصر			آقا سید احمد زراقی
		حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی			اعتضاد الدوله بن محمد خان سپهسالار
		اسعد صیقلی			ابراهیم خلیل خان حکمران یزد
		آقا اسدالله کاشی			ابراهیم خارکش نشادی
		الکساندر سوم امپراطور روس			میرزا ابراهیم خان پسر میرزا ابوالحسن خان ایلچی
		ام اشرف زنجانی			آقا ملا احمد روضه خوان
		حاجی ایمان زنجانی			استاد اسدالله آهنگر
		حاجی ابراهیم کاشی			حاجی آقا حلوائی کاشی
		حاجی ملا اسمعیل محمد شهید اشتهاردی			شیخ ابوالقاسم عطار طهران
		میرزا ابوالفضل گلپایگانی			آقا سید اسدالله قمی
		میرزا اشرف کنی			میرزا اسدالله اصفهانی
		ملا الیاهو همدانی			ایلخانی بختیاری
		ملا الیعازار همدانی			میرزا ابراهیم نوری سهام الدوله [illegible]
		آقا میرزا ابراهیم نهری			حاجی ملا اسمعیل حجة الاسلام بارفروشی
		کربلائی آقا جان زرقانی			آقا سید آقا بزرگ کدخدای [illegible]

اسامی مسطوره در بخش تتمه

حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ا		آقا سی سلطان
		میرزا ابراهیم
ب		ملا باقر حرف حی تبریزی
		میرزا باقر شیرازی
		میرزا بزرگ خان قزوینی قونسول ایران در بغداد
		آقا محمد باقر قهوه چی
		استاد باقر کاشی
		پدر جان قزوینی
		بیبی کاکا
		آقا میرزا باقر شیرازی
		آقا محمد باقر یزدی
		مشهدی باقر وزیری یزدی
		ملا بهرام
		شیخ باقر
		بهمان پور سروش
		میرزا بزرگ
		بیگم خانم

حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ت		میرزا تقی خان قائم مقامی
		دستور تیراندازی
		کربلائی تقی تبریزی
ج		میرزا جعفر یزدی
		ملا جعفر کرمانی
		ملا جعفر نراقی
		ملا جعفر جاسبی
		حاجی جعفر تبریزی
		کربلائی جعفر خاتم ساز شیرازی در طهران
		میرزا جالینوس
		جهانگیر
		مشهدی جمیل
		میرزا جلال بهاری
		سید جمال الدین افغانی
		جمشید پور رستم
		آقا سید جواد مجتهد قمی
		آقا جمشید بخارائی
		آقا جمال بروجردی

اسامی مسطوره در بخش پنجم

حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ح		شیخ حسن زنوزی
		حاجی حسن تبریزی
		آقا حسین آقا
		آقا میرزا حسن
		شیخ حسین عالم ناظم الشریعه شیرازی
		کربلائی حسنخان کردستانی
		حاجی حسن زرگر قزوینی
		ملا حسین اشتهاردی
		آقا حسین همدانی
		میرزا حسین یزدی
		حمزه آقا کرد
		شاطر حسن یزدی
		استاد حسین کفشدوز کاشانی
		آقا حسن اصفهانی
		آقا حسن آقا محمد هادی
		حاجی خان نراقی
		حاجی میرزا حسن امین شیرازی
		حاجی حسین ترک

حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ح		شیخ حسن سبزواری مجتهد یزد
		مشهدی آقا حسین عطار قزوینی
		عمو حسین نجف آبادی
		بابا حسین کاشی آب‌نمکی طهران
		آقا میرزا حیدر علی اصفهانی
		آقا حیدر علی
		حیدر علی بیک قزوینی در طهران
		آقا حیدر علی طهران
		آقا سید حیدر
		آقا میرزا حیدر علی اسکوئی

اسامی مندرجه در بخش پنجم

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ر		رحمه بسه خان	س		حاجی سلیمانخان قاجار
		حاجی محمدرضا اصفهانی			شیخ سلمان
		میرزا رضا کرمانی			سیاح
		رستم پور خرسند			سبزعلی میرغضب
		دانی روبن همدانی			سلطان مراد میرزا حسام السلطنه
		عمو ربیع			حاجی سلیمانخان افشار
ز		زین العابدین			سلیمان خان جمال افندی
		ملا زین العابدین نوری			سهام الدوله
		ملا زین العابدین			آقا سلیمان شالفروش
		میرزا زمان			سوسن حاجی شهمیرزادیه
		میرزا زین العابدین			سلطانحسین میرزا جلال الدوله
		آقا زکریا			مشهدی سلیمان
		آقا میرزا زین العابدین جراح کاشی			سید سلیمان
		زین المقربین			حاجی سیاح
					ساره خانم
					شیخ سلطان کربلائی

اسامی مسافرین در بخش پنجم

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ع		عبدالعلی بیگ	ع		عزالدوله
		عبدالقهار رجائی حصاری			میرزا عباس
		شیخ عباس			علیشاه ظل السلطان
		عباسعلی بیگ			آقا شیخ عبدالله معموره
		حاجی عبدالرحیم یزدی			حاجی عباسعلی پیرروحانی
		عباسعلی میرزا			استاد عبدالکریم اصفهانی
		علی اکبر			آقا عبدالله عرب
		علی بابا			عبدالوهاب زنجانی
		استاد علی حسین مبارکی			شیخ عبدالحسین طهرانی
		آقا علی اصغر یزدی			میرزا عبدالله اصفهانی
		آقا علی یزدی			آقا عبدالغفار
		عبدالرحیم یزدی			سلطان عبدالعزیز
		ملا علی سبزواری			عبدالهادی پاشا متصرف عکا
		آقا علی اصغر یزدی			کربلائی عباس
		آقا میرزا اسدالله مدرس یزدی			آقا عبدالرسول زنجانی
		میرزا علیرضا یزدی			ملا عبدالله فاضل زرقانی
		ملا عبدالوهاب سبزواری			ملا عبدالله بکار
		آقا عباس یزدی			استاد عبدالرزاق معمار

اسامی مسطوره در بخش پنجم

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ع		سید علی شیر السادات	ع		آقا علی کاشانی
		کربلائی علی اکبر			استاد علی اکبر نجار
		امیر علم خان امیر قائن			حاجی میرزا علی اکبر نراقی
		ملا علی اصغر			عمر افندی مین باشی
		استاد علی اکبر معمار یزدی			استاد علی اکبر
		آقا علی اصغر رشتی			عمو علی تاکری
		آقا مشهدی عسکر حجره فروش [illegible]			عمادالدوله حکمران طبس
		علی اکبر			آقا میرزا علی اکبر غوغا
		مشهدی علی			شیخ علی میر مفتی عکا
		آقا میرزا عبدالکریم اردبیلی			حاجی علی مصری
		شیخ عزیزالله			آقا علی اکبر
		ملا علی محمد سراج			آقا شیخ علی یزدی
		سید علی عرب کربلائی مشهور به سید [illegible]			عمیدالملک حکمران زنجان
		ملا علی نقی معموره			خواجه عبود
		ملا علی اصغر قاینی			خواجه عبودی
		حاجی ملا علی کنی مجتهد طهران			خان عمران در عکا
		عزالدوله			میرزا علی محمد خان قوام الملک
		حاجی علی عسکر تبریزی			عیسی خان ابن کاظم خان کاشی

اسامی مسطوره در بخش پنجم

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ق		میرزا قهرمان قمشه	م		ملا محمد حسین قاینی
					کربلائی حاجی محمد
					آقا محمد جعفر اسکوئی
					مشهدی محمد تقی
ک		آقا شیخ کاظم سمندر قزوینی			میرزا مهدی رشتی
		گلبندک			استاد محمد رضا
		حاجی میرزا کمال الدین			ملا محمد واعظ روضه خوان تبریزی
		کامران میرزا نایب السلطنه			آقا محمد شفیع زنجانی
		کنت دومنت فرت اطریشی			مراد علی بیگ بهاری
		آقا گل			استاد محمد حسین بهاری
		میرزا گل محمد			محمد علی تبریزی
		کرم بیگ			محمد علی اصفهانی
		حاجی محمد کاظم اصفهانی			شیخ محمد یزدی
					معین الملک
ل		آقا شیخ لطفعلی معموره			آقا محمد طاهر مدیر جریده اختر اسلامبول
					شیخ میرزا تقی سبزواری مجتهد یزد
					آقا محمد حسن خویدکی یزدی

اسامی [illegible]

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
م		محمد حسین خان حبیب الدوله ابن محمد رحیم خان علاء الدوله	م		حاجی محمد ترک
		آقا محمد کریم عطار			ملا مهدی خباب
		استاد محمد تقی خیاط			میرزا محمود فروغی
		آقا محمد ابراهیم امین السلطان			آقا سید محمد رضا شهمیرزادی
		آقا میرزا محمد نعیم سدهی اصفهانی			محمد قاسم خان بیضائی
		آقا محمد صادق قزوینی			محمد رضا خان قوام الملک
		آقا سید محمد			آقا مرتضی سروستانی
		محمد تقی			محمد میرزا سلطان
		ماکچی صاحب			آقا محمد قزاز
		محمد باقر [illegible]			میرزا محمد جعفر خیاط
		محمود بیگ بیک آبادی			کربلائی محمد هاشم قصاب
		استاد محمد رضا			آقا محمود صباغ کاشی
		سید محمد [illegible]			میرزا محمد خان معاون الملک [illegible]
		ملا محمد علی			آقا محمد مهدی نراقی
		ملا محمد بیگ			آقا محمود نراقی
		ملا مرتضی			آقا محمد جواد نراقی
		محمد [illegible]			حاجی [illegible] نراقی
		ملا محمد هادی			آقا محمد مهدی نراقی

اسامی احبای [illegible] حرف م [illegible]

حرف اول اسم	نمره	اسما	حرف اول اسم	نمره	اسما
م		آقا محمد رضا صفار کاشی	م		مشهدی محمد خلیل [illegible]
		آقا محمد باقر نجار کاشی			ملا محمد رضای یزدی
		آقا محمد حسین			آقا محمد جعفر شعرباف کاشی
		مدحت پاشا والی بغداد			آقا محمد قاسم شیرازی
		استاد محمد علی سلمانی اصفهانی			آقا محمد باقر نراقی
		آقا محمد ابراهیم ناظر			آقا میرزا اسمعیل اصفهانی
		میرزا محمود کاشی			آقا محمد باقر مدرس اصفهان
		[illegible]			آقا سید محمد علی نراقی
		محمد طالب			حاجی محمد باقر [illegible] خلیل [illegible]
		آقا میرزا محمد علی خلیل [illegible]			آقا محمد باقر کرباس فروش
		محمد خان بلوچ			حاجی محمد ابراهیم
		میرزا محمد [illegible] نراقی			آقا محمد حسن
		حاجی میرزا محمد [illegible] زنجانی			آقا محمد اسمعیل خیاط
		آقا شیخ محمد [illegible]			آقا محمد علی بلورفروش [illegible]
		خانه ملک در عکا			آقا محمد جواد نراقی
		خانه منصور در عکا			حاجی مهدی آقا [illegible] همدانی
		[illegible]			آقا محمد جواد [illegible]
		آقا محمد جواد فرهادی قزوینی			آقا محمد [illegible]

اسامی [illegible]

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
م		[illegible] حسن بن کربلائی تقی تاجر [illegible]	م		حاجی میرزا محمد [illegible]
		سید میرزا آقای [illegible] مشهدی			حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله رئیس
		کربلائی محمد بزاز در طهران			
		آقا محمد عطار رجب			
		کربلائی مهدی			
		میرزا مرتضی قالب تراش			
		میرزا مهدی قاضی اصفهانی	ن		آقا نجفعلی زنجانی
		سید مهدی [illegible]			میرزا نصرالله تفرشی
		سید مهدی دهجی			ناصره
		آقا میرزا مهدی حکیم [illegible]			نعیم افندی قبرسی (شرح احوال)
		آقا میرزا مهدی جواهری			ناصرالدین شاه
		آقا میرزا مهدی [illegible]			ناپلئون
		آقا محمد [illegible] طهران			آقا نصرالله نراقی
		آقا سید مهدی اصفهانی			نایب الصدر اصفهانی
		آقا میرزا مهدی کارپرداز			نواب رضوی یزد
		آقا میرزا [illegible] دیوان بیگی			آقا نصر [illegible] فروش [illegible]
		[illegible]			نصر [illegible]
		حاجی سید مهدی			حاجی نصیر قزوینی

لوح مبارک با افتخار کرمل

حبذا هذا اليوم الذي فيه تضوعت نفحات الرحمن في الامکان حبذا هذا اليوم
المبارك الذي لا تعادله القرون والاعصار حبذا هذا اليوم اذ توجه
وجه القدم الى المقام اذاً نادت الاشياء ومن ورائها الملأ الاعلى يا کرمل
انزلي بما اقبل اليك وجه الله مالك ملکوت الاسماء وفاطر السماء اذاً
اخذها اهتزاز السرور ونادت باعلى النداء نفسي لاقبالك الفداء ولعنايتك
الفداء ولتوجهك الفداء قد اهلکني يا مطلع الحياة فراقك واحرقني هجرانك
لك الحمد بما اسمعتني ندائك وشرفتني بقدومك واحييتني من نفحات
ايامك وصرير قلمك الذي جعلته صوراً بين عبادك فلما جاء امرك المبرم
نفخت فيه اذاً قامت القيامة الکبرى وظهرت الاسرار المکنونة في خزائن
مالك الاشياء فلما بلغ ندائها الى ذاك المقام الاعلى قلنا يا کرمل احمدي
ربك قد کنت محترقة بنار الفراق اذ ماج بحر الوصال امام وجهك بذلك
قرت عينك وعين الوجود وابتسم ثغر الغيب والشهود طوبى لك بما
جعلك الله في هذا اليوم مقر عرشه ومطلع آياته ومشرق بيناته طوبى
لعبد طاف حولك وذکر ظهورك وبروزك وما فزت به من فضل الله
ربك خذي کأس البقاء باسم ربك الابهى ثم اشکريه بما بدل حزنك بالسرور
وغمك بالفرح الاکبر انه يحب المقام الذي استقر فيه عرشه
وتشرف بقدومه وفاز بلقائه وفيه ارتفع ندائه وصعدت زفراته يا کرمل بشري

حيمون قولي الى المكون بسلطان غالب العالم وبنور ساطع به اشرقت الارض
ومن عليها اياك ان تكون متوقفا في عنايات اسمه ثم طف مدينة الله التي
نزلت من السماء وكعبة الله التي كانت مطاف المقربين والمخلصين والملائكة
العالين واحب ان ابشر كل بقعة من بقاع الارض وكل مدينة من مدائنها
بهذا الظهور الذي به انجذب فؤاد الطور وبه نادت السدرة الملك والملكوت
لله رب الارباب هذا يوم فيه تبشر البحر والبر ويخبر عما يظهر من بعد من
عنايات الله المكنونة المستورة من العقول والابصار سوف تجري
سفينة الله عليك ويظهر اهل البهاء الذين ذكرهم في كتاب الاسماء
تبارك مولى الورى الذي بذكره انجذبت الذرات ونطق لسان العظمة بما
كان مكنونا في علمه ومخزونا في كنز قدرته انه هو المهيمن على من في الارض
والسماء باسمه المقتدر العزيز المنيع

قربانت گردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... از جانب حکومت ... مجلس ... [illegible]

[illegible] ... مجلس ... [illegible]

[illegible] ... گفت ... [illegible]

[illegible] ... ذات مبارک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... دولت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... رسول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۳۲۵ [illegible] ... ۲۷ ... [illegible]

خدا و رسول ... [illegible]

آنحضرت بسیار درد و الم کشیده اوقات ... همواره ... نزد آنحضرت ... و هرچه ... [illegible] آنحضرت

[illegible] شده ... از وقت ... بسبب ... [illegible] ... شهید کرده و کار آنحضرت [illegible]

[illegible] ... گذشت ... [illegible] ... جهت ... [illegible] قریب [illegible]

[illegible] ... عقاب شهید گشته و احوال آنها ... [illegible] ... کردم که ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] و ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... شده ... [illegible] و ... [illegible]

[illegible] ... گذشته ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... وقوع ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... جواب ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... نجات ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد ابوالقاسم [illegible]

و دو پسر [illegible]
سید حسن

[illegible]

ابو زید امام حسین

محمد عبدالوهاب زنجانی

محمد ابو طالب آخوند

ابو حبیب [illegible] اصفهانی

محمد ابوالقاسم کاشانی

[illegible]

محمد ابوالقاسم اصفهانی

ابوالقاسم [illegible] کاشانی

محمد باقر کاشی

علی زنجانی

محمد ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برادر غلام حسین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم [illegible]

[illegible] حبّ [illegible] فی حبّک [illegible] الذی [illegible] عن [illegible] وفيه [illegible]

[illegible] من [illegible] يستقيم [illegible] فی [illegible]

[illegible] من [illegible] ذلك [illegible] من [illegible] الاخرى [illegible]

فی حبّک [illegible] ما كان يستطيع عليه من [illegible] الذی [illegible] القلم [illegible]

ای رب [illegible] فی حولك و [illegible] بعد [illegible] مستقيم [illegible] والف [illegible] فی شأن لا [illegible]

الاختلاف ثم [illegible] اولا ولعمرك الشمس التی [illegible] الغيب والشهود ای [illegible]

انت تعلم بان [illegible] ارادوا [illegible] فی ايام الظهور [illegible] عدة معدودات [illegible]

[illegible] اخرى [illegible] الكتاب [illegible]

[illegible] الذی [illegible] العباد [illegible]

عنايتك وانّ فضلك والطافك بان [illegible] ثم [illegible] ارادوا [illegible]

[illegible] ای رب [illegible] ثم [illegible]

[illegible] انك انت علی كل شیء قدير ای رب [illegible] من [illegible] الذين [illegible]

[illegible] فی [illegible] الايام التی [illegible] ومنهم [illegible]

فی هذا الامر الذی [illegible] اضطراب [illegible] الارض [illegible] ومنهم من [illegible]

[illegible] ومنهم من [illegible] من خارج المدينة الذين [illegible]

الايام التی [illegible] ومنهم [illegible] الذی [illegible] الذی [illegible]

ومنهم [illegible] ومنهم الرسول [illegible] من اهل الالف [illegible] الذين [illegible]

[illegible] الكعبة [illegible] المدينة [illegible]

[illegible] من [illegible] من المدينة [illegible] الذی [illegible]

الملكوت والجبروت ومنهم من [illegible] الذی [illegible] سراج الابتهاج ومنهم من [illegible]

المقام [illegible] ومنهم من [illegible] الذی [illegible]

[illegible] ومنهم من [illegible] الذی [illegible] اول مرة ومنهم من [illegible] الذی

[illegible] الكتاب [illegible] ومنهم [illegible] الذی [illegible]

في بيتك الا انهم يا رب قدر لهم ما ارادوه في حبك ثم اكتب لهم اجر من فاز بزيارتك في الحرمات من عندك انك انت على كل
شيء قدير ثم انظر يا الهي احباءك الذين نشئوا في ارض الحاء بما ورد عليهم من اعدائك وقد منعوا احباءك
بما منعوا عن الدخول في ظل سدرة وحدانيتك اي رب لا تحرمهم عما عندك انك انت سلطان السموات
والارضين لا اله الا انت العزيز الحكيم والحمد لك يا اله العالمين ومقصود العارفين فوعزتك يا الهي ينبغي لكل
نفس ان تفدي نفسه لاذنك التي تسمع نداء المشتاقين من كل الآفاق وضجيج احبتك لابتلائهم
من ايادي اعدائك الذين ارتفع ضجيجهم في حبك واشتعلت قلوبهم من نار الفراق في ايامك فنفسي
لحكمتك الفداء يا طلعة البهاء وروحي لاصطبارك الفداء يا من بيدك ملكوت الارض والسماء
فوعزتك يا محبوب المشتاقين ومقصود العاشقين لو ينظر احد من اهل الفطر هذا اللوح الاظهر ليجري منه
الدم الذي ذاب من كبدي بما احترق في حبك وحب الذين منعوا عن لقائك عند الذين اقبلوا
اليك ويستقرون في المدينة وحولها من ديارك كل لصبرك الفداء يا سلطان القدرة ولاقتدارك كل
لسكونك الفداء يا من في خشيتك اضطربت من في ملكوت الاسماء والحمد لك يا سكينة القدرة انطق
البهاء اشهد يا الهي بان حزبك لم يصلوا الى عظمتك وعرفانها واسرارها التي كانت في ظهورات
قدرتك وظهورات مشيتك ثم اسئلك يا الهي بان تؤيد احبتك في ايامك على قدم ثابت
ليبسطوا بها في ذكرك بين بريتك ويجمع حوله من على الارض كلها هذا حق الضيافة بين البرية
انك انت على كل شيء لمقتدر قدير والحمد لك يا اله العالمين والمقتدر على من في السموات والارضين

عریضه [illegible] (1) 112 - 113

[illegible] ۱۲۶۶

قربانت شوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در لوحی بعنوان خادم چنین مسطور است

سوره رئیس تلاوت فرمایند و همچنین لوح ملک پاریس که از اجزاء سوره مبارکه هیکل است و همچنین لوح فؤاد که مخصوص یکی از احباب نازل شده که فؤاد پاشا که وزیر امور خارجه دوم بود بمقر خود راجع شده بود و سبب فتنه اخیره و مهاجرت از ارض سر بعکا او شده بود دو نفر بودند که بعد از سلطان رئیس کل بودند یکی فؤاد پاشا و یکی عالی پاشا گاهی این صدر اعظم بود و آن وزیر دول خارجه و گاهی بالعکس در آن لوح میفرمایند سوف نعزل الذی کان مثله و نأخذ امیرهم الذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار و همچنین در کتاب اقدس در نقطه واقعه بین البحرین ملاحظه فرمایند.

و در لوحی دیگر مسطور است در فقره نزاع و دولتین اراده الهیه چنین تعلق گرفته بعد از وهن کلی بدولت عثمانی سائر دول میان افتاده صلح بدهند و بعد از چندی حکومت روی ارض کلی تغییر کند ظلم عالم را احاطه کند پس از انقلاب کلی شمس عدل از افق غیب طالع شود کذلک نطق لسان صدق مبین.

الاقدس الابهی

هذا حین فیه ینطق الابن امام الوجه بعد الذی فدیناه فی السجن الاعظم هذا الذی ارتفع نحیبه من اهل سرادق الابهی ومن الذین حبسوا مع الغلام فی سبیل الله مالک یوم المیعاد فی مثل هذه الحالة ما منع القلم عن ذکر ربه مالک القدم یدع الناس الی الله العزیز الوهاب هذا یوم فیه استشهد من خلق من نور البهاء اذ کان مسجونا بایدی الاعداء علیک یا غصن الله ذکر الله وثنائه وثناء من فی جبروت البقاء وثناء من فی ملکوت الاسماء طوبی لک بما وفیت بمیثاق الله وعهده الی ان فدیت نفسک امام وجه ربک العزیز المختار انت المظلوم وجمال القیوم قد حملت فی اول ایامک فی سبیل الله ما ناحت به الاشیاء وتزلزلت الارکان طوبی لمن یذکرک ویتقرب بک الی الله فالق الاصباح یا اهل الارض لا تجزعوا بما ورد علیکم من القضاء بل تذکروا کذلک امرتم من لدن ربکم العزیز العلام کذلک قضی ما قضی یا ایها المذکور لدی العرش لتذکر ربک بین العباد علی شأن لا یمنعک البلاء عن ذکر مالک الاسماء

بنام دوست یکتا

قلم اعلی در اکثری از الواح احبای الهی را بحکمت امر فرموده و حکمت را اس اساس قرار داده معذلک بعضی از آن غافل بوده و سبب نباح کلاب و ضوضاء عوام گشته چنانچه شهید و اسد اگر عباد مقبلین بآداب رب العالمین عمل مینمودند البته شماتت غلب مشرکین و منافقین را اعاده مینمود اگرچه جمال علیه بهاء الله مقصودش نصرت حق بوده ولکن بحرف بغیر امر الله واقع شده سبب احتجاب جمعی گشته اکثری از ناس ضعیف اند بحرفی قولی مضطرب و خائف میشوند هیچ ناصری الیوم از برای حق بوده و مقصود نبوده از حکمت بوده و نیست طرق بلین وجه الیها و تمسک بها من لدن ربه الآمر العلیم عجب است که بعضی از نفوس عنوان ادراک نموده اند که اجل مقدرست لا یستقدم و لا یستأخر الیوم باید هر نفسی متابعت امر الله نماید و خلاف حکمت از او ظاهر نشود و راضی نبوده اگر ظالم نهی و شقاوت دست دشمن قیام نماید باعث بوده و نسبت چه که فی سبیل الله واقع شده و شهر تصنعوا ادراک آن موقن خواهد آشنا شد و اگر این امر محتوم الله واقع شود البته مشکور و محبوب است باید اقویا در کل احیان ضعفا را ملاحظه نمایند ان رحمته سبقت العالمین طوبی لک بما وفیت بمیثاق الله و تمسکت بالحکمة التی امرت بها فی الزبر و الالواح اصفیای آن ارض را ببشارات الحکمة و الطاف ربانیه مسرور دارید نعود علیهم ما ورد علی اصفیاء الله من قبل انا کنا شاهدین لمن قبل علی وجه الماء انه من الذاکرین لدی المظلوم علیه بهاء الله رب العالمین و علی الجنک الآخر و علی الذین معک و علی احباء الله المهیمن العلیم

قربانت شوم کیفیت بابیه که جمعیت [illegible] از عرب و عجم در بغداد شده و هر شب در مجلس [illegible] [illegible]

از آنها که همراه میرزا حسینعلی رفته بوده‌اند گویا به پاره‌ای [illegible] آمده‌اند فدوی [illegible] بود که این مسعود را در پیش پاشا [illegible]

عنوان نامه که معتمد به پاره‌ای عذر ناشده در جواب [illegible] قبول نکرده [illegible] که مسعود [illegible] بعضی بابی‌های [illegible]

وارد آمده حل مشکل شود و مقصود حاصل گردد با مفتی و قاضی و بعضی افندی‌های دیگر مسعود را بیان آورده هر یک جدا

جدا کیفیت را به حقیقت بیان کردند خود فدوی هم [illegible] حکایت و فتنه‌های دیگر در این جمعیت [illegible] که این

کیفیت را با پاشا مکالمه نموده از هر طرف [illegible] نموده تا پاشا از اطراف کار مطلع شده منتظر [illegible]

تا اینکه چند روز پیش یکی از بابی‌های عرب زده گفته [illegible] جمعی از عرب [illegible] [illegible]

شهرت داشتند گرفته محبوس کردند باز هم مشغول بودند محمد مصطفی نام را که مرشد [illegible] بابی‌های [illegible] بوده [illegible]

[illegible] گرفته چند زخم زده [illegible] جرأت و شورش اهالی [illegible] در این کار [illegible]

حکومت نداشتند [illegible] اشخاص [illegible] [illegible]

[illegible] و غیره [illegible] که [illegible] و [illegible] از [illegible] شورش [illegible]

که [illegible] جمعیت [illegible] آمده گردش در بازار کرده [illegible] برگشت [illegible]

[illegible] منتظر بود که از بابیه اجتماعی نکنند و در این بین پاشا را هم [illegible] جمعیت اینها

زیاد است [illegible] پنج شش نفر از معتبرین را [illegible] و [illegible] هم [illegible]

خوف [illegible] افندی که اینها جمعیتشان زیاد است [illegible] شورش بر پا شود این [illegible] در [illegible]

پاشا در این [illegible] هم [illegible] شود عرض [illegible] فدوی هم در این [illegible]

اگر [illegible] میسر شود [illegible] آورده [illegible] هم [illegible]

[illegible] دیگر هیچ لازم دارم [illegible] پیشتر [illegible]

[illegible] و عداوت [illegible] حالا [illegible] از هر طرف [illegible] این [illegible] عداوت [illegible]

از عدم کفایت ایالت نیز [illegible] و [illegible] هستند اگر

[illegible] مفسده [illegible] بر پا خواهند کرد [illegible]

هو

خداوندگارا در تلو عریضه [illegible] که [illegible] دستخط مبارک [illegible] [illegible] عرض [illegible]

بابت فقره [illegible] حضرات [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۲۵ شهر [illegible] ۱۲۹۷

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جناب امین السلطان   باید شاهزاده فرهادی را بخواهید و با او سؤال جواب نمائید خیلی محرمانه است احدی نباید مستحضر شود

این فقره عمده دینامیت است که نایب السلطنه میگفت حیدر عمو اوغلی است باید حرف زد که توقیف بگیرد و اینها را ما خواستیم روس

ما میرست را مختصر می‌نویسیم در وقت مذاکره باید جناب امین السلطان بطوریکه میدانند مقصود با او حرف بزنند و بطور

باید در آمد حرفش را گفته بپرسید وقتی که در سفر عراق بودیم راپرت رسید از نایب السلطنه بما که از اداره پلیس داده بودند راپرت

مختصری بود مختصر نوشته بودند که دینامیت متعددی وارد طهران شده و در حجره ... و اینهای رعیت روس است

و در دست آنها دیده اند اداره پلیس تکلیف خواسته بودند که بروند آنها را از حجره و دست آنها بگیرند یا سکوت کنند

اگرچه حق دولت ایران و پلیس این بود که دینامیت در دست هر کس باشد فوراً بگیرند و صاحبان آنرا هم حبس نمایند

لیکن باز نظر باتحاد دولتین ایران و روس نخواستیم که در غیاب خودمان از طهران هیچ حکمی بکنیم این بود که نوشتیم

ساکت باشند این کار در پرده باشد تا وارد طهران بشویم آنوقت قرار انکشاف این امر صحیح را بدهیم تا وارد طهران شدیم

در ورود ما ناخوشی بروز کرد فرصت اینکار را نشد بعد هم شهرستانک رفتیم پس از ساکت شدن ناخوشی که معاودت

کردیم مردم هم جمع شدند باز دوباره راپرت در این فقره از اداره پلیس دادند که آن جمع برقرار است و دینامیت هم است

و چون رئیس آنها آقا عمو حیدر شیروانی است و خودش از بابی های سخت بود و این شخص بطوری بابی بود که

پول بابیها نزد او جمع میشد و مبلغی از پول بابیها نزد او بود که باکه انظر ... خود سفارت روس هم بطور

حزب بابیون آن را میدانند و شریکهای آن هم که تمام شیروانی یا قوم و خویش او هستند از بابیهای معروف هستند تا اینکه

آقا عمو حیدر مرد بعد از مردن او باز اینها مجلس مخفی داشتند و دینامیت را هم داشتند ما محض اینکه اطمینان حاصل

کنیم که دینامیت هست و خود مسئله صحیح است یکی از این دینامیت ها را از مفتشین اداره پلیس خواستیم یکی از

اینها با آن اشخاص مراوده پیدا کرده بطوریکه خودش را از آنها قلم داد و یک دانه از دینامیت ها را گرفت آورد ما

خودمان دیدیم چون ما خودمان دینامیت را ندیده بودیم چه شکلی است وقتی که دیدیم خیلی تعجب کردیم چیزی

بود بزرگتر از پرتقال و از ظرف بود که تمام اطراف آن خار داشت که وقت انداختن بهر جا که بیفتد ترکیده محترق

شود و این را در جعبه مخفی گذاشته اند که از بیرون کسان بساعت یا چیز دیگر میبرند و هرگز بتصور نمی آید که دینامیت است

شخص که اینرا آورده بود میگفت و جعبه های دیگر هم از این است بعضی کوچک است که در دست نگاه میدارند و بهر جا میاندازند

محرق میشود چون اثر این را ما نیافته‌ایم چطور است تصور کردیم شاید چیز دیگر باشد مثل اسباب بازی یا غیر آن
خواستیم امتحان بکنیم بفهمیم و اثرش را بدانیم این بود که وقتی که سلطنت آباد بودیم در حضور [illegible] آن را دادیم
بنایب السلطنه و میرزا محمدخان سرتیپ و وکیل الدوله بردند بکوه البرز در یکی از دره‌ها از بالا انداختند بمجرد
زمین ترکید بطوری که خاک‌ها را بهوا پاچید و سنگ‌ها را غبار کرد خیلی سخت و اثر غریبی کرده بود ما
نخواستیم فورا اظهار بکنیم باطلاع سفارت بردند بریزند به جهت آنها و اظهار بگیرند گفتیم در بعد اینکار را ببریم
در اینجا باطلاع سفارت اینکار بشود نمیدانیم چه شد بعد از امتحان دینامیت شهرت کرد اینکار را صاحبان دینامیت
که شیروانیها هستند فهمیدند که این تیر از دست آنها رفته از قراری که اخبار دادند جای دینامیت ما را از حجرات شهر
خانه‌ی ایشان جمع کرده در کاروانسرای بیرون شهر یا جای دیگر پنهان کردند که حالا ما نمیدانیم کجاست و اینکار را ما
که نوشته شد بدون هیچ شبهه و تردید در کمال وضوح و یقین است هیچ شبهه ندارد و تفصیل از قرار [illegible]
که شنیده‌ام بر جمیع [illegible] گذشته [illegible] یکنفر از شیروانیان حرف زده و هم جزو همین اشخاص
در [illegible] خواهید دید قریب دویست سیصد از این گلوله دینامیت اینها دارند و گویا اینها را [illegible]
یا از بادکوبه یا از راه دریای فارس بطور مخفی پیش اینها فرستاده اند حالا شما ببینید اینکار شوخی نیست
کار خطرناک پر آسیبی است نه در بابی بودن اینها حالا دیگر شبهه است نه در دینامیت داشتن آنها چون اینها
رعیت شما هستند از شما می‌پرسم که در باره‌ی آنها دولت ایران چه باید بکند ما که نمی‌توانیم در این فقره با این کار
پرخطرناک [illegible] که دارند سکوت بکنیم و البته هرچه زودتر باید قراری در این فقره داده بشود که مایه اطمینان
شاه و اولیای دولت ایران بشود که خطر خطرات [illegible] نباشد پیش از این شما تاجرباشی گذاشته بودید از [illegible]
رعیت روس بود حالا چندی است این شیروانیها و بعضی بدذاتهای قفقاز را آورده‌اند تاجرباشی کرده‌اند باید شما
تاجرباشی را از همان رعیت روس قرار بدهید دیگر اینکه شما باید حالا با همراهی دولت ایران تفتیش کامل [illegible]
دینامیت‌ها را بعمل بیاورید دیگر اینکه اینها که مظنون ببابی‌گری و آوردن دینامیت هستند باید شما از این [illegible] خارج
بقفقاز بفرستید بلکه دولت روس باید آنها را بسیبریا بفرستد یقین است اگر از اینها تحقیق کنند و بپرسند حالا خواهند [illegible]
خواهند گفت که ما بابی هستیم نه دینامیت آورده‌ایم اما [illegible] فقط بی‌گناهی آنها را گفته و رفع این خطرات [illegible]
ما یقین میدانیم که اینها هم بابی هستند هم دینامیت آورده اند —

در لوحی بعنوان خادم چنین مسطور است

سوره رئیس را تلاوت فرمایند و همچنین لوح ملک پاریس را که از اجزاء سوره مبارکه
هیکل است و همچنین لوح خواند که مخصوص یکی از احباب نازل شد که فؤاد پاشا
که وزیر امور خارجه دوم بود بمقرّ خود راجع شد بود و سبب فتنه اخیره ومن معهم
از ارض سرّ بعضی ارشد بوده دو نفر بودند که بعد از سلطان رئیس کل بودند یکی
فؤاد پاشا و یکی عالی پاشا گاهی این صدر اعظم بود و آن وزیر دول خارجه و
گاهی بالعکس در آن لوح میفرماید سوف نأخذ الذی کان مثله و نأخذ امیرهم
الذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار و همچنین در کتاب اقدس در نقطه
واقعه بین البحرین ملاحظه فرمایند .

در لوحی دیگر مسطور است

در سنه نزاع شدید بین الدولتین چنین تعلق گرفته بود از حضرت ملیک علی بدولت
عثمانی سابقه بیان افتاد صلح بر هیند و سیمانفیموری حکومت
ارض کل تغییر کند ظلم عالم را احاطه کند پس از انقلاب کلی شمس عدل از
افق غیب طالع شود کذلک نطق لسان الصدق مبین .

در ضمن مکتوبی بخط آقا میرزا ابوالفضل که از اصفهان مورخ ۲۹ ذیحجه ۱۳۰۳ نگاشت مسطور است حضرات
لیمانیها بحمدالله و حسن لطفه یوم ۱۰ شهر حال آزاد و مستخلص شده اند و تفصیل بر این نهج شد که حضرت والا
روحی فداه از رسیدگی و احضار حضرات در مجلس استنطاق صرف نظر فرمودند و حکم فرمودند که سه نفر که با خویش
بودند معاف و سه نفر دیگر را چوب زده آزاد نمایند و هر قدر حضرات مواطنین خواستند که از تادیب و چوب هم
صرف نظر فرمایند قبول نشد لکن بعد مراقبت نمودند که چوب زیاد نزنند و شخص چند عدد قلیل اکتفا رفت
و در مجلس هم که جناب آقای امام و بعضی دیگر علما حاضر بوده اند فرموده بودند که من خودم در امر یزدی ها رسیدگی
کردم دروغ صرف در حق اینها گفته بودند و بدون جهت متهم کرده بودند و من ملاحظه کردم که اگر بخواهم بفرستم
اینها را خدمت آقایان که خودشان رسیدگی فرمایند موجب تفضیح علمای یزد میشد زیرا که ظاهر و روشن
میشد که بعداوت محض و دروغ صرف این بیچاره ها را گرفتار کرده اند مثلا از یکی از اینها معلوم شد که
دختر عموم زنش خوشگلی داشت که معقود [illegible] ملای یزد [illegible] خواست [illegible] اطلاق [illegible] که آن ملا
بگیرد چون از طلاق دادن زن خود ابا و امتناع نمود لهذا او را باین اسم متهم کرده است خلاصه چون
جهت گرفتاری همه از این قبیل بوده لهذا صلاح در آن دانستم که اینها را بدون رسیدگی مرخص نمایم
که امر خلاف کاریهای ملاها مستور و پوشیده بماند فی الحقیقه حضرت والا روحی فداه در این امر غایت
مرحمت را مبذول فرموده اند چه که جناب عالی میدانید که امری صعب و مشکل بود که حاجی ملا علی کنی
در طهران بپادشاه عرض کرده بود و حکم شده هم که البته در نظر انور است و محض رأفت حضرت والا
امر بسهولت منقضی شد بلکه منت بزرگی هم گردن علما گذاشت و بلا ملاحظه خدمت جناب سیاح
افندی بودم از چند عدد چوبی هم که به نفر اینها زده بودند از لسان حضرت والا روحنا فداه جمیع عذرخواست
و صلاح در این بود فدوی هم آنچه شایسته بود در جواب عرض کردم انشاءالله تعالی فردا که سلخ ذیحجه
است بسلامتی عازم یزد خواهند شد در یزد با ایشان ملاقات واقع زیاده از حد اظهار تشکر
مینمودند مبلغ پنج تومان برات یزد جهت لیمانیها وارد و همچنین برات جهت عیال آقا میرزا عبدالله
برات لیمانی ها را بجز وزده موعد قرار داده بودند صلاح چنان دانستم که از این وجه تعارفی جهت

بابت تتمه شود لکن چنین ملاقات از بس اظهار تنگی و پریشانی کردند از بابت صرف نظر نمودم و خیال دارم
تسویه میانشان تقسیم شود لکن در این میانه بر جناب آقا سید محمد علی گویا سخت تر گذشته است
زیرا وقتی که آقا میرزا ابراهیم بمدرسه نفر لیسانسها آمده است بطرف اصفهان آقایان وجهی باو نقد از جهت
فرموده اند برای هم نیز فرستاده شد که ابتدا باین جهت اظهار نداشته بودند تا این اواخر که از خارج
فهمیدم جناب آقا میرزا ابراهیم هم از این وجه که زیاده از مبلغ بیست تومان بوده هیچ ملاحظه جناب
آقا سید محمد علی را نموده اند و خود صرف کرده اند معذالک کله حقیر صلاح دانستم که میانشان برای
کرایه‌ها بالسویه تقسیم شود اگر صلاح میدانید نیز داخل در اظهار بفرمایید که جناب سید بیشتر مورد خسارت
شده است شاید اینجا ملاحظه از ایشان شود اوقات سخن را بالتمام ناخوش بوده اند

در کاشان حاجی میرزا جانی نامی از تجار معروف که او را حاجی میرزا جانی ترک و حاجی میرزا جانی
کوچک میگفتند چه یک طایفه از تجار کاشان بودند که ایشان را ترک میخواندند زیرا آبا و اجدادشان
از آذربایجان بکاشان هجرت نموده و سکونت کرده بودند اکبر و اعظم این طایفه جد مرحوم حاجی محمد
حسین تاجر بود که در سنه ۱۳۰۳ که این عبد در کاشان بود اهل کاشان باغوای ملا حبیب کاشی معروف
بدروازه اصفهانی بر ضد او شورش غریبی کردند و ضوضا و هیجانی ایجاد نمودند زیرا ملا حبیب از شنیده
بود که حاجی محمد حسین ترک در مدینه منوره عکا بشرف لقاء جمال اقدس ابهی مشرف شده و مخصوص اتباع
این آخوند حکم بتکفیر مرحوم حاجی محمد حسین نمود و مستعد جهاد شد من دون آنکه از شارع بپرسد
این خبر راست است یا دروغ و در صورت وقوع برای چه بعکا رفته است و بالاخره مال و قتل و
ضوضا و تطویل یافت و اخیراً کیفیت بحضور شاه معروض گشت پادشاه مرحوم چون اخلاق آخوند را
سابقاً بخوبی معلوم کرده بود خلعتی برای مرحوم حاجی محمد حسین ارسال فرمود و باعتضاد الدوله حکمران
قم و کاشان حکم صادر یافت که ملا حبیب الله را تعزیر و تشهیر و از کاشان نفی نماید اعتضاد الدوله
از قم حاضر و حکم را بجناب نایب الحکومه خود در کاشان ارسال نمود و او را باجرای حکم مامور داشت نایب
الحکومه دستش با علما بود خلعت را بجهت مرحوم حاجی محمد حسین ارسال نمود و در احترام و توقیر او خودداری
نکرد ولی در سر علمای کاشان تعلیم نمود که عریضه‌ای بشاه معروض دارند و طلب عفو نمایند
بدین موجب شاه بشرط آنکه ملا حبیب الله من بعد گرد فضولی نگردد عفو فرمود و ضوضا منقضی شد

آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی

[illegible]

کرمانه دقیق از طهران نوشته بودند احبای طهران الحمدلله همه بر صراط الهی مستقیم اند ولکن اگر یک نفر را معین میفرمود
که توجه کل باو میشد بهتر بود و اختلافی بظهور نمیرسید ما گفتیم در جواب بنویسید که اگر ما یک نفس را معین کنیم یک ماه
بیشتر زنده نخواهد ماند مثل آنکه امیر نظام از امر مطلع میشد هرگز دست از ظلم برنمیداشت بسیار هم سعی نمود که
چیزی بفهمد نفهمید و خدا نخواست که بفهمد :

و نیز جلیل بندی نوشت که در شهر رمضان چنین فرمودند   ملوک ارض قرنهاست میخواهند
بتنظیمات سیاسیه خود عالم را منتظم سازند ولی ممکن نمیشود بر فرض که دو روزی در انتظام اجساد عالم
از خوف سیاسات منتظم شوند باز تو بیچه توانند نمود و محال است عالم اصلاح حقیقی پذیرد و نظم دائمی یابد
مگر آنکه قلوب بنور خشیة الله منور شود و درد عالم را چاره این درمان نیست اما اهل ایران خود را اهل توحید میدانند
و ملل دیگر را مشرک میخوانند و حال آنکه ابداً معنی توحید را نفهمیده اند معنی توحید یک سبب ستمگاری آنها بود
آن بود که مؤمن شوند با اینکه هر کس بحضرت ختمی مآب مؤمن شد او بهیچ گناهی کافر نخواهد شد و اگر بالفرض
نفسی بائمه اسلام معتقد نشد مجرم است نه کافر و علمای ایران از این فیض کلی محروم ماندند   و نیز تا خشیة الله در
عالم محکم نشود عالم منتظم نخواهد شد مراتب عصمت بیانات فرمودند مفاد آنکه عصمت کبری برای مظاهر امر است
و ادعای جستن بدون عصمت کاذب باید روز و شب از خدا خواست که وجود را بخلعت عصمت مزین
سازد و چون تن و جان باین ... آراسته گردد ادعای جنت و بجاست هر یک از اعضا را عصمتی جداگانه است
که این مقبول درگاه الهی میگردد و عصمت جان انقطاع از غیر اوست و جز بسماء او طیران ننماید عصمت قلب
آنکه غیر محبوب خطور ندهد و چون نار سینا مشتعل بنار او باشد عصمت ... آنکه ساده از هر نقش و رنگ
بوده تا رنگ بزرگی را قبول تواند کرد عصمت نفس آنکه بیزار از ... شده با هزار خضوع مطیع فرمان حق باشد
عصمت چشم آنکه جز بر وجه باقی ننگرد عصمت گوش جز آیات محبوب و آنچه بر ذات او داعی باشد استماع
ننماید عصمت دست امانت است و ارتفاع بدرگاه رب العالمین عصمت پا استقامت در
راه محبوب بیهمتا بمقامی که اگر بپای دار رود سستی نگیرد .

و اظهار تأسف مینمودند که ما بحال یکه همیشه در اینجا هستید و ملاقات ممکن است در مراوده تأخیر کردیم در مقابل
شما کما ینبغی مطلع نشدیم بلکه در یکطلبه از اهل نجف پیش ما آمد و اظهار نمود ما در امر شما متحیریم تکلیف ما چیست با و گفتیم
که ما دوازده سال در اینجا بودیم واحدی را از ملاقات منع ننمودیم تو هم در نجف بودی و بارها شنیدی که از جناب
شیخ مرتضی در این امر سؤال کردند او جواب داد که بغداد نزدیک است بروید و تحقیق نمائید این امری است تحقیقی
نه تقلیدی با وجود این در جمیع این مدت اهمال ورزیده نیامدی و نفهمیدی حال کدام زمین است تکلیف
میخواهی در اینحالت تکلیف تو همان شرح لمعه قدیم خواندن و در عذاب هم خود نشستن است و ما هیچ وقت
چنین حرفی با احدی نگفته بودیم ولکن با نطالب غیر صحیح گفتیم . ما هر جا وارد شدیم اولش مثل اول عکا بود.
همان سخن آن بود که در لوح سلطان خطاب باو علما نازل شد که اگر چه شما بلایا وارده بر ما
سرور میدانید و انیز ذلت میدانید ولکن ذره از این بلایا را بجمیع عزتهای شما و عزتهای عالمیان مبادله
نخواهیم نمود و الحمد لله حال نوعی شده که جمیع اهالی اینحدود خاضع اند همه جا اینطور بود هر قدر اول
امر و انتشار صعب بود آخر همه خاضع شدند از یزد نوشته اند که بعضی از علما طالب شده اند که با احباب
محشور باشند آیا جایز است معاشرت ما گفتیم مگر حکم کتاب اقدس عاشروا مع الادیان بالروح و الریحان
نشنیده اید اگر معاشرت باشد فصل واقع میشود واحدی اقبال و الفت نمینماید علما اگر اقبال کنند
و در امر مستقیم و ثابت مانند بمنزله روح اند در جسد عالم و بشاره ببشرند در رؤس امم حال که در ایران خبری
نیست مگر آنکه هر آن از حق را سب و لعن مینمایند . ولکن ما لعن را نهی نمودیم حیف است لسان باینگونه
کلمات آلوده شود الیوم امری که بسیار لازم است اتحاد احباء است باید هرگز در امری معارضه بهم
و جدال نکنند مثلث حق واضح و معلوم است اگر با قلب منیر القا شود البته نافذ خواهد بود و اگر
القا شد و اثر ننمود طرف مقابل را واگذارند و متعرض نشوند نیز بسبب شهادت حضرت علی از ترقی
باز مانده بود تا آنکه جناب ورقا شفاعت کرد و مناجاتی نازل شد حال خوب شده و یکی از علمای آنجا
اقبال نموده مقصود آن است که معاشرت با کل نفوس بجهت القاء کلمة الله با روح و ریحان محبوب است
مگر با نفوسی که رائحه بغضاء از آنها استشمام شود که در آن وقت اجتناب لازم است جناب حاجی جواد نشنید

جایز است که همین حال تقریباً در سال ۱۳۰۲ برای تحصیل در عتبات و در حضور در کاظمین نوشته فرمودند جمعی از بزرگان
و دیگران چنین ثبت نمود قوله اگرچه ما از عجب ... با کمال احترام با مأمورین صدارت ایران و سفارت روس از طهران
بعد از ورود ... ولی متعصبین آنجا از این شغل که من پیش گرفته بودم ... و همچنین در بغداد و اسلامبول وارد شدم ... بعضی از
ظهور این امر در بلاد فرنگ شده بود و در بلاد فرنگ این آیات با ایران و سایر ممالک شرق فرستاده ... معلوم نگردید
که اهالی این بلاد چگونه اقبال نمودند اما اهل ایران قدر ندانستند و علما مردم را از حق منع نمودند در سنه ... چنین
که ما را در شمیران طهران گرفتند با آنکه به سبب سفارشات صدر اعظم و سفیر روس در اول ... در حبس
وارد نمودند ... انگشت ابهام را از عقب بسته ... که از زنجیر گردن صورتش به نهایت شده بود
و بعضی فراشهای شاهی با ما بودند ولی بر عکس اظهار محبت میکردند و یکی از آنها یک فنجان چای و یک خوشه
انگور برای من آورد ... کدام ... چون مرا با سایر شاهی بردند به زنجیر کردند یک روز ... باشی
روزی با احترام پیش من نشست و دلداری داد و گفت خطا از ... رسیده که با سبب گرفتار شده
باشید این گرفتاری ... امروز است ... هم در منتهای ادب حرکت کرد اگر چه از ... رسیده و ...
حضرت ... در تبریز ... مجلس ... چون ... آمده ... شد ...
رسیده در ایام بغداد میرزا مهدی شیرازی که پیشکار بالیوز انگلیس بود با ما اظهار محبت میکرد و بسیار ...
یکشب هم بالیوز به دیدن ما آمد و بعد از آن میرزا مهدی اظهار نمود که بالیوز ... که گفتیم چون ...
کس نمیرویم چگونه میشود که منزل بالیوز برویم او دلالی ... کرد و بسیار ابرام نمود ... یک روز ...
رفتیم ... منزل ایشان با من آمدیم بالیوز بسیار احترام کرد و بعد از آنجا ...
میل میرزا مهدی ... که اظهار نمودند منزل ما هم ... است آنجا هم رفتیم و همیشه به واسطه میرزا مهدی
بالیوز پیغام سفیر ... اظهار محبت میکرد تا وقتیکه ... باشند ما را به اسلامبول ... بالیوز پیغام داد ...
برای چه ما را به اسلامبول میبرید ... مطلبی دارم ... بنویسید ... نوشته جواب ... میرسانم من گفتم
مطلبی ندارم و دولت ... تا بحال ... کرده حال میخواهند ما را به اسلامبول ببرند ... کردن ...
دولت دیگر رجوع نمودن ... در حین حرکت از بغداد ... اهل بغداد ... هنگام ...

398 d

هو الله

این ایام خبری نیست جز آنکه چندی قبل جناب سیاح افندی اینجا تشریف آوردند ولکن آمدن ایشان بسیار بسیار خلاف حکمت بود مع خیرخواهی و محبت و شفقت این حزب با اهل عالم اگر مشاهده نمایند بالطبع مراوده هست طرف دیگر بغضا قیام نموده جناب میرزا بسیار صادق اند این حرکت سبب علت ادبارات خواهد شد از بعضی صحبتها و خیالات ایشان بسیار پریشانی دست داد از خدا میطلبیم ایشانرا مقدس فرماید از آنچه سزاوار نیست و ایشانرا تأیید فرماید بر آنچه سزاوار است فساد ارض طا بیشتر بجهت مراوده ایشان با دوستان شده چه که ایشان بسته شخص معلوم اند و شخص دیگر مخالف آن لذا ماده برجز ضعیف بخت این فقرا از برای کل صحت و نعمت و راحت و عزت میطلبیم امری را که طالبیم اظهار عدل است و بس که با این حزب و سائر ناس بیک قسم رفتار نمایند باری المحبوب باید ملتفت باشند و ذکر نمایند که سبب کدورت نشوند چه اگر کدورتی فرض شود بسیار بد است مقصود از این فقره اطلاع حضرة المحبوب است و همه با احدی ذکر نمایند و در اینجا تأکید شد که جمیع امور را بحق واگذارند و توکل نمایند اگر فی الحقیقه شخص معلوم با اولیای حق رفتار نماید چنانچه سزاوار است رفتار نماید از حق جل جلاله حفظ اولیا میطلبیم و بلوغ اوراق الهی را تمنا و مسئلت مینمائیم از حق جل جلاله سائل و آملیم که کل را از فساد و نزاع و منکر حفظ فرماید این عبد نزدیک است از این حزن هلاک شود که هنوز ناس این حزب را نشناخته اند مع آنکه سی و سه سنه لیلاً و نهاراً از قلم اعلی جاری شد آنچه که سبب عمار عالم و اصلاح آن و الفت و اتحاد بنی آدم و شفقت و رحمت و درستی و دوستی بوده معذلک هنوز بعضی در شبهه بوده و هستند بیش از این ذکرش جائز نه باری المحبوب بخوانند و مستور نمایند از کل چه اگر فی الجمله سرایت نماید مکدر شوند و این سبب فساد کلی است اقرأ ثم استر و البهاء علیک خ ادم فی ۲۲ شهر شوال المکرم سنه ۱۳۰۲

و آگاه که عباد بلد بمقربات در مدینه کبیره ناطق اند حق حفظ ابنا از آن حین
روانه نمودیم چه که اعمال و افعال مکشوف شد از برای هر یک حضرت علیهم حزب
محض عنایت و محبت عمل نمودیم آنچه را که حاکی از شفقت لا نهایه بود ولکن
آن بی انصاف‌ها عمل کردند آنچه را که کل آگاه هستند و مبتلا شدند از غرض ابنا از
از دار حضرت بی نیاز محروم نمود حال از حق میطلبیم جمیع دوستان را در ظل
حفظ فرماید لا زال بنور تقوی را امام وجوه مشرق و لائح مشاهده نماید
و بآن عمل چه نیکو و باعمال و اخلاق ظاهر شوند که صیتش عالم را
احاطه کند و از هر جهت و در بادرات اتحاد و علم اتفاق مشاهده گردد
نامه آن جناب رسید و امام وجه مظلوم باصغا فاز طوبی لک و نعما لک
قد فزت بما یجد منه المقربون عرف المحبة والوداد فی الحقیقة جزاک
عودی نسئل الله ان یحفظک بجنود قدرته و سلطانه انه علی
کل شیء قدیر السلام علیک و علی من معک و علی کل ثابت مستقیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

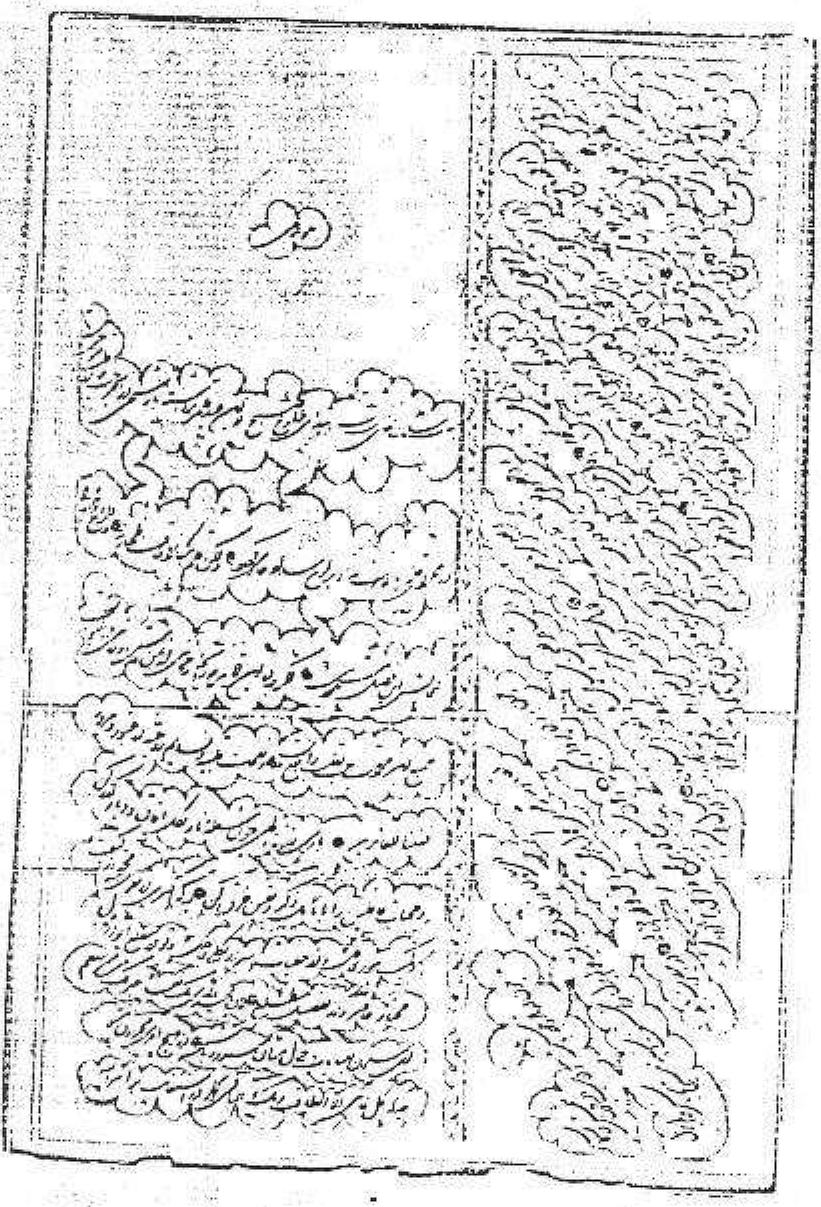

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الخلق بكلمة من عنده و ارسل اليهم الرسل و انزل عليهم الكتب ليهديهم الى صراط المستقيم نشهد انه لا اله الا هو اقرارا لعظمته و قدرته و سلطانه و اعترافا لفردانيته و وحدانيته لم يزل كان في علو العزة و الارتفاع و لا يزال يكون في سمو العظمة و الامتناع لا اله الا هو العليم الحكيم يا اهل الوفاء اذا حضرتم لدى رمس الورقة العليا التي صعدت الى الرفيق الاعلى قفوا و قولوا السلام و التكبير و البهاء عليك يا ايتها الورقة المباركة المنبتة من السدرة اشهد انك آمنت بالله و آياته و احببت ذاته و اقبلت اليه و تمسكت بحبله و تشبثت بذيل فضله و هاجرت في سبيله و اتخذت لنفسك مقاما في الغربة حبا للقائه و شوقا لخدمته رحم الله من تقرب اليك و ذكرك بما نطق القلم في هذا المقام الاعظم نسئل الله بان يغفرنا و يغفر الذين توجهوا اليك و يقضي لهم حوائجهم و يعطيهم من بدائع فضله ما ارادوا انه هو الجواد الكريم الحمد لله اذ هو مقصود العالمين و محبوب العارفين

و در لوحی بعنوان خادم خطاب بناظم مسطور است

و در فقرهٔ نوشتهٔ حضرت غصن الله الاعظم روحی و ذاتی لتراب مقدمه الاعز الفداء مرقوم فرموده بودند که محبوبست فارسی شود بعد از آن نوشته رساله مرقوم فرموده اند بلسان پارسی از برای اهل ایران که هنوز بکوثر عرفان فائز نشده اند بسیار نافع است و مقصودشان از این رساله آنکه ناس را از تبعیت جهلا منع نمایند و بچشم و گوش خود در امور ملاحظه کنند و فی الحقیقه اگر درست ملاحظه شود از برای کل بشر آن رساله مبارکه نافع بوده و هست مع آنکه ظاهراً از امور بدیعهٔ مشرقهٔ لامعه در آن ذکری نشده ولکن هر ذی شمی از باطن آن عرف ایام الهی را استنشاق نماید و هر ذی بصری انوار شمس معنوی را ملاحظه کند و آن رساله نزد مهاجرین موجود است انشاءالله بنظر آنجناب برسد:

هو الابهی قل یا ملاء الارض والسماء تالله الحق قد ظهر مضمر النار فی قطب الآفاق الذی به کسرت
الاصنام وارتفعت السماء وانبسطت الارض واستقرت الجبال بما غرست الاشجار فی الرضوان وصاحت
الورقاء علی افنان دوحة البقاء بان اغتنموا یا قوم قدر تلک الایام ثم اشربوا من سلسبیل الحیوان الذی جری
عن یمین عرش ربکم الرحمن ولا تجعلوا انفسکم محروماً عن هذا الفضل الاعظم العظیم

هو الاقدم قل یا قوم تالله الحق ان سدرة السیناء قد ارتفعت علی ارض القدس فی وادی الانس
وتنادی کل ورقة منها بین الارض والسماء تالله الحق قد ظهر غیب المکنون عن مکمن الذات تعالی امر
الظهور الذی بظهوره شق ستر الهویة وطلع جمال الاحدیة وبه اضطربت ارکان البیت وانفطرت الجلود
واخذ الزلازل سکان السموات والارضین قل فاسرعوا الیه ولا تکونوا من المتوقفین

هو القدیر ان اسرر بعنایة ربک المختار لان عنایته احاطتک فی السر والاجهار ثم اشکره
بما سقاک فی هذا الدیجور سلسبیل الظهور الذی عصر من انامل ربک الغفور

هو الاقدس اذا اصابک من سرور لا تفرح به واذا اصابک من حزن لا تحزن عنه لان
کلیهما یقضیان فی آن من الاوان وما یبقی هو فضل ربک الابهی ان اطمئن به وکن من الشاکرین

هو الاعظم لا تختر لنفسک شیئاً لا اختاره لک بل بما قدر لک من مقدر حکیم لان ما اراد هو
محبوب قلوب العاشقین ومقصود افئدة القاصدین

الاعلی لا تقل ما لا تعرف واذا عرفت تکلم به ولا تعمل ما هو مذموم عند اولی النهی ومنهی عنه
الی الجمی بل بما یامرک الامین کذلک رقم من القلم فی هذا الحین

هو العزیز لا تشتک من سهم القضاء لان ما یظهر من القضاء هو الامضاء عند احبائه واصفیائه
فارض به وکن من الشاکرین

العظیم ان اقتدر ربک فی کل الامور ثم اجعل مشیتک فانیاً فی مشیته وارادتک فناء
اراد لان هذا الاصل الصحیح لو انت من العالمین

هو العليم ان اجهد في نفسك لتنزل رمزك ما يقربك الى الله ويطيرك في هواء الرفعة والعظمة ويحرسك عما يمنعك عن الدخول في حديقة عزه والورود في ساحة انسه وبه تجد نفسك في جنة الابهى والحرم الاقصى كذلك رقم لك لتعرف وتكون من السامعين

هو القادر ان اجعل قبلتك شطر الله ومطافك حرم الله ومقصدك بيت الله ووجهك ظل الله ودرعك ذكر الله وسلاحك حب الله ومنظرك ما يامرك به حق لنفسك وعظمته واجلاله لو تسمع لتدخل في ملكوت الابدع البديع

هو الحكيم تمسك بحبل القناعة في كل الاحوال لانها تحفظك عن كل ما يبعدك عن سلسبيل ربك العزيز المتعال

هو المطرز زين راسك باكليل الانقطاع ولسانك بالصدق الخالص وقلبك بذكر ربك وهيكلك بطراز العبودية لله ربك خالق البرية لو تعمل بذلك ليفتخر بك من على الارض والسماء

هو الغالب ان اركب على سفينة الانقطاع لتجعلك منقطعا عن كل شيء وتمنعك عما سوا وتحفظك عما يكرهه ربك فاطر الاشياء

هو الحافظ ان احفظ مصباح الحب في مشكاة قلبك لئلا تمر عليه ارياح النفاق من شطر الآفاق

هو الستار ان اكتم جوهر المقصود في صدف الجنان لئلا يقدر احد ان يتصرف فيه دونك او يجعله عدوا غيرك

هو المقصود ان اجعل التقوى سراجا امام وجهك ليكون هاديا وبشارة لك الى صراط عدل مستقيم

هو البديع ان الشدائد والمحن مذمومة الا في حبه ورضاه والراحة والرخاء ممدوحة الا في حين غفلتك من جماله فاعرف يا عبد ولا تكن من المريبين

هو الناظر قل يا قوم زينوا رؤسكم بتيجان الشهادة في سبيل الله عالم الغيب والشهادة والسنكم
بذكره وثنائه وقلوبكم بطراز الانقطاع عما سواه وهياكلكم بالخضوع لربكم العليم العظيم
انت القادر على ما تفعل سبحانك اللهم يا الهي لك الحمد بما سقيتني من كاوس الطافك بيد جودك
اذا اسئلك بان لا تحجبني عما تحب وترضى ثم ايدني على اعلاء كلمتك وارتفاع اسمك بين العباد
ثم وفقني على ما امرتني به في صحائفك ثم اسكني في جوار رحمتك الكبرى وانك انت الله لا اله الا انت
العزيز العظيم اي رب ايد احبائك بالاستقامة على امرك والاصطبار فيما ورد عليهم في سبيلك
بحولك وقوتك لانهم عبادك وخلقك حفظوا اماناتك في انفسهم وانت خصصتهم بذلك
من اهل الابداع اذا يا الهي لا تحرمهم عما عندك ولا تحجبهم عما قدرته في الواحك للمقربين من
خلقك والمحبين من بريتك اي رب هؤلاء فقراء وانت الغني ذو المن والافضال وهؤلاء
عليل وبيمينك ملكوت الشفاء لا تطردهم عن بابك ولا تبعدهم عن حضرتك يا مجيب دعوة من
دعاك ويا مغيث من ناجاك ويا منجي من هام في هيماء الاشتياق ويا مضرم نار الشوق في
قلوب العشاق لانك انت القدير لا تسئل عما تفعل وانك انت العزيز الحكيم انت الذي
تجيب دعوة الداع فانظر اللهم في هذا العبد قدرتك وسلطانك على من في سمائك وارضك
سبحانك اللهم يا الهي انت تعلم باني كنت مقرا بوحدانيتك وموقنا بعظمتك واقتدارك
قبل ان يرتفع صرير القلم الاعلى في ملكوت الانشاء وسمعت ندائك قبل خلق سمائك وارضك
واجبتك بانك انت الكريم ذو الفضل العظيم وانك انت القدير ذو البطش الشديد ذو الطول
لا اله الا انت الحاكم على ما تريد فيا الهي اتخيب هذا الفقير الذي تمسك باذيال عطوفتك
اتطرد هذا العاصي الذي سرع الى مدينة غفرانك اتبعد هذا الذليل الذي تقرب الى مدينة عزك
اتمنع هذا العطشان الذي هرع الى الكوثر الحيوان في جنتك يا من دعوت نفسك بالرحمن
في ملكوتك لا فوجمالك يا مالك الممالك لن تمنعه ابدا ولن تبعده سرمدا ان تحجبني يا محبوبي

او شکوک ادعوک بانک انت الکریم وان تطردنی یا مقصودی انا ادعوک بانک انت
الرحیم حینئذ نسئلک بمحبوب نسائم الطافک التی تهب علی الآفاق وبسلطانک
الذی خضع له کل الاعناق بان ترسل علی احبتک ما یغنیهم عن دونک ویحفظهم خالصاً
لوجهک ویقدسهم عما سواک فی هذا الیوم الذی اصطفیته لاشراق شمس اسمک الابهی
علی کل الاشیاء وجعلته لنفسک العلیا بین الارض والسماء ثم انزل علیهم ما قدرت لهم
فی ملکوت تقدیرک ثم عززهم بعزتک وانصرهم بقدرتک علی اعدائک لیطهروا ارضک عن
هؤلاء الذین کفروا بنفسک وانکروا حجتک وجحدوا آیاتک اذ انک انت المقتدر
بیدک ملکوت الخیر تنزل علی من تشاء کیف تشاء وتمنع عمن ترید کیف ترید لا اله الا انت
الغالب المقتدر المهیمن العزیز القدیر اقسمک بوحدتک یا سیدی الاعظم یا محیی الرمم ومقصود
الامم بان تؤیدنا علی امرنا فی حبک والواحک والسلوک فی مناهج رضائک ثم
اسئلک یا رازقی بهذا الیوم الذی فیه شقت سحاب الاوهام واشرقت شمس جمالک عن
افق اشراق بکل الآفاق بان ترفعنی علی تبلیغ امرک وانتشار آثارک بین العالمین لیرتفع
اعلام هدایتک بین عبادک وتشتعل نار محبتک فی قلوب بریتک یا محیی الارواح
ویا من بیدک تصریف الریاح ثم اسئلک یا محبوبی بجمالک الابهی بان تجعل اسماعنا
خفیة وابصارنا ناظرة جدیدة ووجوهنا منورة مستبشرة وشفاهنا ضاحکة مستبشرة واذاننا
سامعة واعیة وانفسنا مطهرة مرضیة وقلوبنا مقدسة مطمئنة وایادینا مرفوعة حبیبة ودار
قیمة قائمة مستقیمة وانفاسنا مؤثرة زکیة لنقلب من علی الارض کلها بامرک وارادته
ونقربهم الی شاطئ البحر الاعظم لیشهدن کل بانک انت الله لا اله الا انت المحبوب فی قلوب
العاشقین والمقصود فی افئدة المشتاقین

علیک یا غصن الله ذکر الله وثنائه وثناء من فی جبروت البقاء وثناء من فی ملکوت
الاسماء طوبی لک بما وفیت میثاق الله وعهده الی ان فدیت نفسک امام
وجه ربک العزیز المختار انت المظلوم وجمال القیوم قد حملت فی اول ایامک
فی سبیل الله ما ناحت به الاشیاء وتزلزلت الارکان طوبی لمن یذکرک ویتقرب
بک الی الله فالق الاصباح سبحانک اللهم یا الهی القادر اسئلک بقدرتک
التی احاطت الممکنات وبسلطانک الذی استعلی علی الموجودات وبکلمتک التی
کانت مکنونة فی علمک وبها خلقت سمائک وارضک بان تجعلنا مستقیمین علی حبک
ورضائک وناظرین الی وجهک وناطقین بثناء نفسک ثم اجعلنا یا الهی ناشری
آثارک بین بریتک وحافظی دینک فی مملکتک وانک انت کنت من دون ذکر
شیء وتکون بمثل ما کنت فی ازل الآزال علیک توکلت والیک توجهت
وبحبل عطوفتک تمسکت والی ظل رحمتک سرعت لا تطردنی یا الهی عن بابک
خائبا ولا تمنعنی عن فضلک لانی کنت راجیا لا اله الا انت الغفور الکریم والحمد
لک یا محبوب العارفین

داشت و بعد از غروب جمال ابهی ببغداد با غصن اعظم نامبردار گشت و از اولادش نخست
میرزا محمد علی غصن اکبر در بغداد بسال ۱۲۷۰ متولد شد و چنانکه نگاشتیم در حدود شش سالگی
حسب اراده جمال ابهی مقتدر بر انشاء کلمات عربیه و فارسیه بسبک آیات حضرت اعلی و جمال ابهی
گردید تا در مقابل میرزا یحیی وغیره از بابیان حجتی بر قدرت و عظمت بدیعه باشد چنانکه در برخی از بیانات
ابهی در حقش چنین مسطور است «انا خلقنا الاغصان برهاناً و قدرة من عندنا و انطقناه بثنائنا فیما ... ولنا آیات
لیتحدی به اولوا الالباب حتی یتعجبن من قدرة ربهم و یوقنن بانه هو المقتدر علی کلشیء ینطق بما یعجز عن ...»
و این احوال و آمال شدت داد و نمو و شدت یافت تا در ایام اقامت ابهی در ادرنه خط نستعلیق را
درشت و نیز خط شکسته را از مشکین قلم بیاموخت و از او نیز بهتر نوشت و صدها الواح ابهی را
کتابت و تمیش کرده برای احبای بلاد فرستاد و نیز قطعاتی با خطوط متنوعه از آیات جمال ابهی نگاشته
تزیین کرده بمثابه ارمغانها نعمه داد و هم بسی مکاتیب مفصله بلحن آیات بدیعه حاوی معانی مستغنا
از آثار ابهی ترتیب کرده پی در پی با گیری از مؤمنین مکاتبه نمود و صور زیارات برای برخی از شهدا
و متوفیان بزرگوار حسب اجازه جمال ابهی تنظیم کرده ارسال بلاد داشت و بدین جهت برخی از
نادانان را بوی علاقه و اعتقاد تام حاصل گردید و با دعا و عبد پروازیها که در مکاتیب مذکوره از قلمش
جست دل دادند و چنانکه در بخش آوردیم فتنه غصنیه در قزوین طلوع نمود و موجب تأثر
شدید جمال ابهی گشت و مورد بازپرس عده از مشاهیر مخلصین احباب گردید و نیز برخی از ادعا
کرده مکاتیب نشر داد و برائت اظهار داشت و بالجمله بسیاری از احبا با او مراسله داشتند لوا
او در محضر ابهی تقرب جستند ولذا با او تعلق یافتند و نیز مادرش در قصر که بانوی حرم بود همه از او
احترام عظیم مینمودند و او برای رقابت و حسادت بهی تحریک نمود که بر ارجمند خود را در مقابل
حضرت غصن اعظم علم نماید و الواحی چند از قلم ابهی در تشویق و در شأن احترام بغصان بعد ادرکرد

دل جمیع را باحترام و تجلیل از حضرت غصن اعظم [illegible] امر بمشورت و تبعیت از آن

آنحضرت نمودند چنانکه نوبتی غصن اکبر عزیمت سفری را کرد باو فرمودند که با آن مشورت کن و چون

مشورت نمود آنحضرت ویرا منع نمودند و جمال ابهی بهمان طریق امر کردند و دو سفر میرزا محمد علی

از عکا بهند رفت سفر اول در سال ۱۳۰۲ باتفاق حاجی میرزا ابوالقاسم و زوجه اش بود و عنوان

قیام بر تبلیغ امر ابهی گذاشت و چندروزی در مصر ماند و چون ببمبئی وارد شد تخت در مهمانخانه بسر برد

آنگاه خانهٔ مخصوص اجاره کرد و بیش از سالی در بمبئی توقف کرد ولی ملاقات با نفوس جهت

و اقدامات و اثراتی از وی ظهور نیافت و سفر دوم عنوان طبع آثار ابهی کرد که تفصیل را در همین

بخش آوردیم و کتاب مستطاب اقدس و آثاری دیگر در آنسال بطبع رسید و او دو زن اختیار

کرد یکی دختر حاجی علی اصغر تبریزی بود که از او شعاع الله و امین الله و عائله شان بوجود آمدند دوم

دختر آقا میرزا موسی کلیم بود که پسرش آقا موسی بعد بوجود آمد و بالجمله میرزا محمد علی پس از غروب

شمس جمال ابهی بحسد و رقابت و خیانت نامه با حضرت غصن الله الاعظم قیام کرد و اکبر ناقض

عهد و میثاق ابهی گردید و کمر بشارت و حتی قتل آنحضرت بست و برادران و خواهران و

بستگان کم و بیش از او تأسی جسته بنوع مذکور [illegible] رفتار کردند و عاقبت دچار خسران عظیم

و ذل الیم گشتند چنانکه شرح و تفصیل حال احوال او و برادران و خواهر و بستگان و همراز آنش را

در بخش آتی که متعلق بدورهٔ حضرت غصن اعظم است خواهیم آورد دیگر صمدیه خانم

مشهور بخانمی که در بغداد متولد شد و در سال ۱۳۲۲ در قصر بهجی عکا درگذشت و زوجهٔ

میرزا مجدالدین بن آقا میرزا موسی کلیم بوده و دو دختر برجای گذاشت فرزند سوم نیز در بغداد

متولد شده و در دو سالگی فوت شد چهارم ساذجیه که در بغداد متولد شده و در دو

سالگی در اسلامبول هنگامیکه موکب جمال ابهی عازم مهاجرت بادرنه بود فوت شد

Vol. V

بخش پنجم

از بخشهای نه گانه کتاب ظهور الحق
در بیان واقعات دوره استقلال امر اقدس ابهی
شروع از یوم الفصل و ارتفاع نفخه عظمی تا روز غروب
شمس حقیقت از افق ادرنه و در فاتحه این
بخش نیز تیمناً ببدء ه از بیانات الهیه
افتتاح میشود

سال بیست و چهارم

واقعات سال ۱۲۸۳ ه‍ ق ۱۸۶۵ م

که نام بردیم قرار یافته شبانه روز خامه خفیف حول اراده الهیه متشبث و الواح عدیده صادره از قلم ابهی مانند سورة الدم سورة الحج لوح الروح لوح الرضوان لوح التقی و غیرها فی حینها برای مشاهیر احباب در عراق و ایران رسیده سطوت و عظمت کلمات و آیات مقدسه ارکان وجود شان را خاضع و ساجد ساخت و ملا محمد زرندی (نبیل اعظم) بابا حسن درویش و میرزا آقا منیر کاشانی و میرزا احمد و میرزا جعفر یزدی و غیرهم که حسب الامر به سیر و سفر در ایران و عراق برای ابلاغ امر ابهی پرداختند و همه با بیان راسخ و متوجه نمودند و عده از معاریف متقدمین و متأخرین مانند ملا صادق مقدس و میرزا احمد ازغندی و ملا میرزا محمد فروغ آبادی (فروغی) و ملا احمد حصاری و آقا محمد فاضل (نبیل اکبر) قاینی و ملا زین العابدین (زین المقربین) نجف آبادی و سید مهدی (اسم الله المهدی) و حاجی آقا جمال (اسم الله الجمال) بروجردی و آقا میرزا حیدر علی اصفهانی و غیرهم همچو حاجی میرزا (اسم الله المنیب) کاشانی و نبیل زرندی مذکور و بالاخص میرزا آقا جان (خادم الله) کاشی قلم به اثبات امر برافراشتند و رساله‌ها در اثبات امر ابهی و رد شبهات بیانیین نگاشتند بادلائل و براهین واضحه و بشارات و اشارات مأثوره از دوره اسلام و بیان آثار رابطه حضرت نقطه عظیم ثابت و روشن داشته منتشر ساختند چنانکه جمال ابهی در مواضعی از الواح نقل عبارت از رساله اثباتیه آقا شیخ کاظم قزوینی (سمندر)

در مشهد بودم که اخبار فصل قطعی از ادرنه رسید و ملا علی صغیر برادر میرزا محمد باقر هرائی شهید در قلعه طبرسی که در جمیع احبا الواح و آیات بلحن بسیار خوشش تلاوت میکرد روزی در مجمع لوحی تلاوت نمود که در آن خطاب بأهل البیان احباء شد و برای تمییز اهل بهاء از اهل بیان ازآن هنگام بعد تکبیر در دستان الله ابهی قرار گرفت و اول کسی که در ورود تحیت الله ابهی گفت ملا میرزا محمد فروغی بود بعد از آن همه بنابر تأسی نمودند و در میان ملاقات و ورود تحیت الله ابهی گفتند

نبیل زرندی

۵

سال بیست و چهارم

دفتر دوم

وقایع سال ۱۲۸۳ هـ ق

ای عباد از اوهام بیوت برکن شدید منزهات شوید و از ظلمات جهل و نادانی بنور تنزیه
توجه نمائید و کاش اهل بیان در دایرهٔ مبارکه که این جمله ذکر نموده تفکر نمایند که شاید
از سبیل وهم بصراط یقین در آیند انتهی   و نقطهٔ اولی در رسالهٔ خویش میرزا یحیی را (حروف حی) مخاطب
ساخته چنین نوشت که حضرت رب اعلی کل مرایا و شهداء و مؤمنین بیان را در ظل حرف حی قرار داده و تو
که اظهار مقام مرآتیت یکنی و امثال تو باید تابع حق باشند از آنکه من شهادت داده اعتراف نمایم که
من یظهره الله موعود در بیان و منصوص در توقیع مشهور جناب بهاء ظاهر شد و چنانچه وعده فرموده
بلقایش فائز و مفتخر گشتم و تو باید در ظل او بوده با اقبال و ایمان فائز گردی   و از آنسو میرزا یحیی ازل
نیز در ادرنه با عائلهٔ خود بخانهٔ معروف بامر الله مذکور انتقال کرده بمخالفت با امر ابهی برخواست و برخی
با او موافقت نمودند   و سید محمد اصفهانی مخصوصاً یار و مددکارش شده رایت خصومت و طغیان را
بلند ساختند و اوراق اعتراض و افترا ببابیان عراق و ایران همی نگاشتند و بحکومت ادرنه
توسل جسته تظلم کرده ایجاد و اثارهٔ فتنه خواستند   و سید محمد در سفرش باسلامبول چنانکه آوردیم به
تهییج سفیر ایران و اولیاء دولت عثمانی و تحریک نکار نائل شد   و عده از بابیان عراق و ایران نیز
با آنان همراهی نمودند و بمخالفت و مقاومت و قتل و اعدام محبین مخصوصین جمال ابهی قیام کردند   و از
مشاهیر بابیه ازلیه چنانکه در بخش سابق و در این بخش اشاره کردیم   ملا جعفر علی قهیر و ملا تقیهم سراج ملا جعفر
کرمانی ملا جعفر نراقی ملا هادی قزوینی و میرزا محمد حسین متولی قمی حاجی میرزا هادی دولت آبادی
حاجی میرزا احمد کاشی و غیرهم بمخالفت و معاندت همت گماشتند   و مکاتیبی چند مشحون از اعتراض

که لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون   من منتظر چنین روزی بودم الحمد لله دیدم و فائز شدم   خلیل زندی

سال بیست و چهارم ۷

واقعات سال ۱۲۸۴ ه ق ۱۲۶۶

با اوصاف مشاهده میشوند در حسن جبینهای شاهد نمادین در مرآت این
بر بساط حضور در دوام نقطه اولی در حق ما سواه نفاذ شیئیت یافته بود چنانچه
ملتقاء وجه مسعود داشت و جواب المواجهة از لسان مظهر احدیه استماع
نمود از جمله اعتراضات بر نقطه اولی نموده آنکه آنحضرت در جمیع کتب خود
حروف حی را باوصاف لا یحصی وصف نموده اند و من یکی از آن نفوس محسوبم
و بنفس خود عارف و مشاهده مینمایم که ابدا قابل این اوصاف نبوده و نیستم
نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده و غافل از آنکه ذات قدم مقصودش
مشابه کلمه است ولکن نوران بالتبع مشابه میشود و جمیع اوصاف نقطه اولی
راجع است باول من آمن و عدد مقصود ذات حسین و امثال او بالتبع
بیان باوصاف حسن نائل شده اند و انقطاع آن مثال و اشاره با سفل
صفر راجع این است که سفر باید بساط از اعلی شجره اثبات که در ظهور
اعظم از ادنی شجره نفی محسوب میشود بالله از ... العالم
اوصاف حضرت نظر بآن بوده که آن نفوس منتسب بشجره اعلی فائز
شدند ولکن جمیع را نصحها مطلق و مشروط باین ظهور اعظم فرموده اند
ان رأیته ذکره من قبلی لعل تجده من الراجعین الی الله الذی خلق کل
شیء بامره من عنده انه ولی المقتدرین قل ان اصغ یا عبد الله لو یضعف
و تشکو فیما نزل فی البیان لتصیح امری و تنافق بین العالمین
میفرمایند بیان و ما نزل فی البیان و حروفات آن از مظهر حسن

سال بیست و چهارم

واقعات سال ۱۲۸۳ ه‍ ق

۱۸۶۶ م

بسیار گردید و در آن اوان هنوز ملا جعفر نراقی ازلی در کاظمین اقامت داشت و میرزا احمد حکیمباشی رشتی امین الاطباء و دیگر بابیان مذکور مقیم عراق مراوده و مرابطه نموده اخبار داخله از میرزا یحیی را ببابیان عراق و ایران میرسانند و حاجی میرزا هادی دولت آبادی در طریق حج مکه وارد کاظمین شده ایامی با وی بسر برد و یکصد تومان بیکی از تجار بغداد حواله کرد که نزد میرزا یحیی بفرستند و توسط ملا جعفر از وی خواهش نمود که مبلغی از نقود تعیین کرده تا همه ساله ارسال دارد و چندی نگذشت که مکاتیب کثیره از میرزا یحیی بعنوان جمعی از سایر بابیان کاظمین بغداد و کربلا اصفهان کرمان کاشان قزوین مازندران و غیرها مشحون از شکایت از جمال ابهی رسید و بملا جعفر دستور داد که پسرش میرزا مهدی را برای ابلاغ مقاصد منظوره و اوراق مسطوره بایران فرستاد و از حاجی میرزا خواست که مبلغ دویست تومان برای مصارف سفر مذکور تسلیم آخوند نمود و اعمال مذکوره ازلیان موجب هیجان سائر بابیه گردید و زمام اختیار از کف داده خودسرانه بمقابله بمثل پرداختند و از آنجمله حاجی میرزا احمد کاشی ازلی شبانه هنگامیکه بخانه خود میرفت هدف گلوله ناصر جوان شیخ بغدادی شد و در صحن مرقد کاظمین مدفون گشت و در خلال احوال مذکوره از تعرضات بابیه ازلیه و تعدیات خانها و ارکان دولت ایران و ترکیه عده کثیری از احبا پی در پی از طریق آذربایجان و ترکیه و هم از عراق بسوی ادرنه بهی شتافته فائز بزیارت حضرت ابهی گشتند برخی اقامت جسته و غالباً مراجعت باوطان خود نمودند و این اخبار فاش شد و عمال دولت ایران از اعطای تذکرهٔ عبور بمسافرین ادرنه دست نگهداشتند لاجرم احباب بعنوان حجاز و مصر و شام و بیروت اخذ تذکره نموده

بیست مجلد در مخزن بیادگار ماند　　مضمون کلام نبیل زرندی

11

سال بیست و چهارم

وقایع سال ۱۲۸۳ ه‍ ق — ۱۸۶۶ م

مبلغین بانوار جمال ابهی بودند تبلیغ کنان باتفاق میرزا مصطفی نراقی در حالیکه عزیمت تبریز داشتند از طهران و زنجان با فشار و سپس بارومیه درآمدند و ایامی توقف کردند و از بعضی احبای آن بلد اوضاع مذکوره تبریز را شنیدند شیخ سخت متأثر و متغیر گشت و بقصد برآمد که بتبریز رفته با سید علو و همراهانش مقابل شده مناظره و مدافعه نماید و آتش فتنه و اضطراب را فرونشاند و چون بتبریز وارد شدند در تجارتسرائی منزل گزیدند و با احبای بلد ملاقات نموده قصد خود را بمیان نهادند و آنان ویرا منع کرده گفتند که سید مردی معاند و مفسد است و جز سب جمال ابهی [illegible] قصد و اثری ندارد و از ملاطفت و شفقت با او نتیجه و ثمری حاصل نشود و شیخ منع آنان ممنوع نگشت و ناچار شده صلاح دیدند که میرزا مصطفی با او همراه باشد لاجرم آمده و متفقاً بمحضر سید شتافتند و شیخ احمد در حالیکه جمعی با سید بودند و آقا سید ابراهیم خلیل نیز حضور داشت بمکالمه و مناظره در خصوص امر اقدس ابهی پرداخت و با براهین کافیه و حجج وافیه عقلاً و نقلاً حجت از طریق بیان ظهور موعود و من یظهره الله المحبوب را مدلل و مبین ساخت و سید با عصبیت و اعراض تام برآشفت و کلماتی ناسزا نسبت بمقام اعز اقدس گفت و شیخ مسموعاتی را که از قول وی راجع بمباهله شنیده حکایت کرد سید اعتراف و اظهار قبول نمود و با هم برای مباهله برخاستند و شیخ در حضور جمع دست سید را بدست گرفته حرکت داد و این آیات خواند اللهم ان کان سبیلی هذا سبیلک الاعلی و طریقی طریقک الواضح الاوفق فاهلک هذا الباغی الفاجر بسیف الانتقام الی ثلثة ایام و سید نیز کلماتی اتیان نمود و اهل مجلس را گواه گرفتند و شیخ و میرزا مصطفی بیرون آمدند و با احباب ملاقات کرده ماوقع را گفتند و با شیخ نفیسی که بمنزل خود در تجارتسرا مانده دیگر احدی از ایشان مراوده ننمودند تا در نیمه شب دوم مباهله سید

سال بیست و چهارم

واقعات سال ۱۲۸۴ هـ ق ۱۸۶۷ م

از باطل بگذرند و علی بزاز و آقا سید ابراهیم و دیگران باید اکنون از تبعیت آن سید اعراض نمایند و حکمران و همهٔ حضار بصحت قول شیخ اعتراف نمودند و میرزا مصطفی نراقی نیز خیانت نیاورده خویش را بدار الحکومه رساند و اظهار داشت که رفیق دیگر شیخ منم چون شنیدم از آقا جواد مشتاقانه گردید اکنون آمدم و بامر حکمران هر سه را در دار الحکومه نگاه داشتند و از آقا جواد مبلغی نقود گرفته رها کردند و میرزا فهرمان حکمران تفصیل واقع را بعزیز خان سردار والی آذربایجان در طهران نگاشت و چنین نوشت که اگر در قاتل بودن شیخ احمد و دو رفیقش تردیدی باشد در بهائی بودن ابداً شک و شبهه نیست و منتظر ماند تا جواب از والی برسد و چون از قتل آن مظلومان عریضهٔ میرزا محمد علی طبیب زنجانی سابق الذکر در نخبه‌های سابق را بایشان برای حضرت ابهی داد بدست آورد عین عریضه را نزد حکمران زنجان فرستاد و او بطهران نزد اولیای دولت ارسال داشت و منتظر ماندند تا تکلیف را معین نمایند و در طهران نزدیک بدان بود که حکم با[illegible] آن مظلومان صادر شود ولی عزیز خان امتناع ورزیده گفت که من با سعی و مشقت بسیار تبریز را امن نمودم و اگر این چند تن بمجازات نرسند باز همه روزه اشرار تبریز فساد و طغیان نمایند

نقل از بیانات حضرت غصن الله الاعظم عبدالبهاء و چون جناب فاضل کامل و عالم نحریر شهیر حضرت شیخ احمد خراسانی بآذربایجان رسید میرزا مصطفی با آن شخص بزرگوار همداستان شد و هم نغمه و هم آواز گشت بدرجه‌ئی شور و وله احاطه کرد که جهاراً بتبلیغ برخاستند و اهل تبریز بستیزه برخاستند و فراشان بتجسس آن دو نفس مبارک نمودند میرزا مصطفی را یافتند عوانان گفتند میرزا مصطفی زلف داشت یقین این او نیست فوراً گرفته و برده دست زلف او را دور سر پیچید و گفت ببینید من خود او هستم پس او را گرفتند و آن دو بزرگوار را نهایت اذیت نمودند تا شهید

واقعات سال ۱۲۸۳ ه‍ ق ۱۸۶۶ م

کردند و حکمران بواسطهٔ میرزا ابوالقاسم مجتهد که همیشه در حضور طبیب با شیخ دو در غیاب مصاحب بوده
و شیخ فتنه گشت مردم را آرام نمود و جسد آن مظلوم را حسب وصیتش در بقعهٔ مرقد پدر والاگهرش
حاجی میرزا معصوم دفن کردند که در قرب کاروانسرای ایشان واقع است و چنانکه در بخش دوم
نگاشتیم حضرت نقطهٔ اولی را هنگام عبور از زنجان در حجرهٔ یمنی از دو حجرهٔ فوقانیهٔ کاروانسرای مذکور
واقع در مقابل باب کاروانسرا است جای و منزل دادند و نیز حکم امر بود در تبریز میرزا قهرمان رسیده و
در صبح همان شب که شهادت طبیب مذکور در زنجان واقع شد فرمان داد تا شیخ احمد و ملا علینقی
و میرزا مصطفی را گروهی از فراشان و دژخیمان احاطه نموده با کوس و نفیر و اجتماع انبوهی
غفیر از مردم مختلط بمیدان قتل حضرت نقطهٔ اولی کشیدند و شیخ در آن هنگام بسن بیست و
و پنج سالگی بود و لباس فاخر در بر داشت و بشاشت و شادمان بسوی قربانگاه شتافت
و در مقتل بترتیب عقب یکدیگر با ادب و ذکر روی بسوی ادرنه نشستند و حکمران بجلادان
دستور داد که شیخ را بعد از دو رفیقش بمعرض قتل آورند شاید توبه کرده مستخلص شود نخست

بدینسان با نیت شقاوت آنهر سه را در فرو گذاشت دم مسجد استاد و شاگرد و ... در پشت سر یکدیگر نشاندند
و هر سه را سر بریدند و بسر خدا و سر فدای جان دادند که در حسب حسرت ناظرین بود و در حالیکه شیخ احمد میرزا ... نشسته
با کمال اطمینان مشغول تلاوت مناجات بود و پشت سر او میرزا مصطفی و پشت سر او درویش و میرغضب
میخواست اول از عقب درویش را سر ببرد قدری او را تکان داد و آرام نشد تا شیخ احمد خم شده [illegible]
درویش دست بزانو گذاشت و میرغضب سرش را بریده بعد از میرزا مصطفی و پس از شیخ احمد را سر بریدند
و آنان چنان با اطمینان بودند که حتی رنگ رخسار [illegible] نرفته بود و [illegible] بر [illegible] کردند

واقعات سال ۱۲۸۴ ه‍ ق — ۱۸۶۵ م

بستند پیاده بسوی شهر بردند و فقط آقا شیخ لطفعلی را که پیری هشتاد ساله بود و از شدت ضعف و ناتوانی پیاده رفتن نتوانست سواره باخود همراه کردند و او در حین حرکت از معموره به دوستان خود و جمیع مردم وداع کرده گفت میدانم که باری دیگر شاه و قریه معموره را نخواهم دید و در یک فرسخ مانده به نشابور از مأمورین خواهش کرد او را پیاده نمودند و بر زمین بسوی قبله خوابیده جان تسلیم کرد و مأمورین بیم کرده بازوان اسرا را گشودند و نعش آن مظلوم را باخود بشهر برده دفن نمودند و اسری را بمحبس حکومتی مقید ساختند و اهالی شهر اصرار داشتند که چون شاه از طریق نشابور بمشهد خواهد رفت آن مظلومان را در جلویش قربانی کنند ولی حکومت بحبس آنان اکتفا کرده بعد از چند روز همه را رها نمود و در شهر نشابور نیز مقارن آن واقعه دو تن از احباب را که استاد حسینعلی و آقا شیخ محمدتقی بودند دستگیر کرده مدتی در حبس نگاهداشتند و زجر و آزار بسیار وارد ساختند آنگاه رها نمودند و نفوس مذکوره از نشابور و معموره پس از استخلاص الی آخر الحیات دستخوش تعرضات و تعدیات مردم دنی شدند

فتنه در قائن

و در بیرجند قاین معاندین نائره فساد برافروختند و با میر قاین میر علم خان مذکور شکایت و سعایت از احبا همی نمودند و خبر بحاجی آقا احمد از مؤمنین جانفشان رسید که امیر قصد دارد ویرا بدهان توپ گذارد و او را تهدید و نیز تشویق برقرار کردند و او برجای بایستاد و مهیای قبول انواع جور و ستم در راه آئین راستی گردید تا گماشتگان حکومت بر سرش ریخته ویرا کت بسته از مزرعه خویش حرکت که محل تحفظ از شر معاندین با عائله خود در آنجا اقامت جسته بقریه سرچاه کشیدند و با عده از احبای آن قریه به بیرجند و دار الحکومه بردند و در خانه محبوس کردند و احبای درخش و دروش علی اکبر نیز در آنجا محبوس بودند و در ایام حبس روحانیت و انجذاب عجیب در آن جمع هویدا بود

سال بیست و چهارم

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق ۱۸۶۶ م

مرکب سواری عروس خلعت و انعام میدهد اینکه من لیره چند که ذخیره کردم میدهم لیره ها را
بیرون آورده داد و سرش را بریدند

آغاز نشر امر در بلاد روسیه

و در عین وقایعات شدیده مذکوره امر ابهی بواسطه مبلغین و احبا در ایران و قطعات مجاوره و غیرها
از ممالک اسلامیه انتشار گرفت چنانکه در بلاد قفقازیه بواسطه نبیل زرندی تنی چند از قبیل
ملا ابوطالب و اسکندر کاهیان و غیرهما اقبال و ایمان آوردند و متدرجاً بورود مبلغین دیگر
و احبای ایران جمیع در این امر وارد شده قفقاز مرکزی مهم گردید و تفصیل این احوال را در بخش
لاحق مینگاریم

اوضاع روحانیه ادرنه (ارض سر)

جمال ابهی در اوائل شهر ذیقعده ۱۲۸۳ بازخانه امرالله سابق الذکر که خالی از مستأجر شده و از
حیث وسعت عمارت و فضا انسب و اولی بود و مدت اجاره خانه رضا بیک نیز بپایان
رسیده انتقال فرمود و اصحاب همچنان بخانه ئیکه سابقاً میرزا یحیی منزل داشت و نزدیک
بخانه امرالله بود استقرار جستند و آن میرزا موسی کلیم بخانه در محله دیگر قرار گرفت و هیجانی
خصوصاً در شبها چون پروانه اطراف حول انوار اقدس ابهی بودند و لسان و قلم اعلی بآیات
منزله میبود و الواح بسیار خطاب باحباء بعبارات ابتدائیه و غیرهم صدور یافت که از آنجمله
لوح منفصل سابق الذکر خطاب بملا علی محمد سراج ساکن کربلا بود و جمعی از زائرین احبا
وارد شده برخی مقیم و بعضی راجع گشتند چنانکه حاجی علی عسکر و حاجی جعفر و کربلائی علی
از آذربایجان رسیده در خانه اقامت جستند و میرزا آقا جان و میرزا رضا قلی تفرشی وارد و

سال بیست و چهارم ۱۹

واقعات سال ۱۲۸۳ ه‍ ق ۱۸۶۶ م

در سنه دو حاجی جعفر در طهران بشهادت رسید و آقا نجفعلی از اصحاب حجت زنجانی و از بقیة
السیف شهدا بود و کیفیت استخلاصش را در بخش دوم در شهادت و نصرتش را در ایام
بغداد از جمال ابهی در بخش سابق آوردیم و بالاخره در سفرش از کاشان بطهران همراه
با شخصی منافق شد که با وی اظهار رفاقت کرده قصد هلاکش نمود و لدی الورود نزد
سید حسین کاشانی از علمای ساکن طهران شتافته گفت آقا نجفعلی زنجانی از بابیان
محاربین در زنجان وارد طهران اینطایفه در بغداد و جاهای بسیار با قوت میباشند خدا نکند
خبر در حال خواب دستگیرش حکم نیست و اکنون در کاروانسرائی تنها منزل گزیده گرفتارش
بس آسان میباشد و فتوای علمای حکومت خبر داده جمعی از فراشان و غلامان دولتی
مأمور شدند و اطراف کاروانسرا را احاطه کردند و منافق مزبور در موقعی که تعیین کرده
آنجوان در خواب است خبر داده باجتماع هجوم کرده و برا گرفته و با تمامت اشیاء و الواح
و آثار که همراه داشت بدار الحکومه بردند و حکمران علاء الدوله بود و خواهش نمود بسیار که
جمعی دیگر از احبا را دستگیر نماید و استنطاق را از محل اقامت محمد زرندی در شاه عبدالعظیم
بخشید که بسیار در بلاد خراسان و فارس ... بود و نمود و داد جواب داد که نام من نجفعلی

در همین راه پدر جان را با چشمهای پر آب دیدم گفت جانا وقتی از اخبار زمین شهادت در دروازه تهران
قضیه آن فتنه را بیرون آمدم از میرزا عبدالحسین که از گشتن نجفعلی برگشته شنیدم حکایت تعجب
بر دلی بود علاء الدوله هر چه کرد و خدمت و نوکری با وعده قبول نکرد و علاء الدوله گفت
اگر صد نفر مثل اینجوان میداشتم ایمان را بوسعت قدمش میرساندم همه جا گریه کنان

۲۳ سال بیست و چهارم

وقایات سال ۱۲۸۴ ه‍ ق ۱۸۶۷ م

اخوان خلیل کاشی مدتی برای زیارت در ادرنه ماندند و بعد از چندی آقا سید مهدی دهجی وارد شده
در بیرونی عمارت مذکوره مسکونهٔ جمال ابهی استقرار گرفت و آقا جمشید و حاجی رضای کاشی و حسین
عرب را آقا میرزا موسی جواهری و حرف البقاء برای جلوداری سه اسب که حسب الامر در بغداد خریده
بادرنه روانه داشت و آنان باتفاق سیاح مراغه و میرزا هادی شیرازی (عبد الاحد) و عائله
میرزا مصطفی شهید بادرنه رسیدند و جمال ابهی ابن صغیر میرزا مصطفی را بنام آن شهید مسمی کردند
و نیز نبیل زرندی و آقا محمد جواد قزوینی مذکور و میرزا حسین مشکین قلم ورود نموده بخانهٔ مسکونهٔ مذکوره
اصحاب اقامت گزیدند و حاجی ابوالقاسم شیرازی از مصر رسیده چندی در جوار عنایت
کبری و با اصحاب در خانهٔ مذکوره زیست و جمال ابهی خود گاه گاهی بمجمع احباء در آنخانه قدم
میگذاشتند و بعد از چندی برای مشکین قلم خانهٔ مخصوص در قرب عمارت مذکوره مسکونه
خود اجاره فرمودند و او اقامت جسته بکتابت مشغول گشت و نبیل زرندی و آقا جمشید نیز
بادی زیستند و جمال ابهی و اغصان ایشان را دیدار فرمودند و آقا میرزا موسی کلیم با عائله
اش بخانهٔ علیحده در آن حوالی قرار یافتند و در آنخانه نیز چند بار جمال ابهی قدم نهادند
و میرزا یحیی بنوعی که مذکور شد با عائله اش نشسته باتفاق آقا سید محمد که در اسلامبول بود
همی مکاتیب رد و اعتراض بعراق و ایران نشر دادند و الواح بسیار از قلم ابهی در آن ایام
صدور یافته که از آنجمله کتاب بدیع سابق الذکر در جواب اعتراضات قاضی بود و نیز سوره
ملوک و مناجاتهای ایام صیام و لوح شهیر خطاب بسلطان ناصرالدین پادشاه ایران

تحویل برج حمل در شب بیست و سوم ذیقعده واقع شد.

سال بیست و پنجم

واقعات سال ۱۲۸۴ ه‍ ق ۱۸۶۷ م

چنانکه در نیمه شب گاهی به بیت وارد میشدند ملاحظه جمعیت احباب و واردین کرده خبر بارکان دولت
میرساندند و ورود مشکین قلم و سیاح و آقا جمشید بخارائی و آقا محمد علی صباغ باشی از احباب عراق عرب
و نیز نسبت که آقا میرزا موسی جواهری از بغداد فرستاده بود لیکن بیان نوشت و نبیل زرندی شیعه
از بیانات شفاهیه جمال ابهی را در آن ایام چنین حکایت نمود در بیت حضرت آقا جنینکه با جمعی مشرف
بودم از لسان مبارک شنیدم که میفرمودند ما چون در میان وزرای ایران مشهور بودیم همه با ما
اظهار دوستی میکردند ولی خائف از این بودند که مبادا از دولت امر مخطری درباره ما صدور یابد
حکومت طهران چون واقعه بدشت را شنیده بود که جمعی با ما بودند قسم یاد نموده بود که بارها
در حق او مثالبی شنیدم و اعتراض ننمودم ولکن اینمرتبه البته او را خواهم کشت و بخواهش [illegible]
امری صادر کرده بود که ما را دستگیر نمایند و بمورد سیاست آرند ولی حضرت شهریاری [illegible]
نمود و بعد نیز امیر نظام در مجلس اعیان گفته بود که او چه ضرری بدولت رسانیده و با وجود این
وجمال جمال در طهران ساکن است وقت خطرناکی بود و اکثری از اعیان مرا [illegible]
که بعضی سفرها نمایم و من جمیع آخر شبها را دائماً بیدار نشستم زیرا خدا میخواست امر خود را اظهار نماید و
ممکن نبود تا امر خود را اظهار نماید آنچنانکه بر من وارد شود و در بحبوحه بلایا محال بوده که مخفیانه
نماید و از طرف دیگر هم نظر بحکمت ربانیه لسان چند نفر را بکلمات بدیعه ناطق نمودیم تا توجه
نفوس باطراف شد و قبل از وقت احدی بر مرکز التفات تمام نیابد و یکی از آن نفوس
جناب میرزا بود که کلماتش برکلمات یحیی ترجیح داشت ولکن مقصود ما از اشتهار اسم و
غیبت یحیی آن بود که توجه اهل بیان بایشان باشد که مقصود الهی در آن مکنون و مراد
حضرت اعلی هم از اشتهار اسم ازل همین بوده ولی او از امر آگاه نبود و حروف حی را که یکی

سال بیست و پنجم

واقعات سال ۱۲۸۴ ه‍ ق ۱۸۶۷ م

بچنان نفسی معتکف شدند و از نفسی که جمیع بیان معلق بکلمه اوست بقول مرآتی که خلق بیان است اعراض نمودند انتهی

مباهله

و بالاخره چنانکه اشاره کردیم میرزا یحیی عریضه مفصله بعنوان روحی و جسمی لک الفدا یا ایها یا ایها العزیز قد جئناک ببضاعة مزجاة اوف لنا الکیل بوالی نگاشته شکایت از جمال ابهی نموده که باو و عائله و همراهانش مصارف معاش نمیرسانند و والی عین خط او را بجمال ابهی ارائه و استفسار کرد و جمال ابهی و احباب نگریسته متأثر گشتند و از کلمات و تعرضات واضحه مکتوب برافروختند و جمال ابهی بوالی پیام کردند که اگر منظور این شخص تعرض و آزار و هتک حرمت اخیار است در نزد من حاضر شده آنچه را نگاشته بزبان آرد و گرد فتنه و القاء شبهه نگردد لاجرم والی از او خواست که در وقت مقرری برای ورود بمحضر ابهی مهیا گردد و والی خود نیز حاضر شود و او جواب داد که این از جنبش تعلق بر محال میباشد چه که جمال ابهی هرگز نزد ایشان وارد نشود و او نیز در محضر ایشان نیاید و والی این سخن را بجمال ابهی معروض داشت لذا جامع سلطان سلیم در روز جمعه و وقت ادای صلوة جمعه را معین فرمودند و میر محمد مکاری شیرازی سابق الذکر که بادرنه

جست و چون واقعه گرفتاری شش تن از احباب اهل اسلامبول اتفاق افتاد سعی بر رجعت نموده و از احوال جمال ابهی که مبدا باسلامبول فرستاده شدند اطلاع یافت و از احوال اسرا و حرم محترمه و آن حضرت بکجا تبعید شده اند خبر برده و در دربار عثمانیه فریاد و فغان کرد تا آنکه از احوال آن دو نیز اطلاع یافت که بصحت و سلامت تبعید بایران شده اند آنگاه بادرنه و بمحضر ابهی رسید و موجب واقعه مباهله گردید.

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۴ هـ ق ۱۸۶۷ م

و شیخ و درادیش که مشغول ذکر بودند باز ایستادند و در شهر شهرت یافت که امروز شیخ افندی
بجامع دیگر رفته و خطیب شیخ از خطبه و ذکر باز ماندند آنگاه مترنما با آیات اشتعالیه عودت
فرمودند و در بین طریق از دکان حسن آقای مذکور عبور نموده بدو فرمودند که ما حاضر شدیم و حضرت صاحبش
نیامدند و در این خصوص لوحی بخط غصن اعظم و مهر حسین علی صدور یافته که نسبه روز ... داده
تا یحیی و سید محمد بجامع حاضر گردند و مباهله واقع شود و نبیل زرندی را مأمور داشتند که لوح را
بحسن آقا رساند و نبیل بانان رساند ولی جرئت نکرده حاضر نشدند و صورت لوح مذکور این است

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب من هذا الغلام الحی من علی الارض اجمعین الا تعبدوا الا الله الملک
العلی العظیم کذلک نزل الامر فی کل الالواح من لدن مقتدر قدیر وبعد قد سمعنا
بان المعرضین ارادوا ان یحضروا بین یدی الغلام قل ان احضروا ولا تکونن من
المتوقفین وجعلنا محل الحضور بیت الله الذی بناه احد من السلاطین
وانه سمی بالسلیم فی ملکوت الاسماء لو انتم من العارفین وقدرنا یوم اللقاء
یوم الاحد او الاثنین وکان الله علی ما اقول شهیدا قل لو یجتمع علی من علی الارض
لن ... الغلام بنبأ عظیم قل انه لو یخرج بطرازه حینئذ ... الغیب ثم اهل الملأ
الاعلی ثم حقائق العالمین اتقوا الله یا ملأ المعرضین ثم ... فی امر الله
وبما انزل به ولا تکونن من الظالمین وانذرنا اولو الالباب ... العالم الحکیم

و باینواقعه بر میرزا یحیی و غیره اتمام حجت شده کذب و فساد اقوال و اعمال یحیی و پیروانش
بیش از پیش فاش و عیان گشت و اینواقعه مباهله در ماه شهریور مطابق شهر جمید ...

۱۲۱

سال بیست و چهارم

واقعات سال ۱۲۸۴ هـ ق ۱۸۶۷ م

جلب زخارف از ناس و اقترابِ جمال قدم آنگونه مفتریات باطراف نوشته و
فرستاده اند با آنکه خود را جدا بوده و دیده که ابدا این عیب شهریه این حجم را
بچشم خود ندیده و آنچه هست در بیرون قسمت شده بهم همین حاله میشود
معذلک محض تضییع امرالله و اخذ دنیا این قسم معمول داشته اند که شنیده
قسم بجمال قدم که اول ضری که بر این غلام وارد شده این بود که قبول شهریه از
دولت نموده و اگر این نفوس همراه نبودند البته قبول نمیکردیم و مو مطلع شده
که چه مقدار امر بر مهاجرین صعب شده معذلک جمیع شاکریم و در جمیع احیان
آلعین و راضی لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا علیه توکلنا فی کل الامور و این
قوم که باطراف شکایت شهریه مینمایند و تکدی میکنند از تمامی و [illegible]
مینمایند و از حق معرض هایکه در شان آن نفوس که ثابت آنگونه نموده اند

مکتوب آقا سید مهدی دهجی از ادرنه بخط خودش

مختصر آنکه در این روزهای اواخر در الواح مرقوم شده این است که نفس خبیث در مدینه کبیره بوده در این [illegible]
و نزد هر نفس ترویج نموده و تبری از امر نموده و مفتریات و جعلیات الا کسی که از اول خدمت اهل این شنیده بوده
ذکر نموده و بجمال حق و امر نسبت داده تا جعل قرآن شهریه برای خود و همراه [illegible] نموده و دولت [illegible] قرار
کرده نفی از این شهریه معروف یاد داده اند و بعد اخبار بحضور اقدس جمال قدم داده اند که از آن شهریه این
مبلغ را باین نفس دادیم و از آن کم نمودیم و از قبل [illegible] جمال قدم هم نموده بودند که و الله الذی لا اله الا هو
که اول خبری که وارد شد قبول شهریه از دولت بود و اگر این نفوس همراه نبودند قبول نمیشد که اراده مبارک این
بود که وارد نشوند و چون جای درست نبود و مشکل بود جمال مبارک از این حرکت باقی شهریه را وارد فرمودند.

۲۴

سال بیست و چهارم

واقعات سال ۱۲۸۴ هـ ق ۱۸۶۷ م

ملاحظه فرمایند که نیّر واضح مثل آفتاب مشاهده کنند و دوال نمایند که مقصود از این وساوس نداشته جز آنکه ناس را از منبع امر منع نماید حال معلوم است که بر این غلام مسجون چه گذشته نفسی را که آنچه اراده باشد تا در بلاد روم و جمیع هم شاهد و گواه اند معذلک با علم باو و ما صدر به یا ادنی قدرت خلقش مردم حال بیرون آمده و مفتریاتی باینعبد نسبت داده که قلم حیا میکند از ذکرش وا نکاش که از اصل امر مطلع میشدند اگر حال بصرف انصاف شود و در کلماتش نظر کند بما هو علیه واقف شود ایضاً هو الله تعالی اگر اینعبد بجزئیات ذکر احزان وارده نماید ممکن نه و لعمره جز حق بر احصای آن قادر نه لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا حمد خدا را که شما اخوی را ملاقات نمودید و بر وضع حرکت و تفصیل او مطلع شدید فو الله الذی لا اله الا هو که آنچه در امر او شنیده اید جمیع از این عبد بوده و احدی مطلع نه جز معدودی از احبا که اکثر خدمت شما رسیده و دیگر یکی از اخوان که بکلیم معروف است و دو بین از خدمه و مصلحت ذکر و انشاء اسم او را ابنید ... جمیع که این عبد بسیار و مترصد بوده و اکثری از اهل مناصب نبیل وقت تا ثابت لذا اسم او مذکور شد و جمیع مقدار او در صحنش ذکر و شهره شده و کل باسم نقطه اولی مشهور و از این مراتب گذشته چه مقدار در تعلیم و تربیت و حفظش جهد و سعی مبذول شد و در موارد بلایا مستور و در مواقع قضایا مشهور و اینعبد اینها را بلا آنجناب استماع نموده اند که چه مقدار ظلم و اعتساف حمل نمودم فو الله شبی

سال بیست و پنجم

واقعات سال ۱۲۸۴ ه‍ ق ۱۸۶۷ م

انما اشکو بثی و حزنی الی الله انشاء الله امیدوارم که آنجناب در ظل سدره امر ساکن باشند
و از جمیع منقطع والبهاء علیک و علی من معک در فقره حاجی میرزا احمد مرقوم داشتند
فجزاک الله خیراً حسناً لا ینفعه البدا و انه کان علی کل شیء شهیدا ایضاً ای محبوب
میدانی که چه مقدار در علو امر جانب ایستاده‌ام تا آنکه امر بجائی رسید که ملاحظه نمودی
بعد اول محبتی که با من مظلوم شد این بوده که بر ظلم ایستاده و در قطع شجره با تمام جهد
نموده‌اند چون اشتهار یافت اعلام خارج منتشر شد این انکل حد بیت دیگر ساکن که
شاید نادم و بعضاً ساکن شود بمقاصد کرده جمیع اطراف نوشته که کم قتل مرا بسته‌اند
و آنچه مرتکب شده و در نفس بوده بعد از آن بهرف نسبت داده و حال آنکه نوشته‌اند

از باطل ممتاز میشود ولکن احدی شاعر نه و ورود جمال قدم در مدینه کبیره سلطان استغنا و استقلالش را جمیع شنیده‌اند و این فقرات
میشنوند و معذلک ملتفت نمیشوند چه که همیشه شیطان پرده بر بصرش میکشد و عباس ... خواهد ذکر نمود حال
ملاحظه فرمائید فصل مشهور است معذلک متوجهین بوهم محجوب و از قبل حضرت جمال قدم استفسار نموده بودند که با این
نفس چه میداده‌ایم پیغام فرمودند جمیع را با آنها بدهید که شاید از حرکات بعضی وا شوند و ساکن شوند و جمیع
مذکور را از آنچه بانجا میداده‌اند کم نموده ... که جمال قدم اراده داشتند که بالمره جواب فرمایند و این شهریه را واگذارند
علی ای حال هر ساله مدت شود حال که این فعل ظاهر شد باقی را واگذار فرمودند تا بعد معلوم شود که چه خواهد شد و در همه
از این معدود نفوس همراه نبودند از اول قبول نمیشد چنانچه مکرر استماع شده که میفرمودند اول امری که من
وارد شدم این بود که قبول شهریه نمودم باری از موجب این تفصیل را باطراف برسید تا جمیع احبای الهی
مطلع شوند برزالت و طمع این قوم با آنکه ... نفر بوده و این قدر شهریه گرفته‌اند باز از اول بزرگی
میکنند در اطراف فذرهم فی خوضهم یلعبون والله لا یزال حق از دولتش ممتاز و منفصل بوده ولکن الناس هم
لا یفقهون و لا یشعرون القدر معلوم آنحضرت بوده که امری نسبت بجمال قدم داده‌اند که هیچ آن نیست که در صدد
امری بر آیند که جمیع را خائف نموده‌اند البته آنجناب متوجهین باین جهت را منع صریح فرمایند که حال اخر

سال سی و پنجم

واقعات سال ۱۲۸۴ ه‍ ق ۱۸۶۷ م

عن بادی الظلم وانک کنت بسیف البغضاء عن ورائه لتجد فرصة وتفعل ما تعمد
عنه او کان عرش عظیما وکنا ان نرسل الی الاباد لتحضر بین یدیک من العابنات و
نسائهن وبین وتکون علی واحد مبینا وکنت ان تنقطع فی السر عن حجب نفحات
السرور وکذلک احصینا کلشیء فی ایام وکان علی هیئة اللوح فی هیکل الروح مشهودا
وکنت ان تطلب منی ما تشتهیه نفسک الی ان اجتمعت فی حولک عدة من الاماء و

و آثار هم که از قلم غصن اسم عظیم مرقوم بوده محو نموده و همچنین نزد احدی مذکور نموده که آدم باطراف فرستاده اند مخصوص بعضی
فسادها تا آنکه بالاخره نفس آن دامره را از خارف نمایند فرجه تفصیل آن از قراریکه خدمت آنجناب نوشته شده مفصلاً
بآنجناب خواهد رسید و در آخر نوشته ... بعد از کلمات ابدع بدیع بیانه جل کبریائه است
کثرت سلاسل الاذناب فی سبیل ربه المقتدر العزیز الوهاب و ما منعتک انفسهم عن شاطئ الاحدیه و ...
ماذاق منها الا عباده المقربین انتهی کلمات ... و دیگر بسیاری نوشته و جعل کرده عنقریب آن از هم خواهد
و همه کلمات نوشته که غافلین حول آنها دارند که بابیکلمات تعرض نمایند اگر لوحی که یکسنه قبل از مهاجرت
از عراق از قلم اقدس اعلی نازل شده ملاحظه نمایند جمیع اخبار بعد را از آنچه شده و میشود مطلع خواهند شد ای
محبوب من با جمیع امور وارده در الواح هم از قبل نازل مثلاً در سنه شداد ملاحظه فرمایند که در کل الواح ذکرش نازل
بشأنیکه نوشته بود که در اکثر الواح ذکر ایام شدید و بود مقدمات بعد از ظهور آن که شش مضطرب تر از کل مشاهده شدند
و این بسی واضح است که ذکر آن نشده مگر اینکه احبای الهی مطلع شوند باموریکه محدث شد بعد و بر جمیع اولیاء مستقیم باشند
چه که در ایام امتحان محبوب است استقامت بر حب الهی والا در ایام اطمینان کل نفوس حول خود مقر نمایند ولکن ایام
خروج منتقل است با امتحانها دیگر چه که معلوم نیست که اکثر من اقبال از جذبات الهیه محو یا بسبب ... با جناب ... میرزا آقا جان خادم

سال بیست و هفتم

واقعات سال ۱۲۶۲ ه‍ق ۱۸۴۶م

بيدی لتشرقن وجهی عن کل من فی السموات والارض وحجبت عن بين العباد وسکنت
علی کثيب الحمراء بين وردا وظلوم الکبرياء لئلا يبغی ذکری بين احبائه فکيف [illegible]
الذين هم کفروا بالله وجاهدوا مع سلطانه وکانوا من حرم سوء اخسرينا نار الله کلما
اردت ان لنفحج عن بين هؤلاء واصمت عن بدايع الالحان في هذا الرضوان اذا
نفحات الرحمن باخفيه وروح القدس ينطق وروح البهاء يجهر لسان البهاء
ان هي من لقاء نفسی بل من لدن مقتدر قيوما انی يا اخی فکم من ليالی
کنت مضطجعا علی الفراش مع ازواجك وانی کنت بنفسی حافظا الفلك
الی ان اشرقت شمس النهار عن افق قدس عظيما فکم من ايام کنت في الحبس و

یومی از ایام در بیت [illegible] بودم ملاحظه شد شخصی وارد و بیرون شد مذکور داشت که حضرت [illegible] ملاقات
نموده ام بعد از گفتگو قرار داده اند دو رشته نوشته اند در نزدیکی از حمام که [illegible] است گذارده و
خواهش نموده اند که ایشان هم نوشته مرقوم دارند و بعد هم بفرمایند که در محلی حاضر شویم تا آنکه مباهله نمائیم
تا بر هر کس معلوم گردد حق از باطل چند نفوسی هم از خارج دو فقره حضور داشتند بشنیده جناب میرزا احمد [illegible] روح
ما سواه فداه که تشریف داشتند فرمودند با شخص که میر محمد نامی است که در قبل جلودار حضرت اعلی روح ما سواه فداه
بوده نوشته لازم ندارد ما حاضریم برو بگو حاضر شوند مع ذلك بعد رفتند بحضور کبریائی [illegible] نمودند
انقطعت [illegible] از بیت بیرون تشریف آوردند کشف [illegible] فرمودند [illegible] سلام [illegible]
بین راه بنداء [illegible] آیات [illegible] مخاطبا لمیر محمد و [illegible] این است که در توقیع یکی از احباب [illegible]
مرقوم است یا محمد [illegible] الروح عن [illegible] خرجت معه ارواح الاصفیاء ثم حقایق المرسلین [illegible]

سال چهل و پنجم

واقعات سال ۱۲۸۴ ه‍ ق — ۱۸۶۷ م

بل قتل احبّنا تالله ما بقی من جسدی من محلّ الا وقد ورد علیه رماح ...
وانك لو تنكر يشهد بذلك قلم لسان صدق عليما الى ان ابتليت على قلما اخرجهم الله
خائفة نفسك واطلع بها عباد الذين هاجروا الى الله اذا ارتفع ضجيجهم وانك كنت
فی نفسك على غفلة عظيما فلما شهدنا ضلالك وما خرج من فمك اذا اخرجنا عن بينكم
فرداً واحداً من دون ناصر ومعينا حتى لم يكن معى من يخدمنى او يحفظ هؤلاء
الذين ارتفع الله عنهم قلم الامر اذا ابكت علينا كل عين بصيرا وانك بعد ذلك
ما استرحت فی نفسك ثم انتشرت فی البلاد ذلك بما سمى ليدخل على فی صدور
من اراد به على شكل اسم عليا ونفخ من لسانك وقلمك ما يستحى ان يذكره قلم

بالتسليم وانّی وحده قد خفتكم من مطلع اللقاء بآيته الاعظم العظيم وانتوقف الى ان تغرب الشمس شمس ... لعلّ
يستحيين المعرضون فی انفسهم ويكونن من التائبين ثم اعلم بان الله حرم على احبائه لقاء المشركين و ...
ولكن انا خرجنا من البيت متوكلا على الله وناظرا الى شطر الامر لعل ينتبه بذلك عباده وهم احدا قائمين و
الذينهم كفروا واشركوا اولئك من لم يؤمنوا بالله ولو يأتيهم ايات الف القدس او يحيوا وليغيب ...
وما نريد بهم لقاء الله الا خطينا ... وكفروا لذلك نزل فی الالواح وهذا النصح العزيز المنيع ان يا محمد قد علم
بان كل اسم نسبته الى نفسی قد استقلع فی ملكوت الاسماء لو انت من العالمين و ... اليوم نسبته
كل ذی نسبة الا من دخل فی ظل هذا الوجه المشرق المنير ومن تمسك باسم من الاسماء وكان من ... عنها
موجدا انه ليس منی وكان الله بريا منه انا خلقنا كل الاسماء بحكم كلمة التي انهم من المعاندين قل
انه قد ظهرت نقطة وخرجت ليه ... امام كل من على الارض كما اشتكم امام وجهكم ولا اخاف من
احد وعلى شهد بما اقول لو انت من المدركين قل ان آثار الحق لمشهود كضياء الشمس ... ما ...

سال بیست و پنجم ۲۵

واقعات سال ۱۲۸۴ ه‍ ق ۱۸۶۷ م

وانک لو تکون علی ما انت علیه و یجدک کل من علی الارض هل یغیبک فی شیء لا و ربّ
الذی بیده نفس البهاء اذا فارجع ثم اشتغل الی عرش ربک سبیلا ولو یفرح کل
العباد علی الله ربهم بعدک و یعضون فی انفسهم هل ینفعک ذالک لا
لا فو ربک ان انت بذالک خبیرا اذا یبکی قلمی و علمی و کل من فی السموات
والارض ان انت بذالک علیما دع الدنیا و زخرفها عن ورائک ولا تمنعک
الریاسة عن ذکر ربک ثم اسلک سبل الانصاف ولا تجعل نفسک عن حرم
القرب محروما و هذا لک یا ما اکتسبت فی نفسک الی ان کتبت اللوح الی مالک البلد
بالذلة التی سبقت بها صحفهن وکذالک احصینا اعمالک فی لوح الذی ما غادر

وقت دیگر چون حضرات ساعدین پیش خود خیال نمودند که ما حرفی میگوئیم آنطلعت سبحان که بخواهند تشریف فرما شده
بعد از آنکه دیدند ایشان روح ما را دعاه بدون تأمل کشف آنها فرمودند لذا حضور هم رسانیدند پس بعد از آنکه
مراجعت فرمودند نوشته که مذکور نموده بودند مرقوم داشتند و یکی از احباب دادند که بردارد و برو بنزد انجمن بگو که
نوشته را آورده ام در لوح میر قرار فرموده اند دو بندرا بر کیفیت المشرکین بگو هر بند را از این قرار گذارده اند
خبر بده فردا مشهد باشد و لکن باید شنید که بعدا دیگر خبری نشد آنکلمات مبارکه که در نوشته مرقوم
فرمودند این است که فعلا میدارم ملاحظه نمائید قوله جل کبریائه بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من هذا
الغلام الی من علی الارض اجمعین ان لا تعبدوا الا الله الملک العلی العظیم کذالک نزل الامر فی کل
الالواح من لدن مقتدر قدیر و بعد قد سمعنا بان المعرضین ارادوا ان یحضروا بین یدی الغلام قبل ان یحضروا
ولا یکونن من المتوقفین و جعلنا محل الحضور بیت الله الذی بناه احد من السلاطین و انه سمی بالسلیم فی
ملکوت الاسماء لو انتم من العارفین و قدرنا یوم اللقاء یوم الاحد و الاثنین و کان الله علی ما اقول شهیدا

۲۵

سال بیست و پنجم

واقعات سال ۱۲۸۴ هـ ق ۱۸۶۷ م

والبلاء هاجت ارياح السطوة والقضاء واخذوا الشيطان والذي معه من دوننا
وبعد ابتلائه كتب الى شيطان العجم انى كنت معك فاحفظني من هذه الفتنة
الدهماء انه قال لا مهرب لك انى بريئ منك اذا ظهرت شمس كلمة التي اشرقت
عن افق محمد رسول الله قال وقوله الحق اذ قال الشيطان للانسان اكفر فلما
كفر قال انى بريئ منك فاعتصموا بالله يا عباد الرحمن في امر الغلام كل ذي بصر
وذي انصاف يشهد بان الغلام ما تمسك باحد في امر الله وما استنصر من
نفس وما اوقفه ذكر الله بين ما سواه وشيدت اركان الذكر والبيان حيث ولاح
شمس التبيان عن افق مشية الرحمن وهاجت نسائم السبحان عن يمين
الايقان ومع هذا الامر الذي لا ينكره الا كل ذي ضغينة وبغضاء انكروا امره و
اتخذوا الشيطان لانفسهم ربا فويل لهم وما هم يعملون والذي كان في العراق
من جنود الشيطان انه اتخذ في هذا الملك مع الاعجام حيرة وكفر بالله المهيمن
القيوم الذي اسمع ندائي وقم على نصرة هذا المظلوم وان نصرك اياه هو ذكرك
وراك الله في اللسان كذا الهام فيه الغلام حبا لنفسك وتوكل في كل الامور
على الله انه ينصر من يشاء بامره وانه على كل شيء قديرا ايضا
بسم الله الاقدس الامنع الاعلى قد عرضوا شياطين البيان الى امر ربهم
الرحمن واحتالوا الى ان اشتعلت نار الامتحان وارادوا بذلك ان اطفاء
نور الله في مملكته ولما دنا والله بين بريته وقد رجع مكرهم اليهم ازل
مرة وقد وجدوا انفسهم من الخاسرين ذلك هو الخسران المبين ولكن الناس لا

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق ۱۸۶۸ م

عقیدت و ارادت برخی از ارکان و وزراء دولت را نسبت بجناب بهاءالله که بواسطه عقیدت و ارادت برخی از ارکان و ولات را نسبت به جمال ابهی عمال دولت را که بواسطه

اوضاع داخله و خارجه خود هراسان بودند مشوش ساختند و چون فواد پاشا صدر اعظم برای

بازدید امور بلغارستان از اسلامبول سفر نموده عودت بادرنه کرده مقام عظمت جمال ابهی و

ارادت جمعی از مومنین را نسبت بایشان دانست بنای مخاصمت گذاشت با عالی پاشا وزیر

امور خارجه مطلب را بمیان نهاده و متفقا نزد سلطان عبدالعزیز اظهار مقصود کرده و برایش اسس

انداختند و مکاتیب میرزا یحیی نیز محتوی مطالب موحشه توسط سید محمد اصفهانی بیابعالی همی

رسید لذا دولت عثمانی مصمم برقلع و قمع این طائفه شدند و تدبیر نمودند که جمال ابهی را بشهر عکا

که در رداءت آب و هوا و استحکام و استحصان معروف است قلعه بند نمایند و از مراوده و مراسله

مطلقا ممنوع دارند و عمر افندی مین باشی مامور گردید و عاقبت مقاصد و امور مذکوره با اهتمام فواد

پاشا صدر اعظم جاری گردید و او سالی بعد دچار بیماری سختی شده عاقبت در پاریس هلاک شد

و جمال ابهی در لوح فواد که در آغاز سجن در قشله عسکریه عکا در بیان احوال خسران مآل وی صادر

نمودند خطاب باقا شیخ کاظم سمندر قزوینی چنین فرمودند هو الاقدس الامنع الابهی

ک ظ. نادیناک عن وراء قلزم الکبریاء علی الارض الحمراء من افق البلاء انه لا اله

الا هو الغریب المحبوب استقم علی امری و لا تکن من الذین اذا اوذوا ما اوذوا کفروا

بالله رب الارباب سوف یاخذهم الله بقهر من عنده انه هو المقتدر القهار

اعلم ان الذین حکموا علینا قد اخذ الله کبرهم و بعثه و سلطان فلما رای

العذاب فر الی الذهب و تمسک بالحکماء قال اهل من عاصم ضرب علی فمه و

قیل لات حین مناص فلما انتهت الی ملائکة القهر کان ان یعذبه عن

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

و باصحاب اشراقی فرموده آگاه و مستعد ساختند و بعضی از مهاجرین در این اجابت امر عودت باوطان خود و غیره دادند

کیفیت نشر این امر در قطر مصر و حبس و اسر و تبعید احباب

قونسول ایران مقیم قاهره مصر میرزا حسنخان خوئی جاسوس سری دولت عثمانیه بوده و باقدام میرزا حسینخان مشیرالدوله بمقام رسمی مذکور رسید و برای گردآوردن اموال بهر وسیله طرحی میریخت تا از ایرانیان بخیر هم هرقدر ممکن شود استفاده مالی نماید و انموقع آغاز نشر امرالهی در قطر مصر بود و فرصت مغتنمی برای وی بدست آمد و مجمل ما وقع اینست که چنانچه ذکر کردیم آقا سید حسین کاشانی از اسلامبول بمصر رفته اقامت گزیده بصدد نشر این امر فیما بین ایرانیان برآمد و بعد از ایامی چند چنین اتفاق افتاد که یکی از اراذل آنان در بازار بسبب تعصب دینی بر خاسته و شنعت کرده لطمه چند بر بناگوش وی نواخت و او باوجود قوت و قدرت عفو و صفح نموده بخندید و چنین گفت ای برادر عزیز باز هم اگر خواهی بزن که در طریق محبت محبوب من بس

بطلعت مبارک آنحضرت که از تصور اقل از شعری از بلایای انفوالم برشش در ایشان فراموش شد باری اگرچه قلم امکان از عهده حرفی از آن برنیاید ولکن چون امر منیع بر منع حرکت حب و با این شطر شده قرار گذشته بر آنکه بعضی از امور این ارض را بجهت آن دوستان شطر فراق معروض دارد که با آنکه نظر عنایت الهیه متوجه کل جهات بوده معذلک نظر باسباب ظاهره و مشغولات ملکیه منع منیر مانند محبوبا فدائیت لزوم بعد از ورود این ارض اقدس و فور محضر اطهر ابهی لسان کبریا بانیکه اهلی ناطق که آنچه در لوح شاه اقدس نازل شده آنچه ظاهر شده که شده و آنچه ظاهر نشده لابد ظاهر خواهد شد و فرمودند که هنوز بمقام استنشاق نرسیده اینقدر مضطرب و متزلزل بحدی که ذکر آن ممکن نه و بعد اقل از شعری بر امور ظاهره مطلع گردیده ملاحظه شد

سال بیست و ششم

وقایع سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

و چنانکه نگاشتیم چندی مجاور و طائف بوده با حالت اشتغال بمحبت و ایمان عودت بوطن نمود و آقا میرزا حیدر علی اصفهانی و آقا میرزا حسین شیرازی که از ایران بعزم زیارت بادرنه آمده چند ماهی در جوار فضل و عنایت اقامت کردند نیز حسب الامر برای تبلیغ و نشر امر بدیع بقطر مصر رفته در منصوره اقامت گزیدند و بحکایت و نشر آیات مبارکه و تبلیغ قیام کردند و ذهاب و ایاب ایرانیان در منزلشان تکرر یافت این امر اشتهار گرفت و حاجی ابو القاسم هر دو را بخانه خود منزل داده بنشر نفحات و آیات ترغیب و مساعدت نمود و برخی از منافقین ایرانی که جاسوس میرزا حسنخان قونسول بودند اطلاع یافته بخانه حاجی بعنوان کسب معرفت و تحقیق از امر بدیع ذهاب و ایاب کرده جزئیات امور را بقونسولخانه برده دستور گرفتند و ایرانیان که ذهاب و ایاب و تفحص از امر الهی میکردند فردا فردا ملاقات و باشاره و ایما تهدید و تخویف نموده منصرف ساختند و آندو را از ترغیب بملاقات قونسول و تبلیغ وی نمودند و روزی باتفاق یکدیگر بقاهره رفته ویرا ملاقات کردند و او تظاهر بمحبت و مهمان نوازی نمود چنانکه برخی از الواح الهی را برویش بخواندند و چون از جمیع احباب واقفات این امر اطلاع حاصل کرد شروع باقدامات نمود و در شب بیست و یکم رمضان ملا میرزا حیدر علی و آقا میرزا حسین و درویش حسن جگاک را بضیافت خواند و هنگام سحر جمعی را مامور کرده بحجره برده ایشانرا گرفته زنجیر بر دست و گردن و کند بر پا نهاده حبس نمودند

بر صدمات طلعت مبارک و مشاهده آنچه که مع همه این بلایا بیک سلطنتی روحی رحمانیه جالس امر که طلعات غیب اولین و آخرین متحیر الخ نگارش یافت بخط سید مهدی دهجی که در آن ایام از ادرنه برای جمع آثار بار دیگر آن شهر مسافر بود

جمیل بغدادی در ضمن نقل بیانات جمال ابهی که در هنگام ارسال وی از ادرنه بمصر فرموده چنین آورد فرمودند ما را از این شهر هم بیرون خواهند کرد که این ارض محفوظ ماند لکن بعد از ما عنقریب روس آمده ادرنه را میگیرد

سال [illegible]

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق ۱۸۶۸ م

نگاشتیم چون برخی از اصحاب امر حسب دستور ابهی متفرق گشتند نبیل زرندی عازم قطر مصر گردید و چندی روزی پس از تبعید اسرای مذکوره بخرطوم وارد شد ایامی مانده با بعضی از مؤمنین و مخالفین ملاقات نمود و برخی بغداد باز بر خاستند و میرزا حسینخان قونسول که بواسطهٔ اعمال قبیحهٔ خود از اینگونه اشخاص بیم و ترس داشته مفتش و جاسوسان مخفی گماشت که او را از ورود احباء با نبیل آگهی دهند از حال نبیل خبر یافت و تنی چند از غلامان و عوانان قونسولخانه بفرستاد تا او را مظلوم دستگیر کرده بخانه وی کشیدند و با کند و زنجیر محبوس نمودند و قونسول تجار ایرانی را مجمع کرده بمکالمه و مناظره با نبیل واداشت تا اقرار و اعتراف بر عقیدت و ایمان جدید را از لسانش بشنوند و نبیل بدون بیم و احتیاط با جمع ایشان صحبت و مناظره داشته سؤالات و اعتراضاتشان را یک یک جواب گفته ولی آنان از حدود اخلاق حسنه و آداب معاشرت خارج شده گاه با سب و لعن ایشان را مسخره گرفتند و از آنجمله میرزا سید جواد شیرازی بود اعتراض نموده گفت اگر [illegible]

درچنان وقتی جمال مبارک فرمودند که بمصر بروم یک مثنوی در تفصیل امور ظلم میرزا حسینخان و تفصیل [illegible] اسرای سودان بنویسم و اگر ممکن شود بخط خوش نوشته بحضور برسانم که شاید [illegible] جناب میرزا هم لذا راه بغداد با میرزا حسین نجار آن ایام وارد شدند در مجلس [illegible] با ایشان فرمودند انسان هنگام [illegible] اگر خوشبخت از عالم برود چه که بلایا انتها ندارد هر روز بلائی جدید از افق قضا پدید آید جناب میرزا [illegible] از آن حضار فرمودند که مرخص نمایند و بنبیل فرمودند اگر هم بآنچه مأموری واقع نشد محزون مباش زیرا مقصود ما اینست که بعد [illegible] ابتلائی جدید [illegible] خواستم تو از آن بلا خارج باشی شاید فرجی از دست برآید ما را از این شهر هم بیرون خواهند کرد که این ارض محفوظ بماند لکن بعد از ما حضرت [illegible] بیاید و [illegible] را بگیرد   نبیل زرندی

سال پنجاه و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ — ۱۸۶۸ م

و امر بمراعات حکمت و متانت و عدم معارضه با اعدا بود و در ضمن لوحی اشاره رفت که شقی در بغداد خود را بصفت بهائی مشتکی کرده بر احبا حمله خواهد نمود و همینکه احبا لوح مذکور را مطالعه کردند حاجی حسن نام آشپزچی را که در زمره محبین داخل بود بر زبان گذشت که ترسم من آن سگ باشم و بالجمله شیخ عبدالحسین و قونسول والی را که شیعی مذهب بود بموافقت خود واداشته و همت بر تزویر و فساد گماشتند و حسین نام فراشباشی قونسولخانه را در مجمع احبا داخل کردند تا اظهار ایمان نمود و حاجی حسن مذکور را موافق و مرافق ساخته و نایب الباب در مجالس احبا بفتنه تکرر کرد تا آنکه شهر محرم ۱۲۸۵ رسید و مصادف با ایام رضوان گشت و احبا حسب اقتضاآت مخصوصه اولیه جدی و دیمی ادای مراسم عید را در باغ عمر پاشا اجتماع نمودند و جوانان بخدمت پرداخته دیگران بتلاوت الواح عیدیه و نشید سرور اشتغال جستند و دسته دسته از مردم مختلط از سنی و شیعه برای فتنه و فساد و یا برای تماشا بهم آمدند و صرف چای کرده رفتند و بعلت طغیان آب دجله و خرابی جسر با قفه و قایق تا باغ مذکور میرسیدند و جمعیت بدرجه شد که نه سماور بزرگ در مجلس بکار رفت و اشرار بتحریک شیخ و قونسول و دسیسه کاری حاجی حسن منافق مذکور دست بکار زدند تا در روز عاشورا دو تن از احبای مقیم کاظمین در صحن مطهر و مقبره که احاطه کرده زدند و اذیت و توهین بسیار وارد آوردند و خبر بجمعیت احبا در بغداد رسید و بمراعات احتیاط متفرق شدند و هنوز چند روزی بیش نگذشت جمعی از اشرار که از اطراف بموجب دستور شیخ و قونسول در بغداد مجتمع گشتند در قرب دکان حاجی حسن آشپزچی مذکور آقا محمد اسمعیل مسگر کاشی و شاطر حسین اردکانی را احاطه نموده ضرب و جرح بسیار آوردند و بیش از دویست تن در قهوه خانه سر جسر حاضر و منتظر شدند که هرگاه احبا دست بدفاعه و انتقام برآرند ریخته بزنند و بکشند ولی جمعیت احباب در قسمت بیرونی خانه جمال ابهی مجتمع شده مشورت

سال پنجاه و ششم ۵۶

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق — ۱۸۶۸ م

و آقا میرزا مهدی کاشی و آقا میرزا عبدالله اصفهانی و غیرهم جا بجا دادند که جمعیت اعداء و اشرار حیا و
مرفقند و قطعاً بر مظلومین هجوم برده هلاک مینمایند دمین باشی از والی خواست تا عده صد نفر
عسکر ضبطیه با طبل و شیپور آمدند و دو طرف کوچه صف زدند و چهار تن مضروب و مجروح
مذکور را بمیان گرفتند و چند تن از معتمدین احباب مانند حاجی محمد حسین طبیب قزوینی و آقا
میرزا عبدالله و دو اوس ابراهیم و دو اوس محمد علی و دو اوس صادق و غیرهم نیز همراه شدند و عسکر
و ضباط با شمشیرهای آخته و طبل و شیپور ایشان را بسر جسر رساندند و برای اینکه در جهة القنصلخانه
محتاج بتقابل بودند ایشان را در محل ضبطیه چند لمحه توقف دادند و در همان حال ایرانیان که
در دکان حاجی حسن مجتمع بودند هجوم آورده ضرب بسیار بر مظلومین وارد آوردند و احمد آقا
فرستاد که ضاربین را مجازات کنند ولی آنان گریخته بدر رفتند و با صدای طبل و شیپور
وارد قابق شدند محمود نام عرب خود را داخل قابق نمود و احمد آقا هر چند سعی کرد که او را خارج کند
نپذیرفته گفت حق با این مظلومان میباشد و قصه شان همان واقعه صحرای کربلا است و
هر حکمی که در باره شان جاری میشود ولو قتل باشد منهم بنهایت رضامندی قبول دارم و چون
همه را بسرای ایالتی رساندند هر یک را در محلی علیحده قرار دادند و شروع به استنطاق و
باز پرسی از یک یک نمودند و نماینده قونسولگری ایران حاضر بوده مطالب آن مظلومان را
از فارسی بعربی ترجمه میکرد و آنچه خود میخواست گفت و بالاخره اظهار داشت که چون این نفوس
از اتباع دولت ایرانند باید در قونسولگری ایران محاکمه شوند و اعضاء مجلس ایالتی پذیرفتند
و لذا ضبطیه مظلومان را از دار الایاله بیرون آوردند که بقونسولخانه ایران برند در آنحال
حاجی محمد حسین طبیب مذکور که از قوانین دولتی اطلاع داشت و با همراهانش در خارج دار

سال بیست ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

آقا عبدالرسول قمی اتفاق افتاد و او سقای بیت جمال ابهی بوده دشمنان هنگام سحر در کمینش نشستند و چون مشک را از آب دجله پر کرده بالا آمده خواست به بیت رود راه بر او بستند و دو تن بر وی هجوم کرده با کارد و خنجر یازده زخم بر بدنش وارد آوردند و یکدستش را بریدند چنانکه به پوست آویخته شده داد با چنان حال مشک آب را تا بیرونی بیت رسانده کنار باغچه گذاشت و جنب مشک بیفتاد و جان تسلیم نمود و این واقعه بسمع والی رسید و دستور داد که جسد شهید را در خانه دفن نمایند و احبا قبول نکردند و جمیعا مسلح شده با غیرت و هیجان تمام جسد را بکاظمین بردند و والی خبر یافته برای محافظه از فتنه و فساد ضابط و عسکریه فرستاد که از دو راه و دو سمت کاظمین رفته مراقب شدند و احبا شهید مظلوم را در مقبره شان که واقع در خارج بلد بود دفن کردند و در آن اثنا عسکر دروازه کاظمین را احاطه کرده مانع از دخول و خروج عابرین شدند و احباب مراجعت باماکن خود نمودند و عسکر نیز برگشتند و پس از این واقعه حاجی محمد حسین بحاجی علی دستور داده گفت نزد رئیس دیوان حکومتی رفته بگو آیا ما در این واقعه ظالم بودیم یا مقتول و اعدا ایشان و ناچار بجواب گوید که شما مظلوم واقع شدید آنگاه بگو پس اکنون از تبعیت حکومت ایران خارج شدیم و بتبعیت دولت عثمانی درآمدیم و حاجی علی نیز چنین نمود و مجلس دستور داده که عریضه بحکومت بدهند و تذکره تبعیت بخواهند و احباب مشورت کردند و قرار دادند که فقط محض استخلاص از شر در قونسول و شیخ عبدالحسین تبعیت دولت عثمانی را قبول نمایند و افراد احبا عریضه دادند و والی صورت عرایض را نزد قونسول فرستاد و قونسول اتحاد احبا را که تابع دولت عثمانی بودند شناخت و با والی متفق شد که بعنوان قتل و سرقت و

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق ۱۸۶۸ م

کرده احتجاج و مدافعه نمود بر او غلبه یافته او را زبون ساخت و به او گفت این جماعت خود را
مسلم میخوانند و احترام بحضرت محمد و قرآن مینمایند آیا ترا چه داعی شده که جمعی را از اسلام خارج
کنی و برخلاف نص قرآن و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا قانون وضع کنی و
اینکه این گروه تبری از عقیده و مولای خود ملکنند بمقتضای آیه قرآن و لا تسبوا الذین یدعون
من دون الله میباشد و ترا حق سخنی نیست و اعضاء مجلس سخنان خطیب را پذیرفته
و اجابت را تسلیم میرزا بزرگخان قونسول ایران ندادند و او و شیخ عبدالحسین در این بار نیز
خائب و خاسر شدند و لاجرم بشدت و التهاب غضب بانواع حیل و دسائس برای
اجابت همت گماشتند و مخابره و مراسله بهر سو مستمر داشتند و سعی نمودند که لااقل
مرکزیت این طائفه از بغداد برکنده شود و از بیم و اندیشه خود رها و آسوده گردند و بالاخره
حکومت عثمانی موافقت کرد که احبای اتباع ایران را با عائلاتشان به هجرت بموصل و
و قونسول و شیخ نیز بدین طریق راضی شدند و از طرف والی باحبا ابلاغ گردید و بعد از
امهال چند روز که اشیاء و اثاثیه جمیع مذکور بفروش رسید آنانرا رجالاً و نساءً صغیراً
و کبیراً که تقریباً هفتاد تن بودند باتفاق جمعیت پنج سوار ضبطیه با طبل و شیپور در حالیکه
انبوه ارازل و اوباش های و هوی و طعن و لعن میکردند از بغداد خارج و روانه موصل نمودند
و نام و نشان بعضی از اسرا چنین است حاجی عبدالله پدر جان قزوینی و پسرش آقا
لطف الله و نیز آقا میرزا عبدالله اصفهانی که در بغداد تجارت خرده فروشی داشت آقا
محمد اصفهانی و برادران آقا محمد صادق و داودش ابراهیم و آقا محمد علی و آقا حبیب الله و
خویشان آقا محمد رضا عرب و دیگر آقا حیدر علی و آقا محمد رضا صفار کاشی و آقا محمد باقر

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق ۱۸۶۸ م

بنمائید چه که مقرّ نماینده ناصرالدین شاه هست و مشکین قلم ناصرالدین شاه را نامید یزید
و معاویه خوانده چنین خطاب نمود که این شاه و شما هستید که در این سنوات به ارتکاب
چنین ظلم‌ها مبادرت کردید و سفیر مکدّر شد و معاندین مغضین را فرصت و بهانه بدست
آمده بحیله و فساد کوشیدند از آنجمله مکاتیبی مهیّج و موحش بنام اجتماعات در خانه‌های بعضی
از بزرگان و وکلاء انداختند مفاد آنکه ما جمعیت داریم و بیم از احدی نمیکنیم و سفیر نیز برخی
از دولتیان عثمانی را پشت پرده حاضر کرده مشکین قلم و سیّاح را بآن وا داشت
که سخنانی قریب بمضامین مذکوره گفتند و آنان بجوش و خروش شدند و سفیر بآنان چنین
گفت ملاحظه کنید این درویش است و سخنانی چنین سخت میگوید و سایرین بطریق
اولی مستحق‌اند و نیز آقا جان بیک و همدستان سید محمد را تشویق و ترغیب بتفتین و
و فساد همی کرد و وعده داد که حمایت از ایشان نماید و بدین جهت حکومت عثمانی در صدد
دستگیری چند تن مذکور برآمد و شبی مشیر ضبطیه مأمور فرستاده هر سه را حاضر ساخت و

فاطمه اصفهانیه خادمه قرّة العین را که مادری از مازندران بطهران آمد میرزا یحیی تصرف نموده حمل حاصل شد و در
از قضیهٔ سال ۱۲۶۸ فاطمه باصفهان گریخت و میرزا یحیی ویرا با آقا محمد نقش از بابیان سپرد و پسری متولد شد
نورالله نام کردند و فاطمه سنینی چند قرینه آقا محمد مذکور بود تا بعد از مهاجرت موکب ابهی از عراق
باسلامبول فاطمه با آقا نورالله به بغداد آمده در بیت ابهی اقامت کرد و مکتوبی با فاطمه نزد میرزا یحیی
فرستاده و او دستور داد که بخانه ملا جعفر نراقی در کاظمین مانده باختیار او باشد و در ایامی که
نزد ملا جعفر بودند آقا نورالله که تقریباً شانزده سال داشت در خادمه تصرف کرد و پسری تولد یافت
در حجرهٔ متصل حمام (آنجا) و اهالی کاظمین اندکی از نسبت آقا نورالله و احوال واضح شاکی

سال بیست و ششم

وقایعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

مناجات را بدست گرفته با لحن و آهنگ بدیع خواند چنانکه بعضی از حاضرین متأثر و مشیر نیز مسرور گشت ولی آنان را نزد رفقایشان محبوس نمودند و معاندین مفسدین که خبر بر این حبس کردند بنوع سختتر تجاوز نهادند و آقا جان بیک کج کلاه مذکور که رتبه قائم مقامی در توپخانه عثمانی داشت و اساس فتنه بدست او برپا گشت گرفتار شده شالهایش را گرفته و در حبس نمودند و چون بسفیر پیغام کرده حمایت طلبیدند اعتنا ننمود و جواب گفت که این کار از من ساخته نیست و اصرار نتیجه نمیدهد و اولیاء دولت عثمانیه بهانه ور که باقدامات مذکوره مبادرت جستند در ادرنه نیز چنانکه مینگاریم شروع بتعرض بجمال ابهی نمودند

فتنه ادرنه و مقدمات حرکت جمال ابهی

خورشید پاشا والی ادرنه چنانکه قبلاً نوشتیم از حقیقت این امر مطلع بود و بحضرت ابهی حسن عقیدت ارادت داشت و در ایام اعیاد تشرف حضور حاصل نموده و در شهر رمضان حسب خواهش وی حضرت را بخانه اش بضیافت رفتند و از مصاحبت غصن اعظم اظهار مسرت و افتخار میکرد و پیوسته از اعمال ارکان دولت عثمانی نکوهش نموده میگفت افسوس است که بدون تحقیق و رسیدگی مرتکب چنین اعمال ناصواب میشوند و هر بار که مکاتیب کاذبه راجع بحضرت

و میرزا زین العابدین امام جمعه و میرزا محمد باقر صدر العلماء بن سید مرتضی صدر العلماء و جمعی از علمای عراق و غیرهم در باب نجات آخوند کوشیدند ولی بنوعیکه در بخش سوم آوردیم قاتلند و در سوم ربیع الثانی سال ۱۲۸۵ آخوند در ایام روز هشتم ماه مذکور درگذشت و در قبرستان سر قبر آقا دفن شدند و سید مرتضی بمستوفی الممالک نوشت و میرزا حسین و میرزا نوری را مستخلص کرد

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

معلوم نیست با ما چه خواهند کرد و از جملهٔ آنان حاجی علی عسکر تبریزی و برادرش مشهدی فتاح و حاجی جعفر و کربلائی تقی بودند و همچنان حال حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی با حاجی میرزا علی اکبر نراقی سابق الذکر و سیدی شیرازی از ایران بقصد زیارت محضر ابهی وارد ادرنه شدند و بموجب اشارهٔ مبارکه تشرف حضور یافته ببندر کالی بولی شتافتند و در آنجا بانتظار ماندند پس اعضاء حکومت ادرنه از فرد فرد احباب تحقیق کرده اعتراف بعقیدت و ایمان شنیدند و همه را شب نگهداشتند و صبح روز بعد رها کرده حکم دادند که مستعد و مهیای خروج شوند و چون بدین طریق حکم حرکت جمال ابهی و اصحاب صدور یافت چند روزی طول انجامید تا اشیاء و ضروریات سفر فراهم گشت و اثاثیه و غیرها را ببازار حراج کرده بقیمت نازل بفروختند چنانکه حاجی علی عسکر تبریزی که تجارت تنباکو داشت بنرخ ارزانی فروخت و از خریدارها سند گرفت که بعد از چند ماه نقود را بپردازند ولی بعد از سفر تحصیل نقود ممکن نشد و از میان رفت و عده از احباب مانند آقا محمد علی جلودار و آقا محمد علی اصفهانی که در ادرنه ازدواج کردند چون در این هنگام زوجات و متعلقینشان که از اهل ادرنه بودند راضی بمرافقت نشدند و از جلای وطن تنفر و استکراه اظهار داشتند ناچار شده زنها را طلاق دادند و بدین گونه برای عجلت و شتاب اولیاء دولت اصحاب ادرنه فداکاری کرده عاشقانه بالتزام موکب ابهی حاضر شدند

انتحار حاجی جعفر تبریزی

حاجی جعفر و کربلائی تقی مذکور برادران حاجی حسن تبریزی از اصحاب منجذب بغداد که در بخش سابق شرح احوال نمودیم در ادرنه بخانی منزل گرفته و مدتی بجد و درویشی و قلبی شجیع و شدید و ایمانی قوی و متین و حالی پرشور و جذبه داشتند چون در جمعیت احباب داخل و معروف

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق ۱۸۶۸ م

نوشتند و جراح حلقوم حاجی را با یک بست و چهار اشخصت شو کرده چنین گفت چون
تمامه بریده نشده امید شفا هست او را در حجره خوابانند و معالجه و مداوا پرداختند و
ساکنین ادرنه و دولتیان از حالت عشق و فداکاری احباب غریق حیرت گشتند و بعد
از این واقعه طولی نکشید تلگراف از اسلامبول رسید که قیمت اسبهان را داده احباب
محبوس مذکور را خلاص کنند تا در گالیپولی ملحق بموکب ابهی شوند و بنا بر مهاجرت شد

حرکت موکب ابهی از ادرنه

چون موعد شروع بحرکت رسید نخست چند عرابه آورده اثاثیه و اشیاء را حمل کرده با چند تن
از احباب برای بندر گالیپولی فرستادند و میرزا یحیی و عائله اش را با سید محمد متفقاً روانه
نمودند و پس از هفته دیگر بنای حرکت موکب ابهی شد و علی الصباح عرابه های بسیار
جهت سواری آوردند و اشیاء و مایحتاج سفر را جمع نمودند آنگاه اهل حرم و متعلقین سوار
شدند و مقارن ظهر جمال ابهی برای سواری بیرون آمدند نخست بحاجی جعفر کربلائی حقی
مذکور اظهار ملاطفت نموده بصاحب خانه و محمد افندی جراح توصیه در حقشان فرمودند و
اهل محله و انبوه انام که با غایت حزن برای وداع حاضر شدند و دستشان را بوسیده

با وجود آنکه با ذل عظیم ... گشت وارد ادرنه آن کریم ... چون دو سالی ماند در آن سرزمین ... در پرستش آمدند سر با زمین
جمله اهل بلد از خاص و عام ... تابع امرش بمانند غلام ..... شد ادرنه بهتر از دار السلام ... جمله یاران از عنایت شاد کام
از جلال آن جمال بی نیاز ... راه بغداد و هم ام گشت باز ... بار شد اعظم هجران شکست ... هر که یاری شد بسوی ادرنه حرکت
بر ادرنه آمدند از هر طرف ... بر طرف کوی آن قطب شرف ..... چاهمسدا چون خبر گشتند از آن ... بازار فوقیت شدند بر زمین .....

۷۱

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

همدان و کاشان و اصفهان شتافت و سپس مراجعت کرده از طریق موصل خود را بعکا رسانده و بحضور ابهی ملحق شد و کذالک آقا جان کج کلاه مذکور را که محرک و صحیح فتنه بود نیز برای تبعید بگالیپولی روانه کردند و بالجمله موکب جمال ابهی مقارن ظهر یوم مذکور محاطاً با سواران عثمانی از ادرنه برای گالیپولی حرکت نمود شب اول بمنزلی که در مسافت سه ساعت راه از ادرنه دور بود رسیده زیر خیام بیتوته فرمودند و روز بعد بنوع مذکور ره نوردیده بمنزل اوزون کپری رسیده اقامت نمودند و روز سوم بمنزل کاشانه وارد شده توقف کردند و بدین نوع در روز پنجم بگالیپولی رسیدند و تمامت طریق از ادرنه تا گالیپولی منازل راه آباد و معمور و مشتمل بر جنگل و اشجار و بیشه و علفهای بسیار بوده و در منزل کاشانه مذکور شروع صدور سورة الرئیس از قلم ابهی شد که حاوی خطابات قهریه بسلطان عبدالعزیز و انذار صریح بانقلاب مملکت و دولت و خروج ادرنه از ید ملک

از جمال قهر بیرون میشود ... پس نشان جمله دلخون میشود
سوی تیره سوی بحرش میکشند ... مردم از شهری بشهری میکشند
چونکه آن روز ستم پرور رسید ... این خبرها پرده از رخ بر کشید
دور جنت ایمه را با زدو خام ... ناگهان بگرفت خصمی از ظلام
قلب آل ابهی از خشم سخت ... راه را بر رویشان بستند سخت
.... تا ز جنت ایمه را ان قوم جهول ... بسته شد راه خروج و هم دخول
در همان روز از جفای اهل کید ... جمله اصحاب را کشتند قید
در سرای جمله مسجون آمدند ... از غم محبوب دلخون آمدند
جملگی از حالت شه بیخبر ... که چها آن شاه را آمد بسر ...
جمله در فکر هلاک جان خویش ... از فراق طلعت جانان خویش
خادمان دیدند که هجران شاه ... میشوند آن بیکسان بی سرپناه
لاجرم آخر براین آمد قرار ... کز برای دفع خوف و اضطرار
گاهگاهی بالطائف جمله شان ... بر در درگاه شه آرند شان
تا شوند از حالت شه باخبر ... تا نهند از جد خود را در خطر
پنجره دیوار و صد زاری و تن ... سر ببرندی آن اسیران حزن
روز ششم فاش گردید این خبر ... شاه تنها میرود سوی سفر

سال بیست و ششم

وقایع سال ۱۲۸۵ هـ ق — ۱۸۶۸ م

بعد اذ بعثنکم من مطلع العظمة والکبریاء بامر قرت منه عیون المقربین تالله هذا یوم فیه تنطق النار فی کل الاشیاء قد اتی محبوب العالمین وعند کل شیء من الاشیاء قام کلیم الامکان لاصغاء کلمة ربک العزیز الحکیم انا لو نخرج من القمیص الذی لبسناه لضعفکم لینفدینّ من فی السموات والارض بانفسهم وربک یشهد بذلک ولا یسمعه الا الذین انقطعوا عن کل الوجوه حبا لله العزیز المحبوب هل ظننت انک تقدر ان تطفئ النار التی اوقدها الله فی الآفاق لا ونفسه الحق لو کنت من العارفین بل بما فعلت زاد لهیبها واشتعالها سوف یحیط الارض ومن علیها کذلک قضی الامر ولا یقوم معه حکم من فی السموات والارضین سوف تبدل ارض السر وما دونها وتخرج من ید الملک ویظهر الزلزال ویرتفع العویل ویظهر الفساد فی الاقطار وتختلف الامور بما ورد...

بعد از آن هر جا که باشد شاه تو ... چون که دوری ... شنید ... اندکی از انقلابش آرمید
چند روزی ... [illegible] ... تا که ... [illegible]
[illegible] ... الغرض ... [illegible]
[illegible] ... تا که ... [illegible]
هر که ... [illegible]
[illegible] ... هر کسی ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... گویا ... [illegible]

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق ۱۸۶۸ م

من اصحاب السعیر هل فرعون استطاع ان یمنع الله عن سلطانه اذ بغی فی الارض وکان من الطاغین انا اظهرنا الکلیم من بینه وجعلناه نعمة لآل کنا قادرین واذکر اذ اوقد نمرود نار الشرک لیحترق بها الخلیل انا نجیناه بالحق ولقد اخذنا عزوه بقهر مبین قل ان الظالم قتل محبوب العالمین لیطفئ بذلک نور الله بین ما سواه ویمنع الناس عن سلسبیل الحیوان فی ایام ربه العزیز الکریم قد اظهرنا الامر فی البلاد ورفعنا ذکره بین الموحدین قل قد جاء الغلام لیحیی العالم ویتحد من علی الارض کلها سوف یغلب ما اراد الله وتری الارض جنة الابهی کذلک رقم من قلم الامر علی لوح قویم دع ذکر الرئیس ثم اذکر الادیب الذی استأنس بحب الله وانقطع عن الذین اشرکوا وکانوا من الخاسرین وطرف الاحباب بحیث سمع اهل الفردوس صوت نحیبها تعالی الله الملک المقتدر العلیم الحکیم یا ایها الورقاء اسمعی نداء الابهی فی هذه البقعة التی فیها اجتمع علینا

چون شنیدند این خبر اهل حرم ... مشتعل شد جانشان از نار غم ... گر چه این هست ای جهانبخش کریم ... خود بدست خویش کشتن ما را بکن
غرق کن ما را بدریای فنا ... بعد از آن ره ده که در لجّ بقا ... ورنه ما خوانده برو دانیم ... آنچه ای غرق در دریا شویم
جمله خاصان عزت شیک ریز ... کز نظرها غیبت از این عزیز ... ز انظرف احباب شیون زور زدن ... اشک شد ریزان بحر غرق دریای خزان
گر تو صورت غرق اشک کنیم ... خویشتن را غرق دریا کنیم ... جمله ارکان زمین در انقلاب ... جمله ذرات جهان در اضطراب
کو جان خواهد شدن اندر ... بس عجب این شد قدرت حق ناپذیر ... گر چه بربسته ز مقبول نیست ... سیفت
چون شنید این ناله ها او حیدر ... یک تبسم کرد اندر زیر لب ... گفت کای یاران بر شوید ز خون ... آنچه دیگر هست
زانکه ما این حبس ما را من ... من شما را میبرم با خویشتن ... جمله را در فلک خود جا میدهم ... در پناه خویش ره میدهم
خوانده مامور رفت به پیش ... گفت من مجاورم در امر خویش ... جمله یاران و اهل خویش را ... میبرم با خویشتن بیچون و چرا

سال بیست و ششم ۲۶

وقایع سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸-۹ م

الذکر واخذتهم نفحات الوصال بحیث انقطعوا عن علی الارض کلها واقبلوا الی الوجه
بوجه منیر ولو ظهر منهم ما لا اذن الله لهم ولکن عفا عنهم فضلاً من عنده انه هو
الغفور الرحیم اخذهم جذب الحبّ بحیث اخذ عن کفهم زمام الاختیار الی ان
عرجوا الی مقام المکاشفة والحضور بین یدی الله العزیز العلیم قل قد خرج الغلام
من هذه الدیار واودع تحت کل شجر وحجر ودیعة سوف یخرجها الله بالحق کذلک اتی
الحق وقضی الامر من لدن مقتدر حکیم لا یقوم مع امره جنود السموات والارضین
ولا یمنعه عما اراد کل الملوک والسلاطین قل البلاء دهن لهذا المصباح وبها
یزداد نوره ان کنتم من العارفین قل ان الاعراض من کل معرض منادٍ لهذا الامر وبه
انتشر امر الله وظهوره بین العالمین طوبی لکم بما هاجرتم من دیارکم وطفتم البلاد فی
حبّاً لله مولاکم العزیز القدیم الی ان دخلتم ارض السر یوم فیه اشتعلت نار الظلم

عنقریب آید وگر نه از دو سو — هم ز روم ایلی هم عراق از رب او — من نگویم خود خدا گوید چنین — بعد چندی چشم بگشا و ببین
دلبر ایل جام شه سرشار بود — در تلاطم همچو بحر زخار بود — آنچنان بر عرش قدرت تکیه — که عدو از نیروی او [illegible]
گه چنین قدرت کند ظاهر ز خویش — که درآرد جلوه‌شان زانه بیش — گه چنین مظلوم سازد خویش را — که بجای شهد نوشند نیش را
سلطنت را بر روی خود باز کرد — کس نمی‌دانم کرد و منع این محن ... — الغرض شه در گلیپولی چند روز — بود تا رخش او فلق سوز
در تبعید در ترقی روز و شب — بر لحون ابدع در تقارب — کاینچنان آیات در کل دیار — از رجال امنه عما اکبار
جدا از طرز این عجیب سحر — هر چه وی بیشتر آمد سحر — هر در گرد و برای او مظهر — جلوه‌اش گرد و در عالم منتشر
از بلایا سبز و خرم‌تر شود — از نمایش جمله عالم پر شود — چون در آنجا شد معین انجمن — با جمیع همراهان بود همراه
آل اصحاب جمله شادان شدند — از بلای و هجران آبادان شدند — بعد از آن آن اسکله تغییر یافت — با مظاهر اسمائه و صفات
جلوه‌گر از شرق وانور شد — از رخش دنیا پر از عرق نور شد — نبیل زرندی

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه ق ۱۸۶۸ م

ان الذی سمع ندائک لا یؤثر فیه نداء العالمین و الذی یؤثر فیه کلام غیری انه
ما سمع ندائی والله انه محروم عن ملکوتی و ما لک عظمتی و اقتداری و کان من الا
خسرین لا تحزن عما ورد علیک انک حملت فی حبی ما لا حمله اکثر العباد
ان ربک علیم خبیر و کان معک فی المجالس و المحافل و سمع ما جری من معدن
ذاتک فی ذکر ربک الرحمن ان هذا لفضل مبین سوف یبعث الله من الملوک
من یعین اولیائه انه علی کل شیء محیط و یلقی فی القلوب حب اولیائه هذا حتم
من لدن عزیز جمیل نسئل الله ان یشرح من ندائک صدور عباده و یبلغک علم
الهدایة فی بلاده و ینصرک المستضعفین لا التفت الی الذی اعرض عن نعمة ربه
ینبغی لک بدوام العفو و الکرم اصبر علی التعب فینصرک الغلام بما عرفت
و رأیت ثم اتل علیهم ما القینا الیک ان ربک یؤیدک فی کل الاحوال انه
معک و رقیب و یصلی علیک الملأ الاعلی و یکبر علیک آل الله و اهله من البقعة
الطائفات حول الشجرة و یذکرنک بذکر بدیع یا قلم الوحی ذکر من حضر کتابه
لقاء الرحمة فی البقعة الحمراء و دار البلاد الی ان دخل المدینة و استجار فی جوار
رحمة ربه العزیز المنیع و رأت فیها فی العشی بر تضیا فضل ربه و فی الاشراق
ضج بامر الله بذلک حزن الغلام و کان الله علی ما اقول شهیدا طوبی لک
بما اخذتک نفحات البیان من رائحة الرحمن و اخذتک رائحة المحبوب بحیث انقطعت
عن دونه فی ذلک و کنت من المسرعین الی شطر القدس مطلع آیات ربک العزیز
الغریب یا روحا لمن شرب حب المعانی من مجاری ربه و غفل عن ذلک الا هذا المختوم

سال بیست و ششم ۸۱

وقایع سال ۱۲۸۵ ه‍ ق ۱۸۶۸ م

في ايام الله العزيز الحميد اشكروا الله بما ايدكم على عرفانه و ادخلكم في جواره في يوم فيه احاط المشركون باهل الله و اوليائه و اخرجوهم من البيوت بظلم مبين و ارادوا ان يفرقوا بيننا في شاطئ البحران ربك عليم بما في صدور المشركين قل لو تقطعون اركاننا لن يخرج حب الله من قلوبنا انا خلقنا للفداء و بذلك نفتخر على العالمين .

واقعات ایام اقامت در گلیبولی

گلیبولی بلدی معمور و دارای نشیمن واقع در کنار بحر مارمارا است و جمال ابهی در خانه که معین شده بود نزول و در حجرات فوقانیه با عائله خود و خانواده و اصحاب اقامت نمودند و رجال اصحاب جمیعاً در حجرات تحتانیه و نیز در سمت بیرونی آن خانه و گروهی در خانی اقامت جستند که امرای سابق الذکر از اسلامبول ایشان را در یومی قبل از آن وارد کرده منزل دادند و میرزا آقاجان و سید محمد و آقاجان را در خانی دیگر منفرداً مستقر کردند و حاجی ذبیح کاشانی و آقا میرزا علی اکبر نراقی با رفیق راهشان در خانه مذکور و نوبتی در حمام ... رسیدند و ایامی چند اقامت ابهی بطول انجامید تا عمر افندی بین باشی با فرمان دولتی از اسلامبول وارد و برای بردن مرکب ابهی مهیا شد و نیز باشی امر سلطانی را معروض داشت که جمال ابهی و آقا میرزا موسی

خیال دارند می‌خواهند تقصیری ظاهراً وارد آورند با اینکه خارج از حد دولت در سر پریشان است ولکن ... قدر بالای حد خود داشته باشند امور ظاهره ایشان مغشوش خواهد شد اما از کمی حقیقت شده اگرچه ولایتش اکثری مغشوش است دیگر ذکر نمی نماید که این از اثر قدرت الهیه است که مستحق مظهر نفس آن شده . نقل از مکتوب بخط محمد جواد قزوینی که ... محمد جواد ...

سال بیست و ششم ۱۲۰۵

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ق ۱۸۶۸ م

چنین اذیت وزیان وظلم و عدوان روا نمیداشت و یوزباشی تعهد نمود که بیانات و مطالب را
چنانچه شنید و فهمید بسلطان و اعضاء و ارکان رساند و از آن هنگام طول نکشید که تلگراف رسید
باین مضمون رسید که جمیع اهل حرم و اصحاب در موکب ابهی باشند و مطابق میل و رضای ایشان
معمول و مجری گردد و مین باشی بحضور ابهی آمده ابلاغ کرد و باصحاب نیز چنین گفت مطمئن باشید
کل مستغفا و مرفه الحال میروید ولی چهار تن که نامشان در دفتر دولتی ثبت است مبلغ کرایه کشتی و سایر
مخارج راهشان تماماً با من است و دیگران آزاد و مختارند و اگر مرافقت را اختیار نمایند فقط
مصاریف نانشان را میدهیم ولی قیمت کرایه کشتی و سایر مخارج و ما یحتاج در عهده خودشان
میباشد و جمال ابهی این عبارت فرمودند که خدا میرساند پس توجه بمسافرت شد و سید محمد
و آقا جان کج کلاه را نیز همراه کردند و اصحاب نهایت سرور و نشاط در رفته و اپور برای خود و همراهان
گرفتند و عمر افندی با ضابطی دیگر که همراهش بود غایت شگفت داشتند که جمیع اصحاب و منسوبان
و صغار چگونه با رضاء و سرور بسوی حبس میشتابند تا در عصر روز غره جمادی الاولی اشیاء را بکشتی
برده و صبح یوم دوم ماه مذکور همگی با عمر افندی و ضبطیه بکشتیهای کوچک داخل و بسوی وا پور
روانه شدند و در سفینه ابهی آقا رضا شیرازی و تنی دیگر از احباب ملازم بودند و در حین نزول بکشتی
حاجی کاشانی و دو رفیقش در ساحل حاضر بوده و در غایت حزن و تأثر مورد تلطفات و عنایات
ابهی شدند و جمال ابهی با ایشان وداع نموده بکشتی در آمدند و حاجی با لوح مذکور که حاوی خطابات
و عنایات بخود وی بود با اتفاق همراهان بعزم ایران مراجعت کردند و جمال ابهی در کشتی با آقا رضا و
آن دیگر اذن جلوس دادند و دریا متلاطم بود و لسان ابهی با نغمه تسلی داده بخطاب یا مستهم الاحزان
مخاطب نمود و دمی بعد بنوع مزاح اینعبارت گفتند حال مزه دارد که واپور هم غرق شود و بجا داخل

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه‍ ق — ۱۸۶۸ م

و خادم نوشت و جواب مسائل ثلثه فارسی دادند و سؤال اولش این بود که دیون خود را ادا کرده از مطالبه مدعی طلبکار مشغول خود آزاد شود دوم توفیق تبلیغ امرالله یابد سوم آنکه بشهادت فائز گردد و قسطنطین لوح ماستلیم گرفته مرخص شد و چون نزد نبیل و فارس رسید باینعبارت فریاد برکشید که والله رایت اب المسیح و فارس از شدت عشق و آرزو بدیدار نشان رسید و کشتی یک روز در ساحل اسکندریه اقامت کرد و تنی چند از ایرانیان ساکن آن بلد نیز که یکی از آنان میرزاده بود بکشتی آمده با کمال محبت و خضوع فائز بحضور گشتند و مشغول زیارت شدند و در آنجا مسافرین اراضی مقدسه را از واپور مذکور بواپور دیگر که نیز اطریشی بود انتقال دادند و واپور حرکت کرده صبح یوم بعد بپورت سعید رسیده لنگر انداخت و شبانه از آنجا حرکت کرده روز بعد بیافا رسیده و نیمه شب از آنجا حرکت کرده روزی بعد در مقابل حیفا رسیده بالسنداد چون

تا ده شهر عکا شد پدید گوئیا شهر محبس آمد پدید چون رسیدند آنجا زیارتگاه جد رسن منزل بیابان زده شد و حزن

تا که آنها بمحبس تنها روند جنبش آمد در قفس شوند حضرت سبحان با مشکین قلم با فقر و غنا رفتند با تمام

هر یکی آمد رحمت بجدل هرچه گویم وصفشان شد مختل خو چگونه دارم شرح بشنید و چون گاه آن بود که حسرت بردن

وان اسیران اگر دو روز قبا ناله بر چشمشان آمد از آه سر نهاده بر پیش نیازی در قدم کای قدیر بی نیاز جز الم

بجهالت زندگانی حزن کنم چون غفلت از دل برون کنم منقلب شد قلبها از فراق عرش چون بگریست از اشتیاق

القصه شاه مرشان بر بستر کرده رفت دیگر یارانش بسان از کرد عنده غبار فنا زانچه چوچگونه شد محروم از دیدار

با نهایت کلفت با حسرت شد خود را از فلک در دریا فکند چون معشوق شد چو شمع از هوا آتش افکند دل ماسوا

آنچنان اوفتاد در دلها شرر که فراموش شد بلا ای پسر چو چگونه شد در قعر دریا از کرن خیل خواهان گشته چشم

عمری از نو داد او را کردگار ماند از وی حکایت یادگار القصه آنچه نبود با صد گزند شاه بشکر داد و عکا شدند

سال بیست و ششم ۲۶

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق ۱۸۶۸ م

برآمد آنگاه دیرا با همراهان که همگی چشمانی اشکبار و آهی آتشبار داشتند وجمال ابهی تسلی داده دلجوئی کردند برای قبرس بردند و با بقیه جمال ابهی و همراهان بساحل حیفا قرار گرفتند و ساعتی چند توقف کردند تا آنکه کشتی شراعی حاضر شد و اشیاء را نقل دادند آنگاه همگی وارد کشتی شده روی بعکا رفتند و با اینکه دریا آرام بود از شدت حرکت سفینه حالت همراهان منقلب گردید ولی در کمال سرور بساحل رسیده وارد منفی و محبس شدند و این در یوم دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی سال ۱۲۸۵ هـ ق مطابق ۳۱ اگست ۱۸۶۸ م بود که اراضی مقدسه و شهر تاریخی عکا مقر عظمت و افاضات جمال اقدس ابهی واقع شد تا رایت استقلال شریعت بدیعه عظمی در آنجا باوج ارتفاع رسید.

وصف عکا و اقامت ابهی در قشله عسکریه

عکا شهری قدیم و قلعه حصین و قدیم واقع در ساحل بحر الروم که دو حصار قطور متداخل رفیع بر افراشته از سنگ گرداگرد آنرا احاطه داشت و دروازه وحیده غلیظ و ثقیل آهنینش را [illegible] ولی میان بار کرده هنگام عشا می بستند و از دخول و خروج نفوس ممانعت میکردند و سکنه از اعراب مسلم و مسیحی و یهود و غالباً عاری از آداب و خصال معرفت و مدنیت حاضره و کوچه و معابر تاریک و معوج و باریک و در شبها تاریک و ابنیه عموماً پست و کهنه و چرکین و مخروب و خالی از آب مشروب بود چنانکه در مسافت بعیده از بلد از چاه و بین الست آب میگرفتند و یا از طریق بهجی که راهی غیر مسطح و نامعمور بود و بمسافت یک میل رفته از آب مشروب کابری حمل برده و بیش [illegible] و یا بواسطه سقو میآوردند و تقریباً در طول [illegible] آب شهر برسانند و هوائی غیر صحی و زمین نمناک و حشرات پر آزار بسیار داشت چنانکه کثرت [illegible]

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ ه ق — ۱۸۶۸ م

محلی بود که آقا میرزا ... شیرازی با عائله اش سکنی گزیدند و نیز در جانب جنوب شرقی محلهای خوبی
وسیع بود که یکی را آقا میرزا موسی کلیم و دیگری را سایر احبا اختیار و منزل نمودند و اغلب محلها
خالی ماند و در جانب غربی حمام وسیع خوبی داشت که برای شستشو بکار میرفت و آقا
سید محمد اصفهانی و آقا جان کج کلاه تبریزی را مأمورین و گماشتگان حکومت از
جمیع احباب خارج کرده در جائی دیگر بیرون از قشله محل دادند و در شب اول اقامت در قشله
از جهت گرسنگی و تشنگی تعب و مشقت شدیده شد چه آب حوض کهنه و بد را نجس بود
و مستحفظین اجازه خارج شدن و آب آوردن ندادند و گرچه مقداری برنج مطبوخ از قشله
عبدالهادی پاشا متصرف عکا آوردند ولی چون شلوغ نموده اصحاب نسبوان جمیعا صدقه

ذکر عکا در سوره ... رئیس سیاح افندی که در کربلا بود نازل و بیان ورود بحیفا مقام را سفر نماید و در مقام چهارم بوادی نبیل در سفر آمده
وارد شدیم که با علمهای نور ما را استقبال نمودند و منادی روح ندا درداد که عنقریب من علی الارض در ظل این اعلام داخل شوند و
بنده چون در اسکندریه بسمع عکا را از محمد ابراهیم ناظر شنیدم که در برشام است در قلم خطور نمود که وادی نبیل که در لوح
سیاح است باید همین عکا باشد چون عدد عکا را با همزه حساب نمودم دیدم با عدد نبیل یکیست و در شخص
عربیه در وصف عکا ذکر این مطلب کردم و در سال سوم لوحی باین ترتیب از احبای عراق نازل که این آیه در آن مسطور
بیاد یک بلک الجلیل من وادی النبیل و در ارض سر در خانه مرا دیده فرموده مرغی را هنگام سحر دیدم آمد و در شاخه
درختی که در بیت بود نشست و سه مرتبه ذکر نمود و محزون آمد و بالا آمد و بعد ذکر برشام را فرمودند که ارض مقدس است و محل
انبیاء و اصفیا و مزار آنان ارض مقدسه و در انگلیسها هم معلوم نمود که خیال حرکت جهت فرموده بودند با صحاب بگویند که این
سفر مثل سفرهای سابق نیست ما را بجائی میبرند که در آنجا اعمال جمیع احبا مسطور میشود و جمیع لوازم آتیه وجود در وجود
میگردد هر کس مرد میدان نیست از همین جا بهر سمتی که مایل است برود و از امتحان محفوظ بماند و ان بعد از این بر

۹۱

سال بیست و ششم

وقایعات سال ۱۲۸۵ هـ ق — ۱۸۶۸ م

و پس از چند یوم بجای نانها شهریه قلیلی چنانچه برای بعضی چند پاره و برای برخی قروش قرار دادند و بر احباب تقسیم کردند و طولی نکشید که مسجونین گرفتار تب نوبه و مریض شدند چه فصل خریف و موقع بروز امراض بود و آنان با چنان مشروب و مأکول و نیز هوای مرطوب سنگین عکا اسیر ابتلا گشتند و رجال و نساء و صغار و کبار به تب و بیماریهای سخت دچار گشتند و فقط غصن اعظم بستری نشد و بنفسه به پرستاری بیماران پرداخت غذا و دوا ترتیب و تنظیم همی کرد و در جنبهایشان نشست و آقا میرزا موسی کلیم و آقا رضا قناد شیرازی معاونت و مساعدت نمودند و بعد اکثر سه تن از احباب یعنی آقا ابوالقاسم سلطان آبادی و استاد باقر و برادرش استاد اسمعیل خیاط کاشی امراضشان شدت یافته وفات نمودند و احباب و نشان در جایی ماند نه در نزد مسجونین مصروف تجهیز موجود بود و نه احدی از ملت و دولتیان اقدام کردند و غصن اعظم قالیچه بازار فرستاده بقیمت نازل اخراج کرد تا احباء را غسل و کفن نموده برای دفن مهیا سازند ولی مسلمانان از دفن در قبرستان مسلمین خود مانع شدند و لذا در محلی خارج از قبرستان دفن نمودند و واقعه را غصن اعظم خود چنین بیان فرمودند جناب آقا محمد باقر و آقا محمد اسمعیل مبتلا بمرض شدید شدند طبیب و دوائی در میان نبود آنها نور مجسم و در یک شب دست در آغوش یکدیگر صعود بجهان ابدی نمودند و یاران را بحسرت جاویدان انداختند آن شب تا صبح گریان بودند صبح خواستیم تا جسد مطهرشان را برداریم عوانان گفتند شما را خروج از قشله جایز نه اینید جنازه را تسلیم کنید تا غسل و کفن و دفن نمائیم ولی مصارفش را شما باید تکلیف نمائید از قضا چیزی موجود نبود سجاده زیر پای جمال مبارک بود جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء آن سجاده را از زیر پای مبارک برداشتند و فرمودند این را بفروشید و بعوانان بدهید بصد و هشتاد غروش آن سجاده فروش رفت و تسلیم ستمکاران شد ولی

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۵ هـ ق — ۱۸۶۸ م

ایمان و استقامت و سروری که در محضر ابهی داشتند ایام و لیالی را با اذکار و آیات و الواح و مناجات میگذراندند و مراوده بین عراق و ایران و غیرها با محضر ابهی منقطع بود بلکه خالی از مقرّ معین خبر نداشتند و سخت پریشان شدند و اعداء اخبار کذبه مجعوله هر سو گستردند چنانکه از ایران اصفهان انتشار دادند که شمس جمال ابهی غروب یافت و بهائیان را بوحشت و اضطراب انداختند تا بالاخره با یکدیگر مشورت کرده بواسطه تلگرافخانه انگلیس در جلفا مخابره نموده خبر بدست آوردند و قلبشان بیاسود و در عین حال مصائب و بلایای وارده از هر طرف روی بشدت میگذاشت

فتنه در آباده

در قصبه آباده بتحریک و تهییج سیدی روضه خوان فتنه و هیجان بمعارضت با احبا که چند سالی بود در آنجا طلوع و قیام نموده برخاست و حاجی قاضی از علمای متنفذ قصبه استاد علی اکبر را از احباب فرمان داد چندان چوب و تازیانه زدند که بدنش مجروح و غرق خون گردید و بانگ از مؤمنین برآمد و متعاقباً سعایت و شکایت از استاد علی اکبر مذکور بشیراز نموده والی فارس معتمد الدوله فرهاد میرزا نوشت و والی استاد را بشیراز کشید ولی چون دیده از مظالم مجتهد اطلاع یافت او را از آباده بشیراز احضار نموده توبیخ کرد و استاد را بالطف و مهربانی باز پس فرستاد.

فتنه در نور

علماء متنفذین نور سعایت از بستگان جمال ابهی و احبای ما کرده نمودند که در صدد دولت بر پا شدند و بحاجی میرزا رضا قلی حکیم برادر جمال ابهی نسبت دادند که مبلغی از بیت المال بجهت ایشان رسیده و بدعوت مردم بامر جدید مشغول است و شاه متعرض شده حکیم را دستگیر کرده

سال سی و پنجم ۳۵

واقعات سال ۱۲۹۵ ه ق ۱۸۷۸-۹ م

عجیب‌تر بود و هنگامیکه بمسجد داخل شد خود را از دست مردم رها کرده بر منبر برآمد و بزبانی فصیح در
خصوص این امر ادا کرد و در خاتمه مقال لوحی از جمال ابهی از بغل بیرون آورده با آهنگ
جذاب ... لوح را تلاوت کرد و مردم هجوم کرده وی را از منبر پائین کشیدند و ضرب بسیار
وارد آوردند و فی الحال جمعی ملا غلامرضا را که مردی مشهور بامانت و تقوی و ایمان بجمال
ابهی بود گرفتار کرده سر برهنه و شال بگردن انداخته بمسجد آوردند و هر دو مظلوم را کتک
زنان و لعن گویان ببازار بردند و هر که رسید با هر چه توانست ضربتی برایشان وارد آورد
چندانکه یقین بهلاکشان نمودند و احباء و شان را بخانه که معروف بخرابه خانه بود انداختند
و بخانه ملا غلامرضا ریخته تمامت اثاثیه و اشیاء خانه را بغارت بردند و شورش
در آنروز تا وقت مغرب برپا بود آنگاه مردم متفرق شدند و در آن هنگام دو مظلوم مذکور
در خرابه خانه بهوش آمدند و هر یک دست بگردن آن دیگر انداخته ردی هم را ... و
تهنیت و تبریک گفتند تشویق و تشجیع بر ثبوت و استقامت نمودند و تنی چند از احباب
خود را بدان مکان رسانده ایشان را ربوده بخانه خود بردند و بمداوا پرداختند و بعد از چندی هر دو
... را ... و تظلم در مجلس ... الدوله حکمران شکایت کردند و او
... حکم ... تنی از رؤسای اشرار را دستگیر کرده ... و ... لاجرم
... ... از ... و ... نمود ... بمجلس ... کردند
... و ابنای ... نسبت بدو مظلوم مذکور نمودند چندانکه هر دو ناچار ... از وطن
... کرده ... و ... و ... و در ... جمعی
شحنه محل درویش علی اکبر از احباب را گرفته نزد میر ... خان امیر حکمران ... برده و ...

سال بیست و هفتم

واقعات سال ۱۲۸۶ هـ.ق ۱۸۶۹ م

در بستر و تخت معالجه بسر بردند تا صحت یافتند.

اوضاع و شدائد ایام حبس در قشله

سید محمد اصفهانی و آقاجان بیگ تبریزی سابق الذکر که همراه موکب ابهی وارد عکا و قشله شدند
پس از چند روز درخواست تغییر محل از حکومت نمودند لاجرم ایشان را در حجره فوقانی مجلس حکومتی
که مواجه دروازه شهر بود مسکن دادند تا واردین از احباب را شناخته بحکومت اطلاع دهند و سد
ابواب مراوده و معاشرت جمال ابهی گردد و اعتقاد و اوهام اهالی نسبت باحباب [illegible]
با هر بهانه نیز مساعدت و موافقت نموده حکومت را باجرای اغراض ذاتیه و تبریزی با [illegible]
وا داشته [illegible] و اهتمام باجرای منظور مذکور [illegible] اهالی عکا و ورود [illegible]
نسبت [illegible] که [illegible] و جمال ابهی حسب [illegible]
کردند [illegible] شدند تا [illegible] را تماشا کنند ولی چنانکه [illegible]
تاج مبارک [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله را خواندند [illegible]
از این [illegible] و با [illegible] حکومت بنهایت شدت [illegible]
[illegible] و معاشرت گشتند و در میان ایام
[illegible] که همراهان [illegible] احوال [illegible] آمد [illegible]
[illegible] گردیده [illegible] و ادعای [illegible] برای [illegible]
دیگر نیز در خارج [illegible] اخلاق [illegible]
یافتند که [illegible] جمال ابهی [illegible]
اینکه سلطان عبدالعزیز و ارکان دولت عثمانی [illegible] معاشرت [illegible]

هو [illegible]

واقعات [illegible]

نزد حاجی میرزا حیدرعلی آمده است و [illegible] عرفان و ایمان را حاصل کرده بجهت [illegible]

وارد انجمن [illegible] گردید [illegible] پادشاهزادات شام بوده [illegible]

حاصل کرده [illegible] جمعی از علما و معاریف مسلمین و نیز جماعتی از [illegible] پروتستانت [illegible]

از محترمین مسیحیان [illegible] بودند [illegible] مجادله و مناظره دینی گرم شده و مسیحیان [illegible]

اثبات دیانت عیسویه کرده بر اسلام حمله نمودند و حاضرین از علما و معاریف مذکور [illegible]

متحیر شدند و [illegible] بسیار سخت مؤثر گشت و بیانات [illegible] که گاهی شنیده [illegible]

بجا آورده [illegible] حضور [illegible] و ایشان قبول [illegible] و وارد مجلس [illegible] شده

[illegible] پادشاهزاده [illegible] خودشان کرده [illegible] معروض داشته [illegible]

و [illegible] بوده که [illegible] مسائل [illegible]

[illegible]

[illegible] تاکنون [illegible] این مسائل [illegible]

[illegible]

و ساکت ماندند [illegible]

کرده گفت [illegible]

شام از هر جهت [illegible]

که شام [illegible]

[illegible]

که [illegible]

سال بیست و هفتم

واقعات سال ۱۲۸۶ هـ ق — ۱۸۶۹ م

تهییج نمود و لذا بعد از ظهر خارج شده در حوالی و اطراف باش تاد دستور داده شود و این پیام در روز سوم قبل از ظهر بدو رسید و نظر باینکه غصن اعظم صلاح دانستند که در قدس برود و جمال ابهی مصاریف و غیرها برایش فرستادند و آن حرکت بدانسو دادند و او با بعضی از احباب که پیام آورده حاضر بودند وداع نموده عزیمت نمود و چون بدروازه رسید شیخ محمد که مترجم بود ویرا دید و بضبطیه خبر داد او را گرفته بسرایه بردند و پس از توقیف و بازخواست اخراج کردند لاجرم با دلی پر از حرقت و حسرت روانه شده در قدس قرار گرفت و بعد از او میرزا هادی شیرازی و محمد جعفر تبریزی ملقب بمنصور با تذکره تجارتی از دولت ایران بقصد اقامت و تجارت بعکا گشتند و در عکا وارد شدند و ضبطیه نزد دروازه بنوع مذکور خواستند آنان را نیز ممانعت نمایند ولیکن ایشان بوکیل قونسول دولت ایران مصطفی صندوق مراجعه کردند نایب قونسول تذکره ایشان را دیده حمایت کرد و لذا مقیم شده مسکن و دار التجاره اختیار نموده و مرکز و ملجأ شدند و میرزا هادی مذکور بنام عبد الاحد نزد احباب مشهور گشت و خلیل مذکور پس از آنکه مدت چهار ماه در قدس و بیت اللحم و خلیل الرحمن بماند پیمانه صبرش لبریز گشته بسوی آن حضرت اعظم شتافت و در خارج عکا روی بقشله ابهی طواف کرده و هنگامی که به نماز مشغول گشت با دلی بریان و چشمی گریان نزد ناگهان باب شباک قلعه باز شد و جمال ابهی عیان و نمایان گردید خلیل تقریبا تیمسار

محمد جعفر منصور ترک و عبد الاحد شیرازی مستمری چند در عکا بشراکت تجارت کردند و موفق ببعضی خدمات شدند ولی اندک اندک بواسطه معاشرت با بدان و رفتار اعمال سوء محروم از رضای ابهی گشتند منصور بعد [illegible] درگذشت و بساط تجارت و عزت عبد الاحد برچیده شد و او در سال ۱۲۹۹ درگذشت

سال بیست و هفتم

وقایات سال ۱۲۸۶ هق ۱۸۶۹ م

و دستوری که میرسید مجری میداشت و گاهی خود بعنوان مس فروشی بعکا در آمده احوال
واردین را خبر میداد و مراسلات را گرفته بهر جا که لازم بود میفرستاد و نیز استاد اسمعیل
معمار کاشی که مقیم طهران و معمار شاهی شد و در بذل و بخشش و خوش گذرانی و مهماندوستی
بود از طریق موصل رسید و در خارج حیفا متوجه شباک قشله با آداب کامله بایستاد و جمال ابهی
از شباک باو متوجه شده تلطف و عنایت فرموده و او بعلت ضعف چشم ندیده و مدتی در
نهایت عشق و بیقراری بانتظار ایستاد و عائله ابهی از ملاحظه حال او محزون و متأثر شده
همی گریستند و بالاخره با آرزوی لقا مقیم آنحدود گردیده بغاری در کوه کرمل حیفا در شبها
اقامت جست و بخورده فروشی در عکا و حیفا و ناصره امور معاش خود را تهیه و اداره کرد و نیز
آقا اسدالله برادر خلیل مذکور و پدر جان قزوینی مقیم حیفا شدند و نیز آقا میرزا محمد علی (آقا حسین
خلیل قاینی) با شور و گدازی عاشقانه بعزم زیارت رسید و بنحو مذکور مواجه شباک قشله
بزیارت نائل گشت و بورود عکا نیز موفق گردید و مدتی در خارج بلد گاهی دور و گاهی نزدیک
شده ایام را بقناعت و آرزوی زیارت گذرانید و چند تن بنام مسیحی از اهل سوریه را بظهور
ملکوت آسمانی بشارت داده وادی بستر و حجابات بین مسلمین و مسیحیین از اعراب بقوه
روح القدس قیام کرده و لسان بعیان و برهان گشوده و با کتاب تورات و انجیل استدلال
داشتند و بحقیقت این امر نمود و نیز همت بر جهاد با نفس اماره و تهذیب اخلاق و اعمال
موروثه و ناخوده از همکیشان و هموطنان نهاد و بالاخره از شدت طغیان غیرت برای آنکه
نتوانست اعمال خویش را مطابق با تعالیم مقدسه بدیعه نماید خود را انتحار کرده و میرزا محمد علی
مذکور بتشکیل انجودی که خصوص عظیم بود کار و تبرک جسته سرمایه کرده و متعهد دوره گردی

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۶ ه ق — ۱۸۶۹ م

تعرضات موانع مذکوره هر چند روزی از اعمال سید محمد و کج کلاه زمام صبر را از دست داده بحضرت ابهی شکایت میکردند و جواب میشنیدند که متعرض نشوید و بخدا واگذارید و چون از حد بگذرند اخذ میشوند و در عین حال نفوس مشهوره ای از احبا، زائرین بعکا تشرف حضور یافتند و امور خطیره صورت گرفته و از جمله نفوس که در آن ایام وارد شده بزیارت نائل گشتند حاجی شاه محمد امین البیان (منشادی و حاجی ابوالحسن (امین) اردکانی و آقا شیخ علی یزدی و میرزا آقا بزرگ (بدیع) خراسانی و حاجی عباس ناصر بغدادی و محمد ابراهیم خیاط و استاد محمد علی صباغ از اهل فراشاه از قرای تابعه یزد و غیرهم بودند و دو امین مذکور که تفصیل احوالشان در بخش لاحق میآوریم با تعبیه تجارتی بعنوان حج و تجارت چون از ایران عزم ورود بارض مقصود و تحمل شغل نمودند طریق آذربایجان و خاک عثمانی را پیموده وارد حیفا شدند و بعلت موانع مذکوره دخول در قلعه میسر نگشت و حاجی ابوالحسن مال التجاره را فروخته وجوه بطرفی که نگاشتیم بواسطه بعضی احبا تقدیم حضور ابهی کرد و دستور فرمودند که چون برای شستشو بحمام بلد میروند او نیز بعنوان استحمام بحمام در آمده محبوب را از دور زیارت کند ولی تقرب نجوید و حاجی از استماع پیام و دستور مذکور با کمال سرور بحمام رفت نخست در کنجی جمال ابهی را زیارت کرده حسب دستور اظهار شناسائی و ایمان ننموده در صحن حمام همینکه بنزدش جنبشی ولی الامام افتاد که لنگ بکمر بسته خضاب گذاشته نمودند و محل را خالی از اغیار نگریست زمام اختیار از دستش رفت و خواست بر قدمشان افتاده بوسه زند ناگهان پایش بلغزید و سرش بشکست و در آن حال جمال ابهی بجهت تفریح از لطف و عطوفت و مزاح و تذکر بوی فرمودند قرار داشتیم چنین نبود و حاجی به همین مقدار از زیارت اکتفا کرده حسب الامر مراجعت بایران نمود و بالجمله بواسطه مسافرین زائرین مذکور و غیرهم الواح و

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۶ ه‍ ق ۱۸۶۹ م

وقد امرنا عبد الحاضر لدى العرش بان ارسل اليك صورة كتابه لتعرف كيف قلبه
مقدوره ربك واخذه بايدي الفضل وجعله منقطعا عن العالمين فكرتم انظر في
تلك الايام التي احاطتنا البلايا اذا اشتغل بنا وحتى وذكرني على شأن
ما منعته القضايا كانه خلق من كوثر رحمة ربك العفو الرحيم ينبغي لكل نفس
بان يكون ثابتا في حب مولاه بحيث لا يمنعها ما ظهر في الابداع كما ما منعته
هذه الفتنة الدهماء واستضاء في ظلمتها كذلك كان ربك مقتدرا على ما
يشاء وانه لهو الحاكم على ما يريد لو نذكر كل ما ورد علينا ليحزن ولكن فاعلم بانا
نكون في فرح مبين وفي كل ما ظهر لحكمة فسوف يظهرها الله بالحق ويحيى
العالم بهذا الماء الذي عذب منها الكوثر والسلسبيل قد ارسلنا اليك
الورقتين اللتين ذكر فيهما اسم احمد فاعط كل واحد منهما الى من يجد في وجهه نضرة النعيم
وربك بكل شيء عليم

اینعبد تقریر میدارد که اگرچه تفصیل حرکت از ارض ... با ایشان وارد ... در آن ایام از ذکر و بیان و خامه و بنان این عبد خارج است
و مخصوصاً آنچه ... لکن حسب الامر مختصر عرض میشود که شبی از شبها پنج ساعت گذشته امر فرمودند که جناب ...
با دو نفر همراه ایشان که قاصد حرم مقصود بودند در همان وقت از شب بروند مال بگیرند و از آن ارض خارج شوند این بنده متحیر که شب
حسب الامر مأمور شده و حضرات صبح قبل از صباح خارج شدند بعد از چند ساعت از حین خروج ایشان آمدند و استفسار احوال ایشان نمودند که
چه شدند و کجا رفتند جواب مختصری گفته شد و رفتند یوم بعد ... ساعت ... جمیع احبا از تاجر و غیره که در سوق مشغول بودند جمیع
را گرفته بردند و حبس نمودند و اطراف بیت مبارک را ... عساکر گرفتند و از باب ... آمد و رفت ... معروض دارد
حسب الحکم باید ... تشریف ببرند دیگر چه عرض کنم که چه واقع شد ... جمیع آنچه در بیت بود ... بتاراج رفت ...

سال بیست و ششم

واقعات سال ١٢٨٦ ه‍ ق   ١٨٦٩ م

بسم الله الاقدس المتعال   ان یا ایها الناظر الی الوجه فاعلم بانا وردنا مع عدة من
الانفس فی حصن العکاء و انها اخرب البلاد و کدرها و عند خروجنا من مدینة السر فدی لحد حضرة
عوضا للفداء و فی حین الدخول فی هذه الارض فدی احد نفسه فی البحر شوقا للفراق
و طهر من دمها قمیص الاکبر فی المقامین فسبحان من یقلب العباد کیف یشاء و یقدس
من اراد بفضله و انه لهو العزیز المقتدر الوهاب   ایضا   بسم الله المهیمن علی الاشیاء
ثم کان عند بکم الرحمن فی ارض آذربایجان نفسان اسمهما الحسین بن الفضل
والطرف الحسین بن العدل مع ان له عند مجیری و مشربی شان من الشئون وانا مکون
فی الحبس مع سبعین انفس من الذین هاجروا مع الله و منهم انفس معدودات من
الذین نبذوا ما عندهم من زخارف الدنیا و ما رضوا بالفراق و طاروا فی هواء الاشتیاق
الی المقام بان منعهم الدنیا عن لقاء الله و هو العزیز المختار   نسئل الله بان یحفظهم علی ما یحب
و یرضی و یحفظ الکل عن الغل والهوی لیطوفوا حوله و یحرکون بامره ان الک لا تقتل
ذکر ربک ان اذکره بحمد و ثنائه انه یحفظک عن جنود الشیطان ایاک ان تشغل نفسک
فوق نفس الدنیا و یعنی الملک لربک العزیز المنان .

بعد ورود به ... حرکت بعکا شدیم قرب مدینه عکا کشتی ایستاد و بلم ها تشریف آوردند و چهار نفر از جنود منیع
نمودند جناب سیاح و جناب مشکین قلم و آقا محمد باقر و آقا عبدالغفار حمزه افندی ... که بامر ایشان چهار نفر را
ببرند بسبب ... حضرت ... آمد بعد از چند دقیقه صدا آمد ... عبدالغفار خود را از عرشه کشتی به دریا انداخت ...
روحا من جنته ... و بعد ... وارد شدیم ... عسکریه منزل دادند و شب ...
حرم ... با اطفال داده شد و ... حرارت ...
معلوم نیست که چه گذشته ولکن از فضل الهی ... روح و ریحان ... بوده ... فوق ... باشد ...

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۲ هـ ق ۱۸۶۶ م

و متصرف بوده چنین از نیران و اثقال مضیق و صدمات جمیع تضییق نموده اند که عمل منیات
فهم و تعبیب شده اند الی قوله الاعلی با آنکه جمیع رعایا حصن تماشا شده و بعد از دو روز
ضباط عسکریه کل را احاطه نموده اناثاً و ذکوراً صغیراً و کبیراً جمیع را در قشله نظام نزول
دادند شب اول جمیع از اکل و شرب ممنوع شدند چه که باب قشله را ضباط عسکریه
اخذ نموده و کل را منع نمودند از خروج و کسی فکر این نفوس را ننمود حتی آب طلبیدند
احدی اجابت ننمود چند ایست که میگذرد و کل در قشله محبوس.... و از خزانه
دولت در هر شبانه روز سه رغیف نان بامر امنای دولت داده میشود و اکل آن
نه از اول دنیا احالی چنین ظلمی دیده شده و شنیده نگشت فوالله الذی نفسی البهاء
بین الارض والسماء لم یکن لهم شأن ولا ذکر عند الذین اتخذوا اهوائهم و اصنامهم
واموالهم حسباً لله المقتدر العزیز القدیر کفی لاذن عند الله اعظم است از
ملکت و سلطنت و عزت و دولت شما ولو یشاء لیجعلکم هباءً منبثاً و سوف
یاخذکم بقهر من عنده و یظهر الفساد بینکم و یختلف ممالککم اذاً تنوحون
و تتضرعون ولن تجدوا لانفسکم من معین و لا نصیر الی آخر البیانات

رسالة السلطان و شهادت آقا بزرگ (بدیع)

میرزا آقا بزرگ بن حاجی عبدالمجید نیشابوری از بقیة السیف قلعه طبرسی که شرح و شمه‌ای در بخش مذکور
گذشته نیز پس از هفده سالگی سرشار باده عشق و فداکاری برای زیارت و تقدیم خدمت وارد عکا
شد و بحضور اعظم و مراد و شبانه با خود لوح سلطان برد تا بحضور ناصرالدین شاه بازگشت و در فیض
بیانات که خطاب به مبعوث بودند از لوح سلطان که در ادرنه [illegible]

سال بیست و ششم

وقایع سال ۱۲۸۶ هـ ق ۱۸۶۹ م

لما وقع السلطان يرفع الكتاب بكمال الخضوع والادب ويقول قد ارسل من لدنه
المسجون وينبغي ان يكون على شان ان امر السلطان بالقتل لا يضطرب
نفسه ويسرع الى محل الفداء ويقول اي رب لك الحمد بما جعلتني ناصراً لامرك
وقدرت لي الشهادة في سبيلك فوعزتك لا ابدل هذا الكاس بكاس العالمين
لانك ما قدرت لها من بديل ولا يعادلها الكوثر والسلسبيل وان لم يكن وما
تعرض عليه يقول لك الحمد يا رب العالمين ان رضيت برضائك وما قدرته
لي في سبيلك ولو انك اردت ان تصبغ الارض بدمي في حبك ولكن ما اوردته
هو خير لي انك تعلم ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك وانت العليم الخبير

تا روزی که موکب شاهی بخارج شهر در لشکرگاه برای صید و تفرج از شمیران بیرون
شتافت و در حالیکه پیراهن سفید طویل عربی در بر و عمامه سفیدی دور سر پیچیده داشت
در محلی مرتفع که مواجه و مورد توجه شاهی بود روی تخته سنگی ایستاد و لوح را بر سر دست
مرتفع گرفت و قبل از ظهر روز چهارم شاه را در حالیکه از شکارگاه رجعت کرده با دوربین نظر
بروی که بغایت ادب ایستاده بود افتاد و آقا ابراهیم امین السلطان را برای تحقیق حال
مامور ساخت و او رفت و پس از دقایقی چند عودت کرده معروض داشت که جوانی
است از عکا آمده و از جانب بهاء نامه ابلاغی دارد و میگوید باید خود بدست شاه دهم و جز
نصیحت گفتم نپذیرفت و شاه را واقعه سال ۱۲۶۸ در نیاوران بنوعیکه در بخش سابق بیان نمودیم
بیاد گذشت و از قدرت و عظمت امری که از شنیدن آن هیکل چنین جوانی را بمعرض خطر برده
لرزه بر اندام افتاد و پس از اظهار حیرت و تعجب فرمان داد که جوان را حاضر کردند و او باو نزدیک

۱۱۵

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۶ هجری ۱۸۶۹ م

ناجوابی نوشتند و ایشان چندی نزد خود نگه داشته بالاخره چنین جواب دادند که در مقابل سخنان ایشان
جوابی جز دم شمشیر آبدار نیست و شاه از اقدام علما نا امید شده لوح را بواسطه مسیو [illegible] نزد میرزا حسینخان
مشیرالدوله سفیر کبیر ایران فرستاد و تا با دولت عثمانی ارائه داده موجبات مشقات و خطرات
بر جمال ابهی را بیشتر فراهم سازد ولی بواسطه لوح مذکور حجت بر شاه و مجتهدین ایران اتمام شد و شاه
بنوعی اجمال ملتفت گشت که مقاصد امر ابهی خارج از دخل در سیاست و مداخله در امور سلطنت میباشد
و از این رو اندکی آسایش خاطر یافت و جمال ابهی پس از واقعه شهادت مذکوره تا مدتی مدید در کثیری
از الواح صادره ذکر جمیل آنجوان رشید فدائی را نموده ویرا بدیع خواندند و در بعضی او را ستایند و قطعه‌ای از بیانات سطور
در آن لوح و نیز از الواحی دیگر که ذکر بدیع و واقعه مذکوره در آنست ثبت مینمائیم قوله جلت عظمته و
عمت کلمته ای سلطان تمام رحمت نشان این عباد را الطلب فرموده و قطره
احمر بر کشید گواه [illegible] صادق در آشتی باشد [illegible] بعضی از علمای [illegible]
[illegible] انوار مطلب زمان را نسبت بحضرات حرم [illegible] مقاصد [illegible] عرفان
منکر نموده‌اند ایکاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار میگرفت که

و حاجی ملا علی [illegible] شرح [illegible] شاه چنین نوشت از وقتی که [illegible] خروج [illegible] بدین سمت
[illegible] ایشان [illegible] دولت و سلطنت است که بسلطنت رواج [illegible]
در جواب مسئله که از علمای ایشان سئوال شده است و [illegible] نوشته و سئوال کرده‌اند [illegible]
از این جهت دولت [illegible] در جواب نوشته است [illegible] که شمشیر [illegible] کشیده شود معلوم
است این در مقابل اولیای دولت است والا در مقابل [illegible] کشیدن شمشیر [illegible]
کاغذ [illegible] زیاد است .

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۶ هـ ق ۱۸۶۹ م

معه لسان القدرة ما ذابت به الارواح فلما ارتفع ملكوت الامر و تجلينا عليه من
مشرق الوجه انا و من ارادوا الاشراق فلما اخذه الابتهاج على شأن طار بفؤاده
الى الاعلى انقطاع لنصرة ربك مالك الابداع بدرت عيون النصر و بين هياكل الامر تعالى
هذا المقام الذي ما احاطت ذكره الالواح و يعجز عنه الاقلام انجذبت ذرات الارض من
الآيات به اشرق روح الحيوان في قلب الامكان ان احرقوه بالواح الابتها انه لنا المنتظر
الاعلى و الرفيق الابهى به اقبل الانشاء الى الله العزيز المستعان اخذته
من تعادى و ما اراد الابعاد به اخذت الزلازل كل القبائل و اضطربت
اركان الظلم و اشرق وجه النصر من افق الاقتدار هل اهل البهاء الا اسماء الاولى
ما كنا نماثل المقام انقطعت عنه الاذكار به اظهرنا الصيحة مرة اخرى على

در بدایت سال دوم سجن جناب بدیع بقتل آمد و او را مانند کره نار مبعوث فرمودند چنانکه یحیی خان نمود
شاه از وقار و صبر و غلظت و تحمل زجر و عقاب شهید از بیان کرد شاه گفت سبحان حالت که در این حال بسیار
محاط بمیر غضب بود که گوشش را بریده اند و نزد شاه آوردند چون شاه مشاهده نمود امر کرد که گریه اش از او واقع است
دست از زجرش بر داشته بدست یحیی خان سپارند تا معالجه کند و بهبودی حاصل شود ولی چون بیایند پیش
رفته وفات کرده بود و تا چند یوم اردو و اهالی را حیران و اضطراب احاطه نمود که نفسی بعد از غروب آفتاب
در کوچه یافت نشد و جمیع مضطرب و متحیر و چون خبر شهادتش بحضور مبارک رسید با مداد قلم اعلی
در هر لوحی که نازل ذکر قربانی او را میفرمودند و منتشر میشود و ذکر قربانی بدیع بر اذکار و الواح است و در لوح یکی از
از احبای الهی نازل که زود است قحط و غلا و انواع بلا ایران را احاطه نماید و چنان قحطی شد که ایران در آن
و هزاران مادرها از شدت جوع فرزندان خود را خوردند و ارباب ثروت و خراتین از شدت گرسنگی بهلاکت
رسیدند و اما احباب محفوظ ماندند . مضمون کلام جمیل مبارکی

سال بیست و هفتم

واقعات سال ۱۲۸۶ هـ ق ۱۸۶۹ م

میمنه ناپلئون سوم پادشاه فرانسه است و چنانچه در بخش سابق اشاره کردیم لوحی مفصل خطاب
بوی در ادرنه صدور یافت که آنرا بواسطه قونسول مقیمش ارسال داشتند و قونسول مذکور در اوایل
ورود جمال ابهی بسجن عکا نزد غصن اعظم اطلاع داشت که نامه را بناپلئون رساندم و جوابی نداد لذا
لوح ثانی صادر شد که حاوی تهدید و انذار و اخبار از زوال تخت امپراطوری و تبدیل عزتش بذلت
بود و قیصر کتافاگو از محترمین مسیحیان بیروتی ساکن عکا که نزد غصن اعظم اظهار ارادت و اخلاص
میکرد لوح مذکور را از عربی بلغت فرانسه ترجمه نموده برای ناپلئون فرستادند و او غرور و استکبار
ورزیده جنبه و اعتنائی بر وزن نداد و هنوز چند سالی نگذشت که در جنگ مشهوره با جنبی او و پادشاه
پروس بسال ۱۲۹۰ شکست خورده بعدا بجایش برگشت و قیصر مذکور از مشاهده تحقق اخبار انذارات
مذکوره بزمانی اندک یقین بحقیت این امر حاصل نمود ولی سید محمد اصفهانی پیوسته راه نیما
میرفت و چنین میگفت که ایشان اخبار و اطلاع از طریق علم جفر حاصل میکنند و علم مذکور علم اکسیر
این امر را بر پا داشته مردم را تسخیر نمودند و تو از ایشان بخواه که بتو تعلیم دهند اگر حق اند بخل ننمایند
زیرا بخل در حق شایسته نیست و قیصر سخنانش فریب خورده اندک لغزشی یافت و در واقعه شهداء

چنین آورده اند که چون لوح ناپلئون رسید بخشانه نمود و عبارتی با این مضمون گفت من منتظر آمدن مسیح و معتقد
بعد از آسمانم نیستم و خویش شخص را اول خوانده و اظهار عدم احتیاج بنبی و رسول کرد و جمال ابهی پس از اطلاع این اخبار
شبی که در محضرشان جمعی از احبا حاضر بودند در مقام بیان عظمت و هیمنه تقریبا چنین فرمودند بی غفلت ...
که از زیاده عطاء از نفس معطی اعراض مینماید چنانچه سلطان ان پاریس امروزه آنگاه دست از ...
بعضی از کف دست دیده شد و فرمودند ما دولت را با چنین دولتی عطا نمودیم و بعد ... دست ...
که از وجه قرآنیه و باید ... از دست راجع و قبض فرمودند و این بسال ۱۲۸۸ بود .

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۷ ه ق ۱۸۷۰ م

بطبیب حاذق بقیت اعضائه الاخری مما کان کما نعتت بسمعکم العلیم الخبیر قد نراه
تحت ایدی الذین اخذهم سکر خمر الغرور علی شأن لا یعرفون خیر انفسهم فکیف
هذا الامر الاوعر الخطیر ان سعی احد من هؤلاء فی صحته لم یکن مقصوده الا بان
ینتفع به اسما کان او رسما لذا لا یبرء الا علی قدر مقدور والذی جعله
الله الدریاق الاعظم والسبب الاتم لصحته هو اتحاد من علی الارض علی امر واحد
وشریعة واحدة هذا لا یمکن ابدا الا بطبیب حاذق کامل مؤید لعمری هذا لهو
الحق وما بعده الا الضلال المبین کلما اتی ذاک السبب الاعظم واشرق
ذاک النور من مشرق القدم منعه المتطببون وصاروا سحابا بینه وبین العالم
لذا ما طاب مرضه وبقی فی سقمه الی الحین انهم ما قدروا علی حفظه وصحته
والذی کان مظهر القدرة بین البریة منع عما اراد بما اکتسبت ایدی المتطببین
فانظروا فی هذه الایام التی اتی الجمال القدم والاسم الاعظم لحیوة العالم
واتحادهم انهم قاموا علیه باسیاف شاحذة وارتکبوا ما فزع به الروح الامین الی ان
جعلوه مسجونا فی اخرب البلاد مقام انقطعت عن ذیله ایادی المقبلین
اذا قیل لهم اتی مصلح العالم قالوا انه قد تحقق انه من المفسدین .... یا
معشر الامرا لما صرتم سحابا لوجه الشمس ومنعتموها عن الاشراق ان استمعوا
ما ینصحکم به قلم الاعلی لعل تستریح به انفسکم ثم الفقراء والمساکین
نسئل الله بان یؤید الملوک علی الصلح انه لهو القادر علی ما یشاء یا معشر
الملوک انا نراکم فی کل سنة تزدادون مصارفکم وتحملونها علی الرعیه

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۷ ه‌ق ۱۸۷۰ م

انصفوا یا ملأ المنصفین و بعد از آن چند آیه هیکل با تمام رسید و فرمودند که اگر این هیکل در ارض مقدسه با سماء نیز رسید امر الله با سرعت که باید آفاق را احاطه نماید نفوذ ننمود ولی از آثار تغییر و اتمام این هیکل روس در دربار عظمت خاضع و علم اسم اعظم در قطب عالم مرتفع خواهد شد و فی الحقیقه نسخ آن مجموعه آیات که معادل یک قرآن است در یک صفحه و هیکل با آن حسن خط آیتی بوده که در کل جهان باعلی الندا منادی است که یا اهل الامکان فأتوا بمثلی ان کنتم صادقین آن ورقه مقدسه اصفی مقدس از وصف است و در بعضی احیان در میان آثار عظیمین در منظر ابهی منصوب

فتنه زنجان و شهادت ابابصیر و آقا سید اشرف

و در خلال احوال مذکوره فتنه زنجان برخاست که مجملی از آن چنین است آقا سید اشرف جوانی غنی و جمیل و صاحب عشیرت و حسب نسب جلیل که والدش از شهدا اصحاب حجت زنجانی بود چنانکه در بخش سابق اشاره کردیم بادرنه رفته ایامی تشرف و استفاضه از محضر ابهی نموده با انجذابات و عشق سرشار مراجعت بوطن نمود و آقا نادعلی که نیز پدر و اقاربش از شهدا اصحاب حجت بودند بادی بعثت و اقتدار ایمانی مرافقت و اتحاد کرده بنشر امر ابهی در زنجان پرداختند و الواحی که برایشان از ادرنه و عکا رسیده و نادعلی بنام ابابصیر مسمی گردید آتش عشق را بجوئی شدیده در قلبشان برافروخت و مجالس محاجه و مناظره با برخی از علما و غیرهم دایر گشت و ابابصیر با دلائل عقلیه و نقلیه اثبات امر محبوب و مناظرین از بابیه و مسلمان را مغلوب و منکوب همی نمود چنانکه مردم از تعصب شاد و بجوش آمدند و علما دفع وی را از عمید الملک بن مجید الدوله حکمران خواستند و واقعات ایام حجت را بخاطر آوردند و اتفاقا ملا آقای دربندی مجتهد معاند مذکور در بخش سابق که از آذربایجان عازم طهران بود بزنجان وارد شد و اتفاقات

سال ۱۲۵ صد و بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۷ هـ ق ۱۸۷۰ م

ایتام و فقرا شان در خیابان حاضر بودند و بشگفت اندر شدند و مبادرت بقتل وی نکردند و تنی از
سادات علما که نسب و قرابت بدو داشت نزدیک رفته عبای خود را بر سرش انداخت
و بعد از لمحه بصوت رسا گفت سید اشرف تبری کرد و باقی جمعیت خواست بدین تدبیر
وی را از قتل نجات دهد ولی او با دست اشارت کرد که تبری نکردم آنگاه مادرش را که ام اشرف
که از مؤمنات جلیله بقدر بود متوسل شدند که پسر را منع نماید و او بمیدان فدا حاضر شد و همینکه
چشم مادر بفرزند افتاد گفت ای اشرف بکدام عبرت راضی شدی که ابا بصیر قبل از تو فدا شود
بشتاب خود را باو برسان که عقب نمانی و مادرت را در عالم بالا نزد جدش شرمنده نسازی
و مردم چون این بدیدند و شنیدند با سنگ و کلوخ بر آن زن رشیده هجوم بردند و سید
اشرف در حالیکه خود را بجسد ابا بصیر نزدیک کرد از جلاد التماس نمود که وی را بزودی ملحق سازد
و بهمان کیفیت که دست در آغوش شهید داشت او را سر بریدند و مادر بیگانه پسر نگریست
ولی اشک از چشمش جاری نشد و انبوه مردم چندان با سنگ غضب او را زدند که یک چشمش کور شد
و جوانان بلند همت و غیرت کرده خواستند جسد آن شهید مظلوم را غسل داده دفن کنند

آقا سید اشرف در مزرعه نایبه که با خواهرش در اداره بود شنیده که لوحی از قلم ابهی بنام شیخ سلطان کربلائی صادر شده و در آن
چنین فرموده که ندائی از سر خود شنیدم که اینست باید چنان فدائی در سبیل من حاضر نمائی که تبدیل قرار نکند و چنان
مسند بر نشیند که باید یکی از جمعی فدا شود و بعد از تغییر و تبدیل چون سید اشرف این شنید برافروخته و از جای جست
خواست و با خواهر بزنجان برگشت و با ابا بصیر ملاقات نمود و چنین گفت که مرا الحکم بستم که خود را فدای حضرت ببازم تا خدا
جدا شود و در حالیکه در بازار ندای جنگ برکشید و بالاخره هر دو در دست در آغوش یک دیگر شهید شدند
و حال بعد از شهادتشان جمع و جمعی از اهل واقع گشت که در ۲۳ ربیع الاول ۱۲۸۷ بود . . . قلیل از زندگی

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۷ هـ ق ۱۸۷۰ م

گذشت و بیست و دو ساعت با حال رضا بقضا و توسل بمقام ابهی و مناجات فتح ابواب لقا برای احبا نمود آنگاه بعالم بقا خرامید و این مصیبت بر جامعهٔ ابهی و احبا سخت مؤثر و گران شد جسد را در قشله غسل و کفن نمودند و جمعیتی از محترمین بلد برای تشییع حاضر شده بمقام نبی صالح برده بخاک سپردند

چونکه در عکا چنین شد چند سال   جام این غصن قدم شد مال مال
آنچنان مست آمد از خمر لقا   که ندانستی سر از پا معتکفا

روز و شب با جذبه رحمن و درد   وحی سبحان دمبدم تا آن برد
ساعتی زین شغل گر بودش فراغ   ز اشتیاق افروختی چون چراغ

بیشتر می‌گشت بر بالای بام   با بها گرم مناجات و کلام
اندر آن حالت اگر صبح و سحر   بیخودی می‌داد بر آن وجد و جر

می‌نبودی هیچ از خود باخبر   تا که ظاهر آمدش زآنها اثر
بود پنهان تا که از هشتاد و هفت   هم محرم هم صفر بگذشت و رفت

لیل جمعه در ربیع اولین   اربع و عشرین شد و جان حزین
آنزمان از حبس خاکی کرد حال   اول این جشن و عشرین بش سال

نیمساعت چونکه بگذشت از غروب   مست شد از باده رب الغیوب
با تأمل بر بساط آسته شد   عاشقانه در حضور شاه شد

بود هر شب آمدنش وقت لقا   که رسیده وحی سلطان بقا
چونکه شد بر غلغلش وجد و گشود   سخت بگشتش ز جام شهود

گفت شه کای مهدی سرخوش شده   رو که امشب تو با هیبت کار
با تو کار ما به انجام شد   رو بیام اکنون که وقت شام شد

شد ببام آن غصن ابهای مجید   با لبی پر نغمه قلبی پر امید
با مناجات و دعا همراز شد   آنقدر مستغرق نیاز و راز شد

با طرب از روح سرو خوشخرام   مشی میکرد بر بالای بام
مست از جام لقا میزد قدم   لیک چشم از فرش بستی برو هم

در لسان با نغمه آن سینه آتشین   آتشین ابیات در قافیه آتش
تا که مضمون کل العبادی خواند   بر کشید آهی و اشک از دیده راند

که شوم مبسوط با کل وجود   در عدد دست خالی از گفت و شنود
گرم از فیض شهود و فیض باب   تا شود در بوستان نخل آب

چون مناجاتش بر این بخواندش بسیط   نغمه از لحن علیا شنید
ای سعادتمندی بر حجت ترا   بس قبولی بس قبول اندر ادا

چون بگوشش نغمه محبوب شد   مرغ جانش پر زد و مجذوب شد
یک دریچه بود در بالای بام   شد درآنجا که معلق چون کلام

آنکه محبوب بها از نفس شد   منبسط در زمان چون فرش شد
شد همین یک مصرعش تاریخ سال   یافت آنجا ارض جاه و جلال

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۷ هـ ق ۱۸۷۰ م

جمال ابهی و همراهان در شهر رجب سال ۱۲۸۷ از قشله خارج و آزاد و بمحلها و خانه‌های متعدد و مستقر شدند و از جانب دولت مقرر گردید که حکومت عکا اجرت خانه‌ها را بدهد و ضبطیه را بردارد و جمال ابهی نخست در خانه مشهور بخانه ملک مقابل دریا اقامت جستند و اگر اصحاب در دیگر خانه‌ها

در همان ساعت که آن میر هدی
منبسط گردید بر ارض و سما

تا حریم قدس کل بوستان
تو گلی چیننده زان بوستان

از جگر آن روح حق آهی نزد
وای بر مادر و هم آهی نکرد

ساعت آخر بفرمود این چنین
غصن [illegible] را که آن لعل لبین

آنچه می‌خواهی بخواه از من کنون
کز عطا [illegible] بخشیده چون

گر شفا خواهی شفایت میدهم
تا ابد [illegible] میدهم

کای تو غصن [illegible] محبوب من
وی [illegible]

لیک دارم از عطایت یک رجا
که [illegible] رسانی بر لقا

بر دگر مهجور [illegible] مشتاق
بعد از آن [illegible] ابواب لقا

کای خداوند [illegible] من
وی بشارت هر که شد مشتاق من

ساعت [illegible]
پروانه آن [illegible]

هر که بر آن جسم افتادش نظر
شعله‌ور شد [illegible]

خون شد [illegible] گشته بود از خون
[illegible]

. . . .

ور ز دود [illegible] بر سر و دیده نهاد
صیحه زد [illegible]

جانب کنعان نورش می‌برم
سوی پیر با صبوری می‌برم

تا که بوی یوسف خود بشنود
پس [illegible]

رو [illegible]
در [illegible]

غلغله بر هفت گردون اوفتاد
چهره‌ها [illegible] خون [illegible]

در حقیقت روح او تسلیم شد
اینقدر [illegible] تکریم شد

با تمام دردهای بی‌حد
با عطش [illegible]

صبر کرد و با تبسم همچو گل
منتظر شد همره شاه گل

گر زبان من بگو بر [illegible]
کای جمالت [illegible] و شادیم

آنچه باشد خواهشت فرما گل
هست [illegible]

[illegible] اعطا نمود
با تبسم همچو غنچه لب گشود

عرض کن [illegible]
می‌نخواهم از تو جز تو هیچ چیز

چهره خندان [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

در چنین وقتی که آن روح روان
می‌نخواهی [illegible]

در میان قشله شد [illegible]
[illegible]

چون بدن [illegible]
یک جهان گل [illegible]

چون [illegible]
[illegible]

چون بهوش آمد [illegible]
آمده [illegible]

سوی بابای [illegible] می‌برم
سوی [illegible] می‌برم

چون [illegible]
[illegible]

چون [illegible]
[illegible]

[illegible]
هست [illegible]

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۷ هـ ق ۱۸۷۰ م

انتقال فرمودند و از آنجا نیز تقریباً پس از سه ماه بخانه دیگر نقل نمودند که چون چندی محل
اقامت ابهی بود برابعه معروف گردید و پس از قلیل زمانی از آنخانه نیز بخانه معروف
بخانه عودی رفتند و مالک خانه مذکوره خواجه عودی مسیحی خمار از تجار بلد و با خواجه عبود
مسیحی از اغنیاء و اعاظم شرکت در مال و اتحاد در مذهب و اتصال خانه و منزل داشت
و ما بین اهالی معروف بثروت و نعمت بود ولی در آنهنگام که دولت عثمانی جمال ابهی را
از ادرنه حرکت داد شروع ببناء قصری مشهور در جنب باغ بهجی نمود و بهجی نام باغ وسیع
دلکشائی بود که عبدالله پاشا یکی از حکمرانان عکا در مسافت یک میلی آن بلد بنا نهاده
و اشجار بسیار از قبیل لیمو و پرتقال و سرو و غیرها و گلهای فراوان در آن کاشت و
عمارتی بزرگ و برکه وسیع بساخت و مقصود خواجه عودی از بنای کاخ مزبور که قریب
شش هزار لیره مصرف نمود آنکه خود و عائله اش در جنب بهجی در هوای لطیف زندگانی
کنند و در ایامی که جمال ابهی و اصحاب در قشله بودند میشنیدند که خواجه عودی چنین
قصری مشهور در بلاد سوریه میسازد و عنقریب اطراف آن بنا معمور میگردد و چون اقدام
باین عمل و صرف و تحمل صرف نقود با خطر در نظر خواجه عبود مذکور خارج از طریق حزم
و روش عاقلانه بود شرکت نجست و مداخلت نکرد و چند عائله از اقربای عودی خمار
نظر کرده هر یک برای خود در جنب قصر خانه ساختند که نسبت بابنیه عکا منظم در بنا و وسیع
و دلکش بود و هنگامی که جمال ابهی از قشله خارج شده در خانه های مالک مشهور در آن
اقامت داشتند قصر و عمارات مذکوره اتمام یافت و عودی عازم سکنای در قصر
شد و خانه مسکونه مذکوره خود را بنوع ایجار بجمال ابهی واگذاشت و آنخانه در عکا

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق — ۱۸۷۱ م

همت بر آن نهادند منقدا لک که در این هنگام که بخانهٔ عودی مذکور قرار یافتند نسبتاً رخاء از دیگر
حاصل شده و جناب ابی القاسم مذکور بغدادی و هم آقا شیخعلی یزدی مذکور را بطلب حضرت من اسرا
که از مصر بخرطوم سودان تبعید شدند فرستادند تا آنان را یافته از واقعات خبر داده بمراسله با مرکز
مراسلات در اسکندریه که میگذاریم هدایت کرده در رابطه ارض مقصود با احباء در بلاد مختلفه باز شده
از عراق و ایران و غیرهما پی در پی بسوی ارض مقدس برای زیارت محضر ابهی رهسپار گشتند
و الواح بسیار صادر گردید و چون آقا شیخعلی یزدی مذکور پس از عودت بایران و ایصال الواح
باحباء و ملاقات با اسرای خرطوم با حاجی سید جواد و آقا سید مهدی دهجی یزدی و آقا میرزا جعفر
اندیشه از مسافرین زائرین قرار شرکت دادند و حاجی سید جواد مقیم اسکندریه بمصر شده و آقا
و که جزایری در سویس تأسیس نمودند بادی تجارت نمودند و آقا شیخعلی و میرزا جعفر قلی بدوره گردی
نیز مشغول گشتند و بدینطریق مرکزی برای ارسال الواح و مراسلات باحباء از عکا تا بغداد
و بمبئی و ایران برقرار گردید و آقا محمد حسن نام منشی سفارت انگلیس در طهران که جوانی خوش
نویس و متقی بود باحبا میرسانید و افراد این طائفه خصوصاً فضلا و مقبلین از وصول الواح
انبساطی و نشاطی یافته بنشر و تبلیغ دائم و متدرجا نفوس کثیر در این امر وارد شدند و مخصوصا
از علما و غیرهم باشد بعضا برخاسته باتفاق حکمرانان و عمال دولت بتضییقشان و
و عیال این طائفه قیام نمودند .

تعمیر بیت اعلی در شیراز

نظر باینکه بعد از واقعه شهادت حضرت نقطهٔ اولی اشرار شیراز بخانه متعرض خانه و
بستگان شان شدند و حرم اعلی در سالهای بعد با اخت امی خود که حرم خال شهید بود

۱۲۵

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق ۱۸۷۱ م

بخانه میرزا آقا رفته تمامت آثار امریه را بدر برده و هنگامیکه اشرار مذکور بخانه رسیدند چیزی از کتب و آثار نیافتند و میرزا آقا را بخانه مجتهد ظالم کشیدند و او پس از تغیظ و تشدد و سؤال و جواب چندی اصرار همی کرد که میرزا آقا نسبت بحضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی سخنان ناروا بر زبان راند ولی محروم ماند و آن مظلوم را با نامه که بحکمران در خصوص وی نوشت بدار الحکومه فرستاد و مشیر الملک وزیر فارس مذکور موقع بدست آورده اسماء عده از مشاهیر احباب نزد حکمران برشمرد و ترغیب بر گرفتاریشان نمود و حکمران شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه سابق الذکر بود و برای انجام این کار آستین بالا زد و از میرزا محمد علی خان قوام الملک کاری از پیش نرفت و جمعی از معاریف احباب را گرفته بدار الحکومه آورده حبس کردند که اسامیشان بدین تفصیل است میرزا علی خیاط میرزا محمد جعفر خیاط کربلائی احمد هاشم قصاب مشهدی ابو القاسم خراز آقا میرزا باقر حاجی ابو الحسن بزاز محمد خان بلوچ کربلائی حسن خان سروستانی آقا ملا عبد الله فاضل زرقانی آقا ملا عبد الله بکاء و پس از ایامی طویل بحکم مقتدرها بموجب شفاعت و وساطت برخی از اعاظم و وسائل اخری خلاصی یافتند و فقط میرزا آقا رکاب ساز و میرزا علی خیاط و مشهدی محمد جعفر خیاط بر جای ماندند و شیخ ظالم فتوی قتلشان را نگاشت و حکمران امر داد هر سه مظلوم را شبانه در محبس خفه کردند و صبح روز بعد اجسادشان را تسلیم عائله شان نمودند که غسل و کفن و در قبرستان معروف بدار السلام دفن نمودند و بدین طریق نائره فتنه انطفاء یافت ولی اهالی بلد تا مدتی وقاحت کرده اشعار هجویه در شأنشان گفته در کوی و برزن کف زدند و خواندند و در یوم اربعین شهادتشان طبق ها پر از شاخهای گوسفند

سال بیست و دوم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق ۱۸۷۱ م

برخیزد و مادرش نزد مجتهد رفته پرسید که آیا چه خطائی مرتکب شده که پسرم را چنین چوب زده بحال مردن بر بستر انداختی مجتهد بر او پرخاش کرده گفت ای ملعونه تو هم بابی هستی از محضر دور دور شو و از آن پس نیز پیوسته ظلم و جفای مجتهد با ایشان رسید چنانکه میرزا ناچار مصمم بر طغیان گردیده مسلح شده به راهزنی و انتقام از چنین مردم برخواست و خسارت بر همه گونه از اهالی رسید و جمعی مسلح در پیرامونش مجتمع شدند و راه آمد و شد از اطراف کاشان مسدود گردید و میرزا را شاه میرزا خوانده و مستدرجا حدت و عدتش بمقامی جلیلی رسید و منال دولتی را گرفته قبض الوصول بنام خود میداد و بمعرض عده خود و نفوذی که میخواست میرساند و شاه چنین مینوشت که آن برادر مکرم مالیات فلان محل را بگیرد چه باین جانب واصل شد و نوبتی مالیات فارس را که معتمد الدوله بطهران ارسال میداشت او قبض کرده قبض الوصول نزد شاه فرستاد و چون خبر بسمع ناصرالدین شاه رسید مصطفی قلیخان سرتیپ ایل عرب ساکن اطراف اصفهان و کاشان را مامور دستگیری و یا اعدام وی نمود و حکم داد که هر که را با او مربوط است بگیرند چه خبر بسمعش رسید که چندین هزار بابی با شاه میرزا متفق اند و عنقریب طهران را متصرف میشوند و سرتیپ مذکور با اردوی خود کاشان را معسکر و مرکز ساخته بتجسس و تفحص از بابیان متفق و معتقد با شاه میرزا برآمد و معاندین مفسدین بنام شیخ ابوالقاسم را بردند و شیخ مذکور از اهل قریه مازگان تابع قمصر کاشان و ملا و مرجع دینی آنحدود و از زهاد و عباد و معتقد بدین بابی بنحو نهان بود و شاه میرزا را از اولاد کرام و تجلیل مینمود و سرتیپ با جمعیتش بقریه مذکور و خانه شیخ ریخته او را دستگیر و خانه و اهالی قریه را تاراج کردند و شیخ را با الواح و آثار که در خانه اش بدست آوردند بکاشان کشیده تسلیم حاکم میرزا احتشام الملک کرمانی نمودند و بحکم حاکم چوب بسیار بر او زدند و عوانان و قرچیان پهلوهایش را بضرب لگد شکستند و

سال بیست و نهم

وقایعات سال ۱۲۸۸ هـ ق ۱۸۷۱ م

تعاقب نمودند و روزی بعد مصطفی قلیخان برای خودآرائی و رفع غضب شاه خبر رسیده بر
گشتند و عده‌ای از ایشان را بدست آورده بانواع عذاب و عقاب معذب کردند و دو تن از آن جمع
و بعضی را کشتند و برخی را اسیر بردند و چند تن را بعد از ضرب و حبس رها نمودند و در خلال
این احوال گماشتگان حکومت کاشان درصدد دستگیری شیخ مارگانی بودند ولی او را
بدست نیاوردند چه که او پس از استخلاص از حبس سابق پیوسته متواری و مختفی بود و جائی
مستقر نداشت احیاناً پیاده و محتاطانه بر دوش میرفتند و منتقل در کمال احتیاط ولی پرشور و
اخلاص انعقاد ضیافت و شیخ تلاوت الواح و آیات مینمود و از روی شهادت در سبیل
این امر مسرت بمرعی که اعدا و احبا از شدت انجذاب گریان بودند و میرزا احمد
مستمری مذکور حکم شاهی و سعی حکومت را در گرفتاری شیخ باحبا خبر داد و لاجرم حسب میل
ایشان شیخ کلی پنهان و مختفی شد و مامورین حکومت برای دستگیری شیخ درصدد
اذیت و جفای احباب برآمدند و مردان و زنان خصوصاً دختر شیخ را شکنجه و آزارها کردند
تا از شیخ خبری بدست آرند و ثمر نداشتند تا آنکه تنی از اهل مارگان را بوعده‌های مالی
فریفتند و او نیز زن و بچه بهائی نزد احباب رفته اظهار داشت که از طرف میرزا احمد
مستمری مذکور حامل پیامی برای شیخ است و از محل اختفای وی آگهی یافت و او را تسلیم
مامورین حکومت نمود تا بغایت اذیت و شدت برهنه نشانده پاهایش را زیر شکم
مرکب و دستهایش را از پشت بستند و با سختی و جفا بکاشان و دارالحکومه بردند
و بحبس انداختند آنگاه در روز جمعه هنگام ظهر او را برای شهادت حاضر کردند و او در
آن سن شیخوخت و ضعف و نقاهت چهره نورانی و قلبی مملو از ایمان و اطمینان د

سال شصت و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق ۱۸۷۱ م

شده‌اند و دین مجهور را ترک کرده‌اند باید تنبیه شوند و بفکر حال و مال خود باشند و مکتوبی بامضای خود
بامضمون داد که آنان را در گرو حاجی میرزا علی اکبر نگهداشته منظوری جز ملاقات حاجی ندارد و پدر
و برادر و دائی همگی اطمینان حاصل کرده از حاجی خواستند که بملاقات وی حاضر شود تا سایر احباب را نیز
رها نماید لاجرم حاجی باتفاق ایشان نزد سرتیپ رفت و او احترام بجای آورده همه را برای صرف
ناهار نزد خود نگهداشت و هنگام عصر چون خواستند از محضر وی بیرون آیند حاجی را نگهداشت
و بآنان گفت بروید و حاجی امشب نیز میهمان من است و در آن شب با حاجی مصاحبه طولانی
کرد و همی از محل اختفای شاه میرزا پرسید و از ایام اقامت حاجی در بغداد در جوار ابهی و از عقیده‌اش
جویا شد و حاجی شرحی از جلالت و عظمت ابهی و از عقیدت و ایمان خود بصراحت و فصاحت
و شجاعت بیان کرد و سرتیپ حکم داد که این بابی را هم نزد بابیان دیگر حبس نمایند زیرا همه
دشمن شاه اند و حاجی هر قدر بیان و استدلال نمود که این سخن باشتباه است و ما دشمن شاه نیستیم
اعتنائی ننمود و حاجی ذکر قسم و عهدنامه‌اش را بمیان آورد و او چنین گفت در آن وقت نمیدانستم
شما بابی هستید و بالجمله حاجی میرزا علی اکبر با حاجی میرزا جمال الدین و آقا محمود زنجیر کردند و روز احد
بستگان حاجی چنین گفت او را باید بطهران فرستم تا شاه هر چه خواهد مجری دارد و پدر و خویشاوند
حاجی که همه از تجار نامی بودند اصرار و درخواست نمودند تا عاقبت قرار بر این شد که مبلغ بسیاری از
نقود تسلیم سرتیپ نمایند و حاجی مستخلص شود و هنگامیکه قسم اگر نقود بدست سرتیپ رسید آزاد نمود
که در شب حاجی را رها کرده بدولت میگویم که گریخت و نیز از آقا محمد جواد و آقا نصرالله و حاجی محمد تقی و
غیرهم از اهالی عراق دراهم و دنانیر بسیار چید و در مدت اقامت در آن قصبه شام و ناهار و خرج
و رخت خواب و لوازم محبسیان و غیرها را از احباب گرفت و مبالغی هر روزه بنام حق الحفظ محبوسین

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق — ۱۸۷۱ م

و آب و غذا برادرزاده میرسانند و در شب چهارم محمود برادرزاده متفقاً با اغات قصبه گرسنه بخانه خویش
رسیدند و روزان و شبانی با اضطراب و سختی گذراندند و مرتب مصطفی قلیخان خود این فساد را
برانگیخت ولی بظاهر نسبت بسیجان شورش اهالی داد و بالاخره حاجی میرزا علی اکبر و برادرش را بنام
همکاران و همراهان شاه میرزا بعنوان بانی فتنه انگیز با عده سوار بطهران فرستاد و مادر حاجی میرزا
علی اکبر که بابیه محترمه رشیده و از بستگان میرزا جعفرخان وزیر بود باتفاق پسرش آقا محمد مهدی بی
دادخواهی و نصرت و استخلاص پسر و برادر شوهر هر سه پا بطهران گشت بخت بکاشان وارد شده
از حاجی آقا محمد مجتهد مذکور توصیه گرفته روزه خود را بطهران رسانده و با برخی نسوان همدست شده
بخانه عزت الدوله خواهر شاه رفته رحل اقامت انداخت و تعدیات و فشارهای مصطفی قلیخان را
با شدت و گریه و زاری شرح داد و شاهزاده خانم را غیرت برافروخت که چرا در قصبه متفقه با و
چنین خرابی و بغا کردند و بواسطه وی خود را نزد شاه رسانده با کمال جسارت و فصاحت شرح احوال
گفت و عزت الدوله نزد شاه سر برهنه کرده ناله و تظلم نمود و از آن سوی گماشتگان مصطفی قلیخان
حاجی میرزا کمال الدین و آقا میرزا محمود و حاجی میرزا علی اکبر و برادرش و برخی دیگر را که محمود شاه بعقده متهمین
بودند وارد طهران کردند و موافق اخباری که مصطفی قلیخان بشاه داده بود برای اعدام در
کاروانسرای میدان معروف بسرای قاپوق یا میدان اعدام ورود و نزول دادند و میرغضبان
پی در پی نزد آنان و ذهاب ایاب می کردند چنانکه حاجی میرزا علی اکبر متغیر شده فریاد کشید
گفت بابا این چه ظلمی است که دود سیاهش ایران را فرا گرفت مصطفی قلیخان بحرب چنین
رعایای صدیق دولت را چون از عهده قبض و اخذ شاه میرزا بر نیامد بنام یاغی و سرکش یاغی گری
خواری بدولت نشان داده ما که یاغی و عاصی و قاتل و سارق نبودیم حال اگر قصد قتل ما را دارید

واقعات سال ۱۲۸۸ هجری ۱۸۷۱ م

برای این واداشت که او را دستگیر و حبس نموده بشهادت رسانند و بعد از واقعهٔ مذکوره تا مدتی احبای کرمان در تحت تضییقات و محروم از امنیت و آسایش بودند.

فتنه در زنجان

در زنجان عامه پر شور و طغیان حسب تحریک و تهییج رؤسا دین بمبارزت و مخاصمت بهائیان برانگیختند و حکمران چند تن از ایشان را که از آنجمله حاجی ایمان و آقا رسول قناد و آقا فتحعلی بودند دستگیر کرده اسیراً مغلولاً بطهران فرستاد تا بانبار انداختند و در قید و کند و زنجیر گران بستند و آن مظلومان چهارده ماه بنوع مذکور محبوس بودند تا بعلت شدت مجاعه در مملکت و پریشانی انتظام امور دولت و ملت مستخلص شده بوطن برگشتند

پیدایش متنبّیان قزوین و ردّ ایشان

میرزا محمد علی غصن اکبر را که در این بخش ضمن تفصیل احوال عائلهٔ جمال ابهی و نیز در مطاوی بخشهای آتیه شرح احوال و اعمال خسران مآلش میآوریم از صغر سن تربیت و مالش از انوار ابهی حسب مصالح ضروریهٔ وقت لسان و بنان در انشاء مکاتیب مموّهه بعربیه و فارسیه بر اسلوب آیات و آثار الهیه جریان یافت و چنانچه میرزا یحیی تقلید از آثار اعلی کرد او نیز بسبک آیات و الواح جمال ابهی تقلید و حکایت و تشبیه و تلفیق همی نمود و شأن مذکور حسب دستور مکاتیب داد

در این سال ۱۲۸۸ مجاعهٔ شدیدهٔ مشهوره تقریباً سراسر ایران را احاطه کرد و هزاران نفوس که از آنجمله جمعی کثیر از عادی مردم بودند طعمهٔ هلاک گشتند و ناصرالدین شاه نیز سفری بعزم زیارت عتبات عراق رفت و در یوم هشتم جمادی الثانیه از طهران بیرون آمد و در غیاب وی پسرش کامران میرزا نایب السلطنه مأمور رسیدگی امور مملکت گشت و در مدت سفر به ... رسیدند و با اردو بعد از زیارت کاظمین و کربلا و نجف و عسکریین و غیرها مراجعت بایران کرده و در روز شنبه غرهٔ ذیحجه بطهران ورود نمود.

۱۰۲

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق ۱۸۷۱ م

بجائی که گذشتند که ویرا ظهور مقام باطن جمال ابهی خواندند و فلسفه به طریق بیان کردند که در هر یک از ادوار الهیه برای بث معارف و تعالیم ربانیه دو هیکل کامل یکی ظاهر شوند یکی در مقام اجرای احکام و توسعه اداره امور ظاهره بایستند و دیگری بر جای تنفیذ در بواطن و اقامه اسرار بنشینند و عده از احباب قزوین بدین طریق و در خود مجتمع کردند و از طرفی دیگر آقا محمد جواد فرهادی و آقا شیخ کاظم سمندر بهدایت و نصایح ایشان قیام نمودند و مناظره و مجادله های شدیده بمیان آمد چندانکه بعضیه بجرات قیام بضرب و جرح کردند و چند سال طرفین از یکدیگر قطع و فصل کرده جدا ره نمودند و این وقایعات موجب تکدر و حزن خاطر ابهی گشته مدتی از قزوینیان صرف توجه فرمودند و الواح و عنایاتی در حقشان صادر نشد تا آنکه حاجی محمد ابراهیم

و چنین سخنها انتشار داده اند قل انه عبد من عبادی قد خلقناه لقدرتنا و اصطفیناه لنفسنا بین العالمین و اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود قل یا قوم ان ما قاله قد خلق بقولی و انه و امثاله من الذین اخذتهم نسمة من هذه الشجرة هم سحائب الرحمة و غمائم الفضل و مصابیح العنایة و اولیائی بین البریة ان یکونن ناظرا الی امری و ان رایت یا الحمامة شرکائنا و لا شبیهنا و لا وزیرنا و لا نظیرنا و لا مثالنا کذلک یشرق الحکم و یقضی الامر من لدی الله العلیم الحکیم انتهی باری بعضی حکایات از اهل و احباب این بلد شنیده شد سبحان الله چگونه است که بعضی اختلاف را دوست میدارند و از رضوان رضای الهی که مقر و آرامگاه قلوب مقدسه و افئده منیره است دوری میجویند اغراض حجاب صد راه اگر حب ابداء در قلب موجود شد ثمره بخشش است با من شاخ و اشاخ بریدن و همه را قلب از هر هوا و خیالات و اغراض و نفسانی در حیثی و بعضی رهرو نیستند آسوده نخواهد گشت و از زلال مقصود نخواهد آشامید دیگر نخواهد خیال از روابع را بگذارید و بر بساط حب الهی که مرتفع بر ارتفاعی است متمکن گرده هوای خود را در فضای وحدت تا نمائید تا بنعیم آثار مرزوق شوند این است ذکر اینکه ذیل بعضی احبای این بلد را لحاظ رحمه بسیار رحم شد و لا یرید من احد جزاء و لا شکورا و البهاء من لدنا علی الذین مع احباء جمیعا ([illegible] وهابی است از بغداد بقزوین خطاب به آقا شیخ کاظم سمندر)

۱۲۹

سال بیست و پنجم

۱۸۷۱ م

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق

و خانزاده محمد جواد فرهادی شد و با حاجی حسن ملاقات و ملاطفت تشنه نمود و فرهادی و سمندر را بالتبع
ملاقات و تجدید معاشرت و مصاحبت داد و در مجالس مکرره عظمت مقام ابهی و بزرگواری غصن
اعظم شرح و بسط کرد و نصیحت و موعظت همی نمودند چنانکه حاجی حسن متأصل و در مجمع عموم اعتراف
نمود که محل توجهی جز جمال ابهی نیست و با برادرش آقا علی عریضه توبه و انابه عرض و درخواست اذن
تشرف حضور نمودند و چون حاجی میرزا علی اکبر مراجعت با ایران کرد لوحی از قلم ابهی برای وی آورد که
حاوی اجازه بود پس با عائله اش بسال ۱۲۸۸ بعزم عکا شتافت و توبه اش قبول فرموده و بعد
و اذن مراجعت دادند و بزن و همراهانش با بشارت خطاب کردند که حاجی را در سه منزلی قزوین بگذارید
و همینکه بسه منزلی آن بلد رسیدند حاجی درگذشت و جنازه اش را حمل بقزوین کردند (۱۲۹۱) آنجا
برادرش آقا علی اجازت حضور طلبیده و فوراً بعکا رفت و توبه اش مقبول گشت و مستمند گردید
مجاورت نموده سالها خادم نفس جمال ابهی و مشغول بخدمات شد تا در آنجا وفات یافت
و بدینطریق فتنه و افکار واهیه غصنیه برای ابد در مغرب فنا و نیستی معدوم و منتفی گشت و ما
در اینمقام برخی از مکاتیب میرزا محمد علی غصن اکبر و نیز بعضی نامه اش را که در جواب بعضی از احبا
و هم لوحی از بیانات جمال ابهی را در حق وی ثبت مینمائیم تا احوال وی باندازه روشن گردد

در مکتوبی بخط محمد جواد قزوینی از عکا خطاب بنبیل قزوینی مسطور است شما بقبول دعا و بلایات منقول در ضمیر باشید در حق
عباد بچشم شهود در ایران عند حضرت علیا میدانند قسم بمحبوب بکتاب آیات تسبیح صد هزار شکل جناب آقا میرزا محمد علی روحی فداه
اگر اراده فرمایند در یک آن خلق میشود و فی الحقیقه در مجلس مبارک آن سرکار روحی فداه قادر بتکلم نیست جمیع
بحضور طلعت ابهی کسانیکه در ایندوران حضور بهم رسانیده اند کلمات معین مشهود علی حده نموده اند لازم با احبای
و نیز در مکتوب دیگر که بخط آقا محمد جواد قزوینی از عکا بقزوین برای آقا محمد جواد ... است داده قزوینیان

۱۵۱

سال بیست و نهم

۷۲-۱۸۷۱ م

وقایع سال ۱۲۸۸ ه‍ ق

بانکم ولا تنصروا والی قد اوتیت العلم صبیا ثم ارجعوا علی ثم استشهدوا علی عبودیتی للذی فطرنی بامر من لدنه وکونوا علی صراط الحق مستقیما قل یا قوم ایاکم ان لا تتبعوا هویکم ولا تنسوا نصحی اذا نصحی علیکم ان انتم سمیعا قل یا قوم فاستشهدوا کیف افتروا علی هذا البیان وقالوا فی حقی بان شأن الآیات قد بلغ الی مقام یتلوا صبی قل تعجبون من قدرة الله ان یلقی علی قلب صبیا آیاته وبیناته قل موتوا بغیظکم بما نزلت آیات الله عن لسان عبد منیبا قل انتم یا قوم لا تکونوا امثالهم ولا تتبعوا هویهم ولا تسمعوا قولهم وکونوا مستقیما علی هذا الصراط الذی قد کان علی الحق بالحق علیا ودعوا المشرکین وما عندهم وما فیهم من القواعد ثم استمسکوا بحبل العرفان باسمه ذکر نفسه وان یتوجه الیکم احد من هؤلاء فاعرضوا عنه ثم انقطعوا بجمال قدس محبوبا وکذا مضی من ایامی ستة سنین اذا القی الروح ثم انطق فی صدری بآیات حنیفا وقد [illegible] بعد الفصل منکم لتعرفوا قدرة ربکم وتکونن علی الامر مستقیما ومن اهل البیان من انکر فی بعد الذی یرفع الله حتی قلم التحدید وهذا لم یکن مخصوصا بنفس بل الکل حتی من کان اناث وذکورا وهذا الک [illegible] اهل البیان ما استکبروا الظلم حتی وکذلک فی بعد الذی [illegible] الذی کان حیا فی الاسم وفی اللوح حفیظا وانک یا ایها العبد الصالح بما ذکرتنی فی کتابک لاجل الاکبر وسئلتنی بان القی الیک ما القی الله علی فؤادی لهذا العبد [illegible] فی هذا الکتاب الصحی الروح وارسلت الیک فی هذه الایام التی احاطتنا الاحزان من شطر قریب وبعیدا ونسئل الله بان یوقفک علی امره ویرزقک ثمرات الایمان من سدرة الرحمن [illegible] علی امر الذی ینقطع عنه کل مشرک شقیا ویرفعک الی مقام لن تحجبک حجبات الایام [illegible] وتخرج عن خلفها وتقوم بین العباد علی نصر ربک الذی بانه قد وقع فی سجن المشرک عن وراء

سال بیست و هشتم

وقایعات سال ۱۲۸۸ ه ق ۱۸۷۱ م

دانسته و حقیر از ذره تشبیه نموده مالک الملوکی که بیک اراده اش مثل هر آیتیه خلق میشود چگونه میشود که در این ساحت دعوی وجود نمود و این بنده وجود خود را مفقود دانسته و میدانم دو کل چنین از سحاب مکرمت مستدعیم که قطرات فیض فضلش ارض قلب پژمرده منع نماید وانه فعال لما یشاء و لا یسئل عما شاء وانه لهو المقتدر القدیر و ایکاش دوستان خدا در این ارض حاضر میشدند و ملاحظه مینمودند که بر رجال سبیل الهی چه وارد شده قسم بیکتا خداوند قادر واحد که دشمنان بر قطع شجره الهیه قیام نموده اند و معذالک خود را مظلوم دانسته اند الیوم یوم نصرت و یوم قیام بر این امر اعز اعلی پس چشم از عالم بپوشید و بر نصرت حق اقدام نمائید و نصرتش تبلیغ امرش بوده و خواهد بود چنانچه از قلم ابهی در الواح ذکر شده و هیچ مذکور آن بوده که خداوند را در خلف حجاب یقین عبادی هستند که ایشان را از اهل عیان شناسند و مقصود شما بوده اید که در آن ارض ساکنید و معنی عیان آنست که گوش از کلمات وهمیه مقدس نمائید و قلب را از حجبات ظنیه منزه دارید و بصر خود در امور ظهور الهی ملاحظه نمائید حال همچه مفهوم میشود که شما شمس را گذاشته اید حول سراج طواف مینمائید و از حرم الله دور مانده اید در حجری عاکف شده اید و از رضوان الهی که در قطب جنت فردوس شده دور و بعید مانده اید و بگیاهی از آن رضوان تقرب جسته اید و استغفر الله عن ذالک چه که این عبد خود را گیاه هم نمیدانم بلی چون در گلستان قدسش صد دال ساکنم لذا ارباح مهبه از کل ظهورش در هبوب و مرور است و لکن این از فضل اوست نه من فضل من بر من حق حیم و هو اله لا اله الا هو ازین کلام بشنوید و حقی را بگذارید و خدای علی را پرستید و انه حق و هو کل العالمین اید دوستان خدا هر حجر یا قوت نیست و هر خلق مرآت امین نه ان الحق ابتدا که عالم اختلاف فرماید و خلق دونش محل امین نبوده و نخواهد بود از خدا میخواهم که آنجناب را رضوان

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه ق ۱۸۷۱م

ان یا ایها العبد   بسم الله الامنع الاقدس الابهی   محبوب ابهی
اسمع نداء الله ثم اعمل بما امرت من لدن ربک ولا تکن فی دین الله من الذین فرّقوا
اذ اشرقت شمس الجمال عن افق الجلال اتبعوا انفسهم ظلماً وکانوا فی شک او
ارتیاب ایاک ان تشرک بالذی کان لم یزل واحداً فی ذاته وما اتخذ لنفسه
شریکاً ولا شبیهاً ویشهد بذلک کل ما نزل من قبل من لدن عزیز وهاب
ان الذی سمّی بمحمد قبل علی و نسبه الله الی نفسه انه لو یقطع من اوراق تلک
الشجرة تالله الحق لو یأخذ عنه فی اقل من الحین نفحات الامر لیضطرب و
یسقط علی التراب   ان یا عبد لا تلعب فی امر الله وتحب ان تکون من الذین هم
یحرّفون فی کل حین دیناً من دونه والذا سیئهم ویعبدوا غیری ویحسبوا انهم یعبدوا
الله یدعون انفسهم واحرقت وجوههم اذاً فاعتبروا یا ملأ الاحباب
فاعلم بانی وحدی قد کنت محبوب کل شیء والذی من فی السموات والارض
وما اتخذت لنفسی شریکاً فی الملک وکذلک کنت من ازل الازل والی
الآخر الذی لا آخر له وانک فاشهد بما شهد الله ولا تکن من مریب
واذا خلقنا الاسم بامر من لدنا وقدرناه من عندنا وارسلناه لیتذکر
به اولی الالباب وینقطعوا من دونه ویوقنوا بانه لهو المقتدر علی کل شیء
بقدرة من عنده بسلطان من عنده وان الیه یرجع حکم المبدأ والمآب ان الذین
هم احتجبوا عن لقاء العرش وما سمعوا نغمات الله وما اشرقت علیهم انوار الجمال
یستدلون باهواء انفسهم ویحتجبون بالاوهام فلما ... الله ...

باب بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ هجری

عن كل الجهات وخرقوا بسلطنی كل الاحجاب ان یا عبد انا اخبرناك من قبل وامرناك
بان تعاشر الاحباب بخضوع وخشوع وتذكرهم بهذا المظلوم الذی ناح علیه عباد الذینهم
كفروا بالله واشركوا بالله وجادلوا بنفسه لعل یتذكرن فی انفسهم بالله الذی خلق كل شیء
بامر من عنده وان الیه یرجع الامر فی یوم الحساب وانا امرناك بان تحرق حجبات الاوهام
وانك ذوت فی بعض النفوس ما ذوت اذا اخذتهم نفحات وجهك وذلك من كل اسما
ثم ذكر الناس بالموعظة الحسنة فی هذا الجمال الذی استوی علی عرش الاعظم فی هذه
الایام ولم یجد لنفسه ناصرا الا نفسه العزیز الوهاب والبهاء علیك وعلی من معك
امره ... واستغفر الیه بما الذی اخذت كل المقربین دهشة واضطراب
ای خادم بشنو ندای ابهی احلی را از منظر كبری و ... سلوك ... باید
تفاوت با انقطاع ... حركت كن بشأنی كه آنا ذهن از ... ادله
و ذكر الناس ... ان یا عبد ... باخلاق ... اوفیا ... النزاع و ...
واظهرنا الامر ... من عمران ... به احد من العالمین ... ان الذین
فی ... الحاذبه والاداله ... لسان ... عرش
والباذل لتكون من الموقنین امر الله ... كه ... و ... عمی
... اوامر ... وادعا ... نفس ... الحق ...
... من الذین یمشون فی كل حین علی سبیل ... والبهاء علیك
شهادت ... سید ... ۱۲۸۸ ... ان
بنوعی كه اشاره كردیم سید محمد و آقاجان بیگ تبریزی از خروج جمال ابهی و اصحاب از ... قتل از ادی

سال بیست و پنجم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه ق ۱۸۷۱

متأثر و محزون گشتند تا آنکه قریب هنگام خروج از ادرنه میرزا نصرالله هم با سمی بدسیسی گرفتار شده وفات نمود و چون اعراضش ظاهر نشد و خواهرش آمده و شده در حرم و داشت در حقش بذکر عفو و غفران فرمودند و در هنگام خروج از ادرنه از طرف جمال ابهی بمیرزا رضاقلی اصرار شد که با یاران برگردد ولی نشنید و با خواهر مذکوره و میرزا فضل الله بن میرزا نصرالله و متحدشان عظیم باتفاق موکب ابهی وارد عکا مقیم قشله گشته در یکجا ساکن شدند و بملاحظه و رعایت پاس احترام ایشان تا آل مسکوت همی نمودند و زن میرزا یحیی که از بستگان مشتی بود بعکه ظاهر و قضیه ورواج که زوجه او هم از او مشهور بوده بحرم ابهی داخل شد و جمیع کل را ذا لکث برای مصالح وقتیه اغماض فرمودند ولی اینها بحیث متأثر و محزون همی شدند و اصحاب بحرکت جسارت هنگام و اقداحی نیامدند و بالاخره میرزا فضل الله و آقا عظیم از اعمال مذکوره خجل شده احتراز از ایشان جسته پناه بحق بردند و این مرتبه سبب اغتشاش ایشان گردید و خیلی در دل مکتوم داشتند و منفور و متوقع بودند که چون خویش ما از میرزا یحیی بریده همه گونه مساعدت و رعایت نسبت بایشان بشود و در خلال احوال کدورت و نفاق بین مزید گشت تا بالاخره مقاصد مکنونه شان ظاهر شد و با سید محمد و آقاجان بیگ متحد شدند و مسجد ابتشیع و قطع شجره مبارکه قیام کردند و کلمات و آیات بسیاری که با خود داشتند تحریف کرده تغییر داده عباراتی از خود افزودند که مهیج و فتنه انگیز و نزد متعصبین موجب خروج از دین بود بدست مفسدین دادند و از این جماعه تشهیر نمودند که اعتقاد و اینطائفه کفر مبین و مخرب دین و دنیا. با اهل این است و آنها را چنان تشویق کرده و لقوابح و ذم و عداوه را داشتند که طاقت احباب طاق گشت و آتش غیرت برافروختند و امساک زمام نتوانستند و از محضر ابهی اذن طلبیدند که شجره فساد را از بیخ و بن براندازند ولی منع فرمودند و امر بتسلیم و رضا

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق ۱۸۷۱ م

عن المدینة بذلک ناحت الورقاء و بکت الاشیاء و اصفرت وجوه الذین اقبلوا الی الله العزیز المنان فی کل یوم ورد علینا منهما ما لا ورد علی احد من قبل ان ربک علم ما یکون و ما قد کان اذا ارسلا الواحا و سوسا فی الصدور لیاخذوا لوح الله و اثره لئلا منع ماء الحیوان و غلقت ابواب اللقاء علی الذین توجهوا الی وجه ربهم الرحمن المنان یشاوران فی کل الاحیان لسفک دمی بعد الذی حبسنا فی السجن بما اکتسبت ایدیهما و ایدی الذین اعرضوا عن الحجة و کفروا بالبرهان اذا دخلا مقر الحکومة قالا انا کفرنا بالله و اذا رأیا احدا مثلهما قالا انا نحن من الذین آمنوا بالله کذلک نبأناک لتشهد کل الذرات علی کذب هؤلاء و یلعنهم ملأ الاعلی ان ربک لهو العزیز العلام

و اصحاب این هنگام بغایت متأثر و متغیر و خشمناک شدند و در اثر دیگر حدوث جمع آکال و انقلاب کامل در قیافات حاجی سید محمد و آقا جان بیگ و میرزا رضاقلی کار معاندت و عداوت را بدرجه افراط رساندند و اصحاب نیز در خشم و تغیر از اعمال و اقوال آنان زمام صبر و اختیار از دست دادند و در اثنای این احوال حاجی ابراهیم کاشی از همراهان موکب ابهی را که در تجشم سابق نام بردیم اختلال احوال تاکید شده طریق طغیان و عصیان پیش گرفت و آغاز تغییر وضع و سلوک در اوائل ایام شد و اسرار ارتکاب رفتار ناصواب بروز کرد که موجب تکدر خاطر جمال ابهی گشت و از جمله آنکه حجره ای را که محل بیرونی غصن اعظم واقع شده طالب بود و خواست با اهل بیت سکنی گیرد و در نهایت جسارت و بی ادبی اثاثیه ایشان را بیرون ریخته اسباب خویش را بگسترد و در هنگام جمال ابهی مشی کنان رسیدند و نظر به اثاثیه غصن اعظم افکنده متغیر شده

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق — ۱۸۷۱ م

در هر کس آثاری میدیدند دور محل مسکنش زخیمه [illegible] نگذاشتند و دو ولایت مذکور در [illegible] گرفتار
گشته بهلاکت رسیدند و اجساد شان در بیابانها [illegible] مدفون گردید و چون [illegible] بگذشت سید محمد
ورفقایش آنچه در او در سوق وغیره میدیدند [illegible] جهت [illegible] بدست آوردند و تمام
همت بتهییج و عناد و قیام کردند تا آنکه [illegible] و بدست [illegible] تن بدین اسامی استاد محمد
سلمانی اصفهانی و استاد عبد الکریم خراط اصفهانی و آقا احمد کاشی با دو پسرش حسین و حسن و نیز
آقا حسین [illegible] کاشی و محمد جعفر یزدی بهلاک شدند و در این واقعه زلزله و رعب عظیم در اهالی افتاده و کلا
از عوام و حاکم و ضباط و عساکر قیام کردند و با چوب و شمشیر و تفنگ رو به بیت [illegible] خانه
عودی مذکور و روبخانه و منزل اصحاب آوردند و هر که را دیدند دستگیر کرده [illegible] کشیدند و دیگران
با اعضاء حکومت و عساکر نظام حول بیت را گرفته [illegible] در انتظار [illegible] هنگام

[illegible] افتاد [illegible] که احدی از [illegible] نبود [illegible] چون [illegible] بودند که [illegible]
[illegible] شده [illegible] جهت [illegible] شاید [illegible] از [illegible] کردی [illegible]
[illegible] یافتم [illegible] خود را [illegible] رسانیدم [illegible] نمودم و در [illegible] دیدم که [illegible]
[illegible] شده [illegible] نمودم با [illegible] شده [illegible]
[illegible] نمودند و در [illegible] از [illegible] پیدا شده گفت [illegible] که [illegible] پیدا [illegible]
[illegible] و [illegible] رسیدم [illegible] گشتم [illegible]
[illegible] نمودم [illegible] حضرت [illegible] نمودم که [illegible]
و خیاط باشی [illegible] . . . . . . و بعد از [illegible] در حق خیاط باشی [illegible] صادر شد [illegible]
[illegible] در [illegible] بود [illegible] نمود [illegible]
[illegible] که چنان [illegible] از میان [illegible] نمودند [illegible]
[illegible] کردم چون [illegible] و با خیاط باشی متحد شده آن بود که [illegible]

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق

۱۸۷۱ م

برای خاتم [illegible] و جمال ابهی از آنحجره بحجرهٔ دیگر رفتند و آقا میرزا محمدقلی با ایشان در یک حجره و غصن اعظم در مجلس و سایر احباب کلاً در سرایه محبوس شدند و فقط حاجی علی عسکر چون در بیرون بود گرفتار شد و تمام شب آرام نیافت و علی الصباح بسرایه رفته و دق الباب نموده

هو الابهی

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

وقایعات سال ۱۲۸۶ [illegible] (۱۲۸۶)

و بسیار گناه [illegible] شب‌ها در حجره را مقفل می‌کردند [illegible] روزه [illegible] در عوض [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] که [illegible] بود [illegible] با [illegible]

و گرم [illegible] و [illegible] نجات [illegible] و برای [illegible] به خانه [illegible] ایشان [illegible]

و [illegible] سید محمد [illegible] مردم [illegible] چنان [illegible]

مجد الدین را هم [illegible] سنگسار [illegible] و [illegible] را [illegible]

صادره و در آن ایام [illegible]

[illegible] بسم الله [illegible]

وسلسبیل [illegible]

کان [illegible]

نحن [illegible]

مهر گشتند [illegible] چو شیر	[illegible] گشتند دلیر	آمده [illegible]	[illegible]
روز و شب [illegible] آن [illegible]	[illegible] گشتند [illegible]	هر [illegible]	[illegible]
[illegible] گرفتند [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
با [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	این چنین [illegible] شده	[illegible]	

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق

(۱۸۷۱ م)

[illegible] با اهل این بلد داده‌اند و فتنهٔ بزرگی برپا نموده‌اند و اکثر اهل [illegible]
فی الحیوة الباطلة انه لهو الحاکم علی ما یرید جمیع اعمال شنیعهٔ خود را بحق نسبت
داده‌اند مشاهده فرمایید مع وجود کثرت و فضل محیط الحق چگونه طغیان
نموده‌اند که آنچه طلب نمودند مقبول نشد لذا نقضاً للعهد بر اجنحهٔ جهال
بشیطان متحمل شده‌اند لعنة الله علیهم مع انکه این نفوس از اول [illegible] تا بعض
چه مکاتیب که در اطراف [illegible] نوشته‌اند و اطراف فرستاده‌اند [illegible] المحبوب [illegible]
ببعضی ظاهر شده است که شبیه آن ظاهر نه جمیع انبیاء و مرسلین [illegible]
وان یأخذهم بعدله انه لهو المقتدر العزیز القدیر و دیگر آنکه [illegible]
آیات نازله [illegible] مستور [illegible]
جنت [illegible] سحاب عنایت مرتفع و امطار رحمت نازل [illegible]
از نعیم الواح [illegible] از شطر [illegible] ارسال خواهد شد [illegible]
[illegible] العارفین والحمد لله رب العالمین و دیگر در باب [illegible]
آقا میرزا حسین علیه بهاء الله [illegible] نوشته شده ملاحظه خواهند فرمود
و دیگر [illegible] ابن عبد [illegible] جناب آقا میرزا حسین من اهل [illegible]
و تفصیل [illegible] که [illegible] والروح والعزة والقدس [illegible]
[illegible] من اهل البهاء [illegible]
[illegible] اقلام [illegible] از [illegible] نازل [illegible]
[illegible] حکم [illegible] شده آنجناب [illegible]

۱۷۱

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق

۱۸۷۱ م

ظهور جدید با اهل این بلد داده اند و فتنه بزرگی برپا نموده اند و لکن اهل [illegible] هم
فی الحقیقه الباطله انه هو الحاکم علی ما یرید جمیع اعمال شنیعه خود را نسبت
داده اند مشاهده فرمایید مع رحمت کبری و فضل محیط الهی چگونه ایشان
عمل نموده اند که آنچه طلب نمودند مقبول نشد لذا خائباً خاسراً راجع و حال
بشیطان متحد شده اند لعنة الله علیهم مع آنکه این نفوس از ابلیس [illegible]
چه مکاتیب دروغ [illegible] نوشته و باطراف فرستاده اند و [illegible] محجوب
ببغضی ظاهر شده اند که شبه آن ظاهر نه بجمیع انبیا و مرسلین [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] و دیگر [illegible] که [illegible]
آیات نازل نه و باب [illegible] مسدود و [illegible]
[illegible] سحاب عنایت مرتفع و امطار رحمت نازل انشاءالله
[illegible] از شطر [illegible] ارسال خواهد شد [illegible]
[illegible] العارفین والحمد لله رب العالمین و دیگر [illegible]
آقا میرزا حسین علیه بهاءالله [illegible] نوشته شده [illegible]
و دیگر [illegible] جناب آقا میرزا [illegible]
و [illegible] باشند [illegible]
علی حضرات [illegible] من [illegible]
[illegible] از [illegible] نازل و [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible]

سال بیست و هشتم

وقایع سال ١٢٨٨ هـ ق ١٨٧١ م

بسلطان القوة والعظمة فيها احفظ بها اغنامي التي بثثتها على الارض بفضلك و
جبروت قدرتك وملكوت سلطنتي وجمال عظمتي وانا اليوم امري وادعوك بكلها وما
قدرت باحاطة علمي فيها في شيء وانها بعينها من انوار وجهي وشعاع من ضياء طلعتي
وجلالي ولا من [illegible] ثم اعطي بفضلي وكرمي لمن يدخل ملكوته وجبروته وهم
يذكرون عند نفحات ابحر العزة ودلالة الطلعة والعزة فيا الهي فاجعل كل الذين
من احبائي وهم لا يحتجبون بحجبات الكلمات من اشراقهم وهم لا يحتجبون بالدليل
الذي انشئه من لدنك وقام بروح امرك حتى من نفس حاجاتك وشربت
كؤوس عنايتك بحبه لسانه بذكر الاحباب التي كانت في البرايا الفاطمين من بدائع
والباقين من خلقك لا حال لك الا الذي جعلت له السمع ابدا [illegible]
من عندك والبصر حضرة القدس وجهه يا الهي فيا الهي [illegible] لجبروت بدائع
بين يدي سلطان عظمتك ولكن انك تعلم بان انا وليست من شراك
بان اسمع اقوال الذين اطلعوا باسرار امرك وحججك في ثمرات [illegible] وما
العالية واقنعوا بمراتب الالهية كانهم شربوا [illegible] من جبروت امرك فلعمري [illegible]
الحق يا من منظر الاعلى قدرت ان من شجرة الاحدية فواكه الاصفى [illegible]
عنها وضيعت [illegible] فارجع [illegible] في [illegible] الاعلى
[illegible] بعض منهم بالايات احتجبوا بقول من الكتاب [illegible]
من [illegible] بان كل البيان لا [illegible] كلمة من عنده كما ذكر [illegible]
ثم الدلائل والايات والبينات والعلائم ما لم يكن الا [illegible]

سال بیست و دوم

واقعات سال ۱۲۸۸ هجری ق ۱۸۷۱ م

معروض دارد که شما بعد ضعفا از ظلمت هواهای نفسانیه و شبهات انفس شما ابتهجنا
فرا بیا فهم ظلمت نفاق بر هر کار که در این وقت جمیع اعضام نفس و ارکان مزلزل انفعل کجا
قائل آنست که کمالاتش مفعول آید و یا بیانا تش منکور شود نسبت بحث چگونه علم هستی
مرا فرا بود و عدم صرف کجا بلقا ظهور و قدم اطهار و هوش نما بجهت که عرض همین مطالب الطفا
وجود است و آن از اعظم خطیئات محسوب و لکن چون لاجل تقرب عباد بشاطی قرب و لقا
و اقبال نفوس نقله من الارض والسماء عرض میشود لذا از بحر عفران طلب عفو نمایم مع
انکه انفعل بیقین میداند که قلم بول از ادراک و عرفان و اقبال ناس غنی بوده و هستی لا
ینفعک اقبالهم ولا یضرک اعراضهم هیچ وصفی بساحت امرش نرسد و هیچ ذکری بشاطی
احدیتش در نیاید بلکه ذکر لیس دون ساحت اقدسش نفس صواب است و غفلت محض
چه که شرف او بنفسها ثابت و حق لا ینفعک اتباع الناطقها [illegible] عن بعید [illegible]
یمنعک فی ذالک و لعل فیها ما رضیت من یرید ان یعترض علی فعالک انک انت المرید
فی کل ما اردت و مؤید فی کل ما قلت و تقول و بکلمة الطیبة تظهر عزتک بالاذن الا
ان اخبار لنفسی الا ما اخبرنه لی و لا ادرب ان انکلم الا بما امرتنی به و یکون طرب
کینونتی ناظرا الی افق او امرک و مشرق احکامک و تطوف بساط الاذن و المنبسطه
المنتشره فی الارض لا صل انت المالکم فی امرک و لولا امرک بما تذکره من الملک لا اولت
الطایع و علمک اسئلک الهم بان تجعلنی من الذین لم یتکلموا الا باذنک و لم یتحرکوا
الا بارادتک انک انت المقتدر المتعالی المهیمن القیوم عرض میشود حین ورود شما
مع در سجن عکا حیثیت امر ابدا رشد نبود و تفصیل آن در همان ایام خدمت بعضی از دوستان

سال بیست و ششم

وقایعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق ۱۸۷۱ م

الاسماء، باری تا حد مقدور حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشرف بودیم و محبوب آفاق
بقصد جبل تا بیرون تشریف بردند و بعضیها هم از متعلقان محبت رجا فرمودند که این سفر
همه رب اگرچه بظاهر سهل و آسان است ولکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت
سلطنت و اقتدار مشهود ولکن در معنی محبت و اضطرار لا بعضی مکنون عرض خود میرسد
و رحمت بر خود مفید و نگاه دید تا بنفس خود بجهت تمام آنچه کلمات محبت آمیز و شفقت
اگر بود تلویحا و تصریحا فرمودند مقصد تنها با این بنده و جمعی با ... ای آنکه ز ادنی هم
رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگمان خود مختلف و از ادنی هم و
این دو بیت غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب همسفر گشتیم و در ره که بادیه پیمودیم یار
حسنه نمود و جمال شوق بتجرب تا آنکه از اعظام تجاوز نمودیم حسنات و سیئات ...
نمودیم و سیئات را عین حسنات شمردیم تا آنکه اوقات جهت حضرت شدیم ...
ارض روحانی بوجود مبارک مشرق گشت و صبح آسمان در صحرای ...
در صبح و شام سائر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرق و گاهی ...
بسر میبردیم سلسبیل بیان در کل اجسام از کوثر فم رحمن جاری ولکن ...
انوار وجه از افق اجلال مشرق ولکن اقبال غیر موجود هر چند ... و گمان ... از
توجه بحق کاستیم و با این احوال غیر مرضیه و ... خانه ...
غفلت و ... معترف شدیم که از اعمال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت
محبوب را با کمال شفقت و ملاطفت ملاحظه مینمودیم بعضی از ما متحیر که اگر ... خود را
علیه الجنیه موجود ... مشهود با این افعال رتبه مقبول شویم بالاخره جمعی از غافل و

سال بیست و سه

واقعات سال ۱۲۸۸ ق — ۱۸۷۱ م

مشهود است نسئل الله بان یفتح عیون الناس و یرزقهم اعمالا و احکاما محل و عز علی تقدیر ولد
ولتربه نفسه و ما ادرج امره اگرچه اکثری از ناس نائم اند ولکن بعضی از انفس زکیه و ابصار حدیده حفظا
رحمانیه موجود انهم یمیزون الحق عن الباطل و یعرفون من عرف کل امر انهم [illegible] بهم [illegible]
الا انهم عباد مکرمون باری امر بمقامی رسید که جمال قدم در بیت عاکف و امر بسد باب ادخل
فرمودند و بهیچوجه ملاقات در این لحظه ممکن نه تا آنکه بعضی از ایام در شهر رجب او شعبان
مکتوبی از جناب آقا سید [illegible] کبیر ابن اخ جناب آقا [illegible] اسم الله م ه علیه من کل بهاء ابهاها
لدی الوجه جواب لوح امنع اقدس الله جعله الله رحمة للمخلصین و نقمة للمشرکین از مطلع
بیان رحمن نازل بعد از نزول آن لوح مبارک اهل این ارض بعضی [illegible] و [illegible] تمام ظاهر
[illegible] تا آنکه بعضی از ایام [illegible] از مطلع [illegible]
استماع آن این عبد [illegible] [illegible] [illegible] بعضی
از آیات آن لوح مبارک در شوق و اشتیاق عشاق [illegible] و بعضی در قهر و غضب [illegible] از اهل
نفاق و صورت آن لوح مبارک این است قوله جل کبریائه ان یا اسمی [illegible] من الوجه
ما اتت ابن اخیک فی [illegible] و [illegible] من الشوق و الاشتیاق [illegible]
[illegible] الشعف و الاحتراق فی حب الله [illegible] [illegible]
من امر الله المقتدر [illegible] بسم الله الاقدس الاعظم [illegible]
یا [illegible] این [illegible] یا محبوب العالمین [illegible]
[illegible] ابن اشراق صبح [illegible] [illegible]
علی ارض [illegible] [illegible] [illegible]

سال بیست و نهم ۱۸۵

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق ۱۸۷۱ م

غرق البهاء فی بحر البلاء این فلك نجاتك یا منجی العالمین تری مطالع آیاتك فی ظلمات
الامکان این شمس افق عنایتك یا انوار العالمین قد خمدت مصابیح الصدق والصفا
والعفة والوفاء این شمرات غیرتك یا محرك العالمین هل تری من ینصر نفسك
او یتفکر فیما ورد علیها فی حبك اذ اوقف القلم یا محبوب العالمین قد کسرت
اغصان سدرة المنتهی من هبوب ارياح القضاء این رایات نصرك یا منصور
العالمین قد غشی الوجه فی غبار الافتراء این ارياح رحمتك یا رحمن العالمین
قد تکدر ذیل التقدیس من اولی التلبیس این اثواب تقدیسك یا مزین العالمین
قد سکن بحر العنایة بما اکتسبت ایدی البریة این امواج فضلك یا مراد العالمین
قد غلق باب اللقاء من ظلم الاعداء این مفتاح جودك یا فتاح العالمین قد اصفرت
الاوراق من سموم ارياح النفاق این جود سحاب جودك یا جود العالمین قد
اغبرت الاکوان من غبار العصیان این نفحات غفرانك یا غفار العالمین قد
بقی الغلام فی ارض جرداء این غیث سماء فضلك یا غیاث العالمین یا
قلم الاعلی قد سمعنا ندائك الاحلی من جبروت البقاء ان استمع ما ینطق به لسان
الکبریاء یا مظلوم العالمین لولا البرودة کیف تظهر حرارة بیانك یا مبین العالمین
ولولا البلیة کیف تشرق شمس اصطبارك یا منیر العالمین ما احلی ظهورك
من افق المیثاق بین اهل النفاق واشتیاقك بالله یا عشق العالمین بك
ارتفع علم الاستقلال علی اعلی الجبال وتموج بحر الافضال یا ابتهاج العالمین
بوحدانیتك اشرقت شمس التوحید وبتفریدك زین دیباج التجرید اصطبر

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۸ هجری ۱۸۷۱ م

العالمين توكل على الله فى كل الاحوال ولا تخف من شئ ... وصف الجنان اذا ان
استعذ بالله ربك المقتدر العليم انه يحفظ من يشاء بسلطان من عنده انه لهو
العليم الحكيم فى صبيحة الظلمة كان الوجه مشرقا بضياء احاط من فى السموات والارض
اذا فى ارض الى الذى هو البرية الى الله ولا يحزنا اجتماع الذين هم كفروا بالله اذا فى
ام هذا ثم سرق السارق اذ نزل لدى العرش واحضر لدى الذين يمكرون على الله
كذلك فصل ذلك المشرك البعيد قل هل ... بالالواح ... اذا قل ان
اذن فيها الالواح الارض ... فاحت نفحات الروح على كل صغير وكبير انا
بلغنا الامر بالواح الرسل من قبلنا انا كنا ... ثم نشرناه بالواح الذين
اعرضوا ... ان الناس ... بين الناس ...
يحتجون على مطلع الامر ... شأن الله فى ما سواه كذلك ...
وحقت عليهم كلمة العذاب من لدن مقتدر ... قل ... امر ...
... هذا ... كل ... بالبينات ...
ويتكلمون ... هذا السبيل المستقيم ... فى سبيل الله ...
... من البلاد ... امر الله ...
قل ... يوم ... بين الاحزاب من ...
... الذين ...
... قل ...
ان ... هذا ... كرما

سال بیست و ششم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق ۱۸۷۱ م

جلس نمودند و در لیله ثانیه تلگراف از والی آمد محل جمال قدم را تغییر دادند در قبه
مرتفعه که فوق ایمان است تشریف بردند (و آن وقت حین صلوة عشا بود) غصن
اعظم و آقایان در حضور امنع اقدس توقف در قبه سی و هشت ساعت و نیم بود
مجدد یوم خمیس ساعت رابع از نهار بسرایه طلب نمودند لاجل سؤال و جواب حین ورود
بمجلس لسان عظمت این کلمه ناطق اخذتم اصول الفکم و نبذتم اصول الله عز و جل شأنه
مالکم لا تفقهون این آیه کرد از لسان عظمت جاری و بعد از ورود جمال قدم با
اهل مجلس معذرت خواستند که ما مکلف مخصوصیم چه که سه نفس کشته شده این
وجمیع اهل بلد خائف و هراسان لذا باید موجب قانون عمل شود گویا بیچاره از
قانون هم اطلاع نداشته باری سؤال از اسم مبارک و وطن نمودند و مرقوم شد
که موجب قانون است که این سؤالات بشود و نوشته گردد فرمودند اذن میدهید
الشمس بعد از سؤال شد فرمودند لا ینبغی ذکر الاسم فانظروا فی فرمان الدولة التی
عندکم بعد بکمال ملایمت عرض نمودند که خود شما بفرمائید اهل مجلس بکمال اللطف
مسوا علی التراب و نطق لسان القدرة والقوة اسمی بهاء الله و مسکنی نور فاذا
فاعرفوا ثم توجه وجه القدم الی المفتی وقال اذکر بانه لو عرفتم لا تستعملنا کم هذه
الغطاء علی غصن سدرة الربانیة لتطلعوا اذا ال العبودیة حین کونه الغربیة
فبهت من حضر من کلمة الله الابهی و نبه بها الی الکل فرمودند ما النتیجة
من هذا الاجتماع والسؤال والجواب لو تریدون ان تعرف بما هو مقصودکم و نحن
لا یکون الا الحق الدنیا علی قدر ساعة و اذا آیات سورة الملوک نازل شد

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق ۱۸۷۱ م

من كل صغير وكبير كان من جملة طرازك وقبل الرحيل صرنا من هذا النظر الخاتم
اكنت صاحب الكلمة ام نبذت كتاب الله وراء ظهرك اذ ارسل اليك من لدن عزيز
حكيم انا بلوناك ما وجدناك على ما ادعيت قم وتدارك ما فات منك سوف تفنى
الدنيا وما عندك ويبقى الملك لله ربك ورب آبائك الاولين لا ينبغي لك ان
تقتصر الامور على ما تهوى به هواك اتق زفرات المظلوم ان احفظه من سهام الظالمين
بما فعلت تختلف الامور في مملكتك وتخرج الملك من كفك جزاء عملك اذا تجد نفسك
في خسران مبين واخذت الزلازل كل القبائل هناك الا بان تقوم على نصرة هذا
الامر وتتبع الروح في هذا السبيل المستقيم اغرك عزك لعمري انه لا يدوم وسوف
يزول الا بان تتمسك بهذا الحبل المتين قد نرى الذلة تسعى عن ورائك وانت
من الراقدين انتهى ومضامین اخبارات آن وقت در ایام فتنه دولت فرانسه با آلمان
منهم مخصوص به بعضی از ملوک امم عظیمه نازل و ارسال شد از جمله
و این که در آن ایام رأس ملوک بود نجات ذلیل و سبب آنکه رفع تا سه نوبت
بودم فرمودند به پادشاه و پرسش و آنچه از بعضی آنها اعلام شد
به ماننزاع و جدال و قتل و غارت ... ملوک ... بر آن ... حکم صادر
شد ... از ... سؤال ... و ...
و بعد ... که ... و ... نوشته بود ...
جواب ... نوشت که ... نداشت ... آنکه ... از ... اشاره ...
نبشته ... بر ایشان ... موجب ... جمیع ... گردید ... آن مظلوم ... از ...

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق ۱۸۷۱ م

ظاهر شده و بشود کل را از آیات الله که بالصراحه من غیر تأویل نازل شده معروض میداشت
نسئل الله بان یؤید العباد علی الانصاف و تنزه عما عندهم من الاوهام و ما ذکر فی الالواح
ان الغیب فی الذین اتبعوا الدخلاء بما الذی تضوع و انه المحبوب بین العالمین مثل
بسیم مهما استغاثه و اقوال او که ابداً اذا اصل امر منقطع نبوده و لا زال بفساد مشغول او
حق اصح افدس محتجب ماند اگرچه قول عوام است ولکن مناسب اهتمام کودکی که
عصا کش کوری دیگر شود والله و رب الله هر ذی بصر و ذی شمی که این مرتبه او واقف
از جمیع اوهام و ادعیش و انه اهل جمیع باسمه هر وقت بلدایی مشغول چون
وارد شدن اعلام شعار اسمش را و قدیس انفری گذاشت بگمان آنکه اسم جمعی سبب ارتقای
شئ ... و ... الاعظم ... الآمال و ... المشرکین ...
و ... را با و وعده داد چنانچه مکتوب خود آنجاب الآن موجود است که ... المشرکین
نوشته و استغاثه نموده آوعده که داد ... چند وقت ... ظاهر شود ... در این ...
نوده ... که ... سبحانه ... عنه ... الاعظم الله الذی
الکائن ... مقام آبائی ... الرحمن نازل ... الآیات
الاعظم ... الذی ابتلاه ... الاحیا ... الکبرا ...
قبل ... البرهان و ... الاعراض ... النقطه الاولی و ...
التی احاطت الآفاق ما اصبح ... الاشارات من الذین کفروا بالله
منزل الآیات و انه لا یمنعه ... ما ... الناس ...
الذین ... البیان ... الله ... لو ... علینا

سال بیست و نهم ۲۹

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق

۱۸۷۱ م

نوشته و آن ضوء ابیضت چون شمس مشرقیم و چون قمر لائح و آن عاقل بینا تفضیلا از آن تأیید
که عرصه بیرنج جولان که ذباب تنه نخواهد شد و ظلمت نتواند که دعوی شمسی نماید والله
چون بعضی از ناس ضعیف و احمق دیدم لذا عبارات نسبه قایم نمودم چنانچه بعضی جهلاء طایفه
او را اخذ نموده و میخوانند نحن خیر الکاتب والقاری و بیسارس و درسانش جمله ناس از درب
الناس منع نمودند و با اوهام سابقه بعضی را گمراه نمودند چنانچه این بنده را شخصی در سوق
ملاقات نمود مذکور داشت که ساعتی میخواهم ترا ملاقات نمایم بشرط آنکه احدی حاضر نبود
نباشد و اینجا قبل او را ندیده بودم گفتم بسیار خوب وقتی معین شد و آمد بعضی ذکرها
بمیان آمد و معلوم شد که با مشرک یا نقطه مرا دیده دارد و ذکر نمود بمن گفته اند از شیخنا
در زمین انا ابعدید بنا فضحت علیه نمود ابرام صبر ایت بس وقت از شخص تعجب نمود
گفت سبب ضحک چیست گفتم ای بیچاره فقیر شیعیان شما که در ایران مثل جهلاء [illegible]
جهّال می [illegible] را به شأن خلق داشته اند که تا نه تو خواهی بود از آن صوت شما
ضم عناد آیا نمیبینی که کل باطل و دون ظلالت صرف بوده اند چنانچه حق منیع را بابا تابع خود
شبهه کردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین بعد از آن این کلمه بسیار متذکر شد
بعد بحمد الله بعضی از کلمات منیعه که از مصدر امر به استماع نموده بودیم باز القا نمودیم
شاهد شد که حال الذا سمعوا نیست از جمله مذکور داشتم که تو یکی از آنچه نوشت
شیعیان بود و از اساس مذهب و آنات حزب شیعه کدام یک صدق بود که حال
میخواهی با آن اوهام و کلمات که به جهت حق و حکمت ربانیه و دیدی آیا این
شیعیان که میگویند معنویات را از اول نموده بودند الا گفتم آیا میان عادت

سال بیست و نهم

واقعات سال ۱۲۸۸ ه‍ ق ۱۸۷۱ م

رحمانی که مبشر باین ظهور دری ثبت حکم البدیع وان هذا لبدیع السموات والارض بانشائی از قبل
و بعد بگذر بنفس ظهور بعین ظهور ناظر باش چه که کل در این ظهور اعظم باین امور دیده و این
مختص باین ظهور است و بعد ذکر نمودیم که بعضی از نفوس ضعیفه و آن نفس خبیثه با امثال
این اذکار را از عباد منع نمودند چنانچه بعضی هم ببعضی نوشتند انشاء این شیئی و مقصود از این
عبارت معلوم نشد قل کل کتاب کتاب حال مشاهده کن کجا است مقام اذکار آن نفس خبیث
و مقامی که حضرت رب الارباب از برای عشاق اسمه او ولد جمیع این الفاظ مذکوره را
لا بد قبل از ثبت و بعدهای بدیع در شاخسار بدیع طاووس تا بساط الهی از هر بیان باشند
و نشر این امر بدیع چه بوی هدایت آنکه بعضی از عباد از بعضی اعمال نفوس ضعیفه که از آن
حرکات شکایت نموده اند و آن بعضی جهل و غرور نسبت داده اند چنانچه شخص شکوه نموده که
چگونه میشود مع اظهار حسینت و اعلاء این امر که عالم را احاطه نموده بعضی نفوس که خود را
بحق نسبت میدهند باعمال ناشایسته مشغول باشند باری این فقره از غفلت آن نفوس است
گویا این شعر که ما بین ناس مشهور است نشنیده که میگوید گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن
کبریاش ننشیند گرد. بعضی در ساحت عرش حاضر بودیم قد توجه الی وجه الله قال تعالی
ان المخلصین فی خطر عظیم انتهی بعد حاضر لدی العرش. علمای ظاهره در اصحاب حضرت رسول
اختلاف نموده اند که آیا اسم صحابه بر چه نفسی صادق است بعضی گفته اند صحابه نفوسی هستند
که در یک سنه او اکثر در خدمت آنحضرت بوده و جهاد فی سبیل الله قیام نموده اند و بعضی گفته اند
که هر کس او را ببیند که او توجه نموده و رسول الله ملاقات کرده او از صحابه محسوب است اگرچه مرده
و لحات بوده و بعضی گفته اند که این اسم درباره نفوسی صادق است که مؤمن بحضرت رسول

سال بیست و نهم

واقعات سال ١٢٨٨ هـ ق ١٨٧١ م

بوده که جای اسم شیطان و حیفه است میرزا مظاهر بشود شیطان هم جزیره که منسوب باو است که فرض باشد چنانچه جزیره شیطان معروف است و میرزا بر اوائل ذالک الشهر بود الی الکرمل و کرمل جبلی است مقابل عکا و لو ما الحکل ببعض اگرچه سنه باشد ثم اقبلوا الی الوادی المقدس ارض المحشر بقعة البیضا، این سه لقب ارض عکا است چنانچه بین کل مشهور و در کتب مذکور در کاش بعضی بعرض مبرهن و جمیع این صفات که مذکور است بعین ظاهر آن جمع شاهد بشود با دعوی ابیاد مع جماج با این ادکار و بیت و امثال این ادکار با جل تفصیل مرقوم است که این بنده دلیل گمان نبوده که امثال آن بعضی انتخابات ببدل شود والاحق مقدس اقدس کتاب دارن لا یجرض الا نفسه و لا یضعف الا تابعه به فانه لله ما سواه مخلوق بامره ولیجعل الی الکنه فی حرم ابدانه و نخان اته اصبهانیم که عمائنا ابن عبد جون نخالدنا لوجه الله معروض شرح شفای ثبوت فی شوت و فضا اصفی در با اکل بحبت الله بر شانه قائم غائب که اجتمع و اجمال اعراض و اعراض نمائید و جمیع ما قاله المشرکون او یقولون والاشیء من التأوید اذا ادل نبت البلک بالحق ما جهت فی ساحات ما عفوا بسلطانك و ضللت آلاثات اکثرهم الا اکبرت والجمرات بالله العالمین خادم الله و نیز در شرح وحده دیگر که بقلم خادم صدور یافت چنین مسطور است و انکه مرقوم فرموده بودند که جناب م ح م د مصطفی علیه بها الله مسموع نامه برویت لغو مستاد بودند اصل آن از برویت نیست و اینکه شعر مفصل بعضی از آثار او و یا آمده و کمال جمیع بود که نقطه و جهه شرق شرف قبول شده آیات در حق بعضی احکام بعضی لوازم مقدمه الدل بوده و نیست بیاد آدمخود ما

سال سی‌ام

واقعات سال ۱۲۸۹ ه‍ ق ۱۸۷۲ م

بتوقیف ید بد حکم داد و از برخی کفیل گرفت تا در امرشان رسیدگی شود و از حبس خارج کرد آنگاه با
تحقیق احوال محبوسان شدید نظامی بزندان درآمد و بنحو مذکور عمل نمود سپس فرمان داد خواهر میرزا حاجی آقا را
درحالیکه اظهار عدم رضایت از خروج و اصرار در اقامت داشت باتفاق تنی از فامیلین لشگری در کشتی
نشانده روانه تبریس نمود و بالجمله در آن ایام هر خار و خسی در عکا از جلوی پای احباب رچیده و موانع و عوائق
حاضره مرتفع گردید و اخبار واقعات مبلاد و ما بعید رسیده قلوب احباء آن طائفه را مملو از نشاط و انبساط
ساخت و دوباب مسافرین و زائرین از ایران و عراق و مصر و غیرها بارض عکا میسور و نزول و آمال
الواح جدید مکرر و موفور شده و مبلغین و علمای بهائی در غالب ایالات ایران مشغول و سرگرم نشر امر بدیع
گشتند و لذا هیجان و شورش اعدا نیز در برخی [illegible] وقوع یافت

فتنه در اردکان یزد و شهادت تنی از احباب

در اردکان یزد یوم نهم ربیع الاول حسب مرسوم شیعیان در ایران که جشن قتل خلیفه ثانی می‌گرفتند جمعی از
اراذل بعد حتی از هستند سنگ [illegible] چند را شامه بر سر بسته در آن نشاندند و بهودج بر دوش گرفته با جمعی
غفیر از صغیر و کبیر با چکش و رباب درب خانه‌های احباب همی گشتند و آنچه از رفتار و گفتار رذیل و
ناهنجار خواستند و توانستند گفتند و کردند و نسوان و رجال و اطفال خورد سال تا چار روز در زوایای
خانه‌ها مختفی شده درها را از درون محکم بستند و جمیع اراذل آنچه کردند تا نیمه شده اتفاق نمودند که هجوم
عام برده ابواب را شکسته بخانه‌ها درآمده اموال را ربایند و نفوس را مقتول نمایند لذا بعد از ظهر چهار روز ربیع
مذکور حمله آورده ابواب بیوت را از جای کندند و درهم شکستند و اموال و اثاثیه را بغارت بردند و دارها را
آتش زدند و معدودی از رجال ناتوان را که پای فرار در صحاری و جبال نداشته برجای بودند گرفته
قصد قتل نمودند ولی جمعی از مظلومان بواسطه حمایت اقوام و اقارب مسلم خلاصی یافتند و فقط برخی از ضعفا که

سال سی و دوم

واقعات سال ۱۲۹۰ هـ ق — ۱۸۷۳ م

کتاب ایقان به پیشش بود گرفته مجلهٔ مذکوره حاضر نمودند و شیخ با نهایت اخلاص بحث از این امر کرد و لختی از کتاب ایقان خواند و مقداری از مناجاتهای عربیه که در حفظ داشت تلاوت کرد و بعضی از علمای منصف از استماع بیانات و کلمات مقدسه تغییر یافته چنین گفتند که این اعتقادات بالقطع و بلاریب منزه از هر نقص و عیب است و مخالفتی با دین و آیین اسلام ندارد ولی حاجی ملا محمد ابن تحصیل سخنانی ناسزا و دشنام و سب و لعن گفت و شیخ را تهدید شدید کرد و بعداً و فساد برخاست تا بالاخره رضاخان نامدار از احبای شجاع مقتدر در مقابلش ایستادگی کرده او را مجبور بانصراف از شورش و اذیت احباب نموده برجایش نشاند

بلایای احبا در کاشان

و تبلیغ امر بشاه و مجتهدین و وقوع فتنه در طهران

نظر باینکه لوح منیع صادر از قلم ابهی بنحو مذکور سابقاً بواسطهٔ بدیع شهید بدست شاه ایران رسیده ولی او و فقهاء طهران چنانکه باید و شاید مطالعه نکرده از بیانات و دلالات مسطوره کما ینبغی نصیب نبردند و خون چنان جوان فداکار ریخته گشت و حسب ظاهر ثمرهٔ منظوره که ارتفاع امر بدیع و استخلاص از تعدیات ظالمین بود حاصل نشد و آقا جمال بروجردی سابق الذکر از علما و مبلغین شهیر جانفی با برخی دیگر از بزرگان و دلیران ... مانند ملا محمد رضای یزدی و حاجی میرزا علی اکبر نراقی و غیرهم که شرح احوالشان را مفصلاً در بخش لاحق میآوریم بر آن شدند که آیین الهی را بشاه و علماء علناً ابلاغ کرده طبق بیانات مسطوره در لوح استدلال

حاجی میرزا اسمعیل ذبیح کاشانی در ضمن منظومهٔ مثنوی خود شرح فتنهٔ مذکوره کاشان و طهران را بدین ابیات آغاز نمود :

فتنه در شهری آمد پدید — که نشانش کس در عالم ندید — یک نفر از دوستان حق پرست — آنکه بودی دائماً از عشق مست

آنکه بودی متصف بر جمال — طلعتی چون او نباید با کمال — عشق عاشق کرد لعیان آن زمان — خواست تا تبلیغ شه سازد عیان الخ

سال سی و یکم

واقعات سال ۱۲۹۰ هـ ق

۱۸۷۳ م

با آقا جمال و دیگر از فقهای ساکن طهران اشتباه کرده و فوق عریضه بخط خویش نوشت که رفع ظلم نمایند و
ستمگرش هرچه باشد ادا کنند و امین السلطان ملتفت شده و موقع را غنیمت شمرده مبانی جدیده و تمرد را
نهاده و نزد آقا جمال رفته ملاطفات شاهانه را نسبت باو و بتمامت اینطائفه ابلاغ نمود و دستخط همایونی
از شاه دال و مفید اینکه آقا و تابعینش باید همگی آسوده و مرفه باشند نشان داد و آقا جمال فریب خورده مطمئن
گشت چنانکه اورا تبلیغ بامر بدیع کرده ابواب عقاید ایمانیه را بر وجه او بگشود و امین السلطان از
احوال و اشخاص اینطائفه مطلع گشت و خواست نیرنگی ریخته همگی را دستگیر سازد و اظهار داشت
که چون عید رضوان برسد تمامت احباء اینطائفه توانند در محلی که متفق باو هست جمع شده مهمان شوند
و آقا جمال را با مهاجرین متعلقین کاشان ضیافت کرده وعده و نوید داده و گفت که آنچه میخواهند
بخواهند تا شاه مجری دارد و چون عید رضوان رسید احباء با دلگرمی و اطمینان عریضه تظلم بشاه داده
ولی در محلی از محله معروف بپای منار احتفال عید گرفتند و از آنسو بحکم کامران میرزا نائب السلطنه پسر شاه
که معروف بآقا بود آقا جمال را در خانه امین السلطان توقیف نمودند و غلامان شاهی مأمور شده
بمحل اجتماع احباب رفته چنین اطلاع کردند که آقا جمال در زیارت امین السلطان است و آقا میرزا علی اکبر
بروجردی را میطلبید و او در حالیکه تب داشت بعزم رفتن با غلامان از جای برخاست و محمد
عبدالباقی بنای کاشی و آقا سید نصرالله کاشی نیز باتفاق او رفتند و ساعتی نگذشت که
فراشان مذکور برگشته و متعلقین کاشی را طلبیدند و سه تن از آنان آقا سید رضی و آقا میر عبدالباقی
و آقا محمد حسین مخمل باف تن باقتضا داده رفتند و میرزا محمود نراقی و سائرین چون استشمام رائحه حبس
و عقوبات نمودند روی پنهان کردند و محبوسین مذکور از احبای کاشان که قریب ۲۴ تن و از
آنجمله آقا شعبانعلی و آقا سید آقا و آقا سید مهدی بودند و چهار میخچه قهر و غضب گشتند و نام

سال سی و یکم

واقعات سال ۱۲۹۰ ه‍ ق ۱۸۷۳ م

حجره ایستاده بود و نموده گفت این دستخط همایونی است اگر بابی هستید رحم بر حال خود کنید اگر نیستید تبری نمائید در جوابش همه سکوت اختیار کرده سر بزیر انداختند و غلامان و عوانان فی الفور مظلومان را از آنجا بدر بردند و مجلس علما متفرق گشت و لکن مشورت کرده بشاه معروض داشتند و باتفاق علمای بلاد اخری از اصفهان و تبریز و غیرها بشاه عرض نمودند که بابیان میخواهند با مطلق ریاست برای خود فراهم کرده دین محمدی را از میان ببرند و البته باید آنان را کشت و ریشه فساد را برکند والا منجر بشورش عمومی مملکت میگردد و شاه ترسیده جواب داد که البته آنان را در انبار حبس میکنم تا شهرت و آوازه برافتد و علما قبول کردند لاجرم عده مذکورین مدتی در حبس بودند تا شاه مرخص و رها نمود.

اوضاع عظمت ابهی در عکا و صدور کتاب مستطاب اقدس

غرّهٔ محرم سال ۱۲۹۰ ه‍ ق در اواخر فصل شتا در عکا با آغاز افتتاح ابواب آسایش و گشایش در حال بر وجوه اصحاب صفا و ارباب وفا توام گشت و مستقر عرش ابهی چنانکه نگاشتیم در خانه عبود محل توالی زیارات بهائیان زائرین و تشرف اجتماع مهاجرین و مسافرین ممالک و اقوام متنوعه گردید و خان جوین مسکن مهاجرین و محل نزول و اقامت مسافرین واردین بود و آقا میرزا موسی کلیم با عائله و عیالش در جوار خان مذکور خانه و مسکن داشتند و گاهی جمال ابهی تلطفاً و تعطفاً بمنزل مهاجرین و مسافرین وارد و میهمان میشدند نوبتی مهمان آقا میرزا موسی کلیم و یک بار مهمان حاجی جعفر تبریزی از مهاجرین و نیز مهمان حاجی شاه محمد امین شادی گشته آنان را دلخوش و شادمان نمودند و زائرین از احباب پی در پی میرسیدند از آنجمله حاجی مذکور و حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی بودند و بنمط لایق جمعی از خراسان و یزد و بغداد و موصل بعضی پیاده شش ماه راه بیابان و کوه طی کردند تا خود را بعکا و محضر ابهی رساندند و الواح و آیات پی در پی صدور یافت و با خط زیبای میرزا آقا محمد علی

سال سی و یکم

واقعات سال ۱۲۹۰ ه ق ۱۸۷۳ م

باز باب حرم شدم وارد بارگاه حرم … بدیدم چه جان خادم سه را … بشیرین جهت شاه را

بشد او بمقدم بهشتش در فضا … معرج بمعراج صدق و صفا … گذشتم از کل حجاب نور … هم از عرش و کرسی و رب غفور

سوی وجه ذو العرش بشتافتیم … تعالی عجب محفلی یافتیم … گذشته هویدا امیر حرم … با نوار او خواست سوزد پرم

که لطف الهی بکامم رسید … ز نیران برضوان جانم کشید … چو بستم تو شاه شد استماع … شدم اندر آن محفل اجتماع

بهر بار بوسم هزاران درود … بهر عرق و اعضا هزاران سجود … که رخسار رحمن نمودار شد … در آمدم ندانم چه در کار شد

بدیدم بعرشش جمالش مکین … تعالیت یا مبدع العالمین … ز بامم در این دره لال است لال … ببامم در این عرصه کال است کال

جلوسم بر آن کرسی که سلطان ذات … نشسته بعرش اسم و صفات … چنان محفل عارض آراسته … که موجود و ایجاد در او سوخته

ز هر بار رویش بصورت جلی … تلوش آمدی صورت الملک الی … بیک سمت از … میان نشسته … نشسته یکی گشته اخشیان نشسته

بیک سمت افنان یاران شه … نشسته ز الطاف احسان شه … نخستین مهین … تیر انبساط … مکین شمس … بدان بزم بساط

شکر کار دشمن کردیم کارساز … بازابواب لقا گردید باز … موج زن شد باز دریای وصال … تشنگان خوردند از عذب زلال

گرچه عمر از شور شیطان بیخ ما … بسته شد سوی لب ما چیل راه … باز اشراق لقا شد پرده در … عاشقان گشتند از آن بهره ور

فجر ما شنیز از … بیع … شمس وجه … بیاران شد طلیع … از حرم آن پادشاه کل رفان … باز بود اشراق آن سوی خانه ها

ما فت اشراقش بسینای کلیم … عرش رحمان گشت سینای کلیم … مشرق انوار شد خان جهان … قبله مراد شد خان جهان

در بستان کردشمنان بیچون … … بیخ … بحکم شد دگرگون … … احدان … مجال همچو خانه … قصور شد شامل احدان

جمله از جنس و زلیان صلا … شد بنزم وصل سلطان ولا … هفت تن تحریر … … با تن ده تن … جهان

جمله آمد از جهای در کمال … بهره ور گشتند از کوب جلال … ظلم اهل ظلم و منع مانعین … منع آن بخود …

زانکه هرچه خواهد آنش داده … کفر شان عاجز شد از منع ورود … از نمود … … جمله … بود

آمد آنش … شکر … شد عدم زین پادشاه ثبوت … الغرض خان … … بود …

… … این چنین فضلی نیاید … … کشش را تا صباح آمد بکرم … سر برد با میل در حریم حرم

یا نقائی که از این محفل دمید … کار زین جشن آمد پدید +

سال سی و یکم

واقعات سال ۱۲۹۰ هـ ق

۱۸۷۳ م

قدسنا نعم المکان نعم المکین ... نزلنا نعم المعان نعم المعین
ناگهان مخدوم دیده [illegible] ... بر فنا جان [illegible] شیدا

نغمه سبحانک ربنا ذکرو ... صد هزاران باب عشق ذکرو
شد گه قبله روشن ران ما و حق ... جای نو شایند یاران از سبق

کوثر و تسنیم و سلسال بها ... شد روان زان نهر سلسال بها
سمت یمنی ساقی مجلس جواد ... کز سرش ذیل عنایت کم مباد

سمت یسری ساقیش مجد البقا ... جمله را نوشاند از جام لقا
غصن اعظم آن امیر بزم و رزم ... گرچه غایب بود از آن [illegible] بزم

لیک طالع گشته چون شمس ضحی ... پرتو رویش ز شرق [illegible]
بود در بیرون سر آن مقتدا ... ای همه ارواح با خاکش فدا

با دل راحت نشسته در جناح خویش ... خوش کمر بسته با مر یار خویش
نی شب و نی روز یک آن [illegible] ... در شبان تیره روشن چون چراغ

تا مگر یک طالب آید مستنیر ... از شئون قدس آن مهر منیر
بر زده مردانه اکواب طلا ... لیک بدر را داده [illegible] وصال

گر بگویم رحمت یک روز او ... بر فروزد عالمی از سوز او
لیک در سیمای آن مه جلال ... هیچ گه مشهود گشت چون هلال

با کمال انبساط آن وجه رب ... او در [illegible] شد ز صهبا [illegible]
خاصه خلق [illegible] ... [illegible] نیست در [illegible] سراب

پیش یک خلق و [illegible] ... در مقام ظلم در دیده عیان
این چنین با شخص حق [illegible] ... دامن [illegible]

نا بدار کس خبر از آن عیش و درود ... در میان آن نقطه [illegible] شهود
اهل آن [illegible] ... [illegible]

بود عیش [illegible] اندر [illegible] ... پر فروغ از نور آیات [illegible]
خوب کام خود [illegible] انجام شد ... [illegible] در بزم آرام شد

[illegible] کردن آن [illegible] ... بر تلاوت کردن آیات حق
ای بها حق [illegible] بزم نزول ... کاندر او گسترده شد خوان جلال

حق آن معنی که بست از ذات تو ... هر که شد مشهود آیات تو
حق آن انوار عرش [illegible] ... حق آن [illegible] رحمت

حق آن ابهی و [illegible] ... که برات [illegible] تعیین
حق آن [illegible] ... که بود با آن [illegible]

حق اسم اعظم مکنون تو ... که کسی را در کشش [illegible]
حق آن [illegible] که [illegible] وجود ... [illegible]

حق [illegible] ابهایت ... که منزه بوده از ریب و ریا
حق آن ذات [illegible] آیت نور ... کاندر این بزم [illegible]

دست ما دامان گرفت از [illegible] ... گرد شان [illegible] بزم [illegible] هست
حق [illegible] تن تو ... که شده [illegible]

واقعات سال ۱۲۹۰ ه‍ ق — سال سی و یکم

۱۸۷۳ م

بهجة بخش باطل فصل ربیع گشت نازل آن زمان روح منیع
من چه بشنوم که برق زین سحاب بر در اند صد هزاران آفتاب

رشحی از باران این خرم بهار ظاهر آرد نو بهاران صد هزار
عالم امکان نگنجد این محل اشتر تلق افتد اینجا در وحل

آنکه از جریان کاف و نون او شد عیان کون و مکان بی گفتگو
از چنین لوح علیم اقدسش تا چه در باطن ظاهر آید از نفس

لوح رضوان چون پذیرد اختتام شد رحیق خاص بی ختم و ختام
بحر بهجت زد موج در غرب و شرق زآب بهجت شد جنود حزن غرق

خادم نسیم از گل و گلدان و شمع زینتی بخشید روز خنده جمع
نصب کرد اندر بنایی طرفه جا تا که اندر شید جاوید با دو تا

از قضا آن روز خالی از زنان عید اعظم شد در این اعیان
در میان اهل آن شد اختلاف وز رئیس دین بیت انحراف

عاقبت دادند اینگونه قرار خواجه الیاس آنکه شد آسیب جا
تا شود از خواب عیسی آن زمان خانه اش گردد کلیسا آن زمان

نصب شد ناقوس سمت از آن ... اهل بیت از ... شد بر کند طرب
با وله ناقوس را بنواختند رایت ابن الله افراختند

[illegible] بگرفته تمثال مسیح گفته‌اند از آن قوم با لفظ فصیح
اعتدال با ابن بحر اختلاف وز رعیت شد ... اندر [illegible]

والا لفت بیت الهی فوج فوج قوم عیسی از حضیض و هم ز اوج
مشتری شد شده از صبح و شام کاندر او گردیده مخفی قیام

راکع و ساجد همه عیسائیان در فنای بیت خالی از زنان
مدتی زین پیشتر مردی گر گفته از قوم نصارا پیر زفر

که مرا این درد آخر کشد که زهر سو قوم بابی بارشد
قبله کرده خانه الیاس را سجده از روی صنم‌ها چون ...

زعم انف آن شریر پر زفر شد گشوده همه چیای صغیر
تا اندر ... این بیت ... روز و شب سجده‌گه آرد ...

در چنین هنگام از بهر حسود از ضعیفه دل بحر مردی سود
یا الهی ... آن از ... بشب که ... شد ... هم ...

جرمی و رکه همه حاضر شده ز هوا بحر ... شب نزده
آمده از اطراف ... در درون زعم انف مشرکون ... فرود

عرصه‌شان این بود که کس ... راه بر اهل بها از ...
دست قدرت پرده آن ... از ... که روان از ... از ...

شد اطاق خادم ... آن انجمن آن شب از امر بهای ذوالمنن
هم ... هم ... حلقه جمع ... اندر ... هم ... شمع

... ذکر ... بار ... چه گشت ... اندر آن محفل ...
از ضیاء ... زنور ... روز ... سرود

سال سی و پنجم

واقعات سال ۱۲۹۰ ه‍ ق ۱۸۷۳ م

چون جناب آقاجان م[illegible] شهید جاریه در اینجا تشریف داشتند آنچه حال مصلحت اظهار آن نیست
با ایشان عنایت فرمودند یعنی اذن فرمودند که نسخه از آن بردارند انشاء الله بآن فائز شوند
و بمقتضای حکمت علی ما هی علیه فرمودند طوبی للذین [illegible] ولذین [illegible]
لدن قلب [illegible] و [illegible] من عطیه [illegible]
المنتقمه [illegible] خادم ۶۶ مورخه ۱۵ جمادی الاول ۱۲۹۰ و ایضا در لوح دیگر
چنین مسطور و کتاب اقدس بشأنی نازل شد که کل را قبل از اقبال احاطه فرموده سوف
[illegible] فی الارض سلطانه و نفوذه و اقتداره ان ذلک لهو العلیم الخبیر و در لوحی
بعنوان خادم مسطور است این بسی واضح و معلوم است از بسکه کتاب اقدس از سماء
مشیت نازل شد در سنین معدوده مستور بود تا آنکه جمعی از نفوس مقبله عریضه
از اطراف از احکام الهی سؤال نمودند لذا امر بارسال کتاب اقدس شد و فرمودند احدی
حقوق الهی را مطالبه نکند و این فقره معلق باقبال خود نفوس بوده تا آنکه سنین معدوده
[illegible] که جمعی [illegible] اداء حقوق الله عنایت
[illegible] الیهم فضل بزرگی است درباره [illegible] که سبب [illegible]
و برکت الهی است طوبی للعاملین بما امر به فی الکتاب و بالجمله احمد بیگ توفیق [illegible]
پس از دو سال حکمرانی معزول گردید و [illegible] که بیگ خیابان حکومت وارد شد روی برج
مقر [illegible] خیمه زده نقل مکان نمود تا تهیه لوازم رفتن کند و شب در روز [illegible] نهار [illegible]
برای او و [illegible] و هرکه برسم وداع نزدش رفتند از جمله [illegible] فرستاده شد و [illegible]
خواهشش [illegible] لوح [illegible] که غصن اکبر [illegible] نوشت [illegible]

سال سی و دوم

۱۸۷۴ م

واقعات سال ۱۲۹۱ هـ ق

منتشر ساخت و بالاخره بلاد عدیده مانند رنگون و مندلی و غیرها مرکز جمعیتی از دوستان و جان
نثاران این امر گردید و ما شرح احوال جمال افندی و تفصیل اوضاع بلاد هندوستان و مشاهیر احبّای
آن مملکت را در بخش تاریخ می‌نگاریم.

کیفیت انقلابات داخلیه و خارجیه دولت عثمانیه و مآل احوال سلطان عبدالعزیز و آغاز سلطنت سلطان عبدالحمید و نیز کیفیت احوال معاندت و یا محبت اشتغال حکّام عکّا با جمال ابهی

در آن اوان که صیت عظمت جمال ابهی باوج شهرت رسید ستاره عزّت و اقبال دولت سلطان
عبدالعزیز مشهور جهانی روی بافول رفت چه که منازعات داخلیه قسمت اروپائی مملکت عثمانیه و استقلال
طلبی ملل و اقوام جزئیه بکمال شدت حاصل نمود نیکلای دوم امپراطور روس بارسال سپاه و ذخائر
حربیه مساعدت بآنان همی کرد و بدینوسیله نیران جنگ مشتعل شد و سپاه دولت آل عثمان پای
در پی شکست یافته پس بجنود متقابل روسی با سلامبول همی شتافت و بعد از جنگ ادرنه
روس و صرب و بلغار قطعه را بعد از قطعه گرفته ادرنه را بخون عثمانیان بیاغشته تصرف نمودند
و تا قرب دروازه های قسطنطنیه رسیدند و مصداق انذارات جمال ابهی در حق ادرنه و اسلامبول
لفظاً بلفظ تحقق یافت و دولت انگلیس مانع شد و نمایندگان دول خمسه در برلین مشترکاً
قضیه آگین صادر نمودند که دولت عثمانیه سی ملیون لیره غرامت بروسیه داده و رومانی و صرب
و بلغار از مملکتش جدا و مستقل شدند و جزیره قبرس نیز بتصرف انگلیس آمده با ملازم
و قارص هم بدولت روس تقدیم گردید و مدت انقلابات و منازعات مذکوره سه سال باشد
و آغاز آن در اواخر ایام سلطان عبدالعزیز بسال ۱۸۷۶ واقع شد و گردنکشان دولت

سال سی و دوم

واقعات سال ۱۲۹۱ هـ ق — ۱۸۷۴ م

و مبادرت امور خطیره و حکمران صورت حکم را مکتوم نگهداشته بنای اقدامات نهاد تا بدین
وسیله جمع مال و منال نماید و چون غصن اعظم بدانچه کرد اعتنا ننمود لذا این راز را با مفتی عکا
که دوستی با آنحضرت داشت در میان گذاشته اظهار کرد که میخواهم موافق حکم دولت
تمامت مکاسب و متاجر احباء عکا را بسته عباس افندی را از خروج از منزل ممنوع
سازم و مصمم شد که روزی بعد عصر با اعضاء دائره حکومت ببازار آمده دکه های احبا را
ببندد و غصن اعظم از تمام امور مطلع بودند و بعضی از نفوس مخصوصه نیز خبر رسانیدند و ایشان
بمحضر ابهی رفته ماجری را تماما و کاملا معروض داشت و امر فرمودند که تمامت احبا را آگاه
کنند که روز بعد احدی ببازار نرفته دکان نگشاید و این واقعه در شهر رمضان واقع شده
و پاشا چنانکه گفته بود با چند تن از معاونین دائره حکومت ببازار آمده تمامت دکاکین
احباب را بسته دید و تصور کرد که چون ایام صیام است و دیرتر از ایام دیگر بدکان میآیند
لذا ساعتی در محلی ببازار رسیده منتظر ماند و در اثنا مفتی عکا تلگرافی که از [illegible] دریافت
والی ایالت شام بنام وی بدین مضمون رسید که عبدالرحمن پاشا معزول و احمد افندی
منصوبست مفتی [illegible] افندی را چنین [illegible] در دست گرفته از [illegible] برگذشت
و نظرش بحکمران افتاده ملاقی گردید و مفتی اظهار انزجار و ملال کرد و حاکم از کیفیت
احوال پرسید و او تفصیل ارسال تلگراف را گفته صورت تلگراف را بدست
حاکم داد و مطالعه نمود آنگاه از یکدیگر جدا شده بمنزل خود برگشتند و حکمران را یأس
و یأس فرا گرفت و خبر عزلش بین اهالی شهرت یافته دوستان در شگفت و حیرت شده
رایها گفتند بعضی بر یقین بودند که از عکا بمرکز ایالت شام تلگراف و توسل شده

روز یکشنبه در شهر عکا واقع شد

سال سی و سوم

واقعات سال ۱۲۹۳ هـ ق ۱۸۷۶ م

کرد و بعد از او مصطفی ضیاء پاشا متصرف عکا گردید که بسیار نجیب و سالم و وقور بود و کمال محبت و اخلاص باین طائفه داشت .

فتنه در زنجان

و در خلال احوال مذکوره بتوالی رجوع زائرین عکا ببلاد و قری و بتواتر وصول الواح صادره از قلم ابهی و از جهت سیر و گذار مردمی دانا و گویا سوز و اشتعالی متعالی از وصف و تقریر و بیان و عرفانی عدیم النظیر در جامعه اهل بهاء از هر کرانه آشکار شد و هیجان بغض و کین در قلوب متعصبین و معاندین گرد باد فتنه برانگیخت و در زنجان محمد تقی میرزا رکن الدوله حکمران با جمعی از علماء زنجان تعرض باهل بهاء نمود و آقا میرزا محمد تقی ابهری (ابن ابهر) که با عمش آقا میرزا عبدالعظیم بتبلیغ مشغول بود و برخی دیگر را دستگیر کرده در زنجان خفیه مقید و مغلول و محبوس ساخت و ابهری را با عمش در حبس نگهداشت و بالمآل از عقب دو تا نیز چند گرفته رها نمود و سه تن را با قید و بند تسلیم سواران قشون دولتی کرده بطهران کشیدند و حسب الامر شاهی در انبار مقید و گرفتار کردند .

فتنه در طهران

و چون سال ۱۲۹۳ در آمد احبا و اهل بهاء غالبا برای استقلالیکه در ظل آئین اقدس یافتند جوش و خروش و اتحاد و اعتماد ظاهر ساخته منهیانه قیام بر امر تبلیغ کردند و نیران حسد و عصبیت معاندین بیش از پیش برافروخت و بدین فتنه و غائله موجوده دیگر یک سلسله از ابتلاءات بر آنجناب از نوع شروع شد که تا سال [illegible] استقرار یافت چنانکه در غالب بلاد ایران دچار حبس و قتل و غارت گشتند و تمامت شداید مذکوره غالبا از مرکز طهران و اصفهان بر دست جنگ که شاه تنها امور داخله مملکت با قدرت بسپرد و شدش واگذاشت آذربایجان تخت حکومت مظفرالدین میرزا ولیعهد قرار گرفت و مسعود میرزا ظل السلطان در اصفهان تخت حکمرانی

سال سی و چهارم

۱۸۸۲ م
وقایعات سال ۱۲۹۹ ه ق

سال مذکور حاجی محمد حسین الطبیب قزوینی سابق الذکر که از اهل بادیهٔ مقصود و حکایة مشتاقه چنین
شول و در حضرت ابهی بار یافت و بعزم تبلیغ با ایران آمد و در طهران رایت نشر امر بدیع برافراخت و شعلهٔ محبت
و عشق روحانی در قلوب مؤمنین برافروخت و اجتماعات پر از روح و ریحان متوالیا منعقد گشت
و در آن ایام ناصرالدین شاه برای صید و شکار بخارج شهر رفته کامران میرزا آقا پسر سوم مذکور نایب
السلطنه و وزیر جنگ و حاکم طهران و مازندران و گیلان بود و بواسطه مخبران مخفی خبر یافت که
میرزا طبیب در اجتماعات خانه آقا محمد کریم ماهوت فروش میباشد و مأمورین پی دستگیری
طبیب و نیز آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی از علما و فضلا و جمعی دیگر از معاریف بی اطلاع فرستاده و
داستانی که در شهر ذیحجه ۱۲۹۹ اتفاق افتاد و عدهٔ کثیر از قبیل طبیب و آقا میرزا ابوالفضل و حاجی
محمد اسمعیل ذبیح و آقا محمد کریم اصفهانی مذکور و میرزا اخوی حسین ... نقاش و میرزا اشرف ...
و آقا سید ابوطالب قمی و غیرهم را دستگیر نمودند و نایب السلطنه خود بعضی از ایشان را احضار
شده سؤال و جواب مکرر رد و بدل گشت و هی تجسس کرد تا دیگران را نیز بدست آورد و برسولان
و جواسیس با آقا میرزا ابوالفضل اظهار داشت که تبری و لعن نماید و آقا میرزا ابوالفضل در جواب آقا
اطلاع داد ... نسبت باین امر ... ثابت ...
کرده و بالاخره نایب السلطنه ویرا در بیرون دروازه ... خویش موقوف بداشت و حاجی محمد حسین را نیز
در حبس و زنجیر توقیف نمود و از آقا محمد کریم ... کرد که چرا ... با آنکه ...
... مجلس ... در منزل خود و ... گشت ...

زلزله‌ای ... در روز پنجشنبه ۲۳ صفر سه ساعت و ... و هشت دقیقه و چهل ثانیه از ... گذشته واقع شد در
مملکت ایران جشن ملی برای سلطنت سی ساله ناصرالدین شاهی گرفتند

سال سی و پنجم

واقعات سال ۱۲۹۴ ه‍ ق

۱۸۷۶ م

جعفری سعایت و شکایت کرده چنین گفتند که برادر ما از خواص اصحاب ملا حسین بشرویه و از انصار وی در وقایع قلعه مازندران بود و پسرش آقا بزرگ حامل پیغام بها، به طهران نزد شاه شده کشته گشت اینک خود تازه از عکا مراجعت نموده بی پرده و برملا مردم را ببهائیت میخواند و در این ماه رمضان که شهر صیام اسلام است روزه ندارد آیا تکلیف حجج اسلام نیست که حفظ بیضه دین مبین فرمایند و مجتهد مزبور برآشفته برخی از طلاب علوم دینیه را مأمور داشت که بتدبیر و تزویر نزد حاجی راه یافته اقرار ببهائیت از لسانش بشنوند و آنان پس از مدتی قلیل خبر آورده شهادت دادند که بسمع خود اقرار و اعتراف از حاجی شنیدیم و در آن ایام شیخ محمدباقر مجتهد اصفهانی (ذئب) و حاجی میرزا محمود مجتهد بروجردی برای زیارت روضه رضویه مقیم مشهد بودند و آوازه عقیدت و شهرت حاجی را شنیده پی دست آوردن وسائل قتلش میکوشیدند و مجتهد مزبور با آنان هم با شیخ عبدالرحیم مجتهد مشهد متفق شدند و از والی خراسان شاهزاده محمدتقی میرزا رکن الدوله برادر شاه حبس و قتل او را خواستار گشتند و شاهزاده مذکور جوانی حسن النیه بسیط القلب ولی ضعیف النفس بود و از جهت قلت تجربه و کفایتش از طرف شاه امور حکومتی بیکتن از بومیان نامی مشهد سپرده شد شاهزاده ناچار جمعی از مأمورین حکومتی را فرستاده حاجی را در خانه اش دستگیر کرده بارگاه حکومتی بردند و در خانه میرزا حسن خان فراشباشی محبوس داشتند و این واقعه در شب بیست و ششم شهر رمضان ۱۲۹۴ اتفاق افتاد و شاهزاده حکمران چندی تعلل و اقدام در قتل حاجی نداشت و اصرار کرد که کلمه انکار بر زبان آرد تا موجب سکوت مجتهدین گردد و او ابا و امتناع نمود لاجرم حاجی را در حبس نگهداشته از قتل تسامح کرد و در غیبت مجتهدین مذکور

تحویل حمل در روز سه شنبه چهارم ربیع الاول ساعت دو و هشت دقیقه و سی و شش ثانیه از روز گذشته شد.

۲۳۳

سال سی و پنجم

۱۸۷۷ م

واقعات سال ۱۲۹۴ هـ ق

شدید چنین گفت ببرید و ببرید پس حاجی را بیرون آورده بجائیکه محاذ نقاره‌خانه‌شان بود و در خیابان سر [illegible] را
گرفته از دو جانب امام ممانعت میکردند بمیدان توپخانه که بعداً تغییر یافته میدان ارگ شد کشیدند و میدان
مذکور در گرداگرد حجرات متعدد داشت و در وسط [illegible] سربازان [illegible] شصت عراده توپ
منصوب بود و در سمت شمال میدان جائیکه بعداً در جلوش باغ ملی تأسیس شد حوض بزرگ داشت و
حاجی را از جلوی حوض گذرانده بسمت جنوب جائیکه ایوان چوبی برای باروت کوبی قرار گرفته بود برده
نگاه داشتند و فراشان و میرغضبان احاطه کرده و یا جلوی ایوان مذکور پشت به تماشاچیان نشاندند و
قدری آب برای شرب دادند و دژخیم اسکندر بیدادگر با لباسی ارغوانی در حالیکه کارد کجی بکف داشت
در مقابل مظلوم بایستاد و بار دیگر [illegible] و نیز چند بار در طی راه هنگامی که حاجی را بسوی مقتل مذکور میآوردند
برخی از دوستان و اقربایش خود را بوی رسانده اصرار و الحاح همی کردند که لعن کن تا خلاص شوی [illegible]
نیز از طرف حکمران پیام آورده که لعن کن تا آزاد شوی ولی او هیچ یک اعتنا نکرد و در اینجا هم [illegible] شهادت نخست
دژخیم عمامه و شال کمر و قبایش برگرفت چنانکه فقط ارخالق [illegible] بر اندامش باقی ماند و شانه‌هایش را
محکم ببست و خنجر از کمر کشیده حلقومش را برید و حلقوم بریده‌اش را روی سنگ مرمری نهادند و مردم
تماشای آن تاجر محترم مسنّ هشتاد و چند ساله مقتول فوج فوج شتافتند و در خیابان و فراشان [illegible]
انام همی از جانفشانی و قوت قلبش سخن رانده گفتند [illegible]
خون از عروقش جاری شد که زمین را بیاغشت آنگاه جسدش را [illegible]
در کوچه و بازار گردانده سپس در غسالخانه قرب حمام شاه مقابل مسجد [illegible]

۲

تاریخ شهادت حاجی عبدالمجید [illegible] در سال ۱۲۹۴ [illegible]
[illegible] در سال ۱۲۹۴ [illegible]
[illegible]

سال سی و پنجم

واقعات سال ۱۲۹۴ ه‍ ق ۱۸۷۷ م

وکلیهٔ اشیاء متعلقه بآنها را نجس و پلید و غالباً غیر قابل تطهیر دانسته از معاشرت و اختلاط با ایشان
احتراز میکردند بنوعی که احدی از ایشان جرئت و جسارت تماس در حال رطوبت با اشیاء متعلقهٔ باهل
اسلام نداشتند و برای نشانه بایستی وصلهٔ کهنه در جلوی لباسشان بچسبند و خواندن ... نشاید
و عبارات رفیعه نسازند و در بسیاری از بلاد ایران از جهت شدت تعصب اهالی سکونت نتوانستند
و در بلاد دیگر استقرار جستند ناچار در ارذل و کثیف محال قرار یافته محله بنام محله یهود در غایت حقارت
و پلیدی تأسیس کردند و برای استمداد از یکدیگر در مواقع حملات مسلمین جدران خانه‌ها را سوراخ
کرده بیکدیگر راه دادند باجمله از مسلمانان انتظاری جز شر و ضرر نداشتند و بالعکس اینان نیز
نسبت بمسلمانان بدین احوال بوده اگر دست مییافتند مقابله بمثل مینمودند و مسلمانان و اشیاء
متعلقه بایشان مخصوصاً ذبایح و ماست و پنیرشان را نجس میدانستند و در همدان که یکی از
بزرگترین مراکز اجتماع یهود و مقبره استر و مردخای مشهور در آنجا است در سنین اخیره بعضی از
یهود بدست مسلمانان مقتول شده اموالی را که با تلاش و امساک مخصوص خود گرد آورده
بباد غارت رفت و در غالب بلاد ایران خصوصاً در خاک خراسان عده بسیاری از ایشان
بالاجبار و از خوف و طمعاً مسلمان شده نام جدید الاسلام برایشان دادند و بالجمله با چنین احوال
چون در همدان با برخی از مؤمنین ایقان اتفاقاً معاشرت یافتند و ایشان را بری از عادات
از اخلاق مسلمانان و نیز متدین و متقی و عارف برموز و اسرار کتب مقدسه خود مشاهده کردند
و سجایا و مزایا محبت بین الملل و بشر دوستی و حقوق متساویه عمومی و لطائف کلام و حسن معاشرت
و اختلاط و امتزاج ایشان را نگریستند و شنیدند مقدمه آنها را مراد ملحوظ کرده و بتحقیق و تفتیش
در آنجمن بمرام راه یافته از مواقع مواعید و بشارات کتب خویش یافتند لاجرم تصدیق نموده

سال سی و ششم

واقعات سال ۱۲۹۵ ه‍ ق

۱۸

جمال ابهی از قلعه عکا خارج نشده با همه علاقه که بمناظر طبیعیه و سبزه و گل و آب جاری و اشجار داشتند حتی نظر بسبزه [illegible] مفتی سابق الذکر عکا که در آغاز معاند بود و در انجام از مخلصین شد حسب تدبیر و دستور غصن اعظم بحضور ابهی مثول یافت و دامنشان را گرفته قسم داد که دمی از عکا بیرون آمده بتفرج باغ قدم نهند و جمال ابهی قبول ننموده فرمودند ای مفتی محترم چگونه از قلعه بیرون آئیم با در اینجا بحکم دولت محبوسیم مفتی بنوع اظهار تعجب و انکار عرض کرد که کی و چگونه شما را حبس توانند کرد و چندان اصرار نمود تا مسئول و مأمولش را قبول فرموده در کروسه سوار شده با تصرف مفتی بباغ نعمین که غصن اعظم در خارج عکا خریده و در مدت دو سال با نواع اشجار و ازهار و آراسته مهیا کرده بودند قدم گذا[illegible]

منظومه مثنوی جلیل زرندی در وصف خروج موکب جمال ابهی از زندان عکا

نسیم صبح آمد عنبر آمیز — که [illegible] || [illegible] بستان [illegible] — [illegible] گلشن
بدو [illegible] جانان [illegible] — توای جمال جانان [illegible] || [illegible] ساز و جا آور [illegible] — [illegible]
که از اول شهنشاه قدرت — برای ذکر [illegible] || بیا یاد [illegible] — [illegible] بجام [illegible]
بهم زد نسیم [illegible] — بده پیغام [illegible] باغ [illegible] || هزاران [illegible] چشمت [illegible] — از آن [illegible]
اگر چه [illegible] — [illegible] || چه [illegible] — [illegible]
[illegible] در صد و [illegible] — [illegible] شاه ابهی [illegible] || صباح روشن یوم [illegible] — [illegible]
بروز [illegible] از ماه خورداد — [illegible] || بروز کاف دال از جیم اول — از این [illegible]
ز غصن [illegible] — [illegible] || چه [illegible] — [illegible]
جمال [illegible] ابهی [illegible] — [illegible] || علی اکبر حسینی را که [illegible] — [illegible]
حسین [illegible] — [illegible] علی اکبر [illegible] || که این [illegible] — که [illegible]
غرض [illegible] — شد از [illegible] || چه [illegible] جانان [illegible] — [illegible]
برآمد از همه ذرات عالم — ندای شوق [illegible] || بحمدالله که [illegible] — [illegible] شادی [illegible]

سال سی و ششم ۲۳۹

واقعات سال ۱۲۹۵ هـ ق

۱۸ م

در ایران و عراق و مصر و هند و قفقاز توسط مسافرین زائرین و الواح و مکاتیب انتشار یافته اخبار از فرح و امید بالیدند و ناصرالدین شاه و عده از درباریانش که از آرزوی دیدار عکا که [illegible] یأس و تأسیس اوضاع مدینه آنجا در وطن خود بی‌صبر و قرار شدند و دست از تعرض [illegible] کشیدند ولی معرضین از مجتهدین با استماع اخبار و مشاهده آثار با غایت بغض و کین [illegible] و از غم و الم همی نالیدند چه که دسترس بر کاری نداشتند و لاجرم [illegible] اخبار [illegible]

چه جشنی بوستان و چمن [illegible] | همی با خلق کو آمد [illegible]
چه آن با شوکت اندر پایه فخار | گذشتی از کنار تل فخار

ز آن تل مرتفع شد بانگ تحمید | که [illegible] بحرمه
تو خود نامیده تل فخارم | دل و دیده این خلق جهانم

ببانگ نغمه [illegible] | مرا بخشی از عنایت افتخاری
[illegible] | ز اندوه و حزن آزاد و بی‌غش

جهان سازم محل افتخارت | که هر گلی بخندید باشد از نثارت
[illegible] کز تو شد خاک | چه ذره در هوای شمس [illegible]

که بستان [illegible] | برآمد نغمه از [illegible]
که ذات کبریا آمد بشارت | بصد نور و ضیا آمد بشارت

چه حوران قصور این بشنیدند | [illegible]
و دیدند از ضیا [illegible] | بحوران جنان [illegible] منادی

که ای عشاق یار آمد بشارت | دل آرام و یار آمد بشارت
[illegible] | [illegible]

منور آن با طلوع شمس اشراق | [illegible] بیرون شد [illegible] آفاق
ولی چون [illegible] | ز غیرت روی [illegible] خورشید پوشید

که با اشراق [illegible] اعظم | [illegible] عالم
باسم خود شده این بوستان | قدم بنهاد [illegible]

گروه قدس [illegible] | [illegible] گشادند
[illegible] | که در این باغ [illegible]

چنان گویم که در آن [illegible] | [illegible]
[illegible] | که بوده [illegible]

که او در میدان [illegible] شنیدن | شنیدن کی بود مانند دیدن
شنیدم [illegible] | ز بستان شد بسوی تل فخار

شهنشاه قدم بر تل قدم زد | علمهای قدم بر آن حرم زد
بگفتا ای تل قدسی [illegible] | [illegible]

تو اول تل قدسی [illegible] | که از [illegible]
[illegible] سموات افتخارت | [illegible]

[illegible] بودی تو چون طور | کنون گلشن چنان در [illegible]
که مقصود هزاران کوه قافی | گروه حق پرستان [illegible]

الهی شکر کاین ایام دیدیم | جهان را همچنین بر کام دیدیم
[illegible] دیدیم | [illegible] دیدیم

۱۸ ج

سال نود و هشتم

واقعات سال ۱۲۹۸ ه‍ ق

ولی او با فرخیم شتابان بمقتل رفت چندانکه قاتل با ترحم از حال وی در تعجب و حیرت شده و چون
بمیدان شاه در بالای سکوئی که در آن قاپوق بر پا بود عبای خرا نمودند جامه و ردا و لباده
وشال کمر و قبایش را کنده تا نموده برای میرغضب گذاشت و آماده شهادت نشست
و میرغضب سرش را برید و جسدش را بخاک کشید و انبوه اخلاط انام انجم انجم برده اسب بر جسد
مشروح تاخته بطرفة العین اعضایش را از یکدیگر جدا ساختند و بعضی اعضا را بردند و بعضی را
نفت و آتش زدند و بالاخره استخوانها و آنچه از جسد بر جای ماند در خرابه‌ئی که معروف به تکیه
بکتاشخان است انداخته و دیواری را بر آنجا افکنده مفقود و مختفی کردند و شیخ محمد باقر مجتهد که
اصرار داشت که سید آقاجان را نیز بقتل آورند ولی حکمران نپذیرفت و سید را چوب بسیار زده
و گوشش را بریده و بینی حمار کرده ببازارها گرداندند آنگاه بتبعیت آباده که حکم اخراج بود
کشیده در معابر و منظر انام نشان داده رها کردند و این واقعه در بیستم صفر سال ۱۲۹۸
واقع شد و در اثر قتل و واقعه مذکوره اخباری چنین فیما بین اهالی اصفهان منتشر و انتشار
یافت که ظل السلطان عزم بر قتل عام دیگر و تبعید و نفی امرای اصفهان دارد و چون
آقایان احبا پریشان شده اخبار را نزد آقا میرزا محمد حسین و آقا میرزا محمد حسن (سلطان الشهدا
و محبوب الشهدا) که از تجار و سادات متمول و معظم و ... بودند بردند و نقل کردند
ایشان هم رد نمودند و عاقبت الامر توسط آقا محمد باقر مدرس شیرازی که از علما و ... بود
و امام الجمعه شاهزاده حکمران و تبعیت ... نزد شاهزاده پیام کردند که اهالی
بلد از این اعمال حکومت متوحش و مضطرب‌اند و ... حکومت ... اخبار
شنیده میشود بناء علیهذا اگر شاهزاده مصمم است که جمعی از احبا را ... دستگیر کرده

واقعات سال ۱۲۹۵ [illegible]

آنچه [illegible] متفقی [illegible] [illegible]

مشهور بصاحب العصر [illegible] قتل [illegible] [illegible]

در قلاع امام و [illegible] در این [illegible] [illegible]

ظل السلطان حکمران [illegible] قبض نمود و اموال السید مظلوم [illegible]

خود متوافق کردند و اخبار و اشتهار اینکه [illegible] متعدد و قوع [illegible]

[illegible] شد و چون در روز چهارشنبه ربیع الاول که عید مولد نبی [illegible] میرزا حسین [illegible]

[illegible] میرزا اسمعیل [illegible] امام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حکمران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سال سی و ششم

واقعات سال ۱۲۹۶ ه‍ ق

۱۸م

سایر مجتهدین اصفهان را نیز در منزل خود مجتمع کرده حکم قتل سید حسین مقتول را نوشته مهر و امضا
نمودند و امام جمعه نزد شاهزاده تعهد و التزام بر خروج مشارالیه از بلد و اخراج او کرد لیکن دستور
حکمران بر همان حال که مجتهدین مذکور در محضر شرع نشسته منتظر بودند دژخیم خونریز با تیغ بید ریغ بزندان رفت
نخست آقا میرزا محمد حسن آنگاه آقا میرزا محمد حسین را سر برید و این واقعه در ساعتی قبل از زوال یوم
دوشنبه ۲۳ ربیع الاول سال ۱۲۹۶ وقوع یافت آنگاه هر دو جسد را ریسمان بر پاها بسته از زندان
بیرون آورده کشان کشان بمیدان شاه انداختند و اجساد تا غروب آن روز در میدان مذکور مطروح
بوده مردم بتماشا می‌رفتند و برخی [illegible] سپس بازماندگان اجساد را بباغ برده مخلوط
بستند و [illegible] از [illegible] با التزام با [illegible] از [illegible] دو سید را در
جنب [illegible] امامزاده [illegible] دفن کردند و قریب [illegible] قبرستان تخت فولاد رسانیدند
و [illegible] جمعی [illegible] و [illegible] آرامگاه
[illegible] دو [illegible] در [illegible] ساختند و در این واقعه از احباب اصفهان هرگز بزرگی
[illegible] نفر [illegible] نمودند [illegible] به نهایت [illegible]
[illegible] میرزا حاجی عبدالحسین [illegible]
[illegible] ظل السلطان [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] ساخت [illegible]
و [illegible] و [illegible] و دست [illegible] خود [illegible]
[illegible] در [illegible] ایران [illegible]

سال سی و هفتم

واقعات سال ۱۲۹۶ ه‍ ق ۱۸ م

واجسادنا وابنائنا واموالنا فی سبیل الله العلیّ العظیم ونفتخر بذلک بین اهل الانشاء والملأ الاعلی یشهد بذلک ما ورد علینا فی هذا الصراط المستقیم الی قوله الاعلی یا غافل لا تطمئنّ بعزّک واقتدارک مثلک کمثل بقیّة اثر الشمس علی رؤس الجبال سوف یدرکها الزوال من لدی الله الغنیّ المتعال قد اخذ عزّک وعزّ امثالک وهذا ما حکم به من عنده امّ الالواح ودر خطاب بامام جمعه حسین مسطور است یا قلمی الاعلی اذکر الرقشاء التی ظلمها باحت الاشیاء وارتعدت فرائص الاولیاء کذلک یامرک مالک الاسماء فی هذا المقام المحمود الی قوله الابهی ایضاً یا ایتها الرقشاء بایّ جرم لدغت ابناء الرسول ونهبت

چون در [illegible] مشهد رحمن رفت [illegible] امام جمعه اصفهان [illegible] چند هزار تومان مقروض سلطان الشهدا بود و منظر چنان بود که تعرّض [illegible] حاکم [illegible] حضرت سلطان الشهدا و برادرش حسین بنام [illegible] دیگر که اسمعیل نام داشت نیز با آنان بزندان رفت ولی چون [illegible] در حیات [illegible] رجوع [illegible] چون قتل [illegible] حضرت سلطان الشهدا [illegible] گردن [illegible] بنا [illegible] چند [illegible] قتل [illegible] قلم مبارک [illegible] شهادت [illegible] کامل بود و در بیست و سوم ربیع الاول یوم [illegible] بود که [illegible] امام جمعه [illegible] منظور شده [illegible] ذلت [illegible] گردان [illegible] نفس [illegible] بیدا شده [illegible] رسید که [illegible] در [illegible] ولی [illegible] با آنان عداوت [illegible] حکم [illegible] حاضر شده [illegible] قبل از آن خط [illegible] لوح [illegible] بر [illegible] رقشاء [illegible] که [illegible] الآن [illegible] ربّ الحامده [illegible] کتاب [illegible] فی [illegible] حسین [illegible]

سال سی و هشتم

واقعات سال ۱۲۹۷ ه‍ ق

شد بسر بوستان با عیون / دوستانش از نو گشت عیون
بعد از آن هم قصری از نقضیان بری / جاری از وی نهر آب کاریزها
قصر عبود آمد پس از آن لقب / چند سالی شد مقر عرش رب
رغم انف ظالمان قوم عاد / که خدا بنیانشان بر باد داد
در عکا هر چند در سجنگاه بود / مرتفع در دون خیام شاه بود
گاه در باغ رضوان غم زدا / گاه جنینه جنت بهجت فزا
گاه قصر خاص پاشای فتیح / گاه در کوه کاربری طور صبیح
کز تبارک آیه او را نام شد / از قدوم شه بهی انجام شد
گاه کوه قاسمیه بهجال / مشتعل از قبسه نور جمال
گاه بر کاه قصر مزرعه جوان / این شیخ ره پیمای درزمان
شاه را یک چند مسکن با حرم / وان بلد آباد از اکرام کریم
گاه کرمل گاه حیفا بش مکان / که مکان بالای عرش را نگان
کوه کرمل از قدوم شاه جان / بگذرانده فرق را از فرقدان
بعد از آنها قصر عودی طرب / که لقب بهجی بدش شیخ عرش رب
هم بعکا بیت عبود دو دوا / شد مقر کرسی رب العباد
بیشتر در قصر بهجی مستقر / آن ملیک روح و سلطان قدر
شده ده دو سال آن قصر عزیز / از شه جان مشکبار و عطر بیز
تا که فرار سلطان قدر / آمد اندر ربع مسکون جلوه گر
آمد از الواح ربانی زدر / ملک شد تحت نگین مقتدر
این زمان در ظل آن قیوم / هستند چون از ارض رشح حشیم

هجوم اکراد و قتل و غارت احباب

و در اینسال ۱۲۹۷ فتنه طلوع و کردکشی شیخ عبیدالله کرد از قبیله شمدینان در ناحیه هکاری کردان عثمانی روی داد و تعصبات و ضدیت مذهبیه موجب آن واقعه مولمه گردید چه شیعیان ایران در طعن و لعن خلفاء و دیگر اصحاب و زوجات النبی که پیروان سنی شدید چندان تظاهر و رقت بروز نمودند و تعصب اکراد سنی را برافروختند که کردی مذکور اکراد سرحد نشین دولتین را تحت ریاست خود درآورد و حمزه آقا کرد از قبیله منکور از حکومت ساوجبلاغ گریزان شده بدو پیوست و انبوهی از اکراد سنی ایران و عثمانی چون مور و ملخ مسلح در عقبشان روان شدند و خونخوارانه در سرحدات و معمورات آذربایجان بکشتند مرد و زن و صغیر و کبیر را در و گردند کشتند و سوختند عذاب و غارت نمودند و در اثر این واقعه خسارات جانی

و در ساعت دوم از روز هشتم ربیع الثانی گذشته تحویل حمل واقع شد

سال سی و هشتم

واقعات سال ۱۲۹۷ هـ ق

۱۸ م

حاجی ملا مهدی یزدی با دوازده روحانیه شان قیام داشت و میرزا ابوالقاسم ناظر حکومت میکرد و حاجی شاه محمد امین البیان؛ و حاجی ابوالحسن (حاجی امین) پس از عودت از عکا بملاقات احبای آنجا ایامی چند گذرانده و ناگهان اکراد مذکور چون سیلاب بلا وارد شده و بقتل و غارت پرداختند گروه احباب نیز در ضمن عموم طعمهٔ هلاک گشتند چنانچه بعد از آن واقعه جز چهل تن از زن و مرد دیگر احدی از ضبط نفسه بر جای نماند و حاجی ناظر دستگیر اکراد شد و بعداً از چنگشان بمراغه گریخته جان بسلامت بدر برد و از تجار احبای تبریز که ساکن آنجا بودند جمعی مقتول گردیدند و برخی که از آنجمله کربلائی آقاجان شهیر بود سر و پای برهنه فرار کرده محفوظ ماندند و حاجی شاه محمد هدف گلوله شده مقتول گشت و حاجی ابوالحسن را گلوله بر ران رسیده مغمی علیه بین قتلی بیفتاد و چون اکراد بهاجم رسیدند و مجروحین را سر و شکم بریده و دریده و نیزه پیچ کردند بوی تعرض نشده بعداً با پای مجروح خویش را تا تبریز رساند و معالجه نمود

آغاز فتنه در طهران

ناصرالدین شاه در سفرش باروپا یکسال قبل در نظر گرفت دائرهٔ نظمیه و تأمینات بدانسانکه در ممالک اروپا مقرر است در طهران تأسیس نماید و جاسوسان زبردست بر آن بگمارد تا انقلاب بیین مخالفین سلطنت خود را بدست آرد و مانند سلطان عبدالعزیز پادشاه عثمانی و الکساندر دوم امپراطور روسیه دستخوش مهاجمه احزاب طاغیه مملکت و عقلاء دولت نگردد و از شر جمهوری طلبان اتباع سید جمال الدین افغانی محفوظ ماند و لذا کنت دومنت فرت اطریشی را بایران آورده بدین سمت موظف داشت و خفیه نویسان بسیار برای اطلاع از احوال جاریه گماشت و در آنموقع که فتنهٔ شیخ عبیدالله مذکور برخاست متوضین خبر از

سال سی و هشتم

واقعات سال ۱۲۹۷ ه ق ۱۸ م

سه تن ناشناس با لباس معمول وارد شده جنب نشستند و پس از شرب چای بواسطه شخص دیگر
باو اخبار کردند که تنی در خارج قهوه خانه حاضر و جویای او میباشد و با وی از قهوه خانه بیرون آمده باو
گفتند که گفت رئیس نظمیه ما را پی شما فرستاده و پس باتفاق روانه شدند و در اثنای طی طریق رئیس
آنان بوی توجه خطاب کرده گفت شما مردی از اهل علم و فضل میباشید و جای تأسف است
که بابی شده اید و در انجمنها مردم را بمخالفت با دولت و حکومت میخوانید میرزا باو جواب گفت چون
شما از رئیس نظمیه را ابلاغ کردید با شما همراه آمده ام ولی شما حق مداخله در احوال و اعمال مرا ندارید و
همینکه نزدیک رسیدند اشخاص دیگر که حاضر بودند حسب دستور رئیس خارج شدند و جز رئیس
احدی برجای نماند و بمیرزا گفت من مقصود و منظور شما بهائیان را میدانم و در این شک و شبهه
ندارم که برای جمیع ملل خاصه ایرانیان خیر و مفید میباشد و نیز کتب احکام و تعالیم این امر را دیده ام
و موجود دارم ولی علما نزد شاه امر را مشتبه نموده اند میرزا باو گفت بهائیان از صمیم قلب آرزو
دارند که سررشته امور بدست مردمی دانا و بیغرض و متمدن باشد تا در امور با دیده بیطرفی و انصاف
بنگرند و از این مسروریم که دولت برای حفظ حقوق عموم و تأسیس حق و عدالت و ملت پروری
اشخاص عاقل عالم بیغرض از اروپا خواست و آمدن امثال شما در این مملکت سبب کمال مسرت
ما است و شما میدانید که این طائفه بموجب تعالیم حضرت بهاءالله ممنوع از مداخله در سیاست اند
و رعایای صادق و مطیع دولت و دوست خیرخواه ملت میباشند و مقصدی جز ترویج خداپرستی
و نوع دوستی و رفع تعصبات و محاربات از مابین اقوام و دول عالم و تأسیس انتظام و ترفیع شأن
بنی آدم ندارند و مقداری بسیار از آیات و بیانات الهی را بیان کرد و گفت استماع نموده همه
تصدیق کرد آنگاه چنین گفت مطالب مذکوره بر من معلوم بود و اکنون از گفتار شما نیز [illegible]

۲۵۵

سال سی و هشتم

واقعات سال ۱۲۹۸ ه‍ ق

۱۸ ام

احضار و ملاطفت و مهربانی بسیار اظهار نمودم وعده ها داده خواستم که دیگران را نشان دهم جواب گفت
من از حال و عقیدت خودم آگاهم و از نهان قلب دیگران بیخبرم و هر قدر زجر و اذیت دادیم صبر و تحمل کرد
و فراشان و میرغضبان شکنجه و عذاب نمودند بروز نداد بالاخره گفتم دندانهایش را بکشند در پرسش
بگویند چون بیطاقت شد و از حال طبیعی بیرون رفت بی اختیار چنین گفت دینم مقتضی است
که بندگان خدا را زحمت نمیدانم اینک هر بلائی که خواهید توانید بر من وارد آرید لکن نخست بگویید
که کدام دین و مروت و انصاف و آئین چنین ستم و جفائی را روا میدارد و من خجالت کشیدم
و او را بمحل سجنش فرستادم و بالجمله آقا میرزا ابو الفضل از استماع این اخبار که دلالت بتصفیه بر قرب
حدوث انقلاب و اضطراب داشت از طهران مهاجرت و مسافرت نمود و احبا همه روزه در
انتظار بروز فتنه و فساد و ظهور نتایج بدایات بسر میبردند .

فتنه در یزد

شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان سابق الذکر در تمامت قسمتهای اصفهان خوانسار گلپایگان کردستان
عربستان لرستان و عراق و بروجرد و کرمانشاهان و فارس و یزد حکمرانی داشت و حاجی
معدل السلطنه را که از جانب خود بحکومت یزد گماشت ببعض از علما تهییج و تحریک نمودند
تا بتعرض بهائیان آمده و پرداخت و شش تن را که آقا محمد اسمعیل خباز و شاطر حسن و آقا علی اکبر
پسران آقا میرزا ابراهیم خباز مشادی و نیز استاد حسین کفشدوز مشادی و آقا محمد باقر یزدی
و آقا سید محمد علی هزاری بودند دستگیر کرده چندی محبوس بداشت آنگاه همه را بیک زنجیر
بسته پیاده بهمراه مأمورین سواره باصفهان نزد ظل السلطان فرستاد و آقا سید محمد علی

در روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الثانی بعد از گذشتن هشت ساعت و هفده دقیقه و کسری از طلوع آفتاب تحویل حمل واقع شد

در میان بود ولی بالاخره مبالغی جرم به مظلومین داده مستخلص شدند و چون بدولت تظلم کردند و تلگراف ساعد در حقشان بحکومت رسید مبالغ جریمه مذکور را نیز استرداد نمودند .

شمه از عظمت و اقتدار جمال ابهی و نفوذ غصن اعظم در عکا

بعد از مصطفی ضیا پاشا مذکور احمد افندی صلح بحکمرانی عکا منصوب شد و او نیز بنهایت ادب و احترام سلوک نمود و پیوسته نیز تا بر مقامات حب و اخلاصش بیفزود بدرجه ئیکه چون غصن اعظم بعد از چندی سفری ببیروت برای معالجه از حال تب نوازل که در اثر هوای عکا و مشقات شدیده عارض شد و نیز برای ملاقات والی و ارکان حکومت و علما و عظما و ارائه مقامات علیا رفتند احمد افندی مذکور که در آنجا بود با کمال صدق و صفا و اخلاص پیوسته ملازمت داشته انفکاک را جائز نمیشمرد و او پس از چند سال حکمرانی عکا معزول شد و زیور پاشا از اهل اسلامبول منصوب گشت که مردی مقتدر و متعظم و غیور و بی مداهنه بود و باغ بلدی عکا و بعضی ابنیه دیگر بهمت او تأسیس شد و اعاظم بلد و ارکان حکومت عالیه بدون اجازه در محضرش وارد نمیشدند و در نخستین ملاقات با غصن اعظم چنان مجذوب و فریفته گشت که دل بمصاحبت و معاشرتشان بست و مقتدر جا بمقامی رسید که فقط با ایشان معاشرت و مجالست میکرد و در ایام او قضیه خوامیها واقع شد که رئیس آنطائفه منصور نام از اعضا مجلس بلدی و نافذ القول بود و ایشان روزی بتفرج و زیارت قصر بهجی رفتند و از آنان پذیرائی شده چای و قهوه و قلیان صرف کردند آنگاه در مقابل

تحویل حمل در شب سه شنبه غره جمادی الاولی واقع شد

۲ سفر غصن اعظم ببیروت در اوائل سال ۱۲۹۶ بود .

سال چهلم

واقعات سال ۱۲۹۹ هـ ق

۱۸

والغلبة لله الفرد الخبیر این است تعبیر ظهورات ما انزله الله فی الکتاب طوبی للعارفین الفائزین در این ایام نامهٔ مفصلی در جواب دستخط آن محبوب روحی فدا نوشته شد ولکن چون امورات پوسته مغشوش است لذا ارسال آن در عهدهٔ تعویق ماند و این ورقه بکمال اختصار عرض شد و امید است که آنهم از بعد ارسال شود چون دول اجنبیه در مصر هجوم نموده اند لذا این دیار هم خالی از اغتشاش نیست احبای الهی که در اسکندریه بودند جمیع باین ارض راجع شدند آنچه داشتند مع اموال ناس کل بغارت رفت البلیة اذا عمت طابت اسکندریه و ما فیها خراب و سوخته و منهوب ولکن عنایت حق حفظ دوستان و احبا نموده محیط فی کل الاحوال الحمد خادم فی ۱۵ شهر شوال المکرم سنه ۹۹

فتنه در جاسب کاشان

در بیست و پنجم شهر جمادی الاولی از اینسال ۱۲۹۹ اهالی قریه جاسب بقم شتافته نزد آقا سید جواد مجتهد سعایت و شکایت از میرزا غلامرضا یکی از بهائیان شهیر قریه مذکوره نمودند و شهادت دادند که جمعی از اهالی را بهائی کرده مجتهد با عضد الدوله محمد خان سپهسالار که از جانب کامران میرزا نائب السلطنه حکومت قم داشت نوشت و حکمران مامورینی بجاسب فرستاد میرزا غلامرضا را با برادرش آقا محمد جواد دستگیر کرده بقم برده محبوس نمودند و آقا میرزا از بهائیان شهیر جاسب بطهران شتافت و عرائض تظلم بشاه رساند و دستخط شاهی برای خلاص دو برادر مذکور بنائب السلطنه صادر شد و او دستخط را برای عضد الدوله بقم فرستاد ولی

سال چهلم

واقعات سال ۱۲۹۹ هـ ق ۱۸ م

مراجعت بطهران میرزا غلامرضا را مرخص نمایند و او با عضدالدوله تلگراف کرد که غلامرضای بابی حاجی بابا هرگز خلاص نشود و دیگر اینکه جناب النائب السلطنه در این خصوص بیداد زند اعتنائی نمیکرد و مدت حبس میرزا غلامرضا در دوم متجاوز از شانزده ماه بطول انجامید .

فتنه در بشرویه

در بشرویهٔ خراسان پیوسته احباب مورد تعرض و اذیت اعدا بودند توهین و جریمه میگشتند گهی معاندین عبارات کتاب ارشاد العوام حاجی محمد کریمخان را که در رد بر حضرت باب نوشت علی المنابر خواندند و هنگامی معاریف ایشان [illegible] وارد آوردند و بدینطریق بهائیان از جور و جفایشان دمی راحت نیافتند و بالاخره انبوه اشرار بخانه‌های آن مظلومان هجوم نمودند و در آنها خانهٔ روحانیه از مشاهیر مؤمنات و نیز خانهٔ حاجی میرزا حسن رئیس و خانوادهٔ میرزا محمد علی و غیلان فانی را آتش زدند و در کوی و بازار بحجر شتم و ناسزا گفتند و سب و لعن کردند و محمد حسن بن کربلائی قاسم را در خارج قصبه بچنگ آورده چندان زدند که از تکلم وامانده حبس گشت و قریب چهار ماه بیمار و بستری شد و بعد از دو سال بدرود جهان گفت و در کل مواقع مذکوره شدت و مشقت چون احبا شکایت بمراکز امور مینمودند اعدا انکار ارتکاب اعمال خود کرده میگفتند اعمال و صدمات مذکوره از ناحیهٔ صبیان بابی طایفه میرسد و بدینطریق از بی اعتنائی و استهزاء آنچه خواستند کردند و انتقام و مجازات ندیدند

فتنه در منشاد یزد

و در منشاد باغوا و اغرای نواب رضوی یزدی و تحریک ملاها و معاندین محل اشرار و اراذل بتعرض باحباب برخاستند و در آغاز بقصد ضعفا و فقرا برآمدند انواع اذیت و جفا از شتم و ضرب

سال چهلم

واقعات سال ۱۲۹۹ هـ ق

۱۸ هم

بوی بدین مضمون نگاشت که مظلومین عشادی را از شرور و تعرضات معتدین مفسدین آسوده نماید و متعرضین را تنبیه و تادیب کنید و حاجی حسین فرمان را گرفته بیزد برگشت و با ابراهیم خلیل خان حکمران داد و او ناچار چند تن از متعرضین را مؤاخذه و تنبیه نمود و منع اکید کرد که احدی متعرض ایشان نشود ولی این امور موجب شدت بغض و عناد معاندین گردید و سید میرزا امام جماعت نیرنگ جدیدی ریخت نیمه شبی برخاسته چند تیر طپانچه خالی کرده فریاد و فغان برکشید و همسایگان مجتمع و مردم از نزدیک و دور انبوه شدند و امام بناله گفت سه تن از بابیان بقصد کشتن من آمدند و چند تیر گلوله بقصد من انداخته رفتند و از اینرو عوام را دست آویزی پیدا شد و شروع بتعرض و هجوم بر احباب نمودند و در آنمیان ابراهیم نامی خارکن بود که در فقر و تفرد و بی نیازی مانند نداشت و روزی دو بار خار جمع کرده بقریه میآورد و بجای می میفروخت و بدین طریق معاش او و عائله اش میگذشت و او را حال جذبه ایمانیه دست داده در حق خود مدعی مرکز قدرت و سلطه موعوده گردید و سه معجزه برای خود اظهار کرده بدان متمسک گردید نخست انقطاع از ما سوی الله دوم صبر و تحمل سوم استقامت و پافشاری و بدینرو بنام سلطان ابراهیم معروف گشت و ایامی قبل از واقعه مذکوره وی را کلانتر قریه ترزجان که مهدی نام داشت چندان چوب زد که مشرف بهلاک شد آنگاه بمحلی انداختند و او بخانه بعضی از احباب رفته چند روزی اقامت کرده بهبودی حاصل نمود. بالجمله در آنموقع ابراهیم مذکور را اراذل و اشرار منشاد دستگیر کرده از صبح الی غروب در هفده محل نگهداشته همی چوب زدند و بی ماکول و مشروب در محلی حبس نمودند و چون تقریبا چهار ساعت از شب گذشت پنج تن

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق سال چهل و یکم

۱۸ م

احتیاط از طغیان گردنکشان و انقلابات داخلیه کشور مذکور اطریش را بر ریاست انتظامات و تأمینات مشغول داشت و از واقعات جاریه روزانه مطلع میگشت. و کشور نیز مردی حق‌گو و عدالت‌جو و بیغرض نسبت باحزاب و عقائد ایرانیان بود و از بهائیان و آیینشان نیز چنانکه نوشتیم اطلاع داشته حمایت مینمود و معذلک ناچار و لاعلاج ناشی از روش سیاست داخلیه شاه میکرد و از طرفی دیگر مابین دو شاهزاده عظیم الشان که در داخله مملکت اولین درجه اهمیت را داشتند کار برقابت و حسادت میرفت و با اینکه مقام ولایت عظمی بتصویب نمایندگان دول معظمه بشاهزاده معظم مظفرالدین میرزا واگذار شد هریک هوی و هوس شاهی در قلب و دماغ خود میپروراندند و اینطائفه را حسب امیال متخالفه متقابلهٔ خود و نوعی مخصوص نزد شاه جلوه میدادند و کامران میرزا جمعیت و نفوذ آنان را مهیب نشان داده با بعضی از اعاظم و متعینشان روی ملاطفت نموده تحت مراقبت خود نگاه داشت و در مواقع مقتضیه تنی چند را دستگیر کرده پیش شاه با مقام مقام تدبیر و کفایت و عمق سیاست خود را جلوه گر میساخت تا پیش از برادران مطمح نظر مهر ناجور شود و حکومت طهران و مضافاتش و نیز قم و گیلان و مازندران بدو سپرده و نائب السلطنه و سپهسالار کشور ایران بود و در اول محرم سال ۱۳۰۰ آقا سید مهدی دهجی یزدی با اسم آیت المهدی از ارض مقصود (عکا) وارد قرب طهران شد و از لسان برخی از مخلصین که مدتی با ور و روشش بودند چنین شهرت یافت که یکی از بزرگان اینطائفه وارد طهران میشود و گویا خیالات بزرگی در سر دارد و جمعیت تا چهار فرسخ باستقبال شتافتند و با اعزاز و اجلال تمام او را وارد کرده و مجالس پی در پی منعقد گشت و در افواهشان شهرت یافت که خدمتی عظیم در نظر دارد و او از عظمت جمال ابهی در عکا و تعالیم و الواح صادره و اخبار جدیده همی بیان کرد و طالبین از دور

سال چهل و یکم
واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

۱۸

بشنوسیم بحوالی مطلع و صد و پنجاه را در یکنود و فهرستی از اسامی قریب هزار نفر بیرون آورد و گفت حکایت این بعوس بر من ثابت است که از این طائفه اند ولی چه کنم که شاه اعتنائی بدین اسلام ندارد و من مکرر آباد نوشته قلع و قمع این گروه را خواستم و او در هر نوبت تن چند را گرفته ایامی در حبس نگه داشته مرخص کرد لذا من عهد کردم که دیگر در این باب سخن نگویم و آنچه از وی باصرار درخواست اقدام نمودند اثر نکرد لاجرم نزد آقا سید صادق مجتهد طباطبائی مشهور شتافتند و در شکایت و سعایت از بهائیان بسط مقال دادند و سید مجتهد بهیجان آمده حضور شاه چون پرسید که بابیه درباره من چه میگویند دو منافق مذکور جواب دادند که شما را دجال زمان خوانده مصداق قول مشهور را درباره شما معتقدند که هر موی شما سازی مینوازد چنان متغیر و متأثر شد که عمامه از سر بیفکند لطمه بر سر و سینه خویش زد و بحالی تلخ بر اسلام گریست و فی الحال قلم برداشته مکتوبی مفصل و مؤثر و قاهر بنائب السلطنه نگاشت و با کتاب و فهرست توسط دو منافق مذکور نزدش فرستاد و اکیداً قلع و قمع و استیصال این طائفه را خواستار گشت و نائب السلطنه پس از مطالعه مکتوب و ملاحظه فهرست و کتاب برای اغفال برخی از احباب که در دائره حکومتش بودند روی بمسلم کهنه فروش مذکور کرده پرسید آیا تو بخانه شان رفتی یا آنکه ایشان بمسکن تو آمدند و یا تو را اجبار کردند جواب گفت که من خود رفتم و شاهزاده بنهایت شدت خطاب عتابی بوی نمود آنگاه در خلوت از عدد و عدت این طائفه و احوال آقا سید مهدی دهجی استفسارات کرد و دستور داد که معاشرت با احباب ادامه دهد و چون بهائیان خواهند اجتماع نمایند خبر دهد تا مأمورین یکبار همه را دستگیر سازند و از آنسو احباب از این واقعه مطلع شده دست از معاشرت با آن دو منافق باز داشتند و کربلائی محمد منافق مذکور هر چند طرح نیرنگ کرده نعل بازگونه زد

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق ۱۸[illegible] م

طلبیده آخوند گفت تأمل کنید تا جوراب پوستین و عبا بپوشم مأمورین اذن ندادند و در آن اثنا کربلائی محمد بدرون خانه و حجره رفته کتاب بیان فارسی و شرح سوره کوثر و شرح سوره بقره و مقداری از آیات و آثار ابهی و صورت فتوغرافیه سلطان الشهدا را برداشت با آخوند نزد نائب السلطنه رساندند و نائب السلطنه بادی بنا بر پرسش مکالمه مشغول گشت و از طرفی دیگر غلامحسین منافق مذکور با مأمورین چند بمحله دروازه قزوین که خانواده های بسیاری از احباب نیز هستند شتافتند و آقا میرزا ابوالفضل[2] گلپایگانی با آنچه از آثار امری و صور احباب که در منزلش بود بدست آوردند و از آنجمله صورت جمعی اصحاب متعلق بایام ادرنه بود که صورت آقا سید مهدی دهجی را در آن جمع دیدند و نیز مشهدی حسین[3] عطار قزوینی و برادرش مشهدی باقر[4] دیزی پز و عمو حسین[5] نجف آبادی و بابا حسین[6] کاشی و آقا سید علی[7] کفاش کاشی و آقا نصرالله[8] تنباکو فروش جدیدالایمان و ملا محمد[9] عطار عرب و کربلائی جعفر[10] خاتم ساز شیرازی و حیدرعلی[11] بنک قزوینی را گرفتار کردند و نیز بطرف محوّله دروازه عبدالعظیم رفتند که گروهی از عائلات احباب در آنجا سکونت داشتند و آقا میرزا حبیب الله[12] بن ذبیح و آقا ملا احمد[13] روضه خوان و استاد حسین[14] نعلبند کاشی و استاد حسین[15] دباغ کاشی را دستگیر کردند و نیز ببازار شتافتند و آقا میرزا زین العابدین[16] جراح کاشانی شاعر شباهنگ متخلص و عده کثیر دیگر از قبیل استاد اسدالله[17] آهنگر و کربلائی مهدی[18] و میرزا مرتضی[19] قالب تراش قمی و حاجی آقا علی[20] حلوائی کاشی را گرفتند و استاد حسن[21] کاشی نیز بارادی خود از حجره میرزا زین العابدین باتفاق ایشان روانه شد و عده کثیر دیگر از قبیل آقا عبدالکریم[22] ماهوت فروش آقا میرعلی[23] کاشی آقا عبدالحسین[24] تاجر و آقا میرزا محسن[25] و آقا محمد حسین[26] کاشی و غیرهم گرفتار شدند و کلمات تقدیس

سال چهل و پنجم

واقعات سال ۱۴۰۰ هق ۱۸ هم

متغیر شده فحاشی و خطاب شدید کرده گفت گمان میکنی من از احوال تو بیخبرم و راه خدعه و حیله پیش گرفتی و او را نیز با دیگران در حجره مذکوره محبوس نمود و بعضی از خائفین و متزلزلین که قبل از سؤال و تفحص حال تبری کرده بد گفتند و با فرا و بستهای نالایق لب گشودند متغیر شده با غضب و شتم امر داد که لطمی چند بر قفایشان نواختند و بایشان چنین گفت در اوقات آسایش و استفاده بهائی تا چند و در مواقع شدت و تنگی بمردم نیک اعمال ستوده اخلاق افترا میزنید و آنها را نیز توقیف نمود و اینک شمه از مکالمات وی را با محبوسین مذکور برای ارائه نمونه ثبت میداریم از یکی پرسید بهائی هستی گفت مسلم موقن باسلام و ما انزله الله فی القرآنم شاهزاده گفت از این معلوم است که بهائی نیستی و حجازی جواب داد عرض کردم مسلم و موقن باسلامم شاهزاده گفت لعن کن جواب گفت خدا لعن کند کاذبان و ظالمان و مفتریان بر خدا و رسول و لعنت کند ضال و مضل را شاهزاده گفت شخص معلومی را که ترا با تهمتش آورده اند لعن کن جواب گفت ملاحظه فرمودید که مدعی کاذب و مفتری علی الله را لعن کردم در قرآن است لا تسبوا الذین یدعون من دون الله و ایضاً لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمناً شاهزاده گفت عمر را لعن کن جواب گفت خداوند در قرآن احدی را باسم لعن نفرموده در این موقع شاهزاده اظهار حیرت و تعجب کرده بحضار گفت ببینید با این مردم چه کرده اند که عمر را لعن نمیکنند و بدو گفت میرزا ابوالفضل لعن کن جواب گفت عرض کردم که قرآن و شریعت اسلام لعن بر احدی را باسم اجازه نداده من چگونه شخصی را که نمیشناسم و خود را مسلم میداند و از علمای اسلام محسوب است لعن کنم دیگری از ایشان چنین گفت من کتب استدلالیه

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق ۱۸ م

تمامت مستخدمین و اعضاء وارده همه بخواب رفتند و جز یکی فراش خلوت و تنی دیگر هیچکس
کسی نبود هر دو را احضار نموده اذن جلوس داد و چنین اظهار کرد که من بخواب شده‌ام و شما را
هم بخواب کردم اما چون میخواستم سؤالاتی کنم بهتر آن بود هنگامی باشد که کسی نشنود
حال آنچه میپرسم راست بگوئید و هرکه از این طائفه از طبقه نوکران و مستخدمین دولتی می
شناسید بگوئید بحق خداوند قسم است که با احدی اذیتی وارد نخواهد شد بلکه بخود ایشان
هم اظهار نخواهم داشت فقط هرکه از مقربان اعلیحضرت شهریاری هستند از آن خدمتش
برداشته کاری بهتر رجوع خواهیم نمود زیرا دولت از این طائفه بیم دارد و میخواهد از نزدیکان
نباشند و مشهدی حسین با او چنین گفت که آیا راست عرض کنم یا دروغ گویم شاهزاده
گفت البته راست بگوئید او گفت من احدی از این قبیل اشخاص که فرمودید نمیشناسم شاهزاده
گفت اگر در این موسم شدت برودت شتا که در این محضر جلال و عطا بر فرش نرم و در هوای
معتدل و گرم نشسته‌اید هم کیفیت خود ایشان دهید بهتر از آنست که در میان اصطبل سرباز
منجمد و شکسته و در حر متجدد هتک استار و کشف اسرار کنید مشهدی حسین گفت من بخوبی
میدانم که شما قادر بر قتل مانند من هزار نفر بلکه بیشتر هم هستید و هیچکس از شما مواخذه نخواهد کرد
ولی بحق خدا قسم است من چنین کسانی را که بیان فرمودید نمیشناسم شاهزاده گفت
حکم میدهم تمامت گوشتهای بدنت را با گازانبر بکنند مشهدی حسین گفت آنچه بعرض
رسید والا سخن راست این بود که عرض کردم و الا هرکه را امر بفرمائید اسم خواهم برد الحکم لله العلی
القهار پس شاهزاده روی بمشهدی باقر نموده گفت تو بگو او جواب چنین داد که
بفرض اینکه من از این طائفه باشم آیا دزدی بزرگ با امرا و ارکان دولت چه مناسبت

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه ق

۱۸ م

ظهور کند با علائم و آثار مخصوصه که در کتب مسطور است باید و نیز بصریح قرآن نماید و هیچ یک از امور مذکوره در حقش
تحقق نیافت و حاجی ملا علی اکبر جواب گفت که تمامت علائم و آثار مسطوره در کتب و اخبار هویدا گشت و صدق
نمود ولی چنانکه بر ملل قبل مشتبه شده کار بر این امت نیز مشتبه بود رفت بعد جناب ملا علی همیشه این
که میخواستند علامات و آثار و بشارات ماثوره بمعنی ظاهر لفظ وقوع یابد و این هرگز نشد و یهود و مسیحیین
و مسلمین در یوم ظهور حضرت مسیح و حضرت رسول و حضرت قائم همگی بهمین علت محتجب گشتند اندکی تعمق
فرمائید که در خبر ماثور است اذا ظهرت رایة الحق لعنها اهل المشرق و المغرب و در اوصاف قائم فرمودند
علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس الترک
والدیلم و یقتلون و یحرقون و یکونون خائفین وجلین مرعوبین تصبغ الارض من دمائهم و یفشوا الویل
والرنة فی نسائهم اولئک اولیائی حقا اگر ظهور قائم با علامات و آثاری که آنجناب فهمیده و منتظرند
واقع شود که را قدرت آن است بر او لعن کند و یا با اولیائش بدینگونه رفتار نماید و اما شهر جابلقا که
موهوم شما است [illegible] آنرا بلغت عبرانیان شهر بن موشه میخوانند و در آثار
ائمه اطهار بصحت نرسیده است حضرت والا قدری تفکر فرمائید در باره حضرت قائم خبر داده شده است
یظهر حسنی من بنی هاشم ذو کتاب جدید و احکام جدید یصنع کما صنع رسول الله یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله
امر الجاهلیة حال اگر در یکی از بلاد ایران شخصی ظاهر شده خود را مامور از جانب پادشاه و حکمران مطاع
مردم خواند و ناس بعضی قبول و اطاعت کنند البته پادشاه بمجرد استماع و اطلاع آسوده نخواهد نشست
با کمال سرعت و تاکید حاکمی مخصوص دارای تمامت آثار حکومت فرستاده و کذب حاکم کاذب را بر همین
میسازد پس چگونه در مدت چهل سال بیرضای خداوندی در بین مردم ظاهر شده خود را همان قائم
موعود و مامور از جانب خدا خواند و کثیری از مردم اطاعتش فرض شمردند و معذالک خداوند حکم

سال چهل و یکم

واقعات سال ١٣٠٠ ه‍ ق

١٨ م

چیست آخوند جواب گفت که برهان ایشان همان است که برهان حضرت رسول بلکه کل انبیا بود
[illegible] آیه چنانکه خبر داده‌اند ان فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف
و محمد اما العلامة من موسی الخوف والانتظار والعلامة من عیسی ما قالوا فی حقه والعلامة من یوسف
السجن والتقیة والعلامة من محمد یظهر بآثار مثل القرآن و در زیارت حضرت قائم فرموده‌اند
یا خلیفة الرحمن و شریک القرآن آیا کدام کافر مشرک بمعجزه ایمان آورد و نسبت بسحر و شعبده نداد
انکار نکرد و انبیا اگر معجزه اظهار کردند باختیار خودشان بود نه بسبب میل ناس و اگر معجزه حجت بود
بر سایر انبیا فرض میشد که برای هر معترض معجزه بیان نمایند و لو آنکه اشخاص متعدده طالب امور
ضد و نقیض باشند [illegible] اگر برای بعضی اتیان کنند و برای دیگران نکنند ظلم و اغرا بجهل و نقض
دائم رسالت میشود و آیا نفوس کثیره که در بلاد بعیده هستند و نفوسی که بعد از ایام صاحب ظهور
بدین عالم میآیند چه گونه مکلف میشوند و لهذا حجت خود را آیات قرار دادند که باقی و برقرار است و
نسبتش بکل بشر مساوی میباشد چنانکه در قرآن است اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب و نیز
تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون و نیز و قال الذین لا یعلمون
لولا یکلمنا الله او تأتینا آیة کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بیّنا
الآیات لقوم یوقنون و نیز ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم
ان کنتم صادقین ایضا و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا ائتوا بآبائنا ان
کنتم صادقین در این موقع عباسقلی خان سرتیپ گفت علما میگویند آیات شما ملتقط از کلمات
قبل است حاجی آخوند جواب گفت در قرآن همین قول را نقل از کفار درباره کلمات و آیات
حضرت رسول چنین حکایت فرمود و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه ق

۱۸ م

خویش طلب بعضی اشیاء میکردند و ماموشان انجام نمیپذیرفت تکذیب کرده درصدد اذیت
انبیاء برمیامدند چنانچه در قرآن است افکلما جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا
کذبتم وفریقا تقتلون ایضا ویقولون الذین کفروا ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق
لولا انزل علیه ملک فیکون معه نذیرا و در جواب طلب مشرکین چنین مذکور است قل قد جائکم
رسل من قبلی بالبینات وبالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین درین هنگام محمد ابراهیم خان
معمارباشی خالوی نائب السلطنه که عقب بوزیر نظام و وزیر شهر طهران گردید پرسید که گریز این
است علما گفته اند معنی قرآن را احدی نمیفهمد و شما این همه آیات قرآنیه را شاهد آورده تفسیر کردید
حاجی آخوند چنین گفت کتابی که رسول اسم حجت نبوت خود قرار داده و تمامت اوامر و نواهی
الهیه را مجتمع در آن گفته و یگانه حجت هدایت ناس در زمن خود و من بعده قرار داده اگر مفهوم
احدی نگردد چگونه بشر مکلف و مسئول و ماخوذ میشوند و آیا این همه احکام صوم و صلوة و غسل
وغیره را علما از چه طریق فهمیده اند و حال آنکه آیه ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر در چند
جای از سوره اقتربت مکرر شد ملاحظه فرمایند قریب صدهزار بیت در حیض و نفاس و هفتاد
هزار بیت در غسل و طهارت و شصت هزار بیت در استنجا و نجاست علما تصنیف کردند
و چندین کتاب برای احکام شکیات نماز نوشتند و تجوید قرائت را از جمله وجوب صلوة قرار دادند
تا مردم ناچار بتقلید شوند و الا چون دین یکی و کتاب یکی بیش نیست اینهمه آراء مختلفه پدید نمیآید
و اگر تجسس در امر دین حرام و تقلید علما روا باشد مجوس نیز بتقلید از دستوران خود جز دین
زردشت همه ادیان را باطل میدانند و یهود نیز بتبعیت از کهنه و علمای خود همه اهل ادیان
غیر خود را گمراه میخوانند و کتابی بنام خراقا یعنی فوی بزبان عبری نوشته انواع مفتریات

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق ۱۸ م

بفرمایید چند نفر از علما حاضر شوند تا با هم گفتگو کنیم و حضرت والا خود حکم تا طبع فرمایید نایب السلطنه گفت الحق مرتبهٔ علم و فضل شما بیش از همه علما است ولی حیف که بابی شده‌اید حال بعد از همهٔ این مذاکرات آیا معجزه از ایشان دیده شده میرزا گفت معجزات کل انبیا بلکه مضاعف آنها از ایشان دیده شده نایب السلطنه گفت از چه راهی باور کنیم شما چون اعتقاد بایشان دارید محض حب نسبت معجزه بایشان میدهید میرزا گفت کدام معجزه کدام پیغمبر را منکرین او قبول کردند چنانکه میدانید معجزات زردشت را هنود قبول ندارند و معجزات حضرت موسیٰ هنود و مجوس منکرند و از حضرت عیسیٰ هنود و مجوس یهود انکار دارند و از حضرت ختمی مآب هنود و مجوس و یهود و نصاری هیچ یک نپذیرفته‌اند و این معلوم و واضح است که مردم چون پیغمبری را نبوت قبول نکنند البته معجزه‌اش را نیز قبول نخواهند کرد و علاوه هرگاه اخبار بیست ساله صدق نباشد اخبار سه هزار سال یا دو هزار سال یا هزار و سیصد ساله بطریق اولی محل اعتبار نیست درین هنگام نایب السلطنه بدو گفت اکنون شما نزد رفقای خود بروید و من کار لازمی دارم پس میرزا ابوالفضل نزد احباب آمد و شاهزاده در هنگام بعد از مغرب و عشا آخوند ملا علی اکبر و میرزا ابوالفضل هر دو را طلبیده و باتفاق نزد وی حاضر شدند پس از جلوس شاهزاده بایشان گفت حال که نزدیک است مراحم شامل خودتان کنید خوبست بنوع راستی و حقیقت هر کس از وزرا و صاحب‌منصبان و امرا ازین طایفه هستند بگویید قسم بحق خدا و بجقهٔ شاه ابداً بآنان اذیت و ضرری نخواهیم رساند بلکه و نه بخودشان اظهار نخواهیم کرد و فقط اگر مقرب پادشاهی است کار و شغلی بهتر باو خواهیم داد علتی نیست که دولت ازین طایفه بیم دارد و میخواهد مانند امپراطور روس از رعایای خود بیخبر ماند که غفلةً چنانکه معروف است بحسب قتل او شدند ما که بقصد قتل و اعدام این طایفه نیستیم شما چرا از شناسانیدن خودتان مضایقه

سال چهل و یکم

۱۸ام

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

شبی باز گفتند چنانچه مکرر گفتم میخواهیم خیال این جماعت را نسبت بدولت ها بدانیم میرزا ابوالفضل گفت
ای نواب والا مکرر اندر مکرر عرض کردم که مجرب ما مستعار بیشتر از خیال فنا و انقلاب و تحصیل ریاست و سلطنت است
و در مقامی از آثار رسول چنین فرموده از بحر و بر جمیع را بسلاطین که مظهر قدرت اند واگذار نمودم و در حالی
دیگر فرموده ان یقتلوا خیر من ان یقتلوا و در محلی دیگر طوبی لمن اصبح فاتحاً لحد فذا الامم و نیز لیس الفخر لمن یحکم انفسکم
بل لمن یاخذ حکم و نیز لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم و ایضا عاشروا مع الادیان
بالروح والریحان گذشته از همه اینها آنچه از آثار کتبیه که از قبل و این ایام بدست شما افتاده
بر نواب والا فرمایند هر کدام ایشان قصد ریاست و سلطنت داشته باشند معلوم خواهد شد چون
سخن باینجا رسید نایب السلطنه گفت بسیار خوب گفتید ولی اکنون بروید شام خورده استراحت کنید
ایشان از مجمع حضرت بیرون آمده و شام تناول کرده خوابیدند و در صبح روز بعد چون صرف چای کردند
شاهزاده باز هر دو را خواست و گفت از کلمات و آثار خودتان بیارید و قدری بخوانید و ایشان نزد
احباب آمده و بعضی آیات بحضرت شاهزاده بردند حاجی آخوند پرسید که از آثار طلعت اعلی بخوانیم
یا از جمال ابهی شاهزاده گفت از کلمات هر دوشان بخوانید و حاجی شروع بخواندن کرد تا بجائی رسید
که لفظ رب اعلی مذکور بود در سر طعام وزیر نظام مذکور گفت همینجا سید شیرازی از قائمیت
گذشته ادعای الوهیت کرد حاجی آخوند جواب گفت که ذکر لفظ ربوبیت مستلزم ادعای
الوهیت نیست زیرا که رب یکی از صفات الهیه میباشد مانند رحیم کریم غفار ستار وهاب
عزیز رئیس غفور و غیرها و مردم بدون استحقاق اینها را اسماء خود قرار داده اند رحیم بیرحم و کریم عاری
از کرم و ستار خالی از ستر است بلکه اصلاً از جاده شریعت خارج اند و احدی بر ایشان اعتراض
نمیکنند ولی در اینجا چون بدیده غیر درستی مینگرند اسم ربوبیت را الوهیت میخوانند و اگر بنظر

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق ۱۸ ام

او را احضار نموده اذن جلوس داد و ملا محمد رضا نشست و با تمامت حضار اظهار ادب و کرامت نمود
و بوزیر نظام مذکور گفت گویا در ظاهر بحضور شما رسیدم ولی نمیدانم در کدام عالم بود وزیر نظام گفت
خدا نکند در هیچ عالمی حشر من با تو باشد ملا رضا گفت شما مطمئن باشید در هیچ عالمی از عوالم
با من محشور نخواهید شد زیرا که مشهد جانهای شیران خداست پس نایب السلطنه از او پرسید تو
بابی هستی جواب گفت بلی بابی هستم و پنهان نمیکنم و نهایت امتنان خواهم داشت اگر ریش
سفیدم را بخونم قرمز کنید و سالها بدین آرزو بودم که جان نالایق خود را در راه حضرت بهاء جلت
عظمته فدا کنم نایب السلطنه گفت از خوانین هر کس را از این طائفه میدانید بگوئید او جواب داد
که یحیی قلی خان پسر سلیمانخان صائن قلعه از این طائفه است و دیگر کس را نمیشناسم نایب السلطنه
بفراشان گفت این را ببرید بالاخانه تلگرافخانه (که در داخل عمارت مسکونه نایب السلطنه بود)
و سیمی از تلگرافخانه مرکزی بآنجا وصل کنند که هر جا خواهیم مخابره نمائیم و ملا رضا را باین جهت
تنها بآنجا فرستاد که مبادا سائر احباب محض مراعات و بجهت حکمت در امتحان وا دارند و
چون پاسی از شب گذشت نایب السلطنه حاجی آخوند و میرزا ابوالفضل و ملا محمد رضا را متفقاً
احضار کرد و بملا رضا گفت مقداری از کلمات جدیده بخوان و او کتاب الواح را بدست گرفته
بوسیده باز نمود و مقداری از آن بالحن بدیع خواند و نایب السلطنه از حاجی آخوند پرسید
که علت اینهمه تاکید در تبلیغ چیست آخوند جواب داد چونکه ایشان امروز مدعی حقانیت اند
و حق خلق را دوست دارد و میخواهد همه انام بدین حقیقی او که اصل حقیقت است وارد شوند
چنانکه انبیا انواع بلیات و مشقات از جهال تحمل کرده دست از هدایت خلق بسوی خدا
نکشیدند و نیز تبلیغ علت شوق و تقرب مردم بسوی خداست چه که وظائف و شرائطی برای

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق ۱۸ام

حیات ابدی سرمدی عطا شوند قوت قوی و انشراح صدر یافته موفق بعلوم و فنون گردند اگر بنظر
دقیق بنگریم خواهیم دید که آنچه صنایع و علوم از مردم تراوش نموده بانبیا راجع است زیرا قوانین
مدنیه و اوامر و نواهی شرعیه و حدود و حقوق اجتماعیه و آداب و انتظامات و مراسم انسانیه را از
انبیا آموختند تا جان و مالشان از تعرض یکدیگر مصون مانده در مهد امان قرار گرفته از اسفل
درکات حیوانیت و وحشیت نجات یافته در راه انسانیت و ترقی مدنیت پیش رفتند پس آنچه
از مدارج و معارج کشف صنعت و کمال را انجام دهند از آثار و نتایج ظهورات الهیه میباشد و این
بدیهی است که بدون حصول مدنیت و امنیت فرصت تفکر در صنایع و اختراعات و انتظامات
حاصل نگردد مانند اهل ایران که چون مدنیت تامه را از کف داده فرصت تفکر و هیچ گونه از صنایع نیافته
گرفتار ظلم یکدیگر گشتند ولی مقصود ما از علم انبیا علم الهی است که نفس را تزکیه و تصفیه نموده بصفات
الهیه متصف سازد و بالجمله حاجی آخوند فصلی مشبع و کامل در تحقیق اینکه حقیقت کل انبیا در مقام
بالنسبه یکی است و تغایرشان از حیث زمان و مکان و سایر عوارض حادثه میباشد ذکر نمود
و بوحدت حقیقت گل از حیث لون و عطر بدون ملاحظه تخالف زمان و مکان بیان مقصود کرد
و بشعر مشهور مثنوی رومی دیده میخواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس
تمثل جست حدیث انا کل النبیین را فرو خواند و حقیقت رجعت حسینی را بدین اساس
مؤسس داشته سخن را بانجام رسانید و نایب السلطنه و حاضرین از بیان معظمش ملزم و مبهوت
و مفحم گشته بکاشانهای خود رفت حاجی آخوند و آقا میرزا ابوالفضل منزل خودشان و ملا
محمدرضا مقر خود برده و امان رفته صرف شام نموده استراحت کردند و روزی بعد پس از ادای
صلوة و صرف چای باز آن سه را مستنطقا احضار نمود چون نشستند از ملا رضا پرسید آیا آنحضرت

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق ۱۸ م

این دوام تأمل و تردید میکنند ولی من که پسر شاه و نایب السلطنه ام به پدرشاه و حضرت امیرالمؤمنین
قسم یاد میکنم ابداً قصد کشتن و اذیت نداریم چه میدانیم که شما بکشتن ممنوع و تمام نمیشوید بلکه
مقصود اینست که قانونی مرتب کنیم که دولت و شما هر دو آسوده شوید آقا میرزا ابوالفضل اذن
تکلم خواسته چنین گفت اولاً از زمان که حضرت بهاءالله در بغداد اقامت داشتند تا حال
که نزدیک سی سال است در هیچ جای ایران مقاومت و محاربتی از این طائفه مشهود نشد و هر چه
ستم و جفا دیدند فقط بدولت التجاء و شکایت نمودند چه که اطاعت دولت بر آنان واجب و فرض
است و این کافی است که دولت مطلع شده اطمینان حاصل نماید و اما بهائیان طهران ضبط
و حصرشان خارج از حیطهٔ امکان میباشد چه که این امر قلبی و اعتقادی است و این قوم در ترقی
و ازدیاد میباشند و نیز بسیاری هستند که ایمان خود را بنوعی کتمان میکنند که اعضاء
عائله شان از حالشان خبر ندارند و شناختن آنان بنوع سلامت و ملایمت برای
دولت ممکن نیست و بنوع شکنجه و عذاب نیز میسر نخواهد شد زیرا افراد این طائفه عذاب و زجر را
تحمل مینمایند و برادران را که میشناسند بدست نمیدهند و برای دولت اینگونه اقدام نتیجه نداده
بلکه موجب فتنه و بیداری انام و نشر بهائیت میشود و اگر مستضعفین چند از این طائفه را شکنجه
و عذاب گیرید چونکه مهمین و محترمین قوم پیوسته از این گونه اشخاص مجتنب و محترزند افراد حقیقی
بهائیان بدست نیاید و ممکن است اشخاصی که با این طائفه معاشرت برای کسب و کار و غیره
داشتند گرفتار شوند و این سبب اضطراب و انقلاب و سلب اطمینان در جمعیت عامه گردد لذا رأی
این است که دولت از این مقصود صرف نظر نماید و اما در خصوص آن شخص که تازه از عکا وارد
شد البته اگر بدانند که حضرت والا طالب دیدنش هستند و مقصودی جز تجسس و تفتیش

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

۱۸ م

من نیز منظوری نیست فقط بموجب کلام حاجی آخوند شاید بیایند و شاهزاده بآخوند گفت شما
او گفت میروم ولی آمدنشان را بعهده نمیگیرم چه ممکن است از خوف نرفته و یا بموجب قول من
نیایند شاهزاده گفت من بشما اطمینان میدهم شما هم ایشان را مطمئن نمائید بحق خدا و کلام الله
و بحق رسول که احدی را با ایشان تعرض نیست و مقصود ملاقات و اطمینان طرفین است
آخوند گفت پس بنویسید و شاهزاده بمضمون مذکور نوشته داد آخوند گفت مهر کنید
شاهزاده گفت بخط خودم نوشتم دیگر چه احتیاج بمهر است آخوند گفت چون الحال
میروم و سیدی بزرگوار از اولاد رسول است آورده بدست شما میدهم پس هرگاه صدمه
بایشان وارد شد من نزد خدا و خلق مسئول و ماخوذ نباشم بگیرید بموجب این سند
بیرون شما مطمئن شدم نایب السلطنه خندیده مکتوب را مهر کرده بآخوند داده گفت اینک
از من مطمئن شدید ولی بگوئید تا بدانم که من چگونه از شما اطمینان حاصل کنم که چون از اینجا
رفتید بموجب عهده وفا کرده برمیگردید آخوند گفت من فقط حسب تکلیف و امر شما
میروم اگر اطمینان ندارید نفرستید در اینموقع نایب السلطنه و عباسقلیخان و کنت
دومونت فوت رئیس نظمیه بلغت فرانسه در خصوص رفتن وی سخنی چند گفتند و شاهزاده
بآخوند گفت ایشان رفتن شما را مصلحت نمیدانند و آخوند جواب داد چون وفای بعهد از
وظائف انسانیست و در خود نمی بینند مرا هم مثل خود گمان بردند ولی من خواهم برگشت
نایب السلطنه گفت الحکم لله بروید و آخوند بخانه خود آمده مکتوبی نوشته یکی از نسوان را با آقا
سید مهدی نوشته تمام ما وقع را بیان داشت و خود در وقت عصر نزد نایب السلطنه برگشت
و او بحضور شاه بوده پیام فرستاد که تا شب نیایم و پاسی از شب گذشته بیاید در خانه حاجی

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هق ۱۸ ام

پوشیده است آنگاه اقوال و آراء او را بوی گفت و او اظهار نمود که اینک حسب شوق نیز مصلحت در تفتین
نمیباشد و بعد از ظهر همین روز فراشها آقا سید اسد الله قمی را از دکه کفش دوزیش گرفته نزد
نایب السلطنه حاضر کردند از او پرسید که تو از این طایفه هستی جواب گفت من مردی سیاح و در عالم
و با اهل هر عقیده و هر طایفه معاشرت میکنم پرسید که با این طایفه هم معاشرت داری جواب گفت بلی
اظهار داشت که اگر از این طایفه نیستی سب و لعن کن گفت من از ایشان بدی ندیدم بلکه بهترین
طوائف عالمند و بسیاری از کلمات و مطالبشان را شنیدم همه صحیح و فصیح و جذاب است
در اینصورت چگونه بدگویم و حال آنکه از حضرت رسول نیز جز کلمات چیزی دیگر اکنون بدست
نیست و اگر روایات معجزات مناط باشد از ایشان نیز روایات بسیار در باب معجزه شنیده ام
شاهزاده بمأمورین گفت حال این را هم نزد سایرین ببرید و حاجی آخوند بوقت عصر نزد نایب
السلطنه آمد مقداری صحبت کردند آخوند باو گفت فرمایشات و ملاطفات لسانی شما با دستگیر
کردن آقا سید اسد الله و حال آنکه از ما نیست منافات دارد شاهزاده گفت فراشهای بی اطلاع
من چنین اقدام کردند و چون او را اجرا آوردند بهتر این است که آقا سید مهدی بیاید همه یکباره رفع حبس
شوند حال بگوئید چه شنیدند آخوند گفت فردا شب در ساعت دو از شب گذشته با آقا
میآئیم و آخوند نزد سایر احباب رفته احوال پرسی کرد و بخانه خویش رفت و در شب فردا که پنجم
شهر ربیع الثانی بود دو ساعت گذشته از شب آقا سید مهدی و حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی
وارد منزل نایب السلطنه شدند و در حجره خلوتی که مقرر داشت نشسته با هم صحبت کردند پس
شاهزاده با عباسقلی خان و عبدالله خان آمد و بکمال احترام نشست و آندو ایستادند و با آقا
سید مهدی گفت آیا نترسیدید و باینجا آمدید او گفت حبا لاهل العالم و فی سبیل الله شرفیاب

سال چهل و یکم

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

ساعت مقرره مانع از ذهاب و ایاب اند در ترتیب اسم شب داده اند ولی آنکه همراه باشند و
کفشهای آقا سید مهدی و حاجی آخوند را عبدالله خان جلو گذاشت و شاهزاده تا درب در
بدرقه نمود و بعد از عذر بسیار گفت جناب آقا حال هر آنیم بابی گردید اولی آنکه چند مجلس ملاقات
شود و سخن را بپایان رسانیم آقا سید مهدی گفت حقیر حاضرم هر وقت معین فرمائید
بجناب آخوند خبر دهید باتفاق شرف بحضور میشویم شاهزاده گفت امروز در هنگام عصر باینجا
آئید همینکه فرصت شد خبر میکنم آنگاه عباسقلی خان فانوس کشیده تا درب خانه حاجی آخوند
رسانید و ایشان از ترتیب معذرت خواهی نموده بخانه رفتند و عصر روز بعد حاجی آخوند
بمنزل شاهزاده و نزد احباب رفته پیام فرستاد شاهزاده پیام کرد که امشب وقت فراغت
ندارم و بهمین نحو تا چهار روز گذشت و آخوند را ملاقات با شاهزاده حاصل نشده بعد از ملاقات
احباب بخانه خود برگشت و در آن مدت آحاد احباب با وی ملاقات و صحبت کرده اظهار شادمانی
از ما وقع نمودند و او پیوسته میگفت با اظهار محبت و تعهدات قاجاریه اعتماد نباید کرد مکرر
در آغاز با احباب خدعه کرده قسم ها خوردند و در پایان کار تخلف نمودند مگر خداوند تفضلی فرماید و از
آن سو شاهزاده خود هر روز یک بار بحجره احباب درآمده دلجوئی کرده میگفت محزون و ملول
نباشید یقیناً همین دو یا سه روز آزاد میشوید و بعضی از کودکان احباب که برای ابلاغ
پیام و امور اخری بحجره احباب میرفتند بهر یک پنجقران یا یک تومان انعام میکرد و در عصر
روز دهم ربیع الثانی حسب المعمول چون حاجی ملا علی اکبر نزد شاهزاده رسید بحاجی گفت
امشب جناب آقا بیایند او بخانه رفته باتفاق آمدند ولی شاهزاده ملاقات نکرد و چنین
پیام فرستاد که امشب چون با امرای دول مشورت داریم شما در بالاخانه تلگرافخانه نزد

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق ۱۸ م

خان نبود که خدا گفت اعلیحضرت والا این میرزا ابراهیم خان است که در آغاز همین واقعه از طهران
شما خبر برای بابیها برد و میرزا ابراهیم انکار کرد که من ابدا اطلاعی از آنچه میگویند ندارم و شاهزاده
گفت میرزا ابوالفضل و ملا رضا را آوردند و از ایشان جویا شد گفتند ما او را میشناسیم و ملا رضا
باز همان سخن خود را تکرار کرد که فقط رضا قلیخان را میشناسیم و شاهزاده حکم کرد که میرزا ابراهیم خان
نیز در حجره جمیع احباب توقیف باشد تا تحقیق شود و آقا سید مهدی دو روزی بعد از این از همان
بالا خانه تلگرافخانه که مقر ایشان شد بواسطه یونس بن مشهدی حسین قزوینی مذکور که برای
پدرش پیرهن و شلوار آورد عریضه در تفصیل واقعات جاریه فرستاد و حاجی محمد رحیم بعکا نیز
شخصی دیگر ارسال نمود و در شب چهاردهم حاجی سلطان مراد میرزا حسام السلطنه سابق الذکر که
دخترش زوجه نایب السلطنه و خواهر نایب السلطنه زوجه پسر وی بود با برادرش حاجی فرهاد میرزا
معتمد الدوله حاضر شدند و نایب السلطنه با ایشان چنین گفت ای حاجی عموهای کرم دراین ایام
خدمتی بدولت نمودم که مانند آنرا احدی تاکنون ندیده چه که در مدت چهل سال دولت متحمل
شقاقی شد تا از دست بابیه آسوده باشد و نتوانست و من بتدابیر صائبه یکی از اکابر قوم را با عده
کثیر بدست آورده متعهد گشتم و تا مدت دولت باقی مانند این طایفه جرئت و جسارت اقدام بامر
مخالفی ندارند حال اگر مایلید با آنان قدری صحبت بداریم و آنها اظهار میل کرده هر سه مشتاقاً وارد
تالار شدند و مجلسی بسیار مهم و خطیر برقرار شد و امراء و وزراء و غیرهم از ارکان درجه اول در
دولت ایران حضور داشتند و حسام السلطنه فاتح هرات و معتمد الدوله صاحب السیف والقلم
لقب داشت و صاحب تألیفات و تصنیفات علمیه و ادبیه کثیر بود و در میان شاهزادگان کبار
و دولت عالی مقدار بی‌مثیل و نظیر بودند و نایب السلطنه از ایشان بغایت تجلیل و احترام مینمود و

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق ١٨م

بس بر هر عربی دان اتیان مانند آن سهل و آسان و کتب و مقالات و قصاید عربیه با کمال فصاحت
و بلاغت بسیار و فراوان است که در آخر جملاتشان اگر یعلمون صادقین و بصیرا واقع نشده با مثال
اعطینا و اجلنا اختتام پذیرفت و اگر برای کلام ایشان علامات و نشانهای دیگری بدست داریم
که مماثلت و مشابهت بدون آنها تمام نشود ملتمس و متمنی هستیم بیان فرمایند و روشن و واضح
کنید و در همین مقام مناظره فیما بینشان بطول انجامید و معتمدالدوله مانند طیر هراسان و گریزان همی
از شاخه بشاخه پرید که شاید مغالطه نماید و عجزش ظاهر نشود و بالاخره میرزا باو گفت خوب است
جمعی از مشاهیر مجتهدین را حاضر و مجتمع سازید تا با هم مناظره کنیم و بدانید که اعلم از همه هستیم و
نائب السلطنه چون عم اکرم را مغلوب دید و احتمال میداد که بیان میرزا در قلوب حاضرین تأثیر نماید سخن
بمیان آورده میرزا را خطاب کرده چنین گفت ای جناب آقا میرزا ابوالفضل خواهش دارم در این مسائل
با اعمام کرام بملایمت صحبت کنید زیرا که قصد مجادله ندارند و میخواهند از این امر اطلاع یابند و با
معتمدالدوله گفتی از حسن خط و انشاء مراسلات میرزا که برای مانکجی صاحب نماینده پارسیان هند
بوزراء و امرا نوشته تمجید نمود و معتمدالدوله نیز مقداری از علم و فضل و قوت انشاء میرزا توصیف
کرده تأسف خورد که ممکن بود برای رتبه و نشان حقوق بسیار از دولت بگیرد و میرزا حمد و شکر
خدا را بجای آورد که موفق و فائز بایمان حقیقی و طالب و مجاهد در راه حق است و آنچه را اعتقاد
نموده با دلیل و برهان میباشد و بحبل توسل جسته و از ما سوی بیزار و مستغنی گردیده و اظهار داشت
که بسیار مایل هستم کسی بطلان این عقیده را بر من ثابت کند تا برگردم در همین موقع شیخ
ابوالقاسم مذکور را حاضر کردند و معتمدالدوله از روی سئوالاتی در خصوص آداب و احوال
جمال ابهی نمود و او تمامت امور را کما ینبغی و یلیق حتی وضع لباس و فرش منزل و آداب

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق ۱۸ ام

سخن از جمله که در برخی از بیانات مذکوره مسطور است و هو هذا ان قلمی الاعلی فی کل الاحیان یجول فی مضمار الموعظة و البیان و لکن اهل الامکان یسمعون و لا یفقهون الا من شاء ربک المهیمن القیوم بمیان آورد و خواست تنقید ادبی و اعتراض بر کلمه یجول نماید و میرزا استعاره و کنایه بلیغه را در جمله مذکوره شرح داده سخن را بقدرت و عظمت الهی و تأییدات متتابعه و نفوذ در ارضش بپایان رساند در این موقع فریاد میرزا از شدت غرور و حسد و کینه نتوانست خودداری کند و سخنی نالایق بر زبان راند و چنین گفت شما که را میپرستید و چه ادعاها در حقش مینمائید درصورتیکه با خودم بازی شطرنج کرده شراب خورده و میرزا با مراعات ادب و ملایمت کلام بوی جواب گفت که چون همه انبیاء از این قبیل تهمت زده افترا گفته اند امثال این سخنان مورد قبول ندارد چنانکه در قرآن است ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون و بفرض اینکه صدق باشد شما مطلعید که حضرت موسی قبل از بعثت قتل نفس نمود و در قرآن از قول آنحضرت چنین مسطور است فعلتها اذا و انا من الضالین ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما و جعلنی من المرسلین و حضرت عیسی در مجلس مهمانی آب را شراب کرده تناول نمود و کذالک در قرآن از قول مریم چنین مذکور است یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا و خطاب قوم باو چنین مسطور یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا و حضرت رسول اصحاب خود را بهجوم بر قافله و سرقت و غارت مأمور نمود و فریاد میرزا میخواست تکرار سخن کرده ادامه بحث نماید که ملا رضا سخنش را قطع نموده با صراحت بیان که مخصوص او بود چنین گفت هر کس بگوید ایشان شراب خورده اند کافر و ملعون است و دیگری هم بمن این سخن گفت و من باو صریحا گفتم تو خود اقرار و اعتراف بفسق خود نمودی و فسقت ثابت شد

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

۱۸ ام

ابوالفضل و حاجی ملا علی اکبر و ملا محمد رضا بود واقع شد و ایشان با سهام الدوله و معین نظام و نصرالملک
و وزیر نظام خال نایب السلطنه گفتگو کردند و منظور جمیع مذکور این بود که کلمه از ایشان گرفته بهانه نموده
حمل بر سوء قصد و فساد نمایند ولی نتوانستند بهانه بدست آرند و جمیع مذکور غالبا انجمن شده مشورت
در تأسیس فتنه و فساد و قلع و قمع بهائیان همی نمودند از جمله مقرر داشتند که در سرتاسر ایران حکام
و مأمورین سالم و بی آزار را معزول نموده بجای ایشان حکمرانانی معین کنند که تشنه خون بهائیان باشند
و نیز بعلمائی که تعرض ندارند بی اعتنائی شود و با علمائیکه با ایشان دشمن اند غایت تعظیم و تجلیل نمایند
تا امراء و علما متفق شده عامه انام را بدرندگی نسبت باین طائفه وادارند و از آنرو رکن الدوله
سابق الذکر را از حکومت خراسان معزول و حسام السلطنه را که دشمن بیرحم بهائیان بود
بر جایش منصوب داشتند گویند از مجلس شورائی وقتی فریاد برکشیده گفت تا دویست
نفر از اهالی وطن بنام بهائی کشته نشوند که یکی فقط در اصفهان بواقع بهائی
باشد محال است آنگروه را نابود توانیم نمود و نیز نزد شاه انواع سعایت و حیله کرده باین طائفه
نسبت ضدیت با شاه دادند و گفتند اینکه در بعضی کلمات صاحب امر ذکر اطاعت از دولت شده
برای اغفال است و هر وقت بخواهد حکمی دیگر خواهد داد چندانکه شاه را مشوش و مضطرب
ساخته بقلع و قمع این طائفه وا داشتند و از مجتهدین عظام طهران فتوی خواست حاجی ملا علی کنی
که اعلم و ارئس بود فتوی داد که عوام تقصیر ندارند و ارتدادشان موجب قتل نیست زیرا که
امر بر ایشان مشتبه شد ولی مبلغین و مؤلفین و علمایشان را باید دست و زبان برید
و عوام را توبیخ و تهدید اکید کرده از حبس آزاد نمایند و بسیاری از علمای دیگر نیز بهمین طریق
نوشتند ولی آقا سید صادق طباطبائی نوشت که کل را از کوچک و بزرگ و عامی و عالم

سال چهل و یکم

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

شاه ابراهیم و دو هم احاطه کرد و حکم حبس آنها صادر نمود لذا همه را تسلیم محمد ابراهیم بیگ یوزباشی که انبار سپرده
باو بود نمودند و قبض رسید گرفتند و در تمامت آن روز همه در شهر رایج با نشاط و عدم خوف همراه پریشان
بیچیده چه مظلومان همراه فراشان با نوعی از سکینه و وقار میرفتند که مشهود بود بلکه گاه قوی و مقتدری شاه
دارند و بالجمله از آغاز حبس احباب در خانه نایب السلطنه تقریبا یک ماه شد و در ابتدای ایام مذکور دو زن
و نیز یک پسر یکساله اش که حاجی غفران میرزا نام داشت فوت شدند و همینکه نظر مظلومان بزندان او کنند
در زنجیر گران افتاد در خیالشان گذشت که اینک در مقامی مظلومانه وارد شدند که شهدای اولیه و جبال بهی
منفرد داشتند و استاد حسین دباغ کاشی با حالت انقطاع و تاثر بر زبان آورد که خانه اصلی ما اینجا بیت
و هر قدر در خارج باشیم مانند غریب خواهیم بود و آقا محمد جعفر خاتم ساز شیرازی کفش یا تن خود را اولا
با آب حوض انبار تنظیف و تطهیر نمود فراشی از وی جهت پرسید و او جواب گفت که انبار جای پاکان
و نیکان است و همیشه منظر انبیا و اولیا بوده حیف نیست با کفش آلوده وارد شوم پسر فراش باشی
زنجیر گران آوردند آقا سید مهدی و حاجی ملا علی اکبر و آقا میرزا ابوالفضل و ملا رضا را بیک زنجیر کشیدند
و بیست تن دیگر را ده نفر ده نفر بیک زنجیر بستند و آقا میرزا ابراهیم خان را علیحده در یک زنجیر نهادند
دیکپای هر یک را در حلقی نهاده مقفل کردند و بیست چهار تن مذکور را دو قسمت کرده در دو کنده
سنگین طویل و زنجیر مشهور قره کهر دست و پا محکم بستند و چون پاسی از شب گذشت
محمد حسین خان حاجب الدوله بن محمد رحیم خان علاء الدوله وارد انبار شد و از یوزباشی ابراهیم
بیگ مستحفظ انبار احوال محبوسین را سئوال کرد و او یک یک را بیان نمود تا چون نوبت
با جناب سید رسید که اینان کیستند محمد ابراهیم بیگ گفت بابیه اند و او رو به آقا
سید مهدی کرده گفت ای مردم من مأمورم و هر کس را برای حبس در انبار بمن میسپارند خواه

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

و با دستش قریب صد تازیانه بر آن مظلوم نواخت در این هنگام آقا سید مهدی یوزباشی را
مخاطب ساخته گفت این مظلومان تقصیری نکردند که مستوجب ضرب و تعزیر باشند و شناخته
شدید قدری استراحت کنید و او با کمال غلظت جواب داد تمامت تقصیر با ثبوت است
آقا سید مهدی گفت چنین است و آنچه میخواهی با زبان وارو آری بر من وارد و سازی راضی
شاکرم یوزباشی گفت تو بفکر خود باش نوبت توهم میرسد آقا سید مهدی گفت من
همان وقتی که باینجا آمدم فکر خودم را کردم و بدون فکر نزد نایب السلطنه نرفتم حال بسم الله شروع
کنید مهیا و حاضرم بزنید آنچه میخواهید در اینمقام یوزباشی خجلت کشید و نشسته گفت من
تقصیری ندارم شنیدید حاجب الدوله چه گفت و الا من راضی نیستم آقا سید مهدی گفت
ما عذر شما و حاجب الدوله هر دو را قبول داریم پس یوزباشی قلیان کشید و رفت و شب محبوسین
با غل و کند بسر بردند و صبح بیدار شده در قید و بند غنوده و مناجات خواندند و در روز بدین منوال
گذشت و غذای ناهار و شام از خانه حاجی ملا علی اکبر و آقا محمد کریم عطار و نیز از خانه بعضی
محبوسین که استطاعت داشتند میرسید و برای مصاریف لازمه دیگر نیز از خانه حاجی و
عطار مبلغی نقد آوردند و در روز بعد که نوزدهم ربیع الثانی بود میرزا ابراهیم خان را با آقا
نصرالله تنباکو فروش مرخص و آزاد کردند و در روز بیست و دوم کربلائی مهدی و آقا حبیب الله
و استاد حسن بناء و استاد حسین دباغ و آقا محمد جعفر شیرازی و آقا حیدر علی بیک قزوینی را
مرخص نمودند و سایر محبوسین هر یک یک تومان بیوزباشی دادند زنجیرشان را سبکتر
کردند و گمان میرفت که همه بتدریج مستخلص شوند ولی پس از چهار روز دیگر باز همان زنجیر اول را
آورده بگردنشان گذاشتند و علت را چنین ذکر کردند که اعلیحضرت شاه عزیمت سفر مشهد دارد

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق ۱۸ ام

نمیشناسم سپس یوزباشی حسب الامر نیابت محبوسین را بزیرزمین انبار برد و گمان داشت که در چهار شب یا روز بعد همگی را بقتل بیاورند ولذا عبا و بالاپوش بعضی را از تنشان در آورد و زیرزمین مذکور گل ولای و رطوبت بود و یوزباشی نگذاشت که لباسشان را در خارج محبس از رطوبت و نم خشک نمایند و بایشان همی گفت در این دو روز باقی اگر لباس شما نمناک باشد چه خواهد شد و این مظلومین شب و روز را بدا مشقت در عین انقطاع و حسرت گذراندند و بعد از سه روز از حوض وسط انبار که تا خود انبار تقریبا ده ذرع فاصله داشت راهی بزیرزمین باز شده و آب جوشیده انبار مملو از آب شد و یوزباشی ناچار محبوسین را بیرون آورده در حیاط انبار در آفتاب اسباب [illegible] زیرپایشان را هم برداشت ولذا لباس خود را خشک کرده آسوده شدند و روزی بعد از دستگیری استاد اسدالله و آقا محمد کریم[28] استاد محمد قلی چیتساز داماد حاجی آخوند و نیز آقا عبدالعظیم[29] آقا حیدرعلی[30] اخوین او و هم میرزا علیجان[31] خرازی فروش ترک را در بازار گرفتار کرده باداره پلیس بردند و بعد از یکشب دیگر پنج تن را که از اینها هم اشتباه کرده دستگیر و نزد نایب السلطنه کشیدند و چون از این امر پرسید انکار کردند و آنچه میلش بود گفتند و خلاص شدند ولی چهار تن احباب مذکور هر قدر اصرار کردند نگفتند لفظا [illegible] یکشب در اداره نظام توقیف شدند و روزی بعد داماد و اخوین حاجی آخوند را با نایب السلطنه بردند و میرزا علیجان را در اداره نظام نگه داشتند و پس از پنج روز پدر پیر او [illegible] نزد نایب السلطنه رفته بقدمهایش افتاد و گریه و التماس کرده برای پسر خود که تقریبا سه ماه بود با [illegible] بازگشت امر آزادی گرفت و آنجوان بعد از هشت روز از حبس رهائی یافت و یوزباشی از قتل احباب مأیوس شد و لباسشان را رد کرده قبول معذرت خواست ولی

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق ۱۸ ام

بحکایت ظل السلطان بنخانی شدید گفت و عهد نمود که چون بمقر حکمرانی خود مشهد خراسان
رسید همچنانکه در شیراز میرزا آقا رکاب‌ساز و دو تن دیگر را بنوع سابق الذکر مقتول ساخت
ز قتل و اسر و انواع اذیت بعموم بهائیان، بحدود ذره‌ای فتور و قصور نکند و از نایب السلطنه صورت
اسماء بهائیان خراسان را گرفت و غالباً در مجالس و محافل این سخن را تکرار نمود که اگر خدا
بمن ادامه عمر دهد در این سفرم بخراسان تمامت آن حدود را از وجود این طائفه مصفی خواهم کرد ولی
پس از پوشیدن خلعت حکمرانی خراسان در بیست و سوم ربیع الثانی قولنج گرفته نزدیک
بهلاک رسید اطبا در بالینش مجتمع شده بمعالجه پرداختند در هنگام صبح زبانش گویا و حالش
بهتر شد ولی درد پهلو داشت و بجز ورا ادامه یافت تا در شب بیست و هشتم مرض شدت
کرد و مدهوش شد و هنگامی که بحال آمد صدقه بسیار بسادات و فقرا داد و انعام فراوانی باطبای
ایرانی و اروپائی بذل نمود و با توسل بهمه وسائل مذکوره باز مرض شدید شده و قوایش ضعیف
شد تا در شب چهارم جمادی الاولی غش کرد و اطرافیانش گمان نمودند که جان سپرد و نایب
السلطنه نزد شاه شتافته واقعه را خبر داد و شاه یکی از اطبای مخصوص خود را شبانه فرستاد
وی را بکمک بادکش لب و دریل و تزریق با سوزن و تیغ کشیدن بریدن بهوش آوردند و بطبیب
یک طاقه شال کشمیری و صد تومان نقد دادند و بفقرا بذل مال بسیار کردند تا در صبح ششم دچار
غشی عمیقتر شده قریب بموت رسید بنوعی که اسباب تجهیز از قبیل عماری و غیره حاضر کردند
و باز بانواع وسائل مذکوره وی را بهوش آوردند و اغلب اندوخته‌های نقدی و غیره که در طول ایام
حکمرانیش از مردم گرفته جمع نمود در مدت بیماریش صرف معالجه و غیره گردید و بالاخره در صبح
هفتم بعالم دیگر و مقر اصلی خود انتقال یافت و جنازه‌اش را با کمال تجلیل تا قصبه عبدالعظیم بردند

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق ۱۸ام

واو با همه این احوال خویش را بکالسکه شاه نزدیک رسانده عریضه داد شاه پرسید مگر از شما
کسی را کشته‌اند جواب گفت از بابیات بشده اند چه تفصیل دهم مختصر آنکه از من تن یکنفر در
در انبار شاهی و سه نفر در انبار نایب السلطنه محبوس‌اند شاه عریضه را نگهداشته بدو گفت
نزد شاطرباشی برو و جواب بگیر و او دو روز بعد نزد شاطرباشی رفت جواب شنید که نزد
نایب السلطنه بروید لاجرم روزی بعد نقودی با آقا سید رضی طبیب نایب السلطنه و نیز
بعباسقلی خان دادند و امانرا واسطه کردند و عریضه نیز بنایب السلطنه نوشتند لذا در یوم
بیست و نهم جمادی الاولی نایب السلطنه استاد محمد علی و آقا عبدالعظیم و آقا حیدر علی را احضار
نزد خود گرفت که با احدی از اینطائفه حتی با حاجی ملا علی اکبر آمیزش نکنند و ایشانرا از حبس و رهانید
دور آنجا و این احوال دو تن از مبلغین شیراز آقا میرزا حیدر علی و آقا میرزا اسدالله اصفهانی در
عشر اخیر جمادی الاولی بطهران وارد شدند و اینطائفه مضطرب گشتند چه که جاسوسان
خبر یافته آنانرا نیز گرفتار مینمودند لاجرم پس از ایامی چند حاجی میرزا حیدر علی باصفهان عودت
کرده رهسپار شیراز گشت و آقا میرزا اسدالله مجدداً بمازندران رفته بعد از چندی بطهران بر
گشت توقف ننموده باصفهان مراجعت کرد در آن بین سید فتح الله بن سید علی کفشدوز کاشی
بشاه عریضه داد و شاه رجوع بدیوانخانه عدلیه کرد سید فتح الله عریضه بدیوانخانه برده بیحیی خان
مشیرالدوله داد مشیرالدوله پرسید عریضه از کیست گفت از من است پرسید تو کیستی
گفت بچه بابی وزیر از این جسارت همه اعضاء دیوانخانه در شگفت شدند و بالاخره هنگامیکه شاه
از سلطنت آباد مراجعت کرده بعشرت آباد که قریب دروازه شهر بود رسید فتح الله مذکور با
یونس بن مشهدی حسین قزوینی که هر دو صغیر بودند بمیان جاده رفته مشغول بازی گشتند

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍.ق ۱۸ م

و عائلهٔ محبوسین دیگر نیز عریضه بشاهی دادند و در روز چهارم رجب آقا میرزا احمد روضه‌خوان مرخص
شد و سایرین در انبار ماندند و هر چند روزی یکبار مبلغی نقود به یوزباشی زندانبان میدادند
تا زنجیری سبک وزن بگردنشان مینهاد و باز عذری آورده همان زنجیر سنگین را اعاده میداد
و آقا سید مهدی و حاجی ملا علی اکبر روزها با یک زنجیر و در شبها هر یک در زنجیر جداگانه بودند
و آقا میرزا ابوالفضل و ملا رضا هر یک تنهائی زنجیری بگردن داشتند و نسوان مؤمنات همه
روزه بدرب انبار رفته گاهی یوزباشی اذن ملاقات نمیداد ناچار مراجعت میکردند و گاهی
مبلغی نقود داده نزد آقا سید مهدی و غیره رسیده مطالب خودرا اظهار کرده عودت مینمودند
و از واقعات طهران در آن ایام آنکه آقا سلیمان تاجر شالفروش از بهائیان یهودی همدان
پیوسته برای استخلاص محبوسین کوشیده و بواسطهٔ یهودیان بوزیر امور خارجه عریضه داد و
فراشباشی یوم هشتم جمادی الثانیه او را نیز دستگیر کرده یکشب در حبس و زنجیر نگهداشتند
و آقا سلیمان مبلغ پنج تومان داده مرخص و آزاد شد و نیز در میان اوراق حاجی ملا علی اکبر
مکتوبی از طهماسب قلیخان سوادکوهی بن خلیل خان بود شاه وی را از محمد ابراهیم امین سلطان
طلبید و او دو نفر سوار فرستاده طهماسب قلیخان را بطهران آوردند و در خانهٔ یکشب با کمال
احترام توقیف کردند و هر چه از او راجع باین امر جویا شدند جواب داد که اطلاعی در این
مقوله ندارم و صبح روز بعد امین السلطان وی را بنصر الله خان سرهنگ فوج سوادکوه سپرد
که در طهران آزاد باشد ولی بولایت خود نرود تا رفع اشتباه گردد و بایخیال بسر برد و تا چون
امین السلطان بیمار و بستر و چار شد اذن رفتن بولایت یافته مرخص گشت و در خلال
احوال مذکوره نسوان بهائیات چنانکه نگاشتیم پی در پی بوسائل متنوعه عریضه بارکان دولت

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

م ۱۸:

نائب السلطنه حکم مرخص نماید و او از دماوند بوزیر نظام نگاشت و میرزا مرتضی را مرخص و رها نمود
و بالاخره در اواخر شعبان از محبوسین احباب طهران در انبار یازده نفر بر جای ماندند و شش تن
از احباب زنجان و نه تن از احباب مازندران بشرحی که عنقریب میآوریم با آنان محبوس بودند
و نسوان بهائیات بنوعی که نوشتیم همه روزه با نبار رفته شام و نهار میبردند و از احوالشان اطلاع
میبافتند و سوسن باجی شهیر زادیه از مؤمنات برای اطلاع احوال محبوسین مازندران و بردن
غذا برایشان و رخت شستن و رخت نو بردن همه روزه با نبار رفته مراجعت میکرد و خویشرا از اقربای ایشان
نزد زندانبانان شناسانید چنانکه برخی از محبوسین را این گمان رفت که از خویشاوندانشان
میباشد و احباب حتی از بلاد دور رخت دوخته برایشان فرستادند و والده آقا محمد کریم عطار خود را
خواهر آقا سید مهدی خواند تا هر وقت برای احوالپرسی و بردن شام و نهار و درب انبار میرفت
ایرادی نگیرند و همه روزه با ام الزوجه حاجی ملا علی اکبر و غیرها که گفتیم بدرب انبار رفته جویای احوال
شده برگشتند و شام برایشان میبردند و باقی روز را برای استخلاص آقا سید مهدی و حاجی
ملا علی اکبر و سایر محبوسین چاره جسته عریضه ارسال مینمودند و بالاخره چندان رشوه دادند
که زنجیر حاجی ملا علی اکبر و آقا میرزا ابوالفضل و آقا ملا رضا را برداشتند و زنجیر دیگران را هم سبکتر
کردند و مصاریف سم سته و برخی دیگر از محبوسین که بیکس بودند از خانه آقا محمد کریم میرفت و
مع ذلک احباء از بسیاری از بلاد مصاریف فرستادند و والده آقا محمد کریم و کسان مذکور
حاجی ملا علی اکبر و نیز متعلقین دیگر محبوسین عریضه بدیوانخانه عدلیه بمشیر الدوله داده استخلاص
آقا سید مهدی و دیگران استدعا کردند و او شرحی بنائب السلطنه نوشت و نائب السلطنه
زیر نام هر یک عذر و بهانه آورد و زیر نام آقا سید مهدی نوشت که در باقی بودن این سید

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق

خلاص شد که در اواخر شهر صفر ۱۳۰۲ واقع گردید و مدت حبس یک سنه و دو ماه بطول انجامید
و در شش ماه اول پیوسته اخبار موحشه اقدام دولت بتفتیش ایشان میرسید و غالبا کسی را بملاقاتشان
راه نمیدادند و احوال واقعه مذکوره طهران که ما آنرا برای عظمت و نمایشش در ایجاد فتنه عمومیه
برای بهائیان ایران بدین تفصیل نگاشتیم در بسیاری از الواح و آثار صادره از ارض مقصود
ذکر شده و از انجمله در لوحی خطاب بحاجی ملا علی اکبر چنین مسطور است یا علی علیک بهائی و عنائی
آنچه بر تو در مدینه ارض طا از ظالمین وارد شد نزد مظلوم مذکور انه معک یشهد و یری و هو
السمیع البصیر معشر غافلین بر اطفاء نور الهی قیام نموده اند و شرذمه مغلین بر اخماد نار محبت
رب العالمین منتهای جد و جهد را مبذول داشته اند ایا فرعون چه ربح برد و از نمرود
چه ثمر دید و از ظلمش چه اثر یافت با تمام همت بر سفک دماء اطفال قیام نمود عاقبت
بد عاقبت و مشیت الهی حکیم ز در غیب او غیب نمود و ظاهر هویدا در ظل الهی بکلمة الله ثابت
در شفقت حق جل جلاله و ظلم اعدا تفکر نما سی و دو سنه ارادت تخریب الله را از انواع
جدال و فساد منع نمودیم سحاب قضا امطار بلا بر ایشان و بحجت منا الله صبر نمودند
کلمات سخیفه شنیدند و جواب نگفتند کمال ذلت را دیدند و اعتراض نمودند کشته شدند
و نکشتند معذالک خلق بی انصاف دست بر نداشتند اسم الله را دیدند باید صبر و سکون
و حلم و شفقت و محبت و وفا را ایشان را اکثری دیده اند معذالک او را مفسد و ظالم
دانسته اند و بر ضرش قیام نموده اند این است شان خلق حق از ظلم ظالمان چشم نپوشیده
و نخواهد پوشید مخصوص در این خصوص که هر یک از ظالمین را جزا داده و در لیس دوم
از ذیل و طائفان حولش نفکرنا فاخذناهم بالله اخذ عزیز مقتدر چه که من غیر جهة

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق ۱۸۸۳ م

مقتدر قدیر لعمر الله لا ینفعهم حنینهم وبکائهم سوف یجدون انفسهم فی عذاب الله
من غیر ناصر ومعین ان الغافلین استنصروا علینا بجنودهم وصفوفهم وسیوفهم
وخیولهم ونحن استنصرنا علیهم بالله القوی الغالب المقتدر القدیر قد حضر کتابک
وقرء من کان حاضراً لدی العرش اجبناک بآیات لا تعادلها ما فی العالم یشهد
بذلک هذا الکتاب المبین نعود علیکم فی سبیلی ما ناح به قلبی وصاح من طاف
حول عرشی العظیم طوبی لک وللذین صبروا وشکروا فی البأساء والضراء الا انهم
من المقربین عند الله رب العالمین انا ذکرناک والذین سجنوا من قبل بذکر یجد منه
المقربون عرف البقاء کذلک قضی الامر من لدی الله العلیم الحکیم خذ کتابی بقوة
من عندی انه یؤیدکم ویقربکم انه هو الغفور الرحیم و در لوحی بقلم خادم چنین مسطور است
یا ابناء سلطان مرحوم ملاحظات واقع شده بلی هنگامی که حضرت پدر شهریار قبل از
ظهور منظر اکبر واقع شاهزادگان عظام از جمله مراد میرزا که بحسام السلطنه ملقب و
فرهاد میرزا و امام قلی میرزا که بعماد الدوله ملقب در بغداد بدربند آن حضور مبارک را
ادراک نمودند مع سیف الدوله پسر ظل السلطان و اما فریدون میرزا که بفرمانفرما ملقب
بود یکبار جمال قدم بمنزل او رفته چه که در جوار ساکن بود من دون آنچه گفته اند
کذب بعضی از ذوی القربی با ایشان مراوده داشتند و بعضی هم با مروات بعضی مشغول

و در بعضی از مکاتیب وارده از ارض مقصود در آن ایام چنین مسطور است این ایام در ارض امور جدیده احداث شده
در اذن توقف نمودند و بعد هم بمقتضیات حکمت ربانیه عمل میشود ایضاً در حین انقلاب ارض طا تا حین
از این ارض گفتگو بمیان آمده نه از چیزی تفحص مینمایند :

سال چهل ویکم

واقعات سال ١٣٠٠ هـ ق ١٨ م

فی ما نزل من قبل وفی کتابی المبین اذا قمت ونطقت بما امرت به لیس هذا من عندی
بل من لدن مقتدر قدیر اسئل من حضرتک العدل والانصاف فی هذا النبا العظیم وهذا النبا
الکریم لحضرتک ان تسئل الامر الذی فی سبیله سفکت الدماء ونصبت الرؤس وتقلبت
الصدور وذابت الاکباد واضطرب العباد الا من شاء الله رب العالمین لیس الامر بیدی
بل بید الله هو القوی الغالب المقتدر. واین لوح را بعضی یاران در ایران بمعتمد الدوله مذکور رسانیدند و با احترام
تسلیم گرفت و بآنها گفتند ماموریم برای شما بخوانیم داد و خوانده متعجب و متفکر شد و کلمه‌ای مخالف ادب بر زبان
نیاورد و چون جایزه گرفته از محضرش خارج شدند اظهار خضوع و ادب کرده استدعای دعای خیر در حق خود نمود
و نیز از وی یکی سوالی در خصوص این امر نشنید و مسموع شد که در مجلسی که هم حضور داشت و سخن در
خصوص این امر بمیان آمد او این آیه از قرآن را «وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلا
ان یقول ربی الله وقد جائکم بالبینات من ربکم ان یک کاذبا فعلیه کذبه وان یک صادقا یصبکم بعض
الذی یعدکم ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب» فرو خوانده گفت این قبیل امور را تکذیب نکار زیبنده
و تعریض نباید کنید و او قبلا نیز در ایامی که حکومت فارس داشت در شیراز بواسطه بعضی از احباب کتاب
ایقان بدستش رسید و مطالعه نمود و چنین گفت کتابی بدین حلاوت و اتقان و با این اسلوب مطبوع
تاکنون نوشته نشده و خصوصا تبیین ان شجرة الزقوم طعام الاثیم را درباره کریم کرمانی و عبارت کریم
فی ارضه عزیز بین الانعام و اثیم فی الکتاب را همی وصف و ستایش میکرد و اینطائفه را از شرور طلاب
و علما محافظه نمود و علی هذا بجز از این واقعه مذکوره طهران قبلا و بعدا از او معاندت و معارضتی دیده نشد

فتنه در سروستان فارس و شیراز

چون اخبار فتنه مذکوره طهران ببلاد ایران منتشر شد اهل تعصب و عناد و طالبان شورش و فساد بمعرض

ازرق نظر کرده دانست چنانکه در بازوی راستش مصراع «الحق بها جلوه میکند» و در بازوی چپش
مصراع «جلوه آتش مرا زنده میکند» را سیاهی دور دیده در خبر میکرد صاحبدیوان بحاجت
دزدی دستور داد دیرا با زنجیر بمحضرش آوردند و حکم نمود آستین هایش را بالا زدند و
با کلمات خیرا خیرا نگریسته گفت اینها چیست که بر دست خود کوبیده او جواب داد دفت
دو خط فرمانید خوانده فهمید که چیست صاحبدیوان گفت خودت بگو چیست و علی خان
با آهنگی رفیع و تغنی تمام هر دو بیت را خوانده گفت این نام محبوب من است و صاحبدیوان از خیال
شیفتگی و جرأتش اظهار تعجب نموده گفت نمیترسی در این وضوح و صراحت اظهار عشق میکنی
داد در جواب چنین گفت هرگاه میترسیدم این نگار را بر بازوی نمیکوبیدم صاحبدیوان حکم
نمود دیرا گوشش بریدند در کوی و برزن گردانیدند و باز با رفقایش در محبس تعلیل و کند کشیدند
تا بسر رشته بندی حاکم ... تغییر کرد صاحبدیوان نیز بعد از چندی بسبب مباشرتش در اعمال خارجی
معزول گشت و محبوسین مظلوم با اقدام محمدرضا خان قوام الملک از حبس مستخلص شده بسر و سامان خود رسیدند

فتنه در آباده فارس

در آباده فارس جمعی شیر و جسور از اینکه بی تقصیر کشته شدند و معاندین و مفسدین اجتماع نموده یکی از ایشان
دستگیر کرده بمحضر یکی از علما کشیدند و علما فرمانداد تا مظلوم را چوب فراوان زده بمحبس انداختند
دیگری از ویران جناب حجت گرد آمده مهیای قصاص و استخلاص گشتند ولی علمای مزبور خبر شنیده
و بترسیده و تکبیر اسیر را احضار نموده عذرخواهی بسیار کرده چنین گفت عملی که از من ظاهر شده نه
بمنفعت از خود دولت بلکه برای مصلحت شما و اخماد نیران اعدا بود اینک ستمدیده نزد گرده خود
شتافته نصیحت آنها نموده همه را متفرق سازی و براه خانه خود گرفته بشئون زندگانی اشتغال

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق ۱۸ م

خان بختیاری که نیز در حبس بود مصاحب شده در امور دینیه منجذب بین امر نمود تا آنکه پس از چندی حکم استخلاصش از شاه رسید و آزاد گردید.

نشر امر بهائی در سده اصفهان و حدوث فتنه

در سده اصفهان چندتن از سادات و شعرا و ادبا و غیرهم که فائز بایمان بدیع شدند شعله تبلیغ برافروختند و بحر العلوم و میر سید علی و امام جمعه قریه از مشاهده آن احوال بهیجان آمده اهالی را تهییج نمودند و شیخ محمد باقر (ذئب) مجتهد اصفهان و رکن الملک نائب الحکومه ظل السلطان شکایت کردند و چند تن فراشان حکومتی برای گرفتاری احباب وارد سده شدند و پنج تن از معاریف یعنی آقا محمد تقی و آقا سید محمود نیر و آقا سید اسمعیل سینا و آقا میرزا احمد نعیم و آقا سید محمد [illegible] را دستگیر کرده چوب وافر زدند و کتفها بسته مقیداً راجلاً باصفهان کشیدند و در انبار حکومتی بغل و کند انداختند و درب خانه هایشان در سده مهر زدند اموال و اشیاء ایشانرا بتاراج نمودند و مظلومین محبوسین مذکور چندی در حبس اصفهان بسر بردند و معاندین اصرار در قتلشان همی کردند ولی رکن الملک اقدام ننمود و بعنوان اینکه بطلان عقیدتشان ثبوت نپیوست زنجیر از گردنشان برداشته آزاد و مستخلص ساخت و رشته شورش و فتنه سده تا بسال ۱۳۰۴ امتداد یافت چنانکه ایشان دیگر اقامت در وطن نتوانسته مهاجرت بطهران کردند و علما زنان بعضی از ایشان را بتشویق و تکلیف شوهر دادند چنانکه در بخش لاحق ضمن احوال نعیم و نیر و سینا مینگاریم.

فتنه در گیلان و حبس و شهادت بهائیان

کامران میرزا نائب السلطنه در خلال تعرضاتش با این طایفه در طهران اقدام بتعرض در بلاد دیگر قلمرو حکومتش را بود نیز نمود از آنجمله بپیشنهاد عالیش عبدالله خان معروف بوالی که از جانب وی حکمران گیلان بود

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق ۱۸ م

بر گردن نهادند و خطاب به مستحفظ کرده گفتند ما را بی مشقت جستجوی گماشتگان حکومتی نشده با پای خود
و بحال اختیار و رضا آمدیم اینک ما را بجوار برادران در کند و زنجیر نه. مستحفظ نزد والی شتافته ماجری بیان
نمود و او و جمیع اهل مجلس غرق بحر تعجب و تحیر شدند و آمدند و چون بحضور آمدند و سؤال و جواب چند رد و
بدل شد بالاخره چنین گفتند که آنچه بر برادران ما وارد شود بر ما نیز باید وارد گردد پس هر دو را در محبس بکند
و غل کشیدند و والی شرح فتوحات خود را عریضه کرده با مبالغی از نقود که از اموال مظلومان بدست آورده بطهران
نزد نایب السلطنه فرستاد و او در مجلس محضر خود نزد ارکان و اعاظم دولت تمجید بسیار از حسن کارگزاری
والی نمود و تکمه شش شاه داد و او هم اظهار ملاطفت بسیار بوالی کرد و بالجمله حاجی نصیر که مردی پیر بود
و طاقت کند و زنجیر و مشقات محبس را نداشت پس از نه یوم از حبس بجهان باقی عروج نمود و حسب الحکم والی
چهار حمال جسد مظلوم را از کنده و زنجیر رسته بر تخته پاره جنازه بیرون از محبس کشیدند و بخانه اش بردند
و چون این واقعه در روز جمعه اتفاق افتاد و اهالی شهر بیکار و مجتمع در رهگذرها بودند اطراف جنازه اجتماع
نموده سنگ زدند و خاک انباشتند و در خانه ریخته جسد را مثله کردند و خواستند بسوزانند ولی
مالک خانه مستاجره مسکونه حاجی شهید مانع شد و لذا جسد را بیرون بلد برده با همان لباس
که در بدن داشت در چاهی انداخته با سنگ و خاک چاه را پر کردند و سایر محبوسین در زندان
تاریک پلید با انواع مشقات و تضییقات استقامت کرده روزان و شبان بسر بردند و تا اینکه
همه سخت بهم بسته بکند و زنجیر بودند و از سختی غل که در گردن داشتند مشرف باختناق شدند و هنگام
خفتن و برخاستن بایستی همه بیکبار بنشینند و یا برخیزند و دژخیمان بزندان رفته فریاد برکشیدند
که وصیت نامه بنویسید چه روزی دیگر همه اعدام شوید مگر اینکه بخانه امام جمعه رفته تبری کنید ثبات
استقامت ورزیدند و چون مناجاتی صادر از قلم ابهی برای استخلاصشان رسید که بر قرطاسی لاجوردی

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق ۱۸ ام

جناب معروف بقاربابی که بغایت معاند و مبغض بود بدار الحکومه رفته شکایت و سعایت از شیخ کاظم
سمندر شهیر بدین طریق نمود که خالویم جناب را مخفیانه بقتل رسانده و جسدش را مفقود ساخت و جناب
مذکور آن وقت حسب المآل اندیشی احباب و احتیاط از تعرض اعدا فاضل قائنی را که متوقف در قزوین
بود بالمرة نزد آقا محمد علی الموفق رسانده و در آنجا توقف داشت گماشتگان حکومتی بخانه آقا شیخ
کاظم سمندر ریختند و آنچه دسترس شان واقع شد بردند و سمندر را دستگیر کرده نزد حاکم آوردند و قرار داد
که باید ملا علی را نشان دهد و بدست ایشان بسپارد و سمندر اظهار بیخبری نمود و بالاخره بعد از
آنکه گفت و شنیدهائی مابین او و حکمران واقع شد التزام سپرده مبلغ بیست و سه تومان باجناب
باعضاء دائره حکومت داده مرخص و آزاد گشت و در این واقعه که حکومت بصدد گرفتاری احباب
برآمد تقریبا چهار نفر دست از شغل و کسب خود کشیده مختفی و پنهان شدند و معذالک [illegible]
و مفسدین دامن بآتش فساد همی زدند ولی بتدبیرات احباب و بسالت جمعی از خوانین ایلات که
برخی روس و بعضی محب بودند و خویش را نزد اهالی با آنچه در خاطر ایشان بد اندیشه نشان ندادند و برخی
از ارامنه ساکن قزوین نیز مساعدت نمودند اهالی را بهم گرفته اندک اندک بر جای نشستند و حادثه
مهوله واقع نگردید جز آنکه محمد تقی نامی از اشطا لقب را سید مجتهد در خانه خویش سخت گرفته که تبری
نماید و او استقامت کرد لذا بامر مجتهد آن مظلوم را ضرب شدید کرده شعرات محاسنش را کندند
و نیز بعضی از معاریف احباب مانند فاضل قائنی و ملا علی مذکور و غیرهما از شهر خارج شده چندی
مختفی گشتند

فتنه در مازندران و غارت و حبس و قتل بهائیان

و نیز کامران میرزا نایب السلطنه از جانب خود میرزا ابراهیم نوری سهام الدوله را مامور حکومت
مازندران و دستگیری احباب کند و نمود و او در ماه جمادی الثانیه ۱۳۰۰ ورود بشهر بارفروش کرد

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه ق ۱۸ام

در بر نموده بنه بر اسب نهاده با دو سواری دیگر باه فروزک وقت غروب روز ۱۱ جمادی الثانیه وارد شد
و در اهل قریه خانهٔ آقا سید آقا بزرگ که خدا را پرسیده و بدانسو رفت و در خانهٔ مذکوره پیاده شد
و آن سید آقا بزرگ حضور یافت و او بدین عبارت پرسید که آقا سید بزرگ کجا تشریف دارند
و آن سید آقا بزرگ گفت من هستم پس بلا درنگ تحیت و رسم بهائیان الله ابهی گفته
دستها بگردنش حلقه کرده گونه‌هایش بوسیده و من قربان و تصدقت می‌شوم و بدروغ اظهار داشت
که من از افنانم و بهائی هست در تبریز و غیره تجارت دارم و این هنگام که سرکار سهام الدوله حاکم مازندران
شد از جهت خویشاوندی مرا تفنگدار باشی خود معین کرد و دستور داد که بطهران رفته قطع محاکمه
با مردم نموده مراجعت کنم و بمنصب مذکور برقرار باشم و ان شاء الله بعد از این بدون خوف مراوده
بسیار خواهم کرد و از این قبیل کلمات چه پوچ فریبنده بسیار گفت و بهائیان ساده دل باور
کردند و در اثنا سخنان خود بیکی از ایشان گفت این اسب را که همراه من است بدهید یکی از بندگان
خانه [illegible] نیز چون عبای آقا سید آقا بزرگ اندکی کهنه بود عبائی نو از مفرش خود بیرون
آورده باو هدیه کرد و آن سید آقا بزرگ امتناع از قبول ورزید ولی او چندان اصرار داشت متعهد
شد که در مراجعت ثمن عبا را از وی بگیرد تا قبول نمود و تا قریب بموقع صرف شام صحبت کردند
آنگاه چنین گفت مدتی است آیات نخوانده‌ام بیاورید تلاوت کنیم آقا سید آقا بزرگ گفت
من نمیتوانم بخوانم و ملا علیجان نیز انکسار مزاج دارند وگرنه تشریف آورده تلاوت مینمودند علیجان
گفت من میخوانم و آن سید آقا بزرگ صندوقچه آیات و آثار بدیعه آورده نزد وی گذاشت
و مقداری از آیات خوانده صرف شام کرده خوابیده و علی الصباح برخاسته گفت خوب است در
اینجا آمده خدمت جناب ملا علیجان مشرف شوم و بهتر است چای صبح را در منزل ایشان صرف کنیم

و با نایب حمید که از نایب فراشان مخصوص خودش بود باتفاق پنج تن غلامان شاهی سواری د

و در تسخیر سهام الدوله چند تن از علمای ساری را حاضر ساخته در خصوص بطلان امر اقدس ابهی تکفیر

و قتل اسری فتوی گرفت و حمید خان با دامادش نقیخان بلاریجان رفته چهارصد سوار از میرزا محمد خان

پسر عباسقلی خان معروف گرفته وارد ساری شدند و سهام الدوله نیز چهارصد سرباز مهیا نمود و

از آن چهارده تن اسیر فقط آقا سید محمد را بعلت درد پا و تن از آنچهار نفر غیر بهائی را برای پیری معذور

داشت و ده تن دیگر را هر یک کنده سنگین بر پا کردند و در حالیکه انبوه اهالی برای تماشا هجوم

آوردند و برای سنگینی کنده بازوهای ملا علیجان را گرفته بودند همه اسرا را در سبزه میدان سوار قاطر

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هـ ق ۱۸م

بیست و ششم ... در آنجا محبوس بودند و احباب طهران برای رهائیشان همی کوشیدند و خواهر
حاجی ملا علی کنی مذکور همه روزه با نیاز نزد ملاعلیجان رفته تفحص احوالشان مینمود و آنچه از غذا و دوا
لازم میشد فراهم مینمود و وزیر آن سو سهام الدوله هم بدستور کامران میرزا خود را در سمنان بموکب همایونی
رسانید و از حسن تدبیر و شجاعت خود شمه معروض داشته اظهار نمود که اگر چند روز در اقدامات
مذکوره داخله رئیس بابیان تا چند روز تأخیر شود قطعاً دو سال سرباز و سوار و توپخانه دولتی
مشغول گرفتاری اشخاص برگشتند و شاه گفت پس از تحقیق قضیه و ثبوت عصیان و طغیان
ملاعلیجان چنانچه لازم است وی را بجزا رسانند هفدهم شعبان نایب السلطنه بطهران مراجعت نمود
و در روز چهارشنبه بیست و یکم ملاعلیجان را طلبیده گفت ... توشکی نیست ...
جواب گفت ... نایب السلطنه متغیر شده گفت تبری کن تا تو را با خلعت و مستمری و لقب حجة الاسلامی
مرخص کنم و آنچه از تو و سایرین غارت کردند پس بدهند ملاعلیجان چنین جواب داد که من آن نیستم
که دین را بدنیا بفروشم و نایب السلطنه دستور داد او را بانبار برگردانند و شاه در دامغان
چنین تلگراف کرد که رئیس بابیه با بستگانش را با نه نفر دیگر آوردند و آنچه سعی کردم تبری نکرد شاه
جواب تلگراف کرد که آنچه جناب حاجی ملا علی حکم کند مجری دارید و در عصر روز چهارشنبه خواهر حاجی
آخوند نزد ملاعلیجان رفت او گفت امروز فردا روزی سه بار نزد ما آیند و روز پنجشنبه
بیست و دوم شعبان ... هنگام ظهر نایب السلطنه بملاقات حاجی ملا علی رفت و ما وقع را بیان
کرده صورت تلگراف شاه را نیز نشان داد مجتهد مذکور گفت چون اقرار دارد و شما هم اظهار
علم میکنید قتلش واجب است لذا در سه ساعت بغروب مانده همانروز نایب السلطنه دستور
قتل داد و میرغضب با چند تن فراشان و یک نفر نایب انبار نایب السلطنه رفته وی را بیرون

۳۴۵ سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۰ ه‍ ق

۱۸ م

واشرار شهید مزبور را چاه بی حیثیت گشتند و باز فرد ایشان را برداشته و خواهر حاجی آخوند کرمان بفراشش داد که نگذارند مردم اشرار زیاده سوء ادب کنند و به همین طریق جسد آن شهید سه شب روز در میدان افتاده و آفتاب بر او تابید و مردم ستم و جفا کردند تا در یوم سوم شهادت سوسن باجی زنی یک تومان بفراشش داد و جسد را برداشت و فراشش با او همراه شد که مردم اذیتی نرسانند و مصاریف غسل و کفن داد آنگاه جسد را بخانه خود برد و او را در گلی اول قبرستان دروازه عبد العظیم دفن کردند و بدن آن شهید از کثرت اثر سنگ و کارد و غیره پاره پاره بود و گوشت رانها قطع شده و از سینه تا پهلو سوراخ شده و بدان حال در زیر خاک مستور گردید و بعداً در عشر اول شوال سوسن باجی قبر آن شهید را ساخته نشان نهاد که محلش مفقود نشود و چون خبر شهادت آن مظلوم غریب و واقعات مذکوره بحضرت ابهی در عکا معروض گردید صورت زیارتی فرستادند که با این کلمات عالیات مصدر میباشد

هذا ما نزل للعلی الاعلی الذی استشهد فی ارض الطاء بشهادة تحیرت منها الملاء الاعلی ونَاح اهل الجنة العلیا و تحیرت اَنفُس العالیات الذین انفقوا ما لهم و جهم فی سبیل الله مالک الارضین والسموات و باقی اسری تا دو سال محبوس انبار بودند و استاد نور تهٔ سلمانی در زیر کند و زنجیر درگذشت و از قلم ابهی در حق وی ذکر شهادت در لوحی صدور یافت و محمد تقی نام از آنان در حبس ایمان بامر ابهی آورد و با سایرین مرخص شده بوطن برگشتند.

آغاز نفوذ این امر فیما بین زردشتیان

گرچه برخی از آحاد زردشتیان در سنین اولیه این امر فائز بعرفان و ایمان گشتند چنانچه در بخش سوم شرح ایمان مهربان بهمن تاجر پارسی مقیم کاشان را که در دور حضرت مبشر اقبال کرد نگاشتیم و نیز مانکجی صاحب نماینده پارسیان هند چون بایران بیامد در بغداد بحضر ابهی رسیده از بساط و الطاف

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۱ ۱۸م

نظر باینکه محل آسایش و آزادی در عمل بعقیده خود یابند و نیز نظر بکسب و تجارت عطف توجه بدانسو نمودند و در آغاز سال ۱۲۹۹ حاجی میرزا حسن افنان کبیر چون از یزد بطریق روسیه عازم عکا شد همینکه بمرو رسید و اوضاع عشق آباد بشنید قصد خرید املاک در آنجا نمود و این سبب شد که حاجی عبدالحسین یزدی بعشق آباد رفته برای او و نیز برای خود املاکی خرید و در آن ایام هنوز خط آهن قفقاز تأسیس نشده و حاجی میرزا حسن از باکو تا باطوم را در مدت چهل شبانه روز طی کرده و از طریق اسلامبول وارد ارض مقصود شده بحضور در محضر ابهی مشرف گردید و این را بهائیان بفال نیک گرفته موقع را مغتنم شمرده بر مهاجرت بعشق آباد و آسایش در قلمرو حکومت روسیه و استخلاص از تضییقات علماها و حکومت ایران و تأثیر اوامر ابهی در آنحدود دل نهادند و از ارض مقصود نیز اشاره و امر در این خصوص رسید و افنان یزد مصمم شدند که استاد علی اکبر و استاد محمد رضای بنا را از طریق خراسان بعشق آباد فرستاده خانه ها و دکاکین و کاروانسرا بنا زنند و چون در همان ایام بسال ۱۳۰۰ چنانکه بتفصیل آوردیم فتنه و تضییقات و اضطهادات عمومیه باتفاق دولت و علما و رؤسا ملت در عموم بلاد ایران برای انطفاء نفحه برخاست و گرفتاری در فارس و یزد و تبعید و حبسش در اصفهان واقع شد و نیز حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی بنوعیکه نگاشتیم در زندان در طهران نتوانست و باصفهان و یزد رفت با افنان و محترمین احبای یزد در خصوص استخلاص محبوسین و منع عموم برای رفع مضایق احبا در ایران مشورت کردند و آقا سید احمد افنان بانقصد شد که جمعی از احبا پناه بدولت روسیه برده از ظلم و تعرضات ناصرالدین شاه شکایت کنند و آقا میرزا اسدالله اصفهانی را از طهران باصفهان برای مشورت خواستند ولی چون تلگراف بحضرت ابهی کرده اجازت طلبیدند منع صریح رسید

۳۴۹

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۱ ه‍ ق ۱۸ م

و برای تبلیغ عازم بخارا گردید.

فتنه در اشتهارد

در اشتهارد قزوین ملاها اتفاق کرده اهالی را بعداوت و مخاصمت با بهائیان بهیجان و غلیان آوردند و شورش عمومی شده بر آن بیچارگان هجوم نمودند گروهی را ابواب خانه آتش زده بخانه ریخته ضرب و آزار کردند و برخی را که در چاه‌ها پنهان شدند بیرون کشیده بعذاب و عقاب گرفتند و اموال و اشیاء را بغارت بردند و عده از مظلومان بطهران شتافته دادخواهی کردند ولی ملاهای ظالم نیز جمعی از اهالی را با خود بطهران آوردند و در محضر نائب السلطنه و وزیر نظام با طرفین سؤال و جواب شد و بهائیان خصوصاً شیخ محمد بن شیخ ابوتراب شهیر مظلومیت خود را مبین و مبرهن داشتند و نتیجه و ثمره این شد که ستمدیدگان امر عودت بوطن یافتند و عده از جائرین چند روزی در طهران توقیف و سپس آزاد گشتند و ملاها بآرزوی قلع و قمع اینطائفه که در دل داشتند نرسیده برگشتند لاجرم تعرضات خود را در محل ادامه دادند چنانکه مظلومان را از دخول در گرمابه‌های عمومی منع کردند و نوبتی یکی از ایشان را در حمام یافته ضرب و اذیت وافر رساندند سر بشکستند و موقعی دیگر جسد میتی از اینطائفه تاخته سرش را با سنگ و غیره نرم کردند و بالاخره چندان جفا و ستم وارد آوردند که همگی مجبور بفرار و مهاجرت بدیار دیگر گشتند ولی بهر جا قدم گذاشتند آتش فساد و عناد بر ایشان افروخته شد و ملجأ و دادرسی نیافتند تا آنکه متدرجاً بوسائل متنوعه مسکن و مأمن حاصل کردند

فتنه در زامق و حصار خراسان و قتل و غارت بهائیان

ملا احمد معلم از علمای قریه حصار از توابع تربت حیدریه در شمال خراسان و هم برادرش ملا علی که

سال چهل و دوم

واقعات سال ۱۳۰۲ هـ ق ۱۸ م

توهین کردند و سبّ و شتم و دشنام گفتند زدند و آزردند و در خانهٔ معلم همی سنگ انداختند
و بضرب و آزار و اذیت و مراحمت پرداختند و لاجرم معلم باحبای ناس خبر داد تا ملا فضل الله
پسر ملا علی برادرش که داماد وی بود و میرزا سید علی برای وقایت و حمایت بحصار آمدند و شبها
در خانه اش کشیک داده وی را محافظت کردند و معاندین قدم جسارت فراتر گذاشته بر آن شدند
که مجتمعا بخانه هجوم کرده هر سه را بقتل آرند و ملا فضل الله وخامت حال را باحبای ناس اطلاع داد
و ده نفر از ایشان بحصار آمده معلم را با خود بناحق برده بخانهٔ برادرش ملا علی رسانیدند و معلم از آنجا
بمرافقت پسر برادرش ملا نعمت الله و میرزا ابوالقاسم بصوب ترشیز حرکت کرد و در مکان بخانهٔ میرزا
زین العابدین داماد خود اقامت جست و میرزا زین العابدین مذکور و میرزا ابوالحسن حکیم و میرزا رحمان
از روسای محل را با مراهی مهتدی ساخت و بوالی خراسان میرزا عبدالوهاب خان شیرازی آصف الدوله
بشروحی شکایت و تظلم از جور و جفای ملای حصار و اهالی پر آزار نگاشته بمشهد فرستاد و از آنسو
در حصار چون اشرار از حرکت معلم خبر یافتند بخانه اش هجوم برده مستخدمش را ضرب شدید نمودند و
الواح و آثارش را که بخط وی بود بدست آوردند و مقارن این وقایعات دو تن از احبای حصار آقا
سید حیدر و جهانگیر بعزم تشرف بحضور ابهی در عکا عزیمت سفر کردند و بر اشتداد بغضا و عصبیت اشرار
و اعدا بیفزود و مستخدم معلم را تجدیدا گرفته بعضی آثار و کتب امریه را یافتند و سید محمد جبل داماد
معلم را که خانواده اش را امر پرستی بیکره گرفته مورد تهدید و بازخواست قرار دادند و از او سه چیز
مطالبه کردند نخست اینکه آنچه از کتب و آثار امریه در خانهٔ معلم است تسلیم نماید ثانیا معلم را لعن کند
ثالثا از امر تبری جوید و سید محمد مذکور با آنان مداهنه کرد و بدین بهانه که کتب و آثار را از خانهٔ
معلم بیاورد از نزدشان خارج شد و بلا تأمل در حالی که هوا بشدت منقلب بوده باران جیاره

سال چهل و دوم

واقعات سال ۱۳۰۲ هـ ق

۱۸ ام

و بهائیان در آنخانه اجتماع داشتند و سخنان معاندین شورشیان را شنیدند و نزد ملا علی اصرار کردند
که سوار شده نزد نایب الحکومه رفته شرح احوال گوید و راه علاج جوید ولی او تن بشهادت داده و در تسلیم و
رضا همی نمود و در آنحال محمد علی نام صباغ تربتی در مسجد رفته و بر منبر رفته مردم را بقتل بهائیان تهییج
کرد و انبوه اشرار از مسجد بیرون آمده بعزم قتل این طائفه در کوچه ها شتافتند و هر کس از مظلومان را
یافتند بمسجد آورده نزد ملا برای لعن و تبری برپا داشتند و آنان اطاعت نکردند و مورد ضرب
و جفا گشتند و احوال بدین طریق چند ساعتی گذشت تا آقالی و ملا محمد علی و آقا سید حسن
قندی و ملا محمد بیک را دستگیر و اسیر ساخته آوردند با سنگ و چوب و مشت و لگد همی زدند
و درهم کوفتند چنانکه آه و حنین و استغاثه و انینشان مرتفع گشت و ملا فضل الله بن ملا علی
و ملا خلیل الله و ملا اسد الله خواهر زاده های ملا علی با محمد علی نام از احباب متاثر و بیطاقت شده
از خانه بیرون آمده برای جلوگیری از شرارت قدم جلادت پیش گذاشتند و قریب بیست تن
از حصاریان و چهل تن از نامتقیان با چوب و اسلحه بسویشان هجوم بردند و آنچهار با کمال شجاعت
و جسارت مقاومت نمودند و جمعیت اشرار با چوب از عهده شان برنیامده سنگباران نمودند
و چند سنگ سخت بر سر ملا فضل الله اصابت کرد چنانکه دو سه بار بر زمین افتاد و ناچار شده
خود را برای فرار عقب کشیده بدیوار کوتاهی پناه برد و در آنحال اسحق وکیل یکی از رؤساء اشرار
نزدیک رفت که او را دستگیر نماید ملا خلیل الله بمدافعه قدم پیش گذاشت و چوبی چنان
بروی نواخت که بزمین افتاد و ملا خلیل و ملا فضل الله هر دو بطرف کوه فرار کردند و اشرار
بتعاقبشان شتافتند و دست نیافتند و ملا اسد الله و محمد علی نیز خود را بکناری کشیده در
قریه مخفی گشتند و چهار سوار و چهل پیاده از اشرار برای دستگیری ملا فضل الله و ملا خلیل بکوه

سال چهل و دوم

واقعات سال ۱۴۰۲ ه‍ ق ۱۸م

و بخانه ملا علی تاختند و چون در خانه بسته بود یکطرف دیوار را خراب کرده داخل شدند و بسوی حجرهٔ ملا علی شتافتند و او را احاطه نمودند و بی تأمل هر کس هر چه بدست داشت بر مظلوم نواخت و در این میان یکی با کلنگ پهلویش را در هم شکست چنانکه از پای در آمده جان تسلیم نمود پس بسوی ملا ابوالقاسم که در بستر بود تاختند و ضربتی چند نواختند که یقین بهلاکتش نمودند و خواستند هر دو جسد را از بام خانه بزیر اندازند و بعلت ممانعت بعضی منصرف شده بغارت پرداختند و از اشیاء و اثاثیه خانه آنچه را لایق و قابل دیدند بیغما بردند و بقیه را در هم شکسته بر زمین ریختند و رفتند و این واقعه در شب ششم نوروز امسال واقع شد و در اثناء آنهنگامه زوجه ملا علی و ملا ابوالقاسم با اطفال صغار معلم و ملا ابوالقاسم پناه بخانه همسایه برده در انبارگاه مخفی شدند و اشرار با چراغ بدانجا شتافتند و دو تن از ایشان که در جلو بودند دیدند و بحال مظلومان رحم آورده بهمراهان نگفتند و کودک صغیر معلم تا چندی در خانه های احباب برای احتیاط از اطلاع اشرار در صندوقی مخفی بود و نیز خواهر کربلائی ابوالقاسم ملای معاند حصاری مذکور زنان قریه حصار را جمع کرده بخانهٔ معلم هجوم بردند و چون خانواده معلم در آنحین بخانه سید سلیمان پنهان بودند کسی را نیافتند و ظروف خانه را شکسته بخانه سید حیدر از احباب دویدند و زن و دختران او را با فساد شدیده زجر و ضرب نمودند و زنش را که خواهر زوجه معلم بود از غایت بغض و عناد موی سر کندند و زینت و زیورش را از دست و گردن بیرون کشیده بیغما بردند و ظروف و اثاثیه خانه را در هم شکسته پایمال کردند و روزی دیگر حصاریان مذکور از ناحق بمحل خویش معاودت نمودند و در بین راه ملا حسین نام از احباب را دیده آثار و الواح را که بخط معلم با او بود گرفتند

سال چهل و دوم

واقعات سال ۱۳۰۲ ه‍ ق ۱۸ م

معلم را با صورت استشهاد و فتوی علما از تربت با خود همراه برده و از آنجا معلم نیز بمشهد رفت و در خانه حاجی
محمد ترک در مشهد از معاریف احبا سکنی نمود و از پیش شنفته بود که چرا اقوامش جسد برادر شهیدش
بمشهد نقل ندادند و در زمان مقر دفن نکردند و رؤسا اشرار مذکور بمدت دو ماه در حبس ماندند تا بحکم
ارسیان بحکام شرع محول گردیده و کربلائی ابوالقاسم داماد اخوانش موقع را مغتنم شمرده کتب و آثار
معلم را در محضر علما ارائه دادند و بهائی بودن معلم و ملاعلی شهید را اثبات خواستند و ملاهای
مشهد فتوی علمای تربت را تائید نمودند و گفتند مرتکبین را بجرم چنین قتلی بازخواست نتوان کرد
فقط دو تن از علماء مشهد میرزا سید احمد سبزواری و سید حبیب گفتند باید برای حل و فصل
این مسئله معلم حضور یابد و از او تحقیق شود و از بهائیان غیر معروف کسی در آن محضر حاضر بوده از ایشان
اجازه خواسته رفت و معلم را آورد و او قدری انوره و در محضر میرزا سید احمد مذکور نشست
حصاریان و ناسفان سخنان توهین آمیز و خلاف ادب نسبت بوی گفتند و اعتنائی بدیشان ننمود و
مجتهد آنان را ساکت کرده با معلم بمکالمه و محاوره پرداخت و پس از اندکی سؤال و جواب همی
بر عقل و علم و احاطه اش در شعب علوم آفرین گفت و حصاریان چون چنین دیدند بعضی سخنان
نسبت بخود مجتهد بر زبان راندند و مجتهد حکم داد همگی از محضرش بیرون راندند و معلم را برای حفظ
جانش ممانعت از خروج نمود و پس بوی اجازت داد که بخانه مستشار رود فقره از بهائیان معروف
رفته تا صبح بسر برد و احبای اهل حصار که در مشهد بودند و از محلش در آن شب بیخبر ماندند نشستند
نگران شدند تا آنکه روزی دیگر او را یافتند و او برادرش ملا ابوالقاسم و نیز میرزا فضل الله دستور
داد که بحصار مراجعت کردند و خود مدت شش ماه در مشهد توقف نمود آنگاه مسافرتی باطراف کرد
و توصیه از حکومت در حق خود گرفته بحصار عودت نمود .

سال چهل و سوم

وقایعات سال ۱۳۰۳ هـ ق

۱۸م

بخشیده و او مرکب سواری خویش قرار داد و بالاخره دعوتش مقرون باجابت شده و آنحضرت برای ثانی
ایامی چند عزیمت ناصره نموده و اغصان و بعضی عکاویین چند از اهالی نیز در موکبش روان گشتند و
شیخ یوسف الی مسافت سه فرسنگی بلد سوار با مدیر خدمت مع لوازم ضیافت مهیا کرده برای استقبال
دسته دسته از بزرگان بلد را روانه نمود و خود با منتسبینش و اعاظم اهالی شهر تا نیم فرسخی پذیره شده
و در مدتی که بعمارتش اقامت کردند محضرشان برای فضلا و اعاظم بلد محل ورود و استفاده گشت تا آنکه
مراجعت بعکا نمودند و بعد از چندی شیخ بعکا آمده و مهمان آنحضرت شده و علما و اعاظم عکا و اغصان و ارکان
حکومت بملاقات ذهاب و ایاب کردند و با جمیع مانش در خانه های متعدد که همه تعلق باینطائفه داشت
میتوانند اقامت و استراحت نمود چنانکه گهی در عمارت مسکونه ایشان که با والده و شقیقه و عائله میزیستند
و جمال ابهی گاهی از ایام و لیالی در آنجا نزول و اقامت میفرمودند [illegible] و وقتی [illegible] خانه
مجاور عمارت مذکوره که محل احباب بود و قبلا جمال ابهی ایامی در آنجا ماندند صرف شام یا نهار کرده و همچنین
از زوار و شبها در خانه دیگر که جنب عمارت مذکوره و مسکونه حاجی عبدالرحیم یزدی بود میزیست و این
واقعه که حکایت از رفاهیت احوال و وسعت امور و عظمت و اقتدار جمال ابهی داشت و برای دیگران
در عکا نیز شکست موجب وفور نار حسد و عصبیت مخالفین و معاندین گشت و تصادفاً دولت
در همان ایام خانه حکومت نشین عکا را که عمارتی واسع بود بطائفه شاذلیه فروخت و آنان از جهت
اقامت نور پاشا حکمران سابق الذکر تصرف نکردند و همینکه او معزول شده برفت عمارت مذکوره را
تخلیه خود قرار دادند و حکمران جدید که کردی از پاشاوات شام بود و چندی نیز چنانکه قبلا نگاشتیم در ایام
نشئه حکمرانی در عکا کرده وارد شد و خانه را در جنب عمارت مسکونه آنحضرت اجاره و اقامت نمود و
در همان ایام حاجی [illegible] پاشا والی شام از بیروت بعکا آمد و در خانه مستاجره مذکوره ورود نمود

سال چهل و سوم

واقعات سال ١٣٠٣ ه‍ ق

١٨٨م

و پاشا سعی کرد و اصرار در تصرف خانه همی کرد تا آنکه خانه را خالی نموده بتصرفش دادند لاجرم دیر زمان نرسید
که هر نوع تعدی بخواهد تواند و بقصد مدخل بنای تعرض نهاد و حضرت مقاومت نفرموده ولی آن اندیشه
با اهالی را ترک نموده و پاشا تعرضات را ادامه داده هر روزه وهنی وارد کرد ولی طولی نکشید که اسعد
افندی حکمران ناصره از خیانتهای مالی و اختلاساتش آگاه شد و بوالی نگاشت و در اثناء آن احوال
تنی از اعضاء دائره حکومت عکا و رئیس تجارت که اظهار دوستی صوری میکرد و چنین گمان داشت که
از حقیقت حالش بی‌خبر بود آمده چنین معروض داشت که رفع کدورت پاشا نموده او را بنوع دلخواه ملزم
کردم که از این پس تعرض و تعدی ننماید و اکنون اندک مساعدت مالی با او ضرور است چه کنیم که
مردم بوفای حقوق نشناسی نظر جز باموردنیویه نیست و آنحضرت پرسیدند [illegible] گفت
مبلغی قلیل از نقود بدهید که برایش ببرم و ایشان بسیار متأثر شده بدین عبارت فرمودند بسیار خوب
اینکه چندان مهم نبود چرا زودتر نگفتی و بحال منتظر نشستیم و بلا تأمل از جای برخاسته وضو گرفته دو رکعت
نماز بجای آورده بدعا پرداختند و او منتظر برای وصول مبلغ نقود نشست تا از دعا فارغ شده بر
خاستند و سؤال کرد که چه شد فرمودند فرستادیم پرسید با که فرستادید فرمودند شما بروید
مطلع میشوید و او برخاست و رفت و هنگامیکه نزد پاشا رسید تلگرافی از بیروت بدین مضمون آمد که پاشا
در اثر تفتیش معزول شد مفتش میرسد و لذا غرق بحث و حیرت گشته همی سبحان الله گفت و پاشا
از علت استفسار کرد و او ماجری را نقل نموده چنین گفت متحیرم که چگونه از تمامت حقیقت واقع
اطلاع دارند و پاشا اظهار داشت من نتیجه ایشان را میدانم در این امور بحسب ظاهر مداخله نمیکنند ولی
دعاشان تأثیر مینماید و مکتوبی در پوزش از اعمال خود و توبه و انابه بحضورشان فرستاد و در روزی
بعد سواره بدرب باغ آمد و چون در منزل نبودند با آقا محمد رضا گفت که از طرف من خواهش قبول

سال چهل و چهارم

واقعات سال ۱۳۰۴ هـ ق ۱۸م

بسیار میکرد و در ایام حکومت ابهی با عائله و اغصان محض تغییر هوا از قصر بهجی بحیفا رفته
تقریب سه ماه اقامت فرمودند و بدین طریق سنین اخیره اشراق جمال ابهی در مدینه منوره عکا
و قصر بهجی میگذشت و عظمت قدرت و جلالتشان در آنحدود محل توجه دوست و دشمن گردید
و با همه بیم و وهم سلطان عبدالمجید و نیز حسادت و معاندت متعصبین دولت و ملت
احدی از مخالفت و معاندت سودی نبرد و زائرین بهائی فرداً و جمعاً از ممالک ایران و عراق
و روسیه و ترکیه و مصر و هندوستان متعاقباً بعکا همی شتافتند و جمعیت مهاجرین مجاورین
در عکا و حیفا ساکن بوده طائف حول ابهی میگشتند و از مشاهیر مجاورین طائفین مشکین قلم
سابق الذکر بود که پس از اقامت نوزده سال در قبرس بعکا برگشت و از همراهانش سیاح
در همانجا درگذشت و آقا عبدالغفار گریخته بعکا آمد و دیگر از مشاهیر طائفین میرزا آقاجان خادم
و زین المقربین و نبیل زرندی و غیرهم بودند که احوالشانرا مفصلاً در بخش لاحق بیاوریم و لوح
صلوة در سال ۱۳۰۴ بایران رسید و احباء العمل بآن پرداختند و قبل از تاریخ مذکور ذکر
نود و پنج ۹۵ بار الله ابهی در شبانه روز اکتفا میکردند و الواح مهمه صادره از قلم ابهی بفارسی عربی
پی در پی رسیده در ممالک مذکوره منتشر میشد و فضلاء مبلغین مانند میرزا علی محمد ورقا در آذربایجان
آقا شیخ کاظم سمندر در قزوین و حاجی میرزا محمد تقی ابهری در زنجان و حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی
و ملا محمد فاضل (نبیل اکبر) قائنی و آقا جمال بروجردی در طهران و آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی
و آقا میرزا اسدالله و حاجی میرزا حیدرعلی در اصفهان و میرزا علی محمد ابن اصدق و میرزا محمود
فروغی در خراسان و میرزا علی اشرف عندلیب در گیلان و آقا سید محمد رضا در مازندران
و غیرهم بنوع اقامت و سفر در بلاد ایران هر سو علم هدایت و تبلیغ برافراشتند و رسائلی د

سال چهل و چهار

واقعات سال ١٣٠٤ هـ ق

و استغفار کرد و غصن اعظم با سجیه محبت و شفقت و عفو که در طینتش بود از او شفاعت و از
اینرو ظاهراً امور و صفح و اغماض عما مضی قرار گرفت و در عین حال مصائب و شدائد وارده نیز
افزود و چنانکه نگاشتیم در عکا والده غصن اعظم بسال ١٣٠٣ و نیز آقا میرزا موسی کلیم بسال ١٣٠٤
بعالم بقا خرامیدند و در بلاد مذکوره همه جا متعصبین و معاندین برای قلع و قمع این طائفه همی
کوشیدند و خصوصاً در بلاد ایران و بلاد شرقیه روسیه که این امر بکمال سرعت و قوت
انتشار یافت آثار هیجان و طغیان مردم و خصوصاً ملاها واضح و نمایان شد و در ایران
برای جنبش سیاست داخلیه و خارجیه و طغیان جمهوریت طلبان آثار فساد و عصیان گردید

فتنه در اشتهارد قزوین

در اشتهارد قزوین بنوعی که مسطور گشت پی در پی تعرضات و تعدیات بر این طائفه استمرار داشت
و اهالی بفتوای فقها و مجتهدین بر احبای آنجا تعرض کرده هجوم بردند زدند و دستگیر و اسیر کردند و
اموال بغارت بردند و بقدر سی خانه خراب نمودند و قریب به پنجاه تن از آن بیچارگان از اشتهارد
بطهران شتافته تظلم و عرض حال بدربار شاهی دادند

فتنه در شیراز

در شیراز مقدمه فتنه حقیره شروع شد ولی بهمت والی فارس شاهزاده ادریس میرزا احتشام الدوله

در خط محمد جواد قزوینی از عکا مورخ شهر ذیحجه ١٣٠٥ چنین مسطور است چون مقتطف در این ایام در مصر طبع می‌شود لهذا
حسب الامر نوشته شده که یک نسخه شرکت نموده که در هر اسبوع و شهری که طبع میشود بفرستیم جناب میرزا محمود خان مدیر روزنامه ملت
روانه نماید جناب آقا علی اکبر علیه ٩٦٦ و دو پانزده روز است فائز است

سال چهل و پنجم

واقعات سال ۱۳۰۵ ه‍ ق ۱۸ ام

رفت و او احترام و تجلیل شایان بعمل آورد و از آنجمله قلیان طلا که در بیهمان برای خویش ترتیب کرده حاضر
نمود و شاهزاده قلیان را پسندیده و بهمین نظر کرده توصیف و تحسین داشت خان دانست که شاهزاده
طالب قلیان هست و ساعتی بعد از خروجش قلیان را با متعلقات آن و مبالغی از مسکوک زر
عقبش روانه کرد و لذا حکمران بغایت ممنون بوده میخواست در مقابل اکرام و انعامی نماید و در
اینموقع چون قضیه را استماع کرد بدو گفت ابدا مضطرب مباش و هرگاه از رفتن بخانه خود بیم داری
در ارک دار الحکومه بمان و اصلاح این مفسده بعهده من است و بسرعت اطفاء نیران خواهم کرد
و خان برای اینکه عائله اش مضطرب نشوند بخانه رفت. حکمران چند تن سرباز برای حفظ خانه وی
مامور کرد و آنگاه کس نزد مجتهد فرستاده و پیام نمود که شنیده ام سند و حکمی از اینطایفه ضاله بدست
آورده اید اولی این است که خود با آنچه خبیثند بدار الحکومه حاضر شوید تا بمشورت یکدیگر بدانچه در خور
[illegible] نیست عمل کنیم و مجتهد بسیار مسرور شد و صندوقچه را با تمامت محتویات حتی ورقه
عریضه مذکوره برداشته بدار الحکومه رفت و شاهزاده اظهار خرمی بسیار و وعده و اقدامات حتمیه
کرد و چون مجتهد خواست برگردد با واقعیت صندوقچه را بر جای گذارد تا محتویات بدقت سنجیده گی

[illegible] در [illegible] بعد از [illegible] صفحه ۱۳ چنین مسطور است این چند نفر نوشته
[illegible] حضرت [illegible] اول این [illegible] قبل از علمای یهود که مردی مستطاب
بعضی علمای مسلم با او زبان بر آنها گرفته شده [illegible] این وجه بود این چند نفر خانه جناب آقا اسحق
و آقا یوسف [illegible] از اهل اسلام [illegible] زبان و این فقره [illegible] یهود باتفاق [illegible] قتل [illegible] مرد و اصحاب
و کمال عداوت [illegible] در حکومت [illegible] آقا اسحق و آقا یوسف تاج تورات [illegible] گرفته شدند و جناب
در خانه اهل اسلام [illegible] بعد از خبر [illegible] آقا یوسف را گرفته بردند بحکومت و چوب بسیاری زدند

سال چهل و پنجم

واقعات سال ١٣٠٥ ه‍ ق

١٨ م

از غضب برافروخت و شتاب نزد حکمران رفته راجع با قداماتی که وعده داده بود صحبت داشت و شاهزاده
بطریق مدارسته اجراء عمل را به فردا انداخت و چون روز بعد بدار الحکومه رفت مأمورین باو چنین گفتند که حضرت
والا کسالت دارند فردا بیائید و در روز سوم بهانه آوردند که شاهزاده بخارج بلد رفت سید مکتوبی بحکمران
نوشت و او جواب نداد آنگاه سید دانست که شاهزاده با وی موافق نیست و بعد از روزی چند خود را
بملاقات رسانید و شاهزاده در آغاز بملایمت تکلم کرد و سید مطالبه صدد وجه نمود و شاهزاده گفت چند
یومی نزد من بماند تا بدقت تمام مطالعه کنم در اینموقع سید چنین گفت چون برای من مشکلی در این حیث
که قاسم خان ابلی است تکلیف شرعی با خودم میباشد و حکمران بخشم آمد و با وی تغیر و تشدد کرده گفت
آن دلیل این است که هر کس کتب ملل مختلف دارد و منسوب بآن شود و من نیز کتاب تورات و انجیل و
و سایر مذاهب را دارم پس باید اول نصرانی یا یهودی یا مسیحی یا گبر باشم بحال غضب گفت بجقه شاه
قسم است اگر از حد خود تجاوز کنی و موجب انقلاب شوی ترا از بلد اخراج خواهم کرد لاجرم سید بخانه
خود برگشت و تمارض نموده بیرون نیامد و پس از ایامی چند که از خانه بیرون آمد ابداً سخنی در این خصوص
نگفت ولی پیوسته بقصد تعرض و تعدی با غیظ نفسه بود تا پس از چندی جمعی را بفرستاد و آقا
مرتضی سروستانی را از دکان صحافیش با نهایت جور و جفا کشیده بمحضر شرع حاضر نمودند و فرمان داد
او را چوب زدند و پس نزد شاهزاده حکمران نفر فرستاد و پیام کرد که در حبس باشند تا تکلیف
شرعی معین و فتوی صادر شود و حکمران از نظر او تسلیم محمد رضا خان قوام الملک نمود تا در زنجیر خانه
خویش نهد و آنگاه سید علی منبر نشاندت شیراز شهرت که محرک گرفتاریش بود زنش بدون طلاق

جمع سید علی اکبر فال اسیری ١٢٥٦ در قصبه سیر کرسیر ... متولد شده بتحصیلش پرداخت ... شده بجنس شیراز رفته ...
بتحصیلات فقه و اصول کرده معروف باجتهاد گشته ... محل رجوعات اهالی شده ... شد .

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۳۰۶ ه‍ ق

۱۸

در این امر تعجیل کند از او خواست که با میرزا اشرف صحبت کند و قرار ملاقاتش را دادند و در ساعت مقرره
در ملاقات دستگیر کرده نزد ظل السلطان بردند و این در یوم نهم شهر صفر ۱۳۰۶ بود و پسر شیخ
الاسلام آباده که آن اوقات در اصفهان بود نزد شیخ محمد تقی نجفی (ابن الذئب) مجتهد اصفهان
شتافت و گفت که بابی بودن میرزا اشرف و تبلیغات او در آباده اظهر من الشمس است
و مجتهد مذکور بمحضر حکمران وارد شده ذکر احوال میرزا اشرف نمود و شاهزاده امر نمود او را حاضر کردند
و مکالمه نمودند و شاهزاده عباسقلیخان که بسیار فاضل و محترم و در عقیدت شیخیه بود حضور داشت
و آقا نجفی از میرزا اشرف عقیده‌اش را پرسید و او شرحی از توحید و نبوت حضرت محمد و حجیت قرآن
قرآن و امامت ائمه اثنی عشر بیان کرد و شاهزاده و آقا نجفی او را تحسین گفتند ولی آقا نجفی از
او خواست که تبری و لعن نماید و او بیان کرد که در شریعت اسلام نهی و منع از سب و لعن شده و آیه
لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا را برخواند و آقا نجفی اصرار کرد که علاوه و تولی تبری هم
لازم است و باید بگوئی تا رفض و ارتداد شوی و میرزا اشرف گفت خداوند لسان را برای ذکر خیر
آفریده نباید آنرا بذکر شر آلوده کرد و آقا نجفی با تندی کرد و او نیز تلخ شده گفت که من هم باندازه
اندازه‌ها از مسائل دینیه مستحضرم و هرگز مخالفت قرآن نمیکنم و آیه ولا تسبوا الذین یدعون من دون
الله را خواند تا اینکه آقا نجفی گفت که از ضروریات مذهب غیبت محمد بن الحسن العسکری است
و چون شما منکرید قتل شما واجب میباشد و جمعی از شهود زود حاضر شده شهادت بر بهائیت او

در خط محمد جواد قزوینی مورخ ۱۳۰۶ خطاب بحاجی میرزا حیدرعلی . جزوه باسم آنحضرت نازل که از قلم ابهی شمس معانی و بیان
مشرق هنوز تمام نشده بسبک اشراقات است اول در کلمه اول از فردوس اعلی مبعوث باری یومی از ایام حاضر بودم لسان
عظمت قرائت نمود چهار پنج فقره او را بیان فرمودند نشد. بقیه وارد و پس از اتمام ارسال میشود ۱

سال چهل و هفتم

واقعات سال ۱۳۰۷ هـ ق ۱۸م

چون نیت فاسدش مقبول نیفتاد بفکر برخاست و حضرت اشرف را شهید نمود لعمر الله اگر جمیع عالم بنصرت این مظلوم قیام نمایند با اهل فساد همراهی ننموده و نمی نماید سبحان الله از تفاوت آن شجره زقوم آنجناب انکارش را دانسته و مبدا نیند قل انا قلنا من قبل لیس افکاری افکارکم ولا امشی فی طرقکم اذ هر امری اذا مورد هر فعلی از افعال رائحه فساد و نزاع و جدال استشمام شود اهل بها از آن مقدس و منزه و مبرا نفسی که با پدر و برادر و اولاد ضر نماید البته با دیگران وفا نخواهد نمود عموم اصحاب این مظلوم همراهی نفسانیه اش را بر عداوت قیام نموده و در ذلیلش با دنیا مشغول در حضور سیاح گفتیم امثال آن نفس وفا نداشته و ندارند لا تطمئن منه لحظه بل تواذن من سوء اعماله و افکاره و نیاته و توکل علی الله انه یرزق من یشاء بغیر حساب باری حال از قرار نوشته او لفضل الله و رحمته از شجره ظلم و فساد خود را فارغ و آزاد نموده لذا رضایش را طالبیم که مکدر نباشد چه که از اول ایام با ما محبت داشته و ما او را دوست داشته و داریم نسئل الله ان یوفقه علی خدمة الامر بالحکمة والبیان و یجعله خالصا لوجهه و متمسکا بحبله انه هو المقتدر العزیز المتعال

نشر امر در اطراف همدان

در این سال در قریه دالجین از توابع همدان کربلائی علی اکبر و محمد میرزا سلطان و آقا محمد مجاور که شعر نیز میگفت ایمان باین امر آوردند و متدرجا جمعیت احباب در قریه مذکوره بسیار شد

واقعه شهادت برخی از بهائیان در شیراز

چنانکه مسطور شد در شیراز شاهزاده اویس میرزا حکمران حسب حکم و اقدام حاجی سید علی اکبر مجتهد فال حصیری بسال ۱۳۰۵ کربلائی حسنخان سروستانی و کربلائی صادق و آقا مرتضی را محبوس

سال چهل و هفتم

واقعات سال ۱۳۰۷ هـ ق

۱۸ م

تا آنکه در نتیجه تظلمات متوالیه بهائیان با ولیای دولت در مشهد و طهران حکم استخلاص ایشان رسید و میرعلم خان سخت متغیر شد و ملا حسن را مفصلا چوبکاری نمود و همگی را رها کرد و امیر علم خان حاکم مزبور که اعمالش با بهائیان مندرجا در این بخش و بخش گذشته و نیز در بخش ششم ضمن شرح احوال بهائیان قائن مذکور هست بالاخره بسالی دیگر یعنی ۱۳۰۸ از این جهان درگذشت و پسرش امیر اسمعیل خان شوکت الملک بحکمرانی قائنات نشست و بعد از او امیر ابراهیم خان امیر قائن شد و امیر علم خان مذکور و اخلافش هر چند در قلمرو حکمفرمائی خود راضی بشورش مردم بنام بهائی نمیشدند ولی در مواقع تحریکات علماء و بروز طغیان عوام جنبه بیطرفی را مراعات کرده بسیاست داری تعرض بایشان نموده و جلب و ضرب و حبس میکردند.

شهادت حاجی محمد رضا در عشق آباد و عدالت گستری دولت بهیه روسیه

و هم در این سال ۱۳۰۷ فاجعه شهادت حاجی محمد رضا اصفهانی در عشق آباد و مجازات قاتلین و محرکین از طرف دولت روسیه واقع شد که از جهاتی چند حائز مقامی بسیار مهم در تاریخ این امر میباشد و ما عین عبارت استاد علی اکبر معمار یزدی را که در واقعه مذکوره مطلع و حاضر بوده و بتفصیل تمام نوشته در اینجا نقل و ثبت مینمائیم و هو هذا: در دوم ماه ذیقعده سنه ۱۳۰۶ از ارض مقصود پاکتی بنام حقیر رسید شش لوح از بیانات جمال قدم جل اسمه الاعظم در آن پاکت بود و یک لوح باسم فانی بود و یک لوح باسم جناب حاجی محمد رضا و چهار لوح دیگر باسم چهار نفر دیگر از احباب بود. در لوح جناب حاجی بیاناتی مشعر باینکه دال است بر شهادت یکی از احباب اول آن لوح مبارک عربی و بعد

تحویل حمل سنه ۱۳۰۷ در شب ۲۹ رجب واقع شد.

سال چهل و هفتم

واقعات سال ۱۳۰۷ هـ ق ۱۸۸۹ م

مخصوص آنجناب هم الواح منزله ارسال شد از حق میطلبیم عباد خود را از بحر معانی ممنوع ننماید و از آیات محروم نفرماید و از صراط واضح مبین منع ننماید اولیاء را بکبر برسانند و بعنایت و الطاف حق بشارت دهند بکر از ذیل ... عباد مشتغل شده محزون نباشید بما
شهد

ثم بانوار وجه الهی که از افق اعلی مشرق و لائح است این امورات سبب اعلاء کلمة الله بوده و هست عنقریب کل بفنا راجع و یری المقربون الامر کله لله رب العالمین البهاء اللائح من افق سماء رحمتی علیک و علی کل صبار شکور نظر بحکمت منزله کل را از افراد و اعتراف باین امر امام وجوه منع نمودیم للکل ان یتمسکوا بما قبل من قبل التقیة دینی و دین آبائی خلاصه بعد از وصول این الواح مذکوره برارباب بصیرت معلوم و محقق شد که کاسی بلا در بزم اهل ولا در دوران است تا انجام شهادت ساقی قضا بکه عطا نماید مستانه حاجی مذکور نمودند بلا شبهه این جام از برای حاجی لبریز شده چنانچه این حکایت در لوح حاجی مذکور را ذکر نمود جمال قدم رجحان بجای شهادت فرمودند جناب حاجی آقا از این خیال فارغ نبوده که چه وقت بآمال خود نائل میشود تا اینکه ماه محرم سنه ۱۳۰۷ از افق آشکار شد ماه محرمی که نمود از افق هلال چون ناخنی که غمزده الا یدش بخون ایام طغیان اهل فساد فرا رسید و عرق حمیت و تعصب اهل تجدید و تقلید بنا جوش شد جناب حاجی هم کارهای خود را ترتیب داده و وصیت نامجه در یوم نهم محرم مذکور نوشته مهیا از برای شهادت انجام شد در یوم دوازدهم محرم ۱۳۰۷ حقیر و جناب آقا میرزا ابوالفضل در حمام حضرات افنان بودیم دو ساعت قبل از ظهر جناب آقا خبر تازه وارد شد ذکر نمود که جناب حاجی محمدرضا را حضرات شرزره در وسط بازار شهید نمودند فوراً از حمام لباس پوشیده بیرون آمدیم در کوچه و بازار ملاحظه شد این خلق چون اجزای منتشره بهر طرف میروند و ذکر

سال چهل و هفتم

واقعات سال ١٣٠٧ هـ ق

١٨ ام

بر اهل بصر عیان شد که باندک زمان بتمام قطعات ارض این خبر منتشر شد و این شهادت چقدر مثمر ثمر
باری در آن حین چند نفر از پلیس حاضر شده بر سر آن جسد ایستاده مانع از جسارت مردم بودند
و آن دو نفر قاتل هم با خنجرهای خون آلوده ایستاده و با دامان خونهای خنجر را پاک نموده میخوردند
خیال فرار دارند ولکن بطور ناگهانی دو سوار میرسند علی بیگ قدیم اوف که در آن ایام رئیس پلیس بود
در عقب آنها رفته فایطون صدا کرده این دو نفر را در فایطون با خود نشانیده وعده خلاصی
نجات باشان داده بسمت پلیس میبرد و در پلیس ایشان را بنظارت میبرند و جمعی از
پلیس هم بازار را میبستند که مبادا از جهال فسادی ظاهر شود ولکن خلق اطراف جسد
ازدحام نموده بولوله و هلهله و کلمات ناشایسته مشغولند و آنچه میخواهند جسد را از آن مقام
بردارند از ازدحام و هجوم عامه و رذالت عوام کالانعام مانع است جناب مشهدی علی حسین
شیروانی پیش آمده مردم را تهدید و تحذیر و سوء مآل این افعال ترسانیده آن جسد را از آن
محل حرکت داده بکاروانسرای هشت که محل سکنای جناب شهید بود آوردند درب کاروانسرا را
محکم بستند تا از خلق از جهات دیگر ببام برآمده بسب و لعن مشغول بودند آن جسد مطهر را کفن نمودند
و در تابوت گذاردند لکن متحیر که چه وقت بردارند و در کجا دفن نمایند که از شر معاندین محفوظ
ماند قرار براین شد که در نصف شب او را برداشته بمقامی دور از معموره دفن نمایند نصف
شب آن جسد را بار به حمل نمودند جناب کربلائی حاجی محمد سبزواری و دو نفر دیگر مع چهار نفر
سالدات از شهر بیرون آمده بالای آسیاب سمت راه ایران حوالی چشمه عزیز
محلی حفر نموده دفن مینمایند و آثار قبر را مفقود مینمایند مدتی سوای کربلائی حاجی محمد دیگری
آن محل را نمی دانست یوم بعد از شهادت در محل احباب مجتمع شده در خصوص قتل جناب حاجی

سال چهل و هفتم

واقعات سال ١٣٠٧ هق

١٨ م

لطف و مهربانی فرمودند و اطمینان دادند فوراً حکومت چند نفر توپچی محافظ فرمودند درب خانه های احباب را مستحفظ بگذارند و در کوچه و بازار قراول آنچه هست مضاعف نمایند و بما فرمودند آسوده باشید درست خواهد شد و مرخص فرمودند بمنازل راجع شدیم و ما حسب دستور چند روز با حزم مخفی بوده حسب الامر بسر بردیم تا آنکه اطمینان حاصل شد و شعلهٔ شرارت اشرار از شوکت و اقتدار حکومت عادله منطفی شد جناب جنرال اکرم عریضه را نزد پرکرور فرستاد و پرکرور ملاحظه کرده نزد مستنطق ارسال نمود مستنطق بنای تحقیق و تفتیش گذارد و تمام نفوسی که در عریضه اسم آنها ذکر شده بود چه از شاهد و چه مدعی تمام را احضار نموده با ایشان جواب و سوال نموده مرقوم میشود هر یک از نفوس را جزئی (نفوس را) تحقیق و مرقوم نموده بود قریب دو ماه مدت استنطاق طرفین طول کشید و در این ظرف مدت که استنطاق

[illegible] دستگیر نموده و در ضمن معلوم شد که سه نفر از تبعه ایران و یک نفر از عثمانی که در دفعه [illegible] محرک فتنه بودند و [illegible] پول و وعده ترتیبات [illegible] آن چهار نفر را نیز دستگیر کرده در حبس انداختند و این در حالی بود که محکمه تشکیل شد [illegible] هر طرفین [illegible] استنطاق میکردند [illegible] کردند ولی [illegible] جنرال [illegible] رئیس قضات [illegible] صاحب منصب [illegible] بسیار عالم و فاضل [illegible] حاضر شدند [illegible]

معروض حضور آقا میرزا ابوالفضل [illegible]

کسانی که عریضه را با اسم امضاء نموده [illegible] عرض میشود

١- مشهدی ابراهیم ٢- جناب ملا میرزا [illegible] ٣- جناب آقا میرزا عبدالکریم ٤- آقا مشهدی یوسف ٥- مشهدی ابراهیم ٦- [illegible] ملا علی اکبر ٧- آقا حسن [illegible] ٨- [illegible] ارباب ١٠- میرزا ابوالقاسم ١١- مشهدی [illegible] رشتی ١١- میرزا [illegible] رشتی ١٢- مشهدی محمد تقی ١٣- مشهدی حسین تبریزی ١٤- شیخ [illegible] ١٥- استاد محمد رضا ١٦- آقا محمد جعفر [illegible] ١٧- ملا [illegible] رشتی ١٨- جناب [illegible] رشتی ١٩- [illegible] ٢٠- آقا مشهدی [illegible]

سال چهل و هفتم

واقعات سال ۱۳۰۷ هـ ق ۱۸ م

خود شد محضر بود حاضر شدم ملاحظه نمودم مجلس بکمال سطوت و صلابت آراسته چند جا از جهت چراغ و سرنیزه
تفنگ ترتیب داده آویخته اند و دیوار کوب از سرنیزه تفنگ درست نموده اند در ایوان مقابل جایگاه قلعه
میزی بزرگ گذارده با ماهوت قرمزی بروی او کشیده پرستایف در وسط و چهار نفر دیگر از یمین و یسار او
جالس وار دو طرف ایوان مقابل روی هم یک نفر بالای استول طرف یمین جالس و جلوی رویش
اوراق استنطاق با بر روی میز گذارده که آن شخص پرکرور بود که از طرف مظلوم گفت و شنید مینمود
و در مقابل روی پرکرور هم شخصی از طرف شمال که از جانب دولت وکیل بود از جهت مقصرین که
از حکمی باشد اثبات تقصیر نماید و کپیه اوراق استنطاق هم نزد او بود و دیگر نفوس متعدده در گوشه
و کنار ایستاده و موظبت دارند که احدی با هم تکلم ننمایند و اکثر اجزا همه بود لباس قرمز پوشیده اند
حضرات مقصرین اصحاب شمال طرف دست چپ نزد دست وکیل با غل و زنجیر بر روی زمین حلقه
ما هم زده دور ایشان سالدات که ملاحظه اختلاط نشوند چون حاشیه دور آنها ما تشیه زده اند و یکنفر
محل جلو روی مقصرین از برای بابی ها معین نموده نیمکت ها گذارده بر روی آنها جالس اند و دیگر هر طایفه
از شهود در محلی جداگانه برپا داشته اند و چند سالدات موکل آنها نموده اند که با هم تکلم ننمایند و
هرگاه یک نفر از شهود خواسته باشد ادرار نماید دو نفر سالدات با او رفته و با او مراجعت مینمایند
جهت قسم دادن شهود قاضی جهت مسلمانها کشیش ارامنه جهت ارمنی ها کشیش روس از برای
قسم دادن روسها ملای یهودی از برای شهود یهود همه حاضر شدند و همچنین جناب میرزا ابوالفضل
جهت قسم دادن بابی ها همه در محل خود ایستادند و سیصد استول در صحن قبوب از برای جلوس
معتبرین برای تماشا گذارده اند و دیگر هر قدر که جای ایستادن بود از هر قبیل مردم از جهت
تماشا حاضر شده ایستاده بودند بعضی نفوس بلا دقعقا زنه و از طرف مرو بخارا لاجل تماشا آمده

سال چهل و هفتم

وقایع سال ۱۳۰۷ ه ق ۱۸م

حاضر شدم هر دو مستنطق اول سه نسخه آن موجود یک نسخه آن جلو سود و نسخه دیگر مقابل
پیرکرو دیگری مقابل روی وکیل گذارده پرسید نام چیست علی اکبر باقراف اهل کجائی
یزد رعیت که هستی سلطان ایران چند سال داری چهل و نه اهل و عیال داری بلی
مذهبت چیست بهائی کتاب شما چیست بیان و ام البیان قرآن را قبول داری بلی وکیل
وکیل اصحاب شمال برخاست و گفت دروغ میگوید خود ذکر نموده است که قرآن را قبول ندارد فانی عرض
کردم که من این قسم گفته ام مستنطق از من سؤال نمود و من او را جواب گفتم صورت آن سؤال و جواب در نزد
شما حاضر است ملاحظه نمایید و گفتگوی حقیر با مستنطق این است که چون از مذهب سؤال نمود عرض کردم
بهائی پرسید بچه دلیل این دین را قبول نموده عرض کردم در این موقع مقتضی صحبت این امر نیست ممکن مختصراً
عرض مینمایم برهان این امر همان است که آنچه را که سایر امم دلیل بر حقیت انبیاء عظام زمان خود دارند که مظاهر
اسما و صفات الهی اند از امت یهود و نصاری و اسلام و غیرهم و بایشان گرویده اند ما هم اکبر و اعظم
از آنها از نقطه اولی و جمال ابهی دیده ایم و ایمان آورده ایم و علاوه بشهادت از کتب انبیای قبل
ثابت مینمائیم که این وجود مبارک که الیوم بدعوت جمیع امم قیام نموده اند یعنی حضرت بهاءالله بشارت
ظهور او را در انجیل و تورات و صحف انبیاء ذکر شده و میقات یوم ظهور او را ذکر نموده اند پرسید در
قرآن چه عرض نمودم با امت نصاری از روی قرآن صحبت نمینمائیم از روی تورات و انجیل با اهل اسلام
بدلیل قرآن صحبت مینمائیم و با اهل بیان طالبیم که مجلسی فراهم آید که علمای هر ملت حاضر شوند و علمای
این حزب هم حاضر شده بر حقیت دین خود اتیان دلیل و برهان نمایند تا حقیقت امر مکشوف گردد
و حقیقت این امر بر جمیع امم واضح و آشکار شود و مستنطق جمیع این بیانات مذکوره را مرقوم نمود
و در آن مقام که ذکر شده بود که ما با طائفه نصاری از قرآن ذکر نمینمائیم مترجم درست ترجمه نکرده بود بازی

سال چهل و هفتم

١٨م

واقعات سال ١٣٠٧ هق

و سبب لعن گذارده رفتند در خانه ملا احمد و مشهدی جلیل و مشهدی محمد اخبار داده حضرات گوسفند و میز
نموده جهت قربانی شربت مهیا کرده همه منتظر که السابقه داره میشوند دو نفر دو عدد گوسفند آورده بودند جلوی
احضرات محبوسین چون از محل بیرون بیایند آنها را در جلوی ایشان قربانی نمایند که ناگاه مردم بعد از چند
حکم از قلوب بیرون آمده با قلوب پریشان و چهره های زعفرانی و بیان احکام سو را ذکر مینمایند این بیچاره
که گوسفند جهت قربانی آورده بودند مأیوس شده گوسفند ها را در زیر عبا و پوستین مخفی نموده خجل و منفعل
برمیگردند و خلاصه حکم سو این بود که آمدو نفر قاتل حاج کبیر و علی بابا باید بدار آویخته شوند و سید
اردبیلی و یک نفر دیگر در بادکوبه مدت دو سال در قزنات باشند ملا احمد و ملا مهدی و مشهدی محمد
و مشهدی جلیل چهارده سال در سو القدار سیبیر قرار گیرند این است حکم بعدل که درباره آنها جاری شد
لکن جناب جنرال قرار داد اگر بخواهند تخفیف بدهند اختیار دارند و دو نفر دیگر هم باشتباه ایشان
اخذ نموده اند چراکه حضرات ابدا ذکری از این دو نفر نکرده اند مرخص اند دیگر حق علیم است که از
برای احباب چه وجد و سروری حاصل و از برای اعدا چه عذاب الیمی نازل و در آن یوم تجلی فضل ا...
شد که در سنه یکهزار و سیصد و هفت بود و عدد آن یوم فضل هم سیصد و هفت است که بعد از
الف گذشته بود آن یوم افضل کان میقاتا و در آن تمام بیانات مبارک که از قبل در کتاب
اقدس نازل شده و عباد منتظر آن یوم بودند بتمامه در آن یوم ظاهر شد قوله تبارک و تعالی
ان یا ارض الخا انا نسمع فیک صوت الرجال فی ذکر ربک الغنی المتعال طوبی لیوم تنصب
فیه رایات الاسماء فی ملکوت الانشاء باسمی الابهی اذا یفرح المخلصون و ینوح المشرکون
لیس لاحد ان یعترض علی الذین یحکمون علی العباد دعوا لهم ما عندهم و توجهوا الی
القلوب حال ملاحظه نمائید این واقعه در عشق آباد که جزء خراسان است و ارض خوارزم ا

سال چهل و هفتم

واقعات سال ۱۳۰۷ ه‍ ق

۱۸ام

هم مأیوس راجع شدند بعد از آن رؤسای ملت بطهران و تبریز و مشهد بعلما تلگراف نمودند و علما طرا از دولت استمداد و استعانت خواستند که این حکم سود اگر جاری شود نقص است از برای دولت و ملت که از برای کشته شدن یک نفر بابی نفوس عدیده مورد سیاط غضب باشند چه وهنی از این بالاتر که جهت یک نفر بابی که ایشان را در ایران پنج پنج ده ده میکشند و میسوزانند و این عمل مایهٔ افتخار است از برای ایشان در این بلاد کفر این نوع ذلت و خواری بر مسلمانان روا میدارند وا دینا و امصیبتا وا دینا و اشریعتا اسلام از دست رفت شریعت غرا چرا باید بیقدر باشد ملت بیضا از چه تیره شد دولت جواب فرمود اجرای حکم قانون در مملکت دول خارجه وساطت قبول نمینماید و آن شخص که کشته اند او هم از رعیت روس بود آن بیچاره مگر مرتکب خیال و داد نبود باذن و اجازه که این عمل نموده اند باذن دولت بود یا بفتوی علما بسته عمل خود را نتیجه آن همین است چنانچه در لوح بعد از شهادت جناب حاجی محمدرضا خطاب با جناب عندلیب نازل شده میفرمایند لیس لهم ناصر و لا معین از این بود که حضرت سلطان ناصرالدین شاه هم قدم بر نصرت و معاونت ایشان ننمود در این مقام لوح مبارک ذکر میشود قوله جل کبریائه و عظمته بالاولیاء هنالک ثم معامع ... لاستقامة بین البریة و ذیات الهیة الخلیفة لکم ... و نوصیکم بالاولیاء انه بالحکمة و بما ینفع به مقاماتکم خوف لکم و من معکم خالصا لامر الله رب الارض و السماء و رب العرش العظیم ایاکم ان تجعلوها منقوضا القوم الذین نبذوا العدل و راکم متمسکین بالظلم الا انهم فی عذاب مهین لیس لهم ناصر و لا معین سوف ناخذهم نفحات العذاب من کل الجهات انه لهو الاحد المقتدر القدیر انتهی از خیر ... الواح در این واقعه که در سال هشتم حالی نازل شده مرقوم نمایم این ورق کفایت نماید و این مطلب حضات

سال چهل و هفتم

واقعات سال ۱۳۰۷ هق ۱۸م

بهتر است و سائرین هم سرهای ایشان را تراشیده کلاه های روسی وارونه بر سر آنها گذارده برزاب سوار نموده با طنطنه و کبکبه و جلال بدم راه آهن آورده در آن اطاق واغون که از برای ایشان مهیا شده بود سوار نموده روانه دار البوار نمودند دو نفر آنها در بین راه تباه شدند دو نفر ما بین را بمفری فرستادند که خبر و اثری از آنها معلوم نشد دو نفر هم بعد از قتیل قضیه بمقر اصلی خود شتافتند ملا مهدی فرار نمود با یزد آمد بعد از شش ماه خانه چند سال ویران شده روحش بمکان و محل خود راجع شد از آنها یک نفر ملا احمد یزدی از برای نمانه در زمانه باقی مانده تا کسانی که آن نفوس مغفوره را ندیده اند او را ملاحظه نمایند و عبرت گیرند باری مقصود از شرح و بسط این مقالات این بود که بر صاحبان بصیرت و اولی الافئده معلوم و مصداق آیه مبارکه یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون واضح و مشهود و مبرهن شود زیرا که در آن مجلس شور اهل فساد این مذاکره نموده بودند حفاظ شرع مبین و پیروان دین سید المرسلین که ما باید همت نمائیم که در عشق آباد احدی از این طائفه نتواند زیست نماید و باید چند نفری از اینها را کشته بقی حساب کار خود را نموده از اینجا خواهند رفت همه این رای را صواب دانسته بر این امر متفق میشوند و آن دو نفر را از برای شهادت جناب حاجی معین مینمایند و مبلغ دویست منات وجه بآن دو نفر میدهند و دیگر از اثر کلمه مبارکه ابی الله الا ان یتم نوره غافل بودند که حق جل جلاله رغماً لانفهم آن نور را از افق عشق ظاهر مینماید که ضیا و پرتوش جمیع عالم را روشن و منور نماید جلت عظمته و تعالت قدرته اراده لقضائه و لا مانع لامره و هو المقتدر العزیز الحکیم چنانچه در لوح حضیرکی از الواح نشش کانه که از قبل ذکر شد که بایکت آن با سیم حقیر

سال چهل و هفتم

واقعات سال ۱۳۰۷ هـ ق

النصر هناك وعلم الظفر امام وجوه الخلق دعا للذين حببوا العدل والانصاف ومنعوهما
من اشرفهما ونودهما وظهورهما علی اعلاء کلمته واظهار امره واثبات حقه وبتوفیقه علی
انقاذ المظلومین بنداء العدل والانصاف ونجاتهم من الظالمین والمعتدین و
المنکرین کذلک قضی الامر من لدی الله الآمر الحکیم بندای پارسی ندای مظلوم را
بشنو یا ایها الخاطر از این یوم الی آخر الذی لا آخر له لله الحمد عنایت دولت بهیه
ابدها الله دائما نند وآنچه سزاوار این عدل است برآن قیام نمایند ونفوسی که
من غیر ستر وحجاب عدل را تائید نمودند ونصرت نمودند واین مظلوم مسجون را
از بین ظلما بحبل متین انصاف برآوردند ونجات بخشیدند سزاوار پادشاه عظیم
ارض جل جلاله یشهد المظلوم بانهم الذین نصروا عباد الله واخذوا لحق
المظلومین من کل ظالم بعید وکل فاجر مریب انشاء الله اولیای حق موفق شوند
ودر قرون واعصار بنداء این عنایت کبری که از دولت مبارکه عادله ظاهر شد
البهاء والنور والعز والثناء علی حضرته وعلی الذین حکموا من جانبه بالعدل
الخالص ومنعوا الظالمین من ظلمهم واخذوهم لاخذ عزیز مقتدر انتهی

نشر این امر در توابع همدان

آقا محمد شیرعلی نام زنجانی از خلاصی یافتگان احبای زنجان در قریه بهار از توابع همدان
اقامت جست وبا ناحزره در این سال شیخ احمد خان از بزرگان قریه مذکوره هدایت نمود که
بواسطه او جمعی از اهالی مانند آقا حسین آقا نصرالله مراد علی بیگ اسمعیل میرزا حسن عطار استاد
علی حسین استاد محمد حسین کربلائی غلامعلی وغیرهم هدایت شدند وآقا محمد شیرعلی مذکور تا

سال چهل و هفتم

وقایع سال ۱۳۰۷ هـ ق ۱۸ م

نمودند و منظور مهم از تأسیس شرکت مرکزیت در اسلامبول برای نشر امر بهائی و مساعدت ذهاب و ایاب زائرین و مسافرین عکا بود ولی آقا محمد علی بعلت حسادت و تحریک محرکین و مفسدین که از آنجمله محمد علی نام تبریزی مذکور بود بادی معارضت و مقاومت کرده پیوسته موجبات پریشانی اوضاع تجارت را فراهم نمود و در اثنا این احوال سید جمال الدین افغانی شهیر که سودای تأسیس جمهوریت واحده اسلامیه و ریاست عامه مسلمین در دماغ داشت و جمعی کثیر در عده از ممالک اسلام تابع افکارش شدند در اسلامبول اقامت گزیده نفوذ در ارکان حکومت عثمانیه یافته بنشر مقاصد خویش مشغول گشت و تدبیر همی کرد که بهائیان را با خود همراه نماید و بمقصود خویش نائل گردد و چون مداخلت و مرافقت در مقاصد سیاسیه موجب تعالیم الهی اکیداً ممنوع بود از بهائیان مأیوس و منزجر گردید ولکن میرزا یحیی و اتباعش با او موافقت نموده متفق شدند و آثار و مقاصد نقطه اولی را موافق اغراض خود جلوه داده تفسیر کردند و شریعت بیان را آلت اجراء نیات سیاسیه اش قرار داده و برای هدم بنیان این امر و تفریق مرکز عکا نقشه طرح کردند و شیخ احمد روحی بن ملا جعفر کرمانی ازلی و آقا خان کرمانی معروف که در اسلامبول متفرجستند از وی تبعیت کرده بنشر افکارش پرداختند و آقا خان بردسیری نیز بدین مقصود سفری بعکا کرده مأیوس گشت و سفری بقبرس کرده امیدوار شد و دختر میرزا یحیی را بزنیت گرفته باسلامبول برگشت و آمده با نفوس کثیره در ایران مراسله و مکاتبه نموده افکار عامه را بضد سلطنت و بتأسیس جمهوریت و رفع انواع معتقدات مذهبیه و دینیه و غیرها سوق همی دادند و با میرزا حسن خان خبیر الملک شیرازی عضو سفارت ایران در اسلامبول و نیز شیخ محمد یزدی ازلی و میرزا احمد پسر میرزا یحیی و جمعی از پیروان افغانی متحد و متفق شدند و آقا محمد طاهر مدیر جریده اختر که بفارسی در اسلامبول طبع و نشر میافت باخود متفق ساخته جریده مزبوره را آئینه افکار و

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۳۰۷ ه‍ ق

خواستند کردند و حجره تجارت مذکوره را زیان یافته و متلف اموال مردم خواندند و محمدعلی اصفهانی را بالغی کثیره طلبکار گفتند و در جریده اختر اعلان نمودند و نسبت ارسال وجوه را بارض عکا و توسط آقا سید احمد افنان که بعزم تشرف بحضر ابهی رفت شهرت دادند و در آن اثنا میرزا ابوالقاسم ناظر اصفهانی بعزم رفتن بعشق آباد وارد اسلامبول شد و حاجی شیخ محمدعلی با وی برسم صفا و یگانگی معمول داشته چندی باهم بودند سپس ناظر قصد مراجعت بعکا و آوردن اهل و عیال خود نموده و با کشتی بسوی ازمیر رفت و محمدعلی اصفهانی نسبت سرقت بوی داده شکایت بسفیر ایران معین الملک نموده و امر تلگرافی از جانب سفیر شده ناظر را باسلامبول مراجعت دادند و در سفارت و عدلیه ویرا محاکمه کردند و چیزی وارد نیامد و برائت ذمه‌اش ثابت شد ولی آقا محمدعلی و همراهانش قضیه را بنوع افترا و طغیان ناظر را در جریده اختر نشر کردند و مفتریات و اراجیف بسیار نسبت بجمال ابهی بین ایرانیان شیوع دادند حتی در این اوان ایشان این سخن افتاد که دولت عثمانیه قصر ابهی را آتش زد چنانکه نخست آقا میرزا محسن افنان آنگاه آقا سید احمد و حاجی امین و ناظر حسب الامر ابهی باسلامبول آمده رسیدگی بامور شرکت نموده آقا محمدعلی را محل بازخواست قرار داده دعاوی در عدلیه مطرح کرده طلب خویش را ثابت نمودند و او را محکوم و کذب مفتریاتش را صحیح نزد عموم کردند سپس شرکت تفریق نموده سال و دفتر تجارت را بستند و آقا محمدعلی اصفهانی بکمال بغضا برخاست و مقالاتی در تبری خود از این امر و لعن در جریده اختر منتشر ساخت و این سبب شد که ندای این چنین از قلم ابهی مرتفع گردید چنانکه حاجی شیخ محمدعلی که مردی غیور بود متاثر و محزون گشت و عاقبت بعلت غلبه غیرت و شدت تاثر بقصد انتحار برآمد و خویش را بدریا انداخت ولکن جمعی از حالش باخبر شدند و او را زنده بیرون کشیدند و او عزم عکا نموده و ایامی چند بحضر ابهی مشرف یافت آنگاه حسب الامر بعزم ایران

سال چهل و هفتم

وقایعات سال ۱۳۰۷ ه ق ۱۸ م

اعلی رسیدند حرمت امر الله را نزد انام ضایع کردند نسئل الخادم ربه بان یبعث من یهدی الناس بکذبهم وافترائهم انه علی کل شیء قدیر. وایضاً قوله الاعلی در آستانه علیه شخص اصفهانی مع آنکه بکمال عنایت درباره اش ظاهر با عدو الله متحد شد و بعضی اراذل را تحریک نموده اند مقبلین را شتم مینمایند عمل کرده اند آنچه را که هیچ ظالمی عمل نکرده نار حرص و طمع اخذشان نموده مبالغی مال عباد را بادعای آنکه سرقت شده از میان برده اند بالمره از امانت گذشته اند و بخیانت تشبث جسته اند و حال در فساد مشغول اند نسئل الله ان یهدیهم بالانصاف و یؤیدهم علی الرجوع قسم بآفتاب حقیقت ارتکاب نموده اند آنچه را که شبه و مثل نداشته حکم الله آنکه تعرض باحدی ننمایند ولکن با نفوس معرضه که اعراضشان ظاهر شده معاشرت و تکلم و ملاقات جائز نه هذا حکم قد نزل من سماء اراده آمرهم طوبی لمن سمع ما اراد و لعمل بما اراده الله رب العالمین

فتنهٔ جمهوری طلبان در طهران و گرفتاری بهائیان

اقدامات تیره و فتنه شورشیان و جمهوریت طلبان از اتباع سید جمال الدین افغانی برای بهم زدن سلطنت ناصرالدین شاه در طهران بسال ۱۳۰۰ بروز کرده و فتنه بواسطه عمال کامران میرزا نائب السلطنه سپهسالار و حکمران ...

دیگر از وقایع آنکه جناب آقا سید احمد افنان که در این ایام در اسلامبول بتجارت اشتغال داشتند محرمانه اصفهانی ها نسبت داده که او باطاق حجره ایشان رفته صندوق را گشوده و یک کیسه لیره سرقت نموده اند و چون جناب آقا سید احمد در این ایام [illegible] و در میان ایرانیان این کذب را شهرت داده اند این خبر را استماع نمودند هنوز از پنج ماه بیشتر نرسیده و کلی از روحانیان [illegible] ناچار برای رفع بهتان نسبت بایشان عازم اسلامبول شده متعاقب ورودشان سفیر کبیر آقای معین الملک هم از فرنگستان به اسلامبول وارد و چون بکمال عدل و انصاف رسیدگی کرده مجرمین را تفهیم و توبیخ و از خانه مسکون بیرون و بطلان اقوال او را اعلان کرد و در جمیع محافل بمدح افنان زبان گشود. [illegible]

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق ۱۸ م

عمل ما که قرآن بر سر میگذاریم استهزا کرده کفش بر سر گذارده و تقلید و تمسخر نمودند و در آن حال چند تن
رسیده غوغا کردند و بشیخ محمد تقی مجتهد متنفذ مذکور که در صدر مجمع مکین بود خبر دادند و او امر کرد هر دو را
بزنند و از مسجد برانند و جمیع اشرار حضار را بهانه بدست آمده احاطه کردند و توهین و تحقیر نمودند خصوصاً
مهدی بن استاد باقر عطار و ملا تقی چیت ساز دیگر هیچ قوت بازو نماندند و آن دو مظلوم را با
زنجیر زدند و اجبار و اصرار بر لعن و تبری کردند و چون آنان کلمه سوء بر زبان نراندند و استقامت کردند
و صبر و تحمل پیشه ساختند غضب معاندین افزون گشت و حاجی اسد الله بن افراسیاب بیگ
شیرازی معروف بحاجی نایب فراشباشی شریر جلال الدوله که در مسجد حضور داشت سقط و دشنام
چند گفته لطمه بسر و صورت آن دو نواخت و حسب حکم مجتهد مذکور با شتاب ایشان را از مسجد بقلعه حکومتی
برده در محبس انداخت و علی الصباح بجلال الدوله خبر داد و او هر دو را احضار کرده اصرار نمود که آنها
بحال نشسته تبری کنید تا شما را رها کنم و چون ایشان جواب نگفتند فلکه حاضر کردند و پاهای ایشان را
بچوب بستند چندانکه مجروح شد و خون جاری گشت و هر قدر اصرار و زجر نمود که لعن کنند ایشان
سخنی نگفتند عاقبت شاهزاده ناامید و خسته شده و آن مظلومان را بمحبس بردند و شش شبانه
روز در کند و زنجیر نگه داشتند و احبا مشورت و اتفاق کرده مبلغی نقود فراهم نمودند و بواسطه آقا حسین
علاقه بند از احباب نزد شاهزاده تقدیم داشتند و او آنان را مرخص و رها کرد ولی چون در دو روزی بعد
از گرفتاری آنان ملکه آغا بپدرش ظل السلطان در اصفهان خبر داد و تکلیف خواست که دو تن بابی را
گرفته حبس کردم آیا با ایشان چه نوع سلوک کنم و در روز دوم شوال جواب رسید که آنان را در حبس نگهدار
تا دستور بدهم لاجرم از حاجی نایب فراشباشی خود طلبید او دستگیری آنان را خواست و
فراشباشی بواسطه برخی از اهل بلد مهدی استاد باقر عطار معروف را که همسایه آقا علی مذکور

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ ه‍ ق ۱۸ م

و در دفع طایفه ضاله مجد و ساعی اند فی الحقیقه حجج الاسلام قد راست کرده از اقدامات حضرت والا حیاتی تازه گرفته اند و بدین طریق هم نفعی بیرون از حد تصور بشاهزاده میرسد و هم خدمتی بزرگ در راه اسلام انجام میگیرد و متعهد و ملتزم شد که مجتهدین فتوی و حکم قتل بدهند و شاهزاده اجرا نماید و بخانه اش مراجعت کرد و بعد زنگ بخانه ملا محمد صادق و ملا محمد باقر خلفان ملا محمد بن ملا غلامحسین مجتهد رفته شمه در مدح حکمران و اسلام پرستیش بیان و اغرا بقلع و قمع اینطایفه نمود ولی اثری نیافت و آندو برادر مداخله نکردند لاجرم بخانه برگشت و پدر خود شیخ محمد حسن و برادران خود شیخ محمد جعفر و شیخ محمد باقر را طلبیده تا با وی انجمن شدند و با ایشان گفت که شاهزاده همت بحفظ دین و قلع و قمع ضالین مضلین نهاده و بر حجج اسلام فرض است که با چنین حکمران متفق شوند و جان و مال بابیه را از میان بردارند و گله از ملا محمد صادق و ملا محمد باقر مذکور و عدم مداخله شان درین امور خوش نمود و پدر وی راه نمود که ملا حسن و ملا حسین مجتهد خلفان حاجی ملا باقر اردکانی را حاضر ساخته مقصود و منظور را بمیان نهاد و آندو با ایشان ساز موافقت زده بسهمی از شرکت گرفتند و قرار دادند که در خصوص سراج السعید و سایر بهائیان بمعیت یکدیگر و موافقت با حضرت والا هر حکم و اقدامی که لازم شود بعمل آرند و شیخ محمد تقی همانشب نزد حکمران رفت و ماجری را بیان کرد و قرار دادند که شاهزاده مجتهدین بلد را صبح روز بعد در دار الحکومه مجتمع سازد و میرزا سید علی مدرس را نیز حاضر سازد و شیخ مجتهد مذکور خود حضور یابد لاجرم روز بعد مجمعی از علما انعقاد یافت که از آنجمله شیخ محمد تقی مذکور و آقا میرزا سید علی مدرس و ملا حسن و ملا حسین اردکانی بودند پس سران محبوس را بازنجیر حاضر کردند و شاهزاده خطاب بایشان چنین گفت حال چه میگوئید اگر بهائی نیستید تبری کنید تا شما را مرخص کنم و ایشان سکوت کرده جواب نگفتند مگر استاد مهدی بنا که بدو خطاب کرده چنین گفت آنحضرت والا من بنا هستم و این آقا آخوند ملا حسن مرا میشناسد و ملا حسن تصدیق کرده گفت

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق ۱۸ م

قدری از کلمات جدیده بخوان و او با نغمهٔ ملیح لوحی چند از حفظ خواند شاهزاده تحسین نمود و گفت روزه
شما را میدانم نوزده روز است ولی نماز را نمیدانم در این هنگام آقا علی اصغر و آقا علی از جای برخاسته از مقابل
وی وضو ساخته آقا علی صلوة کبیر و آقا علی اصغر صلوة صغیر را خواندند و بالجمله چون شاهزاده بمقصود خود
رسید و از هر یک بطریقی اقرار شنید آنان را مرخص نموده بهر یک مسکوکی اشرفی انعام کرد ولی
همینکه از تالار بیرون آمدند حاجی نایب اشرفیها را از ایشان گرفته آنان را بحبس کشید آنگاه علماء از پشت
پرده بیرون آمده نزد شاهزاده فرمان قتل مظلومان را نوشته همگی امضا کرده رفتند و از آنسو سواران
مذکور بقریهٔ خویدک واقع در سه فرسخی شهر رسیده و نیمه شب بر دیوار خانهٔ ملا مهدی برآمده داخل
شدند و او را با دو پسرش حاجی احمد و آقا محمد حسن دستگیر کرده در زیر زمین همانجا حبس نمودند
و علی الصباح دستها بسته سوار کرده روی بشهر نهادند و ملا مهدی چون محاط با سواران و غلامان
بحالت مذکوره در میان انبوه تماشائیان در معابر شهر میگذشت چندان مسرور و مشعوف بود که موجب حیرت
کل گردید و همینکه بدار الحکومه وارد گردید حکمران پرسید بهائی هستی جواب داد بلی امر بتبری کرد قبول
ننمود تغیر و تهدید بقتل کرده چنین گفت بر خود رحم و کلمهٔ لعن ادا نما تا کشته نگردی آخوند دست
بمحاسن سفیدش کشیده گفت حضرت والا من چهل سال است بانتظار چنین روزی بودم که
ریش سفیدم در راه حق بخونم خضاب شود و شاهزاده دستور داد او و پسرانش را نیز با آن هفت
در حبس انداختند و لاجرم در شب نهم شوال علمای مذکور را طلبیده و ملا مهدی را احضار
کرده گفت امروز یا حقیقت امر بهائی را ثابت کن و آزاد باش و یا کشته خواهی شد و او جواب
گفت که من از کشته شدن پروا ندارم بلکه چهل سال است آرزو داشتم و برای اثبات این امر
مهیا و آماده ام حال امر فرمائید آیا مقصود شما استهزاء و مسخره است یا قصد فهمیدن دارید شاهزاده

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ ه‍ ق　　　۱۸ م

گفت مقصودم فهمیدن و قبول کردن است ملا مهدی پرسید که آیا طرف خطاب شما هستید یا علما
گفت بلی با علما گفتگو نمایید و من استماع کرده میفهمم که حق با کدام است پس ملا مهدی خطاب بعلما
کرده چنین گفت آیا شما منتظر موعودی بوده و هستید یا نه و آنان متفقا گفتند ما همه منتظر ظهور مهدی موعود میباشیم
ملا مهدی گفت اگر براستی در انتظار بید چرا با وجود ظهورش در سنه ستین با تمام صفات و علائم و آثار که در احادیث
و اخبار ماثور بود ایمان نیاوردید و با اینکه قدرت و غلبه اش در آفاق و انفس بشهود رسید و مؤمنین بموجب
آیه فتمنوا الموت ان کنتم صادقین جان در راهش نثار نمودند او را شهید نمودید میرزا سعید علی مدرس
جواب گفت برای اینکه ادعای او بدانطریق که از ائمه ما روایت شد وقوع نیافت ملا مهدی این حدیث
ماثور را قرائت کرد که یظهر صبی من بنی هاشم ذو کتاب جدید فیدعوا الناس فلم یجبه احد و اکثر اعدائه
العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه و قالوا هذا خلاف ما عندنا من آثار الدین و بدینطریق اخبار و روایات
ماثوره بسیار قرائت نمود و آیات کثیره از قرآن خواند و آنچه علما در دل داشتند و اظهار خواستند
گفتند و هر یک سؤالاتی نمودند و حکمران استماع مینمود و بالجمله ملا مهدی با ادله عقلیه و نقلیه کتب
مقدسه مخصوصا آیات قرآنیه و اخبار نبویه و امامیه اثبات ظهور اعلی و ابهی نمود　و هر سؤالی
که نمودند جواب مشبع داد و مدت مناظره و محاجه مدت چهار ساعت بطول انجامید و پس از اختتام کلام
حکم قتل او را نیز نوشته مهر و امضا نمودند و متفرق شده بخانه های خود رفتند و ملا مهدی را فراشان
بحکم شاهزاده بحبس بردند و در آنشب که نهم شوال بود اوانس نام عکاس مخصوص شاهزاده حکمران نزد
حاجی میرزا محمدتقی افنان وکیل الدوله روس آمده چنین اظهار داشت که شما میتوانید بیرق دولت
روس را بلند کنید تا هر یک از اینطایفه در زیر آن مجتمع شوند و وکیل الدوله میدانست که اینحیله
مذکور از طرف خود شاهزاده و مبنی بر یک مواضعه و مسائل خفیه است و میخواهند اینطایفه را آلت

بعضی

۴۱۱

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ ه‍ ق

۱۸م

بعضی اغراض خود سازند و جواب چنین داد که ما در امور رعایای دولت ایران مداخله نمیکنیم و او از ایشان
مأیوس شده مراجعت کرد و همینکه روز شد حسب المعمول علی الصباح ملا مهدی پس از فراغت از نماز
و مناجات با آقا علی اصغر که صوت شیخ جذابی داشت دستور داد تا اشعار جمال بهی را بصدای رسا
خواند و هنوز غزل ساقی ز غیب نقاب برقع برافکن از عذار را باخر نرسانده در زندان باز شد که
آن مظلومان را برای شهادت ببرند چه که علی الصباح بدستور حکمران شیپورچی شیپور حاضر باش
کشید و سربازان و فراشان و غلامان و میرغضبان و اعضاء دائره حکومتی مجتمع شدند و شاهزاده
حکم داد که بهائیان محبوس را بیاورید و در آنحال صاحبجمع بجنبش افتاده بحاجی احمد و آقا محمد حسن
پسران ملا مهدی گفت من بسیصد تومان خون شما و برادر دیگر شما آقا ابوالقاسم را که در
خوندک است از حضرت والا خریدم و صد تومان هم خودم میخواهم آیا قبول دارید گفتند قبول
داریم و خون پدر را نیز بخرید اطاعت مینمائیم و صاحبجمع گفت علما درباره ایشان حکم قتل دادند
و از خود نیز اعمال کشتنشان است نتیجه ندارد پس آنروز با استاد مهدی بناء در غیبتشان شنیدند
و هفت تن مذکور را با زنجیر نزد شاهزاده حاضر کردند و او خطاب به آقا علی اصغر کرده گفت که تو جوانی
بر خود رحم کن و تبری نما والا الآن کشته میشوی و آنجوان نورس رشید پاسخ داد که من جانم را
نثار راه محبوب الهی داشتم هر که خواهد بیاید قبض نماید و حکمران امر اطناب نمود و از اسباب نام
سیاه میرغضب و فراشان طناب حاضر کردند و شاهزاده با دست خویش بگردنش انداخت

خلاصه در موقت سند پانزده روزه از من گرفتند سیصد تومان را صد مقدارش شاهزاده داد دویست تومان هم نزول
توجه را صد مقدار سند گرفته بنده و اخویم حاجی احمد را مرخص نمودند در سر وعده چهارصد دویست تومان از بابت سند و
یازده تومان هم باسم زندانبانی ما دو برادر و آقا مهدی بناء که او را مرخص کرده بودند و هفت نفر شهید از من گرفتند ، ما حسن بن مهدی

سال چهل و هشتم ۴۱۳

۱۸م

واقعات سال ۱۳۰۸

وافراسیاب سر طناب از دست شاهزاده گرفت و سر دیگر را فراشان گرفته کشیدند و آن مظلوم را بشهادت
رساندند و آقا علی اصغر مذکور اهل قریهٔ یوزداران و با کمال اشتعال در ایمان و سعی و جدیت در تبلیغ بود
و در حین شهادت ۲۲ سال داشت و شاهزاده حکم کرد تا چند تن یهودی را حاضر کردند و فرمان داد و ریسمان
بپای جسد انداخته در جلو بکشند و شش تن اسیر را از عقب دستها چشت بسته و بیک زنجیر ارتباط
داده و سر زنجیر را میرغضب بدست گرفته و فوج سرباز با طبل و شیپور از دو طرف در یمین و یسار احاطه کرده
و حاجی نایب فراشباشی و مبارک خان سیاه پیشخدمت مخصوص با سوارها در پیشاپیش و انبوه
جمعیت مرد و زن و اطفال اهالی بلد از عقب ببازار برده و تا میدان خان که بایستی آخرین مقتل
شهدا واقع شود برسانند و شاهزاده خود محض تماشا مداخل قلعه بالای قصر که مشرف بر همهٔ اطراف است
بایستاد و چون اسرای از نوع مذکور بجلو قصر آوردند توقف کردند و آخوند ملا مهدی را که سر زنجیر بود
زنجیر از گردن گشاده و همچنین اسیر را بالای سرش توقف دادند و در مقابل شاهزاده که در بالای
قصر تماشا میکرد میرغضب ویرا ایستاده با خنجر بیداد سر از بدن جدا کرد و نعش نحیفش بخاک افکندند و
سنش ۸۵ سال بود و هنوز اعضا حرکت داشت که ریسمان بپایش بسته بدست چند تن یهودی
دیگر دادند تا نیز از جلو کشیدند و با همچنین اسرا بنوع مذکور تا تکیهٔ شاهزاده مقابل درب خلیرهٔ ملا
که نیز مقابل قصر حکومتی است رسانده نگهداشتند و در حالتیکه حضرت والا در بالای قصر تماشا
میکرد و تمامت اعضا حاضر بودند و جمعیت تماشائیان موج میزد و آوای کوس و کرنا رعبی عظیم در
دلها افکند آقا علی را که شوهر خواهر آقا علی اصغر و لاحسن اسیر و سر زنجیر بود و قوت ایمان و کمال استقامت
واخلاص و تقریبا سی سال داشت گشودند و در قرب آب انبار در حالت ایستاده روی ببالا کرده
جبین خود را با دو انگشت گرفت و میرغضب بیک ضربت سرش برید و نعشش بزمین انداخت

و جلاد

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

۱۸ م

و اختلاط با نفس چند مقتول را بسنگ زدن گرفتند چنانکه تحت احجار مستور و مختفی شد
و چهار اسیر دیگر را بنوع مذکور تا قرب خانهٔ شیخ محمد حسن مجتهد سبزواری مذکور رسانیده توقف دادند
و ملا علی سبزواری که سر زنجیر بود باز کردند و مبارک خان غلام سیاه و پیشخدمت مقرب
حکومت پیش آمده گفت ای آقا دلم در حق شما بسیار میسوزد زیرا که در این بلد غریبید
یک کلمه تبری بگو نمیگذارم شما را بکشند و خون شما را بسیصد تومان میخرم و در آنحال آقای
کرسی نشین ساکت بود و تمامت جمعیت مبهوت و آرام ایستادند و اعضا حکومت
و غلامان و فراشان اطراف اسری را پره زدند و میرغضبان خنجر بران بر دست منتظر و حاضر
شدند و ملا علی بصوت رفیع چنین گفت ای مردم بشنوید حضرت امام شهید حسین بن علی
علیهما السلام در صحرای کربلا خطاب بافراد سپاه و جمعیت اعدا فرمود هل من ناصر ینصرنی
گفت و من عرض میکنم هل من ناظر ینظرنی این بگفت و بهمانحال که ایستاده بود سر را برای
شهادت بلند کرده حلقوم را مهیای تیغ نمود و او را افراسیاب خنجر بریده بیفکندند و هنوز
رمق داشت که دهقانی با بیل جسد را قطعه قطعه نمود و سرش را چنان با سنگ کوبیده
که مغز متلاشی شد و آن مظلوم چهل و پنج سال داشت پس سه مظلوم دیگر را بهمان طریق
بردند تا نزدیک مسجد بیا خون رسیدند و بدستور مبارک خان سیاه زنجیر از گردن آقا محمد
باقر برداشتند و او از متقدمین و مخلصین مؤمنین و حریرباف بود و در این هنگام چهل و دو
سال داشت و مهیای شهادت شد و مبارک خان ایستاده بدون سؤال و جواب
وی را سر بریده بینداخت و دو برادر اسیر اخیر را بسوی میدان خان مذکور کشیدند در حالیکه
صدای طبل و شیپور و همهمه و غلغله در بازار افکند و سر زنجیر اسیران بدست میرغضب بود

۴۱۴

سال چهل هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق ۱۸ م

در میان میدان و پشت بامهای بازار و امکنه مرتفعه از کثرت جمعیت جای خالی نداشت آنها را بمیدان خان که وسط شهر و پایتخت داروغه بود وارد کردند و نظر باینکه آنها مظلوم بغایت جمیل و جوان بودند کشتن ایشانرا تأخیر انداختند که شاید بترسند و تبری کنند و چون ایشانرا امر بتبری نمودند و جواب چنین گفتند ما از شما و عمل شما بیزاریم حال آنچه میخواهید معمول دارید و آقا علی اصغر برادر مهتر بود و بیست و پنج سال داشت و اظهار عطش کرده آب خواست و چیز مسکرهی برایش بردند داور ردنمود و اصرار کرد که نخست وی را بقتل آرند و آقا حسن التماس نمود که مقتول گردد و برادر را کشته نبیند و میرغضب بدو گفت نخست برادرت را خلاص میکنم و نوبت تو نیز بهمین نزدیکی برسد پس زنجیر از گردن آقا علی اصغر برگرفتند و در کنار حوض قرب تخت داروغه سر بریده جدا ساختند و او را تقریباً بیست و چهار سال بود و برادر کهترش آقا حسن را که بیست و دو سال داشت و در طرف دیگر بکنار حوض ایستاده شهادت برادر مهتر را نگریست بپائین میدان و لب حوض رسانیده زنجیر برداشتند و مبارک خان سیاه پیشخدمت مقرب جلال الدوله نزد وی اظهار داشت که شاهزاده بجوانی و جمال رعنای شما رحم آورده مایل بکشتنت نیست کلمه تبری بگو تا ترا غلام وار در جلو افتاده با خود بحضور حضرت والا برم و با کمال عزت و راحت بخانه خود روی و او چنین جواب گفت زود مشغول بکار خود شوید که رفقایم همه رفتند و نایب حسینعلی شیرازی بقوت کارد بر پشت کتفش نواخت و مبارک خان خطاب بدژخیمان چنین گفت عجب جگری دارد شکمش را پاره تا مشاهده کنم پس افراسیاب کارد برکشید شکم بدرید سر از بدن جدا کرد و دو تن از اراذل اهالی بود محمد حسین کرمانی و حسین گدا لختی از گوشت بدن بعضی شهدا را برای

ادعی

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

۱۸ ام

روغن زخم بریده با خود بردند و اعضاء دایره حکومت با فراشان و غلام و طبل و شیپور سر آقا
حسن را بر نیزه تفنگ کرده بقلعه حکومتی رفتند و مبارک خان و افراسیاب خان
از حضرت والا در مقابل خدماتی که انجام دادند خلعت گرفتند و شیخ محمد تقی مجتهد سبزواری
هم خلعت با فراسیاب خان داد و مبارک خان از شاهزاده لقب تفنگچی باشی یافت و مفتخر
و دلشاد گشت و سر بریده آقا حسن بدست اراذل ناس افتاد و در کوچه سنگ
تراشی بر درخت توت قرب خانه استاد جواد بدرزنش که بعداً نزد احباب معروف
بدرخت واویلا گردید بیاویختند و تا عصر روز مذکور آویخته بود و مردم فوج فوج بتماشا
رفته بدگفته سنگ همی نواختند و جسد الشهید را درب خانه اش افکندند تا مادر پیر را
که از شهدا سبعه مذکوره آقا علی را مادر زن و آقا علی اصغر و آقا حسن را مادر بود دل بگداز
و زنانی چند با آلات لهو و لعب بخانه اش وارد شده رقص و طرب نمودند و حکمران در
هنگام عصر امر داد که جمعی از یهود رفته اجساد شهدا را که تا آنوقت در رهگذرهای متفرقه
مکشوف و مورد توهین و اذیت بودند بجائی در خارج بلد انداخته مدفون و مستور کنند
و آنان بهر سو رفته در حالیکه انبوهی از اختلاط ناس با عز یهود و طبله پیرامونشان گرد
آمدند بپای اجساد انداخته هر گروهی جسدی را از جایش کشیدند و جسد مقطع المفصلات
و خالی از امعاء و اعضاء داخلی آقا حسن را که بقرب خانه اش افتاده بود سرش را
آورده بقسمت اسفل جسد با ریسمان اتصال دادند و جسد نیم سوخته ملا مهدی را
از محله فهادان که دسته از اشرار نزد جوی آب در گودالی انداخته و کریم نام حمالی نقودی
معدود از مردم گرفته نفط خریده بر جسد ریخته سوزانده نقل دادند و با بقیه اجساد متفرقه

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

۴۸

دکان بودند ناچار آئین بسته و با جگر بریان تظاهر بسرور کردند و جلال الدوله با اعضای دائره اش برای تماشا ببازار و متاجر برخی از تجار گردش کرد و در بسیاری از جاها نشسته شادمانی نموده چای نوشید و حالات و کلماتی ناگوار نسبت باینطایفه بروز و ظهور داد و تقدیمی و پیشکش از تجار برد چنانکه بحجره تجارت حاجی میرزا محمدتقی وکیل الدوله در سرای خواجه که ناچار چراغان کرد اندکی نشست و سخنانی ناروا نسبت باحباب ادا کرد و روزی بعد بمرکز مذکور افنان رفته در حالیکه جمعی از تجار و محترمین حاضر بودند خطاب بحاجی وکیل الدوله نموده گفت شما شاهد باشید چند نفر مقصر را بجزای اعمالشان رساندم حاجی بدو گفت شما در این بحبوحهٔ ایام جوانی جز بعضی حکمهای خوب کرده اید اما در این بار چشم زخم بزرگی بکار شما رسید و از این قبیل سخنان دیگر نیز بوی گفت و او ملاحظه کرده جارچی ببازار فرستاد ندا دادند که هرکس اسم بهائی برده متعرض شود مورد مجازات میگردد ولی در همان روز بعد از مذبحه مذکوره شهدای سبعه ملاها نزد حکمران مجتمع شده اظهار داشتند که حاجی ملا محمد ابراهیم مسئله گو از علمای معروف بهائی اشتهر است و برای احاطه اش بر مسائل اسلامیه و اعتمادی که اهالی باو دارند فوج فوج را بدین آئین وارد مینماید و اگر حضرت والا همت فرموده او را بقتل آرد دفع ضرر و خطری بزرگ از اسلام میشود شاهزاده پرسید که اکنون در کجا است گفتند در ایامی نزدیک برای تبلیغ بتفت رفت و حکمران فی الحال حاجی نائب فراشباشی را با عده سوار برای دستگیری حاجی اعزام نمود و چون بتفت رسیدند دانستند که حاجی در منشاد میباشد و جمعی از اشرار و معاندین تفت را برای راهنمائی باخود بمنشاد بردند ولی بعضی

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ ه‍ ق ۱۸ م

از احبای تفت بمنشاد شتافته واقعه را باحباب اطلاع دادند و آنان حاجی را بمغاره کوهی
مخفی کردند و چون فراشباشی و سواران و همراهانش علی الصباح بمنشاد رسیدند و حاجی را نیافتند
تفنگچیانی که همراه بودند هر سوی تفحص از حاجی رفتند و او را در مغاره پیدا کردند و بمنشاد آوردند
و فراشباشی بلاتأمل دشنام داده ستم و جفا نمود و پاهای آن عالم متقی را که سنش افزون از
هفتاد سال بود در فلکه گذاشتند و چوب وافر زدند و نقود میخواستند و لاجرم احبای منشاد
مبالغی بفراشباشی دادند و حاجی را از زیر چوب مستخلص کردند و مأمورین او را با غل و زنجیر سوار
بر استر کرده بعزم شهر حرکت دادند و چون بباغ ناصریه واقعه در دو فرسنگی بلد رسیدند
خبر بحکمران رساندند و امر داد تا سربازان با طبل و شیپور و غلامان و سواران با عده‌
از فراشان چوب بر دست گرفته حاجی را احاطه کردند و بدین حال وارد شهر نموده سوی
قلعه حکومتی بردند و انبوه اهالی از مرد و زن و اطفال و کبار که در معابر مجتمع شدند با دست
و لسان آنچه خواستند و توانستند نسبت باو گفتند و کردند بنوعیکه چون بحضور حکمران رسید
از کثرت مشقت و کوفتگی و پلیدی عمامه و عبا و لباسش صلاحیت و مقدرت مقابله
و گفت و شنید نداشت و شاهزاده دستور داد او را بحمام بردند و حاجی کس فرستاد
یک دست لباس سفید و پاک از خانه برایش آوردند و در بر نمود و در محلی که برایش
در قلعه معین کردند اندکی راحت و خواب نمود آنگاه شاهزاده ویرا خواست و سؤال
و جواب درخصوص دین و عقیده کردند شاهزاده پرسید بابی هستید گفت بهائی هستم
و فرق بابی و بهائی را بیان کرد و گفتگوشان بطول انجامید و شاهزاده اظهار شفقت
نمود و بعد از صرف شام که سه ساعت از شب گذشت دستور داد که او را از دروازه

شهر

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

۱۸ م

سمت جاده خراسان برده روانهٔ مشهد نمایند و خود نیز سوار شده همراه رفت و عده‌ای از اصحاب
منتصبان و اعضاء محترم دائره‌اش نیز سوار گشته روان شدند و مقرر داشت وی را بر حمار
سفید سواری خود نشاندند و تظاهر بتجلیل و احترام درباره‌اش کرد تا تلی که معروف بتل آتش گبر
مقابل صدرآباد است رسیدند وی را جلو روانه نمودند همینکه قدری دور شد با دست خود
پشت وی را نشان کرده هدف گلوله ساخت چنانکه آنمظلوم بزمین افتاد و همراهان نیز
تأسی کرده پی در پی گلوله نواختند و جسدش را در گوشهٔ تل زیر خاک چنان مستور و مفقود
نمودند که اثری از محل معلوم نشد و این واقعه در شب ۲۴ ماه و سال مذکور واقع شد و
شاهزاده صندوقچه الواح و آیات و یکصد و سی هفت مجلد کتاب و سند طلب هفتاد تومان
که آنمظلوم از حاجی غلام تمام نساج طلب داشت و این جمله از متروکاتش بود تصرف نمود و با جمله
مدینهٔ مذکوره شهادت بشت تن چنانکه نگاشتیم خاتمه یافت و اما سه تن بقیه محبوسین استاد
مهدی بنا، خانه خود را بمبیع شرعی فروخت و ثمن را بحکومت داده مستخلص شد و حاجی احمد و
آقا محمد حسن پسران ملا مهدی شهید را نیز مبالغی نقود گرفته مستخلص کردند و حکمران بسیاری
از آحاد این طائفه را نیز دستگیر نموده بمحبس انداخت و جور و ستم بسیار روا ساخت و بالاخره
مبالغ باهظه گرفته رها کرد و اموال و اثاثیه جمعی را تاراج نمود و برخی بهر نوعی ممکن شد از شهر گریختند
و مختفی و متواری گشتند و از کشته شدن مصون ماندند و مدتی دور از عائله و خانه خود زیستند
و جمعی آنچه توانستند فراهم کرده جریمه بحکومت دادند و از تعدیاتش محفوظ شدند و برخی در اثر
التضییقات بدرود حیات گفتند و بعضی از مستضعفین و نساء بالغین در ایمان پناه بعلما و
متنفذین برده درهم و دیناری دادند و بشهادت برتبری خود از این طائفه خط و امضا گرفتند

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۳۰۸ ه‍ق ۱۸ م

از شما را باید کشت و دیگران را باید دست و گوش برید تا همه بترسند و از آئین بهی بیرون نروند
و شنید بار از احباب حاضرین که مبارک بود مد و گفت آیا چه خطائی از ما سرزده که مستوجب چنین جزا
شویم دستور با صورت چهره و صورت غضب بهر گفت لب فرو بند که تقصیرت محتاج توضیح و
تفسیر نیست زیرا همان کسی هستی که در صحرای خرمک بر پشت تپه نشستن ترا دیدند که گاهی دستها
با آسمان بر کشیدی و در نگاهی خود هم داشتی زمانی بحال گذشتی و چون سخنانی چند فیمابینشان
رد و بدل شد خد بهرام بهمن مذکور از بهائیان حاضرین که با گفت و حاجی در نشر این امر و مردی
سلیم بود گفت ای دستور از این نکته نباید غافل شد که امروز شما پس روحانی زردشتیان
ایران هستید و اگر مسلک بهی را بهائیان [illegible] و [illegible] و [illegible] چند [illegible] و چند و اندرز
[illegible] با [illegible] و دیگر خواهند رفت و باز خواست و [illegible] گناهشان بر شما خواهد رسید
چه گناه و [illegible] در خور [illegible] است و شما ایشان [illegible] گذشتید [illegible] من از شما
[illegible] دستور [illegible] [illegible] که [illegible] گناهی از من نشست دیده دستور که خدای [illegible]
نشان [illegible] گفت که خدا [illegible] است و [illegible] را [illegible] خدا [illegible] و کردگار این
[illegible] پرستان [illegible] نیکوکاری و [illegible] بخشش و [illegible] دیگران [illegible]
[illegible] دستور [illegible] شهر [illegible] با شما [illegible]
جناب [illegible] بود در محضر دستور [illegible] مذکور شده [illegible] کرد [illegible] بهرام [illegible]
جناب دستور گفت [illegible] معلوم شد [illegible] جناب
منصرف [illegible] دستور [illegible] محض آنکه [illegible] شود [illegible] حاضرین [illegible]
[illegible] دستور [illegible] مرحوم [illegible] بود [illegible]

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

۱۸۹۱م

از آنجمله حاجی میرزا محمد افشار و صدر و معتمد اردکانی و شاطر حسن و برادرش آقا علی اکبر و نیز آقا
محمد اسمعیل عریضه بشاه دادند و بعضی در مقابل کالسکه شاهی ایستاده بنوعی مؤثر سخن گفتند
شکایت از جلال الدوله نمودند تا آنکه تلگرافات راجع بمنع از تعرض احبا و رد اموالشان بدو رسیده
قرین حزن و یأس گردید و بالاخره پس از قریب یکسال معزول و احضار بطهران شد و مردم ستمدیده
یزد از احباب و اغیار که در طهران مجتمع شدند بر او شوریدند و برخی از اموال منهوبه را استرداد کردند
ولی در مقابل آنهمه قساوت و خونریزی نه او و نه علمای یزد احدی مورد بازخواست و مجازات
واقع نگردیدند و تفصیلی از واقعات دلگداز مذکوره یزد از قلم ابهی در الواح صدور یافت منها
قوله الاعلی اوست گوینده و پاینده چشم عدل گریان و انصاف تا الان ستر ان الله
در ایران اعتساف و ظلم و ستم و بیرحمی و اخلاق درندگان صحاری در اراضی شلیده
ذئاب بیخبر از جلیل نادان اغنام الهی را دریدند خسارت عظیم وارد و جمع کثیری فدا فسبحان الله
امر و همچنین اشیا در ارض یا مرتفع و فریاد و ناله بیشفقتهای معاف از جاها
ظالمان بلند و حزن عظیم بر صدور اهل عدل وارد و ضرب محکم بر هیکل انصاف نازل
غزالهای صحرای محبت صعفا از صیاد ندا آنین در کمین و اطفال مهاد را طاغیان
بی شرم و حیا از پی سهام و تیغ و جنودش ظلم و عساکرش قائم و رحم در ایران بمثابه
عنقا با اسم و بی رسم و انصاف بمثابه کبریت احمر نامذکور و غیر مشهود در شب
بلند و سموم و عضان غبار و دخان ظلم از ضغینه و بغضای منکرین و
صعر حنین برخاست بشأنیکه تجلیات انوار نیر عدل و ستر نمود بل محو کرد
و مظلوم بیچاره و بی معین آقا علی و آقا علی اصغر علیهما بهاء الله و عنایته

سال چهل و ششم

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

در نفوذ قلم اعلی و اقتدار کلمه علیا تفکر نمائید چگونه منقلب فرمود و نزدیک نمود باری
نفوس مذکوره را بعد از تعذیب بعذابهای عالم شهید نمودند یعنی را انتساب ابن اخشن و کشتند
تا آخر ابدان و تا آخر را از عقب او میزدند و میبریدند بعضی را با سنگ و بعضی را با چوب و بعضی را
با زنجیر و بعضی را با سلاح آنها کل مقتدر را قطعه قطعه نمودند و بعد آتش زدند و
استخوانهای را در گودالی ریختند و از افراد گروه ها از نفس و دو نفر آگاه ادوند معلوم نیست
بکجا رفته اند و چه شده اند واحدی در آن ایام از عیال و اطفال سؤال ننمود و از بیم و
خوف نزدیک نرفت آن مظلومها بجوف مانده اند و از افراد مذکور بعنوان ملت رسیدن کل
آنهایم الله در ستر من غیر اطلاع احمد [illegible] اگر و عدد نمودند و توقف نموده و ادارا
داشته اند با جبب و رضای امروز تا اله ستمگر بوده ها از صحرا شام نفع حسین انتحاد
بلند و شب آن روز با مر ملکوت ماس عید گرفتند و جشن بزرگی برپا گویا اقلیمی فتح نمودند
سبحان الله ظلم و بی شعوری بجائی رسید که اصل آنها [illegible] و اکل منحصر نمود
صرف بودن اعمالشم چه که بعد از ظلمی و عدل مشرق بعد از اعتساف تجلّی کل
نیر انصاف با هر در جمیع احوال نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤید عباده علی الانابة
وعلی التدارک علی ما فات عنهم فی اللیالی و الایام انه هو الغفور العلام و نیز در لوح
دیگر چنین مسطور میباشد ظالم ارض با قصد اطفای نور نموده و عمل کرد آنچه را که از
اول دنیا الی حین احدی مرتکب نشده قسم بنور بیان که آنچه کرده سبب اعلای
کلمه مبارکه بوده و دعا لا تعد ولکن و نیز در ضمن صورت زیارت صادق
و حیدان چنین مسطور است اشهد بمصیبتکم صاحت الصخرة و ارتفعت الصیحة

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق ۱۸ م

نشد و آحاد اینطائفه را متغیر ساخت و میرزا علیرضا یزدی و برادر را بزنجیر چندان زد که بدنش سیاه و متورم
گشت و معاندین را بهانه بدست آمد و او را با بدن خونین بمسجد جمعه واقع در جنب تجارتسرای
مذکور بردند و علمای ائمه جماعت بجوش و خروش آمدند و شیخ روضه خوان اصفهانی و نیز
سید یزدی که عوام سبزوار اول را فخر رسل الذاکرین و دوم را فخر السادات میخواندند علی المنبر
یک یک از احباء را نام برده ناسزا و سخط گفتند و دکاکین و بازار را بسته کسب و شغل را منع
و تعطیل نمودند و اهالی اجتماع و شورش کردند و شر تعهدار را نیز مانع از اقامه صلوة شدند و ابواب
مساجد را قفل نمودند و یا علی یا علی گویان بتجارتسرای مذکور ریختند و عده از احباء را گرفتار کرده حتی
حسن نام جوان تجارتی را بجای حسن نامی مشهور از اینطائفه بدین جرم دستگیر و بند و بست
نمودند که بر حقیقه و دوم لعن نکرد و تمامت محبوسین را بمحبس حکومتی کشیده حبس نمودند و نیز بازدحام
تمام بخانه حاجی سید آل رسول هجوم بردند و او و پسرش تا بقیة الرجال را گرفتار کرده ضرب بسیار
نموده سر و پای برهنه بسرای حکومتی کشیدند و حکمران امر نمود ایشان را در یکی از حجرات اندرونی
حبس کردند و اینواقعه در یوم بیست و ششم رمضان واقع شد و جمعی از احباء در خانه ها مختفی
و پنهان گشتند و در غایت ترس و بیم مدتی بسر بردند و برخی لباس زنانه در بر کرده شبانه
فرار نمودند و گروهی گریخته آهنگ مهاجرت و اقامت در عشق آباد کردند و بالجمله ملاها با اتفاق
حکمران بتفرق و قلع و قمع اینطائفه همت گماشتند و تمامت محبوسین را پای در کند کرده
متجاوز از ده هفته در محبس حکومتی نگهداشتند و احدی از اقوام و اقارب را اجازه ملاقاتشان
ندادند و پنج تن از ائمه جماعت فتوی و امضای کفر و قتلشان داد و ولی شر تعهدار مذکور
مخالف بوده مساعدت نمود و صورت شهادت عرایض طویلی با مضاء جمعی کثیر از اهالی

سال چهل و هشتم

وقایع سال ۱۳۰۸ ه‍ ق

۱۸ م

یا از جمعیت ما خارج شوند و یا ملتزم که دیگر مخالفت تورات نکنند و حکمران حسب دستور شریف الملک عده را تفحص و تحقیق بگماشت و نقشه بدین چنین کشیدند که تنی از بهائیان اسرائیلی را بکنیسه حاضر کرده بمجادله و مناظره با حاخام ها بگمارند تا ملزم و مفحم شوند و حکم درباره شان صادر نمایند ولی جمعی از بهائیان بکنیسه در آمدند و مکالمه بدین طریق واقع شد که کلیمیان با ایشان گفتند چون شما احکام تورات را نقض و رفض کردید یا ملتزم شوید که بعد از این مخالفت نکنید و یا خود را از جمعیت ما خارج نمائید و بهائیان جواب دادند که ما هرگز با اساس تورات مخالفت نکرده و نخواهیم کرد ولی بدعتهای شما را که با شریعت موسویه مباین است اعتنا نداریم و شما را مخالف شریعت و در هم شکننده احکام میشناسیم و بعد از گفتگوی بسیار قرار چنین شد که در مجلس تحقیقات بلدیه که مرکب از دوازده نفر از تجار و اعیان بود تحت ریاست نماینده حکومت منعقد شد تا محاکمه کنند و شریف الملک که که خود یکی از اشراف همدان و عضو مجلس بود با حضار سه نفر نماینده از احبای اسرائیلی فرمان داد ولی دائی روبن از احبای مخلص وحده نماینده گردید و حاخام همدان نماینده کلیمیان شد و باتفاق حاخام وارد از اورشلیم بمجلس بلدی آمدند دائی روبن نیز حضور یافت و رئیس مجلس که میرزا لقمان خان مقاصی بود از نماینده کلیمیان پرسید شما با این گروه چه دعوا است و او جواب داد که ایشان از دین موسی بدر شدند چه که حرمت یوم سبت را نگاه نمیدارند و اغذیه و اشربه پلید میخورند رئیس پرسید که اغذیه و اشربه پلید کدام است نماینده موسویان توضیح و اثبات کرد که ذبیحه مسلمانان و پنیر و دوغ ساخته آنان نزد موسویان پلید میباشد و این گروه احتراز و اجتناب نمینمایند و رئیس چون این سخن بشنید بشدت غضبناک شد و تأسف خورد که چرا برای استماع امثال این سخن حاضر شد و فی الفور حکم داد موسویان را که

سال چهل و ششم

واقعات سال ۱۳۰۸ ۱۸ ج

و در استراحت ایامی چند روانه هندوستان گردید و چون ورود نمود احبای آنجا مانند مؤمنین مصر شادمان شده امید ملاقاتش برای تبلیغ با فضلا و وجهای اهالی داشتند ولی او شهوری چند در بمبئی بنوع احتیاط و حذر بسر برد و برای طبع کتب مذکوره سعی نمود تا از طبع بیرون آمدند و بنام کتاب اقدس و کتاب مبین و کتاب اقتدار معروف و منتشر شدند و در شهر شعبان ۱۳۰۹ آهنگ عودت بعکا کرده در شهر رمضان وارد شد.

شهادت حاجی ملا محمد علی در یزد

در یزد در شب بیست و ششم صفر حاجی ملا محمد علی ده آبادی از علمای متقدمین مؤمنین را در سن هشتاد و یک سالگی با قرمیس از اشرار بلد هنگامیکه از کوچه میگذشت هدف گلوله نموده استخوان سینه درهم شکست و پسران ستمدیده مقتول شبانه جسد را برده دفن کردند

این موازنه و مقابله شوند و ما به کتاب مقاله سیاح را مخطط فرموده اند آنرا هم فانی در زمان حضور سرکار آقا در بمبئی طبع نموده اگرچه قدری از عبارت از نسبت خارج است ولی ملاحظات حکمت مرعیه چاره نبوده و کتاب ایقان صحیح هم در تحت چاپ است و الواح مترتبه کتابی است که کنون چاپ و تمام شده ولی باطراف نشر نیافته و کتاب مبین هم با کتاب اقدس مطابع شده و این اداره نزج سرکار آقامی اکبر است که بدون امضا و اذن کتابی از دو اخله طبع نخواهد شد ... جناب نبیل از ارض مقصود در سنه ماه قبل وارد شده و بعد از توقف یکماه خیال حرکت حیدرآباد و دکن نموده اند بعد از توقف چندی بسمت [illegible] مراجعت نموده اکنون در بمبئی مشغول بکتابت و بیت هستند یعنی کتب مقدسه را به خط جناب حاجی میرزا افنان که چند ورقه است از ارض مقصود وارد شده اند مینویسند. (مکتوب حاجی میرزا حسین معروف خرطومی خطاب بحاجی میرزا حیدر علی مورخه ذیحجه ۱۳۰۹)

ولی این ایام کتاب اقدس و بعضی سورهای معتبره که منضم آن است در کمال دقت بعد از اینکه سرکار آقا روحی فداه بخط خود است بحضور مبارک جل جلاله ارسال شد و در نهایت اصلاح محکم بچاپ فرموده اند این روزها تمام است و سرکار فرموده کل کتب سابق اقدس باید محو شود و این کتاب اقدس ثابت و محکم خواهد ماند و دیگر بعضی الواح و کتب های دیگر هم چاپ شده و بقرار کمال صحت موجود است لیته بازده آقایان است که هرکجا مصلحت باشد نشر کنند (ایضاً مکتوب حاجی میرزا حسین خرطومی خطاب به حاجی میرزا حیدر علی مورخه ۱۴ صفر ۱۳۰۱)

نیز [illegible] در ضمن بیان احوال [illegible] و [illegible] اسماعیل [illegible] حاجی میرزا حسین خرطومی [illegible] در بعضی از آیات کتب مبارکه مسطوره دست برده برای تامین مرادهای خاصه اش تحریف نمود.

سال چهل و نهم

وقایعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق

۱۸.م

و اوضاع و احوال مدت دو ماه امتداد یافت آنگاه اسامی آحاد احبّاء را ثبت نموده بطبس و مشهد فرستاده فتوی قتل و غارت خواستند ولی چون در آن ایام که قریب وقوع حادثهٔ عظمی غروب شمس ابهی بود مرض وبا انتشار یافت اشرار و معاندین گرفتار شده از غرض دست کشیدند.

واقعهٔ عظمی غروب شمس جمال ابهی از افق ادنی

در این سال محنت اشتمال طبقاً للمشیة الربانیة و الحکمة الالهیة جمال اقدس ابهی پس از چهل و دو سال بذل عنایت و افاضت که در هیکل عنصری بشری بر بنی آدم و اهل این عالم فرمودند آهنگ غروب از افق عالم ادنی و اشراق از ملکوت ابهایش نمود و تفصیل این سانحهٔ عظمی و مصیبت کبری که در قریب الفجر از شب دوم شهر ذیقعده سال ۱۳۰۹ هجری قمری مطابق ۲۹ مای ۱۸۹۲ میلادی واقع شد چون در همان ایام کلیه از اقلام اعلام احباب نثراً یا نظماً صادر و منتشر گردید لذا بثبت برخی از آن مرقومات اکتفا مینمائیم منها مثنوی زیر فوق از قلب پر از حسرت و احتراق ملا محمد نبیل اعظم است که در فاجعهٔ عظمی حاضر و ناظر بوده مرثیه سرائی نموده و هی هذه

بسم الحاضر الناظر المشهود و بجماله الشاهد الغائب المستور

از غیاب شمس بهای رب / آتش افتاد بر آفاق چه عجب / گردون اشجار وجود آتش گرفت / آتش آن ناخشک و تر گرفت
دشتها و شهرها و بحرها / باغها و راغها و شهرها / جنگلی یک شعله آذر شده / سوی قصر بهجی وارد شده
در قصر شاه جهان صیحه زنان / موکنان بر سر زنان نازکنان / کی بهین قصر بها شاه تو کو / آفتاب و اختر و ماه تو کو
ای گلستان بها ورد تو کو / دلستان و دلبر فرد تو کو / باغ بهجی شاخ شمشاد تو کو / وان خرامان سرو آزاد تو کو
تخت بهجی آن مَلِک تو کو / بحر بهجی ماهی افلاک تو کو / عرش بهجی شاه ابهای تو کو / نغمه جان بخش ورقای تو کو
وحی ربانی و تنزیل تو کو / موج زن دریای تنزیل تو کو / دلربای عنبرین موی تو کو / گلعذار آتشین روی تو کو

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق

از یقین محمد آن پر شرف / شد محمد زان جمله صدف
بر جبین ابواب رحمت باز کرد / در عیون سر حق را باز کرد

لیلة الاسری سوی معراج شد / تا بقصر بهجتی معراج شد
منتهی شد سوی سدره منتهی / غرق شد در بحر دیدار بها

جمله قرآن را ز سر تا پا بخوان / تا ببینی آن امیر ملک جان
خود شناسی بود شش مقصدی / دایم از شمس جمالش مهتدی

لیک بعد از حضرت ختمی نقش / اکثری زو مانده از نقش
از فرقی اخذ کرده یک صنم / تابع وی گشته مانده عجم

زان سبب اسرار و انوار کتاب / ماند از اسلامیان اندر حجاب
سنیان را راه زن شیعیان / شیعه را از عالمان ره بر نماند

جملگی غرق بحور قیل و قال / بی نصیب از سیرت اخلاق و حال
اینچنین بودند اندر لیل تار / تا جمال احمد آمد آشکار

قلب او روشن ز نور احمد / سینه اش صندوق اسرار خدا
فرقه ای از شیعیان آن جناب / [illegible]

کم کمکشان واقف از اسرار کرد / واز منام وهمشان بیدار کرد
سید کاظم مراد را بار شد / قلبش از وی مهبط انوار شد

سید شش پرسید از این امر عظیم / در جوابش کرد مر قوم آن علیم
که نباشد مصلحت تبیین این / زین نشانی آید وقت بعد حین

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

بعد من رو سوی صحرا بانید / وا دست جهد و کوشش [illegible]
تا که مقصود شما بهر شما / جلوه گر گردد چه خورشید سما

بعد سید نور شیرویه شتافت / آنچه میخواست در شیراز یافت
رب اعلی خویش مر او را دید / قلب او را طی [illegible] دید

از شناسی خبر دارش مرو / واقف از اسرار و انوارش شود
گفت من بابم مدینه و رخ / من شهیرم به یوسف مسیح

امر او مستتر است و سکون / بعد تسع کل خیر در کون
باب شیرویی چه نار مشتعل / سوی ارض شاه بهر وصل شد دل

شاه ایرانش بطهران یاد کرد / جدان او را ز همه آزاد کرد
مشتعل چون سید د طور شد / سوی شهر طوس تو رش بود

شاه ایمن بنیز عزم نور کرد / خویش را در امر حق مشهور کرد
آمران و عالمان اندیار / هر یکی از یک طرف زان شهر

هرچه ابوی حق حسد آمدند / با هزاران شوق در حبه آمدند
بعضی آنها نیامد مستقیم / آنچنان در راه حب استقیم

که بر او طلعتش جان باختند / برق شاهنشهی بر افراختند
اکثری از ابتلاء و از محن / آمدند اندر بلا با ممتحن

العرض شاه بهادر سال شصت / آنچنان محکم کمر در امر بست
که نیابند از مبارک مقصدش / لوم و منع لائم و مانع صدش

وانمایانش نبای با بیان / وانما با سیف ملیان بیان
امر حق را جهر و منشور بود / در همه آفاق حق مشهور بود

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق

شد سوی شهر طارب الانام / آن سفر یکسال بخرد تمام
شد دو ماهی چون بطهران مکین / گشت طی هر بلای بی امین

شاه جان را قرین صدر زمان / بجهت اخوان صدرش مهربان
اندر آن هنگامه خنای مهربان / خواست تکفیرش را ساز دهان

تا ز خفاشانش جاه گزند / شاه راه سید در بستند
شد بیاره با تن تنها سوا / شد باره دو رنج خیره ها

مهر را چون جاهلان دیدند فاش / دور بگر نفسه مانند خفاش
در شمیران آمد حبس شد / بعد در زنجیر و غلش جوش شد

بعد از آن شد جانب سلطان بهی / در سیه چالی و در انبار شهی
وان جبین از زنجیر خند و گهر / که بود مشهور بر قار و گهر

روز و شب در گردن شاه بها / در غلیلی پای آن پیر بها
از جنای اله العالمین / قرب چهل تن از یاران زمین

بعضشان هم بید و هم زنجیر شاه / بعضشان هم بزم و هم بشیر شاه
دایم از تعلیم شه با خوش دلی / ذکر حمله حسنا بسته بعلی

هر صباحی بابت زان قاتلان / مجتمع که قسمت با شد عدلان
رو و بر و مستمر [illegible] / تا بعض خنجر نامش شهید

شه شدی با لطف هر سوی / همچه تو گل بر شکفتی روی او
امر و بود شش بر صبر و سکون / با فرح میرفتی از زندان برون

زد در آن شه توجهان صباحتی / رایت شاهانه میافراختی
آن زهل تن که پیمان یک یک / کرده شاه و ولی هر دو بهم

عاقبت قدر مانش کرده روان / ای عدای جمله جان رهروان
آنکه بان کز باغ [illegible] / این زمان با ادای [illegible]

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

روز و شب نطق [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

چشمه حیوان که از ظلمت است / ای گروه طالبان حضرت
سوی او با قصد شتابید کل / تا حیات سرمدی یابید کل

باد از عون حق [illegible] / شمع بزم صاحبان تخت و تاج
الارض سلطان [illegible] / در غل و زنجیر قهر باد شه

تا حبس آمد پدید عظمتش / روسیه شد حاسدان [illegible]
از غمایتهای رب العالمین / [illegible]

تا زمان [illegible] / با جلالت شاه بغداد شد
[illegible] / همره آن [illegible]

صدر اعظم خادمی از محرمان / کرد همره بار و انجمن [illegible]
[illegible] / همچه [illegible] سلطان [illegible]

کرد طی ره بفر خسروی / [illegible]
[illegible] / شد بغداد [illegible]

کز قدم شد کز خفی نام او / همچو سال نامه برو انجام او
قرب سالی چون ببغداد شد مکین / [illegible]

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق سال چهل و نهم

بعد از آن جنت مکان شد جای شه … پر نوا آفاق گشت از نای شه … بعد از آن شد بیت منصور رفیع … عرش ثانی دار شهنشاه منیع

بعد از آن پنهان گشت بیت با بهمه … ز شعاع شمس ابهی تا بمه … یک سه ماهی زین سپس بیت جلیل … چند ماهی مسکن آن شه جلیل

بعد از آن شد بیت عودی عرش شان … عرش حق چون عودی آمد بر قرار … در طوافش جمله ملک و ملک … ناطق آیات وحی بی لک لک

از ورود سجن محبوب الانام … چون شد نه سال و نه روزی تمام … جای پس کرد شه خود صبحدم … شد ز دروازه برون شاه قدم

شد بسیر بوستان نامعین … در بستانش منور شد زمین … بعد از آن هم قصری از نقضا بری … جا گزید از روی مهر آن کبریا

قصر عبود آن با شایش لقب … چند سالی شد مقر عرش رب … رغم انف ظالمان قوم عاد … که خدا خیانشان بر باد داد

بر عکا هر چند مرتب گاه بود … مزرعه در وی خیام شاه بود … گاه در باغ نعمین عزم داد … که چنین جنت سعادت فزا

گاه قصر خاص باشای منیع … گاه کوه کرمل طور منیع … که مبارک خانه اورا نام شد … از قدوم شه بهی انجام شد

گاه کوه با سید بی همال … مشتعل از قبه نور جمال … گاه بر کل قصر مزرعه چون جنان … این شیخ و پیشوای در زبان

شاه را یک چند مسکن با حریم … وان بلد آباد از اکرام کریم … گاه کرمل گاه حیفا شد مکان … که مکان بالا و رشش لامکان

کوه کرمل از قدوم شاه جان … گلبد اندر حرق از فرقدان … بعد از آن بهجا قصر خوش مشرب … که لقب [illegible]

هر عکا جنت عبود و داد … شد مقر کرسی رب العباد … بیشتر در قصر بهجی مستقر … آن ملیک روح و سلطان قدر

شد ده و دو سال آن قصر عزیز … از شه جان مشکبار و عطر بیز … تا که نور امر سلطان قدر … آمد اندر ربع مسکون جلوه گر

آمد از الواح جمالی زر … ملک روح کلیت و مشهد … اهل ایران در خیال [illegible] … هند و چین از امر حق روشن شده

در هزار و سیصد و هشت [illegible] … آمد از آن مشت جان پرجفا … در هزار و سیصد و نه از حق جفا … بهره شد درویش جان ها بی شمار

زابتدای سیصد و نه شاه جان … وا نمود از [illegible] … ز [illegible] بحر غم غرق … فی سوی ساحل شادی خلق

سیما از ابتدای ماه صوم … تا به عید صوم در سیل یوم … با همه یاران ملیک اختر … وا نمود اندر صحبت هم دوام

چون شهر از شوال یوم زد … از تب شد شه فرزندان [illegible] … شنبه فجر و احد و عشرین رجب … خاک آفاق پس قد غاب

جسم از این [illegible] جان … این قدر دانم [illegible] شد … گر نبودی [illegible] حفظ [illegible] … هر ده و دن [illegible]

خویشتن را سر به [illegible] زدن … تا شود در کوی جانان [illegible] … لیک کل رفته از دست [illegible] … بیقرار و سوگوار و اشکبار

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق
سال چهل و نهم

خواند این پیر پریشان نه بر	غرق انوارم نمود از یک نظر	بعد از آن فرمود کان توقیع اوست	این بهر عبد سرور رسما
نامه بنوشته از بهر عبد	که شود زان مشتعل جان و جسد	رو بخوان در روز هر جا اندر	عامل آن از بهر آن جان زده
دست بر چشمان نهادم از ادب	ور بسیدان نامه را کردم طلب	شد تلاوت بهر مشتاقان همه	با حلاوت شد ابتدا تا خاتمه
بار جا گفتیم یکدل یک بیک	یا علی یا لیتنا کنا معک	تا که از نعمای آن اعلی مقام	که بود ماوای محبوب الانام
بود چندی جا بجا با آب و گل	زان عنایت مستطاب انیم خجل	الغرض در منظر اعلای یار	شد زیارت بهر ... گل
هم بر آن ... زکیات	که جانم نشان آن جنب	کامده ثابت با ... جبال	با ته ... ز اخبار زلال
وز لسانش ... عرض ها	کردم اندر منظر شاه بها	بعد از آن گشته ...	تا که آمد ... جام ...
کاین بهر را بگو کز لطف حق	بردی از بسیاری یاران سبق	هم مکان ... عذرای ...	کز غیب ... ...
چونکه دایم غرق دریا ... ی	یار و مجاورت ... تو ...	انجو ... اکنو ... خو	بهر ... یابان ... شود
... ... عنه ...	خاتم ... شود	... ...	... ...
نزد من ... علمای مستجاب	هر دم از من بهر ... صد ... تحجاب	ای ... ای بنده جهان	... ...
غصن اعظم ... غصنان ...	عزت ... فضل کرده ...	هم ... جهات رب العالمین	از برایت ... عین
هر یکی ... مرتفع در ... یار	دست ... سوی ... کرده	کی ... العالمین از لطف ... رود	این بهر را ... دود و حدود
که بارض ... چون ...	... ...	هر ... از ... کن	جمله یاران ... کن
در کتاب عهد فرموده ... شما	که کشیده ... سلاطین دعا	ناصر الدین شاه رای ... ل	یار ... از ... علال
... حق ... ای آن	کن ... شاه و ... خواه	بار الها ... سر مباد	هیچ ... شه سر ... مباد
حق ... منظور ... خویش	حق ... چشم ... خویش	حفظ کن ... ز ... را	بر گرفتارانت ... باب

امر بل الله را اصلاح کن	جمله را ... کن

و دیگر مقاله مفصله ایست در بیان واقعه عظمی که در همان ایام در ارض عکا برای احبا رسیده
منتشر گردیده و هی هذه	۱۵۲	الثناء الذی ظهر من نفسک الاعلی والبهاء

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق ۱۸ م

وبالذين استضاءت وجوههم من انوار وجهك واتبعوا امرك احبّا لنفسك ان يكشف الحجبات التي حالت بينك وبين خلقك وترزقني خير الدنيا والآخرة وانك انت المقتدر المتعالي العزيز الغفور الرحيم ۱۵۲

صلّ اللهم يا الهي على السدرة واوراقها واغصانها وافنانها واصولها وفروعها بدوام اسمائك الحسنى وصفاتك العليا ثم احفظها من شرّ المعتدين وجنود الظالمين انك انت المقتدر القدير ۱۵۲ صلّ اللهم يا الهي على عبادك الفائزين وامائك الفائزات انك انت الكريم ذو الفضل العظيم لا اله الا انت الغفور الكريم

اگرچه سزاوار آن بود که بعد از صعود قلم اعلی از اذکار بیرون و تحریر آثار قلم و خامه ذکر محو و رقم زبانه عدم وجود معانی از عدم راجع شود ولکن چون در این یوم ظلمانی که ورقاء رحمانی در ریاض قرآنی در حقیقت یوم کما یوم یجعل الولدان شیبا نغمات جلیلی خطیب سبحانی بر منابر سور قرآنی و ذکرش چنان است ان زلزلة الساعة شیء عظیم تکلم و در قلوب و عیون اغصان و افنان سدره امکان انحدار دماء و دموع جاری و ساری است این موری خسته و نحیف پژمرده و بی دل شکسته از مصدر امر رحمانی و مطلع حکم سبحانی صراط المستقیم رشیح شریف اعنی و الفرع المنشعب من الاصل القدیم حضرت سر الله الاکرم غصن الله الاعظم روحی و نفسی لوجهه الفداء و لنفسه الفدا مامور گردید که وقایع این ایام فیما داران زمن العظمی والبلیة التی منها انشقت الارض وانفطرت السماء ضبط نماید تا از احتراق و انحراف محفوظ ماند و دست حوادث زمان در آن تصرف و تبدیل نتواند فوراً امتثال نموده و تسلیم نمودم ولی لسان حال در عذر از ابیات و اشعار این جبّ مثنوی مولوی ناطق شد

۴۴۵

سال چهل و نهم

وقایعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق ۱۸ م

آثار تب در جسد عنصری مبارک نمودار گردید و لکن آن شب اظهار نفرمودند و صبح همان شب جمعی از احباب مشرف شدند و نزدیک عصر آن روز شدت تب ظهور و بروز یافت و بعد از عصر جز یک تن از احباب که عرض لازم الاصغاء داشته احدی مشرف نشد و روز دوشنبه هم که یوم دوم بود جز یک نفر از احباب احدی شرفیاب نشد و لکن روز سه شنبه که یوم سیم و یوم الوصال این شکسته بال بود هنگام ظهر تنها بنده را احضار فرمودند و قریب به نیم ساعت گاهی جالساً و گاهی ماشیاً در اظهار عنایات کافیه و تبیان بیانات وافیه ایکاش میدانستم که شرفیابی آخر است تا ذیل مقدسش اخذ نموده رجا مینمودم که بنده را قبول فرمایند و از این دار الغرور و از بحر سر در گم نجات داده آه قفس و اشتها و در عصر آنروز هم که جناب حاجی نیاز از مصر وارد و درگاه محبوب لی انبار گردیده بود آنجناب با جمعی از احباب بحضور دادند و باب لقا بر وجه جمعی گشودند و تا نزدیک غروب دوشنبه و سه شنبه احباب شرفیاب میشدند و دیگر بعد از آن روز احدی از احباب مشرف نشد و باب لقا مسدود و چرخ کبود از آه و حنین بیچوران پر دود و اغصان سدره حسین همگی در کل اوان در حول مبارک حاضر و حضرت غصن الله ضیاء الله الابهی روحی له

آن دو عالم قیامت از ظهورش شد پدید — کرده در عالم قیامت از غروب خود بپا
آنکه از طلوع بقا انظار ترین ... کشف کرد — مؤمنان را منصعق از غروب شمس لن ترنی
بحر اعظم کشتی یاقوت خود را غرق کرد — شد پدید از چشم نوح امواج طوفان بکا
شد نهان بیست از مکان در لامکان — شد نهان شمس لقا در مغرب قدس بقا
گوش شد محروم از الحان ورقاء ظهور — چشم شد ممنوع از انوار خورشید بقا
نوزده یوم الجمال ابروی شد مشتری — فجر شنبه دوم ذیقعده شد غائب ز ما
بود سال سی عشر راه رومیان ... — بود ثالث عشر شهر عین طاء میم و تا
هم ز نوزده نجم شد منقضی هفتاد و دو — هم ز هجرت یکهزار و سیصد و نه از قضا

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هق ۱۸م

با بهجت و انبساط اغصان و انوار را بیدار نمودند و بشارت سلامت و صحت مبارک مستبشر فرمودند و بعد از آن چون گل شکفته و خندان بمنزل مسافرین نازل شدند و چون نسیم مشکبار جعد نگار و روح القدس با بهجت پروردگار یگان یگان احبابی از خواب بیدار نمودند فرمودند که برخیزید و با سرور تمام بحمد و شکر مولی الانام قیام نمائید و بنوشیدن چائی سرور با بهجت و حبور مشغول شوید که حمداً لنفسه العلی الابهی که صحت تام در احوال مبارک بوجود آمد و آثار عنایت عظمی از جبین مبارک پیدا گردید فی الحقیقه آن روز جان افزای سرور و ابتهاج طائفین عرش طلعت ابهاج و دوستانش بنوعی بود که بجمیع اهل عکا بلکه تمام اهالی بر شام سرایت نمود و عموم انام از خواص و عوام بمانند یوم عید به تبریک و تحمید و تفریح و تعیید مشغول گردیدند چه که از یوم حدوث تب بعدد هزار نفر از عاشقین و منتظرین با آتش تب محبت محترق بودند و از اسرای عسکر پا برهنه بدیده و نظام وا داشته بودند که بعد از چند یوم همه با تفنگ یا قفس و بار در سال وارند و در نزدیک قصر مبارک خیام آن اسیران برپا و حنین آنها و اهل و اولادشان شب و روز بعرش مالک الوجود متصاعد بود و در صبح همان یوم پر سرور ناگهانی تلگراف سلطانی در نجات و آزادی آنها رسید و باعث

در لزوم حکمتی دانستیم هم حکمتی است — کس نداند حکمت آن جز ذات خدا
پس بباید متشفق گردید در اعلای امر — پس بباید متحد باشید در جور و جفا
از بدایع و تصرف هیکل واحد شوید — روح اندر هیکل عالم دمید از این ندا
پاره تن بوده اند اصحاب عیسای مسیح — بعد روح تیره دادند اهل امکان را شفا
ما بحمد الله هستیم اجزای آن جسد — جملگی روشندل از انوار و آثار بها
منت ایزد را که کل از فضل غصن اعظمیم — فرع آن اصل قدیم و موج آن بحر عطا
مستقیم و مطمئن باشید بر امر عظیم — صابرا اندر این مصیبت شاکر اندر این بلا
کاش می نوشیده قبل از این مصیبت عندلیب — از کف ساقی صهبای ازل کاس فنا

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق ۱۸ ام

در کمال رحمت و مکرمت و ملاطفت با همگی ناطق که از جمیع شما ما راضیم بسیار خدمت کردید و زحمت کشیدید هر صبح آمدید و هر شام آمدید همگی مؤید و موفق باشید بر اتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد و آن مشرف شدن شرفیابی آخر احباب بود و طیور قلوب بندای قد طلع رب العلی باهل ارض و سما، با چنین دلکا [illegible] منادی و [illegible] و قیام قیامت کبری را مراقب تا شب شنبه رسید که شب بیست و یکم از حدوث تب جمال مبارک بود و مقارن با شب دوم ذیقعده الحرام سنه ۱۳۰۹ هجری هلالی و شب نهم خورداد فارسی جلالی و شانزدهم ایار رومی و لیلة القدر از شهر العظمة بیانی که یوم هفتادم بود و از روز نوروز و سنه پنجاهم قمری و چهل و نهم شمسی از بعثت مبشر طلعت محبوب ابهی علی اعلی در حالتیکه از تب اثری نبود اراده محتومه سلطان بقا بر خروج از سجن عکا و عروج بممالک اخری التی ما وقعت علیها

تا دمی بماند قرص شمس یوم با زوال … هیهات [illegible] قد غربت [illegible]
شد آسمان مکلل بسعود الم و زوال … مستور در حجاب غیب [illegible]
محجوب شد ز دیده [illegible] … [illegible]
[illegible] … وا حسرتا که رفت [illegible]
در قفس [illegible] … [illegible]
شمس شهود گشت [illegible] … [illegible]
شد منخسف ز [illegible] … شد [illegible]
سینه ز زخم الم درد و حزن و هم … [illegible]
شد [illegible] ز دیده [illegible] … نیران حزن [illegible]

شد صبح عیش تیره و روز وصال شام … ای دل برآر ناله و ای دیده خون ببار
[illegible] … آمد خزان [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … افسرده گشت بلبل [illegible]
[illegible] … اندر فضای [illegible]
[illegible] … دریای غم ز دیده [illegible]
[illegible] … [illegible]
آوخ [illegible] … [illegible]
از چشم [illegible] … [illegible]

وا حسرتا چه گویم زین درد جان گداز … با دیده مصیبت و با تن [illegible]
وا حسرتا چگونه برم نام این عزا … با دیده [illegible]

سال چهل و نهم

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ش

پادشاه سلطان الایجاد و ملیک المبدأ و المعاد که ظهور و غیابت هر دو سبب آسایش قلوب عباد و عمار بلاد بوده است از حین استوای بعرش اعلی و هیکل اعز امنع علی ابهی که فجر یوم ثانی از محرم الحرام سنه هزار و دویست و سی و سه هجری بود تا حین ارتقایت بممالک بقا و عوالم اخرایت که ساعت هشتم از لیله السبت دوم ذی القعده الحرام سال هزار و سیصد و نه است که هفتاد و هفت سال هجری الا دو ماه هلالی بوده و بعدد عز (۷۷) معدود گردیده در کل حال و هر غدو و آصال و هر ماه و سال سبب عزت عالم و آدم بودی و هیچ سائل و آملی را از باب جودت جمیع بی نصیب ننمودی الا با بهجت عظمی و عطیه کبری و هیچ مهموم و محرومی را از محضر انور و منظر اکبر خارج نفرمودی الا با سروری اعظم و رجای اتم حاشا که این عبید را از بوس شدید زمانی و ببرور مالا مزید له

[illegible] در دشت [illegible] ... [illegible] گشت حزن
شد قد معتدل ز انظار ما نهان ... شد مشرق جمال جانان [illegible]
آن یوسف جمال ز رشید [illegible] غیب ... وان [illegible] جمال [illegible]
شد اخذ [illegible] روح و هم [illegible] ... شد [illegible]
ایجاد [illegible] ... دل [illegible]
امداد [illegible] ... فریاد ازین [illegible]
عشاق [illegible] ... اوراق [illegible]
انفاس [illegible] ... اوراق [illegible]

احوال آل و اهل حرم [illegible] ... اشک [illegible]
زانده [illegible] ... وانبوه [illegible] حرم [illegible]
بر ناله [illegible] ... بر صحیح و صیحه حرم [illegible]
بر حزن [illegible] ... وین [illegible] آه و ناله [illegible]
بر [illegible] ... بر حسرت [illegible] اهل بها [illegible]
محبوب [illegible] ... بر ناله و ضجیج عباد [illegible]
بر حزن [illegible] ... بر حال [illegible]
بر [illegible] ... بر [illegible]
احباب [illegible] ... [illegible]

در قدرت عمر رضوان [illegible]
کز ناله [illegible] ولوله اندر حرم فتاد

[illegible]
[illegible]

سال چهل نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق   ۱۸ م

که لسان از ذکرش خجل   و همچنین کعب ابن زهیر که چنان بمذمت آنحضرت قیام نموده بود که آنحضرت دم او را هدر فرمود   و بعد از عزت و اعلاء کلمهٔ اسلام بنوعی بمدایح آنحضرت قیام نمود که عفوش فرمودند و جوائز عالیه بخشودند   ولله الحمد والمنه که در این ظهور اعظم قدرت و عظمت امرالله چنان ظاهر و باهر است که در سجن اعظم جمیع امم روی زمین ابداً مجال نیافتند که کلمه از لسان که مخالف عزت و شأن باشد جاری سازند   بلکه همیشه در احیان تهنیت و تعزیت با آنکه معترف بمقامات الوهیت و ربوبیت نیستند قصائد عالیه انشا و انشاد در مدح سلطان ایجاد نموده و می نمایند   و از هر سمت تلگرافات بلسان ترکی و تازی از سفرا علما و امرا رسیده و میرسد   مناسب دیدم که صورت یک تلگراف با چند قصیده در این اوراق مذکور دارم لیفرح الابرار باعلاء امرالله العزیز المختار و اعزاز کلمة الله البهی الانوار

صورت تلگرافات شخص فاضلی از اهل سنه مسمی محیی الدین افندی   ان نبأ افول شمس الکمال و کوکب الجمال اورث القلوب تهیجاً و احتیاجاً و اضطراراً   فنسأل الله سلوة و اصطباراً   محیی الدین

صورت جواب تلگراف از لسان اطهر بیان حضرت غصن الله الاعظم   المصیبة دهما

بگو چه داده رت رد به مرد جسرا   که خیزد از شیشین فغان و حسرتا   جمیع و اهواتا صیرنخ داد ولیتا

امین و اکبر با حنین و انحستا   اجمیع و احرقتا عویل و افرقتا   ز فیر داد و آشتا شهین و حسرتا

ز کیست این حرقت چیست این انقلاب   چرا فضای سپهر چنین مکدر شده   چرا زنم ماه مهر ز غم منغبر شده

چرا جبین شمس چرخ چنین پر چین شده   چرا قلوب جهان پر آه و آذر شده   وجوه اصفر شده دموع احمر شده

اموم بعید شده عموم بسیر شده   بهر چه ناله رعود و بهر که گریه سحاب

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍.ق سال چهل و نهم

۱۸ م

وسعد الفتی فی عفة وتأهب   لدار نعیم فهی من اعظم الرشد
الم تر ان الله نادی عباده   الی بابه المقصود للفوز بالقصد
وسار الی جنات عدن ملبیا   لدعوة مولاه فحیاه بالوعد
تنعم بالفردوس رب مکارم   وغادر ارواحا تنوح علی البعد
فاعطی امانیا وجودا محققا   وندت امانینا وعدنا بلاجد
وسر بولدان وحور تزینت   ونحن من الاحزان نرفل فی برد
وحیاه رضوان بزخرف جنة   واحشاؤنا تصلی بجمر اللظی المردی
ونادا جبریل یهنی بعزه   ونادی بها والله ان ابنی من بعدی
ولذ بعیش قد صفا من مکدر   واقواتنا صاب تحصل بالکد
واطربه رشف الرحیق مسلسلا   ونادمنا ساقی الکآبة بالکید
لقد کان رب الفضل والعلم والتقی   وبحر الندی والجود والحلم والمجد
ومصباح جود فی الدجی یهتدی به   الی غایة الراجی واکرم من یسدی

تموج قسم القدم تصیح جبت الوصال   تفتح روض تلقاء تحت عرش الجلال   تبکی عین البحار تضج قلب الجبال
تقول روض الظهور این ملیک الجمال   این بهاء الکرم این محیط الفضال   این آیة الوجود این مرقی الکمال
این مغیث العباد این مجیر الرقاب
وا اسفا ای جهان جمال معبود کو   ای زمی وای زمان طلعت مقصود کو   شهنشه ذو الکرم ملیک ذو الجود کو
خدای عالم چه شد آن شهود کو   روح من فی الوجود حضرت موجود کو   جمال قدس قدم هیکل محمود کو
کجاست رب البیان   کجاست ام الکتاب

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق سال چهل و هشتم

صورت قصیده ثانیه که فاضل ادیب و شاعر لبیب امین فارس معلم مدرسه پرتستانت در کفر یسیف انشا نموده

(رثاء فرد الزمان)

یا لهما تزود مصیبة لا یجبر — ونکایة ایام غدت تتحدر — فالقلوب بکا و نظرة تنفطر — [illegible]
فالانام بکا کانوا مستجیرین — کانهم جمعوا الکیمیا یحشروا — فالبال عکة قد غدت حائرة — فالیالها تبکی و ما [illegible]
فالبسیط زال عنها بسطها — وغدت بحرقة تشکل تحسر — هل ذلکت الغبراء ام هل بادت — الخضراء ام ما دها یا [illegible]
ام فاک صوت الصور ام نعی لسیها — ملأ البلاد فکل طرف ممطر — هو نعی ساداتنا قد ترک الثری — من حیث ناداه العزیز الاکبر
فتفطرت اکباد سکان الثری — ونحیب بعد رحیله یتفطر — هو فی سرور والانام بحسرة — اذ فاتهم منه ایاد تذکر
قد کان کهفا للبرایا کل من — وافاه کان بنیل ما یستنظر — قد کان شمس فضائل [illegible] — ونعا [illegible] لا تنکر
ما فاته شیء من الافعال ذا — ت البر فهو لکل بر مصدر — مهما نظمت فلا احیط ببعض — بعض صنیعه فی تخاطر الابحر
یغنی الزمان وذکره لا ینطوی — یسطر الا احیاه ولما یستر — اوصافه جلت عن التشبیه — نشرت ثنا وفاح منها العنبر
وتعالمه عن کل مدح قد علا — انی احار بای مدح اذکر — وعن الرثا فما رثائی تخصه — الا علی سبیل العوائد فاعذروا

غمی که از فرقت حبیب عالم رسید — دو صد هزار [illegible] غمخصم رسید — بعض اگر [illegible] هجرت انجم رسید
که بر تمام وجود غمی از آن بهم رسید — بر اطهرت هم گذشت [illegible] — غمی که بر سپهر فغان و ماتم رسید

ولی بهای حرم — نیاید اندر حساب

چگونه شاه جان نزد اهل حرم — که چون بر شان گذشت [illegible] — زمین اوراق [illegible] جم ازدم
بدون [illegible] — [illegible] — [illegible]

بخواه از حق شکیب — خدا کن از اضطراب

علاج این خمر ز دوست مرحب — دوای این درد را [illegible] طلب — ز لطف [illegible] نعم طلب
ز شرق فضل وجود حیات عالم طلب — ز شاه [illegible] — [illegible]

که او هست از کل شان — ملیک یوم المآب

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق

۱۸ م

صورت قصیده ئی است که یکی از علمای عکا که به دیانت و زهد و تقدس معروف است و هرگز احدی را لاجل الجاه مدح ننموده در این مصیبت عظمی لسان نظمش باین ابیات ناطق شده که اهل علم بعضی از ابیات او را جز در حق حضرت ختم الانبیا روح ما سواه فداه جائز نمیدانند بلکه قائل آن را از منهج قویم دور میشمرند

یا من تسامی بالمعارف و النهی　　و استأثرت بعلا الحکمة عقله
لا یخفف علیاک ان [illegible]　　فهنا تقر الکائنات بفضله

ان الوری جرعت علی فقدانها　　جرعا [illegible] القلوب لحمله
خطب تزعزع فاستوی فی السما　　لاهوته لما بعاد [illegible] اصله

و لذا بکیت دما علی العلم الذکی　　ما عاد یاتینا الزمان بمثله
و امیت فی نظم الرثا بمعزله　　و ندکرا انی اقول لا اهله

صبرا علی هذا المصاب و ان یکن　　شم الرواسی لا تقوم بحمله
فالصبر اجدر بالخطوب مکانة　　حتی و الیق بالفقید و نسله

و لرب یوم فیه قد عظم البلا　　و رمی قلوب بنی الکرام بنبله
فلیکثرن من التاسی و انما　　بمصاب من خلق الوجود لاجله

(الفقیر الیه سبحانه [illegible] الشیخ محمد [illegible])

ای پسر دو اکرم و ز هر دو جلال　　[illegible] این اب [illegible]　　یافت خدائی شهنشاه [illegible] کمال
واده از بندگی آلهه [illegible]　　انت بدیع الشئون انت جلیل الفعال　　انت کریم الصفات انت حمید الخصال

انت بسیط العطا انت جزیل المواهب

ای ز جمالت پدید جلوه انوار حق　　مشتعل [illegible] نور حق و نار حق　　ماه رخت مستفیض ز مهر رخسار حق
زلف و رخت [illegible] شاهد انوار حق　　عرف الهی ترا ای گل گلزار حق　　در صدف صدر تو است [illegible] اسرار حق

تو ای شده کامکار تو ئی [illegible] کامیاب

شمس [illegible] خویش [illegible]　　[illegible]　　[illegible]
ز جلوه است پرتوی ز لجه ات شبنمی　　ز گلشن ات شمه ز نظر [illegible]　　ز بخشش [illegible] بهره

که تا شود ذره　　ز فیض تو آفتاب

۱۸۹۳

سال چهل نهم

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق

مستفید باللطف مشفق بهمة … واجیرة مترفع متخشع … متورع آثاره منجابها … هو فی الخصوص ذوی المناصب ارفع

ورع عطافه معارف … حلل العلوم بوشیش ترصع … تستعبد الدنیا القلوب وانه … یستعبد الدنیا الیه فتخضع

کیف الغزالة ومورد فضله … ما غاض وفی فیضه متنبع … ان الخطوب تهول عند عمومها … اذ لیس عن البلوی وما یتوجع

لکننی قد خبت فی مرثیتی … وجمیع اهل فناعیر ان یدیع

(مصباح رمضان)

قصیده خامسه که ادیب لبیب رشید افندی صفدی از اعضای مجلس بلدیه عکا انشا نموده

مصاب الیس یعقبه شفاء … دواء ما اشتفی دواء … ونحب قد علا ان حان کدرو … فمزقنا وقد عظم البلاء

وکرب زلزل الدنیا بهول … قد حزنت علی الارض السماء … وداهیة دهت قوما برزء … علی آثاره وجب البکاء

وحادثة نعت قطب المعالی … فضاق لوقعها فینا الفضاء … بها انبه من قد حاز سرا … علا لا فی الوجود له سناء

امام قد حوی علما وفضلا … ورشدا منه قد ظهر البهاء … بادراک الحقیقة فی المبانی … فبان له علی الفضل العلاء

بتحقیق التبین فی الفتوح … وزهد لا یشوبهما ریاء … وقد نال الکمال وکل شیء … تکامل بعد یعتریه انتهاء

فطالبه المنون برد دین … وحکم الدین فی الشرع الوفاء … لقد ادی الامانة فی مقام … یعز علی السوی فیه الرضاء

وحسبک انه قد سار عنا … الی ما فوق المنیر کما یشاء … ولکنا فجعنا فی همام … اقل صفات جودته الصفاء

وقمنا دهرنا بالحزن نرثی … لما قد یحق له الرثاء … ونبکیه وما طول اللیالی … علی التعدید ان عز البکاء

نسلی النفس عنه فی بنیه … هم المصطفا الکرام الاتقیاء … علی ان الفقید وان تولی … فنور لا یحیط به جلاء

ولما ان رأی کلا سیقضی … وهذا الکون لیس له بقاء … سعی نحو الجنان بدوم خلد … بدار لا یدانیها الفناء

فقال بها من الرحمن غفرا … بروضات تضوعها الاولیاء … فارخه بلا هو فی لب … جنات البهاء سار البهاء

(۱۳۰۹)

(الفقیر رشید الصفدی)

(قصیده سادسه که مجمع وجمعیه مدرسه خیریه کلیسای روم ساکنین عکا انشا نموده اند)

(نفثات القلوب)

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۴۰۹ هـ ق ۱۹۸۹م

حين نعى الناعي لنا صاحب الحجى احمد امين البر صحبي منجما ... فارادوا ودونوا تاريخ حياة خيرا لذي خلق خطأ قد محى

فالمنايا وفينا اليه اوبة لابد منها ليس من جنف احما ... فلنستعين بالصبر في بره حتى نزكى في الحياة وبعدما (ابن سيمی ۱۴۰۹)

(الفقير امين زعرب)

يا امام الهدى ونور الحجا اي لفظ يفيك حق الرثاء ... ليت شعري من لي بالخطاب فيه ارقى علاقة الادباء

سيد كان بعضه للبرايا خير غوث من واسع الآلاء ... بث روح الارشاد بالخلق طرا هاديا للحقيقة الغراء

وبه استكمل الرسالة فيهم صعدت روحه الى السماء ... ظهرت معجزاته تتلالا بينات كالبدر في الظلماء

فاهتدى كل عاقل نساها واحاط الضلال بالجهلاء ... يحجب الشمس لا يفوت ضياها غيره عند ذي مقلة عمياء

عرفت فضله الملوك وخرت نحوه سجدا بدون رياء ... وعترى الارض هزة يوم اودى فهوت خرا انجم الجوزاء

وكذا الفضل بعده انثلم ركن من ذويه الكرام والفضلاء ... وعيون السما سحت عليه ادمعا مثل فيضه بالسخاء

من يرى بعده ارتعد اشباحى وتحسرت للفقير والضعفاء ... واذا ما الشمس المنيرة غابت من لنا بعدها بنشر الضياء

هان في الله بعده كل خطب وتخيرنا الموت فرق اللقاء ... ياعيون الغريب سحي عليه بدل الحبر ادمعا كالدماء

غاب من كان للنبوة اهلا غاب من كان كعبة الفقهاء ... فالكعبة العلم بعده تجدد وارتدى بالسواد خير رداء

فاذا حضرت عن ثناه بعذر غير واعي اني قصرت الآن ... بيا قبيل اسرع السحب بعده بالمسير الحمام من غيرما

لا تسلني حتى الثريا فالكل ورسول بعد جل عن فخر ... كدرت انفس عليه لولا التأسي بعده في اشباله النجباء

فيه تجتمع السند من المعالي والسرايا هم وبذل العطاء ... انت منهم وفوقهم بالعلا وذكا بعلوم وحكمة وذكاء

ولهذا اغدا عليك مشلى ان يعز ركب في مقام الرثا ... انت ادرى منا واوسع علما في حياة معصيرنا الفنا

يا مشوقي امام عزتك الدار ادوا الفروض جهدا لا دوا ... فاذا ما سلمت الله صدرا سلم الدهر من خطوب البلاء

(امين زيدان)

واين كلمات را هم كه بعضا از بلاغت وبراعت برين هست جوالي از ادبا وكجباي سيحيه كه در عكا

۲۱۸ م

واقع در سال ۱۳۰۹ هـ ق

در جمله توصیف ورود ... فان کل حمده ...
التی کان یحیا آیاته فی خلقه لم تکن لتفی بوصف بعثته الشریفة فهو امام المتفرد بصفاته والمتجرد المتناهی
بحسناته ومیزاته . بل احری بان یحیث الواصفون بحیث انا عاجزون . الراحل الذی لم یترک
للناس زاداً غیر اکباد مقطعة ودمع مصبوب . فکیف یتنوع وصف من جلت صفاته عن التعبیر بل
کیف یلیق ان یخزن الدمع بعد فقد هذا السید الجلیل . ولقد

جهد الماء برعیه وارتیاعا ... وجری الصخر انه وانصیاعا ... وضیاء الضیاء استحال ظلاما ... والی المجد مطلقاً قد داعی
قد هوی من عالی الفضل وجوداً ... راسخ جاوز السماک ارتفاعا ... وانا یجل هذا البدر عن ان یغور فی القبور وهذا النجم
عن ان یغیب تحت الثری . انما هو نجم هدی لم یکن الا لینتقل فی بروج سعده ویقترن بمنازل عزه ومجده
حاشا علاه من الممات وانما ... هی نقلة فیها الهنی والسول ... ولقد نادی من اجبه فاجاب بعد ان ترک آثاراً
تذکر ... بعثته الشریفة وبعد ان اوجد فی هذا الوجود موجود ان لطف وجود ... بوجوده ... عزاً وشرفاً فیا ایها
موالی واحبائی علیکم الکرام اصحاب الآثار الحمیدة تجددون بنور حکمکم ... ما سنه نجم هدی کم المنتقل فی
بروج مجده فهو ان احزنکم واحزن جمیع ... فقد سر ملائکته ... دار النعیم حیث مقره السعید فنقبل ...
... السعید من عاجز عن ادراک سر تغیره ... ومقصر عن ... الواجب ...
... بروره ... الی عشق ... رسیم ... التی تحمل ... کیف یلیق
... فیا ... ان ... ادام ... وحضرت
اخوکم الکرام ... (۱۳۰۹ هـ - ۱۸۹۲ م)

(۹)

حال که ... زعیم ... شمس جمال ... ادراک ... شد
... از ... حضرت ... شده ... میشود ولی ...

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق سال چهل و نهم

۱۸ م

عیناً که از قلم اعلی آیات نازل شده می‌خوانم که شاید در این وقت سحر دعایم را بپذیری و اهل عالم را بنور انصاف و شناسائی منور فرمائی ای رب عرّف عبادک جمالک و لا تجعلهم محرومین عن خمر حبّک التی جرت من اصبع مشیّتک فی ایامک انک انت المقتدر القدیر (انتهی)

و چون این ذره بی مقدار را همیشه آرزو چنان بوده که چنین روزی را نیابم و بتنظیم حال که قضای محتوم بر بقای این معدوم مقدر شد دیگر سزاوار ندیدم که بعد از چهل سال مداحی جمال مختار بنظم اشعار مبادرت نمایم و لسان بتعزیت و تهنیت گشایم امید که عذرم در درگاه غنی متعال و اغصان سدره جلال بشرف قبول فائز گردد و اکنون بسبب مطلع تاریخ باین دو بیت اکتفا نمودم تا مطلع تاریخ محفوظ ماند و کس در آن تصرف نتواند.

شد نهان شمس جمال آن شه حی و رزاق | بدر غصن الله سر زد از افق با اشراق
سال تاریخ غیاب شمس قد غاب رب | گشت تاریخ طلوع بدر غصن الله باق

(۱۳۰۹) (۱۳۰۹)

واختم الکلام فی هذا المقام بما نطق به مولی الانام لیکون ختامه مسک البقاء لمن فی البهاء.

(قوله عز برهانه و عظم سلطانه)

ای رب لا تطفئ سراجک الذی اشتعل باسمک و لا تطفئ السراج الذی اوقد بنارک لا تمنع الحیوان عن الجریان الذی تبتغ من نغمه بدیع الالحان فی ذکرک و ثنائک و لا تمنع العباد عن نفحات هذا العرف الذی فاح بحبک (انتهی)

و در یوم نهم از غیاب جمال قدم جل ذکره و ثنائه حضرت غصن الله الاعظم جمیع احباب را که در این نه یوم همگی از خوان کرم متنعم بودند مخصوصاً همگی را از رجال و نساء و کبار و صغار بنامه عنایت مخصوصه دعوت فرمودند و حتی هفت نفر را بمحضر انور احضار نمودند و فرمودند که در ایام حدوث تب جمال قدم کتابی مختوم بمن سپردند و فرمودند که چون قدر مقسوم محتوم شد

سال چهل و پنجم

واقعات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق ۱۸۹۱م

اخذ نماید و تغییر نپذیرد لا بل اعتنا ننمود و غیبت مگو علی قدر معلوم مقصود این مظلوم
از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات اخماد نار ضغینه و بغضا بوده
که شاید آفاق افئده اهل عالم بنور اتفاق منور گردد و بآسایش حقیقی فائز و افق
لوح الهی نیر این بیان لائح و مشرق باید کل بآن ناظر باشند ای اهل عالم شما را
وصیت مینمایم بآنچه سبب ارتفاع مقامات شماست بتقوی الله تمسک نمائید
و بذیل معروف تشبث کنید براستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است او را
بگفتار زشت میالائید عفا الله عما سلف از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمایند
از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمایند مقام انسان بزرگست
چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر امروز روزیست بزرگ و مبارک
آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود مقام انسان بزرگست
اگر بحق و راستی تمسک نماید و بامر ثابت و راسخ باشد انسان حقیقی بمثابه
آسمان لدی الرحمن مشهود شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضیئه
مقامش اعلی المقام و آثارش مربی امکان هر مقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و بقلب
طاهر بافق اعلی توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور خذ قدح عنایتی
باسمی ثم اشرب منه بذکری العزیز البدیع ای اهل عالم مذهب الهی از برای
محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف منمائید نزد صاحبان
بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از
قلم اعلی نازل شده ولکن جهال ارض چون مربای نفس و هوس اند از حکمتهای
بالغه حکیم حقیقی غافلند و بظنون و اوهام ناطق و عامل یا اولیاء الله و امنا

۱۰۸م

اعظم است از برای نصرت امر الهی وجنودی که لائق این سردار است اخلاق
واعمال طیّبه طاهره مرضیّه بوده وهست بگو ای عباد اسباب ظلم را سبب
بر نشانه منمائید وعلت اتحاد را علت اختلاف مسازید امید آنکه اهل آنجا
بکلمه مبارکه قل کل من عند الله ناظر باشند وباین کلمه علیا بشارة آیست از برای
اطفاء نار ضغینه وبغضا که در قلوب وصدور مکنون ومخزون است احزاب
مختلفه از این کلمه واحده بنور اتحاد حقیقی فائز میشوند انه یقول الحق و
یهدی السبیل وهو المقتدر العزیز الجمیل احترام وملاحظه اغصان بر کل لازم
لاعزاز امر وارتفاع کلمه واین حکم از قبل وبعد در کتب الهی مذکور ومسطور
طوبی لمن فاز بما امر به من لدن آمر قدیم همچنین احترام حرم وآل الله وافنان
ومنتسبین نوصیکم بخدمة الامم واصلاح العالم از ملکوت بیان مقصود
عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم ونجات امم است نصایح
قلم اعلی را بگوش حقیقی اصغا نمائید انها خیر لکم عما علی الارض یشهد
بذلک کتابی العزیز البدیع

وصورت لوح مذکور صادر از قلم ابهی برای بعضی از احبای خراسان که زیارت نامه مبارکه بتمامها از آن
اقتباس شده چنین است ۱۵۲ بسم الله العلی الاعلی سبحان الذی نزّل
الآیات بالحق ویجذب بها قلوب من یشاء وانه کان علی ما یشاء قدیرا یسبح له ما فی
السموات وما فی الارض وکل عنده فی اللوح مذکور ان یا عبد ان احرم فی قلبک
للکعبة الحرام ثم زرها بخضوع مبینا فلما سد السبیل الی ذلک قدر للزائرین
بان یتوجهوا بقلوبهم الی مقر عرش عظیما لان الناس قطعوا السبیل ومنعوا

وقایات سال ۱۳۰۹ ه‍ ق سال چهل و نهم

۱۸ م

گشاده و ابروان کشیده و گیسوان و محاسن سیاه و رفیعه و شخصیت جلیله و مهابت عظیمه محضر شان را اغلب
زوار و سیاحین یاد و اغیار ستوده اند و تاج اندک طویل سر را که در غایت زیبائی و اتقان با خطوط
الوان آجیده کرده بر آن عمامهٔ سفید خفیفی پیچیده بود بر سر داشته که آنرا بتاج اولیاء و شاهان اقلیم هدی
میخواندند و لباس فراخی سفید و یا خاکستری فام دربر کرده عبا بر دوش میگرفتند ولی غالب زائرین
بعلت غلبهٔ جذبه و مهابت محضر قادر بر ملاحظه و مطالعهٔ چهره و لباس نمیشدند و قامت در غایت
اعتدال نه قصیر و نه طویل نه سمین و نه ضعیف و منظر بنهایت وقار و عظمت و جلال و اعضاء در نهایت
زیبائی و کمال بود و مصداق احسن الخالقین را مصور و ممثل میساخت و دو قطعه تصویر عکسی و یکقطعه
رسم فتوغرافی را که در مخزن ارض مقصود معرض زیارت میباشد قبلا اشاره نمودیم که در بغداد
درویش محمد یکی را در حالیکه در حمام بودند و دیگری را در خارج ترسیم نمود و سوم در ادرنه با تاج و
و لباس مذکور رسم فتوغرافی برداشتند و هیچ یک برای مراعات احترام نشر نیافت ولی چنین
و زائرین پیوسته در ارض مقصود زیارت نموده و مینمایند و رسم جلوس ابهی چنین بود که بر کرسی مستقر
بر عرشه قرار میگرفتند حتی در باغ رضوان نیز که برای تفرج گاهی اقامت مینمودند عرشه در آنجا نیز

حاجی مهدی نامی از اهل یزد بعنوان نوکری به آقا میرزا آقای افنان در پانزده سال قبل مقیم محضر مبارک مشرف شد و بعض از نقلیات
نموده از جمله عکس جمال مبارک را نقش و ساختگی نمود و لاجل جلب زخارف ببعضی از دوستان داد و بقیمت گرانی فروخت
از جمله آقا میرزا عبد الحسین یک قطعه گرفته و هشتاد تومان داده و کذالک دیگران و یک قطعه حاجی میرزا محمد افنان گرفته
صد تومان داد و آنچه حقیر دانسته ام ایامی که در عکا بود با شخصی که عکس انداخته و احباب بوده رفیق شده آن اکر شمایل مبارک را
از اهل عکا گرفته عکس برداشته و این معلوم است هر شمایل مبارک از جمال قدم تا حال مانده است و پیش عکس که الان در ارض
اقدس موجود است یک شمایلی است که جمال مبارک در حمام تشریف برده اند کشیده شده است آن بیشتر آن عکس را از روی
شمایل محرم برداشته است بعد از برداشتن و تحفه که بر دوش مبارک افتاده بود سیاه کرده و تاجی هم بر سر مبارک گذاشته
دوباره عکسش را برداشته است این تفصیل از خود صفحهٔ عکس معلوم است.

نقل از خط آقا سید مهدی

حیرت جمی که با آقا میرزا حسن ادیب طالقانی از ایادی امرالله مورخه ۱۳۱۷ در حال مسافرت بقسمت شمال غربیه ایران نوشت

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق ۱۸م

[illegible] در اختتام از تفصیل توضیح و تصحیحات نموده میشد ناچار بهمین مقدار اکتفا و اقتصار گردید.

آثار و آیات جمال ابهی

و اما آثار مقدسهٔ جمال ابهی سامی هریک از کتب صادره و عین عبارات و مضامین بسیاری از رسائل و الواح و آیات در ضمن بخشهای گذشته و این بخش و بخش لاحق حسب اقتضای مقام بجاها و یا تتمه از آن مسطور است و استقصا کل فی الحقیقه غیرمیسور میباشد و قسمت کثیری برای اضطهادات و قتل و غارات که در مدت متمادیه تضییقات دولت ناصرالدین شاهی دفعات از رؤسای دینیه و تعصبات عامه و شدت سختیها که از طرف دولت عثمانیه شد و بعلل اخری از میان رفت و معذالک قسمت معظمه که بر جای ماند و تعدادش بیرون از وسعت حوصله این رساله و وقت میباشد مقداری کثیر از آن در لغت عربیه فصحی بنهایت عذوبت و سلاست و بلاغت و منزه از تعقید و استعمال لغات غریبه صادر شده و بسیاری هم از فارسیه و عربیه و عده مهمی بفارسیه بدیعه و کثیری بپارسی سره در نهایت روانی و سهولت فهم و بلاغت برای مانکجی صاحب نماینده پارسیان هند و برخی نیز [illegible] صدور یافته و بالجمله الواح و آثار صادره از بنان و لسان ابهی که تماما با اسلوبی بدیع و هریک شامل [illegible] معارف عمیقه روحانیه مخصوصه و مطلوب و ملموس عقول و ادراکهای سلیمه و در سبک و نسق کلام و [illegible] سهل ممتنع است از شدت وضوح و سطوع و اشتهار مستغنی از توضیح و تبیین میباشد و آنچه در جواب اسئلهٔ شیعه و سنی و یهود و زردشتی و مسیحی و حکیم و عارف و تشریح و تبیین مطالب هندوان و غیرهم صدور یافت ادیان و مذاهب قبلیه را تجدید و تبیین نموده حقایق و اسرار اشیا را هویدا و آشکار فرمود و ما در مطاوی بخش سابق و این بخش شرح صدور غالب از کتب و رسائل و الواح الهیه را آوردیم و نبذه از کلمات و آیات بعضها ثبت نمودیم منها شرذمه از ابیات منظومه مثنوی و غزلیات فارسیه و قصیدهٔ عز ورقائیه عربیه را که در ایام سلیمانیه سرودند نقل نمودیم و از آنجمله این غزل مشهور را

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق سال چهل و نهم

۱۸ م

ولئالی مخزونه که از قلم حضرت بهاءالله صادر در بغداد در سنه ۱۲۷۴ هجری نازل شد (عبدالبهاء عباس)
وهم کتاب ایقان که اصل آنرا حاجی سید محمد خال اکبر حضرت نقطه اولی از بغداد بایران آورد و
کتاب بدیع که اصل آنرا از ارض عکا در سال ۱۲۸۸ برای آقا محمد جواد عموجان فرهادی بقزوین
فرستادند و کتاب مستطاب اقدس که ام الکتاب وجامع تعالیم واحکام است و بسال ۱۲۹۰
کامل شد بیان کردیم و دیگر رساله سؤال وجواب در توضیح برخی از احکام کتاب اقدس و دیگر
رساله شیخ (ابن الذئب) که در سال ۱۳۰۸ خطاب بشیخ محمد تقی نجفی اصفهانی صادر گردید
واز سور والواح شهیره مصیبت حروفات عالیات که در ایام بغداد بعلت وفات اخ اکرم در
درطهران صدور یافت وقسمتهای عربیه را خود بفارسیه ترجمه فرمودند وبقرائت در مصیبات
اختصاص داده شد لوح کل الطعام سورة الصبر سورة النصح مدینة التوحید لوح ملاح القدس
سورة القلم سورة الحج خطابا للنبیل الاعظم لوح الامر خطابا لمیرزا علیرضا لوح الفؤاد خطابا
لسمندر لوح البهاء برای فرهادیه قزوینیه لوح فتنه صادر در ادرنه لوح الطب لوح الحکما لوح
سلطان ناصرالدین شاه لوح رئیس سورة الملوک سورة الهیکل والواح وجدیه که اختصاص
بقرائت عباد دارد ولوح اشراقات وطرازات وتجلیات ولوح فردوس ولوح دنیا
وامثالها است که عموما مزین بخاتم ابهی وصول یافته نسخ کثیره با خطوط زیبا واوراق نفیسه انتشار
یافت وبعدا بطبع رسید وبالسن متعدده غربیه ترجمه وانتشار حاصل نمود واز جمله الواح
ابهی چنانچه بیان کردیم ودر بخش هفتم نیز شرحی در این خصوص بیاوردیم الواحی کثیر است که باملاء
مبارک وخط میرزا آقاجان خادم صدور یافت ونیز مکاتیب بسیار حاوی بیانات صادره از قلم
ابهی بقلم محمد جواد قزوینی وغیره بایران رسید وغالب الواح صادره از قلم ابهی بخط زیبای میرزا
محمد علی غصن اکبر ومحمد جواد مذکور ومیرزا آقا جان ونادرا بخطوط برخی دیگر از عکا میرسید

۴۲۹

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هق ۱۸ م

مورد توجه دانشمندان و ارکان گردیده املاک و اموال چندوخت و ابنیه و عمارات قیمه متصرف گشت
و با عزت و ثروت در طهران بزیست و در وطن علاوه عمارت پدری بنائی رفیع در دامنه کوه اورنگ
بنهاد و عمارت مسجد و تکیه و مصیف را که بنای پدرش بود توسعه و تکمیل کرد و بنای مذکور که در دو هزار
معروف و کوه اورنگ و سبزه و گلهای خوش آب و رنگ در منظرش قرار داشت و حاوی اثاثیه خطیر
و زیبا و کتابخانه مشتمل بر کتب قدیمه و خطوط نفیسه عدیم النظیر و بی‌بها بود تا سال ۱۲۸۸ در محوطه همان عمارت
مسجد و تکیه و مصیف مذکور میدرخشید و در سال مذکور بنوعیکه در بخش چهارم نگاشتیم مورد هدم و غارت
سپاه ناصرالدین شاهی گردید و در احوال میرزا آورده اند که نوبتی در کتابخانه فتحعلیشاه جمعی از اعاظم
شهزادگان و ادبائی از ارکان اعیان حضور داشته سخن از کمالات ادبیه و صنایع ظریفه و حسن ترسل و
زیبائی خط بمیان آمد و آثار موجوده از متقدمین را ملاحظه کرده افسوس همی خوردند که درین دوره ارباب
قلم و استادان خط امثال میرعماد ... و درویش عبدالمجید و غیرهما بعرصه ظهور نیامدند در آنحال یکی از
شاهزادگان چنین گفت میرزا عباس لشکرنویس نوری اگر در حسن خط بهتر و برتر از میرعماد نباشد
تحقیقاً کمتر از او نیست و لختی از کمالات و جودت خطش بیان نمود لاجرم برای معاینه و امتحان میرزا را
خواستند و بادی در امور مذکوره مذاکره کردند و او مرقع خطوط میرعماد را که مشتمل بر قطعهای درشت و ریز
بود از محفظه آثار شاهی بگرفت تا مانند آن نویسد و هفته دیگر دو مرقع مذهب و مطرز و مشکل مرقع
مذکور را با خود بحضور شاه و شهزادگان برد که یکی خط مذکور میر و دیگر خط وی بود و بر همه مشتبه ماند و تفکیک
نتوانستند و شاه را چنان امتحان در شگفت گرفت که جبه تنش را از بر در آورده بدوش میرزا نهاد
و او را میرزای بزرگ خواند و از او خواست که آنچه آرزو در دل دارد بر لب آرد تا اگر ممکن است
بحصول رساند و او از جهت علو و استغنای طبیعی چیزی نخواست و شاه همی اصرار نمود و بالاخره
میرزا رفع تحصیل منال دولتی و سربازگیری را از قریتین تاکر و کلا که یکی موطن اجدادی و دیگری محل تحصیل

واقعات سال ۱۲۰۹ ه‍ ق سال چهل و ششم

۱۸ م

واقع شد گویند آشفتگی ما بین او و حاجی به درجه رسید که شهرت یافت میرزا بزرگ نوری با علمی که
در صنعت کیمیا دارد با قصد داشت که بنام سفر بعراق عرب برای زیارت مقامات متبرکه بقوه مال
و علم و عظمت خود سپاهی رزم آور انبوه کرده بر حاجی بتازد و مقام صدارت مغصوبه را که
بقتل سید بزرگوار میرزا ابوالقاسم قائم مقام بچنگ آورده از وی بازستاند ولی میرزا بنام
زیارت قصد مهاجرت از ایران داشت و اجل او را مهلت نداد و بعقیده بعضی حاجی او را
مسموم ساخت و در حینی که مهیای سفر بعراق بود و مقداری از لوازم سفرش را بقصبه عبد العظیم
برده بود از جهان درگذشت ۱۲۵۶ و جسدش نقل بنجف شده در آنجا مدفون گردید و مقبره‌اش
در ایوان مقابل درب حرم میباشد گویند هفت نوع از خط را در غایت اتقان و حسن و زیبائی
مینوشت و اما برادران و خواهران میرزا بزرگ بدین اسامی بودند نخست میرزا محمد برادر ابوینش
دیگر ملا زین العابدین که در آن خانواده بنام عمو بابا معروف گردید و جمال ابهی احمد نامیدند دیگر ملا محمد
زمان و شیخ عزیز الله و میرزا محمد طاهر و ملا علی و صفی قلی بیگ و عمو ربیع و بیگم خانم زوجه میرزا ابوالقاسم
تاکری که واقعه پسرش میرزا علی محمد را ضمن قضیه سال ۱۲۶۸ آوردیم و پسر دیگرش بهندوستان
رفته عائله داوتا و در آنجا برقرار گرد و دیگر بی بی خانم زوجه میرزا جعفر قلی بیگ الاشدی که یکی از
پسرانش آقا عسکر است در نهضت جمال ابهی ملازم سفر بعراق عرب شد و دیگر ملک نسا خانم
زوجه میرزا کریم نمدساب و پسرش میرزا محمد وزیر بود که عنقریب ذکر مینمائیم و میرزا کریم مذکور را

نبیل زرندی حکایت ... در وقایع سال ۱۲۶۳ چنین نوشت در طهران وقتی حضرت جناب میرزا رضا قلی (خانم بزرگ) برای [illegible]
فرمود جناب میرزا محمد ملقب [illegible] هم در آن مجلس بودند [illegible] شد و در آخر رسیدند جمال ابهی زیارت کرده
عرض شد بلی فرمودند درست [illegible] و کلام [illegible] جناب [illegible] [illegible]
[illegible] در صورت [illegible] [illegible]

سال چهل و نهم

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۹ ﻫ ق

از زن دیگرش پسری بود اسکندر خان نام که مدتی حکومت طالقان نمود و بکمال ایمان و اخلاص در امر ابهی اتصاف داشت و برادران و خواهران مذکور از مادرهای متعدد بودند و ذکر مقام ایمان میرزا محمد مذکور و مراوده و ملاقاتش بجوار ابهی در بغداد و غیره گذشت و نیز ذکر ایمان ملا زین العابدین و کربلائی زمان و غیره و شدت تعرض و اعراض شیخ عزیزالله را نیز آوردیم و میرزا زین العابدین در سال ۱۲۸۸ میرزا یحیی را از نور تا بغداد رسانده و مراجعت بایران نمود مردی خفیف و سلیم و مطلع از اسرار این امر بود و در لوح مریم که در بخش چهارم آوردیم جمال ابهی در حق وی چنین فرمودند جناب بابا در سنین اولیه با ما بودند و آگاهی دارند آنچه روح القدس صدق و یقین از لسان نطق نماید و پسرش آقا محمد حسن سفری برای زیارت بعکا رفت و در اول لوحی که از قلم ابهی برایش صدور یافت وی را بخطاب ای پسر عم مخاطب فرمودند و والده جمال ابهی خدیجه نام از خویشاوندان پدری میرزا بود و قبل از وصلتش با میرزا شوهری دیگر بنام آقاکی سلطان از خوانین نور از طائفه معروف بنه ساب پسری بنام میرزا محمد علی و دختری موسوم بیلان خانم داشت و نساء خانم زوجه میرزا محمد برادر ابوینی مذکور نیز شد و رقیه خانم و حوا خانم که نامش در برخی از الواح ابهی مثبوت است و از ایشان بهرحیه بظهور آمدند و حوا خانم بزوجیت میرزا محمد وزیر پسر عمه جمال ابهی ملک نساء خانم مذکور در آمد و از ایشان میرزا مهدی و میرزا علی آقا و خیرالنساء و حمیده و آسیه و لیلی و هاجر و سلطان خانم بظهور آمدند و بعضی از ایشان خصوصا میرزا علی آقا در ایمان بامر ابهی نامدار گشتند و دستخطی از جمال ابهی در هنگام مهاجرت از طهران خطاب بیلان خانم بااین مضمون صدور یافت خواهر جان ما رفتیم خدا حافظ سفارش شما را به آقا داداش میرزا محمد حسن نمودم و سه باجه مزرع میشور را بشما بخشیدم کسی را با شما صحبتی نیست و مرقومه در دست وارثین موجود است و ظهرالورقه مهر اخوان مخدوم میباشد

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق سال چهل و نهم

۱۸ م

سالگی ویرا باقدام والد بازدواج آورد و میرزا آقا و آقا میرزا محمد حسن در نار متولد شده نشو و نما کردند
و میرزا آقا در هیجده سالگی درگذشت و آقا میرزا محمد حسن بملکداری مشغول گردید و فائز بایمان بدیع
شده طرف توجه و صدور الواح و خطابات ابهی بود و در سنین اشراق انوار الهیه در بغداد سفر کرده
بدانجا نموده و بالاخره در پنجاه و پنج سالگی بسال ۱۲۸۰ در طهران وفات نمود و برادر خود حاجی میرزا
رضا قلی را وصی و سرپرست عائله خود قرار داد و جسدش در بین الحرمین شاهزاده عبدالعظیم مدفون گردید
و در لوحه قبرش ابیاتی منقوش است که بیت اخیر ماده تاریخ چنین میباشد زد خامه حزن پی تاریخ
آن رقم آن آفتاب برج بهی در حجاب شد و اولادش از زن اول شهربانو خانم کلثوم خانم و میرزا
غلامعلی بودند و میرزا غلامعلی ببغداد رفته در محضر جمال ابهی شرف حضور یافته مراجعت بوطن کرد و چندی
طول نکشید که از این جهان درگذشت و از زن دوم شمسیه خانم و نوریه و از زن سوم میرزا فضل الله خان
در سال ۱۲۷۹ متولد شد و پسر دیگرش میرزا حبیب الله که نیز ایمان بمرجع آورد و شهربانو خانم در
صغر سن نامزد حضرت غصن اعظم بود و جمال ابهی از بغداد آقا محمد جواد کاشی را باشال و انگشتری برای
خطبه بطهران فرستادند و بعداً آقا میرزا موسی کلیم از ادرنه حسب الامر مکتوبی به عمشان میرزا زین العابدین
مذکور راجع بارسال شهربانو خانم نگاشتند که صورت مرقومه چنین است هو البهی الابهی بابا بیا
بابا بیا هر قدر زود بیائید ویراست از فرزندم که بهر قسم که مصلحت میدانید نور چشمان را حرکت داده
عازم کعبه مقصود شوید بایشان نوشتم که تا ممکن است رضایت جناب اخوی حاجی میرزا رضا قلی
خوبست والا خود مختارید بهر نحو که مصلحت بدانید حرکت نمائید از جهت مصارف از طهران الی
ورود بغداد هر قدر لازم باشد اگر نور چشمی چیزی نداشته باشد بقدر کفایت قرض شود و یا
چیزی فروخته شود در ورود بغداد گرفته رد نمائید دیگر در بغداد آدم و مال و خرجی معین است و تدارک
موجود جناب آقا سید مهدی یزدی در اینجاست آنچه بخواهید و امر کنید اطاعت میکنند زیاده هر قدر

نیز تأیید کردند و حاجی میرزا رضاقلی در طهران بحکیم‌گری قیام نمود ولی اعدا بتحریکات شیخ عبدالحسین و قونسول بغداد و غیره بشاه که در حاجرود بود رسانیدند که مبالغ وفره از زر و سیم برای حکیم از بغداد واصل شده تا بتبلیغ و تشویق آوردن عده مشغول گردد و شاه قسم یاد کرد که حکیم را در طهران سر ببرد و احدی جرأت شفاعت نیافت و عمال دولت حکیم را دستگیر کرده در انبار حبس نمودند و تقریباً یک ماه در انبار بسر برد تا آنکه مستوفی الممالک در سرحد حصار هنگامی که شاه مشغول تناول نهار بود مطالب بطلان شایعات مذکوره را بیان نمود و حکم مرخصی و تبعید وی صادر شد لذا حکیم را نفی بلد و تبعید بقم کردند و بعد از این واقعه حکیم در طهران با کمال تقیه و احتیاط در طهران بزیست چنانکه خویش را از اخلاصمندان حاجی ملا علی مجتهد کنی نشان داد و با علما و مجتهدین و وزراء و محترمین معاشرت و اختلاط نمود و در ظاهر تبری از این امر و در سر اظهار ایمان میکرد و در سال ۱۲۸۸ با مادر و خواهر و دختر بمکه رفت و برای مراقبت دولت بیم کرده بعکا وارد نشد و جمال ابهی برایشان لوحی ارسال فرموده بود و همشیره‌اش عزت الحاجیه و دخترش ثمرة الفخر الحاجیه خواندند و هنگامیکه حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله از اسلامبول بطهران برگشت و ارکان دولت و بزرگان ملت بدیدارش میشتافتند حکیم نیز بملاقات رفت و مشیرالدوله او را برای حضار بنام برادر جمال ابهی تعریف کرد و او ترسیده اظهار داشت که مرا بنام پدرم تعریف نمائید و مشیرالدوله بنوع تعجب بوی گفت که هزاران نفوس محترم بعبودیت آستان برادرت افتخار مینمایند و تو از نسبت برادری احتراز داری و بالجمله حاجی میرزا رضاقلی هفتاد مرحله از مراحل عمر را طی کرد و بسال ۱۳۱۲ در طهران وفات یافت و جنازه‌اش را بنجف برده دفن نمودند و مقبره‌اش در قسمت خلف دیوار حرم میباشد و مریم خانم (ورقة الحمراء) زوجه‌اش خواهر مهد علیا بود که عنقریب مینگاریم کمال معرفت در حق جمال ابهی داشت و در ایامی که نام میرزا یحیی بین بابیان شهرت یافت پیوسته دم از محبت جمال ابهی میزد و لوح مفصل که در اواخر ایام بغداد از قلم

این میرزا محمد علی برادر جمال ابهی در آمده در طهران نیز بستند و میرزا محمود مذکور چنانکه در بخش چهارم آوردیم بسال ۱۲۶۸ در انبار طهران با جمال ابهی هم سلسله شد و بالاخره در سال ۱۳۰۳ در طهران وفات یافت و در قم مدفون گردید و فاطمه خانم قریب هفتاد سال از عمر را بپایان رساند و علت وفاتش چنین شد که در آن سال خبر صعود حضرت غصن اعظم را دشمنان کذبا منتشر کردند و ورق اخبار را مخفیه بعمه رساندند و او چنان بخود و پریشان شد و چنان لطمه بر سینه خود زد که خون از حلق و دماغش جاری شد و یکسال با بیحال مبتلا بود تا درگذشت و این بسال ۱۳۳۵ وقوع یافت و در جوار بقعه امامزاده معصوم مدفون گشت و از او پنج اولاد ذکور و سه اناث برجای ماندند و دیگر از اخوات حاجیه خانم بزرگ نیز خواهر ابوینی حاجی میرزا رضاقلی بود و هم در طهران تولد و نشو و نما یافت و خانه مسکونی شان در بازار معروف بکنار خندق طهران ملکی والده شان حاجیه کلثوم خانم بود آورده اند که در ایام حبس جمال ابهی در سیاه چال طهران روزی حاجیه خانم بزرگ بمحبس رفت و ایشان را در حال ضعف و بیماری دید و بخانه مراجعت کرد و باتفاق مادر بخانه میرزا آقا خان صدر اعظم شتافت و حاجیه کلثوم خانم باقدام صدر اعظم افتاده درخواست استخلاص ابهی نمود صدر اعظم چنین گفت که برای شاه تقدیمی لازم است و بالاخره دیوان حافظ بخط میرعماد و مجموعه ادعیه بخط حضرت علی امیرالمؤمنین و نیز سه قطعه مرتع واقعه در ناکر را تقدیم کردند و صدر اعظم دیوان مذکور را بشاه داد ولی ادعیه را برای خود نگهداشت و بعد از وفاتش آن را ورثه اوراق و ابیاتشان تقسیم کردند و قباله فروش مراتع مذکوره که نیز نزد ورثه باقی ماند بمهر جمال ابهی (حسینعلی) مزین است و جمال ابهی چون از انبار بیرون آمدند بخانه مذکوره رفته چند روزی توقف فرمودند و بالجمله حاجیه خانم بزرگ از مؤمنات و از امر حضرت نقطه اولی شد و در ظهور جمال ابهی از اتباع میرزا یحیی گردید ولی آخر حیات بحال اعراض و اعتراض زیست و لوح معروف بلوح عمه صادر از

و علی کل ورقة ثبتت علی المیثاق ع ع ای ورقه مهتزه بنفحات الله خدمت عظیمی و همت جلیلی این کیفیت است اگر بعون و عنایت جمال مبارک از عهده برآئی و آن ورقه مهجوره منقطعه از سدره را باز بشجره مبارکه راجع نمائی قسم بجمال قدم که طلعات قدس در غرفات ملکوت ابهی و ورقات انس در حجرات ملأ اعلی تحسین و توصیف ندا بلند نمایند پس بجان و دل بکوش و بسیار فطن و زیرک باش که مبادا همین کیفیت سبب شود که او شبهاتی بر اما وهته القا نماید خود تنها مراوده نما و البهاء علیک ع ع مکتوب مفصلی بخانم بزرگ مرقوم شد ولی از هر نغمه در آن موجود فی الحقیقه در صخره صما تأثیر مینماید و اگر بر مرده قرائت شود حیات بخشد شما این مکتوب را بحضرات ایادی امرالله بنمائید بعد نزد خانم بزرگ ذکرش را بکنید بعد از آنکه او را تشنه نمائید بدهید ع ع

و او متجاوز از هفتاد سال عمر نمود تا بسال ۱۳۳۵ در طهران درگذشت و در جوار بقعه امامزاده معصوم مدفون شد دیگر از برادران میرزا محمد قلی مادرش ترکمانیه و هنگام وفات میرزا در سن رضاع بود و در ظل جمال ابهی او تربیت یافته ملازم صادق گشت و در طهران و بغداد و اسلامبول و ادرنه و عکا ملازمت داشته بجانب و خدمت قیام کرد و با عربیه وصلت و ازدواج جست یا نمود و محترمه خانم جان بنت عمه خود را نیز که بعداً از ایران بردند زنیت گرفت و عائله واسعه تأسیس نمود و پس از غروب شمس بهی وفا بعهد و میثاق نمود تا درگذشت و در نقیب طبریا مدفون گشت دیگر از خواهران حسنیه خانم مادرش گرجیه بود و نشو و نمایش در طهران شد و بزوجیت میرزا محمد علی زنوزی در آمد و بعد از آنکه پنجاه مرحله از مراحل عمر را طی کرده عاقبت در خانه حاجی میرزا رضا قلی در طهران وفات یافت میرزا یحیی وحید - ازل - ثمره - مرآت مقتدای فئه ازلیین مادرش

در طریق عودت باذربایجان در طهران بمعیت یحیی وارد شد و بعد از اقامت ایامی چند خواست عودت
باذربایجان نماید و جمال ابهی صورت مکتوبی را املا فرموده میرزا یحیی نوشت و بعنوان وی توسط
سیاح ارسال نزد حضرت مشار نمودند و نیز خود مرقومه نگاشتند و ملا عبدالکریم هم حسب دستور مذکور
مشروحه نوشته توسط سیاح فرستادند و همینکه نامه بآن مظلوم رسید سر بسجده نهاده شکر
بجای آوردند و توقیعاتی باسم میرزا یحیی و برای ملا عبدالکریم و شیخ عظیم وغیرهم صادر شد و دستور
راجع بحفظ و تقویت میرزا یحیی از این قبیل بیانات فرمودند الواح مسطوره که از جوهر وله و سایح
انجذاب متجلی گشته مشاهده شد الشکر لمحبوبه جل و عز کمال انجذاب در روح وارد و فرح آن
منظور داشته که ارواح مشرقه بر فؤاد آن ساکن گردد و اسباب شوق در خطور
املا بر نهج کمال از برای او فراهم آورده و نیز ولتایده بارواح وذکر و لتحفظه
عن کل ما یکرهه ما حبه فی نفسه و یحبس هواء ودد فی ذاته و لطف تا در مربی کتبته
و تثبت فؤاد جذبه فی ابتهه که او بعدا بهانه کرده دلیل بر مقامات خود نزد حضرت اعلی
حجتی را بفرستند و کیفیت ارسال حضرت نقطه اولی توقیعی مخصوص که در آن سیصد و شصت
اشتقاق از کلمه بها فرموده و نیز ارسال آثار مخصوصه خود را بواسطه ملا باقر حرف حی برای
جمال ابهی در بخش سوم آوردیم و راجع بتوقیع مذکور از حضرت غصن اعظم عبدالبهاء سؤال
شده در جواب چنین مرقوم فرمودند و اما ما سئلت عن جنة الاسماء انها هی الهیکل
المرقوم بالخط الابهی اثر القلم الاعلی النقطة الاولی روحی له الفداء علی ورقة
وفی الهیکل اشتقاق شتی من کلمة البهاء وهذا الهیکل المکرم قد سرقه یحیی الاثیم و
معه الواح شتی باثر النقطة الاولی روحی له الفداء ظنا منه ان ذلک یجدیه
نفعا کلا ان هذا العمل حسرة له فی الآخرة والاولی ولکن سواد ذلک الهیکل

مسطور است ملا جعفر نراقی و ملا جعفر کرمانی و ملا هادی قزوینی و سید محمد صفهانی و میرزا محمد
حسین متولی قمی و حاجی میرزا هادی دولت آبادی و غیرهم از ذکور و اناث باقیه بودند که الی آخر
العمر بر مخالفت باقی ماندند و خاندانی ازلی برجای گذاشتند ولی غالب باقیه حق و حقیقت را
بمرور ایام یافته از وی اعراض نموده بمؤمنین امر ابهی پیوستند چنانکه در کتاب بدیع چنین مسطور است
از حوم یزدانی نگاشت در سنین قبل هفت نفر شهدای نادیه معین نمود یکی از آن نفوس
بعد از اطلاع تائب شد و رجع الی الله ... و دفعه الی الجنة الابهی فوق سدرة
المنتهی انه یمشی و یسعی فی ملکوت الابهی ... و آن نفس مبارک میرزا موسی قمی بوده
علیه بهاء الله که بشکست صنم وهم و هوی را و در ظل الهی باذن الله خالق الارض
والسماء مستقر شد و بعد الی الله رجوع نمود و نفس دیگر ابدا قبول آن افک ننمود کان
روح القدس ظهیره و حفظه من مضرات هوی الاء المفترین مختصر اینکه سه نفس از آن نفوس
باقی و در آن جزو این نفوس را شهید نام نموده تصریحا نوشته که هر کدام دختر یکی را از
برای او دختر بستند مع درهم و دنانیر و آن جزو الآن در دست موجود   در اسلات
میرزا یحیی با هندستان مذکور مداوم شده یکدیگر را بر مخالفت و مقاومت بهاییان تحریص و تحریض همی
کردند و صورت زیارت برای برخی از آنان که هلاک شدند مانند حاجی میرزا احمد کاشی و غیره نوشت
و یکی از نزدیکترین هندستان وی زوجه منقطعه صفهانیه حضرت نقطه اولی و برادرش ملا رجبعلی و

و همچنین همشیره ملا رجبعلی که حرم حضرت اعلی بود و آنحضرت ابتدا اطلاع داد که او را طلب نموده و از آن ارض آورده تحت رد خود
نگهداشت و روزی دیگر بعنف و جبر او را از خانه خود بیرون کرد و با آن مردود حیث داد چنانچه خود هیکل مقدس بحیث انبیته فاطمه
ذکر نمود و بطلعت اقدس ابهی قسم که در حین ذکر بشدت گریه میکرد که اینقسم بی احترامی کردند و والده حضرت اعلی این
امر را به بعمان که الان در جنت میباشد عیال حاجی عبد المجید فرموده بودند که اگر شما معتقد بوده و هستید که این میتی
حضرت اعلی حجت الله بوده و ظهور الهی چگونه حرم او را تصرف کردند ملاحظه فرمایید که چه میتوان گفت که در هیدباج

تا عباد الله و اماء الله اطلاع یابند و او را بشناسند و بالجمله میرزا یحیی و همدستانش بالاخره در ایام اقامت ابهی در ادرنه علم فصل و مخالفت برافراختند و در مضادت با جمال ابهی آنچه توانستند کردند و حزبی مخالف بنام ازلیه و بابیه تأسیس نمودند و چون بسیاری از اعمال و مخالفتهای وی را در مطاوی این بخش و بخشهای دیگر آوردیم از تفصیل طویل که مخالف با اسلوب تاریخ نگاری است صرف نظر مینمائیم و شرذمه از کلماتش را برای نمونه از افکار و آرائش ثبت مینمائیم از آنجمله در موقعی که جمال ابهی مهاجرت باسلامبول فرمودند میرزا حسین متولی قمی مذکور که قسمتی مهم از اخبارها

ذیل بندی در یک منظومه خویش در بیان احوال وی چنین سروده که شمه از آنرا در بخش چهارم ثبت کردیم

آنکه خود را خواند مرآت بیان — کرد اثبات جهت از ذوات بیان
بند فتوی داد اندر کشتنش — هم ز سب هم بخون آغشتنش
حکم قتل چند بعض بی گناه — ثبت دارد اندر قرطاس تباه
آنچه نازل گشت اندر شأن او — زد بشیر طلعت جانان او
بلکه فرموده بدیان اینچنین — در کتاب پنج شأن از شأن مبین
در کف لطف خود او را پروران — این نصیحت کرد هم بر دوستان
خود را کرده مرتجی مهر او — تا نگردد تریاق گردد زهر او
حضرت دیان بارش کشته شد — آنکه باکش بخون آغشته شد
در جهان گردید همچون لیس یار — با وجود … ز ضعف و ناتوان
کشت چند از اهل اسلام بی گناه — که چرا برده بدیان او پناه
هم حرم نقطه را از ارض صاد — خواست تا بغداد با مستوفی و …
که بدو نیش اعور دجال خوانم — وصف او را از لسان صدق …
گر چه دزدی و گدائی میکند — لیک دعوی خدائی میکند
خوش حرم نقطه را کرده حرام — که بخشیدش بآن نسل حرام
گر بنقطه نسبتش بودی تمام — جانب شیراز رفتی بی کلام

هر کسی کاین بنده اسم را بر سر نهاد — نام خود یک بنده بی نظر نهاد
دفتر مستیقظش را در ببین — کاین بیان از بهر تو گردد مبین
حضرت دیان که از اعلای ما — بود صاحب رتبه و عز و جلال
صد بکش … آیات سوم — نامه نازل ز اوصاف سوم
که بپرواز آمده این تازه طیر — در هوای روح اندر بخش سیر
بود چند اکبر و اسم عظیم — هم باسم الله قادر اسم کریم
آنکه اینش شأن … ثابت — جز … جان … ثابت
بود … اسم … پناه — هم در آن ساعت یکی بلاسیاه
هم بشا که گر قتیلش ساده بود — شاه … زاده بود
هم … اسم و هم … جشن — جملگی مقتول از آن … برگزید
خود تصرف کرد یکماه تمام — بعد از آن دادش بآن نسل حرام
گفت … — نسل شیطان …
اعور آن … فریب السما — … اعور … و …
زده از دجال ملعون یک پسر — سوی شیراز رفت شد کشتنش
در پناه عصمت اعلی حریم — ماندی اندر حفظ خلاق کریم

باتباع خویش دستور نوشت ان الله سیبدل لکم یوماً یقول فیها ان اتقوا الله ولا تقربوا امر غیرکم ان الذی لم یکن فی البیان لم یکن طاهراً ولم یطلق علیهم اسم الطهارة الا ان یدخل فی دین الله ویکون من المؤمنین کتب الله علی من یکون سلطاناً فی البیان لا تأخذ الفدیة ولا الجزیة من نفس بل یقتلهم کانه کانت علیکم کانه حق تکونوا مؤمنین و بالجمله چنانکه نگاشتیم میرزا یحیی را در سال ۱۲۸۵ بحکم سلطان عبدالعزیز با عائله و بعضی اتباعش بقبرس بردند و در ماغوسا استقرار گرفت و ذهاب آیاب بعضی از اتباعش از ایران و مراسلاتش با آنان مستمر گشت و بتخریب امر ابهی و مدافعت بهائیان بوسائل شتی پرداختند وخصوصاً چون در سال ۱۳۰۵ جزیره قبرس بتصرف دولت انگلیس آمد و میرزا یحیی از حبس دولت عثمانی آزاد شد و ازلیان با احزاب

شاه ابهی چون بمیرزا محتشم   هم عرب جمع مطیعش هم عجم
در بیابانش قیمت آسوده بود   لیک چون طینت تو را بیهوده بود

بیشتر بدی کنی فزونتر از ستم   کرده از بهتان بسی جنس ستم
جانت از بیماری گشتی پر شرار   بودی چه بی‌نصیحت فرار

مهمتش زین در عجم خوانش سپید   هم بر منصب من نوشتی ای امید
گر ز این متاع فاخره   با جنات جاودانت باکره

زود نفرستید بی‌یاران نی   که مرا بود و در آنجا همه کی
از قضا نامه برت زان منبع   جای بخت بکر یک بیره کنیز

تا ز خود شاه جانب کام یافت   از بسه زین بغضش برت آرام یافت
چونکه شاه جان دورا شد برم   عزم سوی زنگبار بست چه بوم

با هزیمه با صد پند سه   زوجه‌های خویش با دو سه
در خفا کردی روان تا رتب   تا در آخر خود بپوشی از عقب

هر دمی از بیم جانت صد جهان   بود نامه شد زروز یا جهان
همره خادم امین پاک کیش   رفتی از ره با بموصل پیش پیش

ظاهر اول با هزاران احترام   داشتی در جدشت صد اهتمام
بس شجاعت بی وره در راه از تو دگی   شد تبدیل از غضب تسلیم و کی

پای خود مسکرد و در پشت دراز   نیمی از تو هیبت هم احتراز
امر ابهی کرده با تو همرهم   حالیا از رخنه تو آگهم

گر رسد دستم بدامان بها   میکنم زین همرهی بس تو بیا
چون بموصل شاه بر زد خیمه‌گاه   رفته ظاهر نزد شه با ننگ و آه

شه چه حالش دید امدادش نمود   گفت فرمی و زعم شادش نمود
تا بموصل بودت ای یحیی تو آن   که خطر دارد ره شاه زمان

چون بموصل رستی از خوف خطر   عزت البهاء را دیدی بیشتر
کم کمک در گوشه انقافه   جای میکردی و کس دو دله

نیمه شب بند همه آیت در نهان   روز غائب از نظر وز همرهان
هر یک از احباب بخت ده دله   دیدی اندر گوشه انقا قله

مختلفه مرتفعت نموده تخریب بنای عقاید دینیه و ترغیب تجربت اعتقادیه همی پرداختند و میرزا یحیی زوجات متعدده اختیار کرده اولاد بسیار آورد و اکنون اخلاف کثیره از او در ایران و قبرس و غیرهما متفرق اند که غالبا نسب خود را مکتوم میدارند یکی از زوجاتش رقیه بنت میرزا محمد برادر ابوینی میرزا بزرگ بود که شمه از احوالش را در مطاوی بخش سابق و این بخش ذکر نمودیم و از او دو پسر معروف بمیرزا تقی الدین و عبد الوحید و دو دختر محترم و مریم بعرصه ظهور آمدند و عبد الوحید در حیات میرزا یحیی فوت شد و اقتاله بسال ۱۳۱۵ بطهران سفر کردند و از میرزا تقی نسلی نماند و نسل مریم در ایران موجودند و پسران مشهور دیگرش میرزا احمد عبد العلی رضوانعلی و میرزا

لیک شه بر سکون ساکنان / با حرم فرمود تغییر مکان
یکتن از اصحاب بهره نبرد / جمله اشیاء را بدست تو سپرد
امر شد بر منع [illegible] / با صفا در دلش حق [illegible]
تا تو را خدمت کند با جان و دل / نامه انجام [illegible] کسل
آنچنان خدمت نمودت [illegible] / که فدای دو جهان [illegible] اشتباه
که شده از عاشقان روی تو / که چنین گردد بعهد و در کوی تو
ظرفی از حلوای مصنوع خودت / از بر تو برد [illegible]
که بخورد [illegible] حضرت [illegible] / در کمال صنع خود پرداخته
گفت او سم ریخته [illegible] / بهر ما بهر چه حلوا [illegible]
بهر تو نیکو بود حلوای او / بهر ما کافی بود بلوای او
چون شنیدی تو [illegible] / کردی از خدمت جوابش [illegible]
بعد از آن ای نقره ناقص عیار / حاجی ابراهیم شد بهر تو یار
[illegible] کرد و خوردی [illegible] / تا عمل کردی تو بر [illegible]
نامه ها بنوشتی از بهر عجم / فعلهای زشت خود را [illegible]
جمله را وارون نوشتی در کتاب / وارثی [illegible] سلطان [illegible]
که مرا محبوس زندان کرده اند / قطع از من آب و هم نان کرده اند
زهر دادندم [illegible] بارها / کرده اند اندر بلا [illegible] کارها
آنکه خود را خوانده مرآت حق / گشته معرض [illegible] ذات حق
گیرم از اعراض [illegible] / از چه کردی [illegible] جعل و دروغ
آنچه بنوشتم ز تو در این کتاب / جملگی ظاهر [illegible] آفتاب
هر که را در [illegible] تا شد سخن / هست [illegible] بعهده جان من
خط تو موجود در هر [illegible] / وقت برهان حاضر آرم جمله را
جملهٔ آثار اعلی را تمام / که سپردت شاه در دار السلام
نسخه الواح را برداشتی / بهر تحریف اندر آنها کاشتی
خط آن سید حسین [illegible] / که تو از [illegible] همی [illegible]
جملگی موجود هم بی اشتباه / جمله را تحریف تو اعظم گواه
چونکه ابواب بیان فارسی / بود خط احمد کاتب بسی
دست از تحریف آن کوتاه ماند / [illegible] بعضی تو را در راه ماند

تا دلی محمد را بطهران رسانده بازلیان دادند و یکی از دختران میرزا یحیی در اسلامبول زوجه شیخ احمد کرمانی شد و چنانکه در بخش ناحق میگذاریم شیخ احمد دیرا و بواسطه سوء اعمالش مجازات کرد و مورد تأثر شدید میرزا یحیی واقع شد ولذا انگشتان خود را برید و بالجمله اعقاب میرزا یحیی از بنین و بنات در خاک ترکیه وایران و هند وغیره متفرق شدند و غالباً نادی و برخی بصورت اعتقاد بادیان اخری گشتند واز میرزا یحیی کتب و رسائل و رسالات بسیار در نزد پیروانش برجای ماند که چنانکه نگاشتیم در صورت تقلید از اسلوب کلمات و معارف و تعلیمات حضرت نقطه اولی است ولی لفظاً و معنی بغایت رکاکت و بشاعت قرار یافته بدرجه‌ایکه قاری و سامع را حیرت و تعجب فراگرفته در مقام دانش و افکار غریبش شگفت میگردد و چون نسخ آن بسیار است و نبذه‌ای از آن را نیز ثبت کردیم اوراق کتاب مشغول نمیسازیم و چند جمله بر سبیل نمونه ثبت مینمائیم از انجمله در صلوتش بر بیان که بعنوان بسم الله الاغیث الاغیث شروع کرده چنین مسطور است ثم صل علیهم صلوتاً بارقاً مبرقاً من بوارق برق براق غرنگ صلوتا شارقاً مشترقاً من اشتراقات شرق شوارق ظلعفک ...... صلوتا شعشعانیا لامعاً متقدساً متنوراً متجلیاً متلعلعاً متلمعاً متشعشعاً متطرزاً مستطرزاً بطرازات طرز طراز کینه خنگک ودر زیارت نائم سبحانک سبحانک یا ایها المانع للاهل الحرات فسبحانک

زد بجز نور غصن فطلسش — که مسخر بود کل عالمش
خویش را دیدی تو با چشم بصر — مکثر از یک قطره بی باد و سم

چون نکردی امر و تسلیم او — تا رهی از جهل واز تعلیم او
زد غصن اکبرش آن بیمثال — که ز عرشش رفته تیشن یا نعت بیمال

حق با آیات حقیقش ناطق بود — همچه شمس از مشرقش بارق بود
جلوه آثار خود را چون حرف — یافتی در نزد آن در شرف

چون باد فسیر دی زره‌ها — ترک کردی شاهزاده شاه را
کردی آن گوساله خود را وصی — ام شهیدان ساختی تعیین با

شکر نمکنان نهال غرناد — غیر باریایش محرومی زاد
زن شهیدان گشت شیر کامل تو — نه ز فرزندان بمی در جام تو

بست از ناکس و بیکسی — هادی گمراه را کردی وصی
تا گمرزان ره وهم تخیل تو بار — این شجر را بار نا جز ننگ و عار

الی آخره

میرزا علی محمد که بشش سالگی در مازندران فوت شد سوم **حضرت عباس افندی**
غصن اعظم - عبدالبهاء در طهران خامس شهر جمادی الاولی آغاز یوم تبشیر دعوت حضرت
مبشر اعظم اعلی تولد یافت و غالبا در طهران ولکن در نور نشو و نما کرده قتل و غارت و حبسهای گوناگون را
که برای طائفه در ایران وارد میشد و مشاهیر اصحاب و مؤمنین را که در حب الهی ذهاب و ایاب میکردند
شنیدند و مشاهده نمودند و در ایامیکه جمال ابهی در انبار طهران بودند اغلب بار غلام ایشانرا بر دوش
گرفته بانبار برده جمال ابهی از غایت علاقه که بایشان داشتند ممانعت فرمودند تا از مشاهده زندان
و زنجیر گران تأثر خاطر حاصل نگردد و آنحضرت خود برای میرزا فضل الله خان اردکی ابن عم نظام الملک
در حیفا چنین حکایت فرمودند که در سن چهار و پنج در یک زمستان باتفاق والده مهربان آقا عمو آقا
میرزا حسن بودیم و در آن ارسی روی شمال منزل داشتیم و در بهار باتفاق میرزا غلامعلی اخوی سیما
رفتیم مرتع بلند برای گوسفندهای در جلوی عمو زمان بر یابوی کهری سوار بودم حاجی اسمعیل هم همراه بود
و نیز برای وی حکایت فرمودند که روزی اغلب بار غلام مرا بسجن برد مشاهده حال و مقام میرزا محمود را
نمودم میگویم آیه مقاما محمودا در قرآن کریم بشان او نازل بوده و نیز در مدرسه میرزا صالح واقع در محله
پامنار معروف در طهران ایامی چند تحصیل قرائت و کتابت فارسی نمودند و در سفر با موکب ابهی

و در آن فتنه سال ۱۲۶۸ واقعه برای حضرت غصن اعظم رخ داد و از عمر هشت سال داشتند از لسان مبارک خودشان شنیده شد که
فرمودند در آن ایام انقلاب با در خانه میرزا اسمعیل خالو بودیم و گاهی که بکوچه و بازار عبور مینمودم اطفال محله جمع شده صدا
میکردند بابی بابی من متعرض نمیشدم میگذشتم از جمله یک روز تنها از بازار بسمت خانه میرفتم اطفال بسیاری در عقب من جمع شده
و سنگ میانداختند صدا میکردند من دیدم تنها هستم و وقت از من بگذرند دشت برگردیدم و چند قدم بطرف ایشان رفتم
رفتم دیدم بی اختیار رو بفرار نهادند و میگفتند بابی بچه بابا آمد حالا بچه ها را خواهد کشت بعد از فرار آنها برگشتم دیدم
بصدای بلند میگوید شیر را بچه همی ماند بدو دیدید از سطوت این طفل چگونه همه اطفال که از او بزرگتر و قویتر بودند گریختند

نبیل زرندی

و عقد امور معضلهٔ جامعه را در قبضهٔ اقتدار و اختیار گرفته آنچه مقرر میداشتند مقبول جمال ابهی بود و در عکا حسب دستور ابهی بنام درس تفسیر قرآن مجلسی در بیرونی خانه مرتب نموده که گروهی از فضلا حاضر شده از بحر بیکران علوم الهیه اش استفاده مینمودند و اما آثار صادره از قلمشان که در سنین اشراق جمال قدم مرقوم داشتند بعلاوه الواح کثیره که حسب الامر خطاب باحباب و معاریف نگاشتند یکی مقالهٔ تاریخ امر است که بنام مقالهٔ شخص سیاح در حدود سال ۱۳۰۳ صادر شد دیگر رسالهٔ مدنیه و نیز رسالهٔ سیاسیه و دیگر رساله در تفسیر حدیث قدسی کنت کنزاً مخفیاً الخ و غیره نوشت   و اما حرمشان در شوال سال ۱۲۹۰ در قشله حسب پیشنهاد بعضی و اجازهٔ جمال ابهی علیا مخدره منیره خانم بنت آقا میرزا محمد علی نهری که در بخش سوم بیان احوالشانرا نمودیم با برادرش حاجی سید یحیی از اصفهان بعزم عکا برای حضرت غصن اعظم حرکت کردند و در شهر ذیقعده وارد شیراز شدند و مدت پانزده یوم بملاقات و معاشرت با حرم محترمه حضرت نقطهٔ اولی و غیرها برخوردار گشتند آنگاه از طریق بوشهر و کشتی

در ذیل روزی یکی از بهائیان تشرف که در خانه جون در حجره یکی از اصحاب فرموده چنین ضبط کرده   ما بین جمیع اشیاء هم جهت با به اتحاد و وسیله گفتار و شنیده و هم جهت اختلاف و اضمحلال است و رفع این اختلافات ممکن نیست مگر اینکه یک سبب اعظم و قوه عظیمی ایجاد شود که این اختلافات در تحت آن با یکدیگر بسازند و این قوه نامرئی است چون صحبت از نامرئی در میان بود که جمال ابهی قانون انقلاب کره ارض را داشت   و امثال او مثل آن است که مقصد اعظم بخواهد وسیله اصلاح عالم شود و جزء غالب بر کل گردد حتی بخواهد که کل عالم را جدول قشر خویش نماید ذات ناپایدار هستی بخشی که توانا گردد هستی بخشش   چون این عالم ملک مرآت عالم ملکوت است این است که ارادهٔ مطلقه بحسب احتیاج و افتقار زمان نفس سلطانی را از بین نوع انسان برانگیزد و او را بر دیگران امتیاز و غلبه بخشد و بمجرد آنکه تسلط آن حکم خود را بظاهر در عالم نافذ دید و مردم را بمدح و ثنای خویش ناطق شده بدو نمود چنان تصور خواهد که این سلطه و غلبه را بصرف عقل و دانش و جلادت و شجاعت خود تحصیل نموده لذا مغرور میشود و بخیالات نابسنده میافتد و چون بمنتهی درجه سلطه و اقتدار رسید و فقط نام یک چیزی باب طبش تنبیه و جزر گاهش چون بیت عنکبوت پاره پاره میشود تا اهل عالم بدانند که بر میل او انعام بد اندیش مغرور گردید بایستی در حفظ انتقام قادر باشد تا خلل و فتوری در آن راه نیابد مثل اسکندر رومی مشهور که بعد از آنکه بلباس سفرای خود ملبس میشد و تبلیغ سفارت خود را بملوک ارض مینمود تا وقتی در حدود چین به تخت پادشاه آنجا که یکی از سفراء خود بود بلباس سفارت رفت و در کمال جسارت با بلاغ مقصد اقدام پرداخت ملک چون تهدیدات او را شنید تحمل نکرده و عفوت کرده پس اسکندر

و بالجمله غصن اعظم با عائله قبل و بعد از وفات والده شان در عکا مقیم بود غالباً هفته یکبار تنها و یا با جمعی
از محرمین و احباب برای زیارت محضر ابهی بقصر میرفت و در آن موقع مقرر حسب الامر ابهی جمیع اغصان و افنان
باستقبال پیش میرفتند و در معاودتشان مشایعت مینمودند و احباب زائرین مسافرین وارد از ممالک
و بلاد متنوعه حسب الامر ابهی بزیارتشان بعکا میرفتند و بدینطریق ایامشان میگذشت تا غروب شمس ابهی
واقع شد و ما شرح مبسوط از بیان احوال و آثار و شئون آنحضرت را مستقیماً در بخش لاحق میآوریم
و ما رسم فتوغرافی که در سن ۲۴ در ادرنه حسب الامر مبارک بسال ۱۲۸۴ برداشته معروف و متداول
میباشد چهارم **سلطان خانم** که بعداً بهائیه خانم مسمی و مشهور و پس از فوت والده
ملقب بورقه علیا معروف گردید ولادتش در طهران بسال ۱۲۶۳ واقع و هنگام مهاجرت جمال ابهی
از طهران شش ساله بود و در بغداد و اسلامبول و ادرنه و عکا همه جا همراه بوده و در عکا با مادر و برادر
والاگهر میزیست و شوهر اختیار ننمود و بعد از غروب شمس ابهی با برادر با جان برابر در عکا و حیفا
بنهایت جلالت و مطاعیت بزیست و پس از برادر چند سالی بیش دوام نیاورده بسال
۱۳۵۱ در حیفا بملکوت ابهی خرامید و مقام رفیعشان در حیفا مزار زائرین بهائی میباشد و ما
شرح عظمت مقام و آثارشان را ضمن بخشهای لاحقه میآوریم

عباد است باری حال چون ملوک مختلف اند اگر در مملکتی رعیتی از ملکی ظلمی وارد شود ممکن است که بملوک دیگر پناه برده
نجات یابد اما اگر جمیع ملوک با این حالتی که دارند باهم متفق شوند دیگر مفری از برای احدی مظلومی نخواهد بود و ملوک در
کمال اطمینان بدون هیچ مانع آنچه تعدی بخواهند در باره رعایا مینمایند لکن چون بحکمت الهی در عالم با اراده مالک قدم بنوعی
خیر بدست و هر دیگر ملوک یارای تعدی بر رعایای خود ندارند مثلاً ملک روس اگر بخواهد بر ملک روم قیام کند
عساکر و رعایای او متفق نشده البته ایشان خواهند گفت که ما را با اهل روم نزاع و خلافی در میان نیست چگونه بهلاکت
آنها بر خیزیم اگر پادشاه روس عداوت شخصی دارد خود برود و با ملک روم محاربه نماید تا هر که غالب شود از تسلط
دیگری آسوده ماند انتهی

الذی ارتقیت الی مقام محمود واشهد انک وجدت مظلوما الی مقرک طوبی لک وللذین

تمسکوا بذیلک الممدود ان یا آل الابدیة قد تشرفت بک تلک الارض وما حولها لعلک

ودفنک الله وذکره فی هذه الدیار سوف یظهر الله بک ما اراد انه لهو الحق علام الغیوب

باستقرارک علی الارض تزلزلت فی نفسها شوقا للقائک کذلک قضی الامر ولکن الناس

لا یفقهون ان یا ایها القدسیة طوبی لک بما انقطعت ووصلت فی السجن الاعظم لعبد

الذی کنت بین یدی الذین کفروا بالله فی الیوم الموعود انا لو نذکر اسرار صعودک

لینصعق اهل الوجود ویشتعل الوجود بنار ذکر اسمی العزیز الودود یا ایها الذی

لدی الوجه قد قصصنا لک ما ورد الیوم علی غصن الله لتطلع بما فی فوق السجن من لدن

ربک العزیز الغفور انک لا تحزن ان اشکر ربک فی کل الاحوال انه مع الذین

یذکرونه وبامره هم یعملون انا البهاء علیک وعلی من انقطع فی حبه عن الذین هم مشرکون

ششم، میرزا علی محمد که در بغداد متولد شد و بعد از دو سال در همان بلد وفات یافت

و حرم دوم جمال ابهی فاطمه بی بی مهد علیا بنت میرزا کریم از خوانین نور از طایفه معروف به [illegible]

اول زوجه حاجی میرزا محمد تقی علامه نوری بود که مجملی از احوالش در بخش دوم آوردیم و میرزا بزرگ علامه

مذکور را وصی خود قرار داد و چند سالی بعد درگذشت و زوجه مذکوره را جمال ابهی بسال ۱۲۶۶

ازدواج نمود و هنگام مهاجرت بعراق ویرا نیز با خود ببغداد بردند و تا عکا همراه جمال ابهی بود و در سنین

اخیره بقصر بهجی با فرزندانش استقرار گرفت و او با نوائب مذکوره و اولادش نهایت حسادت و عداوت

نبیل زرندی در آخر منظومه [illegible] که در اواخر سال ۱۲۷۹ در باب هجرت ابهی از بغداد بسرود چنین آورد

بحر عصمت حضرت مهد علیا   داده برگفتار این نظم صلا   تا شود در سال اندر ارض طا   سوی آتش [illegible]

تا شود آگه از این شوره قیام   بیش از این گفتن نشاید والسلام .

ولی همه را باحترام و تجلیل از حضرت غصن اعظم هی وادار فرمودند امر بمشورت و تبعیت از آراء آن
حضرت نمودند چنانکه نوبتی غصن اکبر عزیمت سفری را کرد باو فرمودند که با آقا مشورت کن چون
مشورت نمود آنحضرت وی را منع نمودند و جمال ابهی بهمان طریق امر کردند و دو سفر میرزا محمد علی
از عکا بهند رفت سفر اول در سال ۱۳۰۲ باتفاق حاجی میرزا ابوالقاسم و زوجه اش بود و عنوان
قیام بر تبلیغ امر ابهی گذاشت و چند روزی در مصر ماند و چون ببمبئی وارد شد مدتی در مهمانخانه بسر برد
آنگاه خانه مخصوص اجاره کرد و بیش از سالی در بمبئی توقف کرد ولی ملاقات با نفوس مهمه
و اقدامات و اثراتی از وی ظهور نیافت و سفر دوم عنوان طبع آثار ابهی کرد که تفصیل را در همین
بخش آورده ایم و کتاب مستطاب اقدس و آثاری دیگر در آن سال بطبع رسید و او دو زن اختیار
کرد یکی دختر حاجی علی اصغر تبریزی بود که از او شعاع الله و امین الله و عائله شان بوجود آمدند دوم
دختر آقا میرزا موسی کلیم بود که پسرش آقا موسی بعرصه وجود آمد و بالجمله میرزا محمد علی پس از غروب
شمس جمال ابهی بجنبه رقابت و خیانت نامه با حضرت غصن اعظم قیام کرد و اکبر ناقض
عهد و میثاق ابهی گردید و کمر بعداوت و حتی قتل آنحضرت بست و برادران و خواهران و
بستگان کم و بیش از او تبعیت جستند بنوع مذکور در القاب ناقضین گردیدند و عاقبت دچار خسران عظیم
و ذل الیم گشتند چنانکه شرح و تفصیل کامل احوال او و برادران و خواهر و بستگان و همراهانش را
در بخش لاحق که متعلق بدوره حضرت غصن اعظم است خواهیم آورد دیگر صمدیه خانم
مشهور بخانمی که در بغداد متولد شد و در سال ۱۳۲۲ در قصر بهجی عکا درگذشت و او زوجه
میرزا مجدالدین بن آقا میرزا موسی کلیم بوده و دو دختر بجای گذاشت فرزند سوم نیز در بغداد
متولد شد و در دو سالگی فوت شد چهارم ساذجیه که در بغداد متولد شد و در دو
سالگی در اسلامبول هنگامیکه موکب جمال ابهی عازم مهاجرت بادرنه بود فوت شد

کرد و لذا کسی متعرضشان نشد و بعداً دستور ابهی رسید میرزا مهدی گوهر خانم را بعکا برد و والده‌اش
نیز بعکا رفته تا آخر عمر نزد دختر بماند و از گوهر خانم کریمه فروغیه خانم بعرصه ظهور آمد که در ۱۳ شعبان
۱۳۰۳ حسب اجازهٔ ابهی بازدواج حاجی سید علی بن حاجی میرزا سید حسن افنان کبیر در آمد و
از ایشان عائله وسیعه بعرصه آمد و بیان حال احوالشان در مطاوی بخش لاحق مسطور میگردد

منتسبین حضرت اعلی افنان جمال ابهی

حضرت نقطهٔ اعلی چنانکه در بخش دوم نگاشتیم از پدر و مادر هر دو سید عرب بوده و نسبش از طرفین
منتهی بخاندان علوی و محمدی میشد و والدش میرزا سید علی در صغر سن آنحضرت در گذشت
و نسلی از ایشان غیر از حضرت بر جای نماند و والده‌اش فاطمه بیگم بنت حاجی میرزا محمد حسین در
شیراز چون خبر شهادت آن مظلوم انتشار یافت نتوانست اقامت نماید و باتفاق
برادرش میرزا سید محمد (خال اکبر) و با حاجی مبارک نام غلام زر خرید حضرت اعلی که در ایام
اقامت بوشهر او را خریده و در سفر حج برای خدمتگذاری همراه داشت مهاجرت بعراق
عرب نمود و در سنین اشراق جمال ابهی در بغداد نوبتی حاجی سید جواد کربلائی و زوجهٔ حاجی
عبدالمجید شیرازی حسب الأمر با او در خصوص امر آنحضرت سخن گفتند داد و در ضمن اظهار تأثر از
اشاره بعمل فضیح میرزا یحیی ازل و اتباع فرقش در حرم منقطعه اصفهانیه نموده چنین گفت چه اعتماد
با یمان جماعتی است که هنوز دم آن مظلوم خشک نشده در حجله‌اش تصرف نمودند و حاجی

در ایام شعبان بسال غشب　چنان چیده شد بزم عیش و طرب　که شنعش شده جهان تا بحال　نهم روز شعبان یوم الجمال
بایام عیش اعظم شده ابتدا　بیوم الکمال آمدش انتها　ز شعبان نهم تا بسبع عشر　ملک در هم آمیخته با بشر
شده منبسط بر همه خاص و عام　همین جان نثار بشد روز و شام　همی در نشئه همی در طرب　همی یار و اغیار نه روز و شب

(عبد قیه قزوینی)

تا در حدود سال ۱۲۷۶ پسرانش حاجی میرزا محمد علی و حاجی میرزا محمد تقی که از سفر حج مراجعت بعراق کرده
بحضور ابهی تشرف حاصل کرده مراجعت بشیراز نموده و او مطلع و متفحص این امر شده و بقصد زیارت
بقاع متبرکه و ملاقات خواهر محترمه و تشرف بحضور ابهی بعراق شتافت و بنوعیکه فذلکه بخش سابق
نگاشتیم بحضور ابهی رسیده و رفع شبهاتش گردید و با حال انجذاب و ایمان با کتاب مستطاب
ایقان مراجعت بشیراز کرد ۱۲۷۸ و پسرانش و بستگانشان و تمامت افنان شیراز را دیدگان
روشن گشت و خصوصا آقا میرزا آقا نور الدین که شرح حالش را عنقریب بیاوریم بنشر این امر قیام
نمود و در سال ۱۲۸۳ حاجی محمد ابراهیم مبلغ از یزد بشیراز آمد تبلیغ امر ابهی نمود و از آن پس
طولی نکشید که امر ابدع ابهی بی پرده و حجاب اعلان شد و نبیل زرندی بشیراز رسیده تمامت
مؤمنین بلد را مجتمع ساخت و بشارت ظهور من یظهره الله مذکور و موعود در بیان کرد و کلمات اول
من یظهره الله را از جبین آثار مبارکه بیرون ریخت و در آنحال فقط حاجی سید محمد بادی اندکی [illegible]
کرده اظهار حیرت از تتابع ظهورات نمود ولی در شبهه نماند و با سایر مؤمنین در ظل سدره الهیه
قرار و آرام جست و پس در ایام طلوع انوار الهی از ارض سر و ارض سجن اعظم جمعی از علما و
قدما این امر حسب الامر برای تبلیغ بفارس و یزد آمدند و خصوصا بواسطه نبیل اعظم مبلغ کبیر
و اسم الله الاصدق و حاجی مبلغ جمیع افنان در ظل امر رحمن قرار گرفتند و در شیراز خال
مذکور و حاجی میرزا ابو القاسم اخ الحرم و انجال و بستگانشان در غایت عزت و شهرت
اصالت و نجابت و عبادت و ثروت میزیستند و در این امر ارجمند و برومند گشتند و در یزد
حاجی میرزا سید علی خال اصغر و حاجی میرزا محمد تقی بن خال اکبر و حاجی میرزا سید حسن افنان
کبیر اخ الحرم که مستجمع علوم شتی بود و انجالشان که کلا بنهایت احترام و اعتبار و تجارت
و جلالت داشتند و خامه املی فریفته اخلاق و بزرگواریشان و در حل و عقد امور بایشان

چنانکه ذکر نمائیم حسب میل جمال ابهی نخلش حاجی میرزا محمود بعشق آباد با نیت تأسیس مشرق
الاذکار رفت و سپس اهتمام همی ورزیدند و بالاخره حاجی وکیل الدوله بنوعیکه در بخش هفتم
میآوریم بسال ۱۳۱۹ حسب دستور حضرت غصن اعظم عبدالبهاء برای بناء مشرق الاذکار
عزیمت عشق آباد نمود و چون بمشهد رسید از طرف حکومت و اشراف محترمین استقبال
و احترام وافر ازوی بعمل آمد ولدی الورود با اجتماع بزیارت مقام حضرت رضا رفت و تا ایام
چند مردم گروه گروه بملاقاتش همی رفتند و این موجب طغیان حسد و عناد برخی از رؤسا
گردید و در خفا بدسائس چند برای تحقیر و توهین وی قیام کردند و روزی را مقرر داشتند
که چون بعزم زیارت حضرت رضا رود وی را بجرم راه ندهند ولی در آن روز چنین تصادف
نمود که نصیر الملک شیرازی متولی باشی حضرت رضا نیز بزیارت میرفت و او با افنان
سابقه دوستی و اخلاص داشت و حاجی وکیل الدوله را بر خود مقدم و تجلیل بسیار
نموده مفسدین و معاندین خاسر و خائب شدند و نصیر الملک همه روزه بملاقات
ایشان رفته متدرجاً بمقام محبت و ایمان نسبت باین امر رسید و بالجمله حاجی
وکیل الدوله بسال ۱۳۲۰ وارد عشق آباد شده اقامت جست و وجودش رکنی عظیم
برای ترقیات این امر در روسیه گردید و مرکز اقامتش در یزد بود و جمال ابهی وی را وکیل
الحق و خطابات ان یا مظهر وقاری و یا مظهر مظلومیتی فرمود و او پیوسته مورد توجه و عنایات
مخصوصه بوده تا بسال ۱۳۲۶ برای زیارت بحیفا رفت چندی استفاضه کرد و در سال
۱۳۲۹ همانجا صعود بملکوت ابهی نمود و در قبرستان بهائیان جنب مقام اعلی مدفون
گردید و یک پسرش آقا میرزا اسمعیل معروف بآقا سید آقا بسن جوانی در عشق آباد
وفات یافت و از دو پسرش حاجی میرزا محمود و حاجی میرزا محمد امیر التجار و نیز از پنج

مذکور کرد و پس از یکماه از یزد وارد شیراز شد و باتفاق از طریق بوشهر رهسپار شدند و حاجی سید محمد
در کاظمین قصد خویش را بوی اظهار نمود که عزم حضور در محضر ابهی و تحقیق و تجسس از این امر را دارد تا اگر
او نیز موافقت نماید با هم تشرف بمحضر انور جویند و پس عازم کربلا و نجف گردند و او تعصب ورزیده سخنانی
دال بر اکراه گفت و برادر را بحالش گذاشته خود تنها روانه کربلا گردید و چون حاجی سید محمد بنوعیکه در
بخش چهارم نگاشتیم تشرف بمحضر ابهی حاصل کرد و حل مشکلاتش گردید و کتاب مستطاب ایقان که
برای وی نازل شد در دست گرفت حاجی میرزا حسنعلی چون عودت نزد وی کرد و از احوال
مطلع شده کتاب مذکور را مطالعه کرد اظهار تاسف از حرمان خود نمود ولی بهمان حال عودت بیزد
کرد تا تقریبا در سال ۱۲۸۳ حاجی محمد ابراهیم معروف بنام حاجی مبلغ که اخ الزوجه پسر وی حاجی
سید مهدی بود ابلاغ امر بنوع تمام و کمال بجد نمود و اتمام حجج و براهین کرد و او بحاجی مبلغ چنین
گفت مرا باین سخنان اطمینان حاصل نشود مگر اینکه حاجی میرزا حسن (افنان کبیر) که مردی عالم
و معتمد است قبول این امر نماید و چون حاجی مذکور فائز بعرفان و ایمان بدیع شد دیگر عذری
برای خال باقی نماند و بشرف ایمان نائل گردید آورده‌اند که چون آخوند ملا صادق مقدس
(اسم الله الاصدق) بوی ابلاغ دعوت و اتمام حجت میکرد و خال را مفری جز ایمان نبود
در حال اضطرار و بنوع تعجب و انکار چنین گفت ایجناب مقدس آیا شما با همه مراتب علم و تقوی
که دارید مرا باین عقیدت میخوانید که پسر خواهر خودم را قائم آل محمد بدانم و جناب مقدس بیدرنگ
جواب داد ایجناب حاجی خواهر شما کریمه نجیبه و فاطمه صحیح النسب بود چگونه پسر او قائم نباشد
و پسر نرجس مجهول النسب که عساکر خلیفه عباسی در محاربه با سلاطین قسطنطنیه اسیر کردند و ام
حسن عسکری او را بمبلغ زهیدی خریده تا نوه کنیزی هم بالغ شده قائم گردد و این جواب
صواب در خال تاثیر بلیغ نمود و بالجمله خال مذکور با حال ایمان اواخر حیات را بپایان برد و سعید

گداخت و دچار ضعف و نقاهت شدیده شده علیل و رنجور گشت و پس در ایام اشراق جمال ابهی
از افق عراق مهتدی بانوار بدیعه شده مورد عنایات منیعه گردید و جراحات قلبیه‌اش بوصول الواح
جدیده التیام پذیرفت و خوشدل و امیدوار بزیست و پیوسته آرزوی ورود بعکا و وفود بحضر
ابهی داشت تا در سال ۱۲۸۸ بنوعیکه نگاشتیم حسب خواهشش با جازهٔ ابهی بیت اعلی را تعمیر
کردند و او در سال ۱۲۹۱ سکونت در بیت نمود و احباب ذهاب و ایاب نمودند و مغرضین و اعدا
مطلع شده شکایت نزد معتمدالدوله فرهاد میرزا والی فارس نمودند و میرزا ابوالحسن خان منشی‌باشی و میرزا
زین‌العابدین خان علی‌آبادی از احبا قضیه را با آقا میرزا آقا افنان خواهرزاده‌اش خبر دادند و گفتند
صلاح چنین است که چندی در بیت نباشند لاجرم با اینکه برون بس سخت و دشوار بود با همسر و
با کنیزش فضه که حضرت اعلی در سفر مکه خریده بود بخانه آقا میرزا آقای مذکور رفت و مدت پنجاه و نیم
در آنجا بسر برد تا ماهمه فروخت و بیده بیت عودت کرد و بکمال حیا بزیست و ذهاب
و ایاب ارباب خانه یکه تازه ابتیاع و ملحق بیت شد میبود تا چون در سال ۱۲۹۸ آقا سید علی
افنان که عنقریب بیاوریم از یزد بشیراز آمد و غالباً بملاقات حرم میرسید و اظهار اشتیاق اقامت
در عکا و وصلت با خاندان ابهی نمود و بالاخره از حرم استدعا کرد که بحضور ابهی عریضه فرستاد
و قبول وصلت آقا سید علی را با یکی از دختران سدرهٔ مبارکه نمود و جمال ابهی استدعایش را
پذیرفتند و حرم با آقا سید علی که بیزد برگشته بود خبر داد و نگاشت که حسب عهد و شرطیکه نمودید
بشیراز آئید تا باتفاق روانه ارض مقصود شویم ولی آقا سید علی پس از چندی باتفاق والدین
و منسوبانشان از یزد راه عشق‌آباد و اسلامبول را پیش گرفت و بحرم نوشت که چون جمعیت
بستگان همراه اند حکمت و احتیاط مقتضی نبود که بشیراز آمده شما را بارض مقصود بریم و پس از ورود
بعکا اسباب مهیا نمایم که شما را بیاورند و همینکه مکتوب آقا سید علی بحرم رسید از خبر یأسش و حرمان

القدس على الحق بالحق قد كان في الحق بالعلم مرئيا و درباره منتسبين حرم حضرت
خطاب فرمودند يا ذا القرابة من الذكر الأكبر هذه الشجرة المباركة المحمرة بالدهن
العبودية قد انبتت على نقطة النار في ارضكم وانتم لا تعرفون بثمر منها لا من صفاته
القدسية المحمدية ولا من حوالة الملكية المحضة ولا من حركاته المحكمة للنقطة وانتم
تحسبون بظن انفسكم على غير الحق الأكبر وهو عند الله نفس الحجة بالحق الأكبر
وقد كان في ام الكتاب على نقطة النار مسطورا يا ذا القرابة من ذا الكلمة الحكيمة
ان تؤمنوا به وتنصروا امره فانا قد نغفر بالحق خطيئاتكم وقد كتبنا عليكم ضعف الثواب
في آبائكم وانتم في حظيرة القدس عند الله الحق في حول الباب مكتوبا وان تكفروا
بذكرنا ام كتابنا الحق هذا فانا لله الحق لنعذبنكم حول النار مرتين وما لكم في آيات الله
من دون العلي ظهيرا يا قرة العين بلغ الى نسائنا وقد حرمنا عليهن حكم الكلمة الأكبر
وحذرهن بالنار الكبيرة وبشرهن بعد العهد الأكبر بالجنة الرضوان حال الذات من
حول القدس وان الله رب العالمين قد كان على كل شيء شهيدا

و در لوحی از الواح اولیه آیه در شأن او و والده اعلی و افنان و منتسبین چنین مسطور گردید
اليوم خير النساء ام نقطه اولی است و حرام شده اطلاق این اسم بر اماء الله
و همچنین اذن داده شده اطلاق این اسم بعدها بر ضلع نقطه که در فارس ساکن است
و از حصن عصمت و بابی خارج نشده الا رحمت الله و دعا بنموده و در
خائنین بذا ... قش قسبق قد قضی الحق اوست بقول عززوا وكرموهم على
وعصمت کبری ان احمدوهما بالحياة و بصدق عينين لأنهما بضعة الله
بينكم ان انتم من العارفين نسئل الله ان يحفظهما على ما هي عليه ونعمها

خاله خود حرم محترم اعلی فائز بایمان گردید باشتعال و انجذاب بیانی برافروخت و والدین خود
آقا میرزا زین العابدین و زهرا سلطان بیگم را هدایت نمود و بتبلیغ خال اکبر و اخوانش پرداخت و در
سن قلیل بخدمتی جلیل موفق گشت و طرف مراسلات و مورد خطابات و عنایات ابهی گردید
او را نور الدین فرمودند و از تجار محترم شیراز و درایت مرتفعه این امر شد چنانکه پیوسته نظر اعدا و محن
عظمی باو متوجه گشت و در سال ۱۲۹۵ چون شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء
بنوعیکه نگاشتیم واقع شد در شیراز زمزمه و همهمه مابین اهل فساد افتاد و بهائیان از آن
اندیشیدند که برای نور الدین فتنه برخیزد و مصلحت بر مهاجرتش دیدند لاجرم بسرعت تمام تدارک
سفر دیده بر اسبش سوار شده سوی بوشهر راند و از آنجا رهسپار بمبئی گشت در آن مدینه اقامت
گزید و بتجارت و مراسله با ارض مقصود و احباب ایران و نشر و خدمت این امر پرداخت و بعد
مراجعت کرده در وطن زیست تا بسال ۱۳۲۱ درگذشت و در بقعه شاه چراغ قرب مرقد
حرم اعلی مدفون شد و اما برادران حرم اعلی نخست حاجی میرزا ابو القاسم
در شیراز بعنوان سید سقاخانه شهرت داشت و با دستگاه عزت و تجارت درجه اولی و
تقوی و عبادت بمزیت و مجلس روضه خوانی و منبر خانه اش معروف بود و حکام و اشراف
در شب عاشورا با سر و پای برهنه بآنخانه رفته شمع روشن میکردند و نذورات مینمودند و در سنین

حاجی میرزا ابو القاسم تاجر شیرازی بن حاجی میرزا [illegible] تاجر شیرازی در سال ۱۲۲۸ متولد گشته علاوه تجارت اجدادی اختیار نموده
در هر جانب [illegible] برای تجارت فرستاده و بعد امور تجارتخانه را باولاد خود واگذاشته و در خانه [illegible]
و او را چهار پسر است آقا سید حسین میرزا ابو الحسن میرزا محمود میرزا ابراهیم با آنکه در [illegible]
و در [illegible] مشهور گشته باید رواج تجارت تنباکوی ایران بجانب ممالک چین شده اند   فارسنامه ناصری

معظّمه ضیاء خانم افتخار یافت و مقیم ارض مقصود گشت چنانکه تفصیل احوال را در بخش هشتم
بیاوریم و پسر دوم آقا سید محمد حسین آقا سید محمد رحیم است و پسری دیگر نیز از منشعبه اخری
آورد و پسر دوم حاجی میرزا ابو القاسم آقا میرزا ابو الحسن در شیراز اقامت داشت
تا در سال ۱۳۳۹ بحیفا رفته مجاورت جست و او را یک دختر بود که بزوجیت آقا میرزا علی محمد خان
موقّر الدوله درآمد و در ایام اقامتش در حیفا خبر وفات دختر و داماد را شنیده و متأثر شده خود را
بدریا انداخته غرق و هلاک گرد ۱۳۴۰ و جسدش را از دریا گرفته در قبرستان حیفا دفن نمودند
و دو پسر دیگر حاجی میرزا ابو القاسم آقا میرزا ابراهیم و آقا میرزا علی تزوج نکرده در شیراز وفات
یافتند و پسر دیگرش آقا میرزا محمود دختر افنان کبیر را که عنقریب ذکر میکنیم بزنی گرفته
دختری از او باقی ماند و برادر دیگر حرم اعلی حاجی میرزا سید حسن افنان کبیر
در یزد اقامت جسته پسران متعددش صاحب تجارت مهمه شدند و او خود مردی فاضل
و عالم بود و در فقه و اصول و طب و نجوم و غیرها مهارت داشت و جمعی از اطبا نزد وی تلمذ
و تدریس کتب طبیه نمودند و بسال ۱۲۸۳ بواسطه حاجی محمد ابراهیم (حاجی مبلغ) اقبال
و ایمان بدین امر آورد و ایمان او سبب نفوذ امر فیما بین عموم افنان گردید و غالباً در خانه اش
بقرائت و کتابت بسر میبرد و بغایت ایمان و شوق بخدمت درین امر بود تا بسال ۱۲۹۸
با آقا سید علی پسر ششم و با عائله بارض مقصود مهاجرت کرده مجاورت جست و آقا سید علی
بصیرت جمال ابهی نائل شد و او خود بعد از چندی ببیروت رفته اقامت گرفت و تا حدود
سال ۱۳۰۴ در آنجا زیست و بعد از غروب شمس بهی در خانه جنب روضه مبارکه ساکن شد
تا بسال ۱۳۱۱ درگذشت و حضرت غصن اعظم عبد البهاء جسدش را نزدیک ابو عتبه که قرب
روضه مبارکه است دفن فرمود و شیشه عطری را بر جسدش ریخته بیاناتی در تمجید و ستایش او

فهرس مندرجات کتاب ظهور الحق بخش پنجم

واقعات

صفحه

الواح اظهار امر ابهی و اسامی مبلغین که مأمور بخدمت شدند و تألیفاتشان در رد میرزا یحیی

میرزا یحیی و مشاهیر ازلیان و صدور کتاب بدیع از قلم ابهی

کیفیت مسافرت زائرین بادرنه

فتنه سید علی عرب در تبریز و شهادت شیخ احمد و ملا علینقی معموره و میرزا مصطفی نراقی

شهادت آقا میرزا محمد علی طبیب زنجانی

تضییقات و اسارت و حبس و شهادت احبای معموره نشابور

ضرب و حبس و تضییقات احبای قاین بدست امیر علم خان حکمران

شهادت ملا جعفر جابسی و آقا نجفعلی زنجانی در طهران

آغاز نشر امر ابهی در بلاد روسیه

خانه‌هائیکه جمال ابهی در ادرنه اقامت فرمودند و اجتماعات احبای مسافر و مجاور

عزم مباهله جمال ابهی با میرزا یحیی ازل و سید محمد اصفهانی

علت مهاجرت جمال ابهی از ادرنه

حبس و اسر و تبعید احباب در قطر مصر

حبس و تبعید نبیل زرندی در مصر و اسکندریه

فتنه بغداد و قتل و اسر و تفریق احبای عراق و شرح حال اسرای موصل

حبس و تبعید احباب از اسلامبول بایران و عکا

حکم هجرت جمال ابهی از ادرنه بعکا و تهیه مسافرت

فهرست مندرجات بخش پنجم از کتاب ظهور الحق

صفحه

واقعات

شهادت ابا بصیر و آقا سید اشرف در زنجان

واقعه سقوط و صعود غصن اطهر در قشله عسکریه عکا

علت و کیفیت خروج جمال ابهی از قشله و شرح خانه‌ها که در عکا اقامت فرمودند

شرح قصر بهجی

شرح موفقیت و خضوع خواجه عبود عکاوی مالک خانه مسکونه جمال ابهی و توالی ورود زائرین و نزول الواح

کیفیت تغییر خانهٔ حضرت نقطه اولی در شیراز بامر جمال ابهی

کیفیت شهادت آقا میرزا آقا رکاب ساز و میرزا بابی و مشهدی محمد جعفر خیاط در شیراز و حبس جمعی از احباب و اعمال رذیله اهالی

کیفیت شهادت آقا شیخ ابوالقاسم مازگانی و آقا محمود صباغ در کاشان و غارت و حبس و شدائد مفصله احبای نراق و مازگان

فتنهٔ شاه میرزا کاشی

کیفیت شهادت آقا میرزا باقر شیرازی در کرمان

گرفتاری و تبعید احبای زنجان بطهران و حبس متمادی ایشان

کیفیت فتنه و اختلاف بواسطه میرزا محمدعلی غصن اکبر و اتباعش حاجی حسن و آقا علی زرگر در قزوین

واقعه هلاکت حاجی ابراهیم و خیاط باشی و سید محمد و آقا جان بیگ در ضاحی تفرشی و تعرض حکومت نسبت بجمال ابهی و اصحاب و حبسشان در لیمان

حصول خلاصی از حبس و سهولت در احکام حکومت بواسطه انجذاب حکام عکا از عظمت جمال ابهی و حسن اخلاق غصن اعظم.

فهرست مندرجات بخش پنجم از کتاب ظهور الحق

واقعات

صفحه

فتنه ملاها در قوچان و تأدیب شدنشان بامر شجاع الدوله قوچانی

تضییقات و حبس و زجر احبا در همدان

شمه از عظمت و اقتدار جمال ابهی و نفوذ غصن اعظم در عکا

شورش اهالی قریه جاسب بضدیت با احباب و گرفتاری و حبس و تبعید متمادی مظلومان

مصائب و بلیات احبا در بشرویه

مصائب و بلیات احبا در منشاد یزد

شرح و تفصیل فتنه خطیره طهران و گرفتاری عده کثیر از بهائیان و مقابله و مکالمه بزرگان اینطائفه
با ارکان دولت و شاهزادگان صف اول در خصوص این امر

کیفیت وفات آقا سید صادق طباطبائی مجتهد طهران و حسام السلطنه و اقدامات نسوان
بهائی برای استخلاص محبوسین

حبس و زجر عده از احبای سروستان در شیراز

تعرض و اذیت در آباده ببعضی از احباب و انخماد فتنه بواسطه معاندشان

گرفتاری میرزا علی محمد ورقا در یزد و ارسال باصفهان و حبس در آنجا

صدمات و گرفتاری آقا میرزا احمد نعیم و سادات سده در آنجا و در اصفهان

حبس احبای گیلان در رشت و شهادت حاجی نصیر و آقا محمد صادق قزوینی

فتنه در قزوین

غارت و اسارت احبای قریه ماهفروزک مازندران و حبس جمعی در انبار طهران و
شهادت ملا علیجان

فهرست مندرجات بخش پنجم از کتاب ظهور الحق

واقعات

صفحه

کیفیت شهادت حاجی محمد رضا اصفهانی در عشق آباد

تفصیل مجلس محاکمه قاتلین بمحرکین و تعقیب قتل حاجی محمد رضا و صدور حکم و شفاعت بهائیان

از قاتلین که اولین حکم عدالت درباره قاتلین احباب بود

انتشار این امر در اطراف همدان

فتنه سید جمال الدین افغانی و ازلیان در اسلامبول

اعمال محمد علی اصفهانی و هلاک کردن حاجی شیخ محمد علی قزوینی خود را

فتنه جمهوری طلبان اتباع سید جمال الدین افغانی در طهران و گرفتاری و حبس احباب

تفصیل تاریخ جانگداز شهادت ثمانیه در یزد و سختی و گرفتاری‌های احباب

تعرض دستور زرتشتیان یزد و قیام بقتل احبای پارسی

نشر این امر بین پارسیان قریه حسین آباد یزد

فتنه در سبزوار و حبس و تبعید جمعی از احباب

قیام حاخام و یهودیان متعصب همدان بمعارضت و تفتین برای احبای آل اسرائیل

شهادت آقا محمد رضا در یزد

طبع کتاب اقدس و الواح مقدسه در بمبئی

شرح و تفصیل واقعه عظمی غروب شمس جمال ابهی از افق ادنی

روضه منوره ابهی در بهجی

شمه از اوصاف جمال و لباس و آداب و رسوم باقیه از جمال ابهی

آثار و آیات جمال ابهی

فهرست مندرجات بخش پنجم از کتاب ظهور الحق

مواضیع

صفحه

حضرت غصن اطهر

فاطمه مهد علیا

میرزا محمد علی غصن اکبر

صمدیه خانم

میرزا ضیاء الله

میرزا بدیع الله

گوهر خانم

فروغیه خانم

حاجی میر سید محمد رضا

فاطمه بیگم

حاجی سید محمد

حاجی میرزا محمد علی

حاجی میرزا محمد تقی

حاجی میرزا محمد حسین

حاجی میر سید علی

حاجی میرزا حسنعلی

حاجی میرزا آقا و حاجی سید مهدی نهری و حاجی سید حسین

حاجی سید جعفر

اسامی مسطوره در بخش پنجم

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ا		میرزا آقا منیر کاشی	ا		ابوالحسن خان مشیرالملک شیرازی
		میرزا آقا جان کاشی			مشهدی ابوالقاسم خراز
		ملا آقا بابا قائینی			حاجی ابوالحسن بزاز
		آقا جان کج کلاه تبریزی			آقا میرزا آقا افنان
		میرزا آقا بزرگ مدیر			آقا شیخ ابوالقاسم مازگانی
		ملا آقا دربندی مجتهد			سید ابومحمد
		سید ابراهیم خلیل تبریزی			حکیم آقا جان همدانی
		میرزا ابوالقاسم مجتهد زنجانی			سید آقا جان [illegible]
		ملا ابوطالب بادکوبه			آقا میرزا احمد
		حاجی ابوالقاسم شیرازی			احمد افندی جراح
		ابراهیم کاشی			حاجی آقا احمد قائینی
		حاجی ابوالقاسم اصفهانی			شیخ احمد قانی سموره
		آقا ابوالقاسم سلطان آبادی			حاجی میرزا احمد کاشی
		حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار سبزواری			ملا احمد حصاری
		حاجی ابوالحسن امین اردکانی			میرزا احمد ازغندی
		آقا ابراهیم امین السلطان			میرزا احمد یزدی
		ابابصیر			ادرنه
		میرزا آقا رکاب ساز			اسکندر کاپیتان سالیانی

اسامی مندرجه در بخش آ و ا

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ا	۱	آقا میر حسین			ملا احمد تاجر یزدی
		آقا سید احمد افنان			مشهدی احمد آذربایجانی
		ملا احمد معلم حصاری			شیخ احمد خان
		کربلائی اسمعیل کدخدای نش			اسمعیل
		کربلائی ابوالقاسم ملای حصار			آقاخان کرمانی
		آصف الدوله			شیخ احمد روحی
		ابوالقاسم			میرزا احمد پسر میرزا یحیی ازل
		آقانی			میرزا احمد کرمانی
		ملا ابوالقاسم حصاری			میرزا ایوب حکیم
		اسحق وکیل			آوانس عکاس
		میرزا سید احمد بجنوردی مجتهد مشهد			حاجی احمد خویدکی یزدی
		اویس میرزا احتشام الدوله حکمران [illegible]			افراسیاب میرغضب
		میرزا اشرف آباده			اسفندیار پور نامدار
		امیر ابراهیم خان امیرتومان			میرزا ابراهیم سبزواری
		امیر اسمعیل خان شوکت الملک			امام ویردی میرزا
		مشهدی ابراهیم			امام قلی میرزا
		میرزا ابوالقاسم			میرزا ابوالقاسم قائم مقام
		اسدالله اردبیلی			حاجی میرزا آقاسی
					ملا اسمعیل محرر

اسامی مسطوره در بخش پنجم

حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ج		آقا جواد قزوینی
		میرزا سید جواد شیرازی
		خان جوینی در عکا
ح		حاجی میرزا حبیب بن حاجی محمد اسمعیل ذبیح
		استاد حسین نعلبند کاشی
		استاد حسین دباغ کاشی
		استاد حسن کاشی
		کربلائی حسینخان
		آقا سید حسین
		حاجی میرزا سید حسن افنان کبیر
		ملا حمید الله
		ملا حسن
		حاجی میرزا حسن
		آقا سید حسن خندی
		ملا حسین
		سید حبیب مجتهد مشهد
		کربلائی حسنخان سربستانی
		ملا حسن

حرف اول اسم	صفحه	اسماء
		آقا حسنعلی
		مشهدی حسین تبریزی
		آقا حسین بخاری
		میرزا حسینخان خبیرالملک
		آقا حسن یزدی
		ملا حسن و ملا حسین یزدی اردکانی
		حسن
		استاد حسن سلطان معموره
		استاد حسینعلی نشابوری
		سید حسین کاشی مجتهد طهران
		آقا میرزا حسین شیرازی
		حسین عرب
		میرزا حسین مشکین قلم
		حسن آقا
		حاجی میرزا حسینخان سفیر کبیر ایران در اسلامبول
		میرزا حسنخان خوئی قونسول ایران در [illegible]
		آقا سید حسین کاشانی
		حسن کاشی

اسامی مسطوره در بخش پنجم

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
خ		خدیجه	ر		آقا رجبعلی قهیر
		آقا خیرالله			سید رضا آقای قریه معموره
		آقا خلیل الله			رضا بیک
		آقا میرزا خلیل			میرزا رضا قلی تفرشی
		حاجی سید خلیل قمی			حاجی رضای کاشی
		حاجی خلیل قزوینی			آقا رسول قمی
		خانم میرزا احتشام الملک			آقا رحیم
		خورشید پاشا والی ادرنه			آقا رضا شیرازی
		خلیل کاشی			خانم رابعه در عکا
					آقا رسول زنجانی
					آقا سید رضی کاشی
					حاجی رحیم طبیب همدانی
					رضا قلی خان افشار
د		درویش علی اکبر			روحانیه بشرونیه
		شیخ دبیر			آقا رضا واعظ همدانی
		داود قلی بیک			آقا رضا محمدآبادی یزدی
					حاجی محمد رحیم طهران
					آقا سید رحیم طبیب نایب السلطنه

اسامی [illegible] در این نامه

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ش		حاجی شاه محمد امین السلطان		ص	ملا صادق مقدس
		حاجی شعبان کلانتر زنجان		ض	ضیاء السلطنة
		شاه میرزا کاشی			
		خان شاه وردی		ط	طالب بیگ
		شجاع الدوله قوچانی			طهماسب قلیخان سوادکوهی
		شاه سیاوخش مهربان			طاهر خان بالرودی
		شهریار پور جمشید			
		شریف الملک			
				ع	آقا شاه میرزا خواجه عبداللهی
					آقا علی قزوینی
ص		صفی قلی بیگ			میرزا علی اشرف عندلیب لاهیجی
		صاحبدیوان شیرازی			آقا سید عبدالله بروجردی
		شهید صمد			ملا علیجان ماخوزکی
		کربلائی صادق سروستانی			آقا میر عبدالله
		کربلائی صادق			عباس بیگ
		آقا سید صادق طباطبائی مجتهد تهران			حاجی عبدالحسین
		صالح افندی			استاد علی اکبر یزدی
		درویش صمد قمی			حاجی عبدالرسول یزدی

اسامی مسطوره در بخش پنجم

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ع		میرزا عبدالله قمصری	ع		عزت آقا
		میرزا عبدالله قزوینی			عسکر صاحب
		آقا عظیم تفرشی			عکا
		استاد عبدالباقی بنّا کاشی			عزت الدوله خواهر ناصرالدین شاه
		آقا سید عبدالباقی صبّاغ کاشی			میرزا علی اصغر خان صدر اعظم
		مولوی عبدالصباح قرشی			آقا عزیزالله جذاب
		آقا عبدالکریم اصفهانی			حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی
		حاجی عبدالمجید نیشابوری			آقا سید علی کفشدوز کاشی
		شیخ عبدالرحیم مجتهد مشهد			میرزا علی خان خراز طهران
		حاجی عبدالحسین اصفهانی			میرزا علی محمد ورقا
		شیخ عبیدالله کرد			میرزا عیسی خان
		عبدالحسین دینارآبادی			علیخان نوری
		آقا عبدالحسین			علویه خانم ماهمرزرکی
		عباسقلی خان			ملا علی حصاری
		آقا عبدالعظیم طهران			میرزا سید علی
		عبیدالله خان والی			میر علی
		عزیز خان سردار			حاجی سید علی اکبر فال اسیری مجتهد شیراز
		حاجی میرزا عزیز خان			آقا مرتضی سروستانی

اسامی مندرجه در [illegible]

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
ع		آقا علی بنکدار قزوینی	ف		فؤاد پاشا صدر اعظم عثمانی
		آقا سید علی کفشدوز			فارس مصری
		میرزا عیسی وزیر طهران			فرهاد میرزا معتمد الدوله
		میرزا عنایت الله علی آبادی			آقا فتحعلی زنجانی
		ملا علی اکبر یزدی			میرزا فضل الله تفرشی
		میرزا علی محمد ابن اصدق			فاطمه بیگم هزانی
		ملا علی نوری			سید فتح الله
		میرزا علی اکبر			فتحعلی خان صاحب دیوان
					ملا فضل الله حصاری
					میرزا فرج الله خان
غ		کربلائی غلامعلی بهاری			
		غلامعلی خان			
		غلامحسین	ق		جنرال قمرادف حکمران روس در عشق آباد
		میرزا غلامرضا جاسبی			قیصر الکسنداکو
		ملا غلامرضا			حاجی قاضی آباده
		ملا غلامحسین ممورده			قدیس
					قسطنطین

اسامی [illegible] بخش [illegible]

حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء
م		آقا محمد باقر یزدی	م		میرزا محمد طاهر
		استاد مهدی یزدی			ملک نساء خانم
		شیخ محمد حسین سبزواری [illegible]			آقا محمد حسن
		ملا مهدی خویدکی یزدی			میرزا محمد علی
		مبارک خان			میرزا محمد
		مهربان پور بابان			میرزا مهدی
		میرزا محمد سبزواری			میرزا محمود
		آقا محمد صادق چیت ساز یزدی			میرزا محمد علی
		آقا محمد یزدی			میرزا موسی
		حاجی محمد نجار همدانی			میرزا مجد الدین
		آقا محمد رضا یزدی			میرزا مجید خان آهی
		ملا محمد شفیع یزدی			ملکه خانم
		استاد محمد حداد			میرزا محمود نوری
		میرزا محمد علی بشرویه			مؤتمن السلطنه
		ملا محمود مجتهد			حاجی معدل السلطنه
		ملا محمد شفیع مجتهد			میرزا ابراهیم خان معمار باشی [illegible]
		میرزا محمد نوری			مونس خانم
		کربلائی محمد یزدی			میرزا ابراهیم بیگ یوزباشی

اسماء [illegible]

حروف اول اسم	صفحه	اسماء	حروف اول اسم	صفحه	اسماء
م		ملا محمدرضا قاضی رزاق	م		ملا محمد زرندی نبیل اعظم
		میرزا مجدالدین			آقا محمد قائنی نبیل اکبر
		ملا محمد ابن شیخ ابوتراب اشتهاردی			ملا میرزا محمد فروغی
		حاجی محمد ابراهیم یزدی حاجی [illegible]			سید محمد اصفهانی
		حاجی سید میرزا افنان			آقا محمد علی تنباکوفروش اصفهانی
		آقا میرزا محمود افنان			ملا محمد عطار معموره
		محمدتقی میرزا رکن الدوله			آقا شیخ محمدتقی ث بوری
		آقا میرزا محمدتقی ابن ابهر			ملا محمد بن حاجی ملا احمد نراقی
		میرزا محمدرضا واعظ همدانی			آقا محمد حسن
		میرزا محمدحسین تنباکی [illegible]			آقا محمد علی صباغ
		شیخ محمدتقی [illegible] مجتهد مشهد			میرزا محمد شیرازی مکاری
		شیخ محمدباقر مجتهد اصفهانی ذئب			آقا محمد کاظم تبریزی
		میرزا محمود مجتهد بروجردی			میرزا محمد طهرانی
		شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی ابن ذئب			حاجی محمد حسین طبیب قزوینی
		مسعود میرزا ظل السلطان			ملا محمد حسن قزوینی
		حاجی محمد هاشم اصفهانی			آقا محمد حسن اصفهانی
		میرزا محمدحسین [illegible]			آقا محمد صادق اصفهانی
		میرزا محمدحسن [illegible]			آقا محمد ابراهیم اصفهانی
		[illegible]			

[illegible]

حرف اول اسم	صفحه	اسماء
م		میرزا حسن بن کربلائی تاجر شیروئی
		سید میرزا آقای مشهدی
		کربلائی محمد بزاز در طهران
		آقا محمد عطار رجب
		کربلائی مهدی
		میرزا مرتضی قالب تراش
		میرزا مهدی قاضی اصفهانی
		سید مهدی معموره
		سید مهدی دهجی
		آقا میرزا موسی حکیم
		دعوت البقا
		آقا میرزا موسی جواهری
		میرزا مهدی [illegible]
		[illegible] طهران
		آقا سید مهدی امام اصفهانی
		آقا میرزا مهدی کارپرداز
		آقا میرزا [illegible] دیوان بیگی
		[illegible]
		حاجی سید مهدی

حرف اول اسم	صفحه	اسماء
م		حاجی میرزا محمد شفیع
		حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله
ن		آقا نجفعلی زنجانی
		میرزا نصرالله تفرشی
		ناصره
		نعیم افندی قبرسی از شیخ احمد [illegible]
		ناصرالدین شاه
		ناپلئون
		آقا نصرالله نراقی
		نائب الصدر اصفهانی
		نواب رضوی یزد
		آقا نصر [illegible] تنباکو فروش اصفهانی
		نصرالله بیک
		حاجی نصیر قزوینی